PLEASE DO NOT REMOVE
THE ABOVE CARD

INDIAN INSTITUTE LIBRARY

Bodl
Oxfo

Digitized by Google

تأریخ فیروز شاهی

تصنیف

ضیاء الدین المعروف بضیاء برنی

که آنرا اسیاتک سوسیتی بذگاله

بتصحیح

مولوي سید احمد خان صاحب

و اهتمام

کپتان ولیم ناسولیس

و مولوی کبیر الدین احمد

طبع کرد

کلکته

سنه ۱۸۶۲ ع

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء مر خدائی را که از اخبار و آثار انبیا و سلاطین بوحي سماوي بندگان را بیاگاهانید و معاملات مقبولان و مردودان و فضائل مقربان و رزائل دور افتادگان امم سالفه امت محمدي علیه السلام را روشن و منور گردانید و بدین اعلام برین امت منت نهاد و بزبان پاك قرآن فرمود و نکتب ما قدموا و اثارهم و در آیت دیگر فرمود نحن نقص علیک احسن القصص و شکر و سپاس مر پروردگاری را که اولو الابصار و اولو النهي را بنور بصیرت و معرفت منور گردانید و بفکر صافي آراسته آفرید تا در آثار و اخبار گذشتگان و فضائل و رزائل پیشینان و محاسن و مقابح متقدمان و اطاعت و تمرد مطیعان و متمردان و نجات خواندگان و هلاك راندگان بنظر بصیرت به بینند و نزدیکان حضرت صمدیت را نیک بخت و دور ماندگان آن درگاه را بد بخت شمارند و سعدا را از اشقیا و مقربانرا از دور افتادگان و خواندگان را از راندگان و راه یافتگانرا از گمراهان و دوستانرا از دشمنان بشناسند و فضائل را از رزائل و محاسن را از مقابح دریابند و در حسن اسلام و قبح کفر و در نفاست خیر و غلظت شر فکر صافي را کار فرمایند و اتباع و اقتداء اقوال و افعال

Digitized by Google

مقربان الهي ودوستان خداى برخود لازم و واجب شمرند و از رزائل اخلاق و خبائث اوصاف دور افتادگان و مقابح معاملات دشمنان درگاه بی نیازي اجتناب و احتراز نمایند و پس روی نیکبختان و حذر از راه و روش بدبختان سرجملهٔ مهمات دین و دولت دانند تا ایشان هم از پس روی اقوال و افعال سعداء و نیکو کاران و احتراز از بد کرداري و بد افعالی اشقیا و بدکرداران از ناجیان گردند و در زیر سایبان عنایت ذوالجلال و الاکرام جای یابند و اعلام خیر و شر و اخبار طاعت و معصیت پیشینان را در حق خواص و عوام امت محمدي نعمتي شگرف و منتي بزرگ تصور کنند و بشکر چنین نعمتی جسیم زبانرا رطب اللسان سازند و نعمت اخبار سلف را محض فضل ذو الافضال شناسند و ازجملهٔ ثمرات و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم • دانند و درود بی پایان و تحیات فراوان از خدا و انبیا و ملائک خدا و اولیا و اصفیا و مقبولان امم سالفه و جماهیر و خواصان امت خلف بر روح مطهر مقدس سید الانبیا و المرسلین محمد ابن عبد الله القریشی الهاشمی الابطحی زمان زمان واصل و متواصل باد پیغمبریکه اخبار و اوصاف سنیه و آثار و اخلاق مرضیهٔ او در کتب سماوي آمده امت و دامن قیامت خواهد گرفت محامد اقوال و مآثر افعال او در مجلدات احادیث و تواریخ مملو و مشحون شد و احکام شریعت و عزایم طریقت بدان اقوال و افعال شرقا و غربا جاري گشته و ایتمار اقوال واتباع افعال آن سلطان پیغمران وسیلهٔ درجات و واسطهٔ نجات عامهٔ امت او شده و بناء جهانداري بادشاهان اسلام و مدار جهانباني

Digitized by Google

سلطانان دین پرور باحکام شریعت و پس‌روی سنت آن شاه رسل گشته ر تسلیمات خدا و تحیات مصطفی و جماهیر اولیاء و اصفیاء امت مصطفی و عامهٔ امتان دین مصطفی الی یوم التناد بر ارواح و اشباح چهار یار مصطفی و اهل بیت مصطفی و سائر صحابهٔ مخلص مصطفی ساعت فساعت برساد و چگونه مائر قومي که بر گزیدهٔ خدا و مصطفی بوند در زیر ترکیب و طي تحریر توان آورد که درمحمدت ایشان از آسمان آیت قرآن منزل شده است و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم و رضوا عنه و کدام مصنف و مولف را زهرهٔ آن باشد که داد ثناء گروهی تواند داد که زبان پاك قرآن در ثناء ایشان میفرماید حسبك الله و من اتبعك من المومنین خصوصا حق محامد و مناقب آن چهار رکن کعبه دین داري که در جریان امور دین و دولت مصطفی بر مثال چهار طبع بودند در شخص جهانداري و چون بخلافت نبوت سر افراختند از دولت ابد پیوند مصطفی بر تخت جمشیدي و اورنگ کیخسروي کامیاب گشتند و آمر ربع مسکون شدند و با چنان مرتبه اولو الامري عام و منصب بادشاهي جهان از میامن و برکات اتباع سنن محمدي از زيّ زهد و معامله فقر اختیاري نگذشتند و از کمال تقوی باخرقه پاره و گلیم ژنده خلاصه اقالیم ربع مسکون را ضبط کردند و از معجزات مصطفی با ورزش فقر و مسکنت امور جهانباني و جهانداري را آب دادند و علم اسلام را در شرق و غرب عالم رسانیدند و احکام شریعت مصطفی را بر جهانیان جاري گردانیدند و هم از نوبت خلافت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضي الله عنه ترتیب

Digitized by Google

امور جهانداري و جهانگيري آغاز شده بود و متنبيان نبوت و معاندان دين را قمع و قلع ميكردند و عساكر اسلام در نهب و تاراج شام و عراق و در بر انداختن بادشاهان بدين در اويخته و چون مدت خلافت امير المؤمنين صديق اكبر از سي ماه كه آن دو نيم سال باشد تجاوز نكرد اقاليم معاندان و مخالفان دين با انكه نهيب و تاراج شد و زير و زبر گشت فاما مضبوط نشد و لكن متنبيان را با جمعيت هاي ايشان قلع و قمع كردند و بزخم تيغ ار تداد قبايل عرب را باسلام باز آوردند و صدقات و زكوات و جزيه و عشور متلقيان اسلام و مستسلمان اسلام چنانچه در عهد نبوت مي متدند بتمـــام و كمال بستدند و رشتهٔ زانو بند شتري گم نكردند و متنبيان را كه آتش فتنه بر افروخته بودند بزخم نيزه و تيغ از ميان برداشتند و زن و فرزند و مال و اسباب ايشان و مرتدان اسلام را غنيمت مجاهدان دين ساختند و در عهد دولت او سنت مصطفى رونق گرفت و از كمال حشمت و نهايت صدق و رسوخ يقين و مرتبه بزرگ صديق اكبر ايتلاف صحابه بر مزيد گشت و تشتتي و تفرقهٔ پيدا نيامد و بعد از صديق اكبر باستخلاف او و باتفاق صحابه امير المؤمنين عمر خطاب رضي الله عنه بر مسند خلافت متمكن شده و ده سال و نيم ماه قرار گرفت و از آثار معجزات ابد پيوند مصطفى عليه السلام در عهد دولت عمري خلاصه اقاليم ربع مسكون مضبوط گشت و در تحت تصرف اهل اسلام در آمد و احكام شريعت محمدي بر عالميان جاري شد و شعار اسلام بلندي گرفت و علم اسلام در شرق و غرب عالم رسيد و تمامي قبايل عرب و حجاز و يمن و بحرين و ممالک عراق و شام و مصر و بيشتري

خراسان و ماوراء النهر و بعضی عرصات روم در خلافت عمری به تیغ جهاد بکشادند و بر تختگاه کسری و قیصر و سلاطین دیگر از عزت اسلام و قوت مسلمانی فقراء صحابه که مقرب درگاه مصطفی بودند امیر و والی گشتند و کفر و شرک و آتش پرستی از اقالیم عراق و اقالیم دیگر قلع کردند و دین مجوس و مذهب مغان را از میان برداشتند و کوفه و بصره را بنا کردند و شهرهای اسلام ساختند و نیز از عجب العجایب هفت هزار سال آدم بود که عمر خطاب از معجزات ابد پیوند محمدی با خرقه چهارده پیوندی در جهان سلیمانی وسکندری کرد و از رعب درهٔ عمری سرکشان و سرتابان عالم مطیع و منقاد گشتند و متمردان و مشططان جهان خراج و جزیه را از بن دندان پذیرفتند و گنجهای هزار ساله اکاسره و خزائن عصرهای قیاصره که بدان قوت گیان و قیصران با خدا بغی می ورزیدند و دعوی خدائی میکردند در عهد دولت عمری بدست عزات اسلام افتاد و در مسجد مصطفی و صحرای مدینه بر خواص و عوام اهل اسلام قسمت شد و عزت اسلام و خواری کفر در دیدهٔ اولوالابصار جلوه کرد و از آنکه عمر خطاب دست دران گنجها نمیزد و بعد قسمت دو دست تهی در خانه باز می آمد و از اجرت خشت زنی نفقه خود و نفقه عیال خود میساخت عزت و عظمت او در چشم صحابه بر مزید میگشت و امر او بر عالمیان جاری تر میگشت و نیز از میامن صحبت رسول رب العالمین بود که وقتی در خلافت عمری دوازده هزار اسپ تازی در پایگاه بیت المال مسلمانان موجود بود و صحابه در روز جمعه هم دران ایام نهه پیوند بر خرقه پارهٔ عمری شمرده بودند و محدثان

Digitized by Google

و مورخان در کتب احادیث و تواریخ نبشته اند انچه از ابروی امر اولوالامري با خرقه پاره و زي زهد عمر خطاب را میسر شد جمشید و کیقباد و کیخسرو را با چندان بغي و فساد و طغیان و قهر و جبروت و خونریزي و سیاست میسر نشده بود و در هفت هزار سال غیر الانبیاء و المرسلین از هیچ بادشاهی و خلیفه مشاهده نشده بود و انچه در عدل و عطای عام از عمر خطاب معاینه کردند از صد نوشیروان عادل و حاتم طائی در عدل و عطا معاینه نکرده بودند و جمشیدي و درویشي جمع کردن و کیخسروي کردن و خرقهٔ پاره پاره پوشیدن نه از بادشاهي و اولوالامري آمده است و نه تا قیامت از بادشاهي و اولوالامري خواهد آمد و اول خلیفهٔ را که امیر المومنین خواندند عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که مجاهدان و اهل حقوق را رزق در بیت المال تعین کرد عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که شهرها درمیان مسلمانان بنا فرمود عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که در عطای صحابه و تابعین مراتب و منازل نهاد عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که خراج برعایا و اهل اسلام تعین کرد عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که قضات در شهرهای اسلام نصب فرمود عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که دره را بر دست گرفت و خلق را بدان ادب کرد عمر خطاب بود و اول خلیفهٔ که از خلفاي اسلام شهید شد عمر خطاب بود و بعد از عمر خطاب عثمان بن عفان رضي الله عنهما خلیفه شد و مهاجر و انصار بخلافت ایشان بیعت کردند و مائر انفاق و حلم و حیاء امیر المؤمنین عثمان در کتب تاریخ بسیار آمده است و قران را در یک صحیفه او جمع کرد و بر جمع کردهٔ او اجماع صحابه شد

Digitized by Google

و امیر المؤمنین عثمان در غزوات مصطفی علیه السلام مال خود را انفاق کردی وبدان بودي که باري از پیش مصطفی صلی الله علیه و سلم برگیرد او را در اسلام حقوق بسیار است و کاتب وحي و حافظ قران بود و ازانکه دو دختر مصطفی علیه السلام در حبالهٔ او در آمده بود اورا ذو النورین گفتندی و بیشتری پیش امیر المؤمنین عمر خطاب مراسلات و مکاتبات بجانب قضات و عمال او نبشتی ومصطفی و شیخین ازو راضي بودند و در خلافت عثمان ممالک عمري ضبط ماند و تمامي خراسان و ماوراء النهر بر مزید گشت و مدت خلافت عثمان دوازده سال بوده است و بعد عثمان علي مرتضی کرم الله وجهه خلیفه شد واجماع است که امیر المومنین علي در قضیه علم بعد الانبیاء والمرسلین از گاه آدم صفی تا منقرض عالم از بنی ادم بدعاء مصطفی علیه السلام مستثنی بود و از شجاعت او بعد حمزة عم مصطفی اسد الله خطاب او شد و شرف مرتضی درمیان صحابه من کل الوجوه ثابت بوده است اول انکه ابن عم مصطفی علیه السلام و از اجلاء بنی هاشم بود دویم انکه مصطفی علیه السلام در حضن پدر ومادر علی پرورش یافته بود و سویم انکه پدر نور دیدگان مصطفی اعني حسن و حسین بود و چهارم انکه پیغمبر اورا ازهد خوانده است او ازهد صحابه بود پنجم انکه در وفور علم نظیر خود درمیان صحابه نداشت و ششم انکه قبل البیعت هم شرک و کفر طرفة العین در خاطر او نگذشته بود و نیز ائمه تاریخ نبشته اند که در انچه امیر المومنین علی در شکم مادر بود مادر او خواستي که بت را سجده کند در شکم مادر چنان پیچیدی که او نتوانستی سر پیش بت بز زمین ساید و هفتم

Digitized by Google

انکه در سخارت او بتخصیص چند آیت نازل شده است و چون ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حقوق اسلام پیش ازو ثابت داشتند و جان و مال خود پیش از همه در کار دین در باخته بودند در خلافت مقدم شدند و حقوق اسلامیه پیش ایشان بر فضایل او سبقت نمود و دران ایام که علي مرتضی بعد از عثمان خلیفه شد شنید که از برادران عثمان که در جمیع ممالک اسلام والی و مستولی شده بودند درهرطرفی بدعتها پیدا آمده است و بر خلاف سنت مصطفی و سنت شیخین که مطیع سنت مصطفی بودند معاملات بدعت رسته مرتضی خواست تا بزخم تیغ ان بدعتهاء نو رسته را بسنت بدل گرداند و باز حق را در مرکز قرار دهد و سنن محمدي و ضبط عمري از سر رونق پیدا آرد چون معاویه و دیگر برادران امیر المؤمنین عثمان که هر یکي اقلیمي و عرصه فرو گرفته بودند و با قوت و شوکت شده با علي مرتضی به بغي و شطط پیش آمدند و در بیعت او در نیامدند وشططها انگیختند و جمیعت و قوت و شوکت صحابه چنانچه در عهد شیخین بود نمانده بود و در غزوها شهید شده بودند و بیشتري درویاء عمواص برحمت حق پیوستند امیر المؤمنین علی از بهر دفع بغي بغات از مدینه در عراق آمده در کوفه نزول فرمود و با دویست پنجاه نفر صحابي و لشکر دیگر که از صحابه نبوده اند درمدت چهار سال و چار ماه خلافت خود با بغات خود تیغ زد و بیشتري از صحابه مذکور از لشکر بغات شهید شدند و ابن ملجم ملعون دشنه بر زد و خلافت نبوت چنانچه مصطفی فرموده بود که الخلافة بعدي ثلثون سنة و بعده یصیر ملکا بر زمان مرتضی رضي الله عنه تمام شد و من شمه از مناقب چهار

Digitized by Google

یار مصطفی که خاصان مصطفی بودند علیه السلام تیمنا و تبرکا درین دیباچه اورده ام و بعد حمد خدا و نعت مصطفی دیباچه تاریخ فیروز شاهی را به بعضی از مآثر جهانبانان بحق اراسته و بعد حمد خدا و نعت مصطفی و درود ال مصطفی و ثناء یاران برگزیده مصطفی چنین گوید بندهٔ گنهگار امید وار مغفرت پروردگار ضیاء برنی که عمر بنده در تصفح کتب گذشته است و در هر علمي بسی تصانیف سلف و خلف مطالعه کرده ام و بعد علم تفسیر و حدیث و فقه و طریقت مشائخ در هیچ علمي و عماي چندان منافع مشاهده نکرده ام که در علم تاریخ و دانستن آثار و اخبار انبیاء و خلفا و سلاطین و بزرگان دین و دولت علم تاریخ است و اشتغال علم تاریخ به بزرگان دین و دولت که بکمالات سمر بوند و به بزرگیها در میان مردم سمر شده باشند مختص است و ارازل و اسافل و ناشایستگان و نا بایستگان و دونان و دون همتان و مجهولان و لئیمان و بی سروپایان و واماندگان و کم اصلان و بازاریان را در علم تاریخ نه نسبت بود و نه پیشه و نه حرفت ایشان باشد و طوایف مذکور را دانستن علم تاریخ هیچ منفعتی نکند و در هیچ محلی بهیچ کار نیاید زیراکه علم تاریخ اخبار اوصاف بزرگی و ذکر محامد و مناقب و مآثر بزرگان دین و دولت است نه ذکر رزایل ارازل و اسافل و کم اصلان و بازاریان که ایشان بحکم جنسیت رزایل اوصاف رزالگان را دوست گیرند و در علم تاریخ رغبت ننمایند بلکه خواندن علم تاریخ و دانستن علم تاریخ لیام و اسافل را مضراست نه نافع و کدام عزت علم تاریخ را ازان بالا تر تصور توان کرد که به این علم نفیس نه سفلگان و رزالگان را و کم اصلان را میلی و رغبتی باشد و نه ایشان را در

Digitized by Google

سفالت معاملات و رزالت اخلاق خود بکار اید و ذکر بزرگی بزرگان کردن از زبان ایشان خوب نیاید و ارازل در هر علمی و در هر محلی که مشغول شوند از منفعت بی بهره نمانند مگر در علم تاریخ نامه افانکه نسبا و حسبا کریم و کریم زاده و بزرگ و بزرگ زاده بوند و در نسل ایشان شرف بزرگی و بزرگ زادگی مندرج بود ایشان را از دانستن علم تاریخ و از استماع علم تاریخ گزیر نبود و بی استماع علم تاریخ نتوانند زیست و مورخ نزدیک بزرگان و بزرگ زادگان و عالی نسبان و عالی نسب زادگان عزیز تر از جان بود و خواهند که خاک پای مورخان که بواسطه تقریر و تحریر ایشان بزرگان دین و دولت حیات ابدی می یابند در دیدهٔ جهان بین خود کشند و بزرگان دین و دولت در علم تاریخ نفاست بسیار گفته اند و نبشته اول نفاست در علم تاریخ آنست که کتب سماوی که کلام الله است بیشتر اثار معاملات انبیا که بهترین آفریدگانند و اخبار سلاطین و ذکر جباری و قهاری ایشان که حاکم و آمر بنی آدم بودند مملو و مشحون است و علم تاریخ همین علم است که سرمایهٔ اعتبار اولو الابصار میگردد و دویم نفاست علم تاریخ انست که علم حدیث که همه قال رسول الله و فعل رسول الله است و بعد علم تفسیر انفس ترین علوم انفع ترین علوم است در تنقید رجال و تعریف رواة و ماجرای ورود احادیث و معاملات غزا وجهاد حضرت مصطفی علیه السلام و در تقدیم و تاخیر ایام ناسخ و منسوخ احادیث بعلم تاریخ متعلق است و ازین جهت است که علم حدیث را بعلم تاریخ تعلق تمام است ایمهٔ حدیث گفته اند که علم الحدیث و علم التاریخ توامان که اگر محدث مورخ

Digitized by Google

نباشد او را از معاملات حضرت مصطفی و معاملات صحابه کرام رضوان الله علیهم که روات احادیث در اصل ایشان اند علمی و خبری نباشد و کیفیت اخلاص مخلصان صحابه از غیر مخلصان و ملتزمان صحابه از غیر ملتزمان روشن نبود و هرگاه محدث مورخ نباشد معاملات مذکور مبرهن نبود و او روایت حدیث نتواند داد و حق بیان احادیث نتواند گذارد و نیز احوال و اخباریکه در قرن نبوت و قرن صحابه گذشته است و شرح و تفصیل آن که موجب تسکین دلها و اطمینان باطنهای سلف و خلف است است از علم تاریخ روشن میشود و سوم نفاست علم تاریخ آنست که در علم تاریخ واسطه زیادتی عقل و شعور و وسیلهٔ درستی رای و تدبیر است و از مطالعه تجارب دیگران شخص صاحب تجربه میگردد و از دانستن وقوع حوادث دیگر در دانندهٔ تاریخ حزم پیدا می اید و ارسطاطالیس و بزرجمهر گفته که دانستن علم تاریخ موئد و معین رای صواب است که علم باحوال سلف در صحت رای خلف شاهدی عدل است چهارم نفاست علم تاریخ آن است که ازدانستن علم تاریخ در واقعات زمنی و حوادث جدید دلهای سلاطین و ملوک و وزرا و اکابر بر قرار می ماند و اگر جهانداران را از حوادث فلکی صعوبتی سخت پیش می آید امید گشایش ان منقطع نمیشود و تداوی دفع امراض ملکی از تداوی دفع امراضی که پیشینگان کرده اند روشن میگردد و حوادث ظنی و وقایع وهمی که در صدد در آمد باشد احتراز در دل می افتد و امارات حوادث پیش از وقوع از دانستن علم تاریخ روشن می شود و منفعت مذکور انفع المنافع و انفس المنافع

است وپنجم نفاست علم تاریخ انست که دانستن اخبار انبیا و حوادث ایشان وتلقی کردن ایشان حوادث و وقائع را برضا و صبر باعث رضا و صبر دانندگان تاریخ میگردد و نجات یافتن انبیا از بلاها وسیلهٔ امیدواری عالمان علم تاریخ میشود و از انچه معلوم شد که بر انبیا که بهترین فرزندان آدم بودند بلاهای متنوع باریده است دلهای مومنان اسلام از وقوع حوادث و مصائب نمی افتد و ششم نفاست علم تاریخ انست که از دانستن علم تاریخ شیم ناجیان و عادلان و نیکوکاران و نجات و درجات ایشان در دل می شیند و خذلان تمرد جباران و قهاران و هلاك و وباء ایشان خلفا و سلفا سلاطین و وزرا و ملوك اسلام را روشن میگردد و ثمرات نیکو کاری و نتایج بدکرداری در امور جهانداری مبرهن می شود و خلفا و سلاطین و ملوك نیکبخت طرف نیکی و جانب خیر می گرایند و بادشاهان اسلام در جباری و قهاری نمی اویزند و بتنفر و جبروتی معاملات نمی ورزند و از لوازم صفات بندگی دست نمی دارند و منفعت معاملات خیر خلفا و سلاطین و وزرا و ملوك بر عامه خلایق ساری میگردد و به دور و نزدیك میرسد و هفتم نفاست علم تاریخ لزوم صدق آنست از بزرگان دین و دولت سلف وخلف گفته اند که بناء علم تاریخ بر صدق نهاده اند چنانچه مهتر ابراهیم علیه السلام اینمعنی را از خدایتعالی در خواست میکند و بدعا میخواهد و اجعل لي لسان صدق في الاخرین و در توبیخ دروغ نویسان حق تعالی میفرماید یحرفون الکلم عن مواضعه و باریتعالی انذرا و بهتان را از مهلکات گردانیده است و نیز تالیف که در علم تاریخ باشد باکابر و بزرگان و بزرگ زادگان که

Digitized by Google

بعدالت و حریت و راستي ودرستي منسوب بوند مخصوص است
که علم تاریخ نقل خیر و شر و عدل و ظلم و استحقاق و غیر استحقاق
و محاسن و مقابح و طاعات و معاصي و فضایل و رزایل سلف است
تا خوانندگان خلف ازان اعتبار گیرند و منافع ومضار جهانداري ونیکو
کاري و بد کرداري جهانباني دریابند و از درون ان نیکو کاري را اتباع
نمایند واز بد کرداري به پرهیزند و اگر نعوذ بالله کذابي و مفتري
دروغ را درکار ارد و بتلقاء نفس خبیث وباطن خداع خود معاملات
ناشایست بر بزرگان سلف بر باند و نقلهای بر بافته در طی کتابت
ارد و افترا و بهتان خود را بعبارت های رنگین رواج دهد و دروغها را
براستي مانند کند و بنویسد و از بزه مندي دنیا و اخرت نترسد و از
جواب قیامت هراسی در دل نگذارد که نیکان را بد گفتن و بد نوشتن
از بزه غیبتی که بزبان گویند صعب تر و بیشتر است و بدان را نیک
گفتن و نیك نوشتن سر جمله بد کرداري هاست وچون اخبار تواریخ
بی سند است و اعلام معاملات سلاطین و اکابر است پس مؤلف
تاریخ هم از اهل اعتبار باید و هم بصدق وعدالت مشهور و مذکور باید
تا در نبشتهٔ بی سند او اعتقاد مطالعه کنندگان راسخ گردد و درمیان
معتبران اعتبار گیرد که اطمینان خاطر معتبران نباشد مگر در نبشتهٔ
معتبري که در امانت و دیانت او شبه و شکی نبود و جمیع مورخان
عرب و عجم که تواریخ عربي و پارسي نبشته اند معتبران عهد وعصر
خویش بوده اند چنانچه امام محمد اسحاق که مولف کتاب سیر
النبی و اثار صحابه است فرزند صحابی بود و از ائمه حدیث اعتداد
یافته و امام واقدي صاحب مغازي و واقدي هم فرزند صحابی بود

Digitized by Google

و از ائمه حدیث اعتداد یافته نقول او در کتب معتبران معتبراست
و امام اصمعی از اجلاء ایمهٔ علم قراة و استاد علم و فضل و بلاغت بود
و امام محمد بخاري هم از اجلاء علماء حدیث است وهمسران ایمه تاریخ
و اعتبار روایت او از وصف بیرونست و امام ثعلبي و امام مقدسي
و امام دینوري و امام هضم و امام طبري هم مورخان اند و هم صاحب
تفسیر وتصانیف معتبر اند و مورخان اخبارعجم هم از اکابر و معارف
عهد و عصر خویش بودند چنانکه فردوسي و بیهقي و صاحب تاریخ
ائین و مولف تاریخ کسروي و مولف تاریخ یميني و عتبی هر یک
در عهد و عصر خویش اعتبار یافته بودند و از اکابر و اشراف معد
گشته و مورخان اخر دار الملک دهلی نیز از معتبران عهد و صدور
عهد بودند چنانچه خواجه صدر نظامي مصنف تاج المآثر و مولانا
صدر الدین عوفي مولف جامع الحکایات و قاضي صدر جهان منهاج
جورجاني مولف طبقات ناصري و کبیر الدین پسر تاج الدین
عراقي که در عهد علائي فتحنامهاي سلطان علاء الدین نوشته است
و ساحري ها کرده هر چهار معتبر و معظم و مکرم و مبجل بودند
و بباید دانست که هرچه اهل اعتبار در تاریخها نوشته اند معتمد
علیه دیگران شده است و انچه خود رویان و مجهول النسبان تالیف
کرده اند انرا دانایان اعتبار نکرده اند و تاریخ نوشتهٔ بی سر و پایان در
دوکانهاي کتابیان کهنه شده است و باز بکاغذیان رسیده و کاغذ سپید
شده و نیز مورخ چنانکه از اکابر و معارف می باید سلامتي دین
و مذهب او هم شرط نوشتن تاریخ است و الا بعضی بد مذهبان
و بد اعتقادان از عصبیت مورث و عناد متوارث چنانکه غلات روافض

Digitized by Google

و خوارج قصه های دروغ برصحابه بر بافته اند و بد دینان پیشینه و بدمذهبان متقدم در تواریخ خود صدق و کذب را امیخته اند اخبار مشهور و مردود در تالیف خود درج کرده و هرگاه خوانندگان تاریخ را دین و مذهب و بد اعتقادي مولفان تواریخ روشن نباشد و نویسندگان تواریخ را از سلف شمارند گمان برند که مگر راست نوشته و هرکسی خداع بد دینان نداند که طریق بد مذهبان و شیوهٔ بد اعتقادان در تالیف انست که مذهب باطل و اعتقاد خبیث خود را درمیان صنیان مستور دارند و دروغها و بر بافته ها که در اعتقادات خبیث ایشان جا گرفته باشد در ذنابهٔ اخبار صحیح و اثار صدق مشهور گشته بیامیزند و در تالیف مردود خود بنویسند تا کسی را از مطالعه کنندگان که او را خبر از احوال سلف نبود بر سر بد اعتقادي و طریقه خداع ایشان وقوف افتد و دین و مذهب مورخان کذاب دریابد در اعتقاد او از مطالعه ان کذب هاي راست امیخته خلل رو نماید و نوشته های وضعی کذابان بی دیانت را راست پندارد ویک منفعت بزرگ در شعور علم تاریخ همین است که سنیان از بد مذهبان و صادقان از کاذبان و معتقدان از خداعان سلف روشن میشوند و قصص معتمد علیه و ماجراهاي نا معتمد مبرهن میگردد و مذهبي که از اعتقـــادات مردود مبرا است و ائمه سنت و جماعت برانند استحکام مي پذیرد و شرطي که از لوازم تاریخ نویسي است انست که بر مورخ از روی دینداري واجب و لازم است که فضایل و خیرات وعدل و احسان بادشاهی و بزرگي بنویسد. باید که مقابح و رذایل او را مستور ندارد و طریقه منادمت در نوشتن

Digitized by Google

تاریخ معمول نکند و اگر مصلحت بیند بصریح و الا برمز و اشارت و کنایت زیرکان و فهیمان را بیاگاهاند و اگر از خوفی وهراسی مساوی هم عهد و هم عصر نتواند نوشت دران معذور بود و لیکن از گذشتگان باید که راستا راست نویسد و نیز اگر مورخ را در عهدی و عصری از بادشاهی و یا از وزیری و بزرگی کوششی و کوششی رسیده باشد و یا نوازشی و نواختی زیادت یافته باید که در اوان تالیف تاریخ لطف وقهر و نوازش وگذارش کسی از بزرگان منظور او نبود تا از نتایج ان بر خلاف راستی فضیلتی و رزیلتی نابوده و معامله و ماجرای نا گذشته در قلم آرد بلکه منظور مورخ دینا و اعتقادا وصدق و مذهبا نوشتن راستی و درستی بود و خوف او از جواب قیامت باشد و بر مورخ واجب و لازم است که از طرق و طریقت کذابان و مداحان مبالغه کنندگان وشاعران و دروغ زنان و سخن آرایان احتراز کلی واجب شناسد که طوایف مذکور خرمهره را یاقوت لعل گویند و از طمع خود سنگریزه را جوهر گرانمایه نام نهند و احسن نوشته ها و اختراعهای ایشان اکذب ایشان باشد اما هرچه صاحب تاریخ نویسد و بر نوشته او دیگران اعتقاد کنند که اگر دروغ باشد مؤلف بدان زیان زده شود و نوشته او میان او و میان خدایتعالی حجت گردد و فردای قیامت مؤلف کذاب بسخت ترین عذاب و عقاب درماند و در جمله علم تاریخ علمی نفیس و نافع است و تالیف کردن تاریخ عهده بس بزرگ است و منافع این علم هم در حق انکه مائر او و مجامد ایشان بر صحائف روزکار باقی می ماند ساری میگردد وهم خوانندکان را از مطالعه تاریخ منافع بسیار رو می نماید و مورخ

Digitized by Google

را بر ذمه اقانکه اخبار و آثار ایشان می نویسد و مآثر ایشان را بر صحائف روزگار نشر میکند حق های بسیار ثابت میگردد اگر زنده اند نشر مآثر واسطهٔ محبت و نیك گوئی و نیک خواهي ایشان می شود و دوستي ایشان در دل آشنا و بیگانه منقش میگردد و اگر مرده اند ازذکر مآثر حیات ثاني می یابند ومستحق علیه الرحمة می شوند و در ذمه خوانندکان تاریخ و سامعان تاریخ هم مورخ را حقوق متوجه میگردد که از وسیلهٔ نوشتهٔ او خوانندکان و سامعان چندین منافع احراز میکنند امام ثعلبی در تاریخ غرر السیر آورده است که در اوائل عهود خلفاء عباسي خلفاء و سلاطین و اکابر و اشراف آن اعصار را بیک بارگی درعلم تاریخ رغبت بوده است وامیرالمؤمنین هارون الرشید کهاعظم الرتب خلفاء عباسي بود درعلم تاریخ عشقي بافراط داشت و از مشاهدهٔ وفور رغبت خلیفه ابُو یوسف قاضي و امام محمد شیبانی را علم تاریخ مستحضر شده بود و درپیش امام واقدي اخبار و آثار و غزوات و معاملات مصطفی صلی الله علیه و سلم و صحابه را تلمذ کرده و چون خلفاء و بادشاهان را از تبار بزرگ و خاندان بزرگي برگزیدندی ایشان بخاصیت بزرگي و بزرگ زادگي در علم تاریخ بافراط رغبت کردندي و دران عهود بزرگي وسروري روزی و شبي بر خلفا و سلاطین و وزرا و ملوک نگذشتی که تواریخ عرب و عجم پیش ایشان نخواندندي و ایشان را از شنیدن تواریخ اعتبار حاصل نه شدي و از وفور رغبت سلاطین و وزرا و بزرگان آن اعصار در علم تاریخ رواجی پیدا می آمد و مورخان را رونقی ظاهر میشد و عزیز و مکرم با ثروت و نعمت میگشتند و از خلفا و سلاطین و وزرا و ملوک

Digitized by Google

نامدار مورخان زرها و زیورها و دهها و باغها و اسپان و اشتران می یافتند و بعد از ان عالی همتان و بزرگ منشان تاریخ دوست و قاعده دوست داشتن تاریخ و مورخ ممهـــد نماند رغبت خلفا و سلاطین متاخر از غلبه جواني در استیفاي تلذذات و تنعمات افتاد وهمتهاي عالیه رو در کمي نهاد و اهتمام انکه مآثر و مناقب بزرگان البته‌می‌باید درتاریخها منتقش شود تا نام نیك ایشان دامن قیامت گیرد درخواطر سلاطین و بزرگان پژمرده گشت و شرط نسب درسلطنت سلاطین و در وزارت وزرا و در امارت ولات که از شروط الوالامري بود مرعي نماند و بادشاهی به تغلب و وزارت بکفایت و هنرمندي بازگشت رواج علم تاریخ و رونق مورخان نقصان پذیرفت و چنانچه در اعصار اول درخواندن و دانستن و اموختن علم تاریخ رغبت بزرگي طلبان منبعث گشته بود و در علم تاریخ درشها می شد در اواخران میل و رغبت کم شد و مورخان بی مقدار و لا اعتبار گشتند و الا درسوالین اکاسره عجم که بادشاهي به نسب بادشاهزادگي و وزیری بوزیر زادگي و ملکي بملکزادگي و شرف بحریت مشروط بود از کیومرث تا خسرو پرویز مواجب و موانق مورخان تعین بودي و مراتب و منازل مورخان وحرمت و حشمت مورخان با مراتب و حشمت موبـــدان که مشائخ دین و ملت ان بادشاهان بودندي مساوي داشتندي و هم امام ثعلبي که مورخي بی نظیر بوده است در تاریخ عرایسي نوشته است که خلفاء و سلاطین و وزرا و ملوک کجا توانـــد که حقوق خدمت مورخان بگذارند و قدر خدمت ایشان بشناسند و در خاطر گذرانند که چندین ندیمان و شاعران و مداحان

Digitized by Google

و هرزه درایان از شعوده و دروغ و هرزه ستایش بی بنیاد و مبالغتهاء فاحش در مجالس ایشان در می آیند و به بو العجبي و ستایش دروغ مالها و گنجهای ایشان می رایند و در محامد و مناقب ایشان فصلها می پردازند و تصانیف می سازند و صحائف و دفاتر تالیف میکنند و چون نوبت سلطنت و عصر بادشاهي و ایام وزارت و روزگار ملکی ایشان منقضـــي می شود صحائف مداحان و تالیفات کذابان را که کذب و مبالغت ان مردم چون افتاب روشن است کسی نام نمیگیـــرد و مدایح را کسی مطالعه نمیکند و تالیفات دروغ زنان در کتاب خانها مهجور میماند بخلاف ذکری که بادشاهان را در تواریخ کنند و محامد و مآثر ایشان را با محامد و مناقب سلاطین سلف و وزرا و ملوك خلف بیامیزند و طریق اتصال خلف با سلف محافظت نمایند و نسق شهور و اعوام مرعي دارند و از مقارنت اعصـــار که از لوازم علم تاریخ است نگذرند و خدمتی بجا ارند که تا قیامت آثار خدمت مورخان باقي ماند و رغبت مطالعه کنندگان صاحب همت از مطالعه نوشتهٔ مورخان و استماع اخبار مؤلفان تاریخ کم نشود و این دولت را اندازه کجا بود که شخص از دنیا رفته باشد و حیات و دولت او سپري گشته و هیچ اثری از ملک و دولت و حشم و خدم و پیل و مال و اسپ و اشتر و اعوان و انصار و خویش و قریب و زن و فرزند و خیل و تبع و غلام و کنیزک و دفاین و ذخایر در عقب او نمانده محامد و مآثر او در کتب تاریخ در زنانه محامد و مآثر سلاطین دیگر بماند و هر روزی و هر هفته ذاکران محامد سلاطین و ملوك و اکابر که در تواریخ نوشتـــه باشند

بسمع سلاطین و ملوک و اکابر عهد و عصر برهانند و بر زبان بزرگان
هر عصری در حالت استماع هر اثر رحمة الله طاب ثراه انار الله
برهانه برآید و سامعی از بزرگان گوید که صد آفرین برو باد و دیگری
گوید که صد رحمت برو باد بدین جهانداری که او کرده است و دیگر
از وی تحسین سراید که اتباع اقوال و افعال و عدل و احسان او
چنان جهانبانی واجب الاتباع و الاقتداء است و هرطرفی از مستمعان
محامد تحیتها سر بر زند و صاحب محامد و مآثر درون گور بشکفد
و زنده گردد و بحکم حدیث مصطفی علیه السلام ازانکه او را مسلمانان
به نیکی نام بستانند و ثنا گویند سزاوار بهشت ابدی گردد و من که
ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهی ام و شرایط احکام علم تاریخ
و منافع علم تاریخ و نفاست علم تاریخ و رجحان علم تاریخ هم در
دیباچهٔ تاریخ مذکور بیان کرده ام و از بیان مذکور گوی تفرد از تاریخ
نویسان پارسی ربوده مراد از ایراد مقدمات مذکور که در آوردن ان
نوع تطویل مینماید آنداشم که چون من در علم تاریخ نفایس و منافع
بسیار دیدم خواستم که تاریخ بنویسم و از آدم و دو پسر تو امانی او
یکی مهتر شیث که ابو الانبیا است دویم کیومرث که ابو السلاطین
است اغاز کنم و به ترتیب و نسق اخبار و آثار انبیا و سلاطین قرنا
بعد قرن و عصرا بعد عصر تا اخبار و آثار مصطفی علیه السلام که
خاتم الانبیا بود و معاملات خسرو پرویز که آخرین بادشاه از
فرزندان کیومرث بود بنویسم و بعد از ایشان خلفاء امت مصطفی
و سلاطین اسلام را تا بادشاه عهد و عصر که این تاریخ را بنام همایون
او آراسته ام بیارم درین عزم و درین اندیشه از تاریخ طبقات ناصری

Digitized by Google

که صدرجهان منهاج الدین جورجانی تالیف کرده است و ید بیضا نموده یاد آوردم که آن بزرگ طبقات ناصری را در دهلی تالیف کرده است و اخبار و آثار انبیا و خلفا و سلاطین در بست سه طبقه اورده و از آدم و مهتر شیث و کیومرث به نسق و ترتیب تا اخبار و آثار سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین التمش و خانان عهد شمسی و ناصری در تاریخ خود نوشته و من با خرد گفتم اگر من همان نویسم که ان بزرگ دین و دولت نوشته است مطالعهٔ نوشته اش مطالعهٔ نوشتهٔ من مطالعه کنندگان را تحصیل حاصل باشد و اگر بر خلاف نوشتهٔ ان استاد چیزی نویسم و کم و بیش کنم هم بر بی ادبی و جرأت من حمل شود و هم مطالعه کنندگان تاریخ طبقات ناصری را در شبه و شک انداخته باشم پس در نوشتن تاریخ خود مصلحت دران دیدم که هرچه آن را در طبقات ناصری اورده است درین تاریخ نیارم و اخبار و آثار ان را که قاضی منهاج الدین ذکر کرده است ذکر نکنم و بر ذکر اخبار و آثار سلاطین متاخر دار الملک دهلی که قاضی منهاج الدین ایشان را در تواریخ خود ذکر نکرده است کفایت نمایم و طریقه دایره که بنام انبیا و خلفا و سلاطین و فرزندان و اعوان و انصار ایشان در طبقات ناصری مسطور است اتباع نمایم که اگر در تاریخ خود شرائط علم تاریخ بجاء خواهم اورد و حق علم تاریخ خواهم گذارد دانایان و مبصران و باریک بینان و منصفان هم از نبشتهٔ اندک من برداشتن بسیار من استدلال خواهند کرد و تحسین و انصاف دریغ نخواهند داشت بر حکم اندیشهٔ مذکور تتبع کردم دیدم که از شمه ذکر کسانیکه سلطنت ایشان را در طبقات ناصری ایراد کرده

Digitized by Google

اند نود پنجسال گذشته است و درین نود پنجسال هشت بادشاه
بر تخت دار الملک دهلي تمکن یافته و سه شخص دیگر باستحقاق
و غیر استحقاق سه گان چهارگان ماه بر تخت سلطنت بوده اند
و من درین تاریخ مختصر همین هشت بادشاه را ذکر کرده ام و سر
از ذکر سلطان غیاث الدین بلبن گرفته و در طبقات ناصري اخبار خانی
او مسطور است اما اخبار بادشاهي او مسطور نیست و ازان هشت
بادشاه دار الملک دهلی که اخبار و آثار ایشان در تاریخ فیروز شاهي
آورده ام اول سلطان غیاث الدین بلبن بوده است که بست سال
بر تخت بادشاهی در دهلي جهانداري کرد و دویم سلطان معز الدین
کیقباد نبیرهٔ سلطان بلبن است که سه سال در دهلي بادشاهی کرد
و سویم سلطان جلال الدین فیروز خلجي است که در مدت هفت سال
تختگاه دهلي بدو مفوض بود و چهارم سلطان علاء الدین خلجي است که
در مدت بست سال تخت بادشاهي بدو آراسته بود و پنجم سلطان
قطب الدین پسر سلطان علاء الدین است که در مدت چهار سال و
چهار ماه بر سر تختگاه دهلي بود و ششم سلطان غازي غیاث الدین
تغلق شاه است که چهار سال و چند ماه بر تختگاه دهلي متمکن
بوده است و هفتم سلطان محمد ابن تغلق شاه است که در مدت
بست هفت سال بر تختگاه دهلي جهانباني کرد و هشتم سلطان
العصر و الزمان فیروز شاه السلطان است که بر تختگاه دهلي جهانداري
و جهانباني میکند ایزد تعالی او را سالهاي فراوان بر تخت جهانگیري
متمکن دارد و داعي دولت سلطاني ضیاء برني اخبار و آثار هشت
بادشاه مذکور درین تاریخ آورده است و در ذیل ذکر سلاطین مذکور

Digitized by Google

و این تاریخ را تاریخ فیروز شاهی نام کرده ام و انچه در مدت شش سال از آثار و اخبار سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه مشاهده کرده ام بر سبیل ایجاز و اختصار درین تاریخ آورده ام و امیدوارم که اگر بعد ازین عمر وفا کند آثار و اخبار بادشاه عصر و زمان که سالهای بسیار بر تخت جهان بانی باقی باد مشاهده کنم در ذنابهٔ تاریخ مذکور ان را هم بنویسم اگر قضاءً اجلم در رسید هر که توفیق این دولت یابد او خواهد نوشت و من در نوشتن تاریخ مذکور زحمت بسیار دیده ام و از منصفان انصافها توقع میکنم که این تالیف بسی معانی را جامع است که اگر این تالیف را تاریخ خوانند اخبار سلاطین و ملوک در و یابند و اگر درین تالیف احکام و انتظام و التیام جویند ازانهم خالی نیابند و اگر درین تالیف مواعظ و نصایح جهانبانان و جهانداران طلبند بیشتر و بهتر از تالیفات دیگر مطالعه فرمایند و ازانچه هرچه نوشته ام راست و درست نوشته ام این تاریخ واجب الاعتبار است و ازانکه در الفاظ موجز معانی بسیار درج کرده ام واجب الاقتداء است و توانم که در وصف تاریخ مذکور برسبیل راستی و انصاف بگویم که ٭بیت٭

گر بگویم که نیست در عالم ٭ مثل تاریخ من کتاب دگر
چون درین علم عالمی نبود ٭ که کند گفتهٔ مرا باور

و در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایة تاریخ مذکور تمام کرده ام حق جل و علی بزرگان عصر ما را در مطالعهٔ تاریخ فیروز شاهی میلی و رغبتی بخشاد و در حق مولف توفیق خیر آرزانی داراد و بادشاه عهد و عصر ما را سالهاء بسیار بر تخت جهانداری و اورنگ جهانگیری متمتع گرداناد و الحمد الله رب العلمین و الصلوة و السلام

علی رسوله محمد و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین •

السلطان المعظم غیاث الدنیا و الدین بلبن

قاضي صدر جهان فخر الدین ناقله • خان شهید پسر بزرگ سلطان بلبن • بغرا خان پسر خرد سلطان بلبن • عادلخان شمسي • کیخسرو پسر خان شهید • کیقباد پسر بغرا خان • تمر خان شمسی • عماد الملک وارث عرض • خواجه حسین بصري وزیر • ملک علاء الدین کشلیخان باربک • ملک نظام الدین بزغاله وکیل در • ملک اختیار الدین بیکترس سلطاني باربک • امین خان ایتگین موي دراز • ملک امیر علي سر جاندار • هیبت خان اخربک میسرة • ملک بوتو سر جاندار • ملک محمد سردار • ملک سونج سرجاندار • ملک اباجي اخربک میمنه • ملک ترغي سر سلاحدار میسرة • ملک اختیار الدین قطمیراني • ملک تاشمند اخربک میسرة • عمدة الملک خواجه علا دبیر • ملک قوام الدین علاقه دبیر • ملک ترغي سر سلاحدار میمنه • ملک مغدر طغرل کش • ملک شهاب الدین خلجي • ملک جلال الدین خلجي • امیر جمال نایب دادبک • ملک نصیر الدین کوجي دادبک • ملک تاج الدین پسر قتلغخان • ملک نصیر الدین دانا شحنک پیل میمنه • ملک اعز الدین شحنک پیل میسرة • خواجه شرف الدین راشدي مستوفي • خواجه خطیر الدین نائب وزیر • ملک علاء الدین شاتک • ملک فخر الدین نایب وزیر ایمن سرخه • ملک نصیر الدین برکي • ملک اختیار الدین • ملک جمال الدین ایتگین برید ممالک •

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين و سلم تسليما كثيرا كثيرا چنين گويد دعا گوى مسلمانان ضياء برنى كه انچه اين ضعيف از اخبار و آثار سلطان غياث الدين بلبن در تاريخ آورده است از پدر و جد خود استماع دارد و از ايشانكه در عصر او اصحاب اشتغال خطير بوده اند كيفيت ملك داري او شنيده است كه چون در شهور † سنه ٦٦٢ اثنى و ستين و ستمائة سلطان غياث الدين بلبن كه بندهٔ از بندگان شمسي بود و درميان بندگان ترك چهل گاني ازاد شده بر تختگاه دهلي جلوس فرمود بيشتري رسم جهانداران قديم را اتباع نمود و به دارات سلاطين عجم در بارگاه خود را بياراست و اعوان و انصار دولت خود معتبران و نام آوران ملك را گردانيد و اشغال خطير و اقطاعات بزرگ به پسران و سروران داد و پيش ازانكه سلطان غياث الدين بلبن برتخت نشيند رونق امور سلطنت بعد نقل سلطان شمس الدين كه همسر سلاطين مصر و موازي بادشاهان عراق و خراسان و خوارزم بود در

† صحيح سنه ٦٦٤ اربع و ستين وستمائة

Digitized by Google

مدت مي سال بادشاهي پسران سلطان شمش الدين از جهت جواني و غلبهٔ هوا پرستي ايشان و از واسطه حلم و بی مايگي سلطان ناصر الدين پسر خورد سلطان شمس الدين پژمرده شده بود و نفاذ امر سلطنت در خلل افتاده و در خزانه و پايگاه سلطاني چندان زر و مال و اسپ نمانده و هم استعداد سلطنت و سرمايهٔ سلطنت درميان بندگان ترک شمسي که خانان شده بودند قسمت شده و بر بلاد ممالک بندگان مستولي گشته و بعد نقل سلطان شمس الدين در مدت ده سال چهار فرزندان اورا بر تخت نشاندند و ايشان جوان و خورد سال بودند تاب صعوبت جهانداري نتوانستند در عيش و عشرت و بيخبري گذرانيدند و در عصر بادشاهي ايشان بندگان ترک ايشان را چهلگاني ميگفتند بر امور ملکي مستولي شدند و با قوت و شوکت گشتند ملوک احرار و معارف اشراف را که پيش تخت شمسي نامور و معتبربودند از ميان برداشتند و بعد گذشتن ده سال بادشاهي چهارفرزندشمسي سلطان ناصرالدين پسر خورد سلطان شمس الدين را بر تخت نشاندند واين سلطان ناصر الدين که طبقات بنام اوست بادشاهي حليم و کريم و متعبد بود و بيشتر نفقه خود از وجه کتابت مصحف ساختي و در مدت بست سال که سلطان ناصر الدين بادشاه بود نيابت ملک عهدهٔ سلطان بلبن بود و دران ايام سلطان را الغخان گفتندي و او سلطان ناصر الدين را نمونه ميداشت و بادشاهي خود ميراند و چتر و دور باش و پيل و دارات بادشاهي در ايام خاني هم داشت و درين معرض که من بيان اخبار و آثار سلطان بلبن آغاز کرده ام از پيشتر نبشتن پريشاني ملک

Digitized by Google

شمسی و پژمرده شدن امور جهانداري بعد از نقل او مقصود من آنست که در عهد سلطان شمس الدین از خوف قتل و نکال چنگیز خان ملعون مغل ملوك و امرای نامدار که سالها سري و سروري کرده بودند و وزرا و معارف بسیار بدرگاه سلطان شمس الدین پیوستند و ازوجود آنچنان ملوك که نوادر ملوک بودند و از حضور آنچنان وزرا و معارف که در شرف وحریت و اصالت و فضایل و هنرمنـــدی و خردمندي در ربع مسکون نظـــیر خود نداشتند درگاه سلطان شمس الدین درگاه محمودي و سنجري شده بود و اعتبار تمام گرفته و بعد نقل سلطان شمس الدین بندگان ترک چهلگاني او کامیاب گشتند و پسران سلطان شمس الدین چنانکه بادشاهزادگان بایند و شایند نخاستنـــد و حق بادشاهي که بعد از نبوت هیچ کاری بزرگ و نفیـــس تر از بادشـــاهي نیست نتـــوانستنـــد گذارد و از استیلای بندگان ترك شمسي ان همه بزرگان و بزرگ زادگان که ابا و اجداد ایشان ملك و ملکزادگان و وزیر و وزیر زادگان بودند درعصر سلطنت پسران سلطان شمس الدین که خبر از جهان و جهانداري نداشتند بهر بهانه تلف شدند و بعد تلف شدن آن سران و سرداران بندگان شمسي بر امدند و خانان گشتند و هر یکي را دری و درگهي ودابي وداراتي نو پیدا امد و مثلی که از جمشید مروی است که تاشیر از بیشه نرود چراگاه بر اهو فراخ نشود و تا باز در کریز نه نشیند و در اشیان نه خزد دراج و مسیچه را پریدن ممکن نگردد اهل ان عصر را مشاهده شد تا بزرگان و سروران از مقام بزرگي و سروري نه افتند هرزگان و درم خریدگان بر نیایند و سر و سرور نشوند و ازانکه بندگان

شمسي خواجه تاش بوده و هر چهل بنده بيک کرت بزرگ شدند يکي مر ديگريرا سرفرو نياوردي و اطاعت نکردي و در اقطـــاع و حشم و بزرگي و جاه مساوات و موازات يکديگر طلبيدندي و هر همه لاف انا و لا غيري زدندي و هريکی مر ديگريرا گفتي که تو کيستی که من نه ام و تو که باشي که من نبـــاشم و از جهت خامکاري پسران شمسي و تغلب بندگان شمسي الوالامری را ابروي نمانده بود و درگاه سلطنت شمسي که مکنتي هرچه بيشتر گرفته بود و مکنت و منزلت بادشاهي او از بادشاهان ربع مسکون بلند تر و بالا تر شده بيمقدار گشته چون سلطان غياث الدين بابن که صاحب تجارب امور ملکي بود و از ملکی بخاني و از خاني به بادشـــاهی رسيده بر تخت سلطنت تمکين يافت و تختگاه دار الملک دهلي به بادشاهي آنچنان پخته و گرم مرد روزگار چشيده زيب و زينت گرفته امور جهانداري و مصالح جهانباني را از سر رونق پيدا آورد و امر الوالامري از سلطنت او باز استقامت گرفت و کارهای غير مضبوط گشته و ابتر و پريشان شده در ضبط در آمد و عزت ملک داري را کاري و کارستاني پيش آمد و بضابطهای متين و رای های مستقيم خواص و عوام بلاد ممالک را در تحت فرمان خود در آورد و رعب و قهر او در دل اهل مملکت منتقش گشت و به کثرت عدل و رافت رعاياي ممالک هند را راغب و مايل ملک و دولت خود گردانيد و خلقی که در مدت سی سال بعد وفات سلطان شمس الدين از خامی پسران شمسي و تغلب بندگان شمسی هرزه درا و بی فرمان و خود کام شده بودند و بر هر شاخی

Digitized by Google

نشسته و در زیر بال هر حمایتی خزیده و بمراد خود زیسته و هیبت الوالامري که واسطه انتظام و التیام جهان است و وسیلت رونق جهانداري و جهانباني از مدینه ها رفته و ملک خلوایا شده هم در اول جلوس بلبني منقاد و مامور و مطیع گشتند و خودروی و خود نمائي وخود کامي را رها کردند و از بی التفاتي وبیباکي دست داشتند و سلطان بلبن از وفور عقل وبسیار تجارب خویش هم در سال جلوس استقامت امور حشم راکه مایه وسرمایهٔ ملک داري است مقدم داشت و سوار و پیادهٔ قدیم و جدید را در اهتمام ملوک صاحب تجربه و سران سرآمده و عالي همتان پر حشم و وفاداران حلالخوار گردانید که در قلب اعلی چند هزار بیش قراري چیده و گزیده و شناخته که فروسیت موروث داشتند و به بغي و کفران گاهي معیوب و منسوب نگشته بودند از گذشته ها بر مزید کرد وایشان را بدل مواجب دیههای پر و پیمان داد و اعوان و انصار ملک و دولت خود کماني را ساخت که در بزرگي و سروري ایشان و شجاعت و سخاوت ایشان هیچ کس را شبه و شکی نبوده است و در و درگاه سلطنت خود را بچنان اعوان و انصار و اکابر و معارف و احرار و اشراف و اصیلان و هنرمندان و خوشخویان بیار است و نظر در صرف قدم بندگي و اخلاص خود نکرد و هیچ بی مایه و بی هنری و بخیلی و حریصی و کم اصلي را سري و سروري نداد و اگر از نزدیکان و بندگان خود را برادرد کسانی را برادرد که ایشان در نیکنامي و حشم نوازي و رعیت پروري مشار الیه آن روزگار بودند و هیچ ترة و لاشي و کم اصلي و سفلسه و دون همتي را در تمامي عصر

Digitized by Google

دولت خود شغلي نداد بلکه در گرد سرا گشتن روا نداشت و تا شخص را واصل و بنیاد شخص را نشناختي شغلي و مصلحتي بدوتفویض نفرمودی و از بزرگي ایام و سروری اسافل طبعا تنفر کردی و سلطـــان بلبن هم در اول و دویم سال جلوس در عزت داشت دار و گیر در و سرا و در عظمت کوکبه و دبدبه سواري مبالغت نمـــود و چندین پهلـــوانان سیستاني شصت کان هفتادگان هزار چیتل مواجب تعین کرد که ایشان تیغهاي برهنه بر کتف گرفته در رکاب او برفتنـدی و در وقت سواری او هم روی تابان او برخشیدي و هم تیغهای برهنه بدرخشیدی و از رخشیدن آفتاب و درخشیدن تیغهای برهنه و رخشیدن روی او یکی بصد نمودی نظارگیان را آب در چشم دویدی و دیدها خیرگی آوردی و از تماشای دبدبه و کوکبهٔ سواری او وصفها کردندی و بار عام را از نگاه کنان بار و حجاب و سلاحداران و جانداران و سهم الحشمان ونایبان سهم الحشمان و چاوشان و نقیبان و پهلوانان چنان بیاراستندی و پیلان و اسپان باستام را در میمنه و میسره بایستانیدندی و او روی همچو خورشید و ریش سپید همچو کافور بر تخت آراسته و برهیت و شکلی بنشستی که حشمت آن درونها را در لرزه در اوردی و هنگام بار خواصان و مقربان پس پشت تخت و شحنگان پیل و سر جانداران و سر سلاحداران و آخربکان و امیر غلمان میمنه و میسره و نایبان ایشان در مرتبه اشغال ایستاده شدندی و بانگ سهم الحشمان و چاوشان و شور و فریاد نقیبان چنان برامدی که در دو کروه شنیده شدی و لرزه در نظـــارگیان افتادی و اگر دران محل رسولان دور دست و رایان

Digitized by Google

وزرا و زادگان و مقدمان امده درگاه را خاکبوس کفانیدندی بیشتر ان بودی که ایشان مدهوش و بیخبر شدندی و از پای در افتادندی و آواز بسم الله تا کجاها در گوش افتادی و از صدگان دریست گان کروه مسلمانان و هندو از برلي تماشاء بار و کوکبه سواري سلطان بلبن می رسیدندي و متحیر و متعجب میماندندي و از استماع خبر هیبت بار و سواري او متمردان دور دست مطیع میشدند و با انکه سلطان شمس الدین خداوند کار سلطان بلبن بود و ملوك و امرا وجمیعت و خزاین و استعداد و پیلان و اسپان بیش ازان داشت نامد هیبت بار بلبنی وکوکبه و دبدبهٔ سواري بلبني در تختگاه دهلي هیچ بادشاهی را نبود و چنان با هول بار دادي که هیبت آن روزها در سینهٔ نظارگیان منتقش ماندي و سلطان بلبن بارها گفتی که من از ملک اعز الدین سالاري و ملک قطب الدین حسن غوری و بزرگان دیگر که پیش خداوند کار من سلطان شمس الدین محلی و مرتبهٔ بس بزرگ داشتند شنیده ام که بارها بخدمت سلطان گفتندی هربادشاهی که حرمت و حشمت خود در ترتیب بار و کوکبه سواري و نشستن و خاستن باداب و رسوم اکاسره محافظت نه نماید و در جمیع احوال و اقوال و افعال و حرکات و سکنات او حشمت بادشاهي مشاهده نشود رعب او در دل خصمان بلاد ملک او نه نشیند و هیبت او و هیبت امرا در دل رعایاي ممالک او منقش نشود و انچه بادشاهان را از محافظت حرمت و حشمت بادشاهی و هول و هیبت بار و سواري ایتمار رعایا و انقیاد متمردان دست دهد از مهر و مواست دست ندهد تا رعب و حشمت و هول و هیبت بادشاه در دل عوام

Digitized by Google

و خواص و دور و نزدیک بلاد ممـــالک او منتقش نشود حق امور جهانباني و مصالح جهانداري چنانچه باید و شاید گذارده نشود و ازانچه بادشاه در عزت داشت و حشمت ملک رانی غفلت ورزد و قهرو سطوت بادشاه نزدیکان و دوران را در خوف و خشیت نیارد در کارهای ملکي خلل افتد و تمرد رعایا بار آرد و از تمرد رعایا شخص ملک مریض شود و سلطان بلبن صفت مجلسها وجشنها مانند سلطان سنجر و سلطان محمد خوارزم شاه که سکندر ثانی بود ازملوك همنشین سلطان شمس الدین بسیار شنیده بود و در دل گرفته واراستن مجالس جشن از بساطهای منقش وجامه وخانهاي ملون و اوانی زر و نقره وپرده های زربفت و نخلبندیهاي متنوع و فواکه گوناگون و اطعمه و شربت و تنبول بسیار مبالغه فرمودي و مابین الصلوتین در وقت جشن نشسته ماندي و خدمتیان خانان و ملوك و وزرا و امرا پیش او بگذشتی و بنام هرکه خدمتی گذرانیدندي و اورا در درگاه محلی و مرتبهٔ بودی فصلي مشبع خوانندی و حجابت فصل به یکی از فضلای معتبر عصر خویش داده بود و در مجالس جشن سرودها گفتندي و شعرا مدایح ادا کردندي وچند روز حکایت آراستگي جشن او مردمان به یکدیگر گفتندي و تعجب کردندی ومنکه مولف تاریخ فیروز شاهی ام از جد مادري خود که بس صاحب فراست و درایت رای وزیرت بود و پیش سلطان بلبن محلی و مرتبتی داشتی شنیده ام که بارها در مجلس خود گفتي که گوي روزگار قباي بادشاهي را بر قد سلطان غیاث الدین بلبن درخته بود که هرداراتی و ارایشی در درگاه خود میکرد و حرمت و حشمت ملک رانی را

Digitized by Google

مراعات مینمود جمله دانایان این عصر میگفتند که همچنین میباید
و به ازین از دیگری نیاید و در مآثر داب و اداب او اگر کتابی نویسند
هم تمامی در قلم نتوانند اورد القصه سلطان بلبن در مدت بست
سال عصر بادشاهی خود وقار بادشاهی و داب و اداب بادشاهی
و حرمت و حشمت بادشاهی را چنان محافظت نمود که بران
مزید صورت نتوان بست و از مبالغتی که در محافظت اداب
مراعات نمودی هیچ کدامی از فراشان وطشت داران وخواجه سرایان
و بندگان که محرم مجلس خلوت او بودند وحق قدم بندگی
و چاکری داشتند او را بی کلاه و موزه و یکتا و بارانی ندیدند و در
ایام خانی و عصر بادشاهی که از مدت چهل سال بود هیچ رئیسی
و بازارئی و مفردی ولئیمی و سفله ومطربی ومسخرهٔ راباخود هم سخن
نکرد و حرکتی و سکنی و قولی و فعلی با محرمان و نامحرمان ازودر
وجود نیامد که ان بنوعی موجب وهن حرمت بادشاهی او گردد
و در مدت بادشاهی نه او با کسی مزاح کرد نه دیگر آن در پیش او
مزاح کردند و نه او در مجلس قهقهه خندید و نه دیگران در
پیش او قهقهه خندیدند و در عهد بادشاهی او رئیسی بود از
معارف روسا که اورا فخر بارنی گفتندی هرچند که او در نوبت
ریاست خود خواست که سلطان با او هم سخن شود میسر نشد
و رئیس در طمع انکه با سلطان هم سخن شود بسی نفایس خدمتی
بکارداران و مقربان رسانید و ایشان از تمنای رئیس و ملتمس
حالهای او پیش تخت رسانیدند و ازانچه او درین تمنا به خدمتیان
میرسانید عرضه داشتند سلطان اجابت نکرد و آن رئیس را باخود

Digitized by Google

هم سخن نگردانید و فرمود که بادشاهی همه عزت و عظمت وحرمت و حشمت است و چون آن حشمت و عظمت وهیبت در خلا و ملا از بادشاه برود و حق ان محافظت نتواند نمود و بادشاه را از رعیت تفردي نمـــاند و رئیس امیر بازاریان بود بادشاه با امیـــر بازاریان چگونه سخن گوید و یا روا دارد که او با بادشاه هم سخن گردد و اگر بادشاه با اسافل و لئام و مفردان و سرهنگان و ناجنسان و نا اهلان و بازاریان و دونان و مطربان و مسخرگان و فرومایه‌گان سخن گوید و هر کسي را در مسند بادشاهي غیر از کرداران و مقربان با خود هم سخن گرداند حشمت بادشاهي و هیبت الو الامري را بدست خود برباد داده باشد و اهل مملکت خود را برخویش گستاخ کرده و از گستاخي رعایا بادشاهي را آبروی نماند و هرگاه بادشاه در نظر رعایا سبک نماید او را نفاذ امر نظر نباید داشت و اگر بادشاهي بادشاه در نظر رعایا سبک نمـــاید هر که هست در بادشاهي که بس نفیس و جلیل کاری است طمع در بندد و زیانهای بسیار بار آرد نفاذ امر بادشاهي متعلق هیبت و حشمت بادشاه است و انچه در باب نفاذ امر که مهـــدهٔ بادشاهي است از هول و هیبت بادشاه در دلها رسید از سیاست نروید و در سبکي‌ها کردن و خود را در نظر اهل ملک سبک نمـــودن بادشاهي نماند و بی هیبت نفاذ امر چنانچه باید و شاید دست ندهد و از روي مجاز بادشاهي نیابت خدای است و نیابت خداي با خواري هیچ خواري و بیمقداری بر نتابد و اگر بادشاه از جد و پدر بادشاه باشد و او حسبا و نسبا مستحق بادشاهی بود حرمت و حشمت او البته

Digitized by Google

در سینه ها نگاشته گردد و با انکه از و سیاستی و خشونتی و هولی و هیبتی معاینه شود یا نشود نفاذ امر او نظر توان داشت و اگر او از جد و پدر بادشاه نباشد و بزرگی و اوصاف بادشاهان را هم منتظم نگردد و حق هیبت و حشمت بادشاهی با خواص و عوام و دور و نزدیک و درون و بیرون و خلوت و بار بواجبی مراعات نکند عزت و بزرگی او در هیچ دلی نه نشیند و بادشاه بی حرمت و حشمت و هول و هیبت بادشاه نباشد مرتبه میر هزاره یا میر تمنی و والی ولایتی باشد و رعایا در عصر بادشاهی بی حرمت و حشمت و هول و هیبت زندقه بار آرد و تمرد و طغیان رو نماید هندوان سرتابی ها کنند و مسلمانان از کثرت فسق و فجور و بسیاری زنا و لواطت و شراب خوردن و نا کردنی هاي دیگر بدبخت شوند و از چنین بادشاهي که نه اورا استحقاق موروث باشد و نه از هیبت و حشمت و قهر و سطوت او درونهاي مردمان ترسان و لرزان شود هرگز دین پناهی و دین پروری که بجریان امر معروف و نهی منکر متعلق است نیاید و اگر بادشاه بی هیبت و بی حشمت را حمیت دین نبود و قهر و غلبهٔ او در باطنی نگذرد چندگاه بر تخت سلطنت بماند که دین حق را خواری پیدا آید و ادیان دیگر را رواج و رونق ظاهر شود و در معاملات مسلماني بی انصافیها شود که در کفرستان نباشد و بعد گفتن فوائد مذکور که سرمایه جهاندارى است سلطان بلبن با ملک علاء الدین کشلیخان که باربک او بود گفت من انچه گفتم از بزرگانیکه حریف مجلس خداوندکار من سلطـــان شمس الدین بودند در مجلس بسیار شنیده ام بعد ازین نخواهم که کسی ازشما

Digitized by Google

پیش من التماس رئیس باز نماید که من داب بادشاهی از جهت التمـــاس او دست نخواهم داشت و منکه مولف ام از خواجه تاج الدین مکرانی که بزرگوار خواجه بود و پیش سلطان بابن محلی و قربی تمام داشت سماع دارم که در اوایل جلوس بلبنی اقطاع امروهه ملک امیر علی سرجاندار را دادند سلطان کار داران بار را فرمان داد تا متصرفی نیکو که هم اصیل باشد و هم کاردان بجهت خواجگی اقطاع امروهه بگیرند و پیش تخت بگذرانند و دران ایام ملک علاء الدین کشلیخان و امیر حاجب و ملک نظام الدین بزغاله وکیلدر بود ایشان کمال مهیار را قبول کردند و بجهت خواجگی امروهه پیش تخت گذرانیدند و در حالت خاکبوس کردن کمال مهیار سلطان بلبن کارداران را گفت که ازین مرد بپرسید که مهیار چه لفظ است و چه نسبت است ار گفت که مهیار پدر من است و غلام هندو بود بمجـــرد آن که این سخن در گوش سلطان افتاد سلطان بلبن از مجلس بار برخاست و در خلوت شد و از هیبت سلطان کارداران را معلوم شد که در غضب شده است معلوم نیست که چه خواهد کرد دست‌وپاگم کردند بعد ساعتی عادل خان شمسی عجمی و تمر خان و ملک الامرا فخر الدین کوتوال و عماد الملک راوت عرض را در مجلس خلوت طلب شد و بعد از ایشان ملک علاء الدین کشلیخان و ملک نظام الدین بزغاله و نایب امیر حاجب و نایب وکیلدر و خاص حاجب عصامی هر پنج کس را پیش طلبیده و فرمان داد که تا هر پنج کارداران نشینند و در حضور ایشان با آن چهار بزرگ که پیش ازان طلبیده بود گفت که من امروز ازین برادر

زاده که حاجب است و ازین نظام الدین بزغاله که وکیلدر است چیزی تحمل کرده ام که از پدر خود تحمل نتوانم کرد این زمان مولا زاده کم اصلی کم بضاعتی گزیدند و پیش من اورده اند که خواجگي امروهه این را بده که مردی هنرمند و نویسنده کاردان است و بعد ماجراي مذکور عادلخان را و تمرخان را گفت که شما هردو یاران مهتر و خواجه تاشان منید نیکو شنیده آید و تحقیق کرده اید که از آل افراسیابم و بسبت جدان و پدران من بافراسیاب میرسد و میدانم که باریتعالی در من خاصیتي افریده که هیچ کم اصلي و دوني و سفله و رزاله را در شغل و منصب و دولت نتوانم دید و بمجرد آنکه اینچنین طائفه در نظر من در آیند جمله رگهای اعضاي من در جنبش در اید و چون حال برین جمله باشد که با شما گفتم من نتوانم که لئیم و کم اصل و ناکس زاده را در صدر دولتي که از خدا یافته ام شریک کنم و شغل و اقطاع و تصرف دهم امروز من اینمعني ازین هردو کار دار تحمل کردم که شما هر چهار کس را گواه میگیرم که اگر بعد ازین در معرض دادن اشغال و اقطاع و خواجگي و مشرفي و مدبري به لئیمي و بد اصلي و رزاله زاده را اگر هزار نوع هنرمند باشد این کارداران پیش من ذکر کنند من بایشان آن کنم که عبرت جهانیان گردد و سلطان درینباب تاکید کرد و کارداران را باز گردانید و کارداران با صد هیبت و لرزه از پیش باز گشتند و تا سلطان بلبن در حیات بود هیچ کارداري و مقربي نتوانست که پیش سلطان لئیمي و کم اصلي را از براي شغل و مصلحت ذکر کنند و هم در مجلس سلطان بلبن با عادلخان و تمرخان گفت که چرا

Digitized by Google

شما را یاد نمی آید که دران ایام که سلطان شهید سلطان شمس الدین خداوند کار ما اقطاع قنوج بشاهزاده ناصر الدین پسر مهتر داد و از جهت شاهزاده بزرگ نیابت قنوج خواجه عزیز پسر بهروز وزیر را دادند و نظام الملک جنیدی خواجگی قنوج از برای جمال الدین مرزوق عهده‌دار دار الضرب پیش تخت گذرانید و چون نایب و خواجه قنوج را جامه دادند و پابوس درگاه کنانیدند درهنگام پابوس کردن خواجه عزیز بهروز وزیر جانب سلطان این بیت بلند برخواند * بیت *

بدست دون مده خامه که گردن را مجال افتد
میه سنگی که در کعبه است سازد سنگ استنجا

این بیت بخواند و اشارت بجانب جمال مرزوق متصرف قنوج کرد سلطـــان شمس الدین دریافت که خواجه عزیز بیت مذکور در معني کم اصلي جمـــال مرزوق خواند در حال نظام المـــلک جنیدی وزیر را پیش طلب کرد و از حال اصل جمـــال مرزوق تفتیش کردند معلـــوم شد که کم اصل است وزیر در تزکیه او گفت که خط چنین دارد و در تحریر بغایت دانا است سلطان شمس الدین از وزیر برنجید و فرمود که از برای هنرمنـــدي کم اصلان صدر دولت مرا به اشغال کم اصلان نصیحت میکني و انروز سلطـــان شمس الدین بغایت نا خوش شد و بهیچ کار مشغول نگشت و فرمان داد تا تفحص کند که از عهده داران دفاتر تا خواجگان و متصرفان و مشرفان و بریدان در تمامي بلاد ممالک چند کم اصل و لئیم زاده در کاراست مي وهمه نفر به‌تفحص و تفتیش و تتبع بیرون اوردند و تذکرهٔ اسامي ایشان پیش تخت گذرانیدند بیکقلم هر همه

Digitized by Google

معزول شدند و دران هنگام که اینمعني تفحص میشد ملك اعزالدین
مالاري و ملك قطب الدین حسن غوري که یکي باربك و دریم
وکیلدر بودند در پیش تخت شمشي عرضداشت کردند که بحکم
فرمان تفحص متصرفان و مشرفان کم اصل بواجبي بجاي اودرند
و ایشان معزول شدند خداوند عالم را تفحص اصل وزیر می باید کرد
که اگر درو رگ کم اصلي نباشد هرگز کم اصلان را دفتر ندهد و شغل
و مصلحت نفرماید زیرا که علامت اصالت و حرمت و بزرگ
زادگي انست که اصیلي کم اصل را در حشم نتواند دید نکیف در
شغل و مصلحت چگونه روا دارد و بر صدر دولت به پسندد و چون
در اصل وزیر تفحص شافي کردند و مبالات نمودند بنای جد نظام
الملك جنیدي جولاهه یافتند و از فرمودن اشغال به کم اصلان وناکس
بچگان انچنان ملکي فضیحت شد و بجاهگي منسوب گشت و اگر
منکه خود را از آل افراسیاب میخوانانم و اگر بد اصل و نا کس بچه
را بر صدر دولت خود روا دارم بر کم اصلي خود بدست خود سجل
کرده باشم و از پدر و جد خود وثقات دیگر که اوصاف سلطان بلبن
مشاهده کرده بودند شنیده‌ام که سلطان بلبن به نسبت بادشاهان
تختگاه دهلي بکمال اوصاف متضاده موصوف بود و آثار قهر ولطف
و غضب و حلم و تندي و نرمي او در محل مختلف ظاهر گشتي
که در زمان لطیف در حق سر کشان و سر پیچان و بي باکان و بي
فرمانان و کجروان قهر و خشونت و زفتي و تندي را کار فرمودی و در
باب مطیعان و منقادان و نیکان و نیکنامان و خایفان لطف و لینت
و بخشودن و حلم درمیان اوردی و به در حالت رضا بر بی التفاتان

Digitized by Google

و نالایقان لطف کردی ونه در وقت قهر و غضب بر منقادان و شایستگان خشونت و تفتی را کار فرمودی و در داد دهی و انصاف ستانی روی برادران و پسران و مقربان و خواصان خود نگاه نداشتی و اگر کسی از نزدیکان او مظلمت کردی قضیه داد وی فرو گذاشت نکردی تا انصاف مظلوم از مقرب خود نه ستدی دل او نیارامیدی و در حالت داد دهی و انصاف ستانی نظر او درین نافتادی که ظلم از اعوان و انصار من است مصلحت ملکی نباشد که بدو کونت رسد و در باب مظلومان و عاجزان پدری و مادری کردی و ازانکه پسران مقربان و خواصان و کارداران و والیان و مقطعان او را از مزاج انصاف ستانی و دادده‌ی سلطان بلبن روشن بود زهره نبودی که ایشان با غلام و کنیزک و سوار و پیاده خود زیادتی کنند و ملک بق بق پدر ملک قیرابیگ که بندهٔ سلطان بلبن و سر جانداران و مقرب درگاه او بود و چهار هزار سوار جاگیر و بداؤن اقطاع داشت بیباک در بداؤن در حالت مستی فراشی را زیر دره بکشت و بعد چندگاه سلطان را بداؤن رفتن شد زن آن فراش قضیه داد همانزمان سلطان فرمود تا ملک بق بق مقطعدار بداؤن را در نظر زن فراش مقتول بزخم دره بکنند و برید بداؤن را که دور نکرده بودند و روی مقطع نگاهداشت در دروازه بداؤن بیاویختند وهمچنین هیبت خان پدر ملک قیران علائی را که بندهٔ قرابیگ سلطان بلبن بود واورده اقطاع داشت شخصی را در مستی بکشت اولیاء مقتول سلطان را قضیه دادند سلطان هیبت خان را پانصد دره به نظر خود بزنانید و اورا بزن مقتول بخشید و آن عورت را گفت این قاتل بندهٔ من بود من بتو بخشیدم ام این را بزخم

Digitized by Google

کارد بدست خود بکش هیبت خان مردمان را درمیان آورد و بصد عاجزی و زاري بست هزار تنکه بدان عورت داد و هم ازان عورت خود را ازاد کنانید و بعد حادثهٔ مذکوره تا روز مرگ از خانه برون نیامد و من از سپه سالار حسام الدین جد مادري خود که وکیلدر باربك سلطان بلبن بود شنیده ام که سلطان بلبن بارها در مجلس خلوت با پسران و خواصان درگاه خود بگفتي که من دو بار از سید نور الدین مبارك غزنوی در مجلس سلطان شهید شنیده ام که در وعظ سلطان شمس الدین میگفت که هرچه پادشاهان از لوازم امور پادشاهي میکنند وطریقهٔ که طعام و شراب میخورند و جامه می پوشند و شکلی که می نشینند و میخیزند و سوار میشوند و درحالت نشستن تخت خلق را پیش خود می نشانند و سجده میکنانند و رسم رسوم اکاسرهٔ باغي وطاغي خدا را بدل و جان مراعات مینمایند و با بندگان خدا در جمیع معاملات خود تفرد می ورزند هم برخلاف مصطفی است و اشراك است در اوصاف خدا و واسطهٔ عقاب عقبی است و خلاص پادشاهان از مباشرت معاملات مذکور که دران رضای خدا نیست و خلاف سنت مصطفی است نیست مکر درچهار عمل دین پناهي اول انکه باعتقاد درست و باعث حمیت اسلام دین پناهی کنند و قهر و سطوت و عز و ناز پادشاهي خود را که خلاف صفات بندگي بندگان است در استعلای کلمهٔ حق و در بلندي شعار اسلام و جریان احکام شرع و رونق امر معروف و رواج نهي منکر صرف کنند و حق دین پناهی نتوانند گذارد تا کفر و کافري و شرك و بت پرستی را حصبهٔ لله و حمیت دین رسول الله قلع و قمع نکنند اگر آن از شرك

Digitized by Google

وکفر بیخ گرفته و بسیاری کافران و مشرکان بکلی نتوانند برانداخت
کم ازان نباشد که از جهت اسلام و باعث دین پناهی در اهانت
و خواری و زاری و فضیحت و رسوائی هندوان مشرک و بت پرست
که دشمن ترین دشمنان خدا و رسول خدا اند کوششها نمایند و علامت
دین پناهی پادشاهان آن باشد که چون نظر ایشان بر هندو افتد روی
ایشان سرخ گردد و خواهند که زنده فرو برند و براهمه که ایمهٔ کفر اند
و واسطهٔ ایشان کفر و شرک منتشر میشود و احکام کفر جاری میگردد
از بیخ بر اندازند و از جهت عزت اسلام و آبروی دین حقیقی یک
کافر و مشرک را روا ندارند که بآبروی زید و عزت و بی التفاتی او
درمیان اهل اسلام پیدا آید و بتلذذ و تنعم و ناز و کرشمه بسر برد و یا
مشرکی و بت پرستی بر سر قومی و گروهی و ولایتی و اقطاعی
فرمانروا گردد و یا از تاثیر قهر و سطوت پادشاه اسلام یک نفر از دشمنان
خدا و رسول خدا آب خوش خورد و یا در بستر بیغمی پا دراز کند و
بخسپد عمل دویم دین پناهی که درین نجات اوست آنست که اعلان
فسق و فجور و اجهـــار معاصی و مآثم از میان اهل اسلام و شهرها
و خطط و قصبات اسلام بقهر و سطوت پادشاهی برانداز و فسق
و فجور را در کام فاجران و فاسقان بیباک و بی التفـــات به تشدید
تعزیرات و کثرت و توهینات تلخ تر از زهر گرداند و حرفت گیران
معاصی غلیظـه و پیشه سازان کبایر گذه را که باوجود دعوی اسلام
معاصی و مآثم غلیظه را حرفت و پیشه سازند و همه عمر بران مشغول
باشند چنان در تنگ درآرد و جهان را برایشان تنگ تر از حلقهٔ انگشترین
گرداند که حرفت گیری معاصی و پیشـه سازی مآثم را به کلی

Digitized by Google

ترک آرند و بحرفتی و کسبی دیگر مشغـــول شوند و اگر بدکاره و مستاجرة از کار بد باز نه آید مستور و مخفي باشد نه کشـــاده و مبـــاهی و مفاخر زیراکه اگر فواحش و مستاجره در گوشه های خواري افتاده باشند و کشاده و گریزان نگردند این چنین طوایف را منع نباید کرد که اگر این قوم نباشند بسیار بد بختان از سر غلبهٔ شهوت در محارم افتند عمل سیویم دین پنـــاهی که دران نجات پادشاهان بود آنست که احکام شرع دین محمدی را باتقیا و زهاد و خدا ترسان و دین داران تفویض کنند وبی دیانتان و نا خدا ترسان و ناحق شناسان و حیله گران و طامعان و عاشقـــان دنیا و مزوران و متنصفان را بر مسند حکومت شرع و سروري امور طریقت و منصب جواب فتوي و افادت علوم دینی روا ندارند و فلاسفه و علوم فلاسفه و معتقدان معقولات فلاسفه را در بلاد ممالک خود بودن نگذارند و علوم فلاسفه را سبق گفتن بهیچ وجه کان روا ندارند و در توهین و تذلیل بد مذهبان و بد اعتقادان و مخالفان مذهب سنت و جماعت کوشان باشند و هیچ بد دیني و بد مذهبی و بد اعتقادي را بر صـــدر دولت خـــود روا ندارند امر چهـــارم که لازمهٔ دین حق است و مستلزم دین داری و دین پنـــاهی است و نجات و درجات بادشاهان متعلق آنست داد دهي و انصاف ستاني است و تا پادشاه در قضیهٔ عدل و انصاف مستقصي نباشد و عدل به نهایت مباشرت ننماید و ظلم و تعدي از مملکت او نرود و تا بقهر و غلبه و سطوت پادشاهي ظلم ظالمان بر نیفـــتد حق داد دهي و انصاف ستاني نتواند گذارد و هرگاه پادشاه چهار عمل مذکور بعزم

درهمت و رسوخ اعتقاد مباشرت نماید و بقهر و سطوت پادشاهی حق را در مرکز قرار دهد و اگرچه نفس او بهوای نفس ملوث باشد و در لوازم امور پادشاهي وسُنّت گراینده باشد نجات و درجات او دین داران را ماصول بود و حشراو از دین پناهی او درمیان انبیا و اولیا منظور باشد و اگرپادشاه روزي هزار رکعت نماز گذارد وهمه عمر روزه دارد و گرد هیچ مناهي نگردد و خزانه را در راه حق‌سبیل گرداند ودین پناهی نکند و قهر و سطـــوت خود را در قلع و قمع و خواري و زاري دشمنان خدا و رسول خدا صرف نگرداند و آبروی احکام شرع نجوید و رونق امر معروف و نهي منکر در بلاد و ممالک خود پیدا نیارد و حق داد دهي و انصاف ستاني بالغا ما بلغ نگذارد جاي او جز دوزخ نباشد سلطان بلبن مواعظ مذکور که از زبان سید مبارک غزنوی در پیش سلطان شمش الدین شنیده بود کرّات و مرّات با پسران و برادر زادگان و خواصان بگفتي و زار بگریستی و ایشان را گفتی که من حق دین پنـــاهی نمیتوانم گذارد و من کیستم که این تمنا برم که خداوندان همه نتوانستند که حق دین پناهي بگذارند شما اینقدر می‌توانم که مظلمهٔ مظلومان را فرو نگذارم و در داد دهي و انصاف ستانی روي هیچ آفریده را نه بینم شما که فرزندان و نزدیکان من اید پای بر هوش نهید که اگر ظلم شما بر عاجزي مرا معلوم شود من شما را سزاي آن برسانم و بیشتر آن باشد که من قاتل مظلوم را زنده نگذارم نزدیکي شما و حقوق‌خدمت شما مرا در انصاف ستانی مانع نباشد و ازین جهت که سلطان بلبن در داد دهي اهتمامي داشت در عهد او در ولایت و اقطاعات بلاد

Digitized by Google

ممالک بریدان معتبر نصب شدندی و در شهرهای بزرگ و خطط معروف و دور دست بریدان از پیش خود نصب کردی و تا شخص را براستی و امانت نشناختی بریدی مواضع بزرگ ندادی و انچه بد زوی بریدان اورا معلوم شدی اصلا و البته فرو گذاشت نکردی و ردی هیچ افریده در داددهی ندیدی و در اطراف ممالک او از ترس بریدان مقطعان و والیان و کارداران و عاملان را و فرزندان و در پیوستگان و غلامان ایشان را زهره نبودی که بیوجه و بیگنه کسی را برنجانند و در عصر او اگر ظلمی و تعدی از والی و فرماندهی در وجود آمدی بهرچه مظلوم خوشنود شود خوشنود کردندی ز بمستغاث آمدن رها نکردندی و سلطان بلبن را عادتی و رسمی بود که در لشکرها از برای گذرانیدن خلق ریزه پا و ضعیفان و رنجوران و عاجزان بر سر آبهای بزرگ و پلها و خلیشها و خلابها خود نشستی و ارکان دولت را فرمودی که چوب ها در دست گیرند و درمیان خلیش در آیند و عاجزان و پیران و عورات و اطفال و چهارپایان را غر را نگذرانند و اگر آب غرقاب بیکشتی بودی ده دوازده روز بر سر آب مقام کردی تا خلق به آسانی و سهولت بگذرد و کالای کسی تلف نشود و بندگان خدا را زیانی نرسد و تمامی پیلان حاشیهٔ سلطانی را در گذرانیدن خلق مشغول کردی و در رعیت پروری و دستگیری بی یاوران و آبادان کردن خرابها هم در ایام ملکی و خانی درمیان بندگان بزرگ شمسی ضرب المثل شده بود و هر ولایتی در ایام ملکی و خانی که بدو مفوض گشتی آبادان و معمور شدی و سلطان بلبن در ایام ملکی و نوبت خانی بشراب خوردن و مجلس آراستن

Digitized by Google

مشهور بود و در هفته دو سه روز جشن ها ساختی و خانان و ملوک
و اکابر و معارف را مهمان داشتی و قمار باختی و سیم قمار را غارت
کنانیدی و بخششها کردی و پیش بزرگان اسپان و نسیج و تبریزی
خدمتی کشیدی و حریفان دیگر را جامه و اسپ تنگ بست دادی
و پیوسته از برای آراستن مجلس عیش ندیمان شیرین سخن وکتاب
خوانان خوش آواز و مطربان مشهور چاکر گرفتی و این طایفه را
پرورشها کردی و بعد از جلوس پادشاهی گرد مناهی نگشت و از
جملـــه مسکرات توبه کرد و مجلس شراب ترک آورد و نام شراب
و شرابخواران نگرفت و در طاعت و عبادت و صیام نفل و قیام شب
مبالغه نمود و بمواظبت جمعه و جماعت و نماز اشراق و چاشت
و اوّابین و تهجد بیکبارگی میل کرد و شبهای مواسم تمامی شب قیام
کردی و اوراد در سفر و حضر از فوت نشدی و بی وضو اصلا نبودی
و بی حضور علما دست بطعـام نبردی و از علمـا در وقت طعام
خوردن مسائل دین پرسیدی و در مجلس طعام دانشمندان در پیش
او بحث کردندی و علماء آخرت و مشایخ هر جاده را بغایت حرمت
داشتی و بدیدن بزرگان دین در خانهای ایشان برفتی و بعد از نماز
جمعه با چندان کوکبه و دبدبه که او سوار شدی در خانهٔ مولانا برهان
الدین بلخی فرود آمدی و تعظیم و توقیر آن عالم ربانی بواجبی
محافظت نمودی و قاضی شرف الدین ولوالجی و مولانا سراج الدین
سنجری و مولانا نجم الدین دمشقی را که علماء آخرت بودند تعظیم
داشت بسیار کردی و بعد از نماز هر جمعه بزیارت روضات بزرگان برفتی
اگر بزرگی از سادات و مشایخ و علمای بزرگ در شهر نقل کردی در

Digitized by Google

جنازهٔ او حاضر شدی و نماز جنازهٔ او بگذاردی و در سیویم او بزیارت
برفتی و برادران و پسران اورا جامه دادی و بنواختی و نان و ده
و وظیفهٔ پدران بر پسران و برادران مقرر داشتی و با چندان جلالت
و حشمت و کوکبهٔ سواری اگر بشنیدی و بدیدی که در مسجد خلق
جمع است و مذکران صالح تذکیر میگویند در ساعت فرود آمدی
و درمیان خلق بنشستی و تذکیر بشنیدی و در مواعظ و نصایح مذکران
رقت و گریه بسیار کردی و قاضیان لشکر را که ایشان را بحرمان گفتندی
و در تقوی و دین داری مشهور و معروف بودند حرمت بسیار داشتی
و شفاعتی که ایشان کردندی قبول کردی و من هم از راویان اخبار
و آثار بلبنی شنیده‌ام که سلطان بلبن باآن چندان شفقت ومهربانی
و دادودهی و انصاف ستانی و روزه و نماز بسیار که ذکر آن کرده شد
در سیاست بغی وطغیان ملکی قهاری و جباری بوده است و درباب
طغـــات اصلا محابائی نکـردی و از جرم بغی لشکری و شهری
برانداختی و در قسم سیاست ملکی هرسوزنی از رسوم جبابرهٔ فرو
نگذاشتی و در حالت قهر وسطوت پادشاهی خدا نا ترسی را کار
فرمودی و در کشتن و بستن بلغـاکیان و سرتابان صلاحیت و دین
داری را پشت دادی و انچه صلاح ملک چندگاه خود دانستی خواه
مشروع خواه نا مشروع آنرا در کار در آوردی و حب ملک درحالت
سیاست باغیان بر و غلبه کردی و باشد که بسی خانان و ملوک
شمسی را که شرکای ملک و مزاحم تخت خود میدانست و از
کشتن ایشان آشکار بد نامی بار می آورد و اعتماد بسیار ان کم می
شد این چنین بزرگان را درخفیه میان شراب و شربت و قفاع زهر

Digitized by Google

دهانیدي و از شدت دوستي ملك چند روزه در خاطر او نگذشتي بهروجه که مسلمانان را بکشد خواه به تیغ و خواه بزهر و خواه بخفیه و خواه بلت و چوب و خواه به غدر و خواه به بی نانی و بی آبی و خواه از بلندي فرو انداختن و خواه در آب غرق کردن و بآتش سوختن که جواب خون او فردای قیامت خواهند طلبید و خصمی مؤمن مقتول خدا خواهد کرد و انکه بخفیه و غدر کشتند تا جواب خون و جواب غدر باز پرس خواهند کرد و در دنیا ملایکهٔ حفظه نام قاتل زهر درمیان خونیان عمد ثبت میکنند و درین ایام که من تاریخ فیروز شاهي می نویسم و هفتاد سال از نقل سلطان بلبن گذشته است و دونیم قرن بر آمده نه ازو و نه از خانمان او و نه از فرزندان و نه بندگان و نه اعوان و انصار او با چندان کثرت کسي مانده سبحان الله بی اهتمامی و بیهوشي علم تاریخ بجاي رسیده است که از اهل علم و عقل و یا از خداوندان شمشیر و شجاعت کسی در نظر نمی آید که اورا اخبار و اثار جهانداري سلطان بلبن روشن بود و یا در دانستن و شنیدن اخبار او و یا ازان سلاطین ماضیه که بر تختگاه دار الملک دهلي پیش از سلطان بلبن و بعد ازو بودند هوسی باشد فضلاً از دانستن و شنیدن اخبار و اثار خلفا و سلاطین ماضیهٔ اقالیم دیگر و هرگاه باریتعالی بزبان پاك قران فرموده باشد فاعتبروا یا الی الابصـــار اعني پند گیرید و اعتبار گیرید از معاملات خیر و شر گذشتگان و چون اخبار و اثار گذشتگان روشن نبود اعتبار از چه گیرند امر خداي را چگونه ایتمار کنند و عجبي دیگر درباب نادانان اخبار گذشتگان آنست که در شهریکه باشند و دران شهر زاده شوند و پیر گردند و ندانند که آن شهر

Digitized by Google

را چگونه گرفته اند و چندین سال گذشته است بدست کیان افتاده است و ایشان با بندگان خدا چگونه معاملات ورزیده اند و چگونه بوده اند و چه کرده اند و بچه طریق جهان را وداع کرده اند و روزگار بر ایشان و بر زن و فرزند و خیل و تبع ایشان چه باخته و دنیا چه طریق پشت داده و اثر از آثار ایشان نمانده اگر هوس دانستن علم تاریخ در کم بضاعتان و دونان و دون زادگان نبود دران هیچ شگفتی نیست و شگفت دران است که در بزرگان دین و دولت عهد و عصر آرزوی دانستن و شنیدن علم تاریخ و اخبار و آثار بزرگان مشاهده نمی شود و چون در صاحب دولتی تمنای دانستن علم تاریخ و شنیدن اخبار بزرگان سلف معاینه نکنم حال من و روزگار من که ازین علم بهره دارم و درین علم رنجی برده ام چه شود و ناز و نیاز مرا که خریداری کند و اگر قلت اهتمام مردم عصر در خواندن و شنیدن تاریخ مانع نیامدي در خاطر داشتم که از آدم تا پادشاه عصر و زمان اخبار انبیا و خلفا و سلاطین بر ترتیب نسق بنویسم و هم جهانباني و جهانگیري ایشان بنویسم و هم فضائل اخلاق و معاملات خیر ایشان در قلم آرم و ماهیت قدر این مختصر که جهانی از مقاصد علم تاریخ در عبارت و ترکیب این تاریخ درج کرده ام و احکام علم و انتظامی که بصریح و کنایت و برمز و اشارت که دانستن و عمل کردن بدان واسطهٔ نجات و درجات سلاطین و ملوک و اکابر و معارف است اورده ام مطالعه کنندگان در یابند و انرا اتباع واقتداء نمایند و معمـــول گردانند و باز آمدم در بیان جهـــانداري و جهانبانی سلطان بلبن که مال و پیل و اسپ که مایهٔ جهانداري و سرمایهٔ بادشاهي است سلطان بلبن را هم از بلاد ممالک مضبوطهٔ

Digitized by Google

او حاصل میشد و بعد خراجهای فراوان از مواجب حشم و مسلم داشت املاک و انعام و در بست اقطاعات ملوك و امرا که در وجه مواجب حشم معین بود و شرح کارخانها و اخراجات حشم و سایر خرچ دیگر انچه می باید در خزانه گرد می آوردند و همت عالیهٔ بلبني بدان مال کثیر که در خزانه جمع می‌شد اکتفا نمی نمودی و میخواست که رسم و رسوم محمودي و دار و گیر سنجري را احیا کند و خراسان و ماور النهر را در ضبط آرد و بارها خواجه تاشان سلطان بلبن همچو عادلخان و تمر خان و دیگر بندگان قدیم شمسي که از حمایت بلبنی بر صدر حیات مانده بودند با سلطان بلبن گفتندي که سبب چیست که پادشاه همچو سلطان قطب الدین ایبک و سلطان شمس الدین که خداوند کاران ما بودند جهانبن و مالوه و اوجین و گجرات و دور دست ها را نهب کردند و از رایان و رانگان خـــزاین و دفاین و پیلان و اسپان آوردند نمي آرد و با چندین لشکرهای آراسته و مستعد که دارد عزم لشکریهای دور دست نمیکند و از ممالک خود بیرون نمی آید و در اقالیم دیگر نمی آویزد سلطان بلبن جواب گفتی که انچه در کار جهانگیري شما میگوئید در دل من بیش ازانست فاما شما نمي شنوید که تُمنهای مغل چنگیزخانی بر زن و بچه و کله و رمه در بناگوش مملکت من شسته است و در غزنین و ترمذ و ماور النهر ساکن شده وهلاکو نبیره چنگیزخان با چندین تمن مغل عراق را فرو گرفته است و در بغداد متمکن گشته و ان ملاعین بسیار مال و منال هندوستان شنیده اند و نهیب و تاراج هندوستان در دل دارند لاهور و سرحد مملکت ماست زده اند و خراب کرده و سالی نمیگذرد که

Digitized by Google

یشان در مملکت ما نمی آیند و تلوندیها را نهب نمیکنند وفرصت میطلبند که اگر بشنوند که من با لشکرها دور دست رفتم و در نهب اقلیم و دیاری دیگر مشغول شده ام در حوالی شهرها آیند و تمامی میان دوآب را نهب و تاراج کنند و سخن در نهب و تاراج دهلي افتد و من تمامي محصول بلاد ممالک خود را در وجه حشم گرفته ام و حشم را مستعد و مرتب میدارم و منتظر در آمدن ایشان می باشم و از مملکت خود بیرون نمی آیم و دور تر نمی روم ولیکن در عهد و عصر مخدومان ما مغل مزاحم نمی شد ایشان بفراغ خاطر لشکرها می کشیدند و اقالیم و عرصات هندوان را نهب و تاراج میکردند و زرها و اسباب‌ها می‌آوردند و می‌توانستند که یکان دوکان سال ازدار الملک غیبت کنند و اگر مرا اندیشهٔ مذکور که متعلق پاسبانی مسلمانان و شهرهاي مسلمانان است نباشد من یک روز در دار الملک و حوالی دار الملک خود نباشم و لشکرکشي‌ها کنم و خزاین و دفاین و پیلان و اسپان بررایان و رانکان دوردست نگذارم و از چنین حشمي مستعد و مرتب که دارم دمار از مخالفان دین و دشمنان دین برارم فاما در ضبط اقلیم ها و عرصهاي هنود نباشم و اگر خواهم که اقلیمي را بگیرم و ضبط کنم مرا زیان ملکی بار آرد و مانعي‌که سلطان بلبن در گرفتن و داشتن و ضبط کردن اقلیـــمی دیگر گفتی این است که اگر من اقلیمي جز اقالیم مضبوط شده بگیرم و انرا خواهم که در تصرف آرم و ضبط کنم مرا والی بزرگ که باوصاف پادشاهی باشد و لایق صري و سروري بود انجا با امراء و عمال ومتصرفان دانا و حشم چیده وگزیده نصب باید کرد و دوازده هزار سوار مستقیم کشته لشکر خود با زن وبچه

دران اقالیم باید فرستاد و اگر چندین مردم از شهرها انجا نفرستم آن اقلیم هرگز مضبوط نگردد و مستقیم نماند و هراینه یک لک آدمی از اتباع و اشیاع آن والی و امرا و عمال و کارکنان و سوار و پیاده از اقلیم دهلی دنبال ایشان دران اقلیم رود و آنجای شود پس من چکار کرده باشم که از اقلیم مضبوط خود یک لک آدمی مستقیم شده را کم کنم و در اقلیم دیگر که بواسطهٔ دوری آن اقلیم مستقیم ماند یا نماند بفرستم واقلیم خود را از آدمیان هوا خواه و مخلص خود خالی کنم و اگر در ان اقلیم که چندین آدمیان خود فرستاده باشم از سبب دوری و یا از واسطهٔ حادثهٔ دیگر فتنه زاید و بغی و شطط روی نماید و ایشان هر همه از من بگردند مرا ضرورت شود که بر لشکر خود لشکر باید کشید و بر بندگان و چاکران قدیم محاربه و مقاتله باید کرد و اگر بر ایشان ظفر یابم از برای انتباه دیگران هر همه را پیش در سرای خود سیاست باید کرد و از خون مسلمانان جوی خون روان باید گردانید و اگر من خواهم که از مردمان ازرده و لاشی و لتره اقلیم دور دست را ضبط کنم همه دانایان بر کار و کردار من بخنـــدند و ازان اقلیم بلائی زاید که هرگز فرو نه نشیند چه اگر در آمدن مغل مانع نباشد توانم که داد جهانگیری بدهم و گجرات و سومنات و سواحل و جهابن و مالوه واوجین از پیش من کجا رود و من نیکو میدانم که پیش لشکر دهلی هیچ پادشاهی دست استاد نتواند کرد فکیف رایان و رانگان هندوان و با انکه غیر ایشان یک لک پایک و دهانک بود کجا تاب لشکر من توانند آورد و از برای نهب و تاراج ایشان شش هفت هزار سرار دهلی کانیست و من از ثقات معتبر سماع دارم که سلطان بلبن صاحب

تجارب در قرن ملکي بود و کرات با مقربان خود گفتي که اراستگي ملک هندوستان از پیل و اسپ است و هر پیلی در ملک هندوستان موازنهٔ پانصد سوار است و من عرصهٔ سند به پسر بزرگ داده ام و اسپ بهرجي و تتاري چیده و بسیار در تختگاه من ازانجا میرسد و در ولایت سوالک و در زمین سلم و سامانه و بهتنده و بهتنیر و تلوندیهاي کهوکهران در زمین چتوان و منداهران اسپ هندي چیده و گزیده بسیار میخیزد و لشکر مرا ازینهـــا اسپ بسیار و ارزان بدست می آید و کفایت میکند و حاجت نمی افتد که برما اسپ از ولایت مغل رسد و من اقلیم لکنهوتي و بنـــگاله را به پسر خورد داده ام و سالهاست که آن اقلیم مضبوط شده است پیل در پیلخانهٔ من ازانجا میرسد و تختگاه من از پیل بسیار و اسپ نا شمار اراسته و پیراسته میباشد و پیش از ما پادشاهان پختـــه و گرم و سرد روزگار چشیده گفته اند که مملکت خود را مضبوط و مستقیم داري و حق آن بگذاري بهتر ازان بود که در اقلیم دیگران دست زني و انرا نتواني داشت و مملکت خود را در هواي ملک دیگران در زلل و خلل اندازي و این فائدهٔ ملکي که سلطان بلبن گفتي خداوندان راي و رویت دانند که چند پهلو دارد و هم در سال سنه ۶۶۲ اثنی و ستین و ستمایة که جلوس سلطان بلبن بود شصت سه زنجیر پیل فرستاده تتر خان پسر ارسلان خان از لکنهوتي در دهلي رسید از رسیدن پیلان هم در اول جلوس بلبني خلق یمن گرفت و بر استقـــامت ملک بلبن

---

† صحیح سنه ۶۶۴

Digitized by Google

علامتي پيدا آمد و در شهر قبّها بستند و شاديها كردند و سلطان بلبن در چبوترهٔ ناصري پيش صحراى دروازه بداؤن بار عام داد و ملوك و امرا و صدور و اكابر و معارف و مشاهير شهر و خدمتيان مباركباد گذرانيدند و خدمتي‌هاي گوناگون و اسپان تنگ بست يافتند وبنام هريكي از خانان و ملوك فصلهاى مشبع خواندند و باري اراستندكه از آراستكي آن بار بعد از سى سال نقل سلطان شمس الدين رسوم اكاسره از سراحياء شد و هول وهيبت وآراستكى وپيراستگي آن بار كه اول بار بلبنى بود روزها از سينه خلق كم نشد و همان سكهٔ سطوت و هيبت بار اول او سالها در دل خلق منتقش ماند و رعب پادشاهي او در خواطر خاص و عام دار الملك نشست وسلطان بلبن را باوجود اشتغال و تعبد ديني و استغراق مصالح جهانداري در شكار غلوى و اهتمامي تمام بوده است و از غلبهٔ هوسى كه در شكار داشت ايام زمستان راغنيمتي شگرف نمودي و فصل زمستان راباآرزوها طلبيدي و بتاكيد فرمان داده بود كه درحوالى شهر تا ده بست كوهى شكارگاه‌ها و مرغزارها محافظت نمايند و شكاري نر بايند و در نوبت خاني و عهد سلطاني او مير شكاران را مرتبه و منزلت بزرگ حاصل شده بود و خاصداران و مهتران شكرة دار را عزتي تمام پيدا آمده وروزگار ايشان ساخته شده ودر شكرة خانهٔ سلطاني شكرة كامكار بسيار گرد آمده بود و شكرة داران وصيادان بيشمار را چاكر گرفته بودند و سلطان بلبن در ايام زمستان آخر شب از كوشك لعل سوار شدى و هر روز تا رواجى و پيشتر ازان برفتى و شكار كردى و شكرة پراندى و حد ثلث شب گذشته بودى كه دهولهاى زنان در شهر در آمدى

Digitized by Google

و تا نیم شب دروازه‌های قلعهٔ باز داشتندی و سلطان بی ناغه در ایام زمستان به شکار رفتی و شب بیرون نماندی وقتی ثلث شب وقتی نیم شب و ثلثان شب گذشته در شهر در آمدی و بمقدار یکهزار سوار قدیم از حشم نوبتخانی که سلطان هریک را بشناختی و یکهزار بندهٔ قدیم از جنس پایک و تیرانداز که معتمد سلطان بودند در شکار برابر سلطان بودندی و هرهمه طعام پخته و خام از مائدهٔ سلطان یافتندی حکایت مواظبت نمودن و بسیار شکار رفتن سلطان بلبن به هلاکو ملعون در بغداد رسید و هلاکو گفت که بلبن پادشاهی پخته است و تجربهٔ ملکی بسیار مشاهده کرده است ظاهر مینماید که او در شکار میرود و مقصود او از سواری بیحساب و تاختن بیدریغ عادت گرفتن و خو کردن خانان و ملوک و حشم حاشیه است و عرق کردن اسپان است تا در حالت محاربه های بزرگ و جنگهای سخت ایشان را کاهلی و انباز دلی نیارد و چون لشکر را در تاختن خو شود و اسپ در دویدن عرق گردد روز جنگ خصم بر ایشان غلبه نتواندکرد و آن پادشاه یعنی بلبن در شکار نمیگردد او ملک خود را پاس میدارد و این خبر سلطان را رسید که هلاکو همچنین گفت اورا خوش آمد و بر سخن هلاکو آفرین کرد و گفت که صلاح ملک را ان کسانی دانند که جهانداری کرده باشند و ملکها گرفته و داشته باشند اما نورستگان عزم پختگان در نیابند و من از ناقلان معتمد شنیده ام که سلطان بلبن در آخر سالی که بر تخت نشست درقلع جنگل حوالی دهلی و قمع میوان که بعد نقل سلطان شمس الدین کمی دنبال دفع فساد میوان نگردیده بود مشغـــول شد و از شهر

Digitized by Google

بیرون آمد و لشکر گاه ساخت و از جمله مهمات ملکي مهم دفع میوان که فساد ایشان بسیار شده بود مقدم داشت و آنچنان بود که از جوانی و هوا پرستي و غفلت و شراب خوردن و عیش راندن پسران مهتر شمسي و بی قوتی و بی استعدادی سلطان ناصرالدین پسر کهتر سلطان شمس الدین که بست سال بر تخت پادشاهي بود میوان حوالي دهلی قوت گرفته بودند و بسیار شده و شب ها درون شهر در می آمدند و خانها را حفر میکردند و مزاحمت مینمودند و خلق را از مزاحمت میوان خواب نمیآمد و سرای های حوالي شهـــر از میوان غارت می شد و از بی ضبطي و بی استعـــدادي و بی استقـــلالي پسران شمس الدین در جمیع امور جهانداري خلل راه یافته بود و نفاذ فرمان و ضبـــط رعایا از میان برخاسته و چنانچه میوان در حوالی بسیار شده بودند و چیره گشته و در حوالي دهلي جنگلهای کشن و انبوه بسیار رسته بود متمردان میان در اب و مفسدان سمت هندوستان از بسیاري تمرد رة زني میکردند و از چهار طرف راه ها مانده بود و کاروانیان و سوداگران را مجال آمد و شد نمانده از غلبهٔ فساد میوان حوالي شهر دروازه های سمت قبله را هم در نماز دیگر به بستندي و مجال نبودی که کسی بعد از نماز دیگر دران سمت بیرون آید و بزیارت بزرگي رود و یا بر سر حوض سلطان رود و تماشا کند و بارها میوان نماز دیگرها بر سرحوض می آمدند و سقایان و کنیزکان آب کش را مزاحمت مینمودند و برهنه میکردند و جامهای ایشان می بردند و از فساد میوان حوالی در شهر نفیر خاسته بود سلطان بلبن قمع فساد میوان را از مهمات دیگر هم در

Digitized by Google

سال جلوس مقدم داشت و یک سال تمام در بر انداختن میوان و قلع جنگل حوالی مشغول شد و جنگلها را بتمام قلع کرد و میوان بسیار را علف تیغ گردانید و در گوپال گیر حصار بنا فرمود و درحوالی شهر چند جا تهانها ساخت و بافغانان داد و زمین تهانها مفروز گردانید و درین لشکری یک لکهی بنـــدهٔ خاص سلطان از میوان شهید شد و سلطان به تیغ بسیار بندگان خدا را از مزاحمت میوان و چیرگی میوان برهانید و ازان تاریخ خلق شهر از فساد میوان خلاص یافت و بعد انکه سلطان بلبن میوان را قلع کرد و جنگلهاي حوالي شهر را ببرانید قصبات و ولایت میان دواب بمقطعان پر مایه داد و فرمود تا دزه های متمردان را نهب و تاراج کنند و متمردان را بکشند و زن و فرزندان ایشان را غنیمت سازند و جنگلهـــا را به کلی قلع کنند و فساد مفسدان را از میان بردارند و چند نفر از امرای کبار باحشم بسیار در مهم مذکور در نشستند و دمار از متمردان میان دواب بر اوردند و جنگلها را قلع کردند و مفسدان را از میان برداشتند و رعایای میان دواب را در اطاعت و فرمان برداری در اوردند و بعد از فراغ مهم میان دواب سلطان بلبن از برای کشادن راه هندوستان دوکرت از شهر بیرون آمد و در حدود کنپل و پٹیالي رفت و پنجگان ششگان ماه دران حدود بماند و مفسدان و متمردان را علف تیغ ساخت و بیدریغ کشش کرد و راه هندوستان را بکشاد و کاروانیان و سوداگران در آمد و شد شدند و از نهب آن سمت غنیمت بسیار در دهلی رسید و برده و ستور و مواشي ارزان گشت و در کنپـــل و پٹیالي و بهوج پور که زخمگاه بزرگ رهزنان راه هندوستان بود حصارهای

Digitized by Google

مستحکم و مساجد رفیع و وسیع بر اوردند و سلطان هر سه حصار مذکور بافغانان داد و زمین زرعی حصار هاي مذکور مفروز کرد و ان قصبات را به جمیعت افغانان و مسلمانان مفروزي چنان مستحکم گردانید که شرّ رهزني رهزنان و بلای قطاع طریق از راه هندوستان دفع شد و الی یومنا که از براوردن آن حصار ها و استقامت آن تهانها قریب سه قرن گذشته است راه هندوستان مسلوك گشته است و رهزني به کلي مرتفع شده و هم دران نهضت ها حصار جلالی عمارت فرمود و ان حصار را هم بافغانان داد و انچنان دزد خانها را تهانه ساخت و زمین جلالي را هم مفروز کرد و جلالي که مسکن قطاع طریق بود و همواره ابنای سبیل هندوستان را انجا راه قطع شدی موطن مسلمانان و حارسان راه گشت والی یومنا مستقیم ماند و سلطان بلبن در کشادن راه هندوستان و استقامت تهانها و بر اوردن حصار ها مشغول بود که متواتر خبر میرسید از کنّیهیر که مفسدان کنّیهیر بسیار شدند و ده‌های رعیت را نهب و تاراج میکنند و ولایت بداون و امروهه را مزاحمت مینمایند و فساد ها آشکارا میکنند و چنان با قوت شده اند که از مقطع بداون و مقطع امروهه چشم نمیزنند و از بسیاری و غلبهٔ ایشان والیان جوار گرد ایشان نمیتوانند گشت سلطان از کنپل و پتّیالی مراجعت کرد و در شهر در آمد و در شهر قبه بستند و شادی کردند و از برای قلع مفسدان کنّیهیر که فساد ایشان از حد تجاوز نموده بود سلطان فرمان داد تا حشم قلب را مستعد کردند و درمیان خلق آوازهٔ شکار سمت کوهپایه در اندازند و بی آنکه دهلیز سلطاني و سرا پردهٔ خاص بیرون آرند سلطان نام نا گرفت از شهر بیرون آمد و با حشم قلب اعلی

Digitized by Google

بر طریق لگام ریز در شب و سه روز درمیان کرد و از آب گنگ در گذر کتهیر بگذشت و در کتهیر رفت و پنجهزار مرد تیر زن برابر برده بود فرمان داد تا جمله کتهیر را بسوزند و نهب و تاراج کنند و مردان را بتمامی بکشند و جز زنان و طفلان کسی را زنده نگذارند و هرچه از جنس مرد از هشت و نه ساله باشد بزیر تیغ در آرند و چند روز در کتهیر وقفه کرد و کشش فرمود چنانکه جوی خون مفسدان کتهیر بر زمین روان شد و پیش هردهی و جنگلی خرمنها و توده های کشتگان برآمد و بوی گندگی تا کنـــارهٔ لب آب گنگ رسید و از کشتیکه در کاتهیر کردند متمردان آن اطراف بلرزیدند و بسیار مفسدان مطیع گشتند و تمامی دههای کاتهیر نهب و تاراج شد و غنیمت لشکر گشت و چندان غنیمت شد که هم لشکر سلطانی را وسعت ها پیدا آمد و هم بداونیان بیاسودند و مرد تبر زن و حشری بداون در جنگلهای انبوه بزخم تبر راه ها میکشادند و لشکر در میرفت و دمار از هندوان بر می آوردند و ازان تاریخ که ان مفسدان بیکبـارگي قلع شدند تا آخر عهد جلالی هیچ مفسدي در کاتهیر سر بر نکرد و ولایت بداون و امروهه و سنبل و کانوري از شر و فساد کاتهیریان سلامت ماند و سلطان بلبن آنچنان مفسدان بیخ گرفته را به کلی قلع کرد و مظفر ومنصور درشهر در آمد وچندگاه در شهر ماند وهم در اوائل سنوات جلوس بعد آنکه دل از قلع متمردان سر برکرده فارغ کرد و راه های هر جانب دار الملک روان شد و خوف قطاع الطریق از میان برخاست سلطان بلبن عزم لشکری کوه جود مصمم گردانید و با لشکر آراسته در کوه جود رفت و آن کوه و حوالي آن کوه را بمالید و نهب و تاراج کرد و لشکر را

Digitized by Google

در لشکری کوه اسپ بسیار بدست آمد و از بسیاری اسپ غنیمت بهای اسپ در لشکر بسی چهل تنکه رسیده بود و در انچه سلطان بلبن در لشکری کوه جود رفت کرات بسمع سلطان رسانیدند که اقطاع داران حشم قلب شمسی بیشتری پیر و فرتوت شده اند در لشکر نمی توانند آمد و آنانکه می توانند آمد نویسندگان دیوان عرض را رشوت میدهند و در خانها میمانند و محصول دهها رایگان می برند و چون سلطان ازان لشکر مظفر و منصـــور باز در دهلی آمد قبها بستند و شادیها کردند و رسمی شده بود که هر کرتے سلطان بلبن از لشکری مراجعت کردی صدور شهر و معـــارف شهر دو سه منزل استقبال رفتندی و قبه در شهر بستندی و شادی کردندی و نثار چتر در جمله ولایت ها قسمت شدی و منکه مؤلف تاریخ فیروزشاهی ام از پدر و جد خود بارها شنیده ام در هرمهمی که سلطان بلبن خواستی که لشکر کشد پیش از عزم و نهضت در بر امدن آن مهم اندیشهای بسیار کردی که اگر در رای او باز خواندی و دل او قرار گرفتی که البته این مهم بر امدنی است انگاه دران مهم نهضت کردی و پیش ازانکه عزم مهمی کند در دیوان وزارت و دیوان عرض فرمان رسانیدی که مارا امسال عزم مهمی مصمم شده است استعداد کارخانها مستعد کنید و حشم را مستعد دارید تا روز سواری هیچ کس را مهم و سمت مهم معلوم نبودی و در شب آن روز که از شهر بیـــرون خواهد امد بعضی خانان کبار و ملوک عظام را پیش طلبیـــدی و بر ایشان بکشادی که من در فلان سمت چنین مهمی دارم فردا سوار خواهم شد انگاه خلق را عزم مهمی که سلطان را در خاطر بود معلوم شدی

Digitized by Google

و من از جد مادری خود که وکیلدر ملك باربک بیکترس سلطانی بود شنیده ام که از ملك بیکترس امیر حاجب هیچ بنده نزدیک سلطان بلبن خواص تر و محرم تر نبود او را نیز بر اسرار سلطان بلبن وقوف نبودی و بعد از گذشتن دو سال که سلطان از مهم کوه جود در شهر آمده بود بطرف لوهور عزیمت کرد و حصار لوهور را که مغلان در عهد پسران سلطان شمس الدین خراب کرده بودند از سر عمارت فرمود ولوهور و قصبات و دههای لوهور را که مغل خراب و بی آب کرده بود باز آبادان گردانید و آنجا گماشتگان و معمـــاران نصب فرمود و درین سواری هم بسمع او رسانیدند که اقطاع داران شمسی رایگان خوار شده اند و در نامزدی لشکر نمی آیند و در حمایت نویسندگان دیوان عرض دهها را سلامت می برند و درخانهای خود می باشند و ذوق و راحت میگیرند و دران ســـال که سلطان بلبن از لوهور باز گشت و در شهر امد دیوان عرض را فرمود که دفتر اقطاعداران شمسی پیش آرند و تتبع و تفحص ایشان بکنند و در باب ایشان از پیش تخت حکم بستانند و انچنان بود که در قلب سلطان شمس الدین بقیاس دوهزار سوار را مواجب در دههـای حوالی و میان دو اب مستقیم کرده بودند و در عهد پسران سلطان شمس الدین بعضی از سواران مذکور تلف شدند و بسیاری بران دههای که بوجه اقطاع یافته بودند مستقیم ماندند وان حشم را اقطاعداران گفتندی و سوارقلب خواندندی و چون سی چهل سال بلکه پیشتر از استقـــامت آن حشم بر آمد بسیاران ازان سوار پیرو فرتوت شدند و بیشتری نقل کردند وفرزندان ایشان به میراث پدران دهها را فرو گرفتند و نامهای خود در دیوان

Digitized by Google

عرض نویسانیدند و آنانکه از پدران طفلان ماندند غلامان را بجاي ایشان مجری میداشتند و آن اقطاعداران و فرزندان ایشان خودرا مالکی وانعامی تصور کردندي او گفتندي که سلطان شمس الدین مارا این دهها بانعام داده بود و در عهد شمسي و فرزندان شمسي از بعضي اقطاعداران یکسوار برگستواني و از بعضـــی دو سوار برگستواني و از بعضي سه سوار برگستواني در دیوان عرض آن بادشاه میطلبیدند و اگر بعضي از ایشان بعذري وعجزي سوار در دیوان نگذرانیدندي و در لشکر نامزد نرفتندي دهها از ایشان نکشادندی وعذر وعجز ایشان در دیوان عرض مسموع می داشتند و در دو قرن دهها در تصرف ایشان بود و در آخر رسم شده بود که بعضی اقطاعداران با استعدادی سهل در لشکر رفتندی وبیشتري عذرها انگیختندي و در خانه و دهاي خود ماندندی و نایب عرض ممالک را و صاحبان دفاتر عهـــده را باندازهٔ در بست خود شراب و گوسپند و مرغ و کبوتر و روغن و غله از دههای خود رسانیدندی و دیوان عرض را از نایب عرض تاسهم الحشمان و نقیبان از اقطاعداران فایده تمام بودي و در عصرو عهد پسران سلطـــان شمس الدین ملک را استقامتي و ضبطی نبوده است تفحص و تتبع اقطاعداران قلب کسي نمیکرد و چون ملک بسلطان بلبن استقامت گرفت و دران سال که سلطـــان از لوهور در شهر باز آمد تذکرهٔ اقطاعداران قلب شمسي پیش سلطان بردند سلطان بلبن اقطاعداران را بر سه قسم حکم کرد قسمیکه پیر و فرتوت و جای مانده شده بودند و از کار غزوه بکلی مانده ایشان را از چهل تا پنجاه تنکه ادرار فرمود و دههای ایشان را به خالصـــه باز لورد و قسمی که کهـل و جوان بودند

Digitized by Google

مواجب ایشان باندازهٔ استعداد فرمود و فرمان داد تا فاضلات حاصل دههای قسم دویم هرسال از دیوان طلب نمایند و دهها از ایشان نکشادند و قسمیکه اطفال ایتام بودند و دهها می بردند غلامان را با اسپ و سلاحی که می توانستند در دیوان عرض میگذرانیدند درباب ایشان حکم فرمود تا ایتام و بیوگان را هم ازان دهها بقدر کفاف قوت و ملبس بدهند و محصول دههای ایشان در دیوان جمع کنند و از ایشان بکشانند و ازین حکم سلطان بلبن که درباب اقطاعداران کرد درمیان اقطاعداران قلب شمسی که بس قومی بسیار بودند مصیبتی و تعزیتی افتاد و در هر محلتی در شهر شوری پیدا آمد پیران و سران اقطاعداران جمع شدند و چند دنبکی و چند طشت نبات در خانهٔ ملک الامرا فخر الدین کوتوال حضرت بردند و پیش او زاری کردند و بگریستند و گفتند که از عهد شمسی الی یومنا که پنجاه و اند سال گذشته است حوالی میان دواب اقطاع مابود و ما این دهها را که آن پادشاه داده بود بطریق انعام میدانستیم وما و زن و بچهٔ ما میگذرانیدیم و بقدریکه ما را دست میداد از استعداد لشکر و اسپ و اسلحه در دیوان عرض ممالک میگذرانیدیم و خدمت درگاه پادشاهان میکردیم و آنانکه از ما میتوانستند و قوت رفتن لشکر داشتند در لشکر هم رفتند و ما نمیدانستیم که در پیرانه سال ما را رد خواهند کرد و بیوکان و ایتام سپه سالاران و یاران معروف را به بست کان می کان تنکه خواهند آورد و از جوانان و کهلان بر حکم حشم اطلاقی اسپ و اسلحه و استعداد لشکر خواهند طلبید و بعد دو قرن دههای دادهٔ سلطان شمس الدین بخالصه باز خواهند آورد و ما در

کرچه خواهیم افتـــاد عجز خویش باز نمـــودند و از ملک الامرا شفاعت التماس کردند و ملک الامرا بر حال ایشان رقت آورد و چشم پر آب کرد و خدمتی اقطاعداران نیز باز گردانید و گفت که اگر من از شمـــا چیزی بستانم شفاعت من در حق شما در پیش پادشاه موثر نیاید و هم در اوان رقت دل جامهٔ پوشیده و در سرای رفت و در محل خود پیش سلطان بلبن متامل و متفکر بایستاد و سلطـــان چون در بشرهٔ ملک الامرا کوتوال نظر کرد دریافت که اندوهی دارد فرمود که فخر الدین چرا متامل و متفکر شدهٔ ملک الامرا سلطان را جواب گفت که شنیده ام که در دیوان عرض ممالک پیران را رد میکننـــد و واسطهٔ رزق ایشان در دیوان باز می ارند بترسیدم و اندیشهم گرفت و با خود گفتم که اگر فردای قیامت همه پیران رد شوند و در بهشت جای نیابند حال من که پیر و فرتوت شده ام چه شود سلطان بلبن دریافت که کوتوال شفاعت اقطاع داران می کند و سلطان را از سخن او رقت آمد و زار زار بگریست و عهده داران دیوان عرض را پیش طلبید و بر جمله اقطاع داران چنانچه داشتند دهها مسلم داشت و فرمان داد تا آن تذکره که دران اقطاع داران را سه قسم کرده بودند و حکم شده بحضور پیران و سران اقطاعداران بشویند و بیرون آرند و حکم ایشان حکم سنوات گذشته دانند و منکه مولف تاریخ مذکورام یاد دارم که بسیاران از سران اقطاعداران تا آخر عهد جلالی حاضر شدندی و سلطان جلال الدین را در بار عام خدمت کردندی و همواره دعای سلطان بلبن و دعاء ملک الامرا فخر الدین کوتوال گفتندی و بعد چهار پنج سال از جلوس سلطان بلبن شیر

Digitized by Google

خان عم زادهٔ سلطان بلبن که خاني بس معظم بود سي سال بعد نقل سلطان شمس الدين و مغل سد یاجوج و ماجوج گشته نقل کرد و از بعضي معتبران شنیده ام که او در دهلي نمي آمد سلطان بلبن از نقاعی او اورا درمیان نقاع زهر دهانید و این شیر خان که در بهتنیر گنبذي عالي بنا کرده است و حصار بهتنده و بهتنیر عمارت کردهٔ اوست ازبندگان بزرگ شمسی بود ودر میان چهل کانیان که هریك بخطاب خاني مخاطب شده بود بس اعتباري داشت و از جملهٔ ایشان بود و از عهد ناصري بارسنام و لوهور و دینالپور و اقطاعات سمت درآمد مغل همه او داشت چندین هزار سوار مستعد و مرتب چاکر او بودند و بارها بر مغل زده بود و مظفرگشته و مغل را زیر و زبر و تار تار کرده و خطبه بنام سلطان ناصرالدین در غزنین خوانانیده و از حراست و شجاعت و قوت شوکت و بسیاري حشم او مجال نبودي که مغل گرد سرحدهای هندوستان بگردد و لیکن شیرخان مذکور از ترس انکه بندگان بزرگ شمسي را بهر بهانه دفع میکرد در دهلي نیامدي و چون سلطان بلبن بادشاه شد برو هم نیامد و سلطان بلبن با انکه شیرخان برادر عمیق او بود او را هم از نقاعي او در میان نقاع زهر دهانید و بعد از نقل او اقطاع سامانه و سنام بتمر خان که او هم از بندگان چهلگاني شمسي بود تفویض کرد و اقطاعات دیگر بامراء دیگر داد و چنانکه شیرخان جتوان و کهوکهران و بهتیان و مینیان و منداهران و چندین طوایف دیگر را ضبط کرده بود و در سوراخ موش درآورده و جوابده مغل شده دیگر مقطعان و امرا را همچنان میسر نشد و مغل در نوبت نصب کردگان بلبني درمي آمدند و ولایات آن سمت را

Digitized by Google

مزاحمت مینمودند و آنچه شیرخان را در مدت یك قرن میسر شد هیچ مقطعی را میسر نشد و سلطان بلبن بعد آنکه بلاد ممالك را ضبط کرد و مخالفان و منازعان ملك را از میان بر داشت و بجای شیر خان ملوك مخلص خود را نصب کرد و پسر بزرگ خود را که در غایت اوصاف و آداب پسندیده داشت و مردمان او را خان شهید می‌خواندند چتر داد و ولی عهد خود گردانید و تمامی عرصهٔ سند با توابع ولواحق ان دیار تفویض کرد و او را با ملوك و امرا و اکابر و معارف و استعداد بسیار بملتان فرستاد و درآن ایام اورا محمد سلطان گفتندی و سلطان بلبن این پسررا قاآن ملك خطاب کرده بود و چند سال اول جلوس بلبنی خان مذکور که پسر مهتر سلطان بلبن بود کزل و چند ولایت حوالی کول اقطاع داشت و او در غایت آراستگی و پیراستگی بود و شایستگی و بایستگی جهانبانی در ناصیهٔ او میتافت و چند بندهٔ زادهٔ شمسی را پدران ایشان که خانان کبار بودند محمد نام کرده بودند هر یکی ازین محمدان بفضیلتی درمیان مردم نامور شده بود چنانکه محمد کشلوخان در قسم فضیلت تیر اندازی در خراسان و هندوستان نظیر خود نداشت و محمد کشیلخان که اورا ملك علاء الدین گفتندی در بخشش و بذل ثانی حاتم طائی برخاسته بود و محمد ارسلان خان که اورا تترخان گفتندی و پادشاه لکهنوتی شده بود همت و اعطاء و بذل و ایثار و شجاعت او از مشاهیر است و محمد سلطان پسر سلطان بلبن از دیگر محمدان مذکور با ادب تر و مهذب تر بود و سلطان بلبن این پسر را از جان خود عزیز و درست تر داشتی و مجلس محمد سلطان مذکور از دانایان و معتبران

Digitized by Google

وفاضلان و هنرمندان مملو و مشحون بودی و ندیمان او شاهنامه و دیوان منائي و دیوان خاقاني و خمسهٔ شیخ نظامي خواندندي و در اشعار بزرگان مذکور دانایان در پیش او بحث کردندي و امیر خسرو و امیر حسن بخدمت او چاکر بودند و پنجسال او را در ملتان خدمت کرده اند و میان ندماء آن شاهزاده مواجب و انعام یافته و دانشي که دران شاهزاده بود در چند مجلس فضایل و لطایف و دانش هنر این دو شاعر را ادراک کرد و از جملهٔ ندما ایشان را برگزید و نظم و نثر این هردو اوستاد خوش کرد وهردو را از مخلصان خود گردانید و از دیگر ندیمان در باب ایشان بیشتر لطف کردی و انعام بیشتر و جامه بهتر ایشان را دادی و منکه مولف تاریخ فیروز شاهي ام هم از امیرخسرو و هم از امیر حسن در وصف خان شهید کرات شنیده ام که بادشاهزاده آنچنان مودب و مهذب که خان شهید بود کمتر دیده ام اگر تمامی روز و شب در مسند امارت و منصب فرماندهی نشسته بودی زانوي ادب بالا نکردی و وقتی ما او را در چنان جاهي مربع نشسته ندیدم و در مجلس شراب و غیر شراب لغـــوي و قذفي و فحشی از زبان او نشنیدم و شراب چنان بصرفه خوردي که بمستي و بیخودي نکشد و موگند او لفظ حقا بودي و در انچه شیخ عثمان مریدي که بزرگوار مردی بود در ملتان رسید خان شهید از معرفت و اعتقادیکه داشت او را بافراط تواضع کرد و فتوح بسیار داشت و بسیار جهد کرد که آن بزرگ را در ملتان بدارد و براي او خانقاه سازد و دهها دهد شیخ عثمان اقامت نکرد وروزی خان شهید شیخ مذکور را و شیخ قدوه پسر حضرت شیخ بهاء الدین

Digitized by Google

ذکریا را در مجلس خود طلبید و بغزلهای عربي سماع فرمود ایشان و درویشان دیگر در حالت وجد رقص میکردند خان شهید تا آنزمان که درویشان در سماع و رقص بودند دست بسته استاده بود و زارزار میگریست و اگر در مجلس خان شهید مذکور شعري از شعرای متقدم که متضمـــن وعظ و نصایح گفته اند ندیمان بخواندندی در حالت استماع نصایح بزرگان ترك مصالح دیگر دادی و آن را بایقان شنیدي و بسیار بگریستی چنانکه حاضران از فهم و از رقت او حیران ماندندي و در تعجب شدندي و خان شهید از وفور دانشي که داشت در کرت از ملتان در طلب شیخ سعدي قاصدا و عامدا کسان و خرج در شیراز فرستاد و شیخ را در ملتان طلب کرد و خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و دران خانقاه دهها وقف کند خواجه سعدی از ضعف پیري نتوانست آمد و هردو کرت یکان سفینهٔ غزل بخط خود برخان فرستاد و عذر نیامدن خود در قلم آورد و مقصود از ایراد مقدمهٔ مذکور آنست که خان شهید چون از اهل معانی بود اهل معاني را بجان و دل خریداری میکرد و آنکه او از اهل دانش نبود نزدیک او حسب و نسب و معاني و هنر را اعتباری و مقداري نباشد و گوهر و خرمهره را بیك نظر بیند • بیت •

نزد آنکس خرد نه همخواب است • شیر بیشه چو شیر کرماب است

و بارها از امیر خسرو و از امیر حسن شنیده ام که بر طریق حسرت و نالش روزگار گفتندي که اگر ما را و هنرمندان دیگر را بخت بودی خان شهید زنده ماندي و بر سر تخت بلبنی متمکن گشتی وما هرهمه ماهران هنرمند را در زر غرق کردی و لیکن سرآمدگان هنر را بخت

Digitized by Google

کمتر بود و روزگار بچشم انصاف جانب هنرمندان ندیده است و هرگز صاحبفضل وهنر را بدولت و مکنت نتواند دید و فلک غدار سفلهنواز کجا طاقت تواند آورد که آنچنان بادشاه کریم خلق هنرشناس هنرپرور را بر تخت پادشاهی متمکن گرداند و هنرمندان را بکام دل رساند وکار فلک و پیشهٔ فلک همه شترگربه است بی نظیر عدیم المثال را مستمند ومحتاج بی خبربی تمیز نا معلوم پسندد و نامعلومان خلق بی فلاح را که آب بارکین و علف سرکین در حلق ایشان دریغ باشد با هزار ناز و نعمت و خوشی وراحت پرورد و خرس و خوک را مرصع و مکلل پوشاند و عندلیب و بلبل را در قفس خواري و زاري مهجور و مایوس و محبوس دارد و انچه فلک نابکار و روزگار ناسازوار با مولف باخت اگر آنرا شرح دهم دو جلد شکایت نامه تالیف باید کرد و انواع بی وفائی چرخ در قلم باید آورد باز گشتم از شکایت چرخ و نالش روزگار در بیان اخبار و آثار سلطان بلبن که چون ملک چند گاه بلبني مستقیم گشت و هر سالي خان شهید از ملتان با خزانه و پایگاه خدمتی بر پدر بیامدی و چند روز خدمت کردي و با هزار نوازش باز گشتي و دران سال که بعد ازان درمیان پدر و پسر ملاقات نخواهد شد خان شهید بخدمت سلطان آمد و بر قرار معهود خدمت میکرد روزي خان شهید را سلطان در مجلس خلوت پیش خود طلبید و با او گفت که اي فرزند من پیر شدم و تو میدانی دو قرن است که مرا در ملکی و خانی و پادشاهي میگذرد ودرین مدت دراز بسي تجارب ملکي حاصل کرده ام و امروز میخواهم که وصیت که لازمهٔ امور جهانداریست با تو که ولیعهد منی بگویم و وصیت

نامه بر تو از تو بنویسانم چون تو بر تخت جهانبانی متمکن گردی
انچه ترا وصیت میکنم قدر و قیمت وصایای پدر خود خواهی
دانست و بعد ماجرای مذکور سلطان فرمود که دوات و قلم و کاغذ
آوردند و بدست خان شهید دادند وسلطان فرمود که ای فرزند بدان
و اگاه باش که وصایای من در حق تو بر دو نوع است نوع اول
وصایایست که من در مجلس سلطان شمس الدین از بزرگانی که
مثل ایشان باز ندیده ام شنیده ام و میدانم که عمل کردن بدان
وصیت ها اندازهٔ من و تو نیست و لیکن از روی شفقت پدری ان
وصایا که انرا وصایای ترقی درجات پادشاهان خوانند از تو می
نویسانم نوع دویم وصیتهایست که اندازهٔ فره ما غلامان و بابت فره
غلامان ما است که اگر آن وصایا را معمول نداریم ملک چند گاه ما
درخلل و زلل افتد و ما در وبال و نکال دنیا و اخرت درمانیم نوع
اول وصایای سلاطین سلف که بر سلاطین خلف به نسبت انانکه خود
را در دین محمدی پادشاهان اسلام گویانیده اند بدین وصایا کار کرده اند
و سلطان بلبن از خان شهید نویسانیده بود و در خواندن آن وصیت کرده
اینست که ای فرزند من ترا وایعهد خود کرده ام باید که چون پادشاه
شوی و بر تختگاه دهلی متمکن گردی جهانداری و جهانبانی را
اندک کاری و سهل مصلحتی مشماری که دل پادشاهان منظر رباني
است و این منظری بس شگرف است و با منظرهای دیگر فرزندان
ادم نسبتی ندارد که تا باریتعالی درین منظر نظر نمی اندازد واحکام
عامهٔ بندگان خود درین منظر القا نمیکند معاملات بندگان حق که
بدل و زبان پادشاه متعلق است بپرداخت نمیرسد که کار و بار

Digitized by Google

خواص و عوام مملکت از دل و زبان بادشاه بیرون می آید و حوایج حاجتمندان از دل و زبان بادشاه تمام می شود که اگر دل بادشاه دایما منظور نظر ربانی نبود چندین معاملات نیک و بد خلق از دل و زبان بادشاه تمام نشود که اگر پادشاه پادشاهی را امری بزرگ نداند و بزرگی را که خدای عز و جل باعاجیب قضا و قدر خود اورا داده است و خواص و عوام بندگان خود را محتاج امر و نیازمند در او و بیچارهٔ عدل و احسان او گردانیده قدر و قیمت نشناسد و خود را بمجاهدت و ریاضت شکر الله ونعمته بفضائل گوناگون آراسته و پیراسته ندارد و اینچنین عزتی وعظمتی را بقبایح اعمال وافعال و رزائل اوصاف و اخلاق بدل گرداند و در امریکه انفس امور است ارازل و اسافل و لیام وکم اصلان و بددینان و بد مذهبان و نا خداترسان را شرکت دهد وکسانی را که خدا بمعائب گوناگون آفریده است دخیل دولت خدا داده خود گرداند نه او در نعمت باری تعالی کفران ورزیده بود و بخلاف آفرینش در ملک خدا تصرف کرده پس ای فرزند دلبند بدان و نیکو بدان که پادشاه شاکر نعمت که در ازل زیر سائبان عنایت خدا جای یافته باشد اورا گیرند و او را دانند که عطایای جسیم ربانی را بقدر الوسع و الامکان در آشکار و پنهان باقوال و افعال خود شکر گوید و حقوق نعمت ربانی بشناسد و حق اینچنین نعمتی که پادشاهی است بگذارد و چنان زید که قول وفعل و حرکات و سکنات او درمیان اهل اسلام در غایت و نهایت اعتبار گیرد و متبع پادشاهان سلف شود و از اقوال و افعال پسندیدهٔ او رضاء ایزد عز اسمه بدست آید و واسطهٔ نجات و درجات او گردد و حق نعمت بادشاهی بادشاهی گذارده

Digitized by Google

باشد که هر معامله که در امور جهانداري با بندگان خدا ورزد چنان ورزد که بندگان خدا از امر و امارت و قول و فعل و اوصاف و اخلاق او بر جادهٔ شریعت و معاملت زندگاني ورزند و از فسق و فجور و معاصی و مآثم بطاعات و عبادات وحسنات و مبرات گرایند و در دنیا سزاوار احسان و در عقبی مستحق نجات گردند و حق نعمت پادشاهي پادشاهی گذارده باشد که قهر و سطوت و قوت و شوکت و حشم و خدم و خزاین و دفاین دادهٔ جبار بالحقیقت را واسطهٔ قلع و قمع کفر و کافرین و شرک و بت پرستي و وسیلهٔ محو فسق و فجور و بغي و طغیان گرداند و دشمنان خدا و رسول خدا و مخالفان امر خدا و دین مصطفی را از بیخ و بن برکند و اگر آن نتواند دشمنان خدا و مصطفی را خوار و زار و بیمقدار و لا اعتبار دارد و ثروت و عزت و جاه و بیغمي و بی التفاتي ایشان در ملك خود روا ندارد و اگر فسق و معاصي را بر نتواند انداخت کم ازان نباشد که فسق و فجور را در کام فاسقان و فاجران و عاصي و مذنبان تلخ تر از زهر سازد و اعلان و اجهار مباهات و مفاخرت معاصي و مآثم در ملك خود نه پسندد و حق نعمت پادشاهي پادشاهی گذارده باشد که در مملکت او بعلم او و برضاي او یک کافر و یک مشرک در هیچ معامله بر اهل اسلام تفوق نکند و از دایرهٔ خواري و زاري و لا اعتباری و بیمقداري قدم بیرون ننهد و شعار کفر و شرک را بی دهشت و هراس رواج و رونق ندهد و حق نعمت پادشاهی پادشاهی گذارده باشد که در عصر پادشاهي او فساق و فجار و حرفت گیران معاصی و پیشه سازان مآثم دژم و افسرده و خجل و شرمسار و لا اعتبار عمر بسر برند و حق نعمت پادشاهي پادشاهی

Digitized by Google

گذارده باشد که عدل و احسان ازو و اعوان و انصار و ولات و عمال او در ملك او منتشر گردد و ظلم و عدوان و تعدي و حيف بقلع و قمع و تشديدات و تعزيرات ظلمه و اعونه از بلاد ممالك او مندفع شود و حق نعمت پادشاهي پادشاهي گذارده باشد که از کثرت مباشرت فضايل اخلاق و بسياري اوصاف سنيهٔ او و اعوان و انصار و ولات و عمال او رعايای ملك از رزايل به فضايل گرايند و از مباشرت شر دست بدارند و راغب و مايل خيرات و حسنات گردند و حق نعمت پادشاهي پادشاهي گذارده باشد که از اهتمام دين پروري و دين پناهي او قضات و حکام و اميرداران و محتسبان متقي و متدين و خدا ترس و صلب و حق شناس و حق گذار بر سر بندگان خدا نصب شوند و احکام شرع بر خواص و عوام و بر هفتاد و در ملت جاري گردد و رونق امر معروف و نهي منکر پيدا آيد و شعـــار اسلام بقبهٔ آسمان رسد و حق نعمت پادشاهي پادشاهي گذارده باشد که از صلابت دين داري و کمال حسن اعتقاد و راستکاري و راست روی او و اعوان و انصار و ولات و عمال او تعميه و تخليه و غداري و مکاري و تزوير و تصنع و نفاق و زرق و بی ديانتی و ريوی و احتکار اهل مملکت او کمي پذيرد و در عامهٔ رعايا راستي و راستکاری ظاهر شود و حق نعمت پادشاهي پادشاهي گذارده باشد که معنی الناس علی دين ملوکهم نيکو دريابد و در غور آن فرو شود و يقين بداند که اگر پادشاه و اعوان و انصار و ولات و عمال پادشاه به عدل و احسان و خيرات و حسنات و فضايل و نيکوکاري و خداترسي و دين داري و طاعت و عبادت و صدق و امانت گرايند و در جميع امور ملکرانی خود خدا ترسی و ديانت و امانت را شعار خود سازند

Digitized by Google

تمامی اهل مملکت او از خرد و بزرگ و مرد و زن و پیر و جوان
بعدل و احسان وخیرات وحسنات وطاعت و عبادت و امانت و دیانت
و راستي و راستکاري گرایند و اوصاف مستحسنه و اخلاق مرضیه را شعار
و دثار خود سازند و اگر پادشاه و اعوان و انصار و قضات و حکام وولات
و عمال او بظلم و تعدي و خدانا ترسي و بیدیانتي و فسق و فجور
و معاصي و مآثم و تزویر وتصنع و تعمیه و تخلیه وجنایت و نابکاري
گرایند و رزایل اوصاف و اخلاق خذلان را شعار و دثار خود سازندرعایا
همین راه گیـــرند و هر همه فاسق و فاجر شوند و اي فرزند دلبند
جمشید که سرور پادشاهان بود بسیار گفتي که رعیت متبع و مقتدی
و مامور پادشاه است در هرچه پادشاه را رغبت و میل بینند ازنیک
و بد و طاعت و معصیت هم بدان چیز رغبت کنند و بالخاصیت
میل پادشاه در رعیت پیدا آید و حق نعمت بادشاهي بادشاهي تواند
گذارد که او و اعوان و انصار و قضات و حکام و ولات و عمال او در آرایش
باطن بیشتر از آرایش ظاهر کوشند و نیکو بدانند که نجات و درجات
دنیا و عقبی در آراستن باطن است و در آرایش ظاهر اصیل و کم
اصل و مسلمان و هندو و موحد ومشرک و شریف و لئیم وعالم وجاهل
و عاقل و احمق و هنرمند و بی هنر و احرار و عبید برابر اند و اگر
بادشاه و اعوان و انصار بادشاه و قضات و حکام بادشاه در اراستن باطن
کوشش نمایند و اهتمام ایشان در آراستگي باطن بود حقوق نعمت
بادشاهی که نعمتی بس جسیم و عظیم است تواند گذارد و اي فرزند
دلبند بدانکه حقوق نعمت بادشاهي چنانچه باید و شاید عمرخطاب
و عمر ابن عبد العزیز تواند گذارد کجا اندازهٔ فرهٔ ما غلامان باشد که حقوق

Digitized by Google

نعمت بادشاهي توانيم گذارد نوع دويم وصاياي که در کار جهانداري بابت همچو فرد ما غلامان بود که ما به نسبت بادشاهان ديندار امت مصطفی صلی الله علیه و سلم که حقوق نعمت بادشاهي باقوال و افعال مرضيه و اوصاف سنيـــه گذارده اند و شعار اسلام را تا آسمان رسانيده فرد غلاميم آنست که درين نوع دويم نويسانيدم اي فرزند مي بايد که درون و بيرون و خلوت وجلوت با حشمت و عظمت بادشاهي باشي و حق حرمت بادشاهي که نيابت خداست نيکو بشنـــاسي و در محافظت عزت و عظمت و مراعات داب و آداب بادشاهي در هيچ حالي غفلت نورزي و بازن و فرزند دلبند خود و غلام و کنيزك محرم خود حشمت بادشاهي فرو نگذاري و اين مثل شنيده باشي که هرکه درخانه سبک نمايد بيرون سبك تر نمايد بايد که نشستن و خاستن و گفتن و شنيدن و مجالست و مخالطت تو با اکابر و اشراف و معتبران و اصيلان و نيکنامان و وفاداران و دانايان و هنرمندان و راي زنان و خردمندان و حق شناسان و شاکر نعمتان و صاحب همتان و حلال خواران بود و انعام و اکرام و الطاف واشفاق در باب طايفـــهٔ مذکور صرف گردد تا از اکرام و انعام خود در دنيا ودين برخورداري يابي و از پرورش ايشان در دنيا نيکنام و در عقبی سر خرو گردی و از نوازش و نواخت نيکان و نيک اصلان در دنيا و آخرت پشيماني نخوري و زينهار زينهار زينهار هزار زينهار وزينهار هزار زينهار بالئيمان وسفلگان و بد اصلان و ناکسان و ناکس بچگان وبی هنران واحمقان و بی ادبان وسفيهان و اعوان پيشکان و ظلم حرفتان و سنگدلان و بد اعتقادان و خائنان و کافر نعمتان و نا خدا ترسان را

Digitized by Google

گرد خود گشتن نگـــذاري و آبروی ایشان و کامروائي ایشان در
و درگه خود روا مداري و از نوازش بدان و بد اصلان و بر کشیدن
و نواخت سفلگان و نا خدا ترسان در دنیا ببدنامي و مضرت و در
عقبی بعقاب و ملامت نیفتی و از براي راحت و آسایش و تنعم
و تلذذ راندگان بی نیازي و گرفتاران رزایل صفات خود را در عذاب
نیندازي و ای فرزند دابند یقین بداني و یقین بدانی و یقین بداني
که از هیچ بد اصلي و لئیمی و سفله و دني و نا خدا ترسي و لي
نعمتان را کاری نکشاده است و از نواخت و نوازش بد گوهران
و ناکس و ناکس زادگان جز خذلان و خسران چیزی دیگر بار نیاورده
و اگر لقمه و لاشی را با تو حق خدمت قدیم بود باندازهٔ حق خدمت
او در حق او احسانی و مروتی درمیان آري فاما از اعوان و انصار
خود نگردانی و خدا بر تو خشم باد اگر لا شیئان و لقمگان و جلفان
و بد اصلان را در صدر دولت خود روا داري و یا هیچ سفله و رزاله
و ظالمی و اعواني را بزرگ گردانی و شغـــل مصلحت فرمائي
و زینهار عزت پادشاهي و مکنت جهانبانی خود را ببزرگ گردانیدن
سفلگان و بد اصلان و بر اوردن ناکسان و ناکس بچگان بخواري و بیمقداري
بدل نکني و صلاح ملک و دولت خود در تنفر کردن از طائفهٔ
مذکور داني و ازانکه این طائفه را گرد گشتن در سرای خود ندهی
نجات عقبی و نیکنامي دنیا را امیدوار باشي دیگر بدان که ای فرزند
بادشاهي و همت هر دو توامانند بلکه بادشاهی همت محض است
و ایامًا کان بی همت بادشاهی را نشاید زیرا که همت لازمهٔ بادشاهیست
و همت بادشاه باید که بادشاه همتها باشد و اگر بادشاه همان دهد

Digitized by Google

که دیگر رعایا میدهند و در بزرگي و بزرگ منشی همچنان زید که دیگر مردمان زیند میان او ومیان رعایاء او فرقي نبود وعزت الوالامري را پاس نداشته باشد و هر بادشاهي که عزت و عظمت الوالامري را پاس ندارد او مستحق الوالامري نباشد و در معاملات خواص اوصاف بادشاهي که همه داد و عدل و سخاوت و شجاعت و بزرگ منشی است بادشاه را از رعایا منفرد باید زیست و چنان معاملات باید ورزید که از قول وفعل و حرکات و سکنات و اعطا واکرام همت عالیه سر بر زند که با دشاهي با بی همتي هرگز جمع نشود و هرگز جمع شدني نیست واي فرزند بدانکه بادشاهي بچند چیز قایم است و اگر دران چیزها خلل و زلل افتد در بادشاهي خلل و زلل افتد و قایم نماند و آن چند چیز اینست عدل و احسان و حشم و خدم و خزاین ودفاین و رغبت رعایا و اعتماد رعایا و اعوان وانصار بسیار چیده و برگزیده که اگر در بادشاهی عدل و احسان نباشد مملکت او ظلم و تعدي گیرد و در انتشار ظلم وتعدی بادشاهی را پایداري نبود و حشم و خزاین خود در پر بادشاهیست که بی آن بادشاه بادشاه نباشد واگر رغبت رعایا به تنفر بدل شود و رعایا را بر بادشاه اعتمادي نماند تشتت وتفرق روي نماید و درتفرق رعایا بادشاهي در خلل و زلل افتد و بی اعوان و انصار بسیار بادشاهي کردن ممکن نگردد و اگر اعوان و انصار چیده و گزیده نباشند از لشی و لتره و بد افعال و بد کردار بادشاه را در دنیا و آخرت زرد روئي بار آورد و در ماندگي پیش آید واي فرزند بر تو باد اگر اول بیندیشي و در اوصاف و اخلاق شخص بنظر اندازي و در حسب و نسب او شرط احتیاط بجا آري انگاه

Digitized by Google

شخص را برکشي و بزرگ گرداني و چون بزرگ گردانی بهرهان
وهانی و بهر خطائي بر زمین نیندازي و هر کرا عقوبت فرمائي
جای آشتي نگاهداري و مردم مخلص و هوا خواه گشته را بایذا وجفاء
بیمعني دشمن وبد خواه نگرداني ودر بی آبرو کردن اشراف و احرار
سبکي را کار نفرمای که هر گاه که اشراف و احرار بی آبرو شوند
جراحت ایشان لده مال نپذیرد و بی عزت داشت احرار و اشراف
خواري دولت تو بار آرد و ساعیان وغمازان را بر صدر دولت خود
جاي ندهی و پیش خود آمدن نگذاري که از مدخل ساعیان
و تقرب غمازان مخلصان دولت و مطیعان حضرت در هراس شوند
و آمان پادشاه که مرجملهٔ معاملات ملکداري است از دلها برود و هر
مهمی که عزم کني برآمد آنرا نیکو بیندیشي که در مهمات تا
بر آمدني پادشاهانرا قصد نباید کرد و الا عزت ایشان در سینه ها
منقش نمانده و پادشاهي همه عزت است و با خواري و بیمقداري
بر نتابد و زنهار هزار زنهار در هر قولی و فعلی که وهم خواري بود
گرد آن نگردی احتراز و اجتناب کلي نمای تا هم سري موازئي
بر تو لشکر نکشد درمقابلهٔ هر دوني و بی سر و پایی لشکر نکشی و در
هرمهمی که از دیگری برآید در چنان مهمی خود نروي و تا توانی
بخود رائي خود را مشهور نکني و بی مشورت راے زنان مهمی
در پیش نگیري و تا شخصی را مخلص و یگانه و صاحب تجربه و
صاحب فراست و دور اندیش و عاقبت بین نه بیني از رای زنان
ملك و دولت خود نگرداني و محرم اسرار ملکي نسازي و از
فرزندان و برادران و امرا ن وانصار و مقطعان ووالیان و کارکنان و عاملان

Digitized by Google

و حشم و رعایاء خود غافل و بی خبر نباشي و هر جملهٔ ملکداري
با خبر بودن از نیک و بدخلق داني که جمله کارهاء بیخبري بر
تابد پادشاهي بیخبری بر نتابد و باید که حاصل و خرچ را بداني
و نصف حاصل خرچ باشد و باقي خزانه که در وقت حاجت
بکار آید و خرچ ما یحتاج ضروري باشد و اسراف نکنـــد که
ان الله لا یحب المسرفین و در طلب سعي بلیغ نماید که نوعی
مال و ولایت زیادت بقبض آید بوجه شرعي و لشکر و رعیت و تجار
را آسوده و خوشحال دارد و امن طرق لازم شمارد و امر و جریان مامورات
شرعی و نهي منهیات وهوای نفس لازم داند از خود و جمله رعیت
و عمال و لشکر و نیکان و پاکان و محسنان را دوست دارد و خود را
از ایشان سازد و در روش معاملات با رعیت میانه روي را در کار
آري نه بایشان محض تفقدي و تندي و بدخوئي و قهر و سلطنت را
کار فرمائي که از اوصاف مذکور تنفر عام خیزد نه نرمي و نعیمي
و سهل گیري و آسان گذاري محض را درمیان آري که از
معاملات مذکور مطیعان متمرد کردند و متمردان به بغی و طغیان
پیش آیند و فسق و فجور پیشه و حرفت مردمان گردد و از کثرت
فسق و فجور زندقه و الحاد بار آرد که پیش از ما بزرگان گفته اند
که امیر را چنان شیرین نباید شد که موران را طمع لیسدن در دل
افتد که گفته اند نچنان شیرین باش که بحلقت فرو برند و نچنان
تلخ باش که از دهنت بیرون افگنند و همواره باوقار و سکون باشي
و سر سري و سبکي را در امور جهانداري درمیان نیاري ای فرزند
باید که در محافظت خود از بی باکان و بی التفاتان که از شدت

Digitized by Google

حرص و طمع و غلبـــهٔ شره و خبث خود را در اب روان و آتش سوزان بیندازند بالغاً ما بلغ به پرهیزي و در درگاه خود بترغاکیان و پاسبانان و حارسان مخلص مشحون و مملو داری و بادشاهي را غنیمت داني و در چنین دولتي بزرگ و قدرتي کامل نام نیک و رستکاری آخرت الفخی و بد نامي وعذاب آخرت میلفخي و در باب برادر کهتر مهربان باشي و بد گفت کسي در حق او نشنوی و او را دست و بازوی خود داني و اقلیمی که من او را دهم برو مقرر داری وتومیداني که من جز شما دوفرزند فرزندی دیگر ندارم باید که تو ببرادر خود چنان زندگاني کني که نسل ما بریده نشود و سلطان بلبن پسر بزرگ را درباب بجا آوردن وصایای مذکور تاکید بسیار کرد و اورا با دار و گیر پادشاهي و بصد اعزاز و اکرام جانب ملتان باز گردانید و هم درآن سال که سلطان بلبن پسر بزرگ را در امور جهانبانی وصیتهای بسیار کرد و باعزازی هرچه تمام بجانب ملتان باز گردانید و پسر خرد را که بغراخان خطاب و ناصرالدین لقب او بود سامانه و سنام با جمیع لواحق و توابع و مضافات ان باقطاعداده در سامانه فرستـــاد و این بغـــراخان هم پسر شایسته و بایسته بود و لیکن به اخلاق و اوصاف برادر مهتـــر نسبتـــی نداشت سلطان اورا فرمود تا سامانه رود و حشم قدیم خود را مواجبها زیادت کند و آنقدر که حشم قدیم دارد دو چندان حشم جدید دیگر چاکر گیرد و معارف درگاه و مخلصان دولتخواه خود را شایستهٔ سری و امیری بیند امرا گرداند و اقطاعات دهد ولشکر سامانه را در اهتمام سران کاردان و کار کرده و تجربه یافتـــه و گرم و سرد روزگار چشیده

Digitized by Google

مرتب و مستعد دارد و جواب مغل را مستحضر باشد واز انکه بغراخان به دانش پسر مهتر نبود سلطان او را فرمود که در کارها عجلت نکنی و در پرداخت مصالح حشم و ولایت با کارداران و محرمان خود مشورت کنی و پرداخت هر کاری که در تو مشکل شود بر من عرضه داری و هرچه ما در پرداخت آن کار بفرمایم آن بکنی و ازان بیش وکم نکنی و بغراخان را از شراب خوردن منع کرد و او را گفت که اقطاع سامانه اقطاع بزرگ است و آنجا حشم بکار آمده بسیار است و اگر تو برعادت شراب به افراط خوری و در لایعنیها مشغول باشی وترتیب اقطاع و حشم نکنی یقین بدانی که من ترا معزول کنم و پس اقطاع ندهم و درمیان بیکاران دارم و سلطان بر این پسر بریدان گماشت و در کار تتبع بسیار کرد او هم راست ایستاد و ما لایعنیها را ترک داد و اکثر دران ایام سوار مغل از بیاه بگذشتی و در آمدی سلطان بلبن خان شهید را از ملتان و بغراخان را از سامانه وملک باربک بیکترس را از دهلی نام زد کردی و تا آب بیاه ایشان برفتندی وشر مغل دفع کردندی و بارها بر ایشان ظفر یافتندی و مغل را تا آن روی اب بر آمدن مجال نبودی و موازنه هر سه لشکر هفتده و هژده هزار سوار نبودی و ازپس آنکه پانزده شانزده سال از ملک بلبنی بگذشت وبلاد و ممالک مضبوط و مستقیم گشت مخالفان و منازعان ملک را از میان برداشتند و ترتیب اقطاعات و حشم شاهزادگان استقامت پذیرفت و تصرف بلاد ممالک به سران اعوان و انصار و مخلصان و بندگان بابنی باز آمد بغی و طغیان طغرل کافر نعمت از لکهنوتی در دهلی رسید و این طغرل بندهٔ ترک نژاد بود در غایت چستی

Digitized by Google

و چالاکي و بشجاعت و شهامت و سخاوت و سری مشهور شده و سلطان بلبن او را والي اقليم لکهنوتی و بنگاله گردانيده بود و دانايان و تجربه يافتگان لکهنوتي را بلغاکپور خواندندی که از قديم الايام ازان باز که سلطان معز الدين محمد سام دهلي را فتح کرد هر والي را که بادشاهان دهلي لکهنوتي داده اند از جهت آنکه لکهنوتي دور است و عرصهٔ بسي فراخ و دراز است و از دهلي تا آنجا عقبات بسيار بيشتر انست که ان والي بغي و طغيان ورزيده است و اگر ان والي بغي نکرده است ديگران برو بغي کرده اند و او را کشته و ملک فرو گرفته و سالهای فراوان است که اهل آن ديار را بغي ورزيدن خوي و طبيعت گشته و هر والي که دران ملک نصب شده است مشططان و بلغاکيان آنجای البته او را از ولي نعمت بگردانيدند و چون طغرل در لکهنوتي رفت و چند مهم آن ديار ازو برآمد و حاجينگر را بزد و مال و پيل بسيار آورد و مشططان و بلغاکيان انجای پيش آن کافر نعمت در خور کردند و او را گفتند که سلطان بلبن پير شده است و هردو پسر را بر روي مغل داشته و هيچ سالی نيست که مغل در هندوستان در نمي آيد و تاقصبه از و بر نمی رسد و اشتغال دفع مغل بادشاهان دهلي را اشتغالی بس بزرگ است و سلطان و پسران سلطان نتوانند که ترک اشتغال دفع مغل گيرند و در ديار لکهنوتي آيند و از امرای هندوستان چنان سری نيست و آنقدر حشم و خدم و پيل و مال ندارد که در لکهنوتي لشکر کشي تواند کرد و با تو مقابل تواند شد چتر بگير و بادشاه شو از سلطان بلبن رو بگردان طغرل هم بمقولات بد آموزان فريفته شد و او جوان و خود کام بيباک بود و سالها در سر او غرور سری

Digitized by Google

بیضه کرده از قهر و انتقام بلبنی اندیشه نکرد و پیل و مال آوردهٔ
خاجینگر را بر خود داشت و در دهلی نفرستاد از غرور آن چتر
برگرفت و خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد و در خطبه و سکه
نازید و ازانکه او باذل بود و سخارتی بافراط داشت خلق شهر که
آنجا بودند و خلق آنجای یار او شدند و مال دیده های بصیرت
بپوشید و حرص زر عاقبت اندیشی را در گوشه نهاد مشاهدهٔ قهر
بلبنی که براندازندهٔ لشکرها و شهر ها بود از سینه ها برفت و هر همه از
دل و جان یار او شدند و سلطان بلبن را بغي و طغیان طغرل که بنده
و پروردهٔ او بود بغایت ناگوار آمد و از غصه و جوزاک خواب و
خور بر او تلخ گشت و خبر خطبه و سکه و بخشش او متواتر در
دهلي میرسید و غصه و خشم سلطان بر مزید میشد و جوزاک سلطان
از بغي طغرل بجائی رسیده بود که کسی را دران ایام مجال عرضداشت
کردن بخدمت سلطان نمانده و سلطان شب و روز از استماع خبر
طغرل در کاهش می بود و سلطان اول کرت ابتکین موی دراز را که
او را امین خان گفتندی و بندهٔ سلطان بلبن بود و سالها اوده اقطاع
داشت و درمیان سر لشکران اعتداد یافته بود سر لشکـــر گردانید و
تمرخان شمسي و ملك تاج الدین پسر قتلغ خان شمسي را با دیگر
امرای هندوستان نام زد لکهنوتي کرد و امین خان با لشکر هندوستان
از اب سراو بگذشت و بر سمت لکهنوتي مستعد حرب و مقاتله
شده پیشتر شد و ازانطرف طغرل با لشکر بسیار و پیلان کامگار و پایکان
نامور بیرون آمد و بر سمت لشکر دهلي پیشتر راند و هر دو لشکر
مقابل یکدگر فرود آمدند و بر طغرل کافر نعمت جمعیت بسیار گرد آمده

Digitized by Google

بود و از بیماری بخشش اومتوطنان آندیار و نامزدیان دهلي بتمامي از دل و جان یار ارشده بودند ومایل و راغب دولت او گشته بمجرد آنکه هردو صف لشکر مقابل یکدیگر شد طغرل امین خان را بشکست و لشکر دهلي منهـــزم شد و هندوستانیان بر طرفي افتادند و درحالت هزیمت از هندوان بی مواسا غارت شدند وطغرل و لشکر او چیره شد وبسی طماعان بی دولت با آنکه سیاست سلطان بلبن را نیکو میدانستند از لشکر امین بگشتند و با طغرل پیوستند و ازو زرها یافتند و خبر شکست امین خان بر سلطان رسید غصه و خجالت او یکی بصد شد ودران خجالت وغضب قهرخدای عز وجل از سینهٔ او برفت وتفتي بی سبب درکار آورد و فرمود تا امین خان مقطع اورده را در دروازهٔ اوده بیاویختند و ازین سیاست فاحش که ازو در وجود آمده بود دانایان عصر او استدلال کردند بدانچه دولت بلبني به سر رسیده است و وقت تتمهٔ ملک او نزدیک آمده وسلطان بلبن درسال دیگر سر لشکر دیگر تعین کرد او را بالشکرهای هندوستان در لکهنوتي نامزد فرمود طغرل از شکستن لشکر امین خان خیره شده بود و قوت و شوکت او زیاده شده با لشکر بسیار و استعداد تمام از لکهنوتي پیشتر آمد و با لشکر دهلي محـــاربه کرد و این لشکر را هم بشکست وزیرو زبر نهاد ازین لشکرهم بسی بی عاقبتان برآن کافر نعمت رفتند و ازو زرها ستیدند و کرت دوم خبر انهزام لشکر دهلي به سلطان بلبن رسید سلطان را خجالت و غضب بیشتر روی نمود و عمر برو منغص گشت و بازوها را از غصـــه بسیار میخائید و اخر همت و نهمت بر قلع طغرل گماشت و عزم کرد که خود برود وپیش

Digitized by Google

از نهضت فرمان داد که درجون و گنگ بجرها و کشتي بسيار مستعد و مرتب گردانند و سلطان بر عزم لشکرکشي سمت لکهنوتي برسم شکار طرف سامانه و سنام بيرون آمد و ولايت سامانه و سنام را شق شق کرد و بامرا و حشم سامانه و سنام داد و بملک سونج سرجاندار نيابت سامانه تفويض فرمود و او را بر لشکر سامانه سر لشکر گردانيد و بغرا خان را فرمود که تا با لشکر خاصهٔ خود ساخته و مستعد شود و دنبال رايات اعلی گيرد و سلطان از سامانه باز گشت و در ميان دوآب در آمد و در گذر گنگ عبره کرد و سمت لکهنوتي گرفت و بر پسر بزرگ در ملتان فرمان فرستاد که من در لکهنوتي در آمده ام تو داني و آن ديار چنانچه داني و تواني جواب مغل بگوئی و لشکر سامانه نام زد تو کرده ام و بر ملک الامرا کوتوال دهلي که از بر کشيدگان و نمکخواهان سلطان بلبن بود فرمان نيابت غيبت فرستاد و بر و نوشت که من دنبال طغرل کرده ام و هر جا که خواهد رفت دنبالهٔ او رها نخواهم کرد و تا ازو و از ياران او غصه و انتقام نکشم باز نگردم دهلی بتو سپردم چنانچه داني و ترا دست دهد در غيبت من مصالح دهلي بپردازي و محرران ديوان وزارت و ديوان عرض را و آنکه بزير ايشان نصب اند پيش خود کار فرمائی و جواب عرضداشت های امرا و کارکنان اطراف چنانچه ترا مصلحت افتـــد بنويساني و در پرداخت مصالح غيبت من بپـــرسيدن محتاج نباشي و کار خلق بر توقف نداري و قضيهٔ عزل و نصب را محافظت نمائے و سلطان لشکر های اطراف را طلب کرد و بکوچ متواتر بر سمت لکهنوتی نهضت فرمود و از نهايت غصه و خجالت در درآمد

Digitized by Google

برشکال نظر نینداخت و چون در اوده رسید عرض عام کردند
دو لکهه آدمی از سوار و پیاده و پایک و دهانک و کهار و کیوانی و خود
اسپه و تیر زن و غلام و چاکرو سوداگرو بازاري در قلم امد و بجرهای
بسیار برابر لشکر سلطان روان کردند و سلطان با لشکر بی اندازه
از اب سراو عبـــره کرد و همدرانکه سلطان انجاها رسید باران از
آسمان فرو ریخت وبرشکال درآمد و اگرچه برابر سلطان بجرة بسیار
اما در منازل نشیب گذرهای آب از کثرت خلق و بسیاري خلاب
و خلیش و نزول باران هاي متواتر دة کان روز دوازدة کان روز لشکر را
مکث میشد و پیش ازانکه طغرل بشنود که سلطان عزم لکهنوتي کردة
است با یاران مخلص و معارف درسراي خود گفتی که هرکه جز
سلطان درمقابل من خواهد آمدمن جواب او میتوانم داد و با او خواهم
آویخت اما اگر سلطان غصه در سر کند و ترک مصالح دهلي گیرد
و خود بیاید جواب او نتوانم داد و درمقابل لشکر او استاد نتوانم
کرد و طغرل چون شنید که سلطان بلبن با لشکرها از آب سرا وعبرة
کرد در استعداد گریختن شد و سلطان را از سبب برشکال وقفه بسیار
شد طغرل فرصت یافت و خلق بسیار از خوف سیاست بلبني در
فرار یار او شد و بمجرد آنکه ستارهٔ سهیل طلوع کرد طغرل مال و پیل
بستد و لشکر چیدة و معروفان و مقربان و درپیوستگان خود را با زن
وبچه مستعد کرد و از هر جنس خلق کارآمدة لکهنوتي را هم از سیاست
سلطان بلبن بترسانید و هم به زر بفریفت و همراه خود گردانید
و زاه حاجینگر گرفت و یک منزل از لکهنوتی در راه خشکي پیشتر
رفته فرود آمد و آدمیان چیدة و پر مایه و کار آمد را در لکهنوتي

رها نکرد و خلق از خوف سلطان و طمع لطف او با او موافقت
نمودند و سلطان در سي و چهل کروهی لکهنـــوتي رسیده اما او با
جمعیت خود پیشتر رفت و بر قصد انکه حاجینگر را بگیرد و همانجا
به نشیند برسمت حاجینگر بکوچ متواتر روان شد و خلق را فریب
داد که من چنـــد گاه در حدود جاجینکر خواهم گذرانید سلطان در
لکهنوتي توقف نتواند کرد بمجرد انکه بشنویم که سلطان باز کشت ما
غنایم جاجینکر بگیریم و پر و پیمان شده باز در لکهنوتي باز آیم هرکه را
سلطان در لکهنوتی رها خواهدکرد او تاب نتواند آورد چون او بشنود که ما
در نزدیك لکهنوتي رسیدیم باز گردد و در شهر برود بدین تعبیه
و فریب خلقی بسیار را برابر خود می برد و سلطـــان بلبن در
لکهنوتي چند روز معدود وقفه کرد و خلق اسلحه و استعداد نو کرد
و سلطان بهرچه تعجیل تر در تعاقب طغرل برسمت حاجینگر روان
شد و شحنکی لکهنوتی بحد مادرین موالف سپه سالار حسام الدین
که وکیلدر ملك باربك بود تفویض فرمود و او را فرمان داد که هر هفته
سه چهار کرت اخبار شهر دهلي و عرضداشتهای ملوك و امرای
دهلي برسمت لشکر روان کند و چون سلطان بلبن عزم الملوك را
درکار آورد و با خود راست گرفت که هرچه خواهي شو گوتا من
انتقام از طغرل نکشم باز نگردم بدین عزم بکوچ متواتر در تعاقب
او عزیمت فرمود و بچند روز معدود در حدود سنارگانو رسیده و آنجا
دنوج رای رای سنارگانو با سلطان ملاقات کرد و سلطان از دنوج رای
سنارگانو عهد نامه بستد که اگر طغرل در بحر و بر نشیند و راه تری گریزد
و خود را در آب اندازد عهدهٔ او باشد و سلطان دران لشکری بارها

Digitized by Google

بر سر جمع گفتي که من دنبال طغرل رها کردني نيم ملک دهلي را در کار او باخته ام که اگر او در دريا خواهد نشست من دنبال او رها نخواهم کرد و تا خون او و ياران او نريزم جانب دهلي بازنگردم و نام دهلي نگيرم ازانکه خلق لشکر را مزاج سلطان معلوم بود و درستي عزم او نيکو ميـــدانستند از مراجعت نو امید شده بودند و بسيار مردمان از لشکر در خانهاے خود وصيت نامها فرستادند و خلق لشکر و خلق شهر از فراق عزيزان يکديگر محزون و مغموم مي بودند و فراق نامها از طرفين بدست اُلاغان و قاصدان جاری گشته بود سلطان بلبن بکوچ متواتر تا شصت هفتاد کروهی حدود حاجي نگر رسيد هيچ افريده نشان طغرل نميداد که او بکوچ بکدام طرف رفت و کجاست سلطان ملک باربک بيکترس سلطاني را فرمود تا با هفت هشت هزار سوار جرار مقدمه لشکر سلطان شود و ده دوازده کروه پيش شده رود و هر روز چند سوار بر طريق زبان گيري از لشکر مقدمه ده دوازده کروه پيشتر فرستد تا خبر طغرل پرسند ملک بيکترس بر رسم مقدمه پيشتر شده ميرفت و لشکر سلطان چند کروه پس تر کوچ ميکرد و هر چند يزکيان که از لشکر مقـــدمه نام زد مي شدند و چند کروه پيشتر ميرفتند از پيش و پس و چپ و راست تفحص و تتبع طغرل و لشکر او ميکردند نشان او نمي يافتند تا روزي از لشکر مقدمه ملک محمد شير انداز مقطع کول و برادر او ملک مقدر و طغرل کش که شيران شرزه و صفدران نامور بودند باسواري مي چهلي همدست ايشان بر رسم زبان گيري نام زد شدند و سواران مذکور از لشکر مقدمه ده دوازده کروهي پيشتر شده ميرفتند و تتبع و تفحص طغرل ميکردند

Digitized by Google

ناگاه دیدند که بقالی چند که از لشکـــر طغرل سودای کرده بودند
و باز گشته جانب دیههای خود میرفتند آن نیکان بقالان را گرفتند
ملک شیر انداز فرمود تا دو نفر را ازان بقالان گردن بزدند بقالان دیگر
بترسیدند و پیش آن سواران گفتند که از شما و لشکر طغرل نیم
کروهی کمتر مانده است و طغرل بر سر خوص سنگ بست فرود
آمده است و امروز مقام کرده و فردا در زمین جاجنگر در خواهد
رفت ملک شیر انداز دو بقال را ازان بقالان بدست دو سوار ترکی داد
و بر ملک پاربک سر لشکر مقدمه فرستاد و پیغام داد که ما لشکر طغرل
را یافتم ملک باربک زودتر برسد نباید که آن حرامخوار بگریزد و
سواران ترکی پیشتر شدند و بر بندی بر آمدند دیدند که بارگاه طغرل
بر آمده است و لشکر گرد بر گرد آن بارگاه خیمه زده اند و فرود آمده
و هر همه بیغم و بیخبر اند و بعضی مردمان لشکر دران خوص سنگ
بست جامه می شوینـــد و بعضی شراب می خورند و سرود
می گویند و پیلان از درختان شاخها می شکننـــد و می خورند
و اسپ و ستور در چراها کرده اند و لشکر طغرل ایمن و بیغم فرود
آمده است آن امرای یزکی باخود یکدیگر گفتند که اگر از لشکر طغرل
کسی را بر ما نظر افتاده باشد و یا بیفتد آن کافر نعمت را خبر شود و
او بگریزد و اگرچه همه پیلان وخزائن او بدست آمد و او گریخته باشد
ما از سلطان بلبن چگونه زنده مانیم و جواب ما پیش تخت اعلی
چه باشد پس مصلحت ما درین باشد که از سرجان بخیزیم و کوچ بکوچ
در لشکر او در آئیم و بر بارگاه او بزنیم باشد که او بدست ما افتد و
چون سر او بریده باشیم از لشکر او کسی گرد ما نتواند گشت و لشکر

Digitized by Google

او در مدد هزیمت و گریز است نخواهد دانست که سی چهل سوار بیش نه ایم بلکه خواهد دانست که لشکر سلطان رسید هر همه در گریز خواهند شد بزگیان این اندیشه بکردند و تیغها از نیام بکشیدند و ان صفدران و صف شکنان طغرل طغرل نام گرفته در لشکر در آمدند و در بارگاه او در رفتند و طغرل همان هول از راه طشت خانه بیرون آمد و بر اسپ پشت برهنه سوار شد و آبی نزدیک لشکر او بود سمت آن آب گرفته و لشکر او از خوف لشکر سلطان بتمامی در هزیمت و گریز شدند و هولی و هیبتی درشت در لشکر او افتاد و مقدر و طغرل کش دنبال طغرل گرفتند و طغرل اسپ دوانید و جفجقه زده نزدیک آن آب رسید طغرل کش بیک نیم شکاری که در پهلوی او زد او را بینداخت و مقدر از اسپ فرود آمد و سر او ببرید و تن او در آب انداخت و سر او بریده او را در زیر دامن پنهان کرد و خود را در کفارهٔ آب بدست و رو شستن مشغول گردانید و جانداران و سلحداران طغرل خداوند عالم خداوند عالم کنان طرف آب می آمدند و طغرل را می جستند همدران زمان ملک باربک با لشکر آنجا رسید و لشکر طغرل تفرقه شد ملک مقدر و طغرل کش سر طغرل را پیش ملک باربک بردند و او در حاضر سر طغرل و بشارت فتح نامه را بر سلطان بلبن فرستادند و زنان و پسران و دختران طغرل و خزائن و پیلان و خواصان و مقربان و کارداران طغرل با زن و بچه بدست لشکر افتادند و لشکر مقدمه را بچندان مال و اسباب و اسپ و اسلحه و غلام و کنیزک در دست آمد که سالها ایشان را و فرزندان ایشان را کفایت کرد و دو سه هزار مرد و زن کاری اسیر و دستگیر لشکر شد و سلطان

همدران منزل که خبر فتح و سر بریدهٔ طغرل رسیده بود مقام کرد و ملک باربک با همه اسباب که بدست افتاده و اسیران لشکر طغرل بخدمت سلطان آمد و ماجرای فتح یکان یکان پیش تخت عرضداشت کردند سلطان بر ملک محمد شیرانداز تغت شده گفت که خطای بس بزرگ کرده بودی از بخت من و از دل کاری لشکر دهلي این خطا بر صواب رفت و بعد عتاب جمله یزکیان را باندازهٔ مراتب و منازل ایشان خلعتها و انعام ها داد و ملک شیرانداز را بنواخته و هریکی را ازان یزکیان به نسبت مرتبهٔ که داشتند بلند تر گردانید و زندهٔ نیم شکاري را طغرل کش نام کرد و ملک مقدر را که سر او بریده بود جامه و انعام برابر داد و خلق لشکر که از مراجعت ناامید شده بودند شادیها کردند و قوام الدین دبیر خاص جانب دهلي فتحنامه نبشت که آن فتحنامه دستور دبیران شده است و از رسیدن فتحنامهٔ لکهنوتي در دهلی بهر خانه شادي و مهماني کردند وحشمت و هیبت سلطان بلبن در دلهاي اهل مملکت او یکی بصد شد و ازان منزل که بر سلطان سر طغرل آورده بودند سلطان باز گشت و در لکهنوتي آمد فرمان داد تا در بازار بزرگ لکهنوتي که در طول از یک کروه زیادهٔ است در هردو جانب بازار دارها فرو بردند و پسران و دامادان و کارداران و شغل داران و غلامان مقرب و سرلشکران و جانداران و سلاح داران و پایکان معروف طغرل را میکشتند و بر سر دارها می آویختند تا بحدیکه قلندري پیش طغرل محل و مرتبه یافته بود که او را سلطان درویش میگفتند طغرل اورا همه من زر داده بود تا آلات قلندری که دیگر قلندران از اهن می پوشیدند او و یاران

Digitized by Google

او از زر میپوشیدند آن قلندر را در سیاست با جمله یاران او بکشتند و بر سر دار آویختند و دران دو سه زور که سلطان بلبن بعد فتح طغرل در لکهنوتی آمد سیاستي کرد که از هیبت آن سیاست چندین نظارگیان لکهنوتی قالب از روح خالي کردند و بیجان شدند و منکه مؤلف ام از چندین سران معمر سال خورده شنیده ام سیاستی که سلطان بلبن در لکهنوتي کرد در دهلي هیچ بادشاهی نکرده بود و کسي یاد ندارد که در هندوستان آنچنان سیاست گذشته است و سلطان فرمود طائفهٔ از بندیان که از دهلي و حوالي دهلي بودند ایشان را بندهای سخت کرده برابر لشکر روان کنند تا آن قوم را در دهلي سیاست شود و سلطان بلبن چون از کار سیاست فارغ شد چند روز در لکهنوتي مقام کرد و اقلیم لکهنوتي به بغرا خان پسر خرد خود داد و او را چتر و دور باش و امارات بادشـــاهي فرمود و کارداران و اقطاعداران از پیش خود تعین کرد و هرچه از کارخانهای طغرل بغیر پیل و زر بدست افتاده بود به بغرا خان بخشید و پیش خود در مجلس خلوت طلبیده سوگند داد که پیش ازان اقلیم بنگاله را بدست آرد و در ضبط خود مستقیم کند در هیچ روز مجلس نسازد و شراب نخورد و بلهو مشغول نشود و روزی در ایام سیاست سلطان بلبن از بغرا خان پرسید که وثاق تو کجاست او جواب داد که نزدیک بازار بزرگ در خانهٔ ملکي از ملکان قدیم لکهنوتي می باشم و بغرا خان را محمود نام بود سلطان ازو پرسید و گفت اي محمود دیدي بغرا خان از سوال مبهم سلطان حیران ماند و هیچ جوابي او را خاطر نیامد باز همان زمان سلطان او را گفت اي محمود دیدي بغرا خان

Digitized by Google

باز در حیرت شد و ندانست که سلطان را چه جواب گوید سلطان هویم کرة او را کشاده کرده گفت که سیاست من در بازار دیدي بغراخان خدمت کرد و گفت دیدم سلطان گفت روزي که مشطی حرامخواري با تو بگوید که با بادشاه دهلي بباید چخید و از فرمان او سر بباید تافت ازین سیاست که در کشتن و زدن بازار بزرگ دیدهٔ یاد آري و بداني و سخن مرا فراموش نکني که هرکه از اقلیم داران هند و سنده و مالوه و گجرات و لکهنوتی و مذ ـــ ارگاون با بادشاه دهلی باغي شود و تیغ کشد سزای او و سزاي زن و فرزند و اعوان و انصار و خیل و تبع او همین شود که ازان طغرل و فرزندان و کسان او شد و روزی دیگر در ایام باز گشت سلطان بلبن بغراخان را با چند نفر مقرب دیگر در مجلس خلوت پیش طلبید و بحضور آن بزرگان او را گفت که ای محمود من اگرچه در تو شایستگي اُلوالامري دیدم یا ندیدم اما ازجهت شفقت فرزندی اُلوالامری و صلاح دید ملك خود اقلیم لکهنوتي و عرصهٔ بنگاله را که در بدست آوردن آن چندین خون خورده ام و از برای استقامت این ملك اینچنین فرعوني کرده ام و خلق را بر دار کشیده بتو دادم و دنیا و صلاح دنیا که مردم عاشق آنست البته رفتنی و فنا شدني است و هر دشواري که در بدست آوردن آن بینند از روي آنکه سپری شدني است سهل اما دشوار کار اخرت است و جواب عقبی است که اگر در قیامت مرا بپرسند که تو میدانستي که پسر تو در فسق و فجور مشغول می باشد و از شراب و سماع و لهو و طرب دست نمیتواند داشت امارت اینچنین اقلیمي و بادشاهي اینچنین دیاری دور و دراز یدو چرا دادی و فاسقی را بر سر بندگان

Digitized by Google

خدای عز و جل چرا گماشتی جواب پیش کرسی قضا چه باشد و من
میدانم که من پنج و شش منزل از لکهنوتی جانب دهلی خواهم
رسید که تو در عیش و طرب خواهی کشاد و تو و جمیع اعوان و انصار
تو و خیل و تبع تو و حشم و خدم تو در فسق و فجور مشغول خواهند
گشت و هرگاه خلق این دیار بادشاه را و اعوان و انصار بادشاه را
و حشم و خدم بادشاه را در شراب و شاهد مشغول خواهند دید هر
همه خرد و بزرگ و زن و مرد و مسلمان و هندو در فساد مستغرق
خواهند شد و با چندین کفر و شرک که هندوان این دیار راست زندقه
و اباحت در مسلمانان هم از بسیاری فسق و فجور پیدا خواهد آمد
و چنانچه هندوان مشرک بت پرست از خدای فراموش کرده اند
مسلمانان هم فراموش خواهند کرد و نام خدا بپاکی و صدق بر زبان
کسی نخواهد رفت و بواسطهٔ آن من و تو در عذاب ابد گرفتار خواهم
ماند و بعد از ماجرای مذکور گفت که ای محمود تو ان علما و مشایخ
و بزرگان را که در خدمت خداوندگار خود سلطـــان شمس الدین
دیده لم و مواعظ و نصایح ایشان شنیده تو ندیدهٔ و نه شنیدهٔ و درین
وقت علما و مشایخ چنان متدین و خدا ترس نمانده اند که بر روی
بادشاهان زفت توانند گفت و موعظتی توانند کرد که بادشاهان را
خوش نیاید من در اقلیمی دیگر و تو در اقلیمی دیگر خوش و در
خواب غفلت خواهی خفت ترا که بیدار خواهد کرد و که بیدار تواند
کرد سلطان بلبن کلمات مذکور با بغرا خان گفت و چشم پر آب کرده
و فرمان داد تا دمامهٔ کوچ بنواختند و جانب دهلی مراجعت
نمود و بغرا خان چند منزل برابر سلطان برسانیدن آمد و آن روز که

Digitized by Google

دیگر روز بغرا خان را وداع خواهد شد سلطان بلبن را مقام شد وبعد گذاردن نماز اشراق بهیچ کاری مشغول نشد و در مجلس خلوت چند امراء پیر سالخورده را پیش خود طلبید و بغرا خان را گفت که شمس دبیر خود را با دوات و قلم و کاغذ پیش من بیار تا چند پندی در باب تواضع بنویسانم چون بغرا خان شمس دبیر را در پیش سلطان آورد سلطان فرمود تا بغرا خان و شمس دبیر پیش سلطان بنشستند سلطان روی سوی حاضران کرد و گفت من میدانم که هر پندی که در کار جهانداری این پسر را خواهم داد او از غلبهٔ هوا و نفس پرستی گوش جانب پندهای من نخواهد داشت و بدان کار نخواهد کرد و لیکن شفقت پدری مرا بران می آرد که بحضور شما پیران که بسیار وقایع دیده اید و صاحب تجربه شده چند پند در باب این پسر می نویسانم باشد که خدای عز و جل او را توفیق دهد که بر پند من کار کند این سخن دران جمع بگفت و شمس دبیر را فرمود که بنویس اول پند در باب محمود در ملک راتی او آنست که چون اقلیم لکهنوتی بدو مفوض شد فرمان بردار بادشاه دهلی باشد وجا او مکابره نکند و بیکبار نگساند خواه بادشاه دهلی خویش وبرادر او باشد و خواه بیگانه و غیره که امر لکهنوتی را از بادشاه دهلی گشتن و بغی ورزیدن از مصلحت دور باشد زیراکه لکهنوتی با آنکه ملکی دور و دراز است از مضافات دهلی است ازان تاریخ که دهلی فتح شده است همواره والیان لکهنوتی از دست بادشاهان دهلی نصب شده اند و آنکه با بادشاه دهلی بغی ورزیده است از بادشاهان دهلی دیده است آنچه دیده است و محمود

یقین داند که آمر لکهنوتي با بادشاه دهلي بس نیامده و هرگز بس نیاید تا آنکه اگر محمود در دهلي نرود و از بادشاه دهلي خوف جان کند بدان معذور باشد که دو صاحب خطبه و سکه در یکمقام جمع نشوند اما بر محمود از روی رای و رویت واجب است که با بادشاه دهلي ببدایع حیل چنان زندگاني کند وتحفه و خدمتیان و مراسلات و رسولان معتمد نیک نفس که امین درگاه او باشند برو روان دارد که قصد ملک لکهنوتي را از اهم المهمات خود نشمارد و گاه گاه چند پیل معدود در دهلي بفرستد تا بادشاه دهلی راه رسیدن اسپ برونه بندد و اگر چنان افتد که بادشاه دهلي قصد لکهنوتي کند زینهار با او مقابل نشود و در دور دست رود و پیل و مال و خلق کارامده و زن و بچهٔ ایشان را با خود برد و در دور دستي که لشکر دهلي آنجا بدشواري تواند رسید برود وخود را محافظت کند و اسباب خود را نگاهدارد و با بادشاه دهلی مقابل نشود و هوس محاربهٔ او در خاطر نگذارد که بادشاهان دهلی توانند که بیک لگام ریز لکهنوتي را در بگیرند و آمران لکهنوتي را زیر و زبر گردانند اما خصم لکهنوتی را در بنا گوش بیند هر کسی را در لکهنوتي نه توانند نشاند که اقلیم لکهنوتي ازانهاست که بی بادشاه قاهر و کامگار مستقیم نگردد و مستقیم نماند و هرگاه بادشاه دهلي را بشنود که مراجعت کرد محمود بازبه لکهنوتي بیاید و لکهنوتي را ضبط کند که جز بادشاه دهلي با محمود دیگر مقابل نتواند که شود و این معامله ما را به تجربه معلوم شده تا داند ودریم پند در باب محمود آنست که محمود را مقرر باشد که طریق ولایت داري دیگر است و رسم اقلیم داری دیگر که اگر مقطعی را در کار ولایت داری خطا و سهو افتد

Digitized by Google

و یا در کارها غفلت کند و شرائط ولایت داری بجا نتواند آورد او بدان خطا و غفلت از بادشاه معزول شود و او را درحساب کشند و از خشم بادشاه بمصادرهٔ مال و اسباب او بستانند اما او را ترس جان نباشد و امید بازگشت او منقطع نشود و زن و بچه و خیل و تبع او از بی هنجاري و بی طریقی او تلف نگردد ولیکن در اقلیم داري اگر اقلیم داری را سهو و خطا افتد وکارهای نا صواب ازو در وجود آید هر آینه اثر خطا و غفلت و بی رسمي او در جمله اقلیم ساري شود و رعایای اقلیم تفرقه و پریشان گردد حشم برقرار نماند در چنین خطا های که پریشانی اقلیم بار آرد و مصالح جهاني پریشان و ابتـــر شود عدل نیست و بازگشت نیست و روی آشتي نبود و فراهمی نظر نتوان داشت و پریشاني اقلیم و پریشاني کار اقلیم داري بجان اقلیم دار و فرزندان او و بچگان و اعوان و انصـــار او تعلق دارد این قضیه محمود در اقلیم داري بیندیشد و خیـــر و شر و صلاح و فساد معاملت اقلیم داری را بر رایزنان دولتخواه خود در پرداخت معاملات مشورت کند تا او را غلط و خطا نیفتد و محمود بدانکه اگر اقلیم داري را از توافق بخت و یاوری اقبال برخلاف رای و رویهٔ دانایان چند کاري برمراد او روي نماید و خطاها صواب افتد و از معاملات سهو وغفلت او پریشانی در مملکت او پدید نیاید و برحسب هوای دل او کارها براید این معني را عین بیدولتي باید شمرد و عین خذلان باید دانست و برونقی که از اندیشهای خطا و کارهای باطل روي نماید فریفته نباید شد و تعزیت این چنین مصیبتي که کژ راست نماید و خطا صواب افتد پنهان پنهان نباید داشت و بباید دانست که

Digitized by Google

هرکه کژ زند و راست افتد و خطا ورزد و صواب پیش آید از قبیل مکر و استدراج باري تعالی است چنانکه بعضی بادشاهان همه عمر با بندگان خدای کژ باختند و آنچه کردند همه خطا ورزیدند و در عمر ایشان هرچه افتد همه راست افتد و هر خطاي که کردند کارهای ایشان بر نهج صواب برمی آید وهمچنان بسیار بادشاهان باشندکه ایشان بفسق و فجور و لا یعنی و هوا پرستي و بیخبري و غفلت بکارهای نا شایست مشغول باشند و خلق را پس ایشان گذارند و از شرك و فسق خلق و کفر و مآثم رعیت و کارهاي که بر مخالفت شرع و موافقت هوا رود ایشان را غیرتی نبود و حمیت اسلام نداند که برچه باشد و خبر از دین پناهی و دین پروری نداند که کدام چیزها را گویند و امر معروف و نهي منکر را بے نیفتد و از شنیدن انکه خلق در ذوق و راحت وعیش و کامراني و فسق و فجور و زندقه و الحاد اند خوش شوند و این بد کرداریهاي خلق را از عدل و احسان و کم آزاری و رعیت پروري خود تصور کنند و بواطن ایشان از فتن و احکام شرك و کفر و از رواج فسق و فجور و تعمیه و تلجیه و خیـــانت و ربا و احتکار و تزویر و تصنع و بدکرداریهای خواص و عوام رعایا تردد و تنفر نکنند و منجیات خود را از مهلکات خود نشناسند و مهلکات را منجیات و منجیات را مهلکات دانند و از راست داشتن و بر جادهٔ شریعت و معاملت رفتن رعایا و راستکاري و راست روی رعایا که فجات و درجات بادشاهان در آنست بادشاهان غافل مست دولت و جواني را علمي نبود و تن در دادن به هرچه رعایا کنند و رضا دادن از انچه از اقوال و افعال رعایا شنوند کاری شمرند و ازانچه با چندین افعال ناستودهٔ مذکور ملک

Digitized by Google

و دولت ایشان سلامت ماند و بلای و حادثهٔ بر ایشان نرسد و خیل و تبع و خزاین و دفاین و پیل و اسپ ایشان بر زیادت شود از تاثیر روا داری و کم ازاری خود تصور کنند نزدیک دانایان دین و دولت در حق این چنین بادشاهان بی خبر سلامتی ملک و دولت ایشان نیز مکر و استدراج باری تعالی بود و من که بلبن بندهٔ سلطان شمس الدین ام از تو که محمود پسرمنی میترسم که تو با رعایای ملک خویش هم چنین زندگانی خواهی کرد که من درین پند نویسانیده ام و همچنانکه ترا غم دین و زستکاری خود نمیدارد غم دین و رستکاری اهل مملکت خود هم نخواهد داشت و ازانچه دروغ گوی چند فریب خواهند داد و احمق خواهند گرفت و درپیس تو خواهند گفت که زهی بادشاهی صاحب سعادت که در جهانگیری و جهانبانی او رعایا در راحت و در آسایش ذوق و تنعم و عیش و عشرت و هوا پرستی و نفس پروری مشغول اند و شب و روز کام دل می رانند دعای بادشاه میکنند و می گویند این چنین عیش و عشرت خواص و عوام خلق را در هیچ عهدی و عصری نبود و تو از سخنان برانداز گری بر انداز گران باد در بروت خواهی انداخت و در دل تو دران حالت شیطان القا خواهد کرد که اگر من در ذوق و عیش و عشرت مشغول ام از دولت من و از بادشاهی من چندین هزار در هزار رعایای ملک و دولت من در عیش و عشرت و شاهد و شراب و قمار و لواطت مشغولند و من از عیش و عشرت رعایا نیکنام می شوم و سزاوار بهشت میگردم و سویم پند درباب محمود چند وصیت است که اگر آن وصیتها را بجا آرد چند گاه ملک مجازی او مستقیم گردد و

Digitized by Google

مستقیم ماند و اگر ازین وصیتها محمود منافع ملکی بیند باشد که پدر
خود را بد عای خیری و دادن صدقه بروح او یاد آرد اول وصیت
درانچه ملک مجازی محمود چند گهی مستقیم رود آنست که
در مصالح و معاملات فرمایش اقلیمداری از قانوناتی که بدان رعای
ملک مضبوط و مستقیم گشته باشد و نه اسوده امونده نه بی نوائی
نوا شده نگذرد و زیادت طلبیهـــای بی وجه از رعایای مطیع
و منقاد کار نفرماید و نفاذ امر خود در کار هائی طابد که بادشاهان
دیگر هم آن امر بر رعایا کرده باشنـــد و از خود کارهای جدیه
و حکم های نو پیدا نیارد و هرچه رعایا را نه همه رضا باشد و نه
همه سخت بود آنچنان معاملات بایشان در کار آرد وهم چنین
درستدن خراج با رعایا میانه روی را کار فرماید نه چندان متاند
که رعایا بی نوا گردد و نه چنان اندک ستاند که ازبسیاری اسباب
متمرد وسرتاب شوند و فضول بسیاری مال که فضولی بس بزرگ
است درسر رعایا بیضه نهد و دست وپاگم کند و درمستی مال مدهوش
باشند و تمنای بی فرمانی کردن درسینهٔ ایشان موج زند و حشم و رعایا
بادشاه را بر موازنه باید داشت که سال بسال ایشان را از مواجب
و زراعت بکفایت و بی غمی گذرد و نه محتاج باشند و نه متمرد
گردند و موازین مذکور درباب رعایا و حشم که باعمال چندین رای
و رویت محتاج است و از امور عظام جهانداری و از مصالح بزرگ
جهانبانی است و از معاملات نفیس سلیمانی و سکندری است
و ضابطه پیدا آوردن که حشم را از مواجب گذرد و رعایا را زراعت
کفایت کند و احتیاجی و زیادتی درمیان نباشد پیشهٔ ارسطاطالیسان

Digitized by Google

عصر و هنر بزرچمهران عهد توانه بود و تا بادشاه ترک هوا پرستی نگیرد و وزرای دانا که از آئینهٔ رای در احکام لوح محفوظ نظر اندازند پیش آن بادشاهان نباشند هرگز مهم مذکور که اهم المهمات جهانداری است در ملک و دولت او بکفایت نرسد و ای محمود دیدی که وصیت مذکور پهلوها بسیار دارد در مجلس رای زنی و خلوت رای زنان خود را بفرمائی تا درین وصیت پیش تو بحث کنند و دوم وصیت در حق محمود آنست که رای زنان خود را بفرماید تا به پرداخت مصالح کلی ضابطهای متین پیدا آرند و محمود که در فرمایش امور ملکی ازان ضابطها نگذرد و بحکم رای خود و تلقاء نفس خود در اول روز حکمی دیگر و در آخر روز حکمی دیگر و در شب فرمانی دیگر و در روز فرمانی دیگر را در کار نیارد که بطلان امور جهانداری ازین ثبتی و نا استقامتی امر و مخالفت مزاج بادشاهان و والیان روی نماید و نباید که شیطان خود محمود را در کامگاری و کامرانی به بیند و در دل او اندازد که من بادشاهم و بر همه آمرم و هرچه مرا در خاطر گذرد و رضای من در آن باشد آن بکنم که همین القاءات شیطانی است که جبابره و فراعنه را در تحت الثری انداخته است و سزاوار دوزخ ابدی گردانیده و سوم وصیت در حق محمود آنست که هیچ روزی بر محمود نگذرد که او خود را از تتبع و تفحص حشم خالی یابد که احتیاج با رعیت و کار با رعیت در سالی چند بار معدود و احتیاج حشم و کار با حشم همواره باشد و بی خبر در کار حشم ملک بر نتابد و باید که در کار حشم هیچ صرفه در خاطر محمود نگذرد و هر که در صرفه و اعطاء حشم پیش او سخنی گوید و خود را

Digitized by Google

هوا خواه و دولتخواه نماید او را دشمن دولت و بد خواه ملک خود تصور کند و بادشاهي خود بربستهٔ بسیاري حشم و استقامت حشم داند و باید که دیوان عرض در اشغال پرورش حشم قدیم و گرفتن سوار و پیادهٔ جدید دایم کرم و با رونق باشد و روزبنده کیفیت حشم و واصلات پیش اوبگذرد وصیت چهارم واسطهٔ صلاح ملک ودولت محمود آنست که محمود را معلوم و مقرر باشدکه بادشاهي ضد بندگي است و همه کامراني و کامگاری است و مسلماني ضد کامرانی و خود کامی است که اگر من او را بگویم که بشکر نعمت بادشاهی پیشاني در زمین بندگي بساید و حق این نعمت به بجا آوردن بندگی های گونا گون بگذارد او نتواند و بادشاهان الا ما شاء الله این معني بتوانستند فاما اگر خود را بندهٔ خدا و فریدهٔ خدا داند در هر حالتی که باشد پنج وقت نماز فرض را ادا کند و با جماعت که سنت موکده نبوي است و حدیث الجماعة سنة من سنن الهدی لا یترکها الا منافق و حدیث تارک الجماعت ملعون وحدیث التکبیرة الاولی مع الامام خیر من الدنیا و ما فیها یاد دارد و اگر نمازی فوت شود البته آن را خواه در شب و خواه در روز قضا کند و مهمل نگذارد باشد که عاقبت او بخیر گردد و بعد پندهای مذکور سلطان بلبن بغرا خان را گفت که ای محمود که من ترا پندها دادم آن اندازهٔ روزگار تست فاما اگر من ترا نصایح بادشاهان دین دار کنم و گویم که همه همت و نهمت خود را برقلع و قمع کفر و شرك بگمارد و مشرکان و بت پرستان را خوار و زار و بیمقدار دارد تا ترا درمیان انبیا جا دهند و برهمنان را لز بیخ براندازتا کفر بر افتد و در اتباع سنت مصطفی علیه الصلوة

والسلام چست باش ولوازم آداب بادشاهي را خلاف سنت و برعکس سنت دان و از برای بادشاهی خود اجازت خلفاء عباسي بیارو دار الملک خود را از علمـــاء و مشایخ و سادات و مفسران و محدثان و حافظان و مفسران و مذکران و فاضلان وماهران هرهنري پرکن تا مصر جامع گردد و نماز جمعه از اجازت خلیفه گذار و اینچنین وصیتها بیت گفتن و شنیدن من است نه لایق انکه باهم چوتوئي مغلوب هوا نون گفت فاما وصیت آخرین که در آن صلاح ونجات عقبی هم چو تو گرفتار هوائی است میکنم اگر بجا توانی آورد وآخرین وصت یه آنست که اگر توانی بامد وشد بسیار و بزاري و عجز خود را در پناه کسي اندازی که او صورة و معني روي از دنیا گردانیده باشد وکای وجزوي خود را در بندگي خدا وقف کرده باشد و زینهار هزار زینهار انکه از تو واز غیر تو چیزي بستاند یا نوعی طرف دنیا و دنیا داران میل کند در آنچنان کسی میفتی و اورا دنیا طلب داني نه از مردان حق اعتقاد کني من که بلبن بندهٔ شمسي ام از قاضي جلال عروس که بس بزرگوار قاضي بود شنیده درانچه او از بغـــداد برسالت در دهلی آمد این موعظت به جهت سلطان شمس الدین از وصف هارون الرشیـد تحفه آورد و سلطان ازین موعظت چنان بر قاضي جلال عروس خوش شد که خواست نیمی ملک خود بدو ایثار کند و آن موعظت که قاضي جلال عروس بخط امیر المؤمنین مامون در بغداد دیده بود وعین خط از مامون خلیفه درخواست کرده و بتحفـــه بر سلطان شمس الدین آورده اینست که امیر المؤمنین مامون که در کتاب سفینة الخلفاء بخط خود نوشته بود که پدر من امیر المؤمنین هارون

Digitized by Google

رشید با چندان جلالتی که داشت شب ها در خانهٔ داود طائی و محمد سماک که از جمله زاهدان بغداد بودند پیاده با چند نفر خادم برفتی و یکان پاس پیش درهای ایشان بر زمین مجرد نشسته بماندی و ایشان بر پدر من درها نکشادندی و پدر مرا درون نطلبیدندی و بار بار خلیفه بر در آن درویشان برفتی وهیچ ننگ نیامدی وخجل نشدی و ایشان را دوست تر گرفتی و اعتقاد در حق ایشان بیشتر کردی و آرزوی بودی که کسی باشد که مرا با ایشان ملاقات کناند و بجهت آن معنی مردمانرا مالها وعده کردی و ما را و مقربان دیگر را رفتن خلیفه بر در آن گدایان و اعراض کردن ایشان از خلیفه بغایت دشوار نمودی و ایشان گدایان و مسکینان را درون طلبیدندی و امیر المومنین را نطلبیدندی تا روزی من در خدمت خلیفه نشسته بودم که ابو یوسف قاضی در آمد امیر المؤمنین او را گفت توانی که نوعی مرا با داود طائی ملاقات شود شنیده ام که تو و او یکجا پیش ابو حنیفه تعلم میکردید ابو یوسف قاضی خلیفه را جواب گفت که در آنچه من فقیر بودم او مرا درون خانه طلبیدی و بعد ازانکه قاضی شدم بست بار بر در او به زیارت رفتم او مرا درون نطلبید گفت ازین سخن که تو گفتی من او را دوست تر گرفتم و اعتقاد در حق او بیشتر کردم ابو یوسف قاضی بخدمت خلیفه گفت که علماء و مشایخ و انکه در دین مصطفی اعتباری دارند از ربع مسکون بدرگاه خلیفه می آیند وملاقات خلیفه را که هم امت است وهم ابن عم مصطفی علیه السلام دولت خود می پندارند که اگر این دو گدا در بغداد حقوق امرت و قرابتی رسول صلی الله علیه و آله وسلم و بزرگی خلیفه نمیکنند خلیفه چرا

خلیفه بر در ایشان میرود و این خبر که خلیفه بر در دارد طائی و محمد سماک امشب رفته بود و ایشان درون نطلبیـــدند در بغداد منتشر شده است خلیفه گفت هم ازین جهت که ایشان مرا درون نمی طلبند و بمن التفات نمیکنند من بر ایشان معتقـــد میشوم و ایشان را دوست میگیرم که مرا از معاملات ایشان محقق می‌شود که ایشان دنیا را صورةً و معنًي پشت داده اند از محبت خدایتعالی دنیا را دشمن گرفته و امروز در عالم دنیای محض و دنیای مشخص منم و جاه دنیا و عین دنیا برمن گرد آمده است و ایشان چون دنیا را بصدق باطن دشمن گرفته اند مرا که صورةً ومعنًي دنیاشده‌ام چگونه دشمن ندارند و درون طلبند و تودد کنند پس ایشان مرا که دنیا جمع کرده ام و برسر آن نشسته از برای خدا دشمن گرفته اند و دشمن میدارند و من ایشان را که دنیا را دشمن گرفته اند و و خدای را دوست گرفته از برای خدا دوست میدارم و دوست گرفته ام و ایشان در دشمن داشتن من مثاب اند و من از دوست داشتن ایشان مثـابم و جهد میکنم که اگر این چنین تارکان دنیا بنوعی مرا درحمایت خودگیرند از جمیع تعبات دنیا داري خلاص یابم و اما انانکه از برای دنیا وجاه دنیا وطمع دنیا و ادرار و انعام برمن می آیند بزرگي دین خود را در دنیا می فروشند فردای قیامت از من مفلستر خواهند بود من بایشان چه التجا کنم و در پناه افتادن من درحمایت آنچنان مردمان هیچ منفعتی نکندمگر انکه جاه دنیای من برمزید شود و امیرالمومنین این فایده فرمود و در گریه شد و گفت که من قول و فعل و حرکات وسکنات خود را برخلاف سنت مصطفی می بینم نمیدانم فردای

Digitized by Google

قیامت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را چگونه روی خواهم نمود و در دنیا در حمایت که افتم که از حساب قیامت و تعبات قیامت خلاص یابم و ابو یوسف قاضي از استماع فایده زانوی خلیفه ببوسید و گفت چندین علم خوانده ام اما معرفت خدایتعالی امروز از خدمت خلیفه اموختم - و مراد بلبن از گفتن حکایت مذکور با محمود آنست که شفقت پدري مرا بران می آرد که از محمود قولی و فعلي آید که از عذاب آخرت خلاص یابد و سلطان بلبن پند و وصایای مذکور بغرا خان را هم بزبان گفت و هم از دبیر او نویسانید و اورا جامه داد و بر چشم و رخسارهٔ او بوسه زد و قدري بگریست و وداع کرد و هم ازان منزل بغرا خان را طرف لکنهوتي باز گردانید و سلطان با لشکر دهلي بکوچ متواتر در کنارهٔ آب سرو امد و چند روز مقام کرد و خلق را عرضکردند و فرمان داد هر که از دیار دهلي برابر رایات اعلی در اقلیم لکهنوتي آمده بود بی فرمان در لکهنوتي نماند و از اقلیم لکهنوتي بی فرمان کسی جانب دهلي نرود و بعد تفحص و تتبع خلق سلطان از آب سرو عبره کرد و برسمت دهلی مظفر و منصور عزیمت فرمود و در هر خطه و قصبه که رایات او میرسید و از خطط و قصبات دیگر هم قضات و علماء و مشایخ و بزرگان و معارف و کارکنان و متصرفان و مالکیان و مقروزیان و رایگان و چود هریان و مقدمان با تهنیت فتح استقبال میکردند و تحف و هدایای خدمتیان میگذرانیدند و خلعت و نوازش می یافتند و ثنا و دعا گویان باز می گشتند و در خطط و قصبات بزرگ قبها می بستند و شادیها میکردند و چون از بداون بگذشت در گذر گهنور آب گنگ را عبره کرده سادات و قضات

و علماء و صدور و اکابر و معارف و پیران هر مقام از دهلي استقبال کردند و تحف و هدایا و خدمات گذرانیدند و خلعت و مرحمت یافتند و در شهر قبهای شگرف بستند و سلطان بعد سه سال در شهر در آمد در هر خانه از رسیدن عزیزان شادي و مهماني میکردند و سرود ها میگفتند و سلطان فرمود تا خلق ریزه صدقات دادند و سلطان جمله بزرگان سمت قبله را زیارت کرد و انانکه از علماء آخرت بر صدر حیات بودند در خانهای ایشان برفت و فتوح بهریک رسانیدند و بندیان مالي را فرمود تا از بندیخانها آزاد کردند و مطالبها بخشید و بقایا را فرمان داد تا از دفاتر دور کنند و دران روز که سلطان در شهر در آمد بزرگان ملک نثارها ریختند و سلطان در دولتخانه نزول فرمود و قبای که پوشیده بود ملک الامراء کوتول دهلي را داد و از حسن غیبت که او محافظت نمود چندان نوازش در باب او ارزني داشت که دیگران را ازان افراط غیرت آمد و حسدها در کار شد و از لکهنوتی بجانب ملک الامراء سلطان درفرمان فرموده بود که برادر ملک الامرا نویسند و ازین موجب ملک الامرا بمرتبه هرچه بزرگتر بود سرفراز گشت ودر او ملجای خلق شد و از بزرگي مرتبهٔ او پسران و برادر زادگان سلطان را غیرت آمد و بعد چند روز سلطان بلبن در شهر رسید و خلق ساکن شد و شادیها و ضیافتها آخر رسید و جامهاء قبه فرود آوردند فرمان داد که از دروازهٔ بداون تا تلپت دارها دو رویه فرود بردند بندیاني که سکنهٔ شهر و از سکنهٔ قصبات حوالی در لکهنوتي رفته بودند و یار طغرل شده و آخر اسیر و گرفتار گشته و ایشان را برابر لشکر ورده بودند سیاست کنند و بر سر آن دارها بیاویزند ازین خبر

Digitized by Google

هایل خلق شهر دلتنگ شد که خویش و قرابت شهریان درمیان ان اسیران بسیار بودند از جهت ایشان بعضی شهریان محزون ومغموم گشتند و از شور و فریاد و گریه و زاری اسیران خون بجای آب از چشم مسلمانان شهر بیرون می آمد و این خبر بقاضی لشکر که از جمله متدینان و متقیان آن عصر بود رسید و پیش او رسانیدند که فردا چندین مسلمانان را سیاست خواهد شد و بر دار خواهند اویخت قاضی لشکر طاقت استماع خبر مذکور نیاورد و در شب جمعه بر سلطان رفت و هر بابت کلمات رقت آمیز در انداخت و چون سلطان را در گریه و رقت دید بر پای استاد و اسیرانی که در باب ایشان بسیاست حکم شده بود شفاعت کرد سلطان شفاعت او قبول فرمود و فرمان داد تا ان دارها فرو برده را دور کنند و بیشتریرا ازان اسیران که بانگی و نامی نداشتند آزاد کرد و بعضی معروفان را در قصبات نزدیک جلا فرمود و چند کس را که از بزرگان شهر بودند چند گاه در حبس داشت و انانکه معروفتر بودند فرمود تا ایشان را بر نرگاو میشان سوار کنند و بر سبیل تعزیر در شهر بگذرانند و بعد چند گاه از شفاعت قاضی لشکر هرهمه را رها کردند وچون خبر رسیدن رایات سلطان بلبن با فتح و فیروزی در اطراف ممالک رسیده هر که از مسلمانان و هندو و ترک و تاجیک عزتی و شهرتی و ملکی و انعامی داشت هرهمه به تهنیت فتح بدرگاه آمدند و شرایط های خاکبوس بجا آوردند و اسپان و شتران و تحف و هدایا خدمتی درگاه گذرانیدند و خلعتها و نوازشها یافتند و در تمامی بلاد ممالک نثار چتر قسمت شده و ازان وجه بسیار مال در خزاین رسید و پسر بزرگ

Digitized by Google

سلطان بلبن که او را خان ملتان میگفتند و عرصهٔ سند اقطاع او بود انچه در مدت سه سال غیبت سلطان از اسپان بهرجی و تتاري و مال عرصهٔ هند جمع کرد بتمامي در دهلي آورد و در کارخانهای سلطاني رسانید مذکرات پیش پدر گذرانید سلطان را بغایت بر مزاج افتاد و شفقتی و اهتمامي که سلطان را در باب آن پسر بود یکی بده شد و سلطان او را چندگاه پیش خود داشت و در مجلس خلوت در امور جهانداري او را وصیت میکرد و از پس چندگاه این پسر را که عزیز تر از و بر سلطان دیگري نبود باعزاز و اکرام تمام جانب ملتان باز گردانید و از فتح لکهنوتی و قلع طغرل و سیاستي که در لکهنوتی گذشت عزت و عظمت و هیبت سلطان بلبن در دلهای خواص و عوام اهالي ممالک هند و سند بر مزید گشت و بعد فتح لکهنوتي و قلع طغرل ممالک بلبنی استقامت گرفت و خاطر سلطان را از مهمات ملکي فراغ روی نمود و منازعی و مخالفی نمانده و مقصودها برآمد اِذَا تَمَّ اَمْرٌ دَنَی نَقْصُهُ را وقت رسید و حوادث ملکي در کار شد و در شهور سنه اربع و ثمانین و ستمایهٔ خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود درمیان لوهور و دیو پالپور با نمر ملعون که سگي شگرف از سگان چنگیـــز خاني بود محاربه و مقاتله افتاد و از قضا و قدر باري تعالی خان ملتان با امراء و سران و معتبران لشکر دران محاربه شهید شد و خرقی بس بزرگ در ملک بلبني افتاد و بسی سواران کار آمده دران حرب شهادت یافتند و در ملتان از مصیبت عام در هر خانه تعزیت داشتند و جامهٔ کبود پوشیدند و شور و شغب نوحه تا آسمان رسانیدند و ازان تاریخ خان

ملتان را خان شهید میخواندند و امیر خسرو دران حرب اسیر مغل شده بود و بنوعی از دست ایشان رهائي یافت و او در مرثیهٔ خان شهید در شعر گفته است و ماجریها کرده • شعر •

روزچون باقی نبود آن آفتاب ملک را
روز چیزي بود کان آفتاب افتاده شد

و چون خبر شهادت خان شهید و انهزام لشکر ملتان که لشکری بس آراسته بود بسلطان بلبن رسید سلطان بکلي بشکست زیراچه سلطان این پسر را از جان خود عزیز تر داشتی و هر نظری که بعد از خود در کار جهانداري داشت بر خان شهید مصروف گردانیده بود و خان شهید باوصاف جهانداري آراسته بود و دران ایام که او شهید شد عمر سلطان از هشتاد سال گذشته بود و بعد از شهادت این پسر هرچند تجلد میکرد و خود را بستم مینمود که از شهادت پسر قوت من کم نشده است روز بروز شکستگی در و پیدا می اید و در روز بار دادي و بمصالح ملک مشغول شدی و خود را همچنان نمودي که غم مصیبت پسر بدو راه نیافته است و شبها کریها زدی و پیراهنها خرق کردی و خاک بر سر انداختي و بعد از رسیدن واقعهٔ خان شهید سلطان ملتان و اقطاع هرچه از چتر و درربش و امارات بادشاهی بخان شهید داده بود به پسر او که کیخسرو نام داشت تفویض کرد و کیخسرو اگر چه در عنفوان شباب بود و در نظر سلطان پرورش می یافت با امراء و وزراء و کارکنان جدید از دهلي در ملتان فرستاد و ازان تاریخ روز بروز در ملک بلبنی فتور پیدا می آمد و او از غم پسر شکسته تر می شد و منشه مولف تاریخ فیروز شاهیم از ثقات

معمر شنیده ام در عصر بلبن چند بزرگ از بقایا بزرگان شمسي
مانده بود و چند ملك از نوادر ملوک از اعوان و انصار او پیدا
آمده که عهد و عصر سلطان بلبن ازان بزرگان و ازان ملوک آراسته
شده بود و اعتبار تمام گرفته چنانکه از سادات که بزرگتر بزرگان امت
اند قطب الدین شیخ اسلام شهر جدّ بزرگوار قاضیان بداون و سید
منتخب الدین و سید جلال الدین پسر سید مبارک و سید عزیز و سید
معین الدین سامانه و سادات کردیز جدان سید چهجو و سادات عظام
کنیهل و سادات جنجیر و سادات بیانه و سادات بداون و چندین سادات
دیگر که از حادثهٔ چنگیز خان ملعون درین دیار آمده بودند و هریکي
در صحت نسب و بزرگی حسب عدیم المثال بودند و بکمال تقوی
و تدین آراسته هر همه بر صدر حیات بودند و عصري که بچندین
سادات مشرف بود ان عصر چه گونه خیر الاعصار نباشد و هم در عصر
بادشاهي سلطان بلبن چندین علماء سر آمده که از نوادر استادان بودند
برصدر افادت سبق می گفتند چنانکه مولانا برهان الدین ملخ و مولانا
برهان الدین بزاز و مولانا نجم الدین دمشقي شاگرد مولانا فخر الدین
رازي و مولانا سراج الدین سنجري و مولانا شرف الدین ولوالجي و
صدر جهان منهاج الدین جرجاني و قاضي رفیع الدین کازروني و قاضي
شمس الدین مراجي و قاضي رکن الدین سامانه و قاضي جلال الدین
کاشاني پسر قاضي قطب کاشاني و قاضي لشکر و قاضي سدید الدین
و قاضي ظهیر الدین و قاضي جلال الدین و چندین استادان و مفتیان و
صدور که از شاگردان و پسران علماء عهد شمسي در گفتن سبق و نوشتن
جواب فتوی معتبر بودند و در جمله عهد بلبني بچندین استادان و بزرگان

که یکی ازیشان اقلیمی را بیاراید پیراسته بودند و از مشایخ که مثل ایشان در روزگاری پیدا آید کار عهد وعصر بلبنی زیب و زینت گرفته بود چنانکه در اوایل عصر بادشاهی او شیخ شیوخ العالم فرید الدین مسعود که قطب عالم ومدار جهان بود و اهالی این دیار را زیربال گرفته زمان زمان کرامت او ظاهر میشد واز آثار قرب ومیامن انفاس نفیسهٔ او خلقی ازبلاهای دین ودنیا نجات می یافتند وقابلان از ارادت بدرجات عالیه ترقی میکردند و شیخ صدر الدین پسر شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا وشیخ بدر الدین غزنوی خلیفه شیخ قطب الدین بختیار و شیخ ملکیار پران و دیبی سام و سیدی مواه و چندین مکاشفان دیگر زنده بودند و از میامن وبرکات ایشان در عهد وعصر سلطان بلبن فیض و رحمت آسمانی برین دیار متواتر نازل می شد و همچنان حکما و اطباء عهد بلبنی نظیر خود در حکمت وطب نداشتند چنانکه مولانا حمید الدین مطرزکه هم در نجوم و هم در طب بقراط و جالینوس آن عصر بوده اند و مولانا بدر الدین دمشقی که در علم طب نظیر خود نداشت و در تقوی و زهد یگانه بوده است و مولانا حسام الدین مار یگله و چند طبیبان ماهران عصر آراستگی داشت و در عصر سلطان بلبن وزرا و اشراف و اکابر و معارف بسیار بودند و از فضلاء و بلغاء و هنرمندان و ماهران و مقربان و قوالان و مطربان عدیم المثال آن عصر مملو و مشحون بوده است و از جهت انکه در عهد او معتبران بسیار بوده اند اعتبار او در اطراف عالم پیدا آمده بود داب و آداب بادشاهی و رسم و رسوم جهانداری او واجب الاقتداء و الاتباع دیگر پادشاهان شده و از توافق دولت بلبنی چند ملك از نوادر ملوک

روزگار در عصر او پیدا آمده بودند و اعوان و انصار ملک و دولت او گشته یکی از نوادر ملوك دوران عصر ملک علاءالدین کشلیخان برادرزادهٔ سلطان بلبن بود که از بسیاری بذل و کثرت جود گوی سبقت از حاتم طائی ربوده بود و من از بسیاران از اهل اعتبار خاصة از امیر خسرو شنیده ام که همچو ملک علاء الدین کشلیخان در بخشش و بذل و تیر فرستادن و گوی زدن و شکار انداختن مادر نزاید و همدران ایام که او بجای پدر خود کشلیخان که برادر سلطان بلبن بود باربک شد و چوگان زر و اقطاع کول یافت خواجه شمس معین ندیم خاص ملک قطب الدین حسن غوری که در محامد و مآثر آن ملک یگانه مجلدات پرداخته اند بر صدر حیات بوده نظمی در مدح ملک علاء الدین مذکور بگفت و غزلی از سرود دران نظم یار کرد و بمطربان درگاه بلبنی داد و ایشان را آن نظم و آن غزل بیاموخت و مطربان را شکرانه پذیرفت و بر راه کرد تا آن غزل ساخته خواجه شمس معین را در روز جشن نوروز بوقت آنکه خدمتیات خانان و ملوک می گذرد و بنام هر یکی فصلی می خوانند در صفهٔ بار پیش سلطان بلبن بگویند و مطربان سلطانی این نظم را با غزل پیش سلطان ادا کردند • نظم •

شه علاء الدین الغ قتلغ معظم باربک • پور کشلیخان معظم خسرو روئی زمین

ملک علاءالدین تمامی اصفهان پایگاه خود را بخواجه شمس معین بخشید و مطربانرا ده هزار تنکه انعام داد و هم ازین عطیه عطاء او قیاس میتوان کرد و ازبسکه جود و بذل و گوی باختن و شکار انداختن ملک علاء الدین کشلیخان در خراسان و هندوستان منتشر شده بود سلطان بلبن را با آنکه عم او بود غیرت آمدی و از بخشش بسیار او برنجیدی

Digitized by Google

و من از خواجه ذکي خواهر زادهٔ حسن بصري و زير بلبن استماع دارم که در عهد بلبن خبر بخشش و تير فرستادن و گوي باختن و شکار انداختن ملک علاء الدين کشليخان به هلاکو ملعون در بغداد رسيد هلاکو کارد کزلک بوجه يادگار بر ملک علاء الدين فرستاد دارندهٔ کارد پسر بزغاله وکيل در بلبن بود هلاکو اورا پيغام داد که ملک علاء الدين را از من بگوي که من گوي باختن و شکار انداختن تو شنيده ام ميخواهم که ترا به بينم که اگر بر من آئي نيمي از عراق ترا ميدهم از شنيدن پيغام مذکور سلطان بلبن بر خود به پيچيد و او را خوش نيامد و غيرت او بر ملک علاء الدين زيادت گشت و ملک علاء الدين مذکور را مائر بسيار است و او امير حاجب سلطان بلبن بود و در سماحت و شجاعت که درجناح سري و سروريست نظير خود نداشت و بارها پايگاه خود و املاک خود را غارت کنانيده بود و از جمله ملک و اسباب ملکي جز پيراهني که در تن داشت هيچ چيزي بر خود نگذاشته آه هزار آه آنچنان کريمي را روزگار بکشت و آنچنان اعجوبهٔ روزگارها را فلک در زمين کرد و من که مرثيه نويس کريمانم واز پيران هنرمند آفتاب زردي يادگار مانده ام فلک بر من آن مي بازد که در هيچ کبرستاني روا نباشد واز فراق کريمان وهجران هنرمندان مي زارم ومي گويم و ميگريم • که اين دهر بي وفائي زايشان چه خواست بگوئي • دويم ملکي از نوادر ملوک سلطان بلبن عماد الملک راوت عرض بوده است و اين عماد الملک بندهٔ شمسي بوده و هم در عهد شمسي از عرض شکره بعرض ممالک رسيده و در مدت سي سال در عهد فرزندان شمسي عرض ممالک هم همون داشت و در نوبت سلطنت خود سلطان بلبن

Digitized by Google

عرض ممالک براوت عرض داد و راوت عرض در عهد شمسی از یاران مهتر سلطان بلبن بود و فی الجمله در دو قرن که شصت و دو سال باشد مصالح دیوان عرض ممالک باصر و اشارت راوت عرض مفوض بوده است و سلطان بلبن حرمت و حشمت راوت عرض بواجبی مراعات کردی و فرموده بود که زیر دست خانان و ملوک بلبنی او نشیند و در دیوان عرض او مطلق العنان باشد و هر سواری که در وقت عرض راوت را مستعد و چالاک نمودی مواجب او از گذشته زیادت کردی و او را جامه دادی و بنواختی و اگر از حشم حضرت سواریرا حادثه افتادی و ان سوار عماد الملک راوت عرض را قصه دادی که مرا چنین حادثه افتاده است و اسپ و سلاح من در حادثه تلف می شود راوت عرض او را دست گرفتـــی و از خاصهٔ خود مدد و معونت کردی و گفتی که چون من سرحشم باشم و حشم را در افتادگی من فریاد نرسم سوی من بر حشم عبث و هرزه بود و راوت عرض در باب جمله حشم از پدر و مادر مهربان تر بود که اگر اسپ سواری اغر دیدی تفحص کردی که او لوند و شراب خوارست که اگر لوند نبودی او را اسپ فربه از پایگاه خود دادی یا پنجاه تنکه را کره در دست اوداوندی و گفتندی که اسپ خود را ازین وجه فربه کن و راوت عرض مذکور هرسال دیوان عرض را در خانهٔ خود طلبیدی و هر یکی را از دفتر داران جامه دادی و مهمان داشتی و بست هزار تنکه از وجه خاصهٔ خود ایثار کردی تا درمیان خود باندازهٔ عهدهٔ دفاتر قسمت کنند و بستانند و ایشانرا پیش خود طلبیدی و دست هر یکی ببوسیدی و برطریق منت و سپاس داری گفتی که من از شما التماس میکنم تا شما

Digitized by Google

بر بادشاه که خداوند کار حشم است و بر من که عارض حشم و بر حشم که حارسان رعایای بلاد ممالک اند بخشائید و چیزی بوجه رشوت و غیر ذلک از حشم توقع مکنید و اگر شما از نایبان عرض ملوک و امراء بوجه حق پرداخت چیزی بستانند و نایبان عرض دو چندان و سه چندان بر حشم قسمت کنند و خارج مرسوم خود از مواجب وضع کنند و بستانند ثلثي و ربعي شما را دهند و ثلثان و ثلثة ارباع از میان ببرند و حشم مستهلك شود روا نداشتی که یک چیتیل از مواجب حشم بوجه ماکان کم نشود و یا بنوعي بحشم ازاري و جفائي رسد و بارها بر مسند عرض نشسته چنان بگفتي که همه حاضران بشنیدندي که حارس جهانداري و معین و ممد جهانداري بادشاهان منم که حشم بدست من داده اند و حل و عقد و قبض و بسط ایشان بمن سپرده که اگر من درکار حشم غفلت کنم و شب و روز در اندیشهٔ فراهمي نباشم و حشم را از برادران و فرزندان خود بهتر نشمارم در دنیا بحرامخوارگي منسوب شوم و در عقبی پیش کرسي قضا شرمسار گردم و در دیوان عرض طعام عماد الملك زاوت عرض خرچ شدي و پنجاه شست خوان طعام همه از نان میده و گوشت گوسپند و حلوان و کبوتر و بچه مرغ و قرص و بریان بانقاع و شربت و تنبول در دیوان عرض آوردندی و جمله نویسندگان و سهم الحشمان و نایبان سهم الحشمان و چاوشان و نقیبان و نایبان عرض ملوک و یاران معارف امراء و آنان که در دیوان عرض اسمی و محلي داشتند هرهمه دران مایده بنشستندی و آن طعـــام خرچ شدی و هرچه بمـاندی بدرویشان دادندی و چندین کس که ایشان را محل نشستن نبود از مایدهٔ عماد الملك نواله

یافتندی و تنبول راوت عرض در لطافت و بسیاری معروف بود و او بر حکم عادتی که داشت زود زود تنبول طلبیدی و هر بار که در دست او تنبول دادند هرکه دران مجلس نزدیک او نشسته و ایستاده بودی از شناخت و غیر شناخت همچنان تنبول راست و مرتب کرده که او خوردی ایشان را هم دادندی و تا آن زمانکه او در دیوان نشسته بودی پنجاه و شصت غلامان تنبولی او در دادن تنبول مشغول بودندی و راوت عرض مذکور باداب ملوک قدیم و طرق و طرایق خانان کبار آراسته بود او را بسیار خیرات و حسنـــات بسیار بوده است و چندین دهانی وقف کرده بود و تا امروز که از مردن او قرنها گذشته است دهی از اوقاف او مانده است و محصول آن بارباب استحقاق میرسد و بروح او طعام میدهند و ختم می خوانند و سیویم ملکی از نوادر ملوک عهد سلطان بلبن ملک الامراء فخر الدین کوتوال حضرت بوده است و او در بسیاری خیرات و حسنـات در شهر معروف و مشهور بود و دوازده هزار ختمی وظیفه خوار داشت که در دوازده ساعت هرروز هزارگان ختمی در هرساعتی ختم قرآن کردندی و بعضی از ایشان تمام قرآن را ختم کردندی و در سیصد و شصت روز سال زمستان و تابستان و برشکال قبا و یکتا و پیراهن و ازار و یک دستارچه نوبپوشیدی و هر جامه را که یک کرت پوشید بار دیگر نه پوشیدی و هرچه از تن او فرود امدی ان را بصدقه و انعام دادندی و همچنین کهت و فراش او نو بودی و هرچه ازین بابت جمع شدی در وجه جهاز ایتام و دختران مستحقان تعین کرده بود و در سالی یک هزار دختران بی مایه را جهاز دادی و هر مصحفی که کاتبان در پیش او

Digitized by Google

آوردندی البته شکرانه بدادی و بستدي و بمستحقي که خواندن
بدانستي و یا خواستی که قرآن را یاد گیرد بدادي و خیرات و مبرات
او را از آنچه نوشته قیاس باید کرد و روضهٔ خود را پیش در بزرگ
مسجد جمعه ساخته بود و خلق بروح او فاتحه خواندی و چهارم ملکي
از نوادر ملوک در عصر سلطان بلبن ملک امیرعلي سر جاندار مولا
زادهٔ سلطان بلبن بود و اورا از بسیاري بخشش حاتم خان گفتندي
و مدایح او در دیوان امیرخسرو بسیارست و امیر خسرو چاکر او بود
و اسپ نامه بنام او گفته است که دو سه بیت ازان اینست • نظم •

شاه عهد اختیار دولت و دین • آفتاب شرف بخانهٔ زین
هم علي نام هم بشیر دلي • شیر دلدل سوار همچوعلي
عالمی چون عنان بجنباني • بسر تازیانه بستاني

و چه مولا زادهٔ کریم و نفیس و غریب و عجیب بود که او را شاه عهد
گویند و حاتم خان خوانند و تا چه حد آن بادشاه راعظمت و بزرگي باشد
که بندهٔ زادهٔ او را در عهد و عصر او و بعد از انقضاء عصر و عهد او شاه
گویند و حاتم خان خوانند و بخشش و اعطاء ملک امیر علي سرجانداز
همه هزار ها بودی چنانکه هم امیر خسرو در مدح او گفته •

ببحر گفتم مانی بدست خان زکرم • روان بلرزه درآمد که این محل نه مراست
گه سخا در و یاقوت مایهٔ کف اوست • گه عطا خس و خاشاک مایهٔ کف ماست

و آنکه کمتر کمتر بودی کم از صد تنکه نبودي و هرگرا اسپ و جامه
دادی بی بدره سیم ندادی و درویشان کوچه گرد را تنکهٔ زر تنکهٔ نقره
دادی و لفظ چیتـل از زبان او بیرون نیامدي و هر چند خبر بذل و
بخشش او بسلطان بلبن رسیدي با چندان نازکي که در مزاج او بود

Digitized by Google

خوش شدي و خدا را شکر گفتي که مولا زادهٔ من اين چنين باذل و جواد خاسته است که دامنی بر سر کريمان عهد ميدهد و گوی کرم از اهل عصر ربوده است و اين شرف جود او بمن باز می گردد و هرچند که بخشش او بيشتر شنيدي انعام و اقطاع او برزيادت کردي و يك روز سلطان بلبن اورا گفت که اي علي مي شنوم که تو در مجلس شراب از سرمستي چيـــزي می بخشي مروت دانم اگر به هشياري کسي را چيزي تواني داد ازان روزکه سلطان اين سخن گفت حاتم خان شراب رها کرد و در هشياري بيش ازان بخشيدن گرفت که در مجلس شراب می بخشيد و چند ملک از نوادر ملوک شمسي برطريق يادگار در عهد سلطان بلبن مانده بودند عهـــد و عصر او از وجود آنچنان ملکان رونقي داشت و بعد ازيشان مثل ايشان نه بچشم ديدم و نه بگوش شنيدم و منکه مولف تاريخ فيروزشاهيم از جد مادرين خود سپه سالار حسام الدين وکيل در شنيده ام که درميان خانان و ملوك شمسي و ناصري و بعضی بلبني هم ازبراي بزرگي اقطاع و بسياري مال و عزت و شغل غيرت و عداوت و حسد نبودي و رشك و غيرت ايشان در تاثيرات علو همت بودي اگر خاني و ملکي بشنيدی که درمايدهٔ فلان خان يا فلان ملک پانصد کس می خورند اورا غيرت آمدی و دران کوشيدي که درمايدهٔ او هزار کس طعام خورد و اگر به يکی ازيشان رسيدی که فلان ملک در وقت سواري خود دو يست تنکه صدقه ميدهد اورا غيرت آمدی و در بند آن شدی که در وقت سواري چهار صد تنکه صدقه بدهد و اگر يکی از بزرگان در مجلس شراب پنجاه اسپ بخشيدی و دو يست کس را

Digitized by Google

جامه دادی دیگری از بزرگان این معني شنیدی و رشک بردی و بجوامع اهتمام در نشستی تا صد اسپ بخشد و پانصد کس را جامه دهد ملوک و خانان و بزرگان آن عصرها از بسیاری بخشش و انفاق و صدقات دایما مدیون بودندي و جز در مجلس خانهٔ ایشان نشان زر و نقره در خانهٔ ایشان نبودی و از بسیاری اعطا و بخشش ایشان ذخیره و دفینه نشدی و موازات طلبي ایشان دوقضیهٔ اعطاء و ایثار بودی و ملتانیان و ساهان دهلي را که مالها فاخر شد از دولت ملوک و امراء قدیم دهلي شد که ایشان از ملتانیان و ساهان وام تا مر الحد میکشیدندی و از سر اقطاع وام خواهان را با وام ایشان انعام دیگر میدادند بمجرد آنکه خاني و ملکی مجلس ساختي و بزرگان را مهمـــان طلبیدی کار کنان او جانب ملتانیان و ساهان میدویدند و قبضها بنام خود میدادند و وامها با سود مي کشیدند ه

باز نشستم از بیان مآثر نوادر الملوك که در عهد سلطان بلبن داد مناقب می دادند در بیان ماجراء تتمه ملك بلبنی که چون سلطان بلبن از واقعهٔ خان شهید شکسته و از حزن بسیار رنجور گشت بغرا خان پسر خود را از لکهنوتي در دهلي طلبید و ورا گفت که مرا فراق برادر مهتر تو صاحب فراش گردانید و من آفتاب زرد مانده ام که داند چه شود ای پسر این ایام آن نیست که تو غیبت کني من جز تو پسری دیگر ندارم که جای من تواند داشت و کیخسرو و کیقباد که پسران شما اند و من ایشانرا پرورش کرده ام در عنفوان جواني اند و گرم و سرد روزگار نچشیده که اگر بعد از من ملك ایشانرا رسد ایشان از غلبـــهٔ جواني و هواء نفس خویش حق پادشاهی

نتوانند گزارد و باز ملك دهلي همچنان بچه بازي شود كه بعد از سلطان شمس الدين در مدت يک قرن شده بود و اگر تو در لكهنوتي باشي و در تختگاه دهلي ديگر نشيند ترا پيش او چاكري بايد كرد و اگر تو در تختگاه دهلي تمكين يابي هركه در لكهنوتي آمر شود ترا او چاكري كند اين معني بينديش و از پهلوي من دور مشو و تمناء رفتن لكهنوتي مكن و بغراخان پادشاهزادهٔ عجول بود ونمي دانست كه در گردش ملك كارها بگردد و از هر طرف بلاها زايد دو سه مهي در دهلي پهلوي پدر ماند و سلطان ازان رنجوري اندكي صحت يافت بغرا خان را هواء لكهنوتي غلبه كرد و بهانه انگيخت و بي رضاي پدر باز جانب لكهنوتي مراجعت كرد و بغراخان را پسري بود كيقباد نام و او در پرورش سلطان بزرگ شده بود همون پهلوي سلطان ماند و بغرا خان در لكهنوتي نرسيده بود كه سلطان باز رنجور شد و اين بار زحمت بر سلطان غلبه كرد و سلطان هم دريافت كه قضاء اجل نزديک رسيده است دست از حيات بشست و روزي در ايام مرض مذكور كه بعد آن سوم روز نقل خواهد كرد ملك الامرا كوتوال دهلي و حضرت خواجهٔ حسين بصري وزير و چند بندهٔ مقرب مزاجدان ملك را پيش طلبيد و با ملك الامراء گفت كه تو پيري و تجارب بسيار يافتهٔ گردش ملكها ديدهٔ مي داني كه آخركار پادشاهان چگونه رود و من بينم كه كار من آخر رسيده است ودولت كهنه شده هيچ انديشه كه در خاطر من ميگذرد بار نميخواهد و دنيا نماند و ناپاينده است چند سالي مارا هم نمود و اين زمان ميرباید وانچه با همه پادشاهان باخته است با من هم مي بازد بايد كه بعد

Digitized by Google

از من کیخسرو را که پسر خان شهید پسر مهتر من است و من او را بعد از پدر او ولیعهد گردانیده ام و شایستگی ملک دارد بر تخت من بنشاني و اگرچه او جوان و خرد سال است و حق جهانداري نتواند گزارد ولیکن چه کنم محمود ازو کاری آید و مردمان ازو چشم زنند در لکهنوتي رفت تا او را بطلبی صد کاسه بدانکي شده باشد و تخت بادشاهي بی بادشاه برنتابد ومرا جز بکیخسرو وصیت بادشاهي کردن راهی دیگر نیست این وصیت بکرد و ملوك را باز گردانید سویم روز بجوار رحمت حق پیوست و کوتوال و کوتوالیان در شهر چپره ضابط و قدیم مزاجدان شده بودند و ایشان از جهتی که آن تعلق بکشف احوال عورات دارد با خان شهید نیکو نبودند اندیشیدند که اگر کیخسرو بادشاه شود آفت رسد در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند وکیقباد پسر بغراخان راسلطان معزالدین خطاب کردند و بر تخت بادشاهي نشاندند سلطان بلبن را در آخر شب از کوشك لعل بیرون آوردند و در دار الامان بردند و دفن کردند و آنچنان ضابطی و قاهري و کامگاري که سالها بقهر و سطوت جهانداري کرده بود اسیر خاک گشت و در چهار گز زمین مدفون شد • نظم •

ملک شه آب و آتش بود رفت آن آب و مرد آتش
کنـــون خاکستـــر و خاکیش بینی در سپاهانش

و در آن زمان که جنازهٔ سلطان بلبن از کوشک لعل بیرون آوردند کل ملوك و ارکان دولت خاک بر سر انداخته و پیراهن ها پاره کرده سرها برهنه دنبال جنازهٔ سلطان میرفتند و چون جنازهٔ سلطان در دار الامان فرود آوردند هنوز سلطان را بخاك نه سپرده بودند که

Digitized by Google

ملک الامرا کوتوال که بس صاحب تجربه ملکي بود باز خاك بر سر کرد و بآواز بلند چنانچه جمله حاضران را در گوش افتاد گفت که بعد از مردن این بادشاه که دو قرن بادشاهي کرده بود و بر نیک و بدخواص و عوام مملکت واقف شده و خلق را با او و او را با خلق حقوق بسیار ثابت گشته کسیکه او را آدمي توان گفت آب خوش نخورد و هیچ سالی و شش مهی دهلي را از فتنه و حادثه خالي نگذرد و هر ناشایستي و نالائقي را هوس پادشاهي در دل روید و تمناء سري در سر افتد و این جمعیتها که از تاثیر جهانداري آن بادشاه پخته گرد آمده بود پریشان شود و خاندانهای قدیم و خیلخانهای کهنه بر افتد و کوتوال مذکور در مصیبت سلطان بلبن شش ماه بر زمین خفت و دیگر ملوک و امرا و صدور و اکابر و معارف شهر چهلگان روز بر زمین خفتند و دانایان و کارداران و پختگان از مرگ سلطان بلبن محزون و مغموم شدند و همه بزرگان شهر بروح سلطان طعام دادند و ازان تاریخ که سلطان بلبن که مادر و پدر مطیعان و منقادان و سلامتي طالبان و عاقبت اندیشان بود در پرده شد امان جان و مال از میان خلق بخاست و وثوق ملک از دلها محو شد و همدران نزدیکي که از ملک سلطان معز الدین نبیسهٔ او یکسال بر نیامده بود که از عداوت یکدیگر خیلخانهای چندین امرا و ملوک بر افتاد بسی سران بوهم وظن کشته شدند و خلق را آرزوی ملک بابلبني از مشاهدهٔ پریشانیها و ابتریها سالها در سینه بماند و ذکر خیر آن بادشاه رطب اللسان مردمان گشت و منکه ضیاء برني مولف تاریخ فیروز شاهیم و درین تالیف ساحریها کرده دانم و دانایان علم تاریخ که سیمرغ و کیمیا شده اند هم

داند که هزار سال باز مثل تاریخ فیروز شاهی که جامع اخبار و احکام جهانداریست هیچ مورخی را دست نه داده است آه چه کنم و پیش که نالم و در خدمت که عرضه دارم که تا این تاریخ را با تواریخ دیگر مقابله و موازنه فرماید و انصاف خون خوردن من بدهد که در هر سطری بلکه در هر کلمهٔ لطائف و غرایب احکام انتظامی درضمن اخبار و آثار سلاطین درج کردم و منافع و مضار جهانداری جهانداران چه بصریح و چه بکنایت و چه بعبارت و چه باشارت و چه کشاده و چه برمز آورده و از نهایت حسرتی که از فقدان دانایان تاریخ و قدر و قیمت شناسان تاریخ و حق گذاران مورخ در دلم میگذرد میگویم و بسوگند میگویم که بعزة الله و جلاله که اگر جمشید و کیخسرو که بادشاهان ربع مسکون بودند و یا نوشیروان و پرویز که داد بادشاهی میدادند بر صدر حیات بودندی این تاریخ را بر ایشان ببردمی از وفور دانش و عقل عشقی که ایشان را در علم تاریخ بود اگر مقابلهٔ تالیف این تاریخ شهرها دادندی راضی نمی شدمی و در پیش تخت آن شاهان نازها کردمی و از نوازش واستحسان ایشان هم عزت من وهم نفاست تاریخ من در دلهای خواص و عوام منتقش شدی و اگرچه اندیشهٔ مذکور اندیشه کج انسانست و از لیمکناتست یالیت و هزار یالیت که ارسطاطالیس و بزرجمهر درین تاریخ نظر انداختندی تا چه انصافها و تحسینها بحق من مبذول فرمودندی و اگر این تمنا را نیز تمنای دیوانگی و دیوانگان شمرند باری این چنین تاریخ مولفی را در عهد سلطان محمود و سلطان سنجر دست دادی تاعزت تاریخ و مورخ در بلاد ممالک اسلام پیدا آمدی و با این

حسرتها که درین چند سطر نوشتم حسرتے شگرف تر ازین حسرتها در دام نشسته است که بادشاه عهد و زمان ما را که هزارسال عمرش باد در علم تاریخ شغفي تمام است و ازین علم بهرهٔ وافر حظي درنهایت دارد ولیکن چه کنم که دشمنانم از حضرت و از قرب او مرا دور انداخته اند میسرم نمیشود که این تاریخ را در نظر همایون او بگذرانم که اگر این تاریخ که هم بنام میمون او مشرف گردانیده ام وهم بعضی آثار و اخبار و خیرات وحسنات او درین تاریخ آورده ام درپیش تخت او بگذرد و بمطالعهٔ او زیب و زینت یابد از همه حسرتها خلاص یابم و هر تمنائی که از بی یاوري بخت در دام می گذرد از مینهٔ من مضمحل گردد و بالله الطائب الغالب که بغایت شکسته ام و درین شکستگي در حضرت بی نیازي مناجات میکنم رمی گویم الهي بحرمت شکستگي خاطر من و بحرمت بیچارگي ومسکنت حال من لطیفهٔ ساز که این تاریخ من در نظر خداوند عالم بادشاه بني آدم فیروزشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بگذرد و چندین زحمت دیدهٔ من ضایع نشود وذلك علی الله یسیر وانه بالاجابة جدیر ٭

السلطان الاكرم معز الدنيا والدين كيقباد

قاضي صدر جهان جلال الدين كاشاني • كيومرث پسر سلطان شمس الدين • خان خراسان • ملك الامرا كوتوال بك • هزبرخان ملك شاهك لشكرخان • ملك اختيار الدين جيجو • حاتم خان امير علي سرجاندار • شايسته خان ملك جلال الدين خلجي • ملك نظام الدين داد بك • ملك قوام الدين علاقه دبير • ملك اختيار الدين تركي • ملك ايتمر كجهن • ملك بشر سلطاني • ملك محمد بق بق باربك • ملك اعز الدين حورم • ملك نصرت مباح • ملك ترمتي شحنه پيل • ملك نصرت الدين رانه شحنه پيل • ملك تاج الدين كوچي • ملك عليشاه كوه جودي • ملك فخر الدين كوچي • ملك تاج الدين قيربك • ملك اعز الدين غوري • ملك سيف الدين نا هجن • ملك علاء الدين تاجر • ملك نصير الدين انجي • ملك تاج الدين نا خودر • ملك نصرت الدين نصرالله • ملك عين الدين هزمار • ملك ضياء الدين جهجي • ملك عين الدين برمش • ملك ركن الدين • ملك سيف الدين قبر بك • ملك ناصر الدين مكر هاري • ملك كمال الدين مهيار • ملك اختيار الدين غازي • ملك نصير الدين سيفر سلطاني • ملك عز الدين يغان خان • ملك زين الدين شرق شكر • ملك اختيار الدين سكنت ملك حسام الدين پسر هيبت خان • ملك هزبر الدين نبسة فراغ • ملك بهاء الملك حيلمي •

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا چنين گويد دعا گوي ضعيف ضياء برني مولف تاريخ فيروزشاهي كه اين ضعيف در جلوس سلطان معز الدين كيقباد نبيسهٔ سلطان بلبن خرد سال بوده است وآنچه اخبار وآثار جهانداري او درين تاريخ نبشته ام از موید الملک پدر خود واز اوستادان خود كه علامهٔ روزگار بودند سماع دارد و از ايشان شنيده ام كه درشهور سنه خمس و ثمانين و ستمایة سلطان معز الدين كيقباد كه پسر بغراخان و نبيسهٔ سلطان بلبن بود بر تخت بلبني جلوس كرد و عمر اين پادشاه دران ايام كه بر تخت دهلي متمكن شده بهفتده هيزده سال رسيده بود و اين سلطان معز الدين بادشاهزادهٔ صاحب مكارم اخلاق بود و طبع نظم و خلقي پاكيزه و جمالي وافر داشت و

---

† صحيح سنه سنه و ثمانين و ستمائة ـ در قرآن السعدين خسرو گويد
بر سر شان شاه جوان بخت زاد • تاجور پاك گهر كيقباد
كرد چو در شش صد و هشتاد و شش • بر سر خود تاج جد خويش خوش

Digitized by Google

آرزوي هاى كامراني و تمناى استيفاء هواء جواني و شوق تنعم و تلذذ در مينهٔ آن هجوم آورده بود و از طور طفوليت تا روزيكه ببادشاهي رسيد در نظر جد اعلى سلطان بابن پرورش يافته بود و چندان رقيبان درشت خو برو گماشته بودند كه او را پروای گرفتن لذتى و امكان استيفاء هيچ هوائى نبود و از ترس سلطان بابن رقيبان او را نگذاشتندي كه طرف خوبروئى نظر كند و يا پيالهٔ شرابى بخورد و شب و روز اتابكان خشن مزاج بر سر او نصب بودند و در تاديب و تهذيب اوكوشيدندي و ارستادان خط وعلم و ادب تعليم كردندي و تير فرستادن و گوى باختن و نيزه گردانيدن آموختندي و بى طريق بودن و بى ادبي كردن و سخن بى ادب وار گفتن او را ندادندي و چون ناگاه نا انديشه و نا خاطر گذرانيده برچنان تختى كه عظمتي بس وافر گرفته بود و بر چنان مملكتي كه تا كنارهٔ دريای رسيده بود متمكن و كامياب گشت و بر چنان دستگاهي كه ديگران سالها خون ميخوردند و جان عزيز را در آرزوي آن مى باختند و بدان تمنا نمى رسيدند دست يافت و بيكبار در كامراني و كامكاري مطلق العنان گشت از هرچه خوانده و شنيده و آموخته و دريافته بود فراموش كرد و سبق تعليم و تاديب را در طاق نهاد و بيكبارگي در عيش و عشرت مشغول شد و كامراني در غايت و نهايت آغاز كرد و استيفاء هواي جواني را بر مصالح جهانباني و مهمات جهانداري مقدم داشت و چون صعوبت قهر و سطوت بابنى و شدت خوف وسختي هيبت شصت سالهٔ او بيخ گرفته از ميان برخاست و بادشاهي و پيري پخته سالخورده و قاهري ضابطي مزاجداني كرپزي گرگ

Digitized by Google

کهني که از ترس سیاست و خوف تعزیرات و هیبت بند و زنجیر و تعریك و تهدید او آرزوي لهو و لغو و تمناي شراب و شاهد در خاطر خاذان و ملوك نمی گذشت و نام هوا پرستي و خود کامي و مزاح و خنده و مسخره و مطرب برسر زبان ارکان و اعوان ملک نمی رفت از سر خلق برفت و بجاي اوپادشاهي جوانی خوبروئی خوب خلقي خوب طبعي مغلوب هوائی آرزومند عیشی و الهٔ عشرتي عاشق کامراني که خبر از صلاح امور جهانداري و علمي از سداد مصالح جهانباني و تجربه از حوادث فلکي و آزمایشي از بوفائی چرخ نداشت بر تخت پادشاهي نشست جهان بکام بطالان شد و خوشي طلبان و مجلس آرایان و نشاط جویان و لطیفه گویان و مضاحک سازان که خپ کرده بودند و در گوشه هاي خواري بیکار و بي خریدار مانده درکار شدند و در سایهٔ هر دیواري پریروئي ظاهر شد و از سر هر بامي صاحب جمالي جلوه کرد و از هر کوچهٔ صاحب الحاني و غزلخواني پیدا آمد و از هر محلتي سرود گوي و سرود سازي سر برزد و عیاشان و خوشباشان را روزگار بساخت و حریفان و ندیمان را بخت روي نمود و مزاحان و مسخرگان را اقبال استقبال کرد و مطربان و خوبرویان را زهره در خانهٔ شرف آمده و مه جبینان و مهوشان را قمر در نقش طلوع کرد و سلطان معز الدین و ارکان ملک و دولت سلطان معز الدین و خان زادگان و ملکزادگان عصر سلطان معز الدین و متفرجان و متنعمان و هوا پرستان و لذت گیران عهد سلطان معز الدین بیکبارگي در ذوق و راحت و عیش و طرب مشغول شدند و دلهاي خواص و عوام ملک در شراب و شاهد و مطرب

Digitized by Google

و مسخره میل کرد و آثار الناس علی دین ملوکهم در خورد و بزرگ و پیر و جوان و عالم و جاهل و عاقل و ابله و هندو و مسلمان بلاد ممالک پیدا آمد و جهان را کاری و کارستانی دیگر روی نمود و از هرطرفی در قصر کامرانی عامه خلایق دریچها کشاد و سلطان معز الدین ترک سکونت شهر داد و از دار السلطنت کوشك لعل بیرون امد و در کیلوکهری بر کنارهٔ اب جون کوشکی بس بی نظیر و بانی بس بی بدل بنا فرمود و با ملوک و امرا و خواصان و مقربان و ملازمان درگاه انجا رفت و سکونت فرمود سایر ملوک و امرا و معتبران و معارف و کار داران نزدیك کوشك سلطانی فرود خانها ساختند و چون دیدند که بادشاه در سکونت کیلوکهری راغب است قصرها و خانها در محل های خود بنا کردند و مران هرطائفه از شهر در کیلوکهری رفتند و ساکن شدند و کیلوکهری معمور و آبادان گشت ز آوازه اشتغال و استغراق بعیش و طرب سلطان و خواص و عوام درگاه سلطان منتشر شد و باطراف ممالک رسید و از اطراف بلاد ممالک مطربان و خوش گویان و خوب رویان و خوش الحانان و مزاحان و مسخره گان و بهندان بدرگاه رسیدند وهر طرفی ابادانی ابادان شد و فسق وفجور رواج گرفت و مساجد از مصلیان خالی ماند و خمار خانه معمور گشت و در زاویه ها کسی نماند و مضطبها بلند بر امد و نرخ شراب یکی بده رسید و خلق در عیش و طرب مستغرق گشتند و نام حزن و اندیشه و غم و فکر و خوف و ترس و منع در هیچ سینه نماند و ظریفان و خوب طبعان ولطیفه گویان ومزاحان کلی و جزوی وشهری شدندومطربان وخوبرویان را نازها در ضرورست و همیانهای خماران وعرقیان از تنگه‌های

زر و نقره پر و پیمان شدند و حسینان و گداغازیان و زنجکان معارف در زر و زیور غرق گشتند و اکابر و معارف را کار نماند مگر شراب خوردن و مجلس اراستن و حریفان طلبیدن و سرود شنیدن و قمار باختن و بخشش کردن و ذوق گرفتن و نصیب عمر از روزگار بیوفا برداشتن و شب و روز در خوشي و راحت بودن و غرض انست که مجلس سلطان را بخوبرویان و خوش گویان چنان می اراستند که هرکه میدید و می شنید تا باقی عمر لذت دیدن وشنیدن از سینه او فراموش نمیشد ي و ضیاء جهجی و حسام درویش که ظرفای زمانه و شیرین کلامان عصر و ندیمان نادر آمده گویان بو العجب بودند در محاورة و مکالمه نظیر خود نداشتند در مجلس خاص سلطان ندیم شدند و در هر لطیفه آمده که می گفتند و ظرافتي و مزاحي که پیش سلطان میکردند زرها و جامها و اسپان تنگ بست مي یافتند و سلطان معز الدین لیلاً و نهاراً در عیش و عشرت و کامراني و کامروای مشغول مي بود و ملک نظام الدین داماد و برادر زادهٔ ملک الامرا کوتوال دهلي در پیش تخت معزي خزید و در ظاهر داد بك حضرت و در سر نائب ملک شد و پرداخت امور نظام ملک داري بدو باز گشت و ملک قوام الدین علاقه دبیر که در فضائل و بلاغت و انشا و اختراع طرق دبیري مثل خود نداشت عمدة الملك و نائب وکیلدر شد و ازان جهت که مصالح ملکی به ملک نظام الملك داماد ملك الامرا باز گشت و امور جهانداري براي او مفوض شد و او مردي پر کار و منتظم وراي زن و مزاجدان و مکار بود ملوک بلبنی و بندگان بلبني که بس بسیار بودند و قوت و شوکت تمام داشتند و همه اعوان و انصار و ارکاد لت دن

معزي شده بودند هر همه از بر امد ملك نظام الدين پريشان خاطر گشتند و متردد شدند ملك نظام الدين را هوس سري در سر افتاد و سلطان معزالدين بعيش و طرب مشغول گشت سران در سراى كه صاحب تجربه بودند و گرم و سرد روزگار چشيده دريافتند كه ملك نظام الدين ايشان را سلامت رها نخواهد كرد فرقه فرقه ميشدند و از پريشاني خواطر ملوك خيل خانها كارهاى در سراى از استقامت بگشت بعضي ملوك خيل خانه‌دار را در ملك طمع افتاد و از مشاهدهٔ استغراق عيش سلطان معز الدين و غفلت و بي خبري او ملك نظام الدين در طلب ملك بيشتر دندان تيز كرد و انديشيد و با خود راست گرفت كه سلطان بلبن كه پيري گرگ كهن بود و شصت سال ملك دهلي ضبط كرده بود و اهل مملكت را بطرق متنوع در مشت خود در اورده از ميان رفت و پسري كه قابل جهانداري بود همدر حيات پدر شهيد شد و بغراخان در لكهنوتي فرو ماند و بيخهاي ملك كه پير فرو برده بود روز بروز سست ميشود و سلطان معز الدين از غلبه هوا پرستي سر جهانداري ندارد كه اگر كيخسرو پسر خان شهيد را از ميان بردارم و چند ملك قديم را هم از سلطان معزالدين دفع كنانم ملك دهلي باساني مرا دست ميايد مثل انديشهاي مذكور كه از جملهٔ خيالات كج انديشيها است ملك نظام الدين در طلب ملك دهلي در بازيده سراز كيخسرو گرفته سلطان معزالدين را گفت كه كيخسرو ترا شريك ملك است و او باوصاف پادشاهي متصف است و ملوك را جانب او رغبت بيشتر است و ميدانند كه ولي عهد سلطان بلبن اوست كه اگر بعضي ملوك بلبني يار او

Digitized by Google

شوند در روز ترا از میان بردارند و او را بیارند و بر تخت دهلی بنشانند پس مصلحت ملکی ان است که او را از ملتان بباید طلبید و هم از میان راه دفع باید کرد بر این اندیشه تبه پیش نهاد خذلان بطالب کیخسرو پسر خان شهید فرمان فرستادند و ملک نظام الدین در حالت مستی از سلطان معز الدین برای قتل انچنان پادشاه زاده رخصت شد و از درگاه کسان نامزد کرد و در قصبه رهتک کیخسرو را بقتل رسانیدند و از قتل کیخسرو کل سران بلبنی که ارکان و اعوان دولت سلطان معز الدین کشته بودند از ملک نظام الدین خایف شدند و رونق ملوک و عزت ملوک بشکست و هر همه هراسان گشتند و ملک نظام الدین مستولي تر گشت و بر خواجه خطیر که وزیر ملک معز الدین بود چیزي بهانه درمیان آورد و او را فرمود تا بر خر نشاندند و در جماه شهر تعزیر کردند و از تعزیر او خوف ملک نظام الدین در سینه جمله اکابر و معارف شهر منتقش تر گشت و ملک نظام الدین در دفع سران و خیل خانه داران کمر چست کرد و در خلوت با سلطان معز الدین گفت که امراء نو مسلمان که شغل دار و مقرب اند یکدل شده اند و تو ایشان را حریف و جلیس خود گردانیده می خواهند که با تو غدر کنند و یکا یك در کوشک درایند و ترا از میان بردارند و ملك فرو گیرند و این امراء مغل در خانها مجلسها می سازند و مشورت ها می کنند و همه یکجنس اند و حشم بسیار دارند و پشت بر پشت شده اند که ناگاه بلغاک خواهند و چند روز که از کامات حالت مستي ایشان بدو رسیده بود سلطان را نمود و از برای گرفتن و کشتن ایشان از سلطان رخصت شد و هر همه را بیکروز

Digitized by Google

در کوشک گیرانید و بیشتریرا از ایشان بکشانید و در آب جون روان کرد و خان و مان ایشان غارت کنانید و بعضی مولا زادگان سلطان بلبن که از ملوک کبار بودند و بآن امرا نو مسلمانان نشست و خاست و قرابتی داشتند بند کنانید و در حصارهای دور دست فرستاد و خیل خانهای قدیم بیخ گرفته ایشان تفرقه کرد وهم درعقب آن ملک شاهک که امیرملتان بود و ملک توزکی که اقطاع برن و شغل عرض ممالک داشت و از عهد سلطان بلبن با قوت و شوکت شده بودند هر دو را بهر بهانه که دانست از میان برداشت و جمله اهل در سرا و اکابر شهر را از پیش نهاد ملک نظام الدین مذکور مبرهن گشت و در و درگه او ملجاء خواص مردم شد و او سلطان معز الدین را چنان مسخر خود گردانید که هرکه از درونیان وبرونیان شهرشمه از پیش نهاد او از راه اخلاص و حلال خوارگی بسمع سلطان رسانیدی سلطان در زمان ملک نظام الدین را گفتی که فلان در باب تو همچنین گفته است و همان کس را بگرفتی و بملک نظام الدین دادی که این می خواهد میان من و تو دراندازد وکار قرب و بزرگی و استیلای ملک نظام الدین بجایی رسید که زن او که دختر ملک الامرا بود مادر خوانده سلطان شد و درون حرم معزی حاکمه گشت و از مشاهدهٔ استیلای ملک نظام الدین جمله بزرگان در سرا و امرا و ولات و مقطعان سر در کش ماندند و نظاره میکردند و به بدایع حیل خود را ازشر ملک نظام الدین نگاه می داشتند و بهر حیلـــه که ایشان را دست میداد خود را در حمایت ملک نظام الدین و درپیوستگان او می انداختند و بارها ملک الامرا فخر الدین کوتوال ملک نظام الدین را که داماد و برادر زادهٔ

Digitized by Google

او بود در خلوت پیش خود طابیدي و او را از طلب ملک و دشمن ساختن امرا و ارکان دولت و کشانیدن معتبران نصیحت کردي و گفتي که من ترا پرورده ام و فرزند منی و مرا و پدر مرا هشتاد سال باشد که در دهلي کوتوالي می کنم چون در ملک ها نمی اویزیم سلامت مانده ایم ای فرزند بدانکه ما سرهنگانیم و تو یکی از فرزندان منی و بادشاهي سرهنگ کوتوالي باشد و سرهنگ چون بزرگ بزرگ شود و بدرجهٔ اعلی رسد کوتوال شود و مارا چندین سال باشد که کوتوال شده ایم تو این دماغ بادشاهي را بگذار که بر ما باد شاهي نسبتی ندارد جامه بادشاهي بر قد صفدران وصف شکنان که به یک زمان لشکرها از شجاعت و مردانگي خود ته و بالا کنند راست و درست آید و بر قد ما که اسپ نتوانم تاخت و تیر انداختن و نیزه گردانیدن ندانیم و روی حربها وقتی ندیده ام راست و درست نیاید وما شایستگی و بایستگي جهانداري و جهانباني نداریم و اگر تو این خیال کژ را که بواسطه قرب و اختصاص بادشاه بر دل تو نشسته است از خاطر دور نخواهي کرد مرا و خود را و فرزندان وخیل خانه مارا برخواهي انداخت و ازین پیش نهادي که کردهٔ هیچ غرض حاصل نخواهد شد و این مصراع بعد نصیحت ملک کوتوال او را گفت * نظم *

ای روبهک چرا نه نشستی بجای خویش
با شیر پنجه کردي و دیدي سزای خویش

و همچنین ملک نظام الدین را ملک کوتوال فرمودي که اگر توسلطان شمس الدین را و رونق ملک او را و اعوان و انصار او را ندیدي اخر سلطان بلبن را و اعوان و انصار او را و طریق طرایق محمودي

وسنجري او را دیدی که از هیبت و حشمت او خانان و ملوکان و مقربان و خواصان او را زهره نبودي که جانب او تا دیري توانند دید و از هول کوکبه و دبدبهٔ او زهرهٔ شیران آب می شد ما که سالها دورباش بر کتف گرفته پیش رکاب بندگان بادشاهان دیده ایم و سرهنگی و مفردی کرده از ما بادشاهی و جهانباني و جهانگیري چگونه آید ازینکه کلهي تازه و کمر سپید و قبای زربفت بپوشي و براسپی تازي باساخت زر سوار شوی ومفردي چند بنگ خوار و لتره چند بی نام و نشان از پس و پیش خود بیني هوس باد شاهي مي کنی تو نمیداني و نشنیدی که تخت بادشاهي و مسند الو الامری لایق کساني باشد که در نسل ایشان بزرگی و مهتري بوده باشد و ایشان مردانی باشند که جانبازي بازیچه شمرند و در وقت نبرد دمار از خصمان برارند وجوهای خون برانند و اسمان و زمین را یکجا کنند تو بدین صورتی و هیئتی و شکلی و طریقی که داري و بقالی را ببرگ پیاز نتواني زد و جانب شگالی کلوخ نتواني فرستاد خود را از مردان می شماري و تمنای جهانباني می کني مگر این بیت نشنیدهٔ • • نظم •

صورت مردان طلب کن از در میدان درآ
نقش بر ایوان چه سود از رستم و اسفندیار

و گرفتم که این بادشاه مست و مدهوش بیخبر غافل را به عذر دیگر از حرامزاده کشانیدی این سیاه روی از تو و از فرزندان تو تا قیامت نرود و گیرم که بعد از دو روزی بر تخت نشستی و تختگاه دهلي را فضیحت و رسوا کردی اعوان و انصارت کو برادراني که دست و

Digitized by Google

بازوی بادشاهي زیبند کو پسرانیکه ایشانرا شاهزادگان توان گفت کو
حشمی که مخلصان قدیم و پروردهٔ مرحمت تو باشند کو غلامانی
که گرد بر گرد تخت پادشاه باشند و مقربی و خواصي پادشاه را شایان
بوند کو چه میخواهی که لشکر چند که گرد بر گرد تو اند و لشکی چند
که ایشان را مخلص و دولت خواه خود میداني و حالي پیش تو
کاسه کجا نهم و کوزه کجا نهم میگویند و ریش شانه میکنند و جامهای
خوب مي پوشند و کمرهای زر مي بندند وعطریات می مالند ایشان
را اعوان و انصار ملک و دولت جمشیدی وکیخسروی سازی و آبروي
سلطنت را از بزرگي بخیلان و ممسکان و بي سر و پایان و دون همتان
و خیانت گران و نادیدگان در خاك خواري و بیمقداری فرو ریزي و
اشغال خطیر درگاه سلطنت را که جز مهتران و سروران را نه شاید بناکسان
و ناکس بچگان وناخلفان که از دیدهٔ خود بر نتوانند خواست واز براي
تنکه و جیتل حرام و مشتبه خود را از آسمان در زمین اندازند
تفویض کنی و تو چندین کرت از من نشنیدئي که وصف اعوان و
انصار سلطان شمس الدین پیش تو کرده ام که کیان بوده اند و تا چه
غایت مهتري و بزرگي و سروري داشتند که سلطان شمس الدین
بارها بر سر جمع بگفتی که من چگونه توانم خدا تعالی را شکر گویم
که مرا باعوان و انصار بزرگ گردانید که ایشان هزار بار به از من اند
و هر بار که ایشان بر رسم سلاطین پیش من و از پستر میروند و دست
پیش میکنند و در دربار پیش من ایستاده میشوند من از بزرگي و
سروري ایشان شرمنده میشوم و میخواهم از تخت فرود ایم و دست
و پاي ایشان ببوسم سلطان بلبن بست سال در ملکی و بست سال

Digitized by Google

در خانی خون خورده و اعوان و انصار معتبر و صاحب همت و بزرگ منش و اعتبار گرفته بدست آورده و چون بر تخت نشست انچنان معتبران و بی نظیران اعوان و انصار او شدند لاجرم بادشاهی هر دو بادشاه از اعوان چیده و گزیده بر صواب رفته و جهانداری و جهانبانی وجهانگیری کردند انچنانکه کردند و مفاخر و مآثر ایشان دامن قیامت خواهد گرفت و تاریخها خواهند نوشت بعد ماجرای مذکور کوتوال نظام الدین را گفت ای بابا برو و دنبال کار خود شو وفضول از سر بنه که از ما و امثال ما هرگز پادشاهی امدنی نیست نظام الدین جواب داد که همچنین است که خدمت ملک میفرماید و لیکن چون خلق را دشمن کردم و همه دریافتند که دنبال این کارم که اگر درین معرض ترک تدبیر دست اوردن تخت دهم زنده نمانم ملک الامرا اورا گفت که اگر این طلب که نه اندازه تست از دل دور نمیتوانی کرد حیات را خیر باد کن و حظیرهٔ خود را عمارت فرما خدا ما را نگاهدارد که از فضول تو و طلب تو هر همه کشته نشویم و نصایح و مواعظی که ملک الامرا نظام الدین را گفت و انچه صواب و صلاح گوینده و شنونده بود باریتعالی بر زبان او راند بسمع بزرگان و معتبران و صدور و اکابر شهر رسیده همه ملک الامرا را تحسین ها کردند و انصافها دادند و اعتقاد عاقبت جوئی و سلامت طلبی در باب ملک الامرا یکی بصد کردند اما ملک نظام الدین را به تدبیر سود نداشت و حب پادشاهی چشم و گوش او را کور و کر گردانیده و از و هر روز در تخت شطرنج پادشاهی پیاده دیگر میراند و روزگار غدار او از برای سلطنت خلجیان مزاحمان ملک بابنی را از دست او دفع میکرد و

Digitized by Google

فلك بر رزش وسبلت نظام الدين خام طبعه خنده ها میزد و خلجیان را مبارک باد بادشاهي میگفت سلطان معز الدين را هم معلوم شد که نظام الدين در بند آن شده که او را از میان بردارد و اندیشه نظام الدين بر خواص و عوام دار الملک دهلي کشف شد و در آنکه سلطان معز الدين در دهلي بر تخت بادشاهي نشست بغراخان پدر او سلطان ناصر الدين خود را خوانائيد و در لکهنوتي خطبه و سکه بنام خود کرد و میان پسر و پدر مراسلات روان شد الاغان و قاصدان متواتر با نبشته هاي یکدیگر می آمدند و میرفتند از سلطان معز الدين تحفه و هدایا در لکهنوتي بر پدر میرفت و از سلطان ناصر الدين یادگار بر پسر میامد و بر سلطان ناصر الدين در لکهنوتي از استغراق عیش سلطان معز الدين و ازانچه نظام الدين بسی ملوک و امراي کار آمده را از سلطان معز الدين کشانید و نزدیک رسانیده است که سلطان معز الدين را از میان بردارد و ملک دهلی فرو گیرد بتواتر رسیده سلطان ناصر الدين مکتوبات نصایح و مواعظ بر پسر مینوشت و از اندیشه تباه ملک نظام الدين برمز و اشارت سلطان معز الدين را مي اگاهانید و سلطان را مستي جواني و مستی پادشاهی و مستی هوا پرستي و مستی شراب چنان بیخود گردانیدة بود که گوش جانب نصایح پدر نمیتوانست نهاد و از اندیشه غدر ملک نظام الدين التفات نمیکرد و از استغراق عیش و عشرت در هیچ کاریکه ان متضمن حال و مال مصالح ملک باشد نمیپرداخت و از کرشمه پیاپی خوبان و دورهاي دمادم ساقیان و صوت هاي جان نواز خوش گویان و استماع مضاحک دلربایان پروای هیچکاری دیگر

Digitized by Google

نداشت و ساعت ساعت از عیش نصیبی میگرفت و زمان زمان داد عشرت میداد و سلطان ناصر الدین پدر او در لکهنوتي از استماع خبرهاي غفلت و بیخبري سلطان معز الدین میجوزید و میکاهید و هلاک پسر در آینهٔ تجربه معاینه میدید و دریافت که در غیبت مواعظ او موثر نمی آید خواست که با پسر ملاقات کند و انچه گفتنی است بحضور بگوید مکتوبات اشتیاق امیز بر پسر روان داشت و در اخر بخط خود مکتوبی نوشت که ای فرزند بادشاهي داري و عیش و طرب و کامراني از دست نمیرود دیدار مرا غنیمت دار که مرا از اشتیاق تو طاقت نمانده است و این بیت در آخر آن در قلم آورد • نظم • گرچه فردوس مقام خوش است • هیچ به از نعمت دیدار نیست وسلطان معز الدین را از خواندن مکتوب مهر امیز پدر رگ رحم بجنبید و شوق ملاقات در کار شد و اب از چشمهای او بدوید و چند معتبر را در لکهنوتي فرستاد و مکتوبات متضمن ملاقات در قلم آورد و میان پسر و پدر میعاد شد که سلطان معز الدین از دهلي در اوده رود و سلطان ناصر الدین از لکهنوتي کنارهٔ آب سرو آید و میان پدر و پسر انجا ملاقات شود سلطان معز الدین مي خواست که جریده تري از دهلي بجانب اوده نهضت فرماید ملک نظام الدین عرضداشت کرده گفت که بادشاه را چندین دور جریده رفتن از مصلحت دور بود و از دهلي تا اوده مسافت بسیار است با داب و دارات بادشاهي و لشکر مستعد مرتب عزیمت باید فرمود که در ملک پدری و پسری منظور نبود و پیش از ما قدما گفته اند که الملک عقیم و صرلک قدما ازین دو لفظ عربي انست که از غلبهٔ هواي ملک پدر پسر را بکشد

و پسر پدر را تلف کند و از جهت ملک شفقت پدری و پسری در نظر نیاید و هم ازین جهت در هر دینی پدران از برای صلاح ذات خود پسران را کشته اند و پسران از غلبه هوای ملک پدران را تلف کرده و پدری و پسری در کار ملک صانع نیامده است و درین نهضت که بادشاه را با پدر ملاقات شود و پدر صاحب خطبه وسکه و وارث اصلی ملک است که داند که چون دو لشکر جمع شود چه زاید پس بهتر ان باشد که بادشاه با لشکر بدانجانب نهضت فرماید و نیز بادشاهی همه عظمت و حشمت و اعتبار وعزت داشته است و هرگاه بادشاه جانب هندوستان عزیمت خواهد کرد جمله رایان و رانگان از دیار بخاکبوس درگاه خواهند آمد که اگر بادشاه را در جریدگی خاکبوس کنند رعب و هیبت بادشاهی از دلهای خواص و عوام دیار کم شود واطاعت بسیاران به تمرد بدل گردد سلطان معز الدین را نصیحت مذکور که محض صواب بود بر مزاج موافق افتاد و فرمود تا لشکرها بطلبند و استعداد کار خانهای سلطانی مرتب کنند در سر چند روز همه مرتب کردند و سلطان معز الدین با داب و دارات بادشاهی و لشکر اراسته جانب اوده نهضت کرد و چون سلطان در اوده رسید و بارگاه سلطانی در کنارهٔ آب سرو برآمد و سلطان ناصر الدین شنید که پسر با لشکر می آید دریافت که نظام الدین او را تخویف کرده است او هم با لشکر و پیلان از لکهنوتی بیرون امد و بکوچ متواتر در کنارهٔ سرو رسید و از طرف آب سرو نزول کرد و هر دو لشکر در هر دو کنارهٔ آب چنان فرود آمده بودند که یکدیگر را خیمه های لشکر در نظر می آمد و دو سه روز معارف طرفین بر پدر و پسر آمد و شد کردند و از پدر و

Digitized by Google

پسر پیغامها می آوردند و می بردند و اخر قصه ملاقات برین آمد که سلطان ناصر الدین تعظیم و حشمت بادشاه دهلي را مراعات نماید و از آب سرو بگذرد و به دیدن پسر بیاید و پسر برتخت باشد و او شرایط دست بوس بجا آرد سلطان ناصر الدین گفت مرا در خدمت کردن پسر هیچ اکفتي در خاطر نمیگذرد اگرچه او زاده من است و لیکن بجای پدر من برتختگاه دهلي نشسته است و تختگاه دهلي تختگاهی بس بزرگ است بر جمله بادشاهان اقالیم دیگر تعظیم داشت بادشاه دهلي واجب است و من اگرچه پسر سلطان بلبن ام و ان تختگاه حق من بود چون به پسر من رسید همچنین میدانم که بمن رسیده است و بعد از مردن من بدو رسیدی که اگر در حیات من رسید مرا خوشتر آمده است و ملك دهلي هم در خانه من بازگشته است که اگر درین معرض من حق تعظیم بادشاه دهلي نگه ندارم و پیش پسر خود خدمت نکنم و دست پیش نکنم و نه ایستم فر بادشاه دهلي بشکند و هم مرا و هم پسر مرا زیان دارد و نیز مرا پدر من وصیت کرده است که مطیع و مخلص بادشاه دهلي باشم و حق حرمت بادشاه دهلي بواجبي بجا آرم و هم بر قضیه مذکور منجمان درگاه برحسب طالع پدر و پسر روزي مسعود از برای ملاقات اختیار کردند و دران روز بارگاه سلطاني نزدیک چوتره طالسي برآوردند و داب و دارات بار بیاراستند و سلطان معز الدین برتخت نشست و بار عام داد سلطان ناصر الدین در داخول فرود آمد و درمیان حجاب در آمد و در مقام زمین بوس سر بر زمین نهاد و سه جا شرط زمین بوس سلطاني بجا آورد و چون نزدیك تخت رسید سلطان معز الدین مذلت پدر طاقت نیاورد ترک تخوت

Digitized by Google

بادشاهي داد و از تخت فرود آمد و در پای پدر افتاد در حالت ملاقات پدر ومعاینه حشمت پدري سطوت بادشاهي فراموش گشت و از طرفین شفقت ها و رقت ها بجنبید و از غایت رقت پدر و پسر درگریه شدند و کنار گرفتند و پدر چشم پسر می بوسید و رخسارهٔ او را بوسه میداد و پسر میگریست و چشمها بر پای پدر می نهاد و می مالید و از بسیاری رقت بر گریه پدر و پسر غریو از حاضران میخاست و بعد ساعتی که اندک سکوني در ایشان پیدا آمد پدر دست پسر بگرفت وبر بالای تخت فرستاد و خواست تا در پیش تخت زمانی بایستد پسر از تخت فرود آمد و دست پدر بگرفت و بر بالای تخت برد و راست خود بنشاند و خود منحرف شد و بزانوی ادب پیش پدر بنشست و چندین طبق دینار زر و نقره وحوضکهای پرتنکه زر ونقره بر سر پدر و پسر نثار کردند و استادگان نزدیک تخت ان دینارها و آن تنکه ها را می چیدند وطبق ها و حوضکهای نثار ملوك را پیش استادگان دورتر میریختند وشاعران مدایح ادا میکردند و مطربان نیک اهنگ سرود میگفتند و سهم الحشمان و چارشان و نقیبان بانگ و فریاد بر آوردند و خلق نثار غارت میکرد و دران حالت که حاضران باربهر چیزی مشغول گشتند پدر و پسر در ملاقات یکدیگر چنان فرو شدند که اب از چشم ایشان میدوید و از نهایت شوق مدهوش شده بودند مجال تکلم نداشتند تا آن هنگام که مائدهٔ عام خرچ شد و هر دو بخاستند و بار پشکست و پدر و پسر درمجلس خلوت برفتند زمانی بنشستند و بایکدیگر محاورة و مکالمه کردند سلطان ناصر الدین بازگشت خواب را عبرة کرد ودر بارگاه خود رفت و زمان زمان پدر بر پسر تحفه

Digitized by Google

غریب و میوه لطیف دیار خود می فرستاد و پسر بر پدر ساعت ساعت شیرینی و شرابی و نقلی شاهانه روان میداشت دویم روز ملاقات پدر و پسر سلطان معز الدین فرمود که بادشاهی من بادشاهی پدر من است و دوئی و مخالفتی درمیان نیست لشکر طرفین را حکم یک لشکر گیرند و مردمان طرفین ایشان و قرابتان و دوستان خود را ملاقات کنند و در وثاقهای یکدیگر مهمان شوند و بیایند و بروند و خرید و فروخت بازار ها هر دو لشکر را بایکدیگر کسی مانع نباشد و بعد آنکه چند روزی بگذشت و روز وداع نزدیک رسید و بر بالای پیل در هر دو لشکر ندا دادند که از هیچ طالقی هیچ کسی از لشکر دهلی بی فرمان در دیار لکهنوتی نماند و از دیار لکهنوتی در اقلیم دهلی نیاید و چند روز متواتر سلطان ناصر الدین بر پسر میامد و هر دو بادشاه یکجا می نشستند و مجلس می ساختند و داد عیش میدادند و ماجراها گذشته میگفتند و بریاد بزرگان و مآثر بزرگان شراب میخوردند و ملاقات یکدیگر را غنیمت میشمردند و نام وداع که از مرگ دشوار تراست برزبان نمی راندند روزی دران عیش سلطان ناصر الدین از پرورش پدر خود سلطان بلبن یاد آورد و بسیار بگریست و با پسر گفت که چون من و برادر مهتر من مفردات لغت و نبشتن پیش خطاط تمام کردیم اتابکان ما پیش سلطان عرضداشتند که بعد ازین شاهزادگان را از نحو و صرف و فقه چه تعلیم کنند و کدام استاد تعلیم کند فرمان در باب این چه نوع می شود فرمود که خطاط را جامه و انعام بدهند و معذرت کنند و پسران مرا مورخان دانا و دبیر پیشگان استاد کتاب اداب السلاطین و تالیف مآثر السلاطین که از بغداد بر خواجه زادگان ما پسران

سلطان شمس الدین آورده بودند تعلیم کنند و بعد ازین پهلوی پسران
من پیران کار دیده وتجربه یافته که در علم تاریخ و احوال بزرگان ایشانرا
مهارتي بوده باشد و خسان دون همت گدا طبع را گرد گشتن
پسران من ندهند علمي که ایشان دانند و ایشان آموزند پسران مرا
در جهانباني کار نیاید و انچه به نماز و روزه و حکم وضو و جز آن تعلق
دارد ازان چاره نیست انقدر خود اموخته اند ما هردو برادران کتاب
اداب السلاطین را پیش خواجه تاج الدین بخاري که از ندمای
شمس الدین بود تلمذ کرده ایم و من اوّله و آخره در خدمت او گذاشتیم
و چون کتاب تمام کردیم و در خدمت سلطان گذرانیدیم سلطان
شمس الدین خواجه تاج الدین را که پیر و معمر شده بود در دیده
و یک لک جیتل انعام فرمود و در اوایل این کتاب خوانده ام
جمشید که جهان گیری بس بزرگ بود با پسران خود بارها بگفتي
که هر سرخیلي که او را ده سوار چیده و نیک نباشد او را سرخیل
نگویند و هر سپه سالاري را که ده سرخیل چاکر نبوده و در تبع او با زن و
بچهٔ این سرخیل را نگذارد او را سپه سالار نخوانند و هر امیري را که ده
سپه سالار در اهتمام نبود اورا امیر نتوان گفت و هر ملکي که اورا ده امیر
در تبع نباشد نام ملکي برو هرزه بشمارند و در خیل هر خانی که ده
ملک نباشد او را خان نگویند و هر پادشاهي را که ده خان اعوان و انصار
او نباشند او را نام جهانداري و جهان گیري بر زبان نباید راند و
انچنان بي مایه زمینداري صاحب عرصه و والي اقلیمي باشد و
شرط بزرگ در پادشاهي پادشاهان انست که اگر از سرخیلان و یا
خانان هرکه باشد صاحب فروسیت و اصیل و معروف زاده باشد لئیم

Digitized by Google

و سفله و کم اصل و نا مرد و بي سر و بن نباشد بعد تقریر موعظت مذکور جمشید با پسران خود گفت که اگر پادشاه را اعوان و انصار و حشم و جمعیت همچنین باشد که گفتم مصالح جهانباني بروفق مطلوب بپایان رسد و عاقبت کار او در پادشاهي وخیم نگردد و این پند بر ما از کیومرث که جد اعلی ما ست بمیراث رسیده است و درانچه وزراء حکما درپیش کیومرث شرایط پادشاهي صحیح کرده اند بر جمله شرایط پادشاه که بي این شرط از روي انصاف او را پادشاه نگویند بادشاهي او بر هرزه و عبث گذرد شرط مذکور نوشته اند و جمشید فرمود تا امروز که من پادشاه شده ام شرط مذکور معمول شده است و چندین داب و اداب و دار و گیر کوکبه و دبدبه و طرق و طرایق بر گفته کیومرث بر مزید شده و مراد کیومرث از پند مذکور آنست که بی این مقدار جمعیت و حیثیت جمعیت که در پند مذکور است بادشاه بادشاه نباشد اما اگر زیادت ازین و بهتر ازین باشد نور علی نور بود و مصالح جهانداري آراسته تر و زیبا تر بسر رود وهیچ مهمی از مهمات جهانداري در پرده نماند و بعد تقریر پند جمشیدی سلطان ناصر الدین با سلطان معز الدین گفت ای عزیز که نور دیده و چشم و چراغ منی و از جان من نزدیک من عزیز تري ترا از عیش و عشرت و کامرانی کجا سر آن باشد که گوش جانب پندهای بادشاهان بزرگ نهی و انچه جهانداران و جهانبانان گفته اند بران کار کنی و الا همین یک پند که ما در اول باب اداب سلاطین خوانده ام بادشاهان عاقل و هوشیار را که نیک بخت ازل وابد بوند کافی و شافی است و هم درذنابه تقریر پند مذکور

Digitized by Google

سلطان ناصر الدین با پسر گفت که من در ذنابهٔ این پند هم در اول باب کتاب اداب السلاطین خوانده ام که جمشید گفته است که بادشاه را جهاندار و جهانبان نگیرند و نگویند که اگر در خزانه او آن مقدار مال نباشد که در حادثه خصمان موازی و غلبهٔ دشمنان مخالف او را بکار آید که او آن مال را صرف کند و جواب جمله خصمان بگوید و یا اهالی ممالک او در بلای قحط درمانند پس بر بادشاه که از جمله رعایا مال میستانند آن قدر مال نباید که در حادثه و قحط و در درماندگی چنانکه حشم را فریاد خواهد رسید رعایا را هم فریاد رسد و چه بادشاه باشد که دعوی بادشاهی کند و خود را خداوند کار و مخدوم و آمر و حاکم رعایای ملک خود داند و گوید و در حوادث و درماندگی رعایای مملکت خود را فریاد نرسد و روا دارد که رعایای او از گرسنگی هلاک شوند بلکه بادشاه از راه انصاف و حق گذاری او را توان گفت و او را توان دانست که یک آدمی در بادشاهی او گرسنه و برهنه نخسپد و ضابطهائی پیدا آرد و موازینی بندد که از محافظت ان ضابطه و موازین هیچ کدامی از رعایای اورا درماندگی که اورا ازان درماندگی هلاک جان بار آرد رو ننماید و سلطان ناصر الدین بعد رسانیدن پندهای مذکور در گوش پسر خواست که باز گردد سلطان معزالدین او را گفت که بادشاه را رسیده است که از دولت خواهان دانا وتجربه یافته جد من در در سرای من چنان بزرگی نمانده است که چند گهی مرا نصیحت و موعظت کند و از خواب غفلت بیدار گرداند که اگر بادشاه از راه شفقت پدری چند پندی که صلاح دین و ملک من دران باشد با من بگوید

Digitized by Google

از شفقت پدري او غريب وعجيب نبود سلطان ناصر الدين گفت اي فرزند که بجاي پدر من نشستهٔ و ميراث من بحيات من بتو رسيده است بدان و آگاه باش منکه چندين زحمت ديده ام و بر تو آمده ام مقصود همين داشتم و دارم که چند پندي در گوش رسانم و از تلخ کلمات پند عيش ترا تلخ گردانم امروز که وداع کنم آنچه در دل دارم گفتني ام و روزيکه ميان پدر و پسر وداع معين گشت سلطان ناصر الدين پيش از طلوع آفتاب بر پسر آمد و اورا گفت بفرما تا مايدهٔ نهاري را تا چاشتگاه در توقف دارند چند سخني باتو دارم ميخواهم که امروز در مجلس خلوت باتو بگويم بفرما تا نظام الدين و قوام الدين که امروز عهدهٔ امور ملکي ايشانند در مجلس حاضر شوند تا آنچه بحضور ايشان گويم ايشان را در دل گماني ديگر نيفتد سلطان معز الدين فرمود که در مجلس نا محرمي نگذارند و ملک نظام الدين اميرداد و ملک قوام الدين علاقه را دران مجلس طلب شد و فرمود که هر دو بنشينند و سلطان ناصر الدين در مجلس خلوت که چند پندي بسمع پسر خواست رسانيد اول زار زار بگريست و گفت که اي فرزند اگرچه زادهٔ منني فاما امروز بر جاي پدر من نشستهٔ محل پدر من شده و هيچ کس از آدمي بهتر از خود ديگريرا نخواهد مگر پدر که پسر خود را بهتر از خود خواهد و من ترا صد بار بهتر از خود ميخواهم و دران ايام که من شنيده ام که ترا کوتوالیان بر تخت نشاندند و دست و بازوي تو شدند بغايت خوش شدم و دانستم که مملکت اکهنوتي داشتم دهلي هم در خانهٔ من آمد و قوت و شوکت من يکي هزار شد و از قوت بادشاهي تو سکه و خطبه اين ديار بنام

خود کردم بعدان دو سال شد که حکایت عیش و عشرت و غفلت و بیخبری تو چندان شنیدم حیرانم ترا چگونه تا این زمان بر تخت ملک سلامت گذاشته اند و تو چگونه در بادشاهی هشیار شوی و چگونه بادشاهی و ولایت عمال و حشم وخدم ولشکر و رعیت و خزانه و حاصل و خرج در ضبط فرمان و امر و حکم و عدل و احسان تو باشد و همه کس خود را تابع امر تو گردانند و تو مگر نمیدانی که خدای عز و جل شیرین تر و عزیز تر از دنیا هیچ چیزی در جهان نیافریده است و از تمامی شیرین تر و عزیز تر ملک که نهایت خدای است چیزی دیگر پیدا نیارد و نه از غایت و نهایت شیرینی ملک است که رحم پدری و فرزندی از میان منقطع میشود و از فور شیرینی ملک پدر مر پسر را میکشد و پسر پدر را گردن میزند و زهر میدهاند وشب و روز در آرزوی مردن پدر میباشد و هیچ مریکه او را مر توان گفت و سر تولن دانست در جهان نباشد که اورا هوای سری در سر نبود و ازان تاریخ که حال غفلت و دوام عشرت و عیش تو شنیده ام تعزیت ملک پدر خود میداریم و ترا و خود را و ملک ترا و ملک خود را بر شرف زوال می بینم و ازان گاه که بمن رسید که تو چند کس را از بندگان و بر کشیدگان پدر من کشتی و هرایفه از کشتن ان چنان معتمدان اعتماد دیگران از تو خاست خواب از سر من رفته است و تو نمیدانی اما من میدانم که پدر من دردست آوردن ملک دهلی چند خون ها خورده است و چند کرة در معرض هلاکت افتاده و چند سال در پی این ملک بود و از دست چگونه متولیان و پرمایه گان و ناموران که ملک شمسی را قسم کرده بودند و برده

و ازهر جانبی بادشاهی برآمده پدر من ان چنان مخالفان و مزاحمان را بچند حیله و تدبیر دفع کرد و ملک بدست آورد ولیکن چون ملک بدست تو رایگان و آسان آمده است قدر آن نمیدانی واینقدر هم نمي اندیشی که برادر مهتر من شایسته و بایستهٔ جهانداري بود هم در حیات پدر من شهید شد و پسر او را تو تلف کردي و من گرفتار ملک لکهنوتي شدم و جز ما چهار کس در ملک بلبني وارث دیگر نبود بمجرد آنکه ترا از میان برخواهند داشت این ملک بدست صلي دیگر و قومي دیگر خواهد افتاد و ایشان نام و نشان ما بر روی زمین نخواهند گذاشت و خدا داند و بس که اصل دیگر از نیك نفس و بدنفس باتباع و اشیاع و خیل و تبع و غلام و کنیزك ما درین ملک چه خواهد باخت و چگونه حرمهای ما را رسوا و فضیحت خواهند کرد و پدر ما که در تجارب ملکي وخاني و بادشاهي پیر شده بود بارها بگفتی که من میتوانم که از زنان و کنیزکان پسران و دختران بسیار بزایم و لیکن از بزرگان دین و دولت شنیده ام که بادشاه را پسران و دختران بسیار نشاید چه اگر ملك بدست یک پسر افتد همان پسر برادران و برادر زادگان را شریك خود داند یا هر همه را بکشد یا در اقلیمهای دور دست جدا کند و دامادان بادشاه از جهت دختران بادشاه که بوی بادشاهي در دماغ افتد و همان بوی ایشان را زنده بودن نگذارد و هر بادشاه که خود را بدست شهوت دهد و فرزندان بسیار بزاید پس گوی بدست خود فرزندان خود را بسمل کرده باشد و اگر ملك بدست پسر بادشاه نیفتد و دست بیگانه افتد او را خود کار نباشد و قرار نبود تا ان و اعوان و

انصار و اتباع و اشیاع بادشاه گذشته را تلف نکند و ای فرزند بدان و آگاه باش دو سالی که ملک پس تو مانده است از رعب پدر من مانده است که بیخبری بادشاهي در باغ ملک چنان فرو برده بود که بهر بادي در جنبش نشود و الا چنانکه تو میباشي یکروز بودن در بادشاهي کسی را میسر نگردد و اي فرزند ترا از نفس خود خبر نیست مگر در آئینه نمي بیني که رنگ تو که از گل لعل لعل تر بود از زعفران زرد تر شده است کسی را که از نفس خود خبر نباشد انرا از مصالح جهانداري و جهانباني چه خبر و انرا که غم جان خود نبود غم هیچ افریده دامن نگیرد این چنین بیخبری و بیغمی غم جهان که سرمایهٔ جهانباني است چگونه تواند خورد و من سوخته افعال و اقوال تو ام و پدر تو ام انگاه میتوانم که از دلسوزي سخنان درشت و درست در سمع تو رسانم و الا جز من هیچ افریده با انکه بر تو مشفق و مهربان باشد نتواند که صلاح تو پیش تو گوید و میدانم که از نخوت بادشاهي چند روزه که بر سر تو رسته است و همه خلق محتاج در خود دیده شنیدن سخنان من ترا دشوار میآید و لیکن روزی چند اگر هشیار توانی بود در هشیاري بیندیشي که من چه گفتم و قدر سخنان من ترا معلوم شود و اي فرزند پدر من بگفتي که جهانداري پنج چیز است که اگر در معاملات وزیده نشود بادشاهي بر قرار نماند اول عدل و احسان وزیدن است دویم استقامت دادن حشم و پرورش رعیت است و سویم جمع آوردن خزاین است و چهارم پرورش کردن در حق اعوان و انصار دولت است و پنجم باخبر بودن از نزدیکان و دوران اهل مملکت است و تو که از هر پنج معامله جهانداري خبري و اثري نداري چگونه بادشاهي بر تو قرار ماند و اي پسر طریقهائیکه

من در تو دیدم و عادتهای بد که درین دو سال بادشاهي تو بدان خو گرفتي هرگز از سخنان من بیزار نشوي و کسانی را که از عیاشان و خوشباشان و دلجویان و خرافات گویان در مجلس تو مشاهده کردم ترا نگذارند که یکساعت از استیفاي هوای نفس باز آئی و بکار بادشاهی و ولایت و حشم و رعیت و خزاین پردازي که همه خوشیها بعد ازین موقوف بر این است اما شفقت پدري مرا بران داشت که چند سخن در صلاح کار تو که در باطن میخلد بسمع تو رسانم و ترا کنار بگیرم و بوسه بر چشم و رخسارهٔ تو بزنم و وداع آخرت کنم و باز گردم و سخن اول پدر تو انست که بادشاهي را عزیز دار و جان خود را ازان عزیز تر شمار چند گهي اگرچه از خدا و خلق نترسي ازبراي بقای نفس خود ترک عیش و عشرت گیر و حریفان و ندیمان و خوبان و مطربان که ترا در عیش و طرب میدارند از خود دور کن و دنباله تداوي نفس خود شو و کاریکه مرا از گفتن آن شرم می آید و کار تو از افراط ان کار اینجا رسیده است بکلي ترک آن گیر و بر جان خود ببخشای که پیش از ما بزرگان گفته اند که اول جان انگه جهان و هرگاه که جان در خلل افتد جهان چکار آید و جان تو ای پسر در خلل افتاده است و تو نمیداني و سخن دویم انست که کشتن ملوك را درباقي کن و بگفت هر کسي اعوان و انصار ملک را تلف مکن و چون اعوان و انصار خود را هلاك کني کسي را در ملک تو بر تو اعتمادي نماند و چون اعتماد رعیت از بادشاه در باقي شود ملک را بقائی نماند بلکه از لطف و مرحمت و احسان و عقل و حکمت دشمنان را درست و نیکو خواه خود گردان و هشیاري خود فرو مگذار در هر حال که باشد

و این دو کس که پیش تو نشسته اند اعني نظام الدین و قوام الدین
در درگاه تو نیکو اند و کاردان و کار گذار اند دو دیگررا همچو ایشان از درگاه
خود و از دار الملك خود بگزین و هر چهار را چهار رکن مملکت خود
ساز و قصر مملکت خود بچهار رکن وثیق مستحکم گردان و مصالح
ملک رانی در عهدهٔ ایشان کن و یکی را ازین چهار کس دیوان وزارت
بسپار و درجهٔ او عالي تر از دیگران کن و دویم را دیوان رسالت بده و
برگفت او وعرضداشت او اعتماد کن و سویم را دیوان عرض حواله کن
و کار مصالح حشم پس او بگذار و چهارم را دیوان انشا بده و سوال و
جواب عرضداشتهای ولایت و مقطعان و عمال بر راي و رویت او و
مصلحت دید او حوالت کن و هر چهار کس را در موازنه قرب برابر
بدار و راي زنان ملك خود که در عجر وبجر ملکي ایشان را وقوف
خواهد افتاد هم ایشان را ساز و کارهای ملکداري را خلط مکن و بدست
یکي تمامي کارها مده و هیچ یکي را ازین چهار کس و از نزدیکان و
مقربان دیگر بر خود استیلا مده و بر خلق مساط مگردان و همچنان
مکن که حلق به یکدیگر باز گردد و سخن سویم پدر تو آنست که
چون چهار کس چیده و گزیده کاردان و کارگذار و حق شناس و وفادار
در پرداخت مصالح ملکراني خود برگزیده باشي و محرم اسرار ملکي
کرده واصول امور ملکي بدست ایشان سپرده هر حکمي که بکني و
هر راي که بزني و هر کاري که دران چهار دیوان بفرماي و هر سري
که از اسرار ملکي برکشائي باید که بحضور هر چهار کس باشد و اگرچه
درجهٔ وزیر بلند تر بود اما ترا مصلحت ملکي انست که یکي را
ازین چهار کس که ارکان مملك خود ساخته باشي چنان اختصاص

Digitized by Google

ندهي که آن سه ديگر دل از تو گران کنند و متنفر شوند و از احوال نيک و بد کار فرمايان خود با خبر باش و از ضابطهائيکه جد تو بران ملک راندي مگذر و حکمهاي ملک خود در پرداخت مصالح ملکي مگردان و داد و معتدل آن بادشاه دور بين را کم و بيش مکن و با خلق چنان شيرين مباش که هيچ خوفي و رعبي و هراسي از تو در دل کسي نگذرد و اگر خوف و هراس مطوت بادشاهي از دلهاي رعيت برود تو با رعيت برابر باشي و امر تو هرگز نفاذ نيابد و اين جمله که گفتم ممکن نگردد تا تو دست از شراب خوردن ها بافراط نداري و سخن چهارم پدر تو آنست که شنيده ام که نماز نميگذاري روزه رمضان نميداري وحيله گيري از دانشمندان بيديانت نامسلمان از طمع تنکه و جيتل مرده ريگ که ترا در روزه خوردن رخصت داده اند و گفته هر روزه که بخوري يا برده آزاد کني يا شصت مسکين را طعام دهي اين سخن تو ازان بد بختان شنيده و در گوش کرده و از مردم معتقد نشنيده هر که روزه ماه رمضان بخورد جوان ميرد اي فرزند جد تو بسيار گفتي که بادشاهان را و سائر مسلمانان را بر قول علماء آخرت اعتقاد و عمل بايدکرد و دانشمندان حيله گو و بد امروز را پيش خود آمدن نبايد گذاشت و بر حيله و تاويل بيديانتان کار نبايدکرد و من از پدر خود بارها شنيده ام که علما بر دو نوع اند علماء آخرت اند که خداي ايشان را از دنيا و محبت دنيا و حرص دنيا نگاه ميدارد و علماء دنيا اند که ايشان از حرص و دوستي دنيا و طمع دنيا همچو سگ تاخته و پا سوخته در در سراها ميروند قضا و بلا و حيله و تاويلهاء زيان کار پيشه و حرفت ايشان باشد بادشاه بنيا و دين دار او را توان

Digitized by Google

گفت که بگفت علماء دنیا کاری نکند و علمائیکه دنیا نزدیک ایشان
از جان عزیز تر است کرد کشتن اوامر و احکام شرع نگذارد و شرع
حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم را به سری ایشان بی آب
نگذارد و مسئله دین خود از چنین حریصان و طماعان که دنیا معبود
ایشان باشد نپرسد و اگر نجات دین و دنیای خود طلبد احکام شرع
مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم بعلمائی حواله کند که رو از دنیا
گردانیده باشند و تنکه وچتیل ایشان را همچو مار وکژدم نماید و مسئله
دین خود از چنین علماء پرسد و برفتوی خدا ترسان کار کند اکنون
ای فرزند توجد خود را خدمت کردی و دیده که هر روزه و نماز فرض
و نوافل تا چه حد مشغولی داشت هیچ دانشمندی و شیخی را آن
مقدار طاقت صیام و قیام نبود که شاطان بلعین جد تو اگر بشنیدی
که از ما دو برادر یک نماز فوت شده است و یا خفته مانده ایم و نماز
بامداد بجماعت نگذارده ایم یکماه با ما سخن نکردی و آنکه از یک
وقت نماز فوت شده شنیدی هر بار که او خدمت کردی روی ازو
بگردانیدی و ما از بسیار پیران شنیده ایم هرکه روزه ماه رمضان بخورد
جوان بمیرد و آنکه نماز نگذارد او را مسلمان نگویند و مسلمان نخوانند
و ریختن خون او مباح باشد ای فرزند بدانکه مردن سخت مشکل است
خاصه بادشاه را که چندین نعمتهای گونا گون میگذارد و ازان مشکل
مردن بادشاه جوان است که از زمین تا اسمان حسرت با خود می
برد اخرین سخن پدر تو اینست که روزهٔ رمضان مخور و بهر طریق
که دانی و توانی نماز بگذار و یک دانشمند خدا طلب را از نزدیک
خود دور مکن که چندین هزار ادمی غم دنیا میخورند او غم دین تو

Digitized by Google

خورد * سلطان ناصر الدین بعدگفتن نصایح مذکورهای دهلی بگریست و سلطان معز الدین را در کنار گرفت و وداع کرد و دران حالت که پدر بر چشم و رخسارهٔ پسر بوسه میداد و بار بار کنار میگرفت خفیه تری پسر را گفت که نظام الدین را زود از میان بر گیری که اگر او بعد ازین فرصت یابد یکروز ترا بر تخت نگذارد این بگفت و گریان گریان باز گشت و در وقت باز گشت دو سه کرة این بیت بر زبان رانده

* بیت *

بگذار تا بگریم چون ابر نو بهاران * کز سنگ گریه آید روز وداع یاران

و انان که ان وقت و ان گریه و ان سوز وقت رداع پدر و پسر مشاهده میکردند خون میگریستند و روزها هیئت رقت ایشان در سینهٔ نظران بماند و گفته اند که روز مراجعت سلطان ناصر الدین نعره بزد و سوار شد و گریه کنان تا سر منزل رسید و طعام نخورد و با نزدیکان و مقربان خود گفت که پسر را و ملک دهلی را وداع کردم میدانم و نیکو در یافتم که درین نزدیکی نه این پسر ماند نه ملک دهلی و سلطان معز الدین از اوده بسمت دهلی مراجعت کرد و چند روز معدود وصیت پدر را پاس داشت و گرد مجلس عیش و طرب نگشت و شراب نخورد و سماع نشنید و خوبان را پیش خود نطلبید و ازانکه وصیت بخشش و استغراق عیش و طرب و عشرت و لطافت مزاج و موزونی طبع او در بلاد ممالک منتشر شده بود و بدور و نزدیک رسیده و جمال پرستی و عشقبازی او عامه خلایق را روشن گشته گدا غارتیان نامدار روزان بد کار بر نیت پیشکشی و خدمتی سلطان دختران خوبرو با تنگ و شنگ و ناز و کرشمه و شوخ و زه دیده و کان نمک

Digitized by Google

را سرود گفتن و رباب زدن و غزل خواندن و آمده لطیفه گفتن و نرد و شطرنج باختن اموخته بودند و هر سه پاره را که امت شهری و آشوب عالمی بودند بپرورشهای گوناگون پرورده و پیش ازانکه شگوفه پستان در بستان جوانی سر براود اسپ تاختن و گوی باختن و نیزه گردانیدن با صد هزار چستی و چالاکی اموخته و انواع هنرهای دلفریب جان نواز که زاهدان را زنار بندانند و عابدان را سوی خمار کشانند آن فتنه کاران را تعلیم کرده و جلب کشان هندوستان غلام بچگان سرو قامت و کنیزک بچگان ماه پیکر پارسی و سرود آموخته و بزر و زیور و جامها زردوزی و زربفت آراسته و آن لعبتان جان نواز را اداب و داب خدمت و طریق و طرایق بندگی درگاه تعلیم کرده و غلامان امرد بی بدل را درها در گوش انداخته و کنیزک بچگان بی نظیر را مثل عروسان جلوه گاه آراسته و مطربان اوستاد و پر کاران ماهر سرود پارسی وهندی در پرده ساخته و صنایع سلطانی در قول و غزل وحب وکیلانی در آورده ومسخرکان و بهندان که بیک مسخرگی پر غمان را درخندهٔ قهقه در ارند و عیاشان را از خنده بسیار شکم گیرانند در هوای بخشش سلطانی از دیار دور دست رسیده و خماران کول و میرنّه عرق مشکبوی بیخماری چکانیده کهنه دو ساله سه ساله در بارانها پر کرده پیش آورده و همچنین که سلطان معز الدین از اوده جانب دهلی مراجعت فرمود چهار پنج منزل قطع کرد هر روز قومی از مهوشان سرو قد و از سرو قدان گلعذار که پرهیزگار را بت پرستانند و دینداران را زنار بندانند بر سر راه می استادند و بوقت آنکه کوکبه سلطان میرسید خود را نمودار میکردند و سرود میگفتند سلطان معز الدین

را با آنکه دل جانب آن مه پیکران می کشید و خاطر بطرف آن نازنینان میرفت و لیکن از شرم وصایای پدر که مضمون آن بخاص وعام لشکر رسیده بود برخود زور می‌اورد و بر شکفیها می‌داد و دزدیده تری از گوشه چشم بجانب آن دلربایان میدید و زمان زمان شوق ملاقات آن جان نوازان در دل سلطان میرست تا روزی در اثنای سواری کدا غازی بچه مهپاره شنگی و شوخی بلائی افتی بی بدای قبای زرنگاری پوشیده ترکش زراندود به کمر بسته و دم شیره در ترکش اویخته و کلاه شاهانه تا نیمه گوش برسر نهاده بر اسپی سبز خنگ دم بر افراشته با ساخت ملمع و زره هزار میخی برنگ شکار اندازان چابک سوار شده و پرچم سیاه در پیش سینه اسپ اویخته آن شهسوار میدان خوبی از میان فوج خاص بیرون آمد و اسپ را بتاخت و به پیچانید و پیش کوکبه سلطان بدوانید و نزدیکان را و انانکه در فوج خاص میرفتند گمان افتاد که مگر ملکزادهٔ دنبال شکاری دوانیده است که از تنگ و شنگ و چستی و چالاکی و تاخت و باخت او دیده نظارگیان خیره میشود و آن آشوب جانها و بلای سینه ها از میدان تیر واری برفت و باز گشت و از پیش مقابل چتر سلطانی درامده وجانداران و چاوشان و نقیبان که پیش کوکبه سلطانی چقماقها و کرزها بر دست گرفته میرفتند چنان از جمال آن مه پیکر مدهوش گشتند که از در آمدن او مقابل چتر منع نتوانستند کرد و تا چشم بر چشم زنند آن چشم و چراغ خوبی نزدیک چتر سلطان رسید و از اسپ فرود آمد و پیش اسپ سلطان بغلطید و این بیت بالحان نازنینان و آهنگ دلربایان خواند

* بیت *

گر قدم بر چشم ما خواهي نهاد • دیده بر رو می نهم تا می روي

وبا سلطان گفت که شاهجهان مطلع این غزل در بندگي حضرت مناسب تر است می ترسم نمیتوانم خواند سلطان در مشاهده او راه گشت و از کلام او مدهوش شد و اسپ را ایستانید و بزبان خود با او گفت که بخوان و مترس آن توبه شکن پرهیزگاران بر زبان راند

• بیت •

مرو مینا بصحرا می روی • نیک بد عهدی که بی ما میروی

و بعد خواندن مطلع مذکور با هزار ناز و کرشمه با سلطان گفت که ما چندین خوبان غمزه زن در آرزوي جمال بادشاه از کجاها آمده ایم و بادشاه از ما بر شکنان کرده میرود آخر بتماشای هم ندی ارزیم سلطان از جمال آن براندازگرخانها وکلام و کرشمه آن امایش جانها اشفته و دیوانه او شد در نیلک چستي وچالاکي وشوخي وسخنگوئي او حیران و متحیر ماند از نهایت مدهوشي خواست که از اسپ فرود آید و او را در کنار گیرد وولواه مشاهده آن توبه شکن چنان غلبه کرد و الحان خوش و آواز جان نواز او سلطان را از طاقت ببرد و از غایت بیطاقتی توبه بشکست وهم در زمان شراب طلبید و جام شاهي بر دست گرفت و بر روی انماهرو سرو قامت نوش کرد و درحالت توبه شکستن این بیت بر زبان راند • بیت •

شب زمی توبه کنم از بیم ناز شاهدان

بامدادان روی ساقي باز در کار آورد

و آن افت دین مسلماني چون از زبان سلطان بیت مذکور شنید بیتی دیگر بالحان خوشتر و آوازی جان نواز تر بر خوانده • بیت •

Digitized by Google

غمزهٔ عابد فریبم زاهد صد ساله را * موی پیشانی گرفته پیش خمار آورد و او بیت‌ها میخواند و با هزار ناز و کرشمه چستی و چالاکی می نمود و نظارگیان از مشاهده او و از آواز او و از لطافت کلام او حیران و متحیر میگشتند و بصد آرزو میخواستند که خود را بر سر او بگردانند و او اسب را می جهاید و کمان را بر دست گرفته و تیر را با کمان وصل کرده در زیر منگها دراج میجست و از تماشای خوبی و نظارهٔ چالاکی او فوج خاص را بیهوشی بار آورده بود و عنان ها از دست رفته و دو نظر بر داشته دره میرفتند و جان و روان نظارگیان بر سر انمایه ناز طواف میکرد و بمجرد انکه سلطان در بارگاه نزول کرد و فرود آمد مجلس عیش بیاراستند و آن فتنه انگیز بلا آشوب را پیش طلبیدند و بصد آرزوی دل او را گفت که امروز ما میخواهم که شراب از دست تو خوریم و ساقی مجلس ما تو باشی و انمایه ناز کرشمه کنان سلطان را جوابداد که * بیت *

ما گرچه که خوبتر زماهیـــم * هم بنده بندگان شاهیـــم

این بیت بگفت و جامی پر کرد و بدست سلطان داد سلطان پیاله بردست گرفت و در نظارهٔ جمال جهان افروز او حیران گشته این بیت بگفت * بیت *

قدح چون دور من آید بنزدیکان مجلس ده
مرا بگذار تا حیـــران بمانم چشـــم در ساقی

و آن ساقی سرو قد سیم اندام کرشمه کنان سر بر زمین نهاد وبشوخی و طنازی گره در ابرو انداخته و به تندی و تفتی غمزه زنان عربده در میان آورده و بانگ نه تری براورد ودو بار گفت شاهجهان

Digitized by Google

نوش شاهجهان نوش سلطان فرمود * بیت *

اگر ساقي تو خواهي بود مارا * که می گوید که مي خوردن حرام است

و سلطان درین معرض که سلطان ساقیان بانگ نوشا نوش میزد جانب ضیاء جهجي دید و خندید و فرمود که تحکم ساقیان بد نیست ضیاء الدین جهجي سر بر زمین نهاد و گفت * بیت *

تحکم کردن ساقي جهان نیست * جهان این است این خود در جهان نیست

سلطان فرمود هزار تنکه نقره اوردند و بر سر ان سرو کارستان جمال نثار کردند و ان طناز طنزکنان وخنده زنان پیش تخت عرضداشت کرد وگفت که این نثار حق کساني است که همچون من مهي را بجهت چون تو شهي پرورده اند و پیش درگاه منتظر در امدن دو چشم باز کرده سلطان فرمان داد که میان ایشان همچون تو کسي است او گفت شاهجهان همچو من مادر نزاید ولي جمع من همه پروین صفتانند که ماه اسمان را فرزین طرح میدهند و از بسکه سرود خوب میگویند زهره را در پا کوفتن در مي ارند اگر ایشان را در بیت السعادة شاهجهان در ارند از سرود ایشان مرغ از هوا فرود اید و در و دیوار در رقص شود فرمان شد تا ان طائفه را پیش اوردند چون در جمال ایشان نظر انداختند یکي از یکی خوبتر و زیباتر و نغز و شیرین تر بودند چون در سرود و پا کوفتن در امدند حاضران مجلس را از نظارهٔ ان مهوشان حور پیکر واز کرشمهٔ ان خوبان ماه منظر و از نیك روئی ان سرو قامتان مایهٔ ناز و از شنگ ان گلعذاران جان نواز حیرت روي نمود و سلطان را از شوخي ان ره دیدگان عجب امده گو و از لطیفه گفتن ان نرد بازان عربده جو و از پا کوفتن ان دلربایان سیمین ساق و از رباب زدن ان

Digitized by Google

جان‌نوازان نگیسا اواز پند پدر فراموش شد و رشتهٔ نصیحت برید و تختهٔ موعظت در گوشه نهاد و شب و روز با ان توبه شکنان در عیش و عشرت مشغول شد * مصراع * پند پدر مانع نشد در عیش و عشرت شاهرا * واز ملاقات ان نازنینان سایه برورد واز مشاهدهٔ ان سیمین تنان ناز پرورده زنار عیش در گردن انداخت و بت پرستي از سر گرفت و بتمامي خود را به عیش و عشرت داد و داد طرب میداد و انصاف کامراني مي ستید و از نرد و شطرنج باختن انمه پیکران وگرد بازي و کعبتین غلطانیدن ان سیمبران اشفته تر و مدهوش تر میشد و هر روز در هر منزلي مجلس نو اراستند و ایشان را حاضر میداشتند و طائفهٔ دیگر را بنوبت پیش میطلبیدند و سلطان چنان فریفتهٔ ایشان میشد که بیست کان مي کان هزار تنکه ان طائفه را مي بخشید و از انکه ازان مهوشان حریف و جلیس مجلس سلطان می شدند و با سلطان و حریفان سلطان نرد و شطرنج می باختند و با ندیمان و صحبتیان سلطان امده و لطیفه میگفتند و در زمان لعب شوخي و ره دیدگي و عربده جوئی در میان مي اوردند و دلها مي ربودند و جانها مي نواختند از عطایاي سلطاني چند نفر خلاصه خلاصه چیده چیده را در زر و رزینه و جواهر و مروارید غرق کرده بودند و در هر منزلیکه سرا پردهٔ سلطاني بر اوردند از هر چهار جانب سرایچها بانگ از خوبرویان خوش اواز بر مي امد و از صوت ناز دلنواز شان زهره در سویم اسمان معلق میزد و فلك گرد سر ایشان میگشت و از نظاره آن شکر لبان شکرین نوش و از تماشاي ان گلرخان سیمین بناگوش نظارگیان مست و مدهوش میشدند و از زاریدن چنك و رباب و نالش

Digitized by Google

کمانچهٔ و نالهٔ مسکل و ناي و طنبور ایشان مرغ از هوا فرود مي امد و وحوش مدهوش مي گشت و در خیمه ها می رفت و از سرود ان ساده پسران چهار ابرو و از رقص ان پا کوبان عربده جو و از کرشمهٔ ان پر نمکان دلربا و از غمزهٔ ان پر جفایان بیوفا خوب طبعان لشکر و سر بازان دلور دیوانه و عاشق مي شدند و در صفت ان خوبان تازه و تر غزلهاي جدید مي گفتند و جوانان اشفتهٔ خوبي و اشفتگان دیوانهٔ سرو پیراهنها ضرب میکردند و جعدها مي بریدند و قرار و سکون از دلهاي بیدلان مي پرید و فریاد عاشقان دل بباد داده بآسمان میرسید و جمال پرستان در هواي خوبان ناقوس بر دست میگرفتند و خوبرویان را همچو بت می پرستیدند و هرخرجي که عاشق پیشگان بي سرو سامان در کیسه رهمیان داشتند در تماشاي ان جان نوازان دلربا بر سر ایشان نثار کردند و دل پاي دادگان بي خان و مان اسپ و سلاح و غلام و کنیزک و خیمه و ستور میفروختند و در زیر پاي خوبان میریختند و چون هیچ نمانده کلاه در سر و میزر در کمر مي بستند و هرچه در دست ایشان مي افتاد فداي سگان ان دلربایان مي کردند مسکین عاشقان مستمند را از غلبهٔ هواي بتان ادمي رو و از شوق لقاي ساده پسران بد خو خواب و خور فراموش گشته روز همه روز بیهوش می بودند و شب همه شب مدهوش می ماندند و از سخن مسخرگان و بهندائي بهندان و بو العجبي بازیگران و بي شرمي نا داشتان که از اطراف ممالک بدرگاه رسیده بودند و در اطراف سرانجهاي سلطاني بازي ها میکردند و هنرهاي خود مي نمودند و داد سخن مي دادند و نا داشتی و بهندائي را بنهایت میرمانیدند و از طرفي

Digitized by Google

هندهاي قهقه برمي امد و نظارگيان را حيرت رو نمود و انچه ملك نظام الدين دادبك از وجوه فواضل اقطاعات هندوستان و غنائم و نهوب و خدمتي رايان انسمت و قسمت نثار چتر بقاباي سنوات ماضيه حاصل كرده بود و در خزانهٔ لشكر گرد اورده سلطان معز الدين ان مال ها را بطوائف اهل طرب كه گروه گروه تا اورده بدركاه رسيده بودند صرف فرمود و از اورده تا دهلي همه ره عيش كنان و سرود شنوان و شراب خواران و انعام دهان و كامرانان در قصر كيلوگهري رسيد و در دهلي از شادي رسيدن سلطـــان قبّها بستند و گلهـا اراستند و سرود گويان خوبرو و پا كوبان صاحب جمال از قديم و جديد از سرود گفتن و پا كوفتن در قبّها بالاي برادردند وخلق شهر بر جمال ايشان عاشق تر و ديوانه تر گشتـــه و شهريانرا در هواي ان افتان و دز عيش ان سرو قامتان ماه ها صرف شد ملك ها در گرو افتاد و خانها و سراي ها از دست رفت و وام ها برگردن برامد و ملكزادگان ديوانه شدند و خواجه زادگان اشفته گشتند ملتاني بچگان از سود و سودا بر افتادند و توانگر زادگان را افلاس روي نمود و بي خانمان شدگان راه لكهنوتي گرفتند و عاقلان شيدا شدند و عالمان در معصيت افتادند و زاهدان از تعبد دست داشتند و عابدان در خمار خانها گرفتند و ننگ و نام ازميان برفت و ابرو ريخته گشت ورسوائي منتشر شد و فضيحت در و ديوار گرفت و در قبّها شراب سبيل كرده بودند و خمها خمر فرو برده و قبّها را از اسباب عيش چنان اراستند كه همچنان اراستگي قبّه نه پيش ازان مشاهده شده بود و نه بعد ازان معاينه گشت و عيش ها و خوشي ها كه در عهد معزي معاشران

Digitized by Google

عصر دیده ام و نه بعد ان انچنان دیده شد و نه انچنان ذوق و راحت و آسایش و بیغمی چشمی دیده است و نه گوشی شنیده و بعد اراستن فتها سلطان معز الدین در شهر در امد و قبها را تماشاکرد و در دولت خانه نزول فرمود و ازشهر باز در کیلو گهری رفت و درعیش و کامرانی مشغول گشت و من که بعد از دو قرن بلکه زیادت تاریخ معزی نوشته ام و ذکر عیش و عشرت ان بادشاه و هم عصران ان بادشاه کرده در مطالعه نوشتهٔ خویش از استیفای لذت عیش ان بادشاه و عیّاشان عصر ان بادشاه و خوبان و صاحب جمالان عهد ان بادشاه و عاشق پیشگان و دل دادگان عصر ان بادشاه مدهوش می شوم و در چنین هنگامیکه از پیری و ضعیفی یك دندان در دهنم نمانده است و پریشان خاطر و دشمن کام گشته ام و در زیر لگد کوب دشمنان و حاسدان پست شده جوانیها از سر یاد می اید و مجلسها و عیشهای گذشته که درمیان عالی همتان و بزرگ منشان گذرانیده ام و در مجلس من خوبرویان و خوب طبعان و ظریفان بی بدل و خوبرویان طاق و گلعذاران سمین ساق و ساقیان سرو قد و امردان شکر لب و مطربان مستثنی و غزلخوانان ممتاز بسیار بودندی در دلم میخلد و امروز چه از قحط طوائف مذکور و چه از بی سیمی و بی زری در کنج محنت و گوشهٔ مذلت خوار و زار و بیمقدار و بی خریدار مانده ام چکنم و این تاریخ را بر که برم و از که انصاف خواهم و الّا همین چند ورقی که در اخبار و اثار مغزی نوشته ام و اورق اخبار عیش و عشرت او را و همعصران او را قبّة التاریخ نام کرده معانی غزلها دیوانی در وصف جمال خوبرویان درج گردانیده که اگر در نظر سخن دانایان پسندیده امدی و در نظر

Digitized by Google

سخنوران سلف بگذشتي از تحسين و انصاف ايشان غبار اندوه
از سينهٔ من برفتي و زنگ غم از دلم زدوده شدي و هم بروح ان
صاحب سخنان بي بدل كه ياران و صحبتيان من بودند در تمامي
عرصهٔ ممالک هندوستان سخندانی سر امده و سخن سازي استاد
در خاطرم نمي‌گذرد كه تاليفات خود را در نظر او برم و از تحسين و
انصاف او تسليتي و تسكيني در باطن خراب و بي اب شدهٔ خود
احساس كنم و اگر ميخواهم كه اوراق مذكور را كه از هر كلمه از كلمات
اين اوراق عيشي ميچكد از هر لفظي از الفاظ اين تسويد عشرتي
ميزايد در خدمت صاحب دولتي فرستم كه او را از عيش و عشرت
خوب طبعان و از شوق ذوق نازک مزاجان و از بزرگي همت
عالي همتان خبري و اثري و تمنائي و ارزوئي بود بدان خدائي كه در
اول و اخر عزيز و خوار كردهٔ اويم هم چنين خوب طبعي و موزون
طبعي و صاحب همتي و عالي نژادي در پيش نظرم نمي ايد و
درين درماندگي و بيچارگي خواهم كه خان زاده و ملك زاده را كه
هوسناک و خوب طبع و عياش و راحت رسان بود ولذت خزعبيلات
عاشقانه و عياشانه كلمات مذكور را بطبع موزون و مزاج لطيف دريابد
بكلمات مذكور بفريبم زري و نقدي از و توقع كنم بخوبي و روي نازنينان
و نياز و كرشمه مه جبينان نمي يابم و نه نشان مي يابم پس چار
و ناچار نوحهٔ روزگار خود ميكنم و ميگذارم و بر نوميدي كه درسينه ام
مي اید از چشم خون ميتراود و موجي از درياي خون از ديدها لم
روان مي شود و از زبان قلم مي چكد و بروي كاغذ منتقش ميشود
باز گشتم از تحرير حسرتهاي گوناگون دربيان عيش و عشرت عهد و عصر

Digitized by Google

معزي که در خواص و عوام اهالي مملکت او پيدا امده بود وجهاني در عيش مستغرق گشته و منجمان اوستاد دار اللمک دهلي ميگفتند که در عهد و دولت معزي اگرچه سه سال بود زهره در اوج است و زحل در احتراق و مورخان ايام معزي از ايام بهرام گور ميشمرند که در هر سه سال عصر معزي خلق را کار نبود مگر در عيش وطرب و خوشي و خوشدلي مشغول بودن و مجلس عشرت ساختن و شراب خوردن و سرود گفتن وشنيدن و عشقبازي کردن و باخوبان در اميختن و شطرنج و نرد باختن و لطيفه امده گفتن در هر سه سال عهد ان بادشاه غمي و اندوهي درسينه مزاحم نگشت و قحطي و بلائي از اسمان نبارید و مردمان عياش داد عيش و کامراني دادند و از تلذذ تنعم متنوعه هواپرستان انصافها ستدند و چه درست و پرمايه سخني است که قدما گفته اند در هرچه از خير و شر و طاعت و معصيت و محاسن و مساوي که رعايا در بادشاه بينند راغب و مائل ان چيز شوند و هيچ سياستي و امري و غلطتي و خشونتي از بادشاهان در باب رياعا ان اثر نکند که اعمال و افعال بادشاهان اثر کند و البته بالخاصه رعيت فضائل و رذائل بادشاه را اقتدا و اتباع نمايد و سلطان معز الدين بادشاهي خوب طبع صاحب مکارم اخلاق و سهل گير و اسان گذار بود و قهر سطوت بادشاهي که انقياد ارنده متمردان و قوت ناکان است در طبيعت او نبود و در بادشاهي خود همه اساني و سهل گيري را کار فرمود و نخواست که مورچه ازو ازرده شود و چنانکه خود در عيش وعشرت مشغول بودي همه خلق را همچنان در عيش و عشرت خواستي که مشغول باشند و ايلامي و ايذائي بکسي نرسد و

Digitized by Google

نمي دانست که مجموع بادشاهي قهر و سطوت و لطف است و بادشاهي باوصاف متضاده قائم ميماند و بلطف بي قهر هرگز بادشاهي نتوان راند و بزرگان دين و دولت در قديم الايام باز گفته و نوشته که جهانداري در اصل خلافت خدائيست و مرتبهٔ الو الامري رديف امر خدا و رسول خدا است همچنين امري معظم مبتجل بي مباشرت لطف و قهر و نوازش و مالش و عفو و سياست و حلم و غضب واخذ و عطا برنتابد و تامطيعان و منقادان بلطف و مهرباني در زير سايهٔ عرش امن و امان نگذارند و سر تابان و متمردان بقهر و عنف مالش و کوبش نيابند ابروي بادشاهي و رونق الو الامري پيدا نيايد و بي ابروي الو الامري احکام شرع جاري و شعار اسلام بلند نگردد تا با هفتاد دو ملت باوصاف متضاده معاملت نورزند هرگز مصالح جهانباني راست نه ايستد و کار بادشاهي استقامت نه پذيرد و کار و بار جهانيان نه بلطف صرف مستقيم شود و نه به قهر محض فراهم گردد لطف بجاي لطف بايد و قهر بجاي قهر شايد و منکه ضياء برني مولف تاريخ فيروز شاهيم در وصف ملک نظام الدين و ملک قوام الدين که عمدهٔ ملک معزي بوده اند از قاضي شرف الدين سر پائين شنيده ام که ملک معزي بدان استغراق عيش و عشرت و تفرقه و تشتت بزرگان ملک يکمفته برقرار نماندي اگر ملک نظام الدين دادبک و ملک قوام الدين علاقهٔ دبير عمده ملک اونبودي وهردو ملک مذکور از مماليک شمسي و بلبني يادگار مانده بودند و در راي و تدبير و کاردانی نظير خود نداشتند هنرمندان و هنرپرور بودند و هم معرفت خلق و موازين طائفه ايشان را حاصل بود و ملک نظام الدين

Digitized by Google

مذکور بس عالي همت بوده است و هر روز صد تنکه بوقت رفتن در سرا وصد تنکه بوقت بازگشتن صدقه دادي و انانکه در شهر از علما و فضلا و منجمان و طبیبان و مقربان و قوالان و هنرمندان ممتاز و مستثنی بودند درمجلس او بودندي و درباب هریکي باندازهٔ هریکي از دانش وهنر او کرم کردي و بنواختي وخواستي که هر که در هنرمندي نادره تر اید مخصوص گردد و ادمي شناسي همچو او در عصرها و قرنها پیدا نیاید و هزار افسوس که انچنان اصف رائي و بزرجمهري را غلبهٔ هواي ملک و شدت طمع تخت بباد داد و او فراستي داشت که در لقیهٔ اول و مجلس نخست فضائل و رذائل شخص در یافتي و اگر دو یست آدمي پیش او استاده بودندي بدانستي که از هر یکي کدام کار خوب اید همان کار او را فرمودي و در هیچ چیزي شتر گربه روا نداشتي و خر را بر کرسي و عیسی را بر زمین نه پسندیدي و هیچ فضولي و خود نمائي و تعمیه گري و مزوري و خرافائي و باد پیمائي گرد او نتوانست گشت و هیچ سخني ناسنجیده از زبان او بیرون نیامدي و داب اداب ملوک و سلاطین را نیکو بدانستي و ملک قوام الدین علاقه که هم عمدة الملک و هم مشرف بود و در کار فضل و بلاغت و دبیري و انشاء آیتي بوده است و در کاردانی و کارکشائي معروف و مشهور گشته و در دبیري و سر دبیري مهارتي داشت اگر بهاء الدین بغدادي و رشید وطواط و معین اصم که دبیران و منشیان اثار گذشته بوده اند مراسلات ملک قوام را بدیدندي انگشت حیرت بدندان گرفتندي و تاچه ساحري ها که درفتحنامهٔ لکهنوتي کرده است *
اکنم در بیان تتمهٔ ملک معزي که چگونه بوده است بعد انکه

Digitized by Google

سلطان معز الدین از اوده در دهلي امد و چند مهمي نگذشت نفس او در تخلل شد و کثرت وقاع او را ضعیف و زرد گردانید و خواست که بر حکم وصیت پدر نظام الدین را از میان بر دارد و اندیشه نکرد که تا جاي نظام الدین دیگري عمدة الملک نشود دفع کردن نظام الدین خلل و زلل بسیار دارد و در جمله نظام الدین را گفت که تو در ملتان برو و ترتیب کار ملتان بکن نظام الدین دریافت که پدر او را چیزي وصیت کرده است که مرا از پیش دور میکند و ترسید که درغیبت ارکان ملک که دشمنان اویند فرصت خواهند یافت و او را تلف خواهند کنانید در رفتن تعلل میکرد مقربان و نزدیکان سلطان معز الدین دریافتند که سلطان در بند دفع اوست این روز چراغ بر کرده مي طلبیدند از سلطان در هشیاري وخلوت رخصت ستیدند که نظام الدین را در شراب زهر هلاهل دهند همچنان کردند و نظام الدین را زهر دادند و او در روز نقل کرد و جمله اهل دهلي دریافت که او را زهر داده اند و بعد نقل نظام الدین اندک استقامتي که در ملک معزي بوده است انهم درخلل افتاد و خلقي بیکار مانده در در سراي در امد و چون کارگذاري مستقیم الحال در در سراي نمانده بود در هیچ کاري استقامت روي نمي نمود و در ان ایام که نظام الدین را از میان بر داشتند سلطان جلال الدین نائب سامانه و سر جاندار درگاه بود او را از سامانه اوردند و عرض ممالک و اقطاع برین بدو تفویض کردند و او را سیاست خان خطاب شد ملک ایتمر کچهن باربک شد و ملک ایتمر سرخه وکیلدري یافت و ایشان هر دو از بندگان سلطان بلبن بودند و اشغال در سرا در میان قسمت شد هر کسي را سري در سر افتاد و بعضي بندگان بلبني که از

Digitized by Google

نظام الدین خسته بودند درکار ها در امدند و پیش تخت معزي در خیز کردند و کار ها در سرا خلولیا شد و در هیچ کاري استقامت نماند و هم در ان نزدیکی سلطان معز الدین صاحب فراش گشت و بزحمت فالج و اقوه در ماند و روز بروز زحمت او برمزید میشد و در چند گاه چنان شد که از کار ها بماند و هرکس از ملوک صاحب اشغال خطیر خواست که حاکم مصالح ملکي شود که هر یکي را با دیگري در مراتب مساوات بود نمي توانست که یکي بر همه غلبه کند و مطاق العنان گردد و چون در زحمت سلطان را امید صحت نماند بندگان بلبني از ملوك و امرا و معارف و سرخیلان و سرگروهان جمع شدند و اتفاق کردند که پسر سلطان معز الدین با انکه خورد سال است از حرم بیرون ارند و بر تخت نشانند و نائبي باتفاق همه در ملک رائي تعین شود ملک در خاندان سلطان بلبن بماند و در قومي و اصلي دیگر نیفتد و از اصل ترکان نرود همبرین اتفاق پسر سلطان معز الدین را از حرم بیرون آوردند و سلطان شمس الدین خطاب کردند و بر تخت نشاندند و بندگان بلبني اعوان و انصار دولت او شدند و بهر یکي شغلي و خطابي و اقطاعي معین گشت و سرا پردهٔ سلطاني در چبوترهٔ ناصري بر اوردند و سلطان شمس الدین مذکور را انجا بداشتند و ملوک و امرا گرد سرا پردهٔ سلطاني فرو امدند و سلطان معز الدین رنجور و بیتاب را در کوشک کیلوگهري تدابي میکردند و سلطان جلال الدین که عارض ممالک بود با جمعیت خیل خانه و انبوهي قرابتان در بهارپور فرود امده بود و تفحص لشکر و عرض لشکر میکرد وچون اصلي دیگر داشت نه او را با ترکان استواري

Digitized by Google

بود و نه ترکان او را از بطانهٔ خود میدانستند و ایتمر کچهن باربک و ایتمر سرخه و وکیادر اتفاق کردند که چند امرا بیگانه مي نمایند از میان بردارند و تذکره بنام ایشان کردند و در میان تذکره نام سلطان جلال الدین نوشتند سلطان جلال الدین هشیار شد و خود را گرد اورد و ملوک وامراي خلج را یک جا کرد و لشکرگاه در بهار پور ساخت وبعضي امراي بزرگ با او یار شدند و ایتمر کچهن با سواري چند رفت (تا) از بهار پور سلطان جلال الدین را بفریبد و بیارد و در سراي شمسي کار او اخر رساند سلطان جلال الدین را حال روشن شده بود هوشیار شده بمجرد انکه ایتمر کچهن باربک بطالب او پیش در او برفت در زمان او را از اسپ فرود اوردند و تیغ در حلق او راندند و پسران سلطان جلال الدین که هر یک شیر شرزه بودند با پنجاه سوار اشکارا در بارگاه سلطاني در امدند و پسر سلطان معز الدین را از تخت بودند و بر پدر رسانیدند و ایتمر کچهن دنبال پسران سلطان جلال الدین گرفت او را در میان راه تیر زدند و بغلطانیدند و پسران ملک الامرا او را در بهار پور بردند و گروگان داشتند و در شهر شعبده شد و خواص و عوام خورد و بزرگ شهر از دوازده دروازه بنصرت پسر سلطان بیرون آمدند و راه بهار پور گرفتند جمله شهر را سری خلجیان بغایت دشوار نمود و از بادشاهي سلطان جلال الدین تنفر کردند کوتوال از واسطهٔ پسران خود شعبده عام شهر را فریفتند و شهریان را باز گردانیده و جمعیت پیش دروازه بداون تفرقه شد و بسیاران از ملوک و امرا که از اصل ترکان بودند با سلطان جلال الدین یار شدند و در لشکرگاه رفتند و نمود امدند و جمعیت خلج انبوه شد و بعد دو روز از

Digitized by Google

ماجرای مذکور ملکی را که پدر او را سلطان معز الدین کشته بود در کیلوکهری فرستادند اورا در دفع کردن سلطان معز الدین اشارت کردند و او در قصر کیلو کهری رفت و سلطان معز الدین را نفسی و دمی مانده بود در جامخانه پیچید و لکدی چند بزد و در اب جون روان کرد و ملک چهجو برادر زادهٔ سلطان بلبن را که وارث ملک بود اقطاع کره دادند و جانب کره روان کردند و مخالفان و موافقان با سلطان جلال الدین بیعت ملک کردند و از بهارپور سلطان جلال الدین با جمعیت بسیار سوار شد و در قصر معزی در کیلوکهری فرود امد و انجا بر تخت بادشاهی نشست و در استعداد قوت و شوکت بادشاهی و دادن اشغال و در اوردن اقربا مشغول گشت و عامهٔ خلق شهر را بادشاهی او دشوار نمود و او از هراس شهریان درون دهلی نرفت و بر رسم سلاطین ماضیه در دولتخانه فرود نیامد و بر تخت قدیم نه نشست و چندگاه نه او درون شهر میرفت نه شهریان از دل و جان بمبارکباد بادشاهی او در کیلوکهری می امدند وملک خلجیان شهریان را بغایت دشوار می نمود و ایشان را در نظر نمی اوردند و در ان ایام معارف و اکابر و خیل خانهای قدیم و خانوادها بزرگ در دهلی بسیار بوده است و از روز نقل سلطان معز الدین ملک از خاندان ترکان برفت و در اصل خلجیان افتاد وَقُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و در نظر صاحب بصیرتان جلوه کرد تا قیامت جلوه کردنی است و الحمد لله رب العٰلمین و الصلوٰة علی رسوله محمد واله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا •

Digitized by Google

السلطان الحليم جلال الدنيا والدين
فيروز شاه خلجي

قاضي صدر جهان ضياء الدين ساوي • خان خانان پسر وشاهزادهٔ بزرگ • ارکلیخان پسر وشاهزادهٔ میانگي • قدرخان پسر وشاهزادهٔ خورد • یغرشخان برادر سلطان • شایست خان پسر خان خانان • خواجه جهان خواجه خطیر • ملک قطب الدین سید ملک • ملک اخبار الدین خورم وکیلدر • ملک احمد چپ نائب باربک • ملک فخر الدین کوچي دادبک • ملک علاء الدین کرشاب • ملک برادر زاده و داماد • ملک معز الدین الماس بیگ اخور بک • ملک تاج الدین کهرامي • ملک کمال الدین ابو المعالي • ملک نصرت جناح سر دواتدار • ملک نصیر الدین کهرامي خاص حاجب • ملک عین الدین علیشه کوه جودي • ملک عماد الدین مثقال • ملک سعد الدین امیر شهر • ملک امیر علي دیوانه • ملک امیر کلان • ملک محمد برادر امیر کلان • ملک سالار خلجي • ملک عثمان امیر اخور بک • ملک عمر سرخه • ملک اباجي امیر اجوز • ملک هرنمار امیر شکار • ملک سونج سرجاندار • ملک طرغی سرجاندار • ملک تاجو سر سلاح دار • ملک العچي مقطع کول • ملک نصیر الدین رانه شحنه پیل • ملک معین الدین علوي • ملک تاج الدین علوي مقطع اگروهه • ملک جلال الدین علوي • ملک نظام الدین خریطه دار • ملک تیران امیر مجلس • ملک مؤید الدین جاجري • ملک سعد الدین منطقي • ملک تاج الدین زرعو شهري •

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين و العاقبة للمتقين و الصلوٰة على رسوله محمد و اله اجمعين اما بعد چنين گويد دعا گوي همه مسلمانان ضياء برني كه انچه اين ضعيف از اخبار و اثار جلالي و علائي و تا اخر درين تاريخ نوشته است بر حكم مشاهده و معاينه در قلم اورده در تاريخ شهور سنه ثمان و ثمانين و ستمائة † سلطان جلال الدين فيروز خلجي در كوشك كيلوكهري بر تخت بادشاهي جلوس كرد چند گاه از جهت انكه خلق شهر كه در مدت هشتاد سال پروردهٔ ملك تركان بودند بادشاهي خلجيان ايشان را دشوار مينمود سلطان جلال الدين درون شهر نرفت و خلق شهر از صدور و اكابر و علما و معارف و مشاهير و مران هر قوم كه دران ايام شهر بطوائف مذكور مملو و مشحون بود از شهر دهلي مي امدند و بر سلطان جلال الدين بيعت ميكردند و جامه مي يافتند و در اول جلوس جلالي شهريان از وضيع و شريف و لشكري و بازاري جوق جوق و گروه گروه از شهر در كيلوكهري رفتند و دربار عام نظارهٔ سلطان جلال الدين كردندي و در شگفت شدندي و حيران ماندندي و ايشان را عجب مينمود كه خلجيان چگونه بجاي

† صحيح تسع و ثمانين و ستمائة ۶۸۹ در مثنوي مفتاح الفتوح خسرو گويد

جماد دو يمين را سويمين روز ٭ سوم ساعت ز روز عالم افروز
بگاه چاشت با فيروزي فال ٭ ز هجرت ششصد ۶۸۹ و هشتاد و نه سال

ترکان بر تخت نشینند و بادشاهي از اصل ترکان در اصلي دیگر رود
سلطان جلال الدین را ضرورت شد که در درون شهر رود و دار الملک در
کیلوکهري سازد و سکونت گیرد ازینجهت فرمود تا قصر کیلوکهري را که
سلطان معز الدین بنا کرده بود تمام کنند و به نقشها بیارایند و در مقابل
کوشک در کنارهٔ آب جون باغي بي نظیر نهال کردند وسلطان جلال الدین
ملوک و امرا و اعوان و انصار خود را و صدور و اکابر شهر را فرمان داد تادر
کیلوکهري خانها برارند و عمارتهاي رفیع کنند و بعضي بازاریان را از شهر
بیارندودر کیلوکهري بازارها معمور گردانند وکیلوکهري را شهرنو نام کردند
وحصاري از سنگ در غایت رفعت انجا بنا فرمود و ملوک و امرا را
النگ‌ها تعیین شد و عمارت حصار قسمت کردند و برجها بلند برامد
چنانکه در وصف حصار گلوکهري امیر خسرو گفته است • بیت •
شها در شهر نو کردي حصاري • که رفت از کنگر او تا قمر سنگ •
و اگرچه عمارت کردن خانها بزرگان و شهریانرا دشوار مي‌نمود و لیکن
چون سلطان همانجا سکونت ساخت در مدت نزدیک بر چهار جانب
خانها برامد و بازار معمورگشت و بعد از جلوس سلطان جلال الدین
دردرون شهر دهلي نزهت و چند گاه بگذشت و اعوان و انصار جلالي
با قوت و شوکت شدند و مکارم اخلاق و عدل و احسان و دینداري
سلطان جلال الدین شهریان را روشن شد و تنفر و انفت کلی
از میان خاصت و دلهاي خلق اما طوعا و اما کرها از امید و انطاعات
وولایات ممالک در تصرف مخلصان ملک در امد و پسر مهتر سلطان
جلال الدین را خان خانان و پسر میانگي را ارکلیخان و پسر کهتر
را قدر خان خطاب کردند وهریکي را دري و درگهی پیدا اوردند

Digitized by Google

وبرادر سلطان را یغرش خان خطاب شد و عرض ممالک بدو تفویض گشت و سلطان علاء الدین و الغ خان که هر دو برادر زادگان سلطان و دامادان سلطان بودند یکی امیر توزک شد و دویم اخور بکی یافت و دواوین مخلصان دولت مستقیم شد و ملک قطب الدین کتیهلی وملک احمد چپ نائب باربک و ملک خورم وکیلدر وملک تاج الدین کوچی وملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کهرامی و ملک نصرت صباح و ملک فخر الدین و برادر او ملک تاج الدین کوچی و ملک سونج و ملک تاج الدین کهرامی و ملک طرغی و ملک امیر کان و ملک امیر علی دیوانه و ملک اباجی و ملک هرنمار و ملک قیرکه هریک پخته و تجارب یافته و گرم و سرد روزگار چشیده و گردش سلاطین و تقلب فلک دیده و بتدریج بمراتب بزرگ رسیده بودند و معتبر و مشهور و نیک نام گشته وخلق در دولت ایشان راغب شده ارکان و اعوان دولت و ملک جلالی شدند وشغلهای خطیر و اقطاعات بزرگ یافتند و وزارت بخواجه خطیر که بهترین وزرا بود مفوض شد و کوتوالی شهر بر ملک الامرا که نیکنام و ضابط عالما بود مقرر داشتند خواص و عوام خلق را سکون و ارامش پیدا امد و انگاه که در درگاه ملک بملوک و امرا و اکابر و معارف اراسته شد سلطان جلال الدین با کوکبهٔ بادشاهی و جمعیت ارکان و اعوان ملک و امرای خلج و معارف و حشم قدیم ایام ملکی و مخلصان معتمد دولت درون شهر رفت و در دولت خانه فرود آمد و دو رکعت نماز شکرانه بگذارد و بر تخت سلاطین ماضیه بر رفت و جلوس فرمود و دران حالت ملوک و امرای دولت را نزدیک تر

Digitized by Google

طلبید و بیانگ بلند با ایشان گفت من چگونه شکرانهٔ خدا توانم گفت که در پیش تختي که چندین گاه سر بر زمین نهاد ام پاي بران نهادم و بپادشاهی نشستم و یاران من و خواجه تاشان و همسران من عمري با ایشان طریق دوستان و برادران زیسته ام دست بر کمر بستند و پیش من ایستاده شدند این بگفت و از دولت خانه سوار شد و در کوشک لال آمد و هم در داخول بر قرار قدیم از اسپ فرود امد ملک احمد چپ نائب باربک که عمدهٔ ملک جلالی بود و عجب دماغي داشت دران محل عرضداشت کرد کوشک خداوند عالم است در داخول چرا فرود مي ایند سلطان گفت اي احمد کوشکي که پدر و جد من برآورده باشند و ملك ایشان بوده باشد ان کوشک ملک من و ازان من باشد فاما این کوشک سلطان بلبن است و در ایام خاني برآورده است ملك فرزندان و نبسگان اوست و من بتغلب تصرف میکنم باز احمد چپ عرضه داشت مصالح ملکی ملك موروث و غیر موروث پادشاهان گذشته بر نقاید سلطان باز او را گفت که انچه تو میگوئي من هم میدانم فاما چه میگوئي از براي مصلحت چند روزه یا چند گاه از مسلماني بیرون ایم واعتقاد برخلاف احکام شرع کنم و تو میداني که کسي از اسلاف ما بادشاه نبوده است که آن تخوت و کبر بادشاهي بمن میراث رسیده باشد و مرا این زمان همچنین وهم افتاد که سلطان بلبن درون این کوشک بر تخت نشسته است بار داده و من پیش او میروم و من ان بادشاه را درین کوشک بسیار خدمت کرده ام و مرا دل میزند وهیبت وحشمت او هنوز از دل من نرفته است سلطان جلال الدین اندرون کوشك پیاده رفت و احمد چپ را که

Digitized by Google

مایهٔ تکبر و نخوت بود جوابهای مذکور میگفت و چون درون کوشک
ال در امد در هر مقامی که سلطان غیاث الدین بلبن را خدمت
کرده بود و پیش او استاده در ان مقامها از تعظیم داشت او نه
نشست و ازان منحرف شد و در صفهٔ ملوك خانه امد و بنشست او
پیش ازانکه با کسی مکالمه ومحادثه کند دستارچه بر روگرفت و زار زار
بگریست و با ملوك در سخن در امد و گفت که بادشاهی همه
فریب ونمایش است و اگرچه بیرون نقش و نگار مینماید ولیکن درون
زار زار است خانهٔ ایتمرکچهن و ایتمر سرخه ازان خراب تر شد که من از
ترس انکه ایشان مرا میکشتند درین بلا افتادم ومن سالها عمر در امیری
و ملکی گذرانیده ام و همه وقت به تنعّم زیسته و راحت ها گرفته
و به پیری رسیده و این زمان از روی تجربه می اندیشم که انچنان
بادشاهی که سلطان بلبن بود چهل سال در خانی و بادشاهی ملک
راند و انچنان پسران شایسته و برادر زادگان نامور و ارکان ملک ومملکت
و بندگان بزرگ با چندان حشمت و عظمت که او داشت که بیخ
هریکی از اعوان دولت او بآب رسیده بود و هیچ کدامی از شریکان و
مخالفان و مزاحمان در ملک او نمانده و سه سال بیش نیست که
او نقل کرده است و بر تخت او نبستهٔ او نشسته است این زمان درین
جمع نگاه میکنم بجز سه چهار کس ازان جمع نمی بینم و از چندان
کوکبه و دبدبه و انبوهی کسی در نظر نمی اید و ماکه چاکران او بودیم
کی میسر شود که انچنان ملوك و امرا اعتبار یافته و هریکی را خیل
خانها شده برما گرد ایند و اعوان و انصار دولت ما گردند بر ان چنان
بادشاهی قاهری و کامگاری و مزاجدانی بادشاهی نماند و بفرزندان

Digitized by Google

او چنانچه باید نرسید بر ما چگونه خواهد ماند و بفرزندان ما چگونه بمیراث خواهد رسید پس من برای این چندگاه شور وشغب ناپایندهٔ دیده و دانسته خود را و فرزندان خود را و خیلی وتبعی که داشتم بر سر این چندگاه ملک گردم نمیگوئی کسیکه بملک برسد بیک دانگ خود را و فرزندان خود را و خیل و تبع خود را در می بازد و بشرف هلاک می اندازد سلطان جلال الدین کلمات مذکور در جمع بگفت و چشم پر اب کرد و بعضی امرا که پخته و تجربه یافته بودند ازسخنان سلطان بگریستند وبعضی مدمغان و نو دولتان و جوانان را که در ان مجلس حاضر بودند کلمات سلطان دشوار نمود و با یکدیگر گفتند که سلطنت همه قهر و سطوت و دعوی انا و لا غیری است کار این مرد نیست این مرد اعنی سلطان جلال الدین هم از اول کار پادشاهی سپرانداخته و در عاقبت اندیشی زوال ملک افتاد سیاستها و سطوتها که ازان جوی خون روان شود ازین مرد چگونه خواهد امد و بزرگان و صدور و معارف شهر که کلمات انصاف و محافظت اداب سلطان جلال الدین شنیدند هر همه تحسین کردند و در پادشاهی او راغب شدند و معتمد و هواخواه گشتند سلطان جلال الدین در اخر ان روز که درون شهر در امده بود باز گشت و در کیلوگهری امد و منکه مولف ام مراد من از اوردن ماجرای مذکور ان است که مطالعه کنندگان تاریخ فیروز شاهی را دین و دیانت و اسلام و اعتقاد و انصاف سلطان جلال الدین مبرهن گردد و بدانند که شهر دهلی از بزرگان و معتبران و اشراف و اکابر و خاندانهای قدیم و خیلخانهای کهنه و مردم کارامده و بنیادی چنان مملو و مشحون بود که پادشاه از

هراس شعبدة و مخالفت شهریان چندین گاه نتوانست که در شهر در اید و در سال جلوس سلطان جلال الدین کیلوگهري را تخت گاه ساخت و در مصالح استقامت دار السلطنة و در استعداد و تقویت اعوان و انصار ملک باقطاع وحشم مشغول شد و در دویم سال جلوس ملک چهجو برادر زادهٔ سلطان بلبن در کرّه چتر برگرفت و خطبه بنام خود خوانانید و امیر علي هرجاندار مولی زادهٔ سلطان بلبن که او را حاتم خان میگفتندي و اقطاع اودهه داشت یار او شد و بعضي امرا و برکشیدگان بلبني که در سمت هندوستان اقطاع داشتند بملک چهجو پیوستند و ملک چهجو خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد و در تمامي هندوستان خطبه بنام خود خوانانید و پیادهٔ بسیار جمع کرد با هوار و پیادهٔ هندوستان بزعم انکه خلق شهر یار من خواهند شد جانب دهلي روان شد و لشکر کشید و در طلب ملک عم خود جانب شهر مي امد و بسیار خلق از سُکّان دهلي و خطط و قصبات حوالي که در خاندان بلبني از پدر و جد وسائل و منافع داشتند خبر امد ملک چهجو شنیدند و از باطن یار او شدند و با یک دیگر کشاده دلی التفات میکفتند که مستحق ملک بلبني و میراث تختگاه دار الملک ملک چهجو کشیلخان است که برادر زادهٔ حقیقي سلطان بلبن است و خلجیان را در دهلي هیچ استحقاقي و نسبتي نیست هیچ خلجي وقتي بادشاه نبوده و سلطان جلال الدین بر فرزندان سلطان بلبن تغلب کرده است و ملک ایشان فرو گرفته و سلطان جلال الدین با اعوان و انصار خود و امراي خلج که پشت بر پشت او بودند و لشکر معتمد که بروفا داری ایشان اعتمادي بود از کیلوگهري

Digitized by Google

بیرون امد و در مقابل ملک چهجو در سمت هندوستان روان شد و چون در حدود بداون رسید ارکلیخان پسر میانگی خود را که از پهلوانان و صفداران ان عهد بود مقدمه کرد و خانخانان پسر بزرگ را در دهلی به نیابت غیبت خود گذاشته بود و ارکلیخان با لشکر مقدمه بقیاس ده دوازده کروه پیش لشکر سلطان جلال الدین میرفت و سلطان جلال الدین در بداون رسید ارکلیخان با لشکر مقدمه اب کالنب نگر عبره کردند و ازان طرف لشکر ملک چهجو پیشتر امد و در لشکر ملک چهجو راوت و پایک هندوستاني مانند مور و ملنح گرد امده بود و راوتان و پایکان معروف از پیش ملک چهجو بیرهٔ تنبول بر گرفته بودند و دعوي کرده که بر چتر سلطان جلال الدین خواهم زد و چون هر دو لشکر مقابل شدند و لشکر مقدمهٔ سلطان جلال الدین بر لشکر هندوستان تیر اندازي کردند هندوستانیان اب گرفته سست مزاج و برنج و ماهي و شراب کهنه خوار که شوري و شغبي میکردند و دست وپاي گم کردند و شیران و شیر افگنان لشکر مقدمهٔ سلطان جلال الدین تیغها از نیام بر کشیدند و بر لشکر ملک چهجو حمله کردند ملک چهجو و امراي او وهمه هندوستانیان که در صف محاربه مقابل لشکر مقدمه استاده کرده بود بشکستند و منهزم گشتند و پشت دادند و جمعیت او تفرقه شد و ملک چهجو گریخت و هم در ان نزدیکي مواضي بود دران خزیدند و بعد چند روز مقدم ان مواضی اورا بر سلطان جلال الدین فرستاد و بعد انهزام لشکر ملک چهجو امرا و مقربان و معارفان و وارثان و پایکان معروف که خمیر مایهٔ ان فساد شده بودند همه اسیر لشکر مقدمه

Digitized by Google

شدند و اردلیخان ایشان را دو شاخه در گردن انداخته و بند کرده بر سلطان جلال الدین فرستاده و سلطان جلال الدین با لشکر سلطانی همدران منزل رسیده بودند و منکه مولف تاریخ فیروز شاهی ام از امیر خسرو که مقرب درگاه سلطان جلال الدین شده بود شنیده ام که ملوک و امرای بلغاکی را بر سلطان جلال الدین اوردند سلطان بار عام داد و در ان زمان سلطان بر مسوده نشسته بود و من نزدیک سلطان ایستاده بودم که ملک امیر علی سر جاندار و ملک انجبی پسر ملک طرغی و ملک تاجودر و ملک اهجن و دیگر امرای بزرگ را دوشاخها در گردن انداخته و دست کلها کرده و بر شتران سوار کرده و خاک و گرد لشکر بر سر و روی ایشان نشسته و جامهای ایشان رنگین شده پیش سلطان در اوردند و خواستند که تاایشان را هم همچنان در تماشای لشکر سلطانی تشهیر کنند و بگردانند بمجرد انکه نظر سلطان جلال الدین بر ایشان افتاد دستار چه پیش چشم نهاد وبه بانگ بلند گفت که هی هی این چه میشود و در زمان فرمود تا امرا و معارف را از متوران فرود آورند و شاخها از گردن ایشان کشیدند و دست کلها بکشادند و انانکه میان ان امیران در عهد بلبنی و معزی مرتبه ومحلی داشتند انچنان امرا را از میان ان امیران جدا کردند و ایشانرا درخرگهی خالی بردند و طشت داران و جانداران سلطان بر ایشان رفتند و سرهای ایشان بشستند و عطرها مالیدند و جامهای کسوت سلطانی پوشانیدند و سلطان در بارگاه خاص رفت و مجلس شراب اراستند و ان چندنفر ملوک اسیر گشته را در مجلس شراب پیش خود طلبید و حریف شراب کرد و ایشان دور می خوردند و از خجالت سر فرو

نداخته جانب زمین میدیدند و سخن نمیکردند و سلطان با ایشان سخن میگفت و دل میداد و از براي تسکین خاطر ایشان میفرمود شما حرامخوارگي نکردید بلکه حلالخوارگي کردید که جانب ولي نعمت زادهٔ خود تیغ کشیده اید و هرچه سلطان جلال الدین درنوازش و شفقت با ان امراي اسیر گشته میکرد امراي خلج را خوش نمي امد و بایکدیگر میگفتند که سلطان بادشاهي کردن نمیداند و باغاکیان کشتني را حریف میکند و ملک احمد چپ که هم صاحب راي و هم نائب امیر حاجب و هم قرابت نزدیک سلطان بود همدران روز با سلطان گفت که بادشاه را یا جهانداري میباید کرد و رسوم جهانداران را اتباع باید نمود و یا هم بران ملکي که سالها بدان گذرانیده امت قناعت باید فرمود دریاب این ملوک کشتني خداوند عالم چندین نوازش فرمود و حریف شراب کرد و بندهای ایشان فرود آورد و هیران بلغاکي که همه سیاست کردنی بودند ازاد کرد و ملک چجورا که چندین ماه در هندوستان خطبهٔ او خواندند و سکه بنام او زدند برمحفه سوار کرد و در ملتان فرستاد و فرمود که انجا او را در خانه بحرمت نگاهدارد و هرچه بطلبد از شراب و میوه و طعام و جامه برسانند وهرگاه درچنین جرم ملکي که سر جمله جرمها امت سیاستي نشد بعد ازین چگونه باشد که دیگران بلغاك نکنند و فتنه نه انگیزند و از کدام سیاست بادشاه از بادشاه مردمان عبرت گیرند و سلطان بلبن که سطوت و هیبت او خداوند عالم را فراموش نمي شود و در چنین بلغاکها و جرم ملکي تا چه حد سیاست کردي و چه خونریزي ها کنانیدي و اگر مایدست ایشان مي افتادیم نام و نشان خمچیان

Digitized by Google

در ملك هندوستان رها نكردندي سلطان جلال الدين احمد چپ را جواب گفت كه اي احمد انچه تو گفتي من هم ميدانم و سياست باشاهان در بلغاكها بيش از تو ديدم ولیکن چکنم من میان مسلمانی پیر شده‌ام و خونهای مسلمانان ریختن عادت ندارم و عمر من از هفتاد گذشته است دریندت هیچ موحدی را بر نکشته ام و در پیران سال از براي بقاء ملك چند گاه كه نه پس دیگران ماند و نه پس ماخواهد ماند حکم مسلمانی و احکام شریعت را پشت دهم بفرمایم كه مسلمانان را بیدریغ گردن بزنند و امروز بر طریق كه هست بگذرد فردای قیامت جواب من نزدیک خدا تعالی چه باشد واگرما دردست ایشان می افتادیم و ایشان مارا بکشتندی ومسلمانی را پشت دادندی جواب قیامت از ایشان طلب شدی و از کشتن مسلمانان ایشان در دوزخ میرفتند و اکنون كه حق تعالی مارا بر ایشان ظفر داد شکر ظفر اسمانی ان باشدكه ما ایشان را ازاد کنم نه انکه ایشان را بکشم فاما انکه تو در اصلاح ملکی سخنی میگوئی دران هیچ شبه نیست كه رای جهانداري قهاران و جباران ان اقتضا کند که تو میگوي هیچ بلغاکی را بر روي زمین زنده نباید گذاشت و من بعد هفتاد سال درمسلمانی پیرشده از دین اعراض نمیتوانم کرد و خود را جباري و قهاری نمیتوانم ساخت و من در باب ملوك و امراء اسیر گشته اندیشه کردم که چون من قصد جان ایشان نکردم و در چندین بلغاکی ایشانرا نکشتم ایشان هم ادمی اند و سالها میان مسلمانی گذرانیده از خدا و خلق شرم خواهند داشت چنین دانم که ایشان ممنون جانی من شوند بعد ازین قصد ملك من نکنند و بلغاکی پیدا

Digitized by Google

نیارند و بعد جوابدادن سوال احمد چپ سلطان او را گفت ای احمد
سر در گریبان خود کن بینندیش که ما کیان ملکیم و ازان ما بادشاه
که بود و در سالهای گذشته من و برادر مهتر من ملک شهاب الدین
هم در دهلی چاکری سلطان بلبن کردیم و حق نعمت او در گردن ما
بسیار است چه انصاف باشد که هم ملک ایشان فرو گیریم و هم
اعوان و انصار و امرا و در پیوستگان ایشان را سیاست کنیم و ای احمد
نوجوانی و فریفتهٔ دولت شده و مهل است که از عمر تو چند سال
گذشته است اما پدر تو که قرابت نزدیک من بود دیده بود که این
ملوک و امرا که از گردن ایشان دو شاخها فرو ارانیدم و در مجلس خود
حریف شراب کردم در عهد سلطان بلبن چه بزرگ بوده اند و تا چه
حد کر و فر داشتند و ما هردو برادر در سرای سلطان بلبن در ارزوی
ان می بودم که امیر علی جامدار سلام ما را علیک گوید و بعضی
ازین امرا که من ایشان را نوازشی کردم ما را در عهد سلطان بلبن
و سلطان معز الدین بارها در خانهای خود مهمان طلبیده اند و
ایشان از دوستی و برادری در خانهای ما مهمان امده اند و یکجا
شرابها خورده ایم و ذوقها گرفته این زمان که ایشان را بند و زنجیر کرده
پیش من اوردند و خدایتعالی ما را در چنین مرتبه رسانیده چکنم
از دوستی های گذشته و از مجلسهای گذشته یاد نیارم و همچو
جباران و قهاران که ترس خدایتعالی از خود دور کرده باشند بفرمایم
تا همه را گردن بزنند و من مردی مسلمانم و در مسلمانی بزرگ
شده ام مسلمانان را نتوانم کشانید و قهاری و جباری وبی شرمی و
ناخدا ترسی نتوانم کرد و هرکرا از پسران من و از شما که برادر زادگان

Digitized by Google

من اند ارزوی بادشاهی و تمنای قهاري و جباريست من ترک میگیرم او بادشاهی قبول کند و خونهای ناحق بریزد وگو من در ملتان میروم و چنانچه شیرخان با مغلان جهاد میکرد و جواب ایشان میگفت من هم چنان جهاد میخواهم کرد و جواب ایشان خواهم گفت و مغل را نخواهم گذاشت که در ولایت مسلمانان درایند اگر بادشاهی کردن بی ریختن خون مسلمانان میسر نمیشود مرا طاقت خون ریختن نیست و هرگز نبوده است من بادشاهی ترک می ارم طاقت خشم خدایتعالی ندار و سلطان جلال الدین بوقت مراجعت از بداون وبعد از فراغ فتنهٔ ملک چهجو سلطان علاء الدین را که برادر زاده وداماد و پرورده سلطان جلال الدین بود اقطاع کرّه داد و انجا فرستاد و همدران سال که ملک علاء الدین مقطع کرّه شد و انجا رفت بسی کارداران و مقربان ملک چهجو که مایهٔ ان فتنه شده بودند و سلطان جلال الدین ایشان را ازاد کرده چاکر سلطان علاء الدین شدند و پیش او در خبر کردند و هم در سال اول ان بلغکیان و مشططان در دماغ سلطان علاء الدین رساندند که در کرّه لشکر بسیار مستعد و مرتب میتوان کرد و ممکن است که از کرّه دهلي بدست اید زر می باید که اگر بر ملک چهجو زر مي بودی ملک دهلي بدست او امدی اگر از جای زر فاخر دست اید ملک دهلي گرفتن اسان است و سلطان علاء الدین اززده خشو حرم سلطان جلال الدین بود که ملکه جهان نام داشت و نیز اززدهٔ زن خود بود و میخواست سر بصحرا بزند و بطرفی برود و از گفتها و شططهاء باغکیان دماغ ملک برسر او بیضه کرد و هم از اول سال که کرّه اقطاع یافت دنبال ان شد که جائی

Digitized by Google

دور دست برود و زربسیار بیارد شب و روز از مسافران و جهاندیدگان تفحص اقالیم اطراف میکرد چون سلطان جلال الدین مظفر و منصور از بدارون باز گشت و در کیلوکهري امد و در دهلي و کیلوکهري قبها بستند و بعد فراغ مهم خصم که شریک ملک و وارث ملک بود سلطان جلال الدین کار جهانداري چنان پرداخت میرسانید که مورچه از رعایای بلاد ممالک ازو ازرده نمیشود و لیکن ملوک و وزرا معتبران و اکابر و صدور عهد او از کفران نعمت میگفتند که سلطان جلال الدین مرد جهان داري نیست و از او سطوت و قهر بادشاهي نیاید و او عمر در ملکی و ذوق و راحت گذرانیده و کار او و پیشه او جهاد با مخلصت از محاربه و مقابله با مغلان خوب اید و اگرچه در شجاعت و صف شکنی سهمناک است اما مالکرانی و جهانبانی کردن نمیداند و از اعوان و انصار و کار داران و مقربان او که هر همه دانا و پخته و کار دان و کارگذار اند ملک جلالی مضبوط شده و لیکن او این کاره نیست و در مجلس بزرگان عصر جلالی دانایان میگفتند دو چیزکه معهود جهانداري بادشاهان شده است در سلطان جلال الدین ان هر دو وصف نیست و هرگاه ان دو وصف درو نبود امور جهانداري از چگونه بپرداخت رسد یکي ازان دو چیزکه بی ان جهنداري بادشاه بصر نرود خرچهای فاخر است و عطایای بروت از قیاس است که ان در فراهمی مملکت و استمالت امور مملکت و بسیاري اخراجات کارخانها و سایر مصارف دیگر معهود و معتاد بادشاهي شده است و دویم چیز که معهود ملک رانی و جهانبانی بادشاهان شده است قهر و سطوت و سیاست است که ازان مخالفان دفع می شوند

و مذمومان مطیع کردند و بی ان نفاذ امر بادشاه که سرمایه ملک داري است دست نمیدهد و رعب بادشاه در دلهای رعیت منقش نمیگردد و هر دو وصف مذکور در سلطان جلال الدین نمی نماید که سلطان جلال الدین مردي است که نه خرچها بیدریغ که خلق را ازان جرت بار ارد تواندکرد وانعام هاي بادشاهانه که بادشاه انعام‌ها بود نتواند داد و نه قهر و سطوت بادشاهی را کار میتواند فرمود و بارها پیش سلطان دزدان می ارند ایشان را سوگند میدهند که بعد ازین دزدي نخواهم کرد رها میکند و بر سر جمع میگوید من ادمي بسته راکه پیش من می ارند نتوانم کشت فاما در جنگ خون ریزي توانم کرد مرا از کشتن ادمی دشوار اید که کی باید که طفل شیر خواره بپالائد و بیست سی سال برو بگذرد تا او مرد شود چگونه داي باشد که دل او نزند و گفتندي که سلطان جلال الدین بادشاهي است که از اخراجات کارخانه ها تنگ مي امد و از علف دادن پیلان میفرماید که مرا پیلان چه کار مي ایند چه مرد باشد که از قوت پیلان حرب کند و در وقت سلطان جلال الدین ترکان در شهر گرفتار شدند و شخصی هم از میان ترکان هزار و اند ترک را گیرانید سلطان جلال الدین یکی را ازان ترکان نکشت و هرهمه را فرمود تا در کشتی ها سوار کنند و فرود دست برند و در سرحد لکهنوتي ایشان را برند و بگذارند تا ان ترکان بضرورت در اقلیم لکهنوتي افتند و باز درین دیار نیایند ومقصود از ایراد ماجرا اینست که کشتن و برانداختن و بمصادره و مکابره زر ستدن و ملک و اسباب مسلمانان ساب کردن و برورده خود را باز بر زمین دادن و یا در باب هیچ هواخواهی و مخلصي و

Digitized by Google

بنده و چاکری که حق ثابت کرده باشد ایذائی و جفائی و بی ادبی و مذلتی روا داشتن در طبیعت سلطان جلال الدین سرشته نشده بود و بسیار شیر خوارگان غافل و نا حق شناسان نا سپاس قدر مسلمانی انچنان بادشاهی نمی دانستند و از سر انبارگی و رندی و بوالعجبی و ناحق شناسی و کافر نعمتی هرچه برزبانها میگذشت او را میگفتند و عیب میگرفتند و از فرط حلم و کرم سلطان جلال الدین که ملوک و امرا و در پیوستگان خود را سیاستی و تعزیری و ایذائی و جفائی نکردی بعضی امرای ناخدا ترس از سر انبارگی و کفران نعمت در مجلس شراب از برای کشتن و دفع کردن سلطان جلال الدین مشورتها کردندی و هرچه بر زبان ایشان امدی فتندی و انهمه بسلطان جلال الدین رسیدی گهی برشکنا دادی و گهی گفتی مردمان در حالت مستی گهای بسیار خورند و ژاژها خایند در مجلس شراب پیش من میارید و هم دران ایام روزی در خانه ملک تاج الدین کوچی که ملکی بس بزرگ بود مجلسی ساخته بودند و امرا را دران مجلس مهمان میطلبیده بود و چون حاضران مست شدند و شراب بر سر ایشان بررفت ملک تاج الدین را گفتند که لایق بادشاهی توئی سلطان نیست و بعضی مستان گفتند خلجیان لایق بادشاهی نباشند و اگر خلجی لایق بادشاهی باشد احمد چپ است نه سلطان جلال الدین و مثل و مانند کلمات مذکور بسیار میگفتند و ژاژها میخائیدند وهر همه امرا حاضر دران مجلس با ملک تاج الدین کوچی ببادشاهی بیعت کردند و دران حالت یکی از موکلان بی عاقبت گفت که من سلطان

Digitized by Google

جلال الدین را بیک نیم شکاری تمام خواهم کرد و دیگران ازان بی معادتان تیغ بر دست گرفت و گفت که بدین تیغ سر سلطان جلال الدین را همچو خوربوزه خواهم برید و کلمات حشو وبی عاقبتی دران روز بسیار بر زبان ایشان رفت و ان جمله مکیف و مشرح بسمع سلطان رسید سلطان پیش ازان هم محادثه مجلس ملوک درینباب بسیار می شنید و برشکنا میکرد و برزی گویندگان نمی اورد و دران روز که در مجلس ملک تاج الدین مبالغت بسیار رفت و ان همه بسلطان رسانیدند سلطان طاقت نیاورد و هر همه را پیش خود طلبید و در مقام استانید و باهر یکی عتاب میکرد و بدرشتی سخن میگفت و مردمان که گمان بردند تا ان امرا را چه خواهد کرد و باز اخر مجلس سلطان تفت شد و تیغی در پیش داشت ان تیغ را از میان بکشید و جانب ان امرا انداخت و گفت ای زنگیان مست شده درمیان خود لافها میزنید و میگویید که چنین تیر خواهم زد و چنین تیغ خواهم راند میان شما کدام مرد است که این تیغ بردست گیرد و اشکارا با من در اید اینک نشسته ام که می اید درا و ملک نصرت صباح مردواتدار که ملکی بس ظریف بود دران مجلس اوهم بود و کلمات نافرجام بسیار گفت و سلطان را جواب داد و گفت خداوند عالم میداند که مستان در حالت مستی ژاژها بسیار میخایند اری ما ترا که تو ما را همچو فرزندان می پروری نتوانیم کشت و بادشاهی دیگر از تو حلیم تر و کریم تر نخواهیم یافت و یاتو ما را از سبب ژاژها خائیدن و بد مستی ها کردن نخواهی زد همچو ما ملکان و ملکزادکان دیگر نخواهی

Digitized by Google

یافت و سلطان هم دران حالت که شراب طلبیده میخورد و امرا را عتاب میکرد از جواب مهر امیز ملك نصرت صباح چشم پر اب کرد و انچندان گناهی که کار بجان داشت از ایشان عفو فرمود و نصرت صباح را پیاله از دست خود میداد و حریف مجلس کرد و در باب ان امراي بدگوی بداندیش که از برای جلا و نکال پیش طلبیده بود فرمود تا ایشان را در روز بر سر اقطاع هائیکه دارند روان کنند و ایشان را فرمان رسانند که یك سال بر سر اقطاعات خود باشند و در شهر نیایند و بارها سلطان جلال الدین با ان امراء بدگوی بداندیش که در مجلس شراب هرچه از زبان ان نافرجامان برون امدی و در باب سلطان گفتندی فرمودی که شما در شراب خوردن‌ها هیچ نمیدانید که از زبان شما چه برون می اید و از زبان خویش باك نمی دارید که انچه شما دران مجلس مرا میگوئید که بادشاهی دیگر را گفته باشید دیر بودي که سرهای شما همچون ترب و تره بدرو انیدمی و اما من مردی مسلمانم و بادشاهی و جباري و قهاری نمیکنم و کشتن و بر انداختن در طبیعت من نیافریده اند و از همچون شما زنانیان باك هم نمیدارم شما که شکاري را در شکار نمیتوانید انداخت جز لوندي و شب و روز شراب خوردن و شاهد بازی کردن و قمار باختن و بی سر و بن بودن و کلمات زبان کار گفتن کاری ندارید شما را اندل و زهره کجا است که با من به تیغ پیش ایید که من اگر تیغ بکشم دو بست نفر همچو زبانکار را پیش کرده بدوانم و من بر سر میدان تنها می ایستم شما هر همه که سخنان فضول میگوئید که همچون و همچون با سلطان در ایم چهل چهار باره

ساخ بسته با من در آئید به بینم که با شما من چه خواهم کرد و شما با من چه خواهید کرد ای خاکساران شما مراتبه میخواهید و میگوئید که بادشاهی کردن نمیداند و شایان بادشاهی نیست چه میگوئید همین زمان بفرمائیم تا هر همه را پیش داخول برند ذره ذره کنند اگر بادشاهي کشتن و بستن و بر انداختن است از من نمي اید و من هرگز نخواهم کرد منکه روزی یک سپاره قران بخوانم و پنج وقت نماز گذارم من گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله را بگفتن کلمه بزبان و باندیشیدن نا معقولي چگونه کشم که در شریعت پیغمبر ما جز کشنده را و مرتد را و انکه باوجود زن بازن دیگري زنا کند دیگري راکشتن نیامده است گیرم که شما از من نترسید و از کلمات پریشان گفتن باز نمي ایید از ارکلیخان پسر میانگي من نمي ترسید و نمی دانید که او چه درشت حریفي است اگر انچه شما گوئید و می اندیشید او بشنود شما را زنده نگذارد وصد نا کردني با شما بکند و اگر صد بار منع کنم منع من نشنود و با چندان مکارم اخلاق که در سلطان جلال الدین بود رسمي وعادتی دیگر در غایت سندیدگی و زیبائي داشت با ملوك و امرا و کار داران و برادرزادگان خود بد نگفتی و بد نکردي و هر گز ایشان را در جرایم ایشان لت و چوب و بند و زنجیر و حبس نفرمودی و بر ایشان باد گرم وزیدن روا نداشتي و همچو مادر و پدر مهربان که فرزندان عزیز خود را پرورند همچنان نزدیکان خود را بپروردي و اگر بر اعوان و انصار و نزدیکان برنجیدي و تفت شدي ایشان را از پسر میانگی خود که تفت مزاج بود بترسانیدی و در عهد ملکي و عصر پادشاهی خود

Digitized by Google

هیچ یکي را از برادرگان و برکشیدگان خود نه مصادره کرد و نه اقطاع کشید و نه از شغل معزول کرد و سلطان جلال الدین بگفتي که مرا شرم اید که یکي را اقطاعي و شغلي داده باشم و ازان خود کرده باز او را معزول کنم و اقطاع ازو بستانم و بر نجانم و اگر ما در پیوستگان خویش بد کنم دیگری چگونه بامن اعتماد کند و ازانکه ملوك و امرا و کارداران و سایر مردمان قدر سلطان جلال الدین ندانستند و حق او و حق نعمت او نشناختند و انچنان نعمتي را شکر نگفتند بلکه بکفران نعمت او را تعییب میکردند و بد می گفتند که او جهانداری و جهانباني کردن نمیداند حق تعالی هر همه را بدست سلطان علاء الدین و خوي زشت و مزاج درشت او گرفتار کرد که اثاران ملوك و امرا و بزرگان بر روی زمین نگذاشت و از مشاهیر خلق پاکیزه سلطان جلال الدین یکی انست در ایامیکه سلطان جلال الدین هرجاندار سلطان بلبن شده بود کتهل اقطاع یافت و نیابت سامانه شد و در سامانه رفت باشد که از دیوان سلطان جلال الدین در دیه مولانا سراج الدین ساوي که از شعرای معروف سامانه بود خراج پذیر فتند و بر نسبت دیه داران دیگر برو حیفي کردند و مولانا سراج الدین مذکور شعری در مدح سلطان جلال الدین گفت وهم از دیوان او پیش او استغاثتي کرد مانا که سلطان جلال الدین در کار او غفلت ورزید و کارکنان خود را از ایذای او منع نکرد مولانا سراج الدین ساوی از رنجشي که بدو رسید متالم شد خلجي نامهٔ پرداخت و سلطان جلال الدین را دران خلجی نامه هجو کرد و در گفت او مبالغه کرد و ان خلجي نامه که به هجو سلطان جلال الدین مشتمل بود هم در نیابت او بدو رسید و

Digitized by Google

سراج الدین ساوی را معلوم شد که سلطان جلال الدین در بند انتقام شده است بترسید و ترک سامانه داد و بطرفی دیگر رفت و هم دران ایام که سلطان جلال الدین نایب سامانه و مقطع کتهل بود دیهی از دیههای مفتاهران کتهل نهب کرد و در اوان زد و گیر و نهب مفتاهری باسلطان به تیغ در امد و بر روی سلطان دو زخم تیغ انداخت چنانکه تا اخر عمر اثر زخم ان تیغ بر روی سلطان نموده شدی و چون سلطان جلال الدین بادشاه شد و سالی از بادشاهی او برامد ان مولانا سراج الدین ساوي و ابن مفتاهر کتهل جانهای خود وداع اخرت کردند و داد ستدی که باخلق داشتند اخر رسانیدند و برنیت کشانیدن خود پیش داخول امدند و رشتهها در گردن خود انداخته پیش دربار ایستاده شدند سلطان جلال الدین را از کیفیت امدن و منتظر سیاست استادن ایشان خبر کردند سلطان در زمان هر دو کس را پیش خود طلبید و درپیش مولانا سراج الدین ساوی ایستاده شد و او را در کنار گرفت و جامه انعام فرمود و در خیل ندیمان خاص گردانید و دیه او را مسلم داشت و دهی دیگر بوجه انعام بان ضم کرد و فرمود تا مثال هر دو دیه در زمان بنویسند و بدست الغ بر فرزندان او در سامانه فرستند مفتاهر مجرم را پیش خود طلبید و بنواخت و جامه و اسپ انعام داد و باحاضران مجلس گفت که در عمر خود چه در حروب و چه در نهوب باچندین کسان تیغ کردم این چنین مرد که ابن مفتاهر است دیگریرا ندیده ام و ان مفتاهر را یک لک چیتل مواجب تعین کرد و فرمود تا او در اهتمام ملک خورم وکیل در باشد و با یاران معارف ملک خورم این مفتاهر

Digitized by Google

را در سلام پیش تخت بگذارند از استماع ماجراء مذکور اکابر و معارف دهلی سلطان را دعا کردند و حکایت عفو بر روی روزگار باقی ماند و بابت نوشتن تاریخ شد و دیگر از مشاهیر معاملات صدق سلطان جلال الدین اینست که سلطان را در ایام بادشاهی در خاطر بگذشت که بامغل سالها جهاد کرده ام اگر مرا در خطبه های روز جمعه المجاهد في سبیل الله بخوانند بر محل بود و سلطان با ملکهٔ جهان مادر فرزندان گفت که چون قضات و صدور شهر تهنیت کار خیری و مبارکبادي بادشاهی پیش در حرم بیایند تو بر ایشان پیغام فرستی تا ایشان از ما در خواست کنند که مرا در خطبه ها المجاهد في سبیل الله خوانند و به قضا الله تعالی همدران نزدیکی کار خیر قدرخان با دختر سلطان معزالدین اتفاق افتاد و صدور و بزرگان حضرت بمبارکباد کار خیر شاهزاده پیش در حرم امدند و شرط تهنیت بجای اوردند ملکهٔ جهان چنانچه سلطان او را بر راه کرده بود بر صدور دهلی پیغام فرستاد که شما از سلطان التماس کنید تا فرماید که او را در خطبه المجاهد في سبیل الله خوانند صدور شهر پیغام ملکهٔ جهان را به پسندند و گفتند که در همه وجوه واجب و لازم می اید که اینچنین بادشاهی را که سالها با مغل تیغ زده است در خطبه المجاهد في سبیل الله خوانند و چون صدور و اکابر شهر در غرهٔ ماه بمبارکباد سلطان امدند و شرف دست بوس در یافتند قاضی فخرالدین فاقله که علامهٔ عصر خویش بود عرضداشتی متضمن مطلوب و مناسب مقصود سلطان بر صدور و اکابر حاضر امده فصلي مشبع بخواند و از زبان حاضران التماس کرد که سلطان در روز جمعه بالاي مذابر المجاهد

Digitized by Google

في سبيل خوانند و سلطان جلال الدين چون فصل بشنيد دريافت
كه ملكهٔ جهان درين باب ايشان را پيغام كرده است سلطان
چشم پر اب كرد و صدور را گفت كه من با مادر محمود اعنى ملكهٔ
جهان گفته بودم كه درين باب بر ايشان پيغام فرستد تا شما درين
معنى از من التماس كنيد و بعد ان همدران سه چهار روز انديشه
كردم مرا ياد نيامد كه من وقتى در عمر خويش بى شايبهٔ طمعى
و طلب صيتي لله و فى الله تيغى زده ام و تير طرف دشمنان
خدا فرستاده و جهادي از براي خدا كرده و ازين ارزو كه كرده بودم
همدران ايام متاسف شدم و پشيمان گشتم كه من هر مقاتله كه باشغل
كرده ام از براى صيت و خود نمائى كرده ام و مطلوب من دران
ناموري بوده فاما چنانچه بجهت اعلاء كلمهٔ حق جهاد كند و تمناي
شهادت متضمن ان بود همچنان جهاد نكرده ام و هر چند صدور شهر
درينباب پيش سلطان جهد كردند و مبالغت نمودند سلطان روا
نداشت كه او را در خطبه ها المجاهد في سبيل الله خوانند و صدق
معاملات ظاهر و باطن سلطان هم ازين معني روشن ميشود و سلطان
جلال الدين بادشاهى هنرشناس و هنرپرور بود وطبع موزون داشت
و توانستى كه دو بيتى و غزلى بگويد و كدام برهان بر لطافت طبع و
شناخت هنر او ازان روشن تر بود كه امير خسرو را كه سر دفتر شعراى اولين
و اخرين بود همدران ايام كه سلطان جلال الدين عرض ممالک شده بود
بنواخت و بصد نوازش و عزت داشت بر خود برد و هزار و دويست
تنكه مواجب پدر امير خسرو بود بر امير خسرو مقرر فرموده
و اسپ و جامه و انعام خاصهٔ خود داد و چون بپادشاهى رسيد امير

Digitized by Google

خسرو از مقربان درگاه او شد و شغل مصحف داري فرمود و جامهٔ
که ملوک کبار یافتندي امیر خسرو هم چنان جامه با کمر بند سپید
یافتی و ملک سعد الدین منطقي را که در مجلس شکرستاني ابودلف از
جامهٔ پلاس قلندري بیرون اورده در خیل امراء گردانید و نیابت
قریبگی و طبل و علم و اقطاع داد و از لطافت طبع و حسن خلق
و دل مصفاء سلطان جلال الدین بود که مجلس عیش چنان بحریفان
بي بدل و ندیمان بی نظیر و ساقیان سرو قد و خوبان سیمین بناگوش
مطربان جان نواز می اراستند که ان چنان مگر در بهشت توان دید
و از نهایت حسن خلق و لطف طبع سلطان در مجلس شراب
ترک نخوت بادشاهی دادي و حریفان را فرمودي تا جامه‌ها در
سر افرود ارند و موزه ها بکشند و بارانیها بپوشند و بخاطر جمع به نشیند
و حریفان مجلس با یکدیگر بی دهشت وهراس امده و لطیفه گفتندي
و سلطان با بعضی حریفان نرد و شطرنج باختی و حریفان در بازی
با سلطان محابا نکردندي و منادمت را کار نفرمودندی و از تغیر
مزاج سلطان چه در مجلس و چه در غیر مجلس ایمن بودندي
و خوف و هراس بستن و کشتن نه حریفان را نه جز حریفان دیگریرا
اصلا درمیان نبودي و حریفان مجلس سلطان ملک تاج الدین کرچي
و ملک اعز الدین غوري و ملک قیر و ملک نصرت صباح و ملک
احمدچپ وملک کمال الدین ابو المعالي وملک نصیر الدین کهرامی
و ملک سعد الدین منطقی بودند و مثل و مانند ملوک مذکور که
هر یک در ظرافت و لطافت طاق بودند در مجلس سلطان شراب
خوردندي و هر یکی د مجلس ارائي و لطیفه گوئي و شیرینی

Digitized by Google

کلام و دانش سخن نظیر خود نداشتند و در رزم و بزم یگانهٔ روزگار بودند و ندیمان مجلس سلطان تاج الدین عراقي و امیر خسرو و مرید جاجرمي و پسر ایبک دعاگو و مرید دیوانه و صدر عالي و امیر ارسلان کلاهي و اختیار باغ و تاج خطیب که در انشاء سخن و دانش سخن و علم تاریخ و اداب ملوک مثل ایشان دیگري نبود بودندی و غزل خوانان مجلس سلطان امیر خاصه و حمید راجه بودند و هر روز امیر خسرو دران مجلس غزلهای نو اوردي و سلطان شیفتهٔ غزلهای امیر خسرو شده بود و امیر خسرو را انعام بسیار دادي و ساقیان مجلس سلطان پسران هیبت خان و نظام خریطه دار و یلدز سر ساقي بودند و جمالي و حسني و کرشمه داشتند که هر زاهدي و عابدي که نظر در روي ایشان کردي زنار درمیان بستي و مصلا را بوریای خمار خانه ساختي و بصوي خماران برکشید ي و در عشق ان بی بدلان توبه شکن فضیحت و رسوا شدي و از مطربان مجلس سلطان محمد سنه چنگي چنگ زدي و فتوحا و دختر فقاعي و نصرت خاتون سرود گفتندي که از اواز ساده و فادهٔ ایشان مرغ از هوا فرود امدي و هوش از سامعان برفتی دلها بطپیدي و جانها در هزاهز شدی ودختر خاصه نصرت بی بی و مهرافروز که از نهایت حسن و غایت نمک شنگ در هر جانبیکه میدیدند و هر کرشمه که میکردند و هر غمزه که مي زدند کان نمک میریختند در مجلس سلطان پاکوفتندي و هرکه پا کوفتن و کرشمه و ناز کردن ایشان بدیدي خواستی که جان خود را بر سر ایشان نثار کند و تازید چشم از زیرپای ایشان بر ندارد و مجلس سلطان مجلسي بود که انچنان جز بخواب نتوان دید و

Digitized by Google

امیر خسرو که ملک الندماء مجلس سلطان بود هر روز در وصف جمال ساده پسران ماهر و و در حسن و کرشمهٔ امردان چهار ابرو و در دل ربودن نوخطان شکاری انداز و در جان نوازی دلربایان مایهٔ ناز غزلهای تازه و تراوردی و در حالت نوشانوش زدن ساقیان و رقت گفتن و تندی کردن امردان و سرود گفتن و ناز کردن مهوشان و پا کوفتن و اشکنه کردن سیمین بران غزلهای امیرخسرو بخواندندی و در چذین مجلسي که در مجالس دنیا نتوان گفت و نتوان دانست بیدلان جان یافتندي و اشفتگان از سر زنده شدندي و خوب طبعان بهشت برین مشاهده کردندی و نازك مزاجان از سر جان وجهان نخواستندي و دران مجلس که حوران را بر در نشانند و پریان را خاکروبی فرمایند هرگه نه مست شود بی خبر بود و هرکه نه دیوانه گردد سنگ و سنگدل باشد و من پیر گمراه که در تیه نا کامي متحیر گشته ام و نقصي و دمي مانده در زمانیکه وصف مجلس مذکور مینوشتم خواستم که بیاد ان جوانان جان نواز و ان مه پیکران مایهٔ ناز که بعضي از ایشان را و ناز و کرشمه ایشان را دیده بودم و سرود ایشان شنیده و پا کوفتن ایشان مشاهده کرده زنار به بندم و ڈیکهٔ برهمنان در پیشاني لعنت خود کشم و روي خود را سیاه کنم و در تعزیت و مصیبت ان شاهان جهان حسن و ان افتابان اسمان خوبي درکوچه و بازار افتم و فضیحت و رسوا شوم و بعد شصت سال از فقدان ایشان نوحه کنان و جامه دران و سر و ریش کنان بروم و در زیرپای گور ایشان جان دهم وای بر من و صد هزار وای بر من که نه در کار دینی رسیدم و نه از دنیا چنانچه باید و شاید و ارزوي طبع لطیف

Digitized by Google

و مزاج نفیس بود برخور داري گرفتم و درین ایام که پیر و کوز و جائي
مانده و بی نوا و بیچاره شدم جز حسرت نمیخورم و جز حسرت نمیدرم
بارها این ابیات بر حسب مشاهدهٔ روزگار خود میخوانم * ابیات * †

نه کافرم نه مسلمان نه دل بدست نه دینم
خدای بر دل من دارد اگهي که چنینم
نه راسخم به امیدي نه واثقم بنجاتي
هزار جائي خلل یافت است راه یقینم
کجا روم چکنم حال خویشتن بکه گویم
نه رائی رفتن دارم نه روي آنکه نشینم
مثال سینه مور است شرق و غرب جهانم
بسان حلقهٔ تنگست اسمان و زمینم
مگر خداي کشاید دری ز رحمت خویشم
که سخت عاجز و بیچاره و غمین و حزینم

باز امدم در بیان مکارم اخلاق سلطان جلال الدین که انچه در وصف مجلس بے بدل او نوشتم برهاني قاطع و دلیلي واضح است بر لطافت طبع و مکارم اخلاق و حسن معاشرت و لطائف و فضایل ذاتی او غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در عصر جلالی که مجمع اکابر و ذو فنونان عالم بود چند ملك بعلوم اراسته بودند چنانکه ملک قطب الدین علوی و ملك تاج الدین کهرامي و ملک موید جاجرمی و ملك سعد الدین امیر بحر و خواجه جلال الدین امیرچه

---

† بحر مجتث مثمن مخبون ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

Digitized by Google

نایب وزیر و مولانا جلال الدین بکری مستوفی ممالک که هریک
از ملوکان مذکور در صدر فرماندهی و مسند اشغال خطیر متمکن
بودند و در زمانیکه در دواوین امارت نشستندی بوقت حکم و غیر
حکم سخن نا مشروع از زبان ایشان بیرون نیامدی و در عهد ان
بادشاه مجال نبودی که فرماندهان بمکابره گری با خلق معاملت
ورزند و اگر کسی غیر احکام شریعت و معاملت با مردم ان زمانه
پیش امدی ان کس مطعون شدی و لا اعتبار گشتی و چند ملك
در عهد جلالی باوصاف جمیل و حمید و شیم بزرگی و علو همت
و شرف ذات موصوف بودند یکی ازان ملکان ملک قطب الدین
علوی بود که نایب ملك شده بود همتی بس عالی و کرمی بس
وافر داشت و با مردمان باخلاقی زندگانی می ورزید که در چنان
جاهی بچنان اخلاق معامله ورزیدن کسی را میسر نشود و از علو
همتی که بدان مجبول بود در چنان ایام که زر و نقره بر مردمان کمتر
بودی دو لک تنکه در کار خیر پسر بزرگ خرج کرد و در روز عقد صد
اسپ تنگ بست بداد و هزار نفر را قبا و کلاه پوشانید و تمامی عمر
او در مباشرت خیرات و مبرات صرف شده دویم ملکی از نوادر ملوک
عصر جلالی ملک احمد چپ نایب امیر حاجب بود در رای صواب
ملکی و اندیشه راست امور جهانبانی نظیر خود نداشت و انچه در
مصالح ملکی باید و شاید و پرداخت امور جهانبانی همچنان واجب
و لازم نماید در خاطر جهان نمای او جلوه میکرد و در هنر فروسیت
و سختی کمان و درستی تیر ضرب المثل ان عصر شده بود و در
دیوان خاقانی شعوری داشت و از تواریخ سلاطین با خبر بود و هم

Digitized by Google

نظر نیکو داشتی و هم شطرنج خوب باختی و هم همتی بس عالی داشت و شبی ندیمان ومطربان مجلس سلطان را مهمان طلبید یک لک تنکه انعام داد و دویست و سه صد کس را کلاه و صد اسپ تنگ بست ببخشید و از جهت انکه فضائل ذاتی بسیار داشت مکنت و حشمت او در نیابت باربکی از مکنت و حشمت باربکان تجاوز کرده بود و بزرگ منشی او اندازه تحریر نیست و تمامی در سرای جلالی بر بستهٔ اشارت او شده بود ملک تاج الدین کوچی و برادر او ملک فخر الدین کوچی که از بقایای ملوک بزرگمنش تا عصر جلالی مانده بودند و باشغال خطیر و اقطاعات بزرگ اراسته گشته و ملک تاج الدین مذکور که در مهتری و سروری و لطافت و ظرافت نظیر خود نداشت گوئی فلک قبای ملکی و سروری بر قد او دوخته بود و هرچه در اوصاف ملوک کبار از بزم و رزم ارای و ادبی شناختن و هنرپروری و سایر مهتری و سروری دیده اند و خوانده اند باریتعالی او را بدان اراسته بود و معدن کرم و منبع لطف وجهان لطافت و عالم ظرافت افریده شده و در عصر جلالی اورد اقطاع داشت و ملک فخر الدین برادر او دادبک حضرت و جلیس و رای زن درگاه جلالی بود و هر دو برادر ملک و ملکزاده بودند و داد ملکی و بزرگی میدادند و انچنان ملکانیکه هم بسخاوت و هم بشجاعت و هم برای ملکی و هم بطریق و طرایق سروری اراسته و پیراسته باشند بعد از ایشان دیگری در نظر نیامده و ان هر دو برادران ملکانی بودند که از شرف و بزرگی ایشان اکابر و معارف شهر به پیوستن و متعلق شدن بد ایشان مفاخرت کردندی و در سرای ایشان از هر

Digitized by Google

طائفه هنرمندان که در چنین دار الملک مشهور و معروف بودی
اراسته و پیراسته نمودی و هر دو برادر قدر و قیمت احرار و اشراف
و عزت و نفاست هنر نیکو دانستندی و به مهتری و سروری سالها
نامور شده بودند ملک نصرت صباح که از سماحت و لطافت و
ظرافت و شیرینی سخن و ملکی و ملکزادگی و پرورش معارف و
ناز کشی هنرمندان ارایش ملک جلالی بود و او را از بسیاری جود و
کثرت بذل ثانی علاء کشلیخان گفتندی و در هر مجلس که نشستی
از شیرینی کلام او و لطافت حرکات و سکنات او حاضران مجلس
نتوانستندی که چشم از جانب او بر دارند و جای دیگر نگرند و
عامهٔ مطربان و اهل طرب شهر و اطراف ملازم در او بودندی و هرکه
ازان ملک و ملکزاده که معدن کرم و منبع جود بود چیزی بخواستی
و حاجتی عرضکردی که اگر صد حیله و چاره درمیان بایستی اورد
و بهر سودی و ربائی که وام بدست امدی بدان سایل و حاجتمند
بدادی و هیچ روزی برو دشوار تر ازان نگذشتی که دران روز اعطا و
ایثار او بخلق نرسیدی و اینک سایل و حاجتمندان با شکوه هرکه
هست از در او بتعرض باز گردد کمتر بودی و با انکه شغل سر
دیوانداری و اقطاع کانوج و جوبالله و هفت صد سوار داشت دائم
مدیون بودی و متقاضیان وام از در او دور نه شدندی و در هر مجلسی
که او مهمان شدی و دست در قمار زدی باران تنکه و چیتل بر سر
مطربان و غزل خوانان و شاهدان بباریدی و من ان کریم ابن الکریم
ابن الکریم را دیده بودم و در خانهٔ پدر من بارها مهمان شده بود و
اگر چه من درین ایام سخت در مانده و عاجز شده ام و خواهندگان

Digitized by Google

از در من محروم باز میگردند ازانکه زادهٔ کریم و خلف کرام مردن را ازین روز هزار بار بهتر میدانم و نه چیزی دارم و نه از کسی وام مي یابم و شب و روز در حسرت انکه ایثاري کنم و درم و دیناری دهم میکاهم و مي میرم و اگر در تالیف این تاریخ منفعتي دیگر بمن نمیرسد باری ذکر کریماني که کرم و بذل ایشان از پدر و جد خود شنیده ام و بعضي را بچشم خود دیده درین تاریخ اورده ام و از یاد کرما و ذکر کرما تسکیني و تسلیي در باطن شکستهٔ خراب گشتهٔ خود احساس میکنم و مرده از نام ایشان زنده میشوم و من که مولف تاریخ فیروز شاهي ام در عهد جلالي قران تمام کرده بودم و از مفردات گذشته و خط اموخته از خدا ترسان و دانایان که بر پدرم موید الملک امد و شد داشتند شنیده بودم که در مجلس مختلف پیش پدر من بگفتندي که عهد جلالي از نوادر عهود است و چگونه عهدیست که مکابره و مصادره و در مال و اسباب دیگران بازیدن و در املاک و اوقاف مردمان دست زدن و در میراث گذشتگان و در ذخایر و دفاین ایشان نظر انداختن و به لت و چوب و بند و زنجیر از مسلمانان مال ستدن اصلا مشاهده نمیشود و از فرماندهان این عهد نا مشروع گفتن و کردن از معایب بزرگ مي نماید و از ظلم و تعدي بادشاه و نایبان عهد و نصب کردگان بادشاه امان عام در باطن های خواص و عوام رسته است و در پادشاه جز حلم و خدا ترسي و در اعوان و انصار ملک جز علم و عقل و کرم و شفقت و بر احکام شریعت و معاملت کار کردن چیزی دیگر معاینه نمي گردد و لیام و اصاغر و کم اصلان و جلفان و بازاریان و ناکس و نا کس بچگان را

Digitized by Google

درین عهد چیزی رواجی و رونقی نمي نماید و از مشاهدهٔ سري
ده بچگان گمنام و از سروت و نعمت دون زادگان بد نام خون در تن اکابر
و اشراف نمي جوشد و از کامبراني رذالگان مجهول النسب و از فرمان
روائي لا یفلحان مردود الحسب کریم زادگان و بزرگ زادگان در
طشت خون نمیباشند و بد دینان و بد مذهبان فلسفیان و بد اعتقادان
را درین عهد در هیچ دری مدخلي دست نمي دهد و حاسدان
را از زوال نعمت منعمان کار نمي کشاید و دست و پای ظلم و
ظلمه به تیغ انصاف و دشنهٔ عدل بریده شده است و هر کس مال
و اسباب بي هراس بیرون مي تواند اورد و برخورداری میتواند
گرفت و در های سعایت و بر انداز گری بکلي مسدود گشته و من
هم ازان بزرگان مي شنیدم که بارها بطریق نالش و افسوس در
مجلس پدرم گفتندی که ما مي بینم ومي شنوم که مردمان از
نامپامي و انبارد گي و غفلت و بیخبری قدر اینچنین عهدی مبارك
و میمون و سلامت و با عافیت نمیدانند و شکر این چنین نعمت
که باریتعالی الوالمري گداترس ومسلمان بر سر ایشان امر گردانیده
است نمیگویند و بلکه از کافر نعمتي و نا سپاسي سلطان جلال الدین
را دعاء بقا نمیکنند خود رویان سایه پرور که از نعمت و سروت بسیار
و امن و امان بیحد کژ و کور شده میگویند که پادشاهي را باخلچیان
نسبتي نیست و سلطان جلال الدین طرق و طرایق جهانداری
نمیداند و صد تعیب پادشاه را میکند و صد نام کار داران او مینهد
نه بس روز گار بگذرد که این نا حق شناسان نا سپاس و از شومت
ایشان تمامي اهالي بلاد ممالك بدست امر و امارات جابری

Digitized by Google

قاهري مكابره گري و كژ گيري و خود كامي و خود رائي كه او را از احكام شريعت و معاملت خبري و علمي نبود در خواهند ماند و عاجز و بي چاره و بينوا و مفلس خواهند گشت و انگاه كه بدست بادشاهي فرعون صفتي و بيباكي خود كامي و اعوان و انصار ظلمه و اعونهٔ او درمانند و سلك و اسباب به باد دهند و امن و بيغمي را گم كنند از سلطان جلال الدين و كارگذاران و كاركنان او ياد خواهند اورد و هم ايشان از تجربهٔ خويش گفتندي كه روزگار غدار نا كس پرور هم اين چنين بادشاه حليم و كريم و اين چنين فرمان روايان و كارگذاران مهربان و خدا ترس بر سر بندگان خدا نتواند ديد و روزگار از رسم و عادت جفا كاري و اشراف ازاري و ايذا و ايلام احرار و دشمن داري هنرمندان و دون پروري و سفله نوازي از قديم الايام باز است و فلك از دل و جان يار پادشاهي باشد و بر تخت بادشاهي الو الامري را پسندد كه ناقص و معيوب و سفله نواز و دون پرور و ظلم مزاج و بد خو و كژ گير بود و در عهد او همه جفا و ايذا و اتلاف به بزرگان و بزرگ زادگان رسد و كرما و اسخياء و اشراف و احرار را كه بر ضد مزاج فلك انداز خوي بد و طبيعت كژ و جهل و جهالت و تندي و ژفت مزاجي ان بادشاه درماندگيها و اخواريها و بي نوائيها و عجزها پيش امد و چند ماه معدود از سخن ان بزرگان دين و دولت نگذشت كه فلك فاحشه نواز و روزگار مابون پرور بادشاهي همچو سلطان جلال الدين را كه از اب حيات سرشته بود و از باغ مسلماني و معاملت رسته از سلطان علاء الدين كژگير و كم مزاج كه سر بي او بود روزه دار اعلانا و اجهارا بكشايند و

Digitized by Google

سلطان علاء الدین را که با ولی النعمت خود ان کرد که هیچ جهودی و زندیقی نکند سالها بر تخت جهانداري متمکن و کامگار داشت و خواص و عوام بلاد ممالک را ازو تجربه کنانید و از تاثیرات خوي بد او اب در جگر کسی نماند و با چندان مکارم اخلاق سلطان جلال الدین و وفور حلم و کرم در عهد جلالی ان حادثه افتاد که سیدی مولا را زیر پای پیل انداختند و بعد از کشتن او خاندان جلالی ابتر و پریشان شد و ماجرای کشتن سیدي مولا بر این جمله بوده است که سیدی مولا درویشی بود از ولایت ملک بالا در اول عهد سلطان بلبن در شهر امده بود و بو العجب طریقها داشت در انفاق و اطعام بے نظیر بود و لیکن در مسجد جمعهٔ به نماز جمعه نیامدی و اگرچه نماز گذاردي اما شرایط جماعت چنانچه بزرگان دین محافظت نمایند بجا نیاوردی و مجاهدت و ریاضت بسیار داشت و جامه و چادر پوشیدی و نان برنج با نانخورشي سهل خوردی و زنی و کنیزکی و خدمت گاری نداشت و گرد استیفاء هیچ شهوتی نگشتی و از هیچ افریده چیزي نستدی و چندان خرچ کردی که مردمان را حیرت بار اوردي و بیشتري خلق گفتي که سیدي مولا علم سیمیا دارد و در پیش صحرای دروازهٔ خود خانقهی بس با بوش عمارت کرده بود و هزارها دران صرف کرده و دران خانقه طعام بسیار کردي و مسافران بر و بحر در خانقهٔ او فرود امدندي و در وقت مایده میکشیدند انچنان مائده با نعمت های گونا گون خان و ملوک را میسر نشود و دران خانقه جمیعتها کردي و دوگان هزارگان من میده و پانصد گان مسلوخ و دویستگان و سی صد گان من شکر تري

Digitized by Google

وصد گان و دویستگان من نبات خریدي و پیش در خانقهٔ او انبوه ها شدي و دیهي وادراري و انعامي نداشت و فتوحی نستدی و بتواتر میگفتندی که بهاي اشیاي و انچه کسی را میدهد فروشنده و معطي را میگوید برو و زیران سنگ و یا زیران خشت چندین تنکه نقره است بستان همچنان میکردند و در طاق و یا در زیر سنگ و خشت همچنین تنکه و زر و نقره مي یافتند که گوئي این زمان از دارالضرب اورده اند و از یونه کشیده و منکه مولف ام در عهد جلالي پدرم نایب ارکیخان بود و خانه در کیلوگهري بس بلند و رفیع براورده من ازانجا با اوستادان و رفیقان بزیارت سیدی مولا می امدم و او را زیارت کرده ام و هم لقمه شده ام و در در سیدی مولا هجوم خلق شده بود و امد و شد امرا و اکابر و معارف بیشتر روي نموده و هم چنین شنیده بودم که انچه سیدی مولا در دهلی میامد در اجودهن بر شیخ فرید رفت و دو سه روزي نزدیک خدمت او شده روزی شیخ فرید در محاورة از سر حال با او گفت که سیدی در دهلي مي روی ومیخواهی دری بکشائي و باز نام پیدا اری تو دانی هر چه دران صواب و صلاح خود بیني هم چنان بکني اما یک وصیت من نگهداری با ملوك و امرا اختلاط نکنی و امد شد ایشان را در خانهٔ خود از مهلکات تصور کني که هر درویشی که در اختلاط با ملوک و امرا بکشاید عاقبت او وخیم گردد و سیدی را اخراجات بے صرفه کردن و ده گان و پنجگان هزار تنکه مردمان معتبر را دادن و در اختلاط امد و شد امرا و ملوک کشادن در عهد سلطان بلبن که امور ملکي بامنقامت پذیرفته میسر نشد و در عهد معزي بی‌خبري وغفلت

Digitized by Google

بود میدي بر حسب خواست دل خرچ ها بي صرفه میکرد و امد و شد بر در او بسیار شده بود و در عهد جلالي بیشتر ازان شد و خانخانان پسر مهتر سلطان جلال الدین معتقد و مخلص و پسر خوانده میدي شد و امرا و کار داران او بخدمت میدي بیشتر امد و شد میکردند و قاضي جلال کاشاني که بس بزرگ قاضي بود و لیکن فتنه انگیز بود او را باسیدي محبت شد و دوگان و سه گان شب در خانقاه میدي بماندي و در خلوتها میان ایشان محاوره شدي و مولا زادگان بلبني که فرزندان ملوک و امرا بودند و در عهد جلالي بی نوا و مهجور و بي اقطاع و حشم مانده و کوتوال برنج تن و هتیا پایک که از زمرهٔ بیباکان و پهلوانان بودند و در عهد بلبني یگان لک چیتل نان داشتند و در عهد جلالي بي نان شده و بعضي اکابر معزول در خانقاه میدي آمد و شد بسیار میکردند و شبها مي خفتند و از و چیزي مي یافتند و خلق را گمان مي افتاد که رفتن مردمان بر در او بطریق تبرک است و آخر چنان معلوم شد که قاضي جلال کاشاني و خان زادگان و ملکزادگان بلبني و کوتوال برنجتن و هتیا پایک شبها پیش میدي مي نشینند و کنکاج میکنند و فتنه میخواهند پیدا ارند و کوتوال برنجتن و هتیا پایک متکفل شده که روز جمعه بوقت سواري سلطان جلال الدین طریق فدائیان بیابند و بدو اکفت رسانند و درین فتنه انگیزي میدي را میخواهند خلیفه سازند و دختر سلطان ناصر الدین در حباله میدي در ارند و قاضي جلال قاضي خان شود و ملتان اقطاع یابد و شلغهاي در سرا و اقطاعات میان خان زادگان و ملکزادگان بلبني

Digitized by Google

بر حسب جمیعت ایشان قسمت شود و شخصي از معارف
بیکاران دران کنکاج یار بود از ایشان بگشت و کیفیت فتنه انگیزی
بسمع سلطان جلال الدین رسانید سیدي را وهر همه متهمان را بگرفتند و
پیش سلطان اوردند و هر چند سلطان صورت حال ایشان تتبع کرد هر
همه بیک زبان منکر شدند و دران ایام رسم نبود که منکر را بلت
و چوب اقرار کنانند بر دب حکمشد و سلطان را و خلق را از کنکاج
ایشان روشن گشت و لیکن چون هر همه بانکار پیش امدند و در انکار
حکمي بر ایشان نمیتوانستند که بکنند در صحرای بهار پور اتش بس
بلند و سهمناك بافروختند و سلطان با خانان و ملوک انجا امد
و کوشک خاص نصب کردند در انجا نشست و جمله صدور اکابر و
علما و مشائخ شهر را انجا اوردند و محضر ساختند و دران صحرا
خواص و عوام شهر گرد امدند و انبوهي بس شگرف شد سلطان
فرمودکه متهمان را در اتش در ارند تا صدق از کذب روشن شود و درین
معني از علما فتوی طلبید علماء متدین بیک زبان گفتند که دب
مشروع نیست و اتش سوزنده است و خاصیت چیزیکه سوختن بود
محل صدق و کذب نتواند بود و انکه از حال فتنه ایشان اخبار میکند
یك کس است و گواهي یک شخص در چنین جرمي در شرع
مسموع نیست و اخر سلطان ترک دب کرد قاضي جلال را که سر
جمله فتنه شده بود در بداون فرستاد و قضاء بداون او را داد و
خان زادگان و مالکزادگان را در اطراف جلا کرد و املاک ایشان بکشید و
کوتوال برنجتن و هتیا پایک را که بکشتن سلطان متکفل شده بودند
سیاست فرمود و سیدي مولد را بسته پیش کوشک سلطان اوردند

Digitized by Google

سلطان با زبان خود با او مباحثه کرد و دران جمع شیخ ابو بکر طومي حیدري با جمع حیدریان دیگر حاضر بود سلطان روي طرف ایشان کرد و گفت که ای درویشان انصاف من ازین مولة بستانید بحري نام حیدري بیباک شده برسیدي در امد و چند استره بزد و بجوال دوز او را مجروح کرد و ارکلیخان از بالاي کوشک طرف پیلیانان اشارت کرد و پیل برسیدي براند و سیدي را بکشتند و انچنان بادشاهی حلیمي طاقت استماع کنکاچ نیاورد حکمي بکرد و حرمت صورت درویشي و هیبت درویشان محافظت ننمود و منکه مولف ام یاد دارم که روز قتل سیدي مولة بادی سیاه برخاست که عالم تاریک شد و بعد قتل سیدي مولة ملک جلالي در فتور گرفت که بزرگان گفته اند درویش کشتن شوم باشد و هیچ بادشاهي را نیکو نیامده است و هم دران نزدیکي که مولة کشته شد امساک باران شد و در دهاي قحط افتاد و غله بیک چیتل سیری رسید و در زمین سوالک قطرة باران نچکید هندوان انزمین با زن و بچه در دهلي مي امدند و بست گان و سي گان یک جا می شدند و از گرسنگي خود را در اب جون می انداختند و غرق مي شدند و از سلطان و امراء و فقرا و مساکین صدقات بر سبیل روز مرة می یافتند و از صدقات اغنیا خلق زیرة قحط گذرانیده تو در سال دویم باران‌ها مشبع چندان بارید که انچنان باران ها مردم اکمتر یاد دارد ه

واصدم باز در بیان بقیهٔ اخبار و اثار عهد جلالی

که در شهور سنة تسع و ثمانین و ستمائة سلطان جلال الدین جانب

Digitized by Google

رنتهنبور لشکر کشید و دران ایام خانخانان پسر مهتر سلطان جلال الدین نقل کرده بود و سلطان ارکلیخان پسر میانکی را چتر داد و در کیلوگهری او را نایب غیبت فرمود و خود جانب رنتهنبور نهضت کرد و رفتنان جهابن را بگرفت و بتخانه های ایشان را خراب کردند و بتان را بشکستند و سوختند و ولایت جهابن و مالوه را نهب و تاراج کردند و غنایم بسیار گرفتند و لشکر ها بیاسود و رای رنتهنبور بارلوتان و مقدمان و معروفان و زن و بچه ایشان حصاری شد و سلطان خواست تا رنتهنبور را بگیرد و محصر کند فرمود تا مغربیها مرتب کنند و ساباطها و گرگچها برارند و در استعداد حصار گیری مشغول شوند و هم درین ساختگی بودند که سلطان از جهابن سوار شد و در رنتهنبور امد و حصار را در نظر اورد و بسیار فکر کرد و در اخر ان روز باز در جهابن رفت و دویم روز ان ارکان دولت و سران لشکر را بطلبید و فرمود که من میخواستم تا حصار را محصر کنم و لشکر دیگر را بطلبم و حشم از ولایت هندوستان بیارانم دیروز چون حصار را در نظر اوردم فکری درست کردم دیدم که این حصار دست نمی اید تا چندین مسلمانان در گرفتن این حصار کشته نمیشوند و به ثمن ده همچنین حصار خود را فدا نمیکنند و در ته ساباطها و بر اوردن پاشیب و بستن گرگچ و بر رفتن حصار کشته نمیشوند و من ده همچو این حصار را در مقابله یک تار موی مسلمانی روا ندارم و ان غنایم و اسباب و اموال در دنیا مرا چه کار اید که بعد کشانیدن چندین مسلمانان در دست من افتد و ان لحظه که زنان بیوه گشته و اطفال یتیم شده کشتگان بیایند و پیش من بایستند هرچه من درین حصار

Digitized by Google

یافته باشم نزدیك من تلخ تر از زهر گردد این رای بزد و حکمت تاپیچیدن در حصار بیرون داد و روز دیگر مراجعت فرمود وسالم غانم کوچ بکوچ در دار الملك خود باز رسید و دران معرض که سلطان حکمت باز گشتن خود با ملوك و امراء تقریر کرد احمد چپ عرضداشت کرد که جهانگیران اگر عزم مهمي کرده اند هیچ اندیشه ایشان را مانع نیامده است تا ان مهم تمام نکرده اند باز نگشته اند که اگر خداوند عالم پیش ازانکه حصار را فتح کند باز گردد رای اینجا خیره شود و او را هوسهاي دیگر درسر افتد ورعب جهانگیري بادشاه ازمینه ها کم شود سلطان او را جواب داد که اي احمد من هم میدانم که بادشاهان وجهانگیران از براي انکه کام دل ایشان براید وصیت جهانگیری ایشان منتشر شود و سکه و نفاذ امر دربلاد ممالك ایشان جاري تر گردد هزاران در هزار ادمي را در مهالك صعب انداخته اند ودر حصار گیریها تلف شدن مسلمانان ایشان را غم نداشته و در اقالیم دور دست رفته و از براي بر امدن نام جهانگیري نظر در هلاك مردم نکرده وعزم الملوك را کار فرموده تا مهمي که عزم کرده اند و اگرچه ان بر مردم سخت تر و صعب تر بود و بسي خلق دران اواره و ابتر شده اند بر نیامده است باز نگشته اند و سالها در بر امدن ان مهم مانده و ایشان را دشواري و هلاك مردم مانع نیامده است و من اینهمه میدانم و سالهاست که پیش من تواریخ بادشاهان خوانده اند و الی یومنا که بادشاه شده ام هیچ روزي نمیگذرد که هم بحضور تو چند ورق تواریخ نمیخوانم و تومرا محل فرزند باشي پیش من رایهاي ملکي بر طریق میزني که گوي ان تو میداني و من

Digitized by Google

نمیدانم و لیکن من میگویم مسلمانی و انچه خدا و رسول خدا فرموده
است چیزی دیگر است و انچه جبابره و فراعنه کرده اند و تانکه رسم
و رسوم قصد و عزم ایشان اتباع و اقتداء کرده چیزی دیگر و من
در بادشاهی خود اندیشه کسانی میکنم که ایشان را در دل نشسته
باشد که انچه پیغمبران گفته اند راست و قیامت قائم شدنی است
و جواب نیک و بد و هرچه در دنیا بکنید پیش خدایتعالی دادنی
است و هرچه جباران و قهاران از براي ابروي چند روز ملک
ناپایدار خویش کرده اند و روزي چند باد بروتی بر اورده و عذاب
دوزخ انگیخته ان هیچ اصلي ندارد و اتباع و اقتداء ان اگرچه واسطه
رعب مردم و هراس رعیت میشود و لیکن ادمي را از مسلماني
همچنان بیرون مي ارد که موي از خمیر بیرون ارند پس چیزیکه
من میگویم و میکنم از مسلماني میکنم و از مسلماني میجویم و
تو که فرزند و پرورده منی بر من از جهت قول و فعل بادشاهان بر
مي ائي و بر طریق انکه من نیک خواه دولت و ملک ام و راي
هاي ملکي نیکو میدانم مرا عیب میکني اینقدر نمیدانی که انچه
تو در کار ملکي شنیدۀ و میداني من بیش از تو شنیده ام و بیش
از تو میدانم احمد چپ عرضه داشت کرد که من گستاخ کردۀ کرم
بادشاهم و مرا بارها فرمان شده که انچه در صلاح ملک و دولت
بادشاه مرا فراهم اید عرض دارم انگاه من هر چیزي عرضداشت میکنم
وهم درین کرت که بادشاه رنتهتبور را نافتح کرده باز گشته است مي
بینم که رواج امر بادشاهي در دلهاء خلق کم خواهد شد دل من مي
سوزد انچه در خاطر میگذرد عرضدارم و خداوند عالم صواب دید مرا

Digitized by Google

بر قول و فعل بادشاهانی که دعوی خدائی کرده اند و از دایرهٔ بندگی بیرون بر امده حمل میفرماید چرا خداوند عالم برسم و رسوم سلطان محمود و سلطان سنجر که هریک پناه دین محمدی بودند و جهان را گرفته و جهان را داشته اتباع و اقتداء نمیکنند و عزم ایشان و جهان گیری ایشان را پس روی نمیفرمایند ازین سخن احمد چپ سلطان بخندید و گفت ای احمد دیدی که از سر جوانی و مستی دولت غلط میکنی ای پسرک سلاح داران و رکابداران سلطان محمود و سلطان سنجر از ما بهتر بوده اند و صد بار از ما شرف پیشتر داشتند ما را کجا رسد که درین بادشاهی چند روزه که عاریت شکل یافته ایم در خاطر گذرانیم که انچه این جهانبانان و جهانگیران رامتین کرده اند ما هم همچنان کنم ای بابا دماغ تو گنده شده است و غلطها میکنی ان بادشاهان اسلام دین پناه و دین پرور بوده اند و نشنیدهٔ که در تمامی ملک محمودی با چندان طول و عرضیکه داشت یک بی دین و یک بد مذهب را ساکن شدن نگذاشته اند و از قوت و شوکت ان بادشاه دین دار دین پناه شعار اسلام تا اسمان رسیده و بت پرستی را از بیخ قلع کرده و کلمه دانان سلطان سنجر نامزد شده اند و با سلطان علاء الدین جهان سوز محاربه و مقاتله کرده و رشته در گردن او انداخته بخدمت سلطان سنجر برده و ما کدام ادمیانیم و کدام بادشاهی قوت و شوکت داریم که در دل گذرانیم انچه سلطان محمود و سلطان سنجر کرده اند ما هم بکنیم ای ابله خود را بنزد خود بزرچمهر میدانی نمی بینی که هرروز هندوان که دشمن ترین دشمنان خدا و دین مصطفی اند مندل زنان و بوق زنان در زیر

Digitized by Google

کوشک من میگذارند و در جون مي ايند و بت پرستي ميکنند و احکام شرك و کفر را در نظر ما قوادکان بي حميت که خود را بادشاه مسلمانان ميخوانانيم و بادشاه اسلام ميگويانيم رواج ميدهند و ازما و از قوت و شوکت بادشاهي ما بروت نميزنند که اگر من بادشاه اسلام باشم و بادشاه بادشاهزاده راستين باشم و قوت و شوکت بادشاهان دين پناه بر خود به بينم از حميت دين اسلام و عصبيت دين حق گذارم که يکي از دشمنان خدا و دين مصطفي خاصة هند و که دشمن ترين دشمنان دين مصطفي است بيرة تنبول بفراغ دل بخورد و يا جامه سپيد بپوشد و يا نوعي ميان اهل اسلام مراغه زند شرم برما و بر بادشاهي ما و بر دين پروري ما و دين پناهي ما که روا دارم که نام مارا روز جمعه بر بالاي منابر بخوانند و خطيبان ما از دروغ زني مارا حامي الاسلام بر زبان رانند و درعهد بادشاهي ما دشمنان خدا و دشمنان دين مصطفي در نظرما و در دارالملك ما با هزار ناز وکرشمه و با ثروت و نعمت زيند و تلذذها و تنعمها گيرند و در ميان اهل اسلام مباهي و مفاخر باشند و اشکارا و کشاده بت پرستي ها بکنند و طبل زنان احکام کفر و شرك را رواج دهند خاك بر سرما و خاك بر بادشاهي و دين پناهي ما که ما دشمنان خدا و رسول خدا را در ناز و نعمت روا داريم و از خون ايشان جويها روان نکنم و بر چند تذکة که برطريق صدقه از ايشان بستانيم راضي شويم اي پسرك در نظر مردمان هنوز طفل شير خوارة انديشه هاي فضول در باقي کن و مارا و بادشاهي ما را با سلطان محمود و سلطان سنجر و بادشاهي ايشان قياس مکن که ما قرة غلامانيم تا انکه بادشاه شده ايم بغلامي و بندگي

Digitized by Google

ایشان مارا مباهات و مفاخرت باشد و بزرگي بود و نیز اي بابا که خبر از جهان نداري ایشان را در روز قیامت جواب خودمي باید داد و مارا جواب خود و من پیر شده ام و عمر من بهشتاد رسیده است مرا انتظار مرگ مي باید بود و کارهائي می باید کرد که بعد از مرگ مرا منفعت کند و تو پیش من سخناني میگوي که گوي با چک ملکیت دنیا اورده ایم ملک احمد چپ از مجلس بخاست و در پاي سلطان غلطید و گفت که حق و درست که علما و عقلا و دین داران عالم پسندند همینست که در خاطر خداوند عالم میگذرد و خداوند عالم میگوید و من جوانم و از دولت خداوند عالم بدینمرتبه رسیده ام می اندیشم که اگر همچنین کنند و همچنین باشند که همچنین شود پیش اید

و درشهور سنة احدی و تسعین و ستمائة

عبد الله نبسه هلولعین با ده پانزده تمن مغل قصد هندوستان کرده و سلطان جلال الدین لشکرهاي اسلام جمع کرد و با دار و گیر بادشاهان و کوکبه و دبدبه سلاطین از دار الملک بیرون امد و با جمعیتي هرچه پیشتر بکوچ متواتر بر سمت لشکر مغل پیشتر رفت و چون در حدود بررام رسید مقدمه لشکر مغل نمودار کرد و لشکر اسلام و لشکر مغل اب را در میان کردند و در مقابله یکدیگر فرود امدند و در ترتیب مصاف مشغول شدند و دران شدند که از براي محاربه و مقاتله روز تعین شود و در صحراي بزرگ باندازه جمعیت لشکرها درمي اوردند و دران چند روز مشغولي استعداد حرب بزرگ یزکیان طرفین را ملاقات میشد و یزکیان لشکر اسلام غلبه میکردند و چندگان نفر از

Digitized by Google

بزکیان مغل گرفته پیش سلطان مي اوردند تا روزي بعضي مقدمه
لشکر مغل اب را عبره کردند و مقدمه لشکر اسلام پیشتر شد
ومیان هردو مقدمه محاربه و مقاتلهٔ صعب رفت و مقدمه لشکر
سلطان مظفر گشت و مغل بسیار را علف تیغ گردانید و یکدو امیران
هزاره و چند امیر صده مغل را امیر کرده پیش تخت اوردند و در
اخر کار رسولان طرفین امد و شد کردند و طرفین را از محاربه و مقاتله
که متضمن خطر عظیم است باصلاح باز اوردند و سلطان را و عبد الله
نبسهٔ هلو لعین را از دور با یکدیگر ملاقات کنانیدند و سلطان او را پسر
خواند و او سلطان را پدر گفت و جنگ از میان بر خواست و از
هردو طرف تحف و هدایا مي اوردند و مي بردند و بعد اصلاح
هردو لشکر با یکدیگر خرید و فروخت کردند و عبد الله با لشکر مغل
باز گشت و الغو نبسهٔ چنگیز خان لعین با چند امیر هزاره و امیر
صده مغل بسلطان پیوست و ان مغلان هر همه کلمه گفتند و مسلمان
شدند و سلطان الغو را بدامادي مشرف گردانید و ان مغلان که
با الغو امده بودند زن و بچهٔ خود را در شهر اوردند و از سلطان مواجب
ونوازش یافتند و در عمرانات کیلوگهري و غیاث پور و اندرپت و تلوکه
مراها ساختند و ساکن شدند و ابادانیهای ایشان را مغل پور میگفتند
و ان مغلان را سلطان جلال الدین یکدو سال مواجب داد ایشان را
هواي هندوستان و مکونت حوالی شهر موافق نیفتاد و بیشتري
از ایشان با زن و بچه باز در ولایت خود رفتند و بعضی از معارف
ان مغلان همدرین ولایت ماندند و دیهها و مواجب یافتند و با
مسلمانان بیامیختند و قرابتي کردند و ایشان را نو مسلمان میخواندند

Digitized by Google

و در اخر سالمذکور سلطان در مندور رفت و بیلک لگام زیر مندور را بگرفت و حوالي ان نهب و تاراج کرد و با غنایم بسیار مراجعت فرمود و باز کرت دویم جانب جهابن لشکر کشید درین کرت هم عرصه جهابن را نهب و تاراج کرد و لشکر را غنایم بسیار افتاد و مظفر و منصور باز گشت و در ان سال که سلطان جلال الدین در مندور رفته بود سلطان علاء الدین در ان ایام مقطع کره بود از سلطان جلال الدین فرمان طلبید و از کره لشکر کشید و تابهیلسان برفت و دران لشکر او را غنایم بسیار افتاد و بت روئین که معبود هندوان اندیار بود در گردون‌ها بار کرده و باغنایم گوناگون در دهلي بخدمت سلطان اورد و ان بت را بر دروازهٔ بداون فرو بردند و پی سپر خلق ساختند و سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد و پروردهٔ سلطان جلال الدین بود درین کره که او از بهیلسان غنایم بسیار اورده او را بنواخت و عرضي ممالک داد و اقطاع اوده بر اقطاع کره زیادت کرد و در انچه سلطان علاء الدین در بهیلسان رفت خبر بسیاري مال و پیل دیوگیر در سمع او افتاده رفتن دیوگیر از انحائیان پرسید و در خاطر کرد که از کره استعداد کند و سوار و پیاده بسیار چاکر گیرد و سلطان جلال الدین را علم ندهد و جانب دیوگیر لشکر کشد و چون در دهلي امد سلطان را برخود مهربان‌تر و با شفقت تر دید از طلب فواضل اقطاع کره و اقطاع اوده فرصت طلبید و عرضه داشت که من در حد چندیري و بیشتر ان ولایت‌ها مفت و اسوده و بیخبر از حشم دهلي شنیده‌ام اگر فرمان شود از وجوه فواضل اقطاعات خود سوار و پیاده جدید چاکر گیرم و تا انجا که نشان ولایت‌ها ابادان شنیده ام بدوانم و غنایم

Digitized by Google

بي اندازه ارم هم غنايم و هم فواضل اقطاعات خود بيک مرة در ديوان رسانم سلطان جلال الدين از غايت صفاى دل وحسن اعتقاد خود در نيافت که سلطان علاء الدين از خشود از حرم خود ازرده است و باطن او بکلي گشته و ميخواهد که از جفاء ملکه جهان و حرم خود را دور دست رود و اقليمي و يا ديارى فرو گيرد و همانجا باشد و بيش درين جانب و درين ديار نيايد سلطان علاء الدين را در گرفتن سوار و پياده جديد اجازت فرمود و طلب فواضل هردو اقطاع او در توقف داشت و از طمع انکه غنايم بسيار خواهد اورد اجازت مراجعت فرمود و سلطان علاء الدين باحصول مقصود از دهلى بازدر کرة رفت *

ذکر سبب مخالفت سلطان علاء الدين با سلطان جلال الدين که عم و خسرو مربى او بود

و کيفيت رفتن سلطان جلال الدين جانب ديو گير و اوردن نيلان و خزاين و جواهر بى اندازه از ديو گير و سلطان علاء الدين از ملکه جهان که زن سلطان جلال الدين و خشوي او بود ازار بسيار داشت و از مخالفت حرم خود که دختر سلطان جلال الدين بود بجان رسيده و از خوف قصد ملکه جهان که بر سلطان جلال الدين بغايت مستولي بود و از حشمت و عظمت سلطان جلال الدين نميتوانست که مخالفت و بي فرمانى حرم خود پيش سلطان عرضدارد و از ترس فضيحت و رسوائي نميتوانست که کيفيت در ماندگي خود پيش ديگري کشف کند و دايما در اندوه و کاهش مي بود و در کرة با محرمان خود مشورت کردي و خواستي که مردر

Digitized by Google

جهان گیرد و در دیاري دیگر سر بزند و درانکه سلطان ازطرف بهیلسان رفت حکایت بسیاري مال دیوگیر در سمع او افتاد و راهها را سر کرده بود این کرت که فرصت طلب فواضل یافته در کرّه امد با سه چهار هزار سوار و دو هزار پائک مال محصول و فواضل بداد و مستعد کرد و بر عزم دیو گیر از کرّه بیرون امد و در ظاهر مینمود که به نهب و تاراج ولایت چندیري میرود و در باطن قصد دیو گیر داشت و نام دیو گیر پیش کسي نمی کشاد و در غیبت خود نیابت کرّه و اردو بعم مولف ملك علاء الملک که از مختصان او بود تفویض کرد و کوچ بکوچ در ایلچپور رفت و از راه ایلچپور در امد و در کهنّي لاجورة سر بر اورد و خبر او منقطع شد و عم مولف عرضداشتهاي متواتر از کرّه بر سلطان جلال الدین میفرستاد و از اخبار اراجیف می نوشت که سلطان علاء الدین در نهب و تاراج ولایت متمردان مشغول است امروز و فردا عرضداشت او بدرگاه خواهد رسید و چون سلطان علاء الدین پرورده و براورده سلطان جلال الدین بود و ازانکه دل او بد شده است هیچ رنش سلطان را هیچ بد گماني در دل نمي افتاد اما بزرگان در سراو و دانایان شهر از غیبت کردن سلطان علاء الدین گمان بردند که او از مخالفت خشو و بي فرماني زن سر در جهان گرفت و در اقلیمی دور دست رفت اینمعني بظن و قیاس در میان خلق چکاچک شده بود و دران ایام که سلطان علاء الدین باسوار و پیاده انبوه در کهنّي لاجورة رسید لشکر رامدیو با پسر او بطرفی دور دست رفته بود و خلق دیو گیر وقتی از اوقات و از زمان ماضي خبر اسلام نشنیده و هیچ گهي زمین مرهت را لشکري نمالیده

Digitized by Google

و بادشاهي و خاني و ملکي دران دیار نرسیده و دیو گیر از زر و نقره و جواهر و مروارید و نفائس بسیار پر و پیمان بود رامدیو را از امدن لشکر اسلام خبر شد و لشکریکه موجود داشت با سرلشکری از رانگان خود تاکهنی لاجوره فرستاد و سلطان علاء الدین لشکر رامدیو را بمالید و بشکست و در دیو گیر در امد و در روز اول سی و اند زنجیر فیل و چند هزار اسپ از پیلخانه و پالگاه رامدیو بدست سلطان افتاد و رام‌دیو در امد و او را اطاعت نمود وسلطان علاء الدین از دیوگیر چندان زر و نقره و جواهر و مروارید و نفایس و اوانی و ابریشم و پتوله اورد که دو قرن زیادت ازان تاریخ بر امده است و در هر عصري از اعصار بادشاهان در هنگام تبدیل و تحویل زرهاي فاخر خرچ شده هنوز بعضي پیل و مال و جواهر و مروارید اورده سلطان علاء الدین در خزانه دهلي موجود است •

ذکر تتمهٔ ملک جلالی

در شهور سنة خمسة و تسعین و ستمائة سلطان جلال الدین طرف گوالیار لشکر کشید و هم دران زمین چند گاه وقفه فرمود و در لشکر سلطان جلال الدین خبر ارا جیف رسید که سلطان علاء الدین امیر کرّه دیوگیررا نهب کرد و پیلان بسیار و مال بي اندازه بدست اورد و ازانجا مراجعت کرده است و در کرّه مي اید سلطان جلال الدین ازینخبر بغایت خوشدل گشت و از ساده باطني خود که او فرزند و برادر زاده من است هرچه مي ارد بمن می ارد و از شادي امدن سلطان علاء الدین مجلسهاي عیش مي ساخت و شراب مي خورد و

Digitized by Google

سلطان جلال الدین و اعوان و انصار او را بتواتر اخبار متحقق گشت
که سلطان علاء الدین مالي از دیوگیر مي ارد که در دهلي در خزانه
هیچ بادشاه را نبود روزي سلطان جلال الدین فرمود تا مجلس
خلوت سازند و دران مجلس چند رای زنان ملکي و چند محرمان
اسرار ملکی را طلب شد سلطان بطریق مشورت از ملک احمد
چپ و ملک فخرالدین کوچي که رای زنان ملک او بودند پرسید
که علاء الدین از دیوگیر مال و پیل بسیار مي ارد باز درین معرض
چه باید کرد همین جا که هستیم وقفه باید کرد یا پیشتر برسمت
لشکر علاء الدین باید رفت و یا بجانب شهر دهلی مراجعت باید
کرد ملک احمد چپ نایب باربک که در قسم رائي زنی نادره
روزگارها بوده است پیش ازانکه دیگری سخن گوید باسلطان گفت
که پیل و مال خاصة که بسیار و بی اندازه باشد واسطه فتنه‌های
بزرگ است و بدست هرکه افتد او را چنان مست و مغرور گرداند
که او دست از پای خود نشناسد و بر ملک علاء الدین مقطع کرة
مشططان و واهیان و بلغاکیان ملک چهجو بسیار جمع شده اند و
او را بی فرمان در اقلیم دیوگیر برده و جانبازیها کرده و گنج های
بدست اورده و بادشاهان قدیم گفته اند که مال و فتنه و فتنه و مال
یعنی مال و فتنه ملازم یکدیگر اند و خدا داند و بس که از مشاهده چندان
مال چند نوع فتنه بر سر علاء الدین بر رفته باشد رای صواب نزدیک
من انست که خداوند هرچه زود تر ازینمقام کوچ کند و سوی چندیری
نهضت فرماید و از پیش ملک علاء الدین بر اید و راه بندی او
کند و چون او لشکر بادشاه را نزدیک رسیده بشنود او را ضرورت شود

Digitized by Google

که انچه می ارد خواه دل او خواهد خواه نخواهد پیش تخت ارد
و بادشاه اموال نقود و زر و جواهر و مروارید و پیل و اسپ که واسطه
فتنه انگیزیست از و بستاند غنائم دیگر او را و لشکر او را مسلم دارد
و او را بنوازد و در اقطاعات او اقطاعی دیگر مزید گرداند خواهد او را
برابر خود در شهر برد خواهد او را بمراجعت کره اجازت فرماید
و اگرمخدلونه عالم مهم او را مهم نداند و بر فرزندي و دامادی و پرورش
او برو اعتماد کند و تجارب بادشاهان قدیم را بهیچ شمارد و بنامبتده
پیل و مال و جواهر و مروارید جانب دهلی مراجعت فرماید و
بگذارد تا ملک علاء الدین و لشکر هندوستان با چندین گنجها که مایهٔ
بادشاهی ده بادشاهی است سلامت در کره رسند خود را دراندره
اتفات ملکی انداخته باشد و ما هر همه را بر انداخته و از برای
سندن پیل و مال هرگز این چنین محل نباید که لشکر ملک علاء الدین
شکسته لشکری و بي استعداد شده و پر و پیمان مال و غنایم
می امد و لشکر پادشاه مستعد و مرتب و جرار پیش میرود درین
معرض ایشانرا زهره نباشد که در رسانیدن پیل و مال مضایقه درخاطر
گذرانند و نیز بنده را معلوم است که ملک علاء الدین سالها است که
از ملکهٔ جهان و حرم خود ازارها دارد و این معنی بندگی تخت
از ترس ملکهٔ جهان کسی عرضه نداشته است و ان کس که ازرده باشد
از وفا داری طمع نتوان داشت و بنده را انچه صلاح ملک پادشاه
است در خاطر گذشته است بندگی بادشاه عرضه داشت کردم
فرمان پادشاه راست و ازانجا که اجل سلطان جلال الدین گیرا گیر
رسیده بود و دولت برگشته رای احمد چپ را خار داشت و استماع

Digitized by Google

کلمات ملک احمد سلطان را دشوار نمود گفت که بچه ام را در نظر من شیري میکند و می نماید من در حق علاء الدین چه بد کرده ام که از من خواهد گشت و مال و پیل پیش من نخواهد اورد سلطان دران مجلس با ملک فخر الدین کوچي و کمال الدین ابو المعالی و نصیر الدین کهرامي گفت که شما رای احمد را شنیدید شما را درین مهم چه مصلحت روي مینماید پیش من کشاده کرده بگوئید ملک فخر الدین کوچی خدا نا ترس با انکه دانست که انچه ملک احمد چپ گفته است محض صواب است و لیکن دید که سلطان را رای او و سخن او خوش نیامده است مناسمت و مداهنت را کار فرمود و پیش سلطان گفت که از باز گشتن ملک علاء الدین و اوردن پیل و مال از عرضه داشت او تحقیق نشده و ثقهٔ از میان لشکر او در بندگی تخت نیامد که بر قول او اعتماد کلي توان کرد و از رسیدن اوازه اراجیف راست باشد یا دروغ و مثالی معروف است پیش از ابدیدن موزه نتوان کشید و اگر ما با لشکر پیش او برائیم و راه گری او کنیم ایشان اوازهٔ رسیدن لشکر بادشاه بشنوند همه در هراس شوند و از بی فرمانی رفتن خود بترسند و هر جا که رسیده باشند هم ازانجا باز گردند و مواشي بگیرند و درجنگلی بخزند و پیشتر بمانند و مالهایکه می ارند همه غارت شود و خلق سرخود گیرد و متفرق گردد و ما را ضرورت شود که دنبال ایشان در دیوگیر باید رفت و در شکال (؟) لشکری باید کرد و پیش ازانکه از قومی مخالفتي و تمردی مشاهده شود قصد ایشان کردن جاي نیامده است فاما ماه رمضان میرسد و در دهلی خورپوزه

Digitized by Google

همچون نبات رسیده مرا مصلحت همچنین مینماید که بادشاه بدولت طرف شهر مراجعت نماید و ماه رمضان در دار الملك گذراند و اگر راست است که ملك علاء الدین پیل و مال اورده است او را بگذارند که انچه اورده است سلامت در کره رساند و در ولایت باغی و دیر دست نبرد و عرضه داشتهای او پیش تخت اید مزاج نیك و بد و صلاح و فساد خاطر او از عرضه داشتهاي او روشن خواهد شد اگر درو نوعی مخالفت خواهم دید بیك لگام زیر سلطاني اورا ولشکراو را ته و بالا مي توانیم کرد و او ازپیش ما کجا خواهد رفت وبکبار همدرین نزدیکی صدمت لشکر سلطاني سوار وپیاده هندوستان دیده است درمیان ایشان کیست که مقابل لشکر سلطاني ایستاد خواهد کرد واگر درملك علاء الدین سر تا بی خواهند دید او را بسته پیش خداوند عالم خواهند اورد ملك احمد چپ فخر الدین کوچی را گفت که کار بجان و کارد باستخوان رسیده است درین معرض ملایمت و مداهنت چرا میکني و حق و صواب را دیده میپوشي که اگر ملك علاء الدین با پیل و مال سلامت در کره برسد و دو سه ماه به اشکال (؟) فرصت یابد و یا اموال و پیل و لشکرها از اب سرو بگذرد و قصد ملك لکهنوتی کند من دنبال او خواهم کرد و یا تو خواهي کرد سلطان احمد چپ را گفت که پیوسته با علاء الدین بد گمان بوده او را من کنار کرده پرورده ام و چندین حق ها در گردن او دارم چگونه از من خواهد گشت اگر پسران من بگردند او هم از من بگردد و باز احمد چپ مکابره کرد و گفت خداوند عالم ازینجا جانب دار الملك مراجعت فرمود ما را بدست خود کشت و از مجلس

Digitized by Google

سلطان بخاست و در هنگام باز گشتن دست بر دست مي زد و تاسف ميكرد و اين بيت مي خواند و مكرر ميكرد • بيت •

چو تيره شود مرد را روزگار • همه ان كند كش نيايد بكار

و سلطان جلال الدين از ساده دلي و راستي خود بر سلطان علاء الدين اعتماد كرد و بر راى ملك فخر الدين كوچي از گواليار بر سمت دهلى مراجعت فرمود و در كيلوگهري امد و هنوز از رسيدن سلطان چند روز نگذشته بود كه خبر هاى متواتر رسيد كه سلطان علاء الدين با چندين زر و جواهر و مروارید و نفايس و پيل و اسپ در كره رسيد هم دران اوان عرضه داشت او بر سلطان جلال الدين امد كه من چندين خزائن و جواهر و مروارید و سي يک زنجير پيل و اسپان و نفايس بجهت بندگي در گاه اورده ام و ليكن چون سالي زياده در مهم مشغول بودم و بي فرمان در اقليمى رفته بودم و دربندمدت نفرمانى بر من رسيده است و نه عرضداشتى فرستاده ام و نميدانم كه در غيبت من دشمنان من در باب من پيش تخت چه نوع سخنان گفته اند من مى ترسم و كسان من هم خايف شده اند اگر فرمان بادشاه بخط توقيع بمن برسد من و امرائيكه با من جانبازى كرده اند انچه از پيل و مال اورده ام پيش گيرم و بندگى درگاه ايم و سلطان علاء الدين مثل فريب هاى مذكور بر سلطان جلال الدين روا ميداشت و زور ميگرفت واستعداد رفتن لكهنوتي ميكرد و ظفرخان را در اورده فرستاده تاكشتى هاى گذشتن اب مرو مرتب كند و باعوان وانصار خود اتفاق كرد و راى زد كه چون بشنويم كه دهليز سلطان جلال الدين بر سمت كره بيرون امد و نصب شد با پيل و

Digitized by Google

مال و لشکر و زن و بچه لشکر بشتابیم و از اب سرو بگذریم و در لکهنوتي
برویم و ملک لکهنوتي را فرو گیریم تا انجا بر ما از دهلی کسي
نتواند رسید و جمله ارکان ملک جلالي و دانایان شهر دریافته بودند
و با یکدیگر میگفتند ملک علاء الدین بر سلطان جلال الدین نه امدني
است و نه پیل و مال فرستادني هرچه مي نویسد تعمیه و فریب
است و او با پیل و مال و لشکر هندوستان در لکهنوتي خواهد رفت
وکسي نمیتوانست که با سلطان جلال الدین سخن پوست باز کرده بگوید
و اگر محرمي در باب سلطان علاء الدین خبري میگفت سلطان
جلال الدین برو تفت مي شد و میفرمود که مردمان میخواهند که
بچه ام را از من اکفت رسانند و مرا شیری میسازند و او را مینمایند
و سلطان جلال الدین عهد نامه با صد شفقت و مهر بجانب سلطان
علاء الدین بخط خود در قلم اورد و بدست دو محرم از محرمان بزرگ
خود داد و در کرّه فرستاد و محرمان سلطان چون با توقیع سلطان
انجا رسیدند دیدند که کارها بکلی باطل شده است و سلطان علاء الدین
و تمامي لشکر او از سلطان جلال الدین بر گشته و هر چند این
محرمان خواستند که از حال بر گشتن سلطان علاء الدین و لشکر
او سلطان جلال الدین را معلوم کنند و نوشته از کرّه برو بدوانند بهیچ
سبیلی نتوانستند و همدران گفتگو بودند بارانها از اسمان نازل شد
و راه ها پر اب گشت و ماه رمضان در امد و برادر سلطان علاء الدین
الماس بیگ که او هم داماد و برادر زادهٔ سلطان بود و شغل اخوربکی
داشت بارها پیش سلطان میگفت که خلق برادر مرا مي ترسانند
نباید که برادر من از ترس و شرم خداوند عالم زهر بخورد و بمیرد

Digitized by Google

و یا خود را در اب غرق کند و بعد از چند روز نامه سلطان علاء الدین بر برادر او الماس بیگ رسید که من بی فرمانی کرده ام اکنون زهر در دستارچه کرده میدارم اگر سلطان جریده تری خود بیاید و مرا دست گیرد ببرد من دل برامدن توانم نهاد و الا یا زهر خواهم خورد و یا پیل و مال را پیش خواهم گرفت و سر در جهان خواهم نهاد و اینچنین نامه برامیدانکه باشد که سلطان جلال الدین طمع در بندد و جریده در کره بیاید و ما او را دفع کنم رای زنان سلطان علاء الدین انگیختند و بر برادر سلطان علاء الدین نامه فرستادند برادر سلطان علاء الدین عین ان نامه را مهر باز کرد و بر دست سلطان جلال الدین داد و چون قضای اجل سلطان جلال الدین نزدیک رسیده بود ان مکتوب فریبش و غدر را راست پنداشت و بی هیچ فکری و تاملی الماس بیگ برادر سلطان علاء الدین را بالاغ در کره روان کرد و گفت تو هرچه زود تر بر علاء الدین برو و او را جای رفتن و اواره شدن مدهی اینک من جریده در کره می ایم او فرزند من و نور دیده من است دست او میگیرم و می ارم الماس بیگ درکشتی سوار شده بر سبیل الاغ هفتم روز در کره بر برادر رسید سلطان فرمود تا طبل شادی بزنند و گفت که چون برادر من بمن رسید هیچ اندیشه و هراس نماند و دانایانیکه پیش سلطان علاء الدین محل و مرتبه گرفته بودند با او گفتند که ترک عزم لکهنوتی گیریم اعنی سلطان جلال الدین از طمع مال و پیل کور و کرگشته و خود را در چندین بشکال (؟) در راه خواهد انداخت و بر تو خواهد امد و بعد ان تو دانی هرچه باید بکنی و بعد روان کردن الماس بیگ بر

Digitized by Google

برادر سلطان جلال الدین را که اجل در قفا رسیده بود هیچ اندیشه صواب در خاطر نگذشت و سخن هیچ نیک خواهی و مخلصی نشنید و با همه دولت خواهان مکابره کرد و از طمع مال و پیل کور وکر گشت با چندین نفر خواص و یکهزار سوار جراره از کیلو گهری سوار شد و در دمهائی امد و در بحر بر نشست و احمد چپ را سرلشکر کرد و او را فرمود تا با لشکر در راه خشکی بر سمت کره منزل بمنزل بیایند و خود بر بجره سوار شد و فرمود تا کشتی ها را جانب کره آلاهو کنند و هرطرفی از کثرت اب بارانها سیلها بیرون زده بود وجهانی پر اب شده واجل سلطان جلال الدین را موی کشان می برد و هفتدهم ماه رمضان سلطان بر بجره نشسته در کره رسید و ازین جانب اب گنگ نمودار کرد و علاء الدین و علائیان چون شنیدند که سلطان علاء الدین میرسد طریقهٔ دفع او را با خویش راست گرفته بودند سلطان علاء الدین پیش ازانکه سلطان جلال الدین در کره رسد اب گنگ را از کره عبره کرده بود و با پیل و مال و استعداد و لشکر بران طرف اب میان کره و مانک پور لشکرها کرده و فرود امد و اب گنگ جهان در جهان شده که ناگاه چتر سلطان جلال الدین در نظر ایشان امد لشکر علاء الدین مستعد شد و سلاحها پوشیده و پیلان و اسپان را برگستوان کردند و سلطان علاء الدین در زمان الماس بیگ برادر خود را برزرقه سوار کرد و بر سلطان جلال الدین فرستاد و بر راه کرد تا بهر فریبی که داند و تواند سلطان را بفریبد و بران ارد که ان هزار سوار جراره را برکشتی سوار کرده برابر اورده است ایشان را همانجا بگذارد وبر سر گذر نیارد وخود با چند نفر معدود که درین گذرکه با من با

Digitized by Google

لشکر فرود امده ام بیاید الماس بیک حرام خوار در زورق نشسته بر سبیل تعجیل بر سلطان جلال الدین امد دید که چند کشتی پر از سوار جراره برابر سلطان امده است پیش سلطان گفت که برادرمن اواره میشد من باعتماد کرم خداوند عالم داشته ام و اگر من نیامدمی خدا داند که او بکدام طرف برفتی و اواره شدی و اگر خداوند عالم او را زود تر در نخواهد یافت او خود را هلاک خواهد کرد و مال ها غارت خواهد شد و اگر این زمان سواران اسلحه پوشیده برکشتی نشسته برابر خداوند عالم خواهد دید خود را در زمان هلاک خواهد کرد سلطان فرمود تا ان سواران و ان کشتی ها که برابر امده اند هم در کنارۀ اب بمانند و سلطان جلال الدین با دو کشتی و چند نفر خواص و چند کس که ملازمان درگاه بودند جانب کنارۀ دریم راند همین که هر دو کشتی پیشتر شد و اجل سلطان نزدیک رسید باز الماس بیک خداع حرام خوار پیش سلطان گفت که فرمان شود تا ملوک و خواصان که دربن کشتی نشسته اند سلاحها از کمر بکشایند نباید که چون نزدیک رسند برادر مرا بر ایشان نظر افتد هراس خورد سلطان شهید شده درچنین مکابره هم بر سر حرف نشد فرمود تا خواصان سلاحها از کمر بکشایند و چون هر دو کشتی سلطان درمیان گنگ رسیدند نظر ملوک و امرا در لشکر گاه سلطان علاء الدین افتاد دیدند که جمله لشکر او در سلاح غرق شده است و پیلان واسپان برگستوان ها کرده و جا بجا سواران گرد بسته استاده شده جمله ملوک و امرا و انانکه بران دو کشتی سوار بودند چون زور دانستند که الماس بیک عم و مربی خود را بچرب زبانی ها در فریفته گشانیدن

Digitized by Google

می برد هر همه دست از جان خود بشستند و بخواندن سورة های قران مشغول شدند و ملک خورم وکیلدر الماس بیگ را گفت که تو از ما سلاح کشانیدی و سواران ما را هم بر کنارة اب داشتی اشکر شما همه غرق سلاح شده مستعد جنگ می نماید و پیلان و اسپان شما را برگستوان ها کرده اند این چه حالت است و این چه طریق است الماس بیگ دانست که ملک خورم غدر ایشان را دریافته جواب داد که برادرم میخواهد که اشکر را اراسته خاک پوس درگاه گفاند و سلطان را اجل چنان کور ساخته بود که با انکه غدر ایشان را بچشم خود دید تا هم از میان گنگ باز نگشت و کشتی ها را باز نگردانید و الماس بیگ را گفت که من چندین دور روزة دار بر شما امده ام علاء الدین نمیتواند و دل او نمي کشد که در زورق سوارشده باستقبال من پیش اید الماس بیگ مکار سلطان را جواب داد که برادر مرا مطلوب و ارزو است که چون خداوند عالم بدولت دران گذر فرو خواهد امد او با پیلان و صندوقهای جواهر و مروارید و امراء خود دست بوس خواهد کرد و مستظهر خواهد شد و ساختگی افطار خداوند عالم مرتب کرده است خداوند عالم در خانه بنده و فرزند و پروردة خود افطار کند تا ما زنده باشیم این شرف و بزرگی درمیان عالمیان ما را حاصل بود الماس بیگ ازین بابت فریب ها میداد و سلطان بران اعتمادیکه بر هر دو برادر زادگان و دامادان و پروردگان خود داشت بر سر حرف نمیشد و بیدار نمي گشت و در کشتي رحل و مصحف پیش نهاده قران میخواند چنانکه پدران در خانهٔ پسران خود ایمن و بی هراس بیایند می امد و جمله کشتي سواران که

Digitized by Google

بر سلطان بودند مرگ خود را اشکارا معاینه میکردند و سورهٔ یس
که نزدیک مردن میخوانند می خواندند و چون سلطان جلال الدین
اول وقت نماز دیگر در کنارهٔ اب رسید و با چند خواص مقرب از
کشتی فرود امد سلطان علاء الدین پیشتر امد و با جمعیت امرا و
معارف خود شرایط خاکبوس بجا اورد و نزدیک سلطان امد و در
پای افتاد و سلطان جلال الدین بر طریق پدران مشفق بر چشم و
رخسارهٔ بوسه داد و ریش او بگرفت ودو طپانچه مهر امیز بررخسارهٔ
او زد و او را گفت که ای علی کمیزی در اوان طفلی در کنار من کرده
بودی بوی ان هنوز از جامهٔ من نمیرود که تو چرا از من میترسی و
در خاطر تو چیست که من با تو بد خواهم کرد من ترا از شیرخوارگی
تا امروز که مرد بزرگ مینمائی بجهت ان پرورده ام و درجه
درجه تا اینجا رسانیده ام که ترا بکشم و تو نزدیک من پیومنده از
پسران من عزیز و عزیز تر بودی و هستی چندین ترس چیست که
مرا روزه دار تا اینجا اورده میان من و تو دیگری نمي گنجد و این
بیگانگان که از براي زر بر تو گرد شده اند اگر زر نه بینند یکی گرد تو
نگردد اما اگر جهان بگردد مهر و پیوند من از تو کم نشود این بگفت
و دست علاء الدین گرفت و جانب کشتي خاص کشید و گفت اي
علاء الدین چند از من خواهي ترسید خون من اب کردي و همدران
اوان که سلطان جلال الدین دست علاء الدین گرفته جانب خود میکشید
اشارت غداران سنکدل در کار شد محمود سالم که مفرد و مفرد زادهٔ
بد اصل سامانه بود تیغ جانب سلطان انداخت ان تیغ کاری نیامد
دست ان خاکسار بد روز بریده تیغی دیگر انداخت سلطان زخم

Digitized by Google

خورده جانب اب دوید و در حالت دویدن جانب اب از زبان سلطان بیرون امد اي علاء بد بخت چه کردی و اختیار الدین هود کافر نعمت بیدولت دنبال سلطان رفت و انچنان بادشاهی عدو بند و کشور کشای مسلمان سني را در زمین انداخت و سر انچنان سروری از تن ببرید و هم چنان خون چکان پیش سلطان علاء الدین اورد و شنیدم که سلطان جلال الدین در حالت سر بریدن دو کلمهٔ شهادت گفت و نزدیک افطار بدولت شهادت رسید و ان چند نفر مقرب مختص که برابر سلطان جلال الدین از کشتي فرود امده بودند و بعضي در کشتی مانده همه را بکشتند و روزگار غدار و فلک بي مهر جفا کار ان چنان قساوتی و مکاره گري و ان چنان خذلانی و انچنان تباهی و انچنان حرام خوارگی و انچنان سنگدلی و بی شرمی ازان قوم غدار نا بکار حرام خوار در وجود اورده و از دوستی ملک و حرص دنیاء نا پاینده که از ادم الی یومنا بر کسی نمانده است و تا قیامت بر کسي نخواهد ماند برادر زاده و داماد که از شیر خوارگي اش پرورده بودند و انگشت از نعمتهاي عم و مربي وخسر پالوده وبزرگ گشته عم و خسر و مربی و ولي نعمت و بادشاه و مخدوم خود روزه دار را جهارًا واعلانًا در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت و سر انچنان سری و سروري از تن جدا کنانید و بر سر نیزه ببندانید و چون سرهاي بلغاکیان و باغیان در تمامي کره و مانک پور بگردانید و در اورد فرستاد دران جا هم بگردانید و حق خون و پیوند و حق نمک و پرورش و حق مسلمانی انچنان بادشاهی مسلمان ان کافر دلان سیاه رو را مانع نیامد و خون او خون چندان سنیان بی گناه بروقت

Digitized by Google

افطار در ماه معظم رمضان چون جوي اب بر خاك ريختند و انچنان
كفراني و خذلاني و خرابي كه روسياهي ان تا قيامت و بعد از
قيامت از روهاي ايشان شسته نشود و بجهت جاه چند روزهٔ دنياء
نا پايدار اختيار كردند و ان چنان غليظ اثمي كه عقاب ان در اسمان
و زمين نگنجد از براى تلذذ و تنعم چند گاه ارتكاب نمودند آه صد
هزار آه و افسوس هزار افسوس كه بر سر چنان كافر نعمتان مكابر و بر
چنان حرام خواران بي شرم در ساعت حرام خوارگي در زمان
گنده نمكي از اسمان قهر باريتعالى سنگ نبارید و شعله هاى اتش
سقرزنده از زمين زير پاى ايشان بر نياید و ان جمع حرام خوار گنده نمك
سنگدل نا مسلمان را نيست و پست نگردانيد و از باران بلاهاي
گونا گون طوفانى ديگر پيدا نيامد و نشان ان بي سعادتان كافر خو
ر از روي زمين محو نكرد و سيلاب حوادث ان گروه بد بخت را
در چاه ظلمات نينداخت و بر افتادن و ذره ذره كشتن حرام خواران
كافر نعمت كار عبرت جهانيان نه ساخت و در جمله هم در زمان ان
چنان خون ريزى كه خون از سر بريده سلطان ميچكيد نا جوانمردان
بى عاقبت چتر سلطان جلال الدين بياوردند و بر سر سلطان علاء الدين
افراشتند و شرم از ديده ها برداشتند و از بي ايماني و نا مسلمانى
ندايي سلطنت سلطان علاء الدين به پيلان سوار در دادند اگر
چه ان كافر نعمتان مكابره گر بيشتري را اندك تر و سلطان علاء الدين
را چند سالى پيشتر به استدراج و مكر مهلتى دادند فامامهل
نگذاشتند و بر سر سه چهار سال نه الغ خان فريب دهنده و نه نصرت
خان اشارت كننده و نه ظفر خان فتنه انگيزنده و نه عم من علاء الملك

Digitized by Google

کوتوال و نه ملک اصغري سر دواقدار و نه ملک جونا دادبک که دران
خذلان هم داستان بودند و نه انانکه در مشورت سلطان جلال الدین راي
میزدند بر روي زمین بماندند و پسر سالم دوزخی که اول تیغ
انداخت بعد یکدو سال پیست اندامش بگداخت و اختیار الدین
هردبد بخت که سران چنان مروری ببرید بهر چه زود تر دیوانه شد
و در ساعت مردن نعره میزد که سلطان جلال الدین تیغ برهنه
بر دست گرفته امده است و سر من مي برد و اگرچه سلطان
علاء الدین از روی اضلال دیگران و استدراج بر تخت ماند چند گاهي
کارها بحسب هوای او بر امد و زن و فرزند و خیل و تبع و مال و
ثروت بسیار شد و لیکن از شومت ریختن خون وای نعمت چندان
خونهاي ناحق ازو ریخته شد که از فرعون ریخته نشده بود اخر فلک
غدار او را پیش پاي زد که خان و مان او هم از دست او خراب شد
و این روزگار مکار نا بکار فرزندان او هم از دست او بند کنانید و
مقربان او هم از دست او کشانید و از غلام پرورده و برآورده او پسران او را
کور کنانید و هم از مولا زاده غلام او پسران او را همچون ترب و تره براندید
و دختران او را بدست هندوان و کافر نعمتان داد و انچه هم از کسان
او و پروردگان او بمکامات کشتن سلطان جلال الدین بر خان و مان او
گذشت در هیچ گبرستانی و کفرستاني و مغلستاني نگذشته است
و نگذرد و ممکه مولف تاریخ فیروز شاهیم در دیباچه تالیف مذکور
شرط نوشتن کرده ام که انچه درین تاریخ خواهم نوشت راستا راست
خواهم نوشت و از محاسن و مقابح کسانیکه تاریخ ایشان میفویسم
در قلم خواهم اورد و خیر اشخاص را اظهار و شر ایشان را کتمان

Digitized by Google

نخواهم کرد که اگر مراعري بگذرم و مداهنت ورزم و معاملات خیر محض نویسم و از بد کرداریها برشکنا کنم نوشته مرا در نظر سعادت مطالعه کنندگان هیچ اعتباري نماند و مرا عند الله تعالی نجاتي و خلاصی نباشد بنابر محافظت شرط مذکور انچه در وقت ملکی از سلطان علاء الدین درکشتن ولي نعمت دیدم نوشتم و انچه در عصر بادشاهی او از معاملات جهان داري و جهان گیري او معاینه کرده‌ام انهم در قلم اورده ام ٭

و چون خبر شهادت سلطان جلال الدین بملک احمد چپ که لشکر را براه خشکی مي اورد رسید احمد چپ در زمان بازگشت و در دهلی رفت و لشکر میان باران و خلاب و خیلش دم ریزودم ترازو شده باز گشتند و در خانهاي خود رسیدند و ملکهٔ جهان حرم سلطان جلال الدین که بس استقلالی داشت از سر ناقص عقلی و نادانی بی صواب دید بزرگان ملک تخت گاه دهلی را به امدن ارکلي خان از ملتان که صفدری بحر نامور بود در توقف نداشت و او را از ملتان نطلبید و عجلت و نا عاقبت اندیشي را کار فرمود و بي هیچ مشورتي و اتفاقي رکن الدین ابراهیم پسر خورد سلطان جلال الدین که در اغاز جواني و عنفوان شباب بود و خبر از عالم نداشت بر تخت نشاندند و با ملوک و امرا و اکابر و معارف خانه خیز از کیلوگهري در دهلي امد و در کوشک سبز نزول کرد و شغلهاي سلطانی و اقطاعات میان ملوک و امراء جلالي که در دهلی بودند قسمت شد و ملکهٔ جهان جهانداری و جهانباني اغاز کرد و عرضه داشتهاي پیش او میگذشت و حکم هم از پیش او مي شد و ارکلی خان از شنیدن بي مزاجها و بی طریقهاي مادر خاطر کوفته

Digitized by Google

کرد و هم در ملتان مانده در شهر نیامد و هم در خانه سلطان جلال الدین میان مادر و پسر در کاري اختلاف افتاد واز حال تا امدن ارکلي خان و مخالفت مادر و پسر علاء الدین در کرّه شنید و اختلاف خانه دشمن را غنیمت شمرد و از نه امدن ارکلي خان از ملتان مستظهر و مسرور گشت و در چنان بشکالي که مثل ان کمي یاد ندارد و تا دم کشتن سلطان جلال الدین زر ریزي کنان و حشم گیران و جمعیت کنان در کنارهٔ جون رسید و ملوک و امراي جلالي را که یعنی کان و چهلگان من زر بفریفت و ان نا جوانمردان ازطمع زر مردهٔ ریگ نظردر حلال خوارگي و حرام خوارگي نینداخت وملکهٔ جهان و سلطان رکن الدین ابراهیم پسر خورد سلطان جلال الدین را پشت دادند و به علاء الدین پیوستند و علاء الدین بعد پنج ماه که او را در راه گذشت در دو سه کروهی دهلی با جمعیتهاي بي اندازه فرود امده و ملکهٔ جهان با سلطان رکن الدین ابراهیم شاه از شهر بیرون امد و راه ملتان گرفت و چند نفر ملوک حلال خوار جلالي ترک زن و فرزند و خیل و تبع خود دادند و با ملکهٔ جهان و سلطان رکن الدین موافقت نمودند و برابر ایشان در ملتان رفتند و سلطان علاء الدین در مدت پنج ماه که بعد کشتن سلطان جلال الدین از کرّه روان شد و در دهلی امد و برتخت گاه دهلی متمکن گشت چندان زر زبری کردکه قتل سلطان جلال الدین کفران نعمت خلق را مهل نمود و مردمان در بادشاهی او راغب شدند و هم از زر ریزي او ملوک و امراي جلالي ولي نعمت زادگان خود را پشت دادند و بدو پیوستند و از حادثهٔ سلطان جلال الدین خواص و عوام خرد و بزرگ

Digitized by Google

و عالم و جاهل و دانا و نادان و پیر و جوان بلاد و ممالک دهلی را برای العین مشاهده شد که سلطان جلال الدین خود را از طمع زر کشانید و سلطان علاء الدین که کفران نعمت ورزید از حب زر ورزید و ملوک و امرای جالی که حرامخوارگی کردند از حرص زر کردند

• بیت •

خون همه زر بریخت و زر بر جای است
کس نیست که از زر طلبد خون همه

اسکندر ثانی السلطان الاعظم علاء الدنیا و الدین محمد شاه خلجی

صدر جهان • قاضی صدر الدین عارف • قاضی مغیث الدین بیانه • قاضی حمید ملتانی • خضر خان شاه زاده • مبارک خان شاهزاده • شادلخان شاهزاده - فریدخان شاهزاده - عثمانخان شاهزاده - ملک شهاب الدین پسر حورد شاهزاده • الغ خان الماس بیگ برادر • نصرت خان وزیر • ظفر خان عرض ممالک • الب خان امیر ملتانی • ملک علاء الملک کوتوال • ملک فخر الدین جونا داد بک • ملک بدر الدین اصغری سردواتدار • ملک تاج الدین کافوری • خواجه عمدة الملک علاء دبیر • ملک اعز الدین جیش • نصیر الملک • خواجه حاجی • ملک معین الدین • سید ملک تاج الدین جعفر • ملک اعز الدین دبیر • ملک کمال الدین دبیر • ملک حمید الدین نایب وکیلدر غازی • ملک شیخیک بارگاه اعنی سلطان طغلق • ملک نصیر الدین کلاه زر • ملک محمد شه • ملک حمید الدین امیر کوه • ملک علاء الدین ابار کوتوال • ملک

Digitized by Google

اختيار الدين مل افغان • ملک عين الملک ملتاني • ملک حسن بيگي خاص حاجب • ملک اختيار الدين نکين • ملک اسد الدين ساري • ملک سيد ظهير الدين • ملک جبار الدين تمر • ملک کمال الدين کزک • ملک کافور هزار ديناري اعني ملک نايب • ملک کافور مرهنه نايب وکيلدر • ملک ديندار شحنه پيل • ملک اتابک اخربک • ملک شاهين نايب باربک • ملک فخر الدين کهنه برادر زادهٔ نصير خان • ملک اشبک خداوند زاده هاشمي گر • ملک قيربک • ملک قيران امير شکار • ملک رکن الدين انبه • ملک اعز الدين لغايخان • حلوي کتابخان •

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين و سلم تسليما كثيرا كثيرا برحمتك يا ارحم الراحمين چنين گويد دعا گوي ضياى برني كه چون در شهور سنة خمسة و تسعين و ستمائة سلطان علاء الدين بر تختگاه بادشاهى جلوس كرد • برادر را الغ خان وملک نصرت جليسري را نصرت خان و ملک هزبرالدين را طفرخان و سنجر خسرپورة امير مجلس خود را الپ خان خطاب كرد و ياران معارف خود را اميرگردانيد و انانكه امرا بودند ايشان را در زمرة ملوك درآورد و هر يكى را از در پيوستگان قديم خود بمرتبهٔ كه مناسب او بود سر بلند گردانيد و خانان و ملوک و امراء خود را تنكها داد تا سوار جديد چاكر گيرند و ازانكه زر بى اندازه در دست افتاده بود و كاري نا شايستهٔ دين و دولت ازو درروجود امده چه از براي مصلحت وقت و چه از براي فريبش خلق و چه از جهت پوشيدن جرم قتل سلطان جلال الدين در اكرام و انعام برخواص و عوام خلق بكشاد و در استعداد امدن شهر دهلي مشغول شد و ليكن از نزول تواتر باران و بسياري اب ها و كثرت خلاب و خليش مكث ميكرد و مي خواست

Digitized by Google

که بعد طلوع سهیل عزم دهلي کند و از ارکلیخان پسر میانگي سلطان جلال الدین که از رستمان عصر و صف شکنان روزگار بود اندیشه میکرد که ناگاه از دهلي خبر رسید که او نیامد سلطان علاء الدین تا آمدن او را توقف دولت خود تصور کرد و دانست که از سلطان رکن الدین ابراهیم تخت دهلي بر قرار نماند و زر در خزانهٔ جلالي چندان نیست که حشم جدید ازان مرتب و مستعد شود وقت را غنیمت شمرد و در عین بشکال جانب دهلي روان شد و دران سال از بسیاري باران گنگ و جون دریائي شده بودند و هر جوي گنگ و جون شده و از بسیاري خلاب و خلیش راه ها مانده سلطان علاء الدین درچنین هنگام با پیل و مال و لشکر از کره بیرون آمد و خانان و ملوک و امراء خود را فرمود تا در گرفتن سوار جدید مبالغت نمایند و در تعین مواجب تغضض و احتیاط نکنند و سال مه نگیرند و زر ها بیدریغ بریزند تا از زر ریزي جمعیتهاي بسیار گرد آید و در انچه سلطان علاء الدین جانب دهلي می آمد منجنیقي خورد و سبک و نقلي ساخته بودند که هر روز پنجمن اختر زر در هر منزلیکه سراپردهٔ سلطان علاء الدین بر می آمد بوقت نزول در پیش دهلیز در منجنیقي می نهادند و برنظارگیان پرتاب میکردند و خلق اطراف گرد می آمد و ان اخترها می چیدند و هر روز پیش دهلیز سلطاني جمعیت بیشتر میشد بر سر دو سه هفته در جمله خطط و قصبات هندوستان خبر منتشر شد که سلطان علاء الدین بگرفتن دهلي میرود و بر خلق زر میریزد و سوار بی حساب چاکر میگیرد از هر چهار جانب خلق از لشکری و غیر لشکری طرف لشکر سلطان دوید و تا سلطان علاء الدین

Digitized by Google

در بداون رسید پنجاه و شش هزار سوار و شصت هزار پیاده در چنان بشکالی در لشکر او گرد امده بود و انبوهی بسیار شده و دران که سلطان علاء الدین در برن رسید نصرت خان در صحرای نماز گاه خلق برن را از بزرگزادگان و معارف بچگان و لشکریان چاکر میگرفت و در دادن قرار مواجب و ضمان گیریها احتیاطی نمیکرد و به بانگ بلند میگفت که اگر ملک دهلی بدست ما خواهد افتاد من می توانم که صد چندین مال که میدیزم در سال اول حاصل کنم و در خزانه جمع کنم و اگر ملک بدست ما نخواهد افتاد مالیکه ما بچندین خون جگر از دیو گیر اورده ایم بمردان رسد اولی تر که بدست خصمان و دشمنان ما افتد و چون سلطان علاء الدین در برن رسید و ظفر خان را لشکری داده بود و او را فرموده که در راه کول اید و بموازنه که سلطان در راه بداون و برن کوچ میکرد اوهم در راه کول همبران موازنه کوچ کردی و ملوک و امرای کبار جلالی که از دهلی در مقابلهٔ سلطان علاء الدین و ظفرخان نامزد شده بودند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک اماجی اخوربک و ملک امیرعلی دیوانه و ملک عثمان امیراخور و ملک امیرکلان و ملک عمرسرخه و ملک هرن مار در برن امدند و بسلطان علاء الدین پیوستند و بست گان و سی گان من زر و بعضی پنجاه گان من زر یافتند و تمامی حشم را که با ان ملوک و امرا امده بودند بهریک میصد گان تنکه نقد انعام دادند و خیل خانه جلالی تمامی بشکست و امرای که در دهلی مانده بودند و متزلزل شدند و ملوکی که به سلطان علاء الدین پیوستند ببانگ بلند می گفتند که خلق شهر ما را غیبت میکنند و می گویند که حرام خوارگی کردند و مخدوم زادهٔ خود را

Digitized by Google

پشت دادند و به دشمن پیوستند این قدر مردمان بی انصاف
نمیدانند که ملک جلالی امروز رفته بود که سلطان جلال الدین از
کوشک کیلوگهری سوار شد و بپای خود روان و دوان در کرّه رفت و دیده
دانسته و معاینه و مشاهده کرده سر خود و سر نزدیکان خود برانید ما
چه کنیم که بر سلطان علاء الدین در نیائیم و درین محل که ملوک
سلطان علاء الدین پیوست و خیلخانهٔ جلالی بشکست مالکهٔ جهان که
ناقص عقل ترین ناقصات عقل بود ارکلیخان را از ملتان طلب فرستاد
و برو نوشت که من خطا کردم که بوجود تو پسر خورد را بر تخت
نشاندم کسی از ملوک و امرا ازو چشم نمی زند و بیشتری ملوک بر
سلطان علاء الدین پیوست و کار بادشاهی از دست میرود اگر میتوانی
الغ شو بر ما برس و بر تخت پدر بنشین و ما را فریاد رس این
پسر که بر تخت نشسته بود تو برادر مهتر اوئی و شایسته و بایسته
ملکی پیش تو دست بسته خدمت خواهد کرد من عورتی ام و
عورات ناقصات عقل میباشند خطائی کردم خطای مادر خود مگیر
و ملک پدر خود را گرد ار و اگر تو غصه خواهی کرد و نخواهی آمد
چنانکه سلطان علاء الدین با قوت و شوکت می آید آمده تا دهلی
خواهد گرفت نه ما را رها خواهد کرد و نه ترا رها خواهد کرد و ارکلیخان
بطلب مادر نیامد و بجانب مادر عذر نوشت که چون ملوک و حشم
ما بخصم ما پیوست آمدن من چه فائده دهد و سلطان علاء الدین
شنید که ارکلیخان از طلب مادر نیامد فرمود تا لشکر طبل شادی
بزدند و سلطان علاء الدین از جهت بسیاری آب جون و از جهت
آنکه بحر بدست او نبود در کنارهٔ گذرهای جون وقفه شد و همدرانکه

Digitized by Google

جا بجا در کنارهٔ جون وقفه میکرد منارهٔ مهیل طلوع کرد و اب ها بالخاصیة کم شد سلطان علاء الدین با تمامی لشکر خود از کذرگاهه عبرة کرد و در صحراء جودهٔ فرود امد و سلطان رکن الدین ابراهیم با جمعیتي که داشت و با کوکب بادشاهی از شهر بیرون امد و در مقابل لشکر سلطان علاء الدین نزول کرد و خواست که با سلطان علاء الدین محاربه بکند چون شب در امد بموازنهٔ نیم شب تمامی لشکر میسرهٔ سلطان رکن الدین ابراهیم سوار شد و غوغا می خاست و هرهمه برفتند و به سلطان علاء الدین پیوستند و سلطان رکن الدین بشکست و اخر شب دروازه بداون باز کنانید و چند بدرهٔ تنکه زر از خزانه و چند اسپ چیده از پایگاه به بستد و مادر و حرمها را درپیش انداخت و شبا شب از دروازهٔ غزنین بیرون امد و راه ملتان گرفت و ملک قطب الدین علوي با پسران و ملک احمد چپ ترک خانمان دادند و برابر ملکهٔ جهان و سلطان رکن الدین در ملتان رفتند و روز دیگر سلطان علاء الدین با کوکبه و دبدبهٔ بادشاهی سوار شد و در صحراي سیري امد و همان جا نزول فرمود و بادشاهی او مسلم گشته و همدرسیري لشکر گاه ساخت و دواوین و شحنگان پیل با پیلان و کوتوالان با کلید حصارها و قضات و صدور و اکابر و معارف شهر بر سلطان علاء الدین امدند و جهان بر رسم و رسوم دگر شد و در عالم کار و باري نو پیدا امد و از بسیاري زر و حشم خواه کسي در بیعت سلطان علاء الدین در اید و خواه در نیاید خطبه او در دهلی خواندند و سکهٔ دار الضرب بنام او بزدند و در اخر سال شهور سنة خمسة و تسعین و ستمائة سلطان علاء الدین با داراتی بس شگرف و جمعیت بی اندازه درون شهر در امد و بر تخت گاه

Digitized by Google

دهلی در دولت خانه جلوس فرمود و ازانجا در کوشك لعل فرود
امد و کوشک لعل را دار السلطنت ساخت و ازانکه در خزانهٔ
سلطان علاء الدین زر بی اندازه جمع شده بود و بر خلق هم
بانواع زر ریزی‌ها شد و همیانها و کیسه ها پر تنکه و چیتل گشته
مردمان در عیش و عشرت و شراب و ذوق و تمتع مشغول شدند
ودر درون شهر چندین جاهای قبه ها شگرف بستند و شراب و شربت
و تنبول سبیل کردند و در هرخانه مجلسي مي اراستند و ملوک
و امرا و معارف و اکابر یکدیگر را مهمان میطلبیدند و شراب و شاهد
و مطرب و مسخره را رواج ها پیدا شده بود سلطان علاء الدین از
مستي جواني و مستی دولت و مستي گنج‌های بي اندازه و مستي
حشم و خدم و پیل و اسپ بسیار بعیش و کامراني مشغول شد
واز بسیاري انعام و اکرام خلق را هوا خواه ملک و دولت خود
ساخت و از براي مصلحت ملک ملوک و امراء جلالی را که بدو
پیوسته بودند شغل‌ها و اقطاع ها داد و خواجهٔ خطیر را که نیکنام
ترین وزرا بود وزارت فرمود و قاضي صدر جهان صدر الدین عارف
پدر داور ملک را قضاي ممالک داد و سید اجلي و شیخ الاسلامي
وخطابت بر سید اجل و شیخ الاسلام و خطیب قدیم مقرر
داشت و دیوان انشا به عمدة الملک قدیم پدر ملک امیر الدین
و ملک اعز الدین تفویض کرد و ملک حمید الدین و ملک
اعز الدین پسران عمدة الملک را که در رای و هنر و شهامت
مردم و بزرگی و بزرگزادگی و انواع فضائل نظیر خود نداشتند بر
کشید و یکي مختص درگاه شد و دویم را پرداخت دیوان انشا حوالت

Digitized by Google

فرمود و نصرت خان اگرچه نایب ملک بود در سال اول جلوس کوتوال شد و ملک فخر الدین کوچي دادبکی حضرت یافت و ظفر خان عرض ممالک شد ملک اباچي جلالی اخوربک شد و ملک هرن مار نایب باربک گشت و از خانان و ملوک جلالی و علائی در سراي سلطان علاء الدین چنان اراسته گشت که انچنان اراستگي در عهد دیگر کسي را مشاهده نشده است و بر ملک علاء الملک عم مولف در سال اول جلوس کره و اوده مقرر داشتند و ملک جونا قدیم نیابت وکیلدري یافت و موید الملک پدر مولف را نیابت و خواجگي برن دادند و اشغال خطیر و اقطاعات بزرگ بر نیکان و نیکنامان و کار دانان و کار گذاران مفوض گشته و دهلی و تمامی بلاد و ممالک گلستانی و بوستانی شد و املاک و اوقاف بر اهل وقف و زمینها بر مفروزیان و ادرارات و انعامات بر ادرار خواران و انعامیان مسلم و مقرر شد بر انچه بود بسیاری بیفزود و خلق را اشتغالهاي تازه فرمود و خلق چنان فریفتهٔ زر گشت که نام قبح فعل سلطان علاء الدین و کفران نعمت او بر زبان کسی نمیرفت و از ذرق گرفتن مردمان را پرواي هیچکاري نمانده بود و هم دران سال جلوس علای حشم قدیم و جدید علای بسیار شده بود هر همه را موجب سالینه و ششماهه انعام نقد رسیده و دران سال خواص و عوام خلق را عیش و عشرتي روی نموده که من انچنان تنعم و تلذذها در هیچ عهدي و عصري یاد ندارم و انان که از ما برتراند ایشان هم یاد ندارند و هم دران وهله که سلطان علاء الدین برتختگاه دهلی متمکن گشت مهم دفع پسران سلطان جلال الدین را مقدم داشت الغ خان

Digitized by Google

وظفرخان را با ملوك و امرا و سی چهل هزار سوار در ملتان نامزد کرد و ایشان در ملتان رفتند و ملتان را محصر کردند و یکدو ماه محصر داشتند و کوتوال و ملتانیان از پسران جلال الدین برگشتند و بعضی امرا از درون برالغ خان و ظفرخان امدند ز پسران سلطان جلال الدین شیخ السلام شیخ رکن الدین را درمیان اوردند و از الغ خان امان خواستند و عهد و پیمان ستیدند و شیخ را برابر کردند و با ملوک و امرای که برایشان بودند برالغ خان امدند و حالیا الغ خان ایشان را تعظیم داشت کرد و متصل سراچهٔ خود فرود اورد و ازملتان فتحنامه در دهلي فرستاد و در دهلی قبه‌ها بستند و طبل شادیانه زدند و فتحنامه ملتان بالای منابر خواندند و در اطراف فرستادند و ملک هندوستان سلطان علاء الدین را مسلم و مطیع گشت ومنازع وشریک ملک نماند والغ خان وظفرخان پسران سلطان جلال الدین را که هردو صاحب چتر بودند و ملوک و امرای ایشان را بدست اورده مظفر و منصور از ملتان بجانب دهلی مراجعت کردند و نصرتخان از دهلی نامزد شد و در اثناء راه برالغ خان رسید هردو پسران سلطان جلال الدین و الغو داماد او و احمد چپ نایب امیر حاجب را میل کشیدند و حرمهای ایشان را جدا کردند وتمامی اسباب و اموال و زرینه وغلام و کنیزك و هرچه بر ایشان بود نصرت خان بستد و پسر سلطان جلال الدین را در حصار هانسی موقوف کرد و پسران ارکلیخان را به تمامی بکشت و ملکهٔ جهان و حرمهای ایشان و احمد چپ را در دهلی اورد و در خانهٔ خود موقوف داشت و دوم سال جلوس نصرت خان زبیر شد و ملک علاء الملک عم مولف با ملوک و امرا و یک پیل

Digitized by Google

و خزانه که سلطان علاء الدین در کره بروگذاشته بود طلب شد و امد تا ملک علاء الملک را که در غایت غربه و معطل شده از مملوک ملک الامراء قدیم کوتوالي دهلی دادند و جمله بندیان تازك تسلیم او شدند و هم ازین سال دست در املاك و اسباب ملوک و امراء جلالی زدند و نصرت خان در تحصیل اموال مبالغت مینمود و هزارها حاصل میکرد و از هر وجهی که او را دست میداد مالها در خزانه می اورد و تتبع و تفحص گذشته و حال در پیش گرفته بود وهم درین سال که شهور سنة سبت و تسعین و ستمائة بود که تشویش مغل شده و بعضی مغل ازلب سنده بگذشت و در ولایت در امد و الغخان و ظفرخان بامراء علائی و جلالي و لشکرهای بسیار نامزد مهم مغل شدند و لشکر اسلام را در حدود جالندهر با ملاعین مقاتله و محاربه شد و علم اسلام مظفر گشت و مغل بسیار کشته و اسیر شد و سرها در دهلی رسید و از فتح ملتان و بدست امد پسران سلطان جلال الدین سکهٔ ملك علائی مستحکم شده بود و از فتح مغل مستحکم ترشد و قوت و شوکت او برمزید گشت و در شهر فتحنامه خواندند و طبلها زدند و قبه ها بستند و شادیها کردند و جشن ها ساختند و استقامتي در ملك علائي پیدا امد و جملهٔ ملوك جلالي که ولي نعمتان خود را پشت داده بودند و بر سلطان علاء الدین پیوسته و زرها بمن ها ستده و شغلها و اقطاع ها یافته در شهر و در لشکر هر همه را بگرفتند و بعضی را در حصارها انداختند و بند کردند و بعضی را میل در چشم کشیدند و بعضی را بکشتند و ان مالها که از سلطان علاء الدین یافته بودند با خان مان و ملک واسباب

Digitized by Google

ایشان بستدند و خانهای ایشان را سلطانی کردند و دیهای ایشان را بخالصه باز اوردند و هیچ چیزی پس فرزندان ایشان نگذاشتند و حشم وخدم ایشان را در اهتمام امرای علائی کردند و خیل خانهای ایشان را بر انداختند و از جمله چندان ملوک و امرای جلالی سه کس زا سلطان علاء الدین خلاص یافتند و تا اخر عهد علائی بدیشان ازو آ گفتی نرسیده یکی ملک قطب الدین علوی دوم نصیر الدین رانه شحنه پیل و سویم ملک امیر جمالی خلجی پدر قدرخان که این سه کس از سلطان جلال الدین و پسران او نگشتند و از سلطان علاء الدین مالی نستدند و هر سه کس سلامت ماندند و دیگر امرای جلالی را از بیخ و بن بر انداختند و درین سال نصرت خان از مصادره و مطالبه یک کرور مال حاصل کرد و در خزانه رسانید و در اوایل سال سوم جلوس علائی الغخان و نصرتخان با امرا و سر لشکران و حشم بسیار جانب گجرات لشکر کشیدند و نهروالہ را و تمامی ولایب گجرات را نهب و تاراج کردند و کرن رای گجرات از نهروالہ بگریخت و بر رامدیو در دیوگیر رفت و زنان ودختران و خزانه و پیلان رای کرن بدست لشکر اسلام افتاد و تمامی ولایت گجرات را غنیمت ساختند و بتی را که بعد فتح سلطان محمود و شکستن منات برهمنان سومناتهه نام کرده بودند و معبود هندوان شده ازان جا بکشیدند و در دهلی فرستادند وان را در دهلی پیش سپر خلق گردانیدند و نصرتخان در کپهایت رفت و از خواجگان کپهایت که در غایت مال دار شده بودند جواهر و نفایس بسیار بستد و کافور هزار دیناری را که ملک نایب شده بود و سلطان علاء الدین اشفته جمال او گشته نصرت خان اورا

Digitized by Google

از خواجه او بزور بستد و بر سلطان علاء الدین اورد و با نهب و تاراج گجرات الغ خان و نصرت خان با غنائم بسیار مراجعت کردند و در هنگام مراجعت خلق لشکر را در طلب خمس غنایم و تتبع و تفحص غنایم در شدت ولت و چوب کشیدند و نهایت طلبی را کار فرمودند و بدانچه خلق می نویسانید اصلا اعتماد نمی کردند و بیشتر می طلبیدند و بنمک اب زر و نقره و جواهر و نفایس غنیمت بتمامی از خلق باز میخواستند و بانواع ایذا میکردند و خلق لشکر از ایذای بسیار و تتبع بیشمار به تنگ امد و دران لشکر امرای نو مسلمان و سوار نو مسلمانان بسیار بودند هر همه یکدل شدند و در سه هزار سوار جمع شدند و بلغاك کردند و ملک اعز الدین برادر نصرت خان را که امیر حاجب الغ خان بود بکشتند و غوغا کردند و در بارگاه الغ خان در امدند و الغ خان امرچ سراچه بیرون امد و بحیله و چاره خود را در بارگاه نصرت خان انداخت و خواهر زاده سلطان علاء الدین در زیر بارگاه الغ خان خفته بود بلغاکیان گمان بردند مگر الغخان است او را بگمان الغخان بکشتند و در تمامی لشکر که شنیعه خاست و نزدیک شد که خیل ها غارت شود و چون دولت علائی رو بازدیاد داشت چنان شنیعه زد و تر فرو نشست و سوار و پیاده لشکر پیش بارگاه نصرت خان گرد امدند و امرای نو مسلمان و سوار نو مسلمانان تفرقه شدند و انانکه از ایشان مایهٔ فساد و واسطهٔ فتنه شده بودند بگریختند و بر رایان و متمردان رفتند و در لشکر تتبع غنایم ترک اوردند و الغخان و نصرت خان با مال و پیل و برده و غنایمی که از نهب گجرات بدست امده بود در

Digitized by Google

دهلي امدند درانچه خبر بلغاک نو مسلمانان در دهلی رسید سلطان علاء الدین از فرعنقي که در سر او رسته بود فرمان داد تا زن و بچه خاص و عام بلغاکیان را بگرفتند و حبس کردند و گرفتن زن و بچه از جرم مردان ازان تاریخ اغاز شد و الا پیش ازان در دهلي از گناه مردان در زن و بچه ایشان دست نمي انداختند و زنان و اطفال مجرمان را نمي گرفتند و حبس نمی کردند و دران ایام ازین ظلم که زن و بچه بگیرند ظلمی دیگر فاحش تر از نصرت خان که بادي بسی ظلمها در دهلی او بود مردمان را مشاهده شد که او از انتقام برادر خود زنان کسانیکه برادر او را تبر زده بودند فضیحت و رسوا میکرد و بکناسان می داد تا بران بي چارگان سفاح کنند و بچگان طفل ایشان را مي فرمود تا بر سر مادران ایشان بترقانند و این ظلم در هیچ دینی و مذهبي نکرده اند که او کرد و هرچه ازین بابت ها ازو در وجود می امد خلق دهلي در تعجب و حیرت مي شدند و لرزه در سینهٔ خلایق می افتاد و همدرین سال که الغخان و نصرتخان در گجرات نامزد شده بودند ظفرخان در سیوستان نامزد شد سیوستان را صلدی و برادر او و مغلان دیگر فرو گرفته بودند ظفرخان با حشم بسیار در سیوستان رفت و حصار سیوستان را محصر کرد و بزخم تیر و تیغ و ناچخ و نیزه انچنان حصاری را بگشاد و بی انکه معربي و منجنیقی و غراده در کار شود و ساباط و پاشیب و گرگیج براورند حصار سیوستان که بدست صلدی و برادر او مغلان دیگر افتاده بود بستد و از درون مغلان هرچهار طرف حصار تیر اندازی میکردند چنانکه پرنده را مجال نمي بود که نزدیک حصار

Digitized by Google

بگذرد با ان هم ظفر خان بر زخم تبر و تیغ فتح کرد و صلدی و برادر او را با جملهٔ مغلان و زن و بچه ایشان بدست اورد و هرهمه را بسته و طوق و زنجیر کرده در دهلی فرستاد و ازین فتح رعب ظفر خان در دلها متمکن گشت سلطان علاء الدین از بیباکی و صفدری و دلاوری او که رستم دیگردر هندوستان پیدا امده بود چشم زدن گرفت و الغخان برادر سلطان علاء الدین را با ظفر خان از نهایت شیری و صفدری که برسر او بیضهٔ او نهاده بود عداوت و عناد افتاد دران سال او اقطاع سامانه داشت و از بسکه او نامور شده بود سلطان علاء الدین که غیرتی بس بي اندازه داشت در اندیشه کار او بود و از دو معامله یکي میخواست که با او مباشرت نماید و یا انکه او را چند هزار سوار دهد و طرف کهنوتي فرستد تا اقلیم کهنوتی بگیرد و همانجا باشد و پیلان و خدمتي ازان جابر سلطان علاء الدین روان سازد و یا بنوعی از زهر دادن و میل کشیدن او را از پیش خویش دفع کند و در اخرسال مذکور قتلغ خواجه پسر ذوالعین با بست تمن مغل قصد هندوستان کرد و از ماورا النهر ساخته و مستعد حرب بزرگ از اب سنده بگذشت و منزل بمنزل در حوالي دهلی در امد و دران سال مغل را چون قصد دهلي بر سر افتاده بود ولایت های سمت در امد را نهب نمیکردند و حصارها را زحمت نمیدادند و از امدن ان ملعونان که با لشکری همچون مور و ملخ و انکه قصد دهلي کرده بودند ولایت ها را نهب نمي کردند و غنیمت نمي ساختند در دهلي تشویشی بس بزرگ روی نمود و خلق نصبات حوالی را بتمامي در حصاردهلي در اوردند و حصار کهنه عمارت نشده بود و مردمان انچنان تشویش

Digitized by Google

نه گهي ديده و نه برقتي شنيده بودند و خرد و بزرگ اهل شهر را حيرت بار مي اورد و درشهر چندان جمعيت شده که در کوچه ها وبازارها و مسجد ها مردم نمي گنجيدند و جمله اسباب در درون شهر گراني گرفت و راه هاى کاروانيان و سوداگران بسته شد و خلق را درماندگي پيش امد و سلطان علاء الدين با کوکبه و دبدبه بسيار ازشهر بيرون امد و سراپرده سلطاني در سيري نصب کردند و ملوک و امراء و حشم را از هر چهار جانب در دهاي طالب شد و دران ايام عم مولف ملک علاء الملک که از مختصان و راي زنان سلطان علاء الدين بود کوتوالي دار الملک دهلي داشت و سلطان شهر و حرم وخزاين را بدو سپرده بود و بر قصد حرب بزرگ از شهر بيرون امده و ملک علاء الملک در سيري بوداع امد و در مجلس خلوت باسلطان گفت که بادشاهان قديم و وزراى ما تقدم که در عالم جهانداري و جهانباني کرده اند از جنگ هاي بزرگ که نتوان دانست که در يکساعت چه شود و فتح جانب که رود احتراز و اجتناب کلي فرمودند و از محاربهٔ هم سران که خطر ملک و دولت بادشاه و عامهٔ خلق و رعايا مملکت اوست بقدر الوسع و الامکان بدفع وصيت کرده دروصايای ملوک اقليم نوشته اند که جنگ پله ترازو را ماند از غلبه چند نقری معدود يک پله گران ميشود و پله دويم سبک ميگردد و در ساعت کار از دست ميرود دست رفتي که اميد باز گشت ان و فراهمي ان در خاطر نميگذرد و اگرچه در حرب ها سران لشکر را از انهزام و شکست چندان خطری نبود و اميد باز گشت منقطع نگردد اما در حرب هاي همسران که ملک بيک داو باختن است

Digitized by Google

بادشاهان اندیشه بسیار کرده اند و تا بتوانسته اند بحبل متین و رای صواب دفع کرده پس این چنین مهلکی که بادشاهان نتوانسته اند دفع کرده اند بادشاه عامد و قاصد بی هیچ اندیشه و التفاتی چرا اختیار میکنند خداوند عالم میتواند که کوهان شتری را از برای در امد مغل که حکم یک لک سوار دارد در پیش اندازد و با لشکرها فرود اید و چند روز از محاربه مغلان که همچو مور و ملخ ریخته اند مکث فرماید و به تعلل بگذرانند تا به بینم که ایشان چه میکنند و چه میشود و کار کجا میرسد و اگر از محاربه چاره نخواهد ماند میتوان کرد و ایشان چون در غنیمت دست نمیزنند و خلق خود را گرد اورده در حصار ها خزیده این چنین لشکری گران که ایشان دارند و ده سوار از خود جدا نمی کنند بی علف چند گه توانند بود و چگونه توانند ماند و اگر چند روز که مزاج و قصد و نیت ایشان بتحقیق دریابیم در امد و شد رسولان بگذرد نیکو باشد و باشد که ایشان تنگ ایند و باز گردند و به غنیمت مشغول شوند دران محل که اگر خداوند عالم چند منزل بر سبیل تعاقب پیشتر نهضت فرمایند چگونه باشد و بعد تقرر عرض داشت مذکور علاء الملک عرضداشت که من بنده قدیم ام و پیوسته انچه در خاطر بنده در کارها میگذشت عرضداشت کرده ام و از پیش مرحمت یافته درین مهم بزرگ هم انچه در خاطر بنده گذشت عرض داشتم صواب و صلاح همان است که در خاطر خداوند عالم گذشته و رای اعلی بادشاه از همه رایهای بندگان بر تراست و بنده را از برای دفع در امد مغل چند اندیشه در خاطر گذشته است ان اندیشه ها را بفرصت بسمع همایون

Digitized by Google

خواهم رسانید و برین کرت که ملاعین مذکور با اینچنین هجومی آمده اند و ما هم داده خدا لشکر بسیار و مستعد داریم فاما لشکر ما بیشتری حشم هندوستان است که عمر ایشان در محاربه هندوان میگذرد و گهی این لشکرها با مغل محاربه نکرده است و رسم خداع و بازگشت و کمین زدن و مکرهای مغل را نمیدانند که اگر این بار مغل بتدبیر صواب اواره بازگردد و بعد ازین تتبع و تفحص حشم دهلي چنان شود که جنگ مغل را حشم ما بارزو طلبد و سلطان علاء الدین چون عرضداشت حال خواری و هواخواهي ازان ملک علاء الملک را استماع کرد بر علاء الملک و هوا خواهي او آفرین فرمود و خانان و ملوک کبار را پیش طلبید و محضر کرد و با ایشان در مجمع گفت که شما میدانید که علاء الملک وزیر و وزیرزاده است و ما را بنده مخلص و هوا خواه است و از ایام ملکي الی یومنا پیش ما راي زنی کرده است و ما بسبب فربهي او را کوتوالی داده ایم و الا حق او وزارت است و این زمان بجهت انکه ما با مغل محاربه نکنیم چندین راي های متین زده است و دلیل‌هاي روشن گفته اکنون ما بحضور شما که ارکان ملک مفید او را جواب میگویم شما هم بشنوید و سلطان دران جمع روی سوی علاء الملک کرد و گفت اي ملک علاء الملک که تو ما را بندهٔ مخلص و چاکر قدیمي و دعوي وزارت ملک و دانائي میکنی از من که ولی نعمت و مربي و بادشاه تو ام سخن راست و درست بشنو که پیش از من و تو مثلی زده اند و گفته که اشتر دزدیدن و کوز رفتن راست نیاید و همچنین بادشاهی دهلي کردن و چنانکه تو پند میدهی که پس

Digitized by Google

پشت کوهان شتری خزیدن و مغلان را بزبان دانستن و از جنگ احتراز کردن هرگز میسر نشود و واجب نکند که محاربه مغل را بدمدمه و فسفسهٔ نا مرادان دفع کنم اگر همچنین بخریم که تو رای میزنی مردمان عهد ما و انانکه بعد ما پیدا خواهند شد بر ریش ما بخندند و بر نامردي ما حمل کنند خاصة دشمنانی و مخالفانی که دو هزار کروه از زمین خود مالیده باشند و بر قصد محاربه من در زیر پاي منارهٔ دهلي امده توچه میگوی درین محل من مستي و نا مردی کنم و کوهان شتري پیش گیرم و همچو بط و مرغ بر بیضه بنشینم و ایشان را براي و تدبیر دفع کنم و اگر من هم چنین کنم که تو میگوئي من این روی بکه نمایم و درون حرم خود چگونه روم و اهل مملکت من مرا بکدام حساب گیرند و از کدام جلادت وشجاعت من متمردان و سرتابان مرا فرمان برداری کنند هرچه اید من فردا از میري درصحراي کیلی رفتني ام وانجا با قتلغ خواجه و لشکر او مصاف خواهم کرد تا وقت محاربه و مقاتله از میان من و او خداي ظفر کرا خواهد بخشید و نصرت کرا رو خواهد نمود ای علاء الملك کوتوالي شهر ترا داده ام و حرمها و خزینه‌ها و تمامي شهر بتو سپرده از میان من و او هرکه مظفر و منصور گردد تو کلید هاي دروازه ها و خزانه ها بدوسی و پیش او نهي و بنده فرمان بردار او شوی و تو با چندین عقل و کیاست این قدر هم نمیداني که رای و تدبیر دفع محاربه را وقتي مجال و مساغ باشد که دشمن گیرا گیر فرصد و چون دشمن با چندان لشکر رو با روی در امد ما را جز رو با روي در افتاد کردن و جانها بر کف دست نهادن و بزخم تیغ و تیر و گرز

Digitized by Google

دمار از نهاد دشمن بر اوردن دیگر اندیشه و رای و روي نمانده امت و تو حکایت خانه میگوی ببازار راست نمي امد و کلماتیکه برچهار گز جامه خانه پیچیده و پاکیزه توان گفت در صحراء نبرد و میدان خونریزی که از یکدیگر جوي هاي خون روان خواهد شد لایق نبود و انکه میگوي که از براي دفع در امد مغل اندیشه ها کرده ام رزی که ما ازین حرب فارغ ایم و حق این حرب نگذاریم اندیشه هاي ترا خواهم شنید تو مردي نویسنده و نویسنده زاده هراینه در دل تو ازینها گذرد که پیش من گفتي علاء الملک عرض داشت کرد که من بندهٔ قدیم ام و همه وقت انچه در خاطر بنده گذشته امت عرضداشت کرده ام سلطان گفت که تو حلال خواري پیوسته راي ترا من مبارک گرفته ام فاما این حالتي پیش امده امت که عقل را در گوشه می باید نهاد و جز خونریزي و خون ریختن و از سر جان خود بر خاستن و تیغها برهنه کردن و با خصمان در اویختن کاري و اندیشه دیگر نمي باید کرد و علاء الملک دستبوس بوداع کرد و باز گشت و در شهر در امد و جمله دروازه ها بندانید و دروازهٔ بداون باز داشت و خرد و بزرگ شهر در حیرت شدند و دست بدعا برداشتند *

ذکر محاربه علاء الدین با قتلغ خواجه و منهزم شدن مغل و شهید شدن ظفرخان و امراي دیگر

سلطان علاء الدین با لشکر اسلام از سیري در کیلي رفت و لشکرگاه ساخت و قتلغ خواجه با لشکر مغل در مقابل لشکر سلطان فرود امد

Digitized by Google

و ازانکه در هیچ عصري و عهدی این چنین دو لشکر گران در مقابل یکدگر در قصد حرب مشاهده نشده بود و خلقی را تعجب و حیرت بار اورده هر دو لشکر صفها اراست و در مقابل یکدگر منتظر مقاتله ایستاده شدند و ظفر خان که سر فوج میمنه بود باسراي که در فوج او بودند تیغها از میان بکشیدند و بر لشکر مغل حمله کردند و با لشکر مغل در امیختند مغلان تاب نیاوردند بشکستند و منهزم شدند و لشکر اسلام در تعاقب ایشان در نشست و ظفر خان که رستم وقت و گرد زمانه بود از تعاقب مغل باز نگشت و بزخم تیغ لشکر مغل را پیش کرده می دوانید و سرهاي ایشان مي درود تاهرذه کروه تعاقب ایشان کرد و مغلان را مجال باز گشتن نبود و چنان در هزیمت شدند که لگام از پاردم نمي شناختند و الغخان که سر فوج میسره بود و امرای کبار وحشم بسیار در فوج او بودند از جهت انکه با ظفرخان عداوت داشت از جا نجنبید و بمدد ظفرخان پیشتر نرفت و طرغي ملعون با تمن خود بر طریق بورجي کمین زده بود مغلان بردرختان بر رفتند هیچ سواري یاری دهی ظفر خان را مشاهده نکردند و و طرغي دید که ظفرخان لشکر مغل را تعاقب کرده پیشتر رفت و دنبال او فوجی دیگر بمدد نمي امد از پس ظفر خان در امد و لشکر مغل در هر چهار جانب برطریق حلقه در امدند و در چنان حالتي که حلقه کرده بودند و زخم چوبه تیر می کردند ظفرخان از اسپ خطا کرد و ان صفدر عهد وصف شکن روزگار پیاده شد و تیرها از ترکش پیش خود بریخت بهر تیري سوارا از مغل می انداخت دران معرض قتلغ خواجه برو پیغام

Digitized by Google

کرد که بر من بیا تا ترا بر پدر خود برم پدر من ترا بزرگ تر ازین خواهد کرد که بادشاه دهلي کرده است و ظفرخان بسخن او التفات نکرد و مغل دید که او زنده بدست نخواهد امد ازچهار جانب او در امدند و او را شهید کردند و بعد ازانکه او را شهید کردند امرای فوج او همه شهید شدند و پیلان فوج ظفرخان را زخمها کردند و پیلبانان را بکشتند و مغل دران روز بحیله شب گرفتند و از حمله ظفر خانی هراسي بس شگرف در سینه های مغل منتقش گشت و اخر شب از یورش گاه خویش مراجعت کردند و در مسافت سی کروه از دهلی رفتند و فرود امدند و ازانجا بستگان کروه منزل می کردند و تابه سر حد ولایت خود برمیدند در هیچ منزلی وقفه نکردند و هراس حمله ظفرخان سالها در دل ایشان بماند اگر (دواب ایشان اب نخوردی گفتندی مگر ظفر خان را دیدی که اب نمیخوري و بعد ان هیچ وقتی ان چنان لشکری بزرگ بر قصد محاربه در حوالي دهلي نیامد و سلطان علاء الدین از کیلي باز گشت و هزیمت مغل و شهید شدن ظفرخان که بی بدنامی انچنان سر بازی بیباکی دفع شد فتحی بزرگ شمرد و در سه سال جلوس سلطان علاء الدین را جز عیش و عشرت و کام دل راندن و مجلسها ساختن و جشن ها ساختن کاری دیگر نبوده است و ازانکه بسی مهمات ملکی او تو بر تو امد و از هرطرف فتحنامها میرسید و در هر سالی دوگان سه گان پسر تولد می شد و در هر مهمی قبها می بستند و شادیها میکردند و مصالح ملکي بر حسب مراد دل او بکفایت می انجامید و در خزائن خود گنجهای فراوان میدید

Digitized by Google

و هر روز تماشای جواهر و مروارید که صندوقها و طبلها بر داشت
می کرد و پیلان بسیار در پیل خانه مشاهده می کرد و بر هفتاد هزار
اسپ در پایگاه شهر و اطراف نظر دل او می افتاد و دو سه اقالیم
بر بسته فرمان خود می یافت هیچ مخالف ملک و شریك ملك
در خاطر او نمی گذشت از مستی های متنوع مذکور مست شد و
هوا های بزرگ و تمنا های شگرف که نه اندازه او و نه اندازه صد
هزار همچو او بود بر سر او بیضه کرد و چیز های در خاطر او افتاده
که در خاطر هیچ بادشاهی نیفتاده بود و از نهایت مستی و بیخبری
و غایت رعونت و غفلت و بسیاری جهل و جهالت و کثرت
حماقت و بلادت دست پا گم کرد و در لا یمکنات و محالات اندیشه
کردن گرفت و هوسهای نا شدنی در خاطر او میگذشت و او مردی
بود که از علم خبر نداشت و با علما هم نشست و خاست نکرده بود
و نامه نبشتن و خواندن ندانستی و در مزاج بدخو و در طبیعت
سخت گیر و در دل قساوتی تمام داشت و هر چند دنیا بیشتر
رو می نمود و مقصودها بیشتر در کنار می افتاد و دولت توافق
بیشتر میکرد بیخبر تر و مدهوش تر می شد و مقصود از ایراد
مقدمه مذکور انست که سلطان علاء الدین در ایام ان مد هوشیها
و بیخبری ها در مجلس خود گفتی مرا در مهم پیش امده و
در برامد هر دو مهم با حریفان و جلیسان مشورت کردی و از ملوك
حریف پرسیدی که چگونه کنم که این دو مهم من برآید یکی ازان
دو مهم که در برامد ان بحث کردی ان است که گفتی که خدایتعالی
پیغامبر را علیه السلام چهار یار داده بود که از قوت و شوکت ایشان

Digitized by Google

شریعت و دین پیدا کرد و نام پیغامبر از پیدا اوردن دین و شریعت تا قیامت بماند و بعد پیغامبر علیه السلام هرکه خود را مسلمان دانست و مسلمان گویانید خود را از امت و ملت او تصور کرد مرا هم خدایتعالی چهار یار داده است یکی الغ خان دویم ظفر خان سیویم نصرتخان چهارم ایلخان و از دولت من ایشان را قوت و شوکت بادشاهان شده است اگر من بخواهم از قوت این چهار یار دیني و مذهبی دیگر پیدا کنم و بزخم تیغ من و تیغ یاران من همه خلق ان راه و روش گیرد که من پیدا ارم و ازان دین و مذهب نام من و نام یاران من همچنان که نام پیغامبر و نام یاران پیغامبر در میان خلق تا قیامت باقی مانده است باقی ماند و از سر مستي و جواني و جهل و بي تميزي و بيخبري و بي باكي سخن مذكور كشاده و بی التفات در مجلس شراب بگفتی و در پیدا اوردن دین و مذهب علیحده با ملوک مجلس مشورت کردي و از حاضران بپرسیدي که چگونه چیزها پیدا باید اورد تا نام من دامن قیامت گیرد و هرچه ما پیدا اورده باشم بعد انکه رفته و مرده باشیم خلق ان راه به سپرد و از مهم دویم خود حاضران را اعلام کردي که بر من مال و پیل و حشم بی اندازه گرد امده است من میخواهم که دهلی را بیکی بسپارم و خود همچو سکندر دنبال جهان‌گیری شوم و ربع مسکون را در تصرف خود در ارم و از فضول انکه چند مهم بر حسب خواست او بر امده بود خود را در خطبه و سکه سکندر ثانی میخوانید و مي نویسانید و در عین شراب خوردن لاف زدی که هر اقلیم را که خواهم گرفت به یکي از معتمدان ملک خود خواهم سپرد و من دنبال اقلیم دیگر خواهم گرفت

Digitized by Google

کیست که پیش من خواهد ایستاد و سامعان مجلس با انکه میدانستند که از وجود مال و پیل و اسپ وحشم و خدم و جهل مادر زاد مست وبیخبر شده است و هر دو سخن از مدهوشي و ناداني از سرفضول و حمق میگوید و لیکن بضرورت مزاج درشت وخوي زشت او را محافظت مي نمودند و از خوف به مستي او بر سخنان او افرین میگفتند و نظیر ها و مثلهای دروغ و راست کرده بر وفق مزاج درشت او تقریر میکردند و او در گمان می افتاد که مگر ان محالهاي لا یمکن که از دل و زبان بیخبر او بیرون مي اید شدني است و حشویات مذکور که از زبان او در مجلس شراب بیرون مي امد در شهر منتشر شده بود بعضی بزرگان شهر بخندیدندي و بر جهل و حمق او حمل کردندي و بعضی دانایان بترسیدندي و با یکدیگر بگفتندي که این مرد فرعون صفت است و علمي و خبري ندارد و گنجهاي بسیار که دیده حکما را کور کند تا بدیده بیخبران و غافلان چه رسد بدست این بیخبر افتاده است که اگر شیطان راه و روشی کثیر بر خلاف دین در دل او القا کند و این مرد در تلقین کردن ان بي راهي ادمی شصت و هفتاد هزار بکشد حال مسلمانان و مسلماني چه باشد و چه شود و عم من علاء الملک کوتوال دهلي از سبب غایت فربهي خود در غرهٔ هر مهی بسلام سلطان علاء الدین رفتي و حریف شراب او شدي و در غرهٔ بحکم معهود رفته بود و حریف شراب او شده سلطان علاء الدین تدبیر دو مهم نا شدني خود از و پرسید علاء الملک از دیگران هم شنیده بود که سلطان کلمات مذکور در مجلس میگوید و حاضران مجلس بر سخن سلطان صدق میزنند

Digitized by Google

و از هراس بد مستي و بد مزاجي او سخن راست پيش او نميتوانند گفت و ان روز همه از زبان سلطان کلمات مذکور شنيد و ازو تدبير طلبيد علاء الملک جواب گفت که اگر خداوند عالم بفرمايد که شراب از مجلس بردارند و جز چهار ملک را که درين مجلس اند ديگريرا نگذارند مرا درپرداخت اين دو مهم خداوند عالم راي و تدبيري فراهم اورده امت‌کشاده پوست باز کرده دربندگي تخت عرض کنم سلطان علاء الدين فرمان داد تا شراب از مجلس بر داشتند و جز الغخان و ظفر خان ونصرت خان و الپخان دران مجلس ديگريرا نگذاشتند و امراي ديگر را باز گردانيدند سلطان علاء الملک را گفت که انچه در پرداخت اين دو مهم من ترا تدبيري و رائي در خاطر گذشته است بحضور اين چهار يار من پيش من بگو تا در پرداخت ان مشغول شويم علاء الملک اول عذر خود تمهيد کرد و بعد ان گفت که خداوند عالم را سخن دين و شريعت و مذهب اصلا و البته بزبان نبايد اورد که اين کار انبيا است نه پيشهٔ بادشاهان و دين و شريعت بوحي اسماني تعلق دارد براي و تدبير بشري هرگز دين و شريعت بنا نشود و از گاه ادم تا امروز دين و شريعت از انبيا و رسل پيدا امده است و جهانداري و جهانباني بادشاهان کرده اند و تا جهان بوده و هست وخواهد بود نبوت بادشاهان نکرده اند اما بعضي پيغمبران بادشاهي کرده اند و التماس بندهٔ درگاه ان است که بعد ازين سخن بناي دين وشريعت و مذهب و انچه خاصه پيغامبرانست و به پيغامبر ما مهر شده است در مجلس شراب و غير شراب از زبان بادشاه بيرون نيايد واگر ازين بابت کلمات که پادشاهي خواهد که ديني و مذهبي

Digitized by Google

علیحده بناکند درگوش خواص وعوام مردم افتد هرهمه خلق از پادشاه
بگردند و یک مسلمان نزدیک پادشاه نیاید و از هر طرف فتنه وسیع
خیزد و از چنین کلمات درملک خللها زاید و خداوند عالم شنیده است
که چندین جوي هاي خون که چنگیزخان از شهر هاي مسلمانان روان
کرد نتوانست که دین مغلي را و احکام مغلي درمیان خلق نشاند بلکه
بیشتر مغلان مسلمان شدند و دین محمدي قبول کردند و هیچ مسلمانی
مغل نشد و دین مغلي قبول نکرد و من بندهٔ حلال خوارم و جان و
روان من و زاد و بود من و حیات و زندگاني من بوجود پادشاه باز
بسته است که اگر در ملک پادشاه فتنه خیزد نه مرا و زن و بچهٔ مرا
و نه خیل و تبع مرا یکي بر روی زمین زنده بگذارند و اگر من چیزي
خلل در ملک پادشاه بینم وان را کشاده کرده عرضه ندارم برجان
خود و بر جان زن و فرزند و خیل و تبع خود نه بخشوده باشم وازین
کلمات که از زبان خداوند عالم بیرون می اید فتنه زاید که بر راي صد
بزرچمهر فرو نه نشیند و انها که دعوي بندگي واخلاص پادشاه میکنند
و در بسی مجالس از بندگی پادشاه سخنان مذکور شنیده اند و
صدق زده و افرین گفته مداهنت کرده اند و حق نمک پادشاه نگاه
نداشته سلطان علاء الدین از استماع کلمات علاء الملک سر در پیش کرد ودر
تفکر شد و ان چار یار سلطان علاء الدین را کلمات علاء الملک بدل جان
خوش امد و منتظر می بوده اند که از زبان سلطان در کلمات مذکور
که علاء الملک گفت چه بیرون خواهد امد و بعد ساعتی سلطان
علاء الملک را گفت که ما ترا محرم خود گردانیده ایم و چندین مرحمت
در باب تو میفرمائیم سبب همین است که ترا حلال خوار میدانیم

Digitized by Google

و بارها دیده ایم و ازموده ایم که پیش ما در رای زدن انچه راست است است و درست است گفتهٔ و سخن حق نپوشیدهٔ و من این ساعت فکر کردم دیدم که همچنین است که تو میگوئی مرا این سخنان نمی باید گفت و بعد ازین گاهی در هیچ مجلسی کسی این چنین سخنان از من نشنود و صد رحمت بر تو باد و بر مادر و پدر تو باد که بر روی من راست گفتی و حق نمک من محافظت نمودی و در مهم دویم چه میگوئی که ان هم خطا است یا صواب علاء الملک در پرداخت مهم دویم که ان جهانگیریست پیش سلطان علاء الدین گفت که قصد مهم دویم قصد سلاطین عالی همت است و رسم و رسوم جهانگیری انست که خواهند همه جهان بگیرند و در تصرف خود درارند و خداوند عالم تواند که با چندین خزائن و دفائن و حشم و پیل و اسپ از دار الملک ساخته و مستعد بیرون اید و داد جهانگیری بدهد ومن پرداخت این مهم دویم را منکرنیم و میدانم که در پیل خانه وپایگاه پیل و اسپ بسیار گرد امده است و در خزائن گنجها فراوان جمع شده خداوند عالم می تواند که دو سه لك سوار بگیرد و جهان گیری کند اما بادشاه را در خاطر باید گذرانید و اندیشه باید کرد که دهلي و اقلیم دهلي را بچندین زر ریزیها و خونابها بدست اورده است بکه سپارد و ان کس را چند حشم دهد و خود چند بستاند و دنبال جهانگیري شود و همچو سکندر ربع مسکون بگیرد و هرکرا بادشاه در دهلي بنشاند و یا در اقلیمي دیگر بنشاند چون خواهد که از جانب دار الملک خود مراجعت فرماید ان کسان را و ان اقلیمها را در چنین ایام بغي و روزگار شطط چگونه سلامت یابد و روزگار

Digitized by Google

سکندر و عهد سکندر روزگاري ديگر و عهدي ديگر بود و در هردم ان روزگار رسم و رسومي و طريقي و عادتي بوده است که اگر قرنها بگذشتي بران قوليکه کردندي ثابت و راسخ بودندي و غدر و مکر و دروغ و تعميه و شکستن عهد و بيقولي دران اعصارها کمتر بودي و اگر امر و مامورانِ اقليمي و ديارِي قولي و عهدي با سکندر و پادشاهي ديگر به کردندي در حضور و غيبت ازان قول و ازان عهد نگذشتندي و همچو ارسطاطاليس وزيري کجا يابند که خواص و عوام اهل زمين با چندان کثرت خلق و درازي و فراخي اقليم و بسياري نعمت و ثروت ايشان چندان معتقد و محکوم و مامور ارسطاطاليس باشند و بر قول و قلم و دين و ديانت او اعتماد کنند و بوزارت و نيابت او پيمدد و معونت حشم و خدم راضي و معتقد باشند که سوزني در غيبت سکندر از حکم و اشارت او سر نپيچند و تمرد و عصيان نورزند و چون سکندر سي و دو سال از کار جهان گيري فارغ گردد و باز در دار الملک اقليم خود اید اقليم دويم را سلامت و فرمان بردار و مضبوط يابد و در مدت يک قرن بلکه زيادت هيچ فتنه و شططي در ملک قديم او نزايد بخلاف مردمان زمانه و عصر ما خاصة هند و که اصلا در ايشان عهدي و پيماني نيست که اگر بادشاهي قاهر و کامگار بر سر خود نه بيند و سوار و پياده انبوه تيغ و تبر کشيده بر جان و روان و ملک و اسباب خود معائنه نکند هرگز فرمان برداري نکنند و خراج ندهند و صد عصيان و تمرد ورزند و اقاليم خداوند عالم اقاليم هند است غيبت خداوند عالم خاصة غيبتي که ان بسالها متعلق گردد از چنين مردم که نه در ايشان قولي و عهدي و نه در

Digitized by Google

ایشان ذمهٔ وفاي است چگونه برتابد سلطان علاء الدین علاء الملك را
گفت چندین مال و پیل و اسپ که بر دست من امده است اگر
من جهان گیري نکنم و اقالیم هاي دیگر نگیرم و هم بملک دهلي
قناعت کنم فایده چه باشد و نام جهانگیري من چگونه براید علاء
الملک گفت که من بندهٔ قدیم بادشاه ام مرا مصلحت همچنین
رومي نماید که بادشاه دو مهم را از جمله مهمات مقدم دارد بعد
ازان دنبال مهمات دیگر شود سلطان علاء الدین پرسید که ان دو مهم
کدام است که ان را مقدم مي باید داشت علاء الملک گفت که
یکي ازان دو مهم مطیع و فرمان بردار ساختن تمامي اقالیم هندوستان
است چنانکه رنتهنبور و چتور و چندیري و مالوه و دهار و اوجین
واز سمت شرق تا لب اب سرو و سوالک تا جالور و ملتان تا مریله
واز پالم تا لوهور و دیو پالپور همچنین مطیع و منقاد می باید که نام
مفسد و متمرد بر زبان کسی نگذرد و دویم مهم که بزرگتر است بستن
راه ملتان از اسیب مغل است و بستن راه در امدن مغل از استحکام
حصارهاي ان سمت بکوتوالان معتبر و مرمت حصار ها و کاوانیدن
خندق ها و اسلحه بسیار و کاه ذخیره و مرتب داشتن منجنیق و
عراده و مفردان هنر مند ویله گیران است و بدانچه سري درسامانه
با حشم بسیار و سري در دیو پالپور و سري در ملتان با سواران بسیار
مستقیم باشند راه در امد مغل بسته گردد فاما انکه مغل بکلي دست
از مزاحمت هندوستان بدارند تعلق بسر لشکران کار دیده و وفادار
و حشم چیده و گزیده و نیك اسپه و بسیار و مستعد و مرتب است
و هرگاه این دو مهم اعني دفع تمرد هنود از اقالیم و عرصات هندوستان

Digitized by Google

و شصتن امراي بزرگ و نامور در صمت در امد مغل بحسب خواست دل بکفایت انجامد بادشاه را بخاطر جمع در دار الملك دهلي که مرکز ملک است مستقیم باید بود و در امور جهانباني بدل فارغ مشغولی باید که استقامت بادشاه در مرکز بواسطه استقامت امور بلاد ممالک بود و بعد استقامت ممالک خاص بادشاه برتخت دولت نشسته جهانگیري کند و در هر طرفي بندگان مخلص و معتمد را با حشم مستعد و مرتب و امراي مخلص دولت نام زد فرماید تا در اقلیم های دور دست بروند و بستانند و اقالیم و عرصات هند را نهب و تاراج کنند وپیل و مال و اسپ پس رایان و رانگان رها نکنند و در بندگی بادشاه ارند واقالیم و عرصات را هم بدان رایان و اقلیم داران و عرصه داران مقرر دارند وشرط کنندکه ایشان هرسال پیل ومال و اسپ در حضرت فرستند و بعد از تقریر راي های مذکور علاء الملک خدمت کرد و گفت انچه بنده عرضه داشت کرد میسر نشود تا بادشاه دست از شراب خوردنها بافراط و دایم از مجلسها و جشنها ساختن و شب و روز در شکار گشتن دست ندارد و در مرکز ملک نه نشیند ومستقیم نه شود و بمشورت بندگان مخلص رای زن امور جهانداري و مصالح جهانباني بپرداخت نرساند که از شراب خوردن افراط پادشاه همه کارها مهمل و معطل ماند و بر حسب راي صواب جهانباني هیچ کاری دست ندهد و از بسیاري اشتغال شکار هم غدر و مکر غداران وماکران بود و نفس بادشاه در تزلزل باشد و هر گاه که خواص و عوام رعایا مملک را متیقن گردد که بادشاه شب و روز در شراب و شکار مشغول و مستغرق مي باشد رعب بادشاه در دلها منقش نشود

Digitized by Google

و درهای غادران در غدر کشاده گردد و اگر بے شراب وشکار نمیتواند بود شراب بعد از نماز دیگر بي مجلس و بی حریفان تنها باید خورد و ان قدر نباید خورد که مدهوشي بار ارد و از براي شکار قصري در سیري بنا باید فرمود که هر چهار طرف ان قصر میدانهاي دراز و فراخ بود و دران میدان‌ها شکرة سر باید کرد و شکرة باید پرانید وبرین طریق هوس شکار استیفا باید کرد تا طامعان ملک و غادران را طمع خام در سر نیفتد و ما را حیات بادشاه و استقامت ملک بادشاه مطلوب است که حیات ما و خیل و تبع ما بحیات بادشاه و استقامت ملک بادشاه متعلق است و اگر نعوذ بالله منها این ملک بدست دیگری افتد نه مارا و زن و بچه مارا و نه خیل و تبع مارا زنده بگذارد و چون سلطان علاء الدین راي های علاء الملک بشنید خوش شد و او را گفت که اندیشهاي صواب همین است که توگفتي ما همچنین کردني ایم که خداي عز وجل از زبان تو بیرون اورده است و سلطان علاء الملک را جامه زر دوزي صورت شیر و کمر بافت زر نیم منی و ده هزار تنکه و دو اسپ تنگ بست و دو دیه انعام داد و ان هر چهار خان که بحضور ایشان از اول بامداد تا میانه روز علاء الملک اندیشهاي مذکور پیش تخت تقریر کردسه گان چهارگان هزار تنکه و دو گان و سه گان اسپ تنگ بست در خانه علاء الملک فرستادند و راي های مذکور در سمع وزیران و وزیر پیشه گان و داناپان شهر رسید بر راي و رویت واندیشهٔ علاء الملک افرینها گفتند و تحسین ها کردند و ماجرای مذکور دران ایام بود که ظفر خان زنده بود از مهم سیوستان بدرگاه امده بود ومحاربه قتلغ خواجه‌ملعون

Digitized by Google

هنوز نشده بود و اول سلطان علاء الدین گرفتن حصار رنتهنبور که هم نزدیک دار الملک دهلي بود و هم همیر دیو نبسهٔ پتهورا راي دهلي بود ان قلعه را فرو گرفته مانده بود همان را مقدم داشت و الغخان را که اقطاع بیانه داشت انجا نامزد کرد و نصرتخان را که دران مال مقطع کرّه بود فرمان داد تا باجمله حشم کرّه و حشم اقطاعات سمت هندوستان در رنتهنبور رود و در گرفتن حصار رنتهنبور یاري ده الغخان شود و الغخان و نصرتخان جهابن را بگرفتند و حصار رنتهنبور را محصر کردند و در گرفتن حصار مشغول شدند و روزي نصرتخان نزدیک حصار رفته بود و در بستن پاشیب و بر اوردن گرگیج جهد میکرد و از درون حصار سنگ مغربي روان میداشتند ناگاه سنگي بر نصرتخان رسید و او بدان مجروح گشت و بعد دو سه روز نقل کرد و این خبر به سلطان علاء الدین رسید سلطان علاء الدین با کوکبه بادشاهي از شهر بیرون امد و جانب رنتهنبور نهضب کرد •

ذکر روان شدن سلطان علاء الدین بجانب رنتهنبور و نزول کردن او در تل پت و بلغاک کردن الغخان در تل پت

چون سلطان علاء الدین از دهلي بر عزم گرفتن حصار رنتهنبور روان شد و در تل پت نزول کرد چند روز انجا وقفه فرمود و هر روز در شکار سوار میشد و نرگه میکشید روزي بر حکم معهود بشکار رفته بود بیگه شد و شب نزدیکي دیه بادهٔ سوار نزول کرد و همان جا ماند و در بارگاه

Digitized by Google

نیامد و روز دویم پیش از طلوع افتاب فرمان داد که نرگه کشند کاردارن بار و جمعیت سوار در نرگه کشیدن مشغول شدند و سلطان در صحرای فرود امده بود و برموزه نشسته و چند نفر ادمی معدود گرد سلطان بودند سلطان منتظر نشسته بود که چون نرگه تمام کنند سوار شوند که درین معرض اکتخان برادر زاده سلطان که شغل وکیل درې داشت با سلطان بلغاک برد و بزعم وظن انکه چنانچه سلطان علاء الدین عم خود را بکشت و برتخت او نشست من هم سلطان علاء الدین را بکشم و بر تخت او به نشینم وزین اندیشه خام باچند نفر سواران نو مسلمان حکم انداز که چاکر قدیم او بودند اکتخان باسواران مذکور شیر شیرکنان بر سلطان علاء الدین در امدند و نزدیک او رسیدند و چند چوبهٔ تیران حکم اندازان برو بکشادند و ایام زمستان بود سلطان قبا و دگله در برداشت و دران حالت که ایشان تیرباران میکردند از موزه فرود امد و همان موزه را سپر تیر ساخت و بیشتر تیرها بران موزه رسیدند و دو تیر بر بازوې سلطان رسید و بازوی سلطان بدان مجروح شد و لیکن تیری کاري برتن سلطان نیامد و بندهٔ بود مانک نام دران محل که ان نو مسلمان تیر بر سلطان روان میداشته خود را سپر سلطان ساخت و سه چهار تیر بر خود گرفت و مجروح شد و بندگان پایک که پس پشت سلطان ایستاده بودې بجوشنهای خود سلطان را بپوشیدند چون اکتخان بان سواران بر سر سلطان رسید سواران خواستند که از اسپان فرود ایند و سر سلطان ببرند دیدند که پایکان تیغها کشیده اند مستحضر در افتاد شد بانچنان بلغاکی و نتنه و مکابره که کرده بودند نتوانستند که از اسپان فرود ایند

Digitized by Google

و دست بر سلطان بزنند و دران معرض پایکان فریاد کردند که سلطان مرد و اکتخان مذکور جوان و ابله و احمق و بی تمییز بود وهیچ عقلی و فهمی نداشت با چندان غلبهٔ که باچندان سواران حکم انداز بر سر سلطان رسیده بودند نتوانست که بلغاک خود را بخته کند و سر سلطان را از تن جدا گردانند بعد ان دنبال کار دیگر گیرند از فرط حماقت تعجیل کرد و هم بکفتهٔ پایکان کفایت نمود و باز گشت و هرچه تعجیل تر در صحرای تلپت امد و سواران در بارگاه سلطانی در رفت و بر تخت سلطان علاء الدین نشست و اهل در سرا را ببانك بلند گفت که من سلطان را کشتم و مردمان را هم گمان افتاد که اگر سلطان را نکشته است چگونه سوار در بارگاه در امده است و بکدام زهره بر تخت علایی نشسته است و بار داده و در لشکر شوری وشغبی در افتاد وزیر وزبر شدن گرفت و پیلان را عماری انداختند و پیش درگاه اوردند و ملازمان درگاه در امدند و هر کسی در محل و مقام خود ایستاده شدند و نقیبان بانگ و فریاد میکردند و مقریان قران میخواندند و مطربان سماع میگفتند و بزرگانیکه در لشکر بودند بمبارکباد بادشاهی ان بد روز را دست بوس کردند و خدمتها پیش میگذشت و حجابان اواز بسم الله بر می اوردند و اکتخان بد بخت از سر بصر سهی و حماقت خواست که دران زمان درون حرم رود ملک دینار حرمی نگذاشت و با یاران خود اسلحه بپوشید و پیش در حرم نشست و مستحکم کرد و اکتخان بد روز را گفت که مرا سر سلطان علاء الدین بنما تاترا درون حرم او رها کنم و درانجا که سلطان علاء الدین زخم تیر کرده بودند! سواران ترك تفرقه شدند و

Digitized by Google

در میان ایشان شور افتاد و هر کسی در طرفی شد و بر سلطان علاء الدین سوار و پیاده بقیاس شصت و هفتاد نفرمانده بودند چون سلطان علاء الدین بعد از باز گشتن اکتخان بهوش امد دیدند که در بازوی سلطان دو زخم رسیده است و خون بسیار روان شده زخمها را بشستند و به بستند و بازو را برویاکها در گردن او معلق کردند و سلطان فراهم امد و دانست که مگر با اکتخان ملوک و امرا و خلق لشکر بسیار یار خواهد بود وگرنه او بیقوت خلق اینچنین مکابره نتوانستی کرد سلطان خواست تالشکر را ترک دهد و هم ازان جایگاه بر اکتخان در جهابن رود وشب و روز راه کرده به برادر رسد وازانجا هر تدبیری که کردنی باشد و در بدست اوردن ملک و یا ازانجا دور دست رفتن تاچه مصلحت افتد معمول گرداند و درین اندیشه میخواست که بر عزم جهابن سوار شود ملک حمید الدین نایب وکیلدر پسر عمدة الملک قدیم که نظیر ارسطاطالیس و بزرجمهر عصر بود سلطان علاءالدین رااز رفتن جهابن مانع شد و گفت خداوند عالم را همین لحظه جانب سرا پردهٔ سلطان باید رفت که خلق لشکر بنده و پروردهٔ درگاه است بمجرد انکه چتر سلطانی در نظرخلق خواهد امد و لشکر را از سلامتی ذات بادشاه روشن خواهد شد همه بدرگاه خواهند پیوست و پیلان را پیش خواهد اورد همین زمان سر اکتخان کافر نعمت را بخواهند برید و بر سر نیزه خواهند اویخت اما اگر شب بگذرد و خلق را روشن نشود که پادشاه بصحت و سلامت است یا نه شاید که کسی یاران بدبخت شود و فتنهٔ بزرگ تر ازین قایم شود و خلق چون بار او شد و بار بیعت کرده هراس

Digitized by Google

خداوند عالم بران آرد که خود را با او بکشایند سلطان علاء الدین را رای حمید پسندید نمود و در زمان سوار شد و رخ جانب لشکر گرفت و در میان راه هر سواریکه سلطان علاء الدین را سلامت دید به سلطان پیوست و سلطان در لشکرگاه رسید و پانصد و ششصد سوار در رکاب سلطان گرد آمده بود و سلطان چون نزدیک لشکر رسید بر بلندی بر آمد و خود را نمودار کرد و بسیاران لشکر را نظر برچتر سلطان علاء الدین افتاد و جمعیت در سرا بشکست و ملازمان درگاه بتمامی باپیلان بدرگاه او آمدند و اکتخان از جانب شرز سراچه بیرون آمد و بر اسپی سوار شد و راه افغان پور گرفت و سلطان علاء الدین ازان بلندی با کوکبه و دبدبه بادشاهی آمد و در بارگاه خود در رفت و برتخت خود نشست و بار عام داد و ملک اعزالدین یغان خان و ملک نصیر الدین نورخان تعاقب اکتخان کردند و او را در دیهه افغان پور دریافتند و سر او ببریدند و پیش در سرا آوردند و سلطان فرمود تا سران مدبر را در نیزه بستند و در تمامی لشکر گردانیدند و در شهر دهلی هم گردانید و از شهر دهلی بافتحنامه بشارت در جهان بر الغخان فرستادند و برادر خورد او را که قتلغ خواجه خطاب بود در ساعت بسمل کردند و سلطان علاء الدین چند روزهم در لشکرگاه وقفه کرد و کار داران و سواران و اتان را که باغاك اکتخان خبری و اثری بود به تتبع و تفحص بسیار بگیرانید و بزخم دره اهنی بکشت و خانمان ایشان را سلطانی کرد و زن و بچهٔ ایشان را بندکرد و درحصارهای طراف فرستادند و بعد فراغ تفحص بلغاکیان و فتنه اکتخان سلطان علاء الدین کوچ بکوچ متواتر در رنتهبور رفت و دران لشکرگاه ساخت

Digitized by Google

وبقیهٔ بلغا کیان اکتخان را سیاست کرد و پیش ازان حصار را محصر کرده بودند درفتن سلطان مبالغت شد و از اطراف ممالک جسیریان اوردند وخریطه بافتیده بر لشکر قسمت کردند و خریطهها را ریگ پر میکردند و در غار مي انداختند و بهائی هامی پاشیب می بستند وگرگیچ بر می اوردند و سنگ مغربیها نصب کرده بودند و بسنگ مغربی پاشیب را خراب میکردند و از بالاي حصار اتش میریختند وخلقی از طرفین کشته میشد ولایت جهابن را تاحد دهارتاخت برد در تصرف اورده ٭

ذکر بلغاک ملک عمر و منگوخان خواهر زادکان سلطان علاء الدین در بداون و اوده که اقطاع ایشان بود و رسیدن خبر ان بلغاک ایشان در رنتهنبور

و همدران نزدیکي که سلطان از کار بلغا کیان اکتخان فارغ شد و در حصار گیري جهد فرمود و جملهٔ لشکر را دران مشغول کرده که خبر بر سلطان رسید که امیر عمر و منگوخان سلطان را غیبت دیده اند و اشتغال سلطان در حصار گیري و دشوار گرفتن حصار رنتهنبور شنیده بغي ورزیده اند و خلق هندوستان را جمع میکنند سلطان بعضی امرای بزرگ هندوستان را نامزد ایشان کرد و ایشان که بغي افازیده بودند وکاري نکرده هر دو برادر را گرفته و بند کرده در رنتهنبور بر سلطان اوردند سلطان علاء الدین درشت مزاج و بد خو و سخت دل بود هر دو خواهر زادگان خود را پیش خود سیاست کرد

Digitized by Google

و چشمهاي ایشان را بر طریق پرکاله خور پزه از زخم کارد بکشانید و خیل و تبع ایشان بر انداخت و انانکه از سوار و پیاده بایشان یار شده بودند بعضي بگریختند و اواره شدند و بعضی بدست امراي هندوستان افتادند و محبوس گشتند ٭

ذکر بلغاک حاجی مولاي ملک الامرا فخر الدین کوتوال

و سلطان علاء الدین در حصار گیری رنتهنبور مشغول بود وبا تمامی لشکر مستغرق شده که در دهلي حاجي مولا ملک فخر الدین کوتوال قدیم بلغاک کرد و فتنهٔ بس بزرگ انگیخت وخبر بلغاک او سلطان را سویم روز در رنتهنبور رسید و دران بلغاک خلق دهلي وخلق لشکر زبر و زبر میشد و حاجي نام شخصی بود از مولي ملک الامراء کوتوال قدیم که بس فتان و مشطط و بیباک خبیث سرشت افریده شده بود دران ایام که سلطان علاء الدین در حصار رنتهنبور با جمیع لشکر پیچیده بود وخلقی انجا کشته میشد ومردمان بجان تنگ امده بودند حاجي مولا مذکور شحنگی خالصه بر تول داشت و ترمدی نام کوتوالي بود در شهرکه از ظلم و تعدی او خلق شهر بجان رسیده بودند و او دروازهٔ جانب بداون را عمارت میکرد و نزدیک دروازهٔ جانب دربن فروخانه عمارت کرده بود ودرانجا میبود و بجهت دیوان وزارت در صحراي سیري چهپرها بسته بودند وکار خلق انجا بپرداخت مي رسید و علاء الدین ایاز پدر احمد ایاز کوتوالي حصار نو داشته و حاجي مولاي مشطط مذکور شهر را خالی دیده و مردمان شهر از ظلم و تعدی ترمدي کوتوال شاکي و نالان

Digitized by Google

مشاهدة میکرد و درماندگي اشکر در کار حصار رنتهنبور و کشته شدن ایشان در حصار گیری بتواتر شنیدکه خلق بغایت تنگ امده است و از خوف استدراك سه ساله سلطان یك ادمی را از لشکر جدا شدن ممکن نیست حاجی مولاي بد بخت بزعم انکه خلق لشکر و خلق شهر از درماندگي خود یار من خواهد شد جملهٔ کوتوالیان قدیم را بارخود کرد و فتنهٔ بس بزرگ انکیخته و اتشي بر اورد که شعله هاي ان تا باسمان میرسید و نیمي روز ان ماه رمضان که دران رمضان افتاب درجوزا بود و خلق از هواي گرم درون خانها خزیده بودند وقیلوله کرده وامد شد مردمان کم شده حاجي مولاي مذکور فرمانی به تعمیه در بغل انداخته و با پا یکی چند تیغ ها برهنه کرده در دروازه بداون در امد و پیش فرد خانه کوتوال ترمدی ایستاده کرد و به بهانه انکه ازسلطان امده ام و فرمان اورده کوتوال را که قیلوله کرده بود وجمیعتي از مفرد و غیر مفرد پهلوی او نبود و از درون فرد خانه پیش در طلبید وکوتوال از خواب خاسته وکفش درپای کرده پیش درفرد خانه امد و بمجرد انکه ترمدي کوتوال در نظر حاجي مولا در امد پایکان را فرمود تا اورا گردن زدند و سر او را از تن جدا کردند و از بغل فرمان طغرای بیرون اورد و کسانیکه دران جمع حاضر بودند بدایشان نمود وگفت که من بحکم این فرمان کوتوال را گردن زدم و خلق ساکت شد ودروازه هاي که تعلق بکوتوال و ترمدي داشته و نقیبان دروازه ها یاران بد بخت شده بودند به بند انید و در شهر رهر خانه دربند ان شد و حاجي مذکور بعد کشتن کوتوال ترمدي علاء الدین ایاز کوتوال حصار نو را طلب فرستاد و خواست که او را هم بکشد و برو

Digitized by Google

پیغام داد که فرمان از سلطان اورده ام بیا مضمون ان بشنو او را محرمی هم ازان بلغاکیان باکاهانید و کیفیت غدر او پیش کوتوال حصار بیان کرد کوتوال حصار نو نیامد و خود را گرد اورد و مستحضر شد و دروازه هاي حصار نو را به ببندانید و حاجی مولا با غوغائیان دیگر در کوشك لعل فرود امد در صفحهٔ طاق بنشست و جمله بندیان علائي را رها کرد و بعضي از ایشان یار او شدند و بدرهای تنکه زر از خزانه بکشید و بر حلق زر ریزی اغاز کرد و اسلحه از سلاح خانه و اسپ از پایگاه بلغاکیان را میداد و هر که با او یارمي شد تنکه هاي زر در دامن او مي ریخت و علوی بود که او را نبسه شه نجف گفتندی و از طرف مادر نسبهٔ سلطان شمس الدین بود حاجي مولا از کوشك با جمعیت سوار شد و در خانه او در رفت و ان مسکین را بزور در کوشك لعل بیاورد و بر تخت نشاند و صدور و اکابر را از خانهای خود بستم می اورد و ان علوی را دست بوس میدهانید و خدمت میکنانید و زمان اتش فتنه بر می افروخت و بعضی بي سعادت که اجل ایشان نزدیك رسیده بود از طمع زر قاصدا و عامدا بر رفتند و او بنام بلغاکیان شغلهاي سلطانی تعین میکرد و دست بوس علوی میکنانید و خلق را از خوف سلطان علاء الدین و از هراس همان بد بختان خواب و خور فراموش شده بود شب و روز در تابناك میگذشت و دران هفت و هشت روز که حاجی مولا انچنان غوغای کرده بود چند کرت خبر به سلطان علاء الدین رسید اما لشکر را خبر مشرح معلوم نشد و شوری نافتاد و سویم و چهارم روز فتنه حاجي ملک حمید الدین امیر کوه با پسران و اقربای خود که هر یک شیر شرزه

Digitized by Google

بودند دروازه غربي باز کردند و در شهر در امدند و بر دروازه بهندرکال میرفت و میان او و میان بلغاکیان تیراندازی میشد و در چنین محلي طائفیان و حریفان جان را بکف دست مي نهادند و از حاجي زر می ستدند و بعد دو روز که ملک حمید الدین امیر کوه و پسران اربس جمعي حلال زاده و حلالخوار و وفادار بودند بر بلغاکیان غلبه کردند و چندی یاران ظفرخان که بجهت عرض گذشتن از امروهه در شهر امده بودند با ملک امیر کوه و پسران او یار شدند و ملک امیر کوه درون دروازه بهندرکال در امد و در میان موزه دوزان و میان او و میان حاجي مولا در افتاد شد و امیر کوه از اسپ فرود امده بود و حاجي مولا را ته انداختند و بالای سینه او نشسته و کسان حاجي چندین تیغ بر امیر کوه شیر مرد حلالخوار بینداخت و چندین جا اعضاء او را مجروح کردند و اورا حاجي مولا را نگذاشت از سینهٔ او جدا نشد و بعد کشتن حاجی مولا مخلصان علائي در کوشک لال رفتند و سران بیاوری بیخبر مسکین را از تن جدا کردند و در شهر بر سر نیزه بگردانیدند و با عرضه داشت فتحنامه و کشتن حاجی مولا در رنتهنبور بر سلطان علاء الدین فرستادند و چند نوع خبر بلغاک و فتنه که در دهلی خاسته بود و دهلی ته و بالا میشد بسلطان علاء الدین رسید ازانجا که او در گرفتن حصار رنتهنبور عزم الملوک را در کار اورده بود از جا نه جنبید و رخ جانب دهلی نکرد و چندان لشکر در حصار گیری مشغول شده بود من کل الوجوه تنگ امده و درمانده از ترس و بال و نکال سلطان علاء الدین یک سوار و پیاده نتوانست که جانب دهلی رخ نهد و باطرفی رود و در جمله سر پنج شش روز در شهر هرکه یار حاجی مولا شده

Digitized by Google

بود و از زر ستده هر همه را بگرفتند و بند کردند و زری که از خزانه بخلق داده بود بعین ان باز در خزانه اوردند و سر شش هفت روز الغخان از رنتهنبور الغ شد و در دهلی امد و در کوشك مُغزّي فرود امد و جملهٔ بلغاکیان را در پیش بردند هرهمه را سیاست کرد و جوئي خون براند و جهت ان بلغاکیان پسران و نبیسگان ملک الامرا کوتوال قدیم را که خبر ازین بلغاک نداشتند و هرکه از خیلخانه ملک الامرا مانده بود بزیر تیغ بیدریغ گذرانیدند ونام و نشان ایشان را در جهان نگذاشتند و عبرت جهانیان ساختند و چون سلطان علاء الدین از بلغاک کجرات که نومسلمانان کردند تا بلغاک حاجی مولا چهار بلغاک تو بر تو مشاهده کرد از خواب غفلت و بیخبری بیدار شد و از مستي هاي متنوع هوشیار گشت و در حصار دیوی رنتهنبور جد و جهد مینمود و در روز و شب مجلس خلوت می ساخت و ملک حمید الدین و ملک اعز الدین پسران علا دبیر و ملک عین الملک ملتانی را که هریک در رای زنی آصف و بزرجمهري بودند و چند دانای دیگر را پیش می نشاند و بایشان رای میزد و بحث میکرد که باعث بلغاکها چیست سلطان علاء الدین میگفت که اگر مقرر گردد همان بواعث و وسایط را از میان بردارم تا بعد ازین بلغاک نشود بعد چند روز و چند شب رای ان بزرگان براین اسود که باعثهٔ بلغاکها چهار چیز است اول بیخبری بادشاه از معاملات نیك و بد خلق دویم شراب که در شراب خوردن مجلسها میسازند و در ان مجلس انچه درونها است بیرون میدهند و یار می شوند و بلغاک میکنند و فتنه ها انگیزند سویم ایتلاف و محبت و قرابتی و امد

Digitized by Google

و شد ملوك و امرا بیکدیگر و قرابتی و وصیلت ایشان که اگر یک
کس را حادثهٔ می افتد بواسطه وصیلت و قرابتی و محبت صد
کس دیگر یار او میشوند چهارم زر که بواسطهٔ ان بلاها و فتنه ها در
هرها می روید و انبازدگی و حرامخوارگی بار می ارد و اگر زر بر
مردمان نباشد بکسب و کار خود مشغول باشند و کسی را از بلغاک
و فتنه یاد نیاید و اگر زر برفتانان و مشططان موجود نبود استعداد
فتنه و بلغاک بي مایگان و بلغاکیان را هرگز در خاطر نگذرد و سلطان
علاء الدین بعد بلغاک حاجی مولا سر چند گاه با خونابه و زحمت
دیدن بسیار حصار رنتهنبور فتح کرد و رای همیر دیو را و نو مسلمانانیکه
از بلغاک گجرات گریخته بودند و در پنه او خزیده همه را بکشت
و رنتهنبور را با ولایت و انچه در درون او بود بالغخان داد و سلطان از
رنتهنبور مراجعت کرد و در دهلي امد و ازانکه از شهریان خشم
کرده بود و بسیار صدور را از شهر جلا کرده درون شهر نیامد و در عمارات
شهر نزول کرد و الغخان چهار و پنجماه در غیبت سلطان حشم بسیار
گرفت و خواست که عزم تلنگ و معبر مصمم گرداند و قضا اجل
در امد او را بوقت اوردن شهر مبارک در یافت و مرده او را در شهر
اوردند و هم در خانه او دفن کردند و مصیبت او سلطان را اندوهگین
کرد و بروح او صدقات بسیار داد و سلطان علاء الدین از برای دفع
بواعث بلغاک اندیشه کرده بود اول اخذ اموال را مقدم داشت و
فرمود تا هر کجا دهی از ملک و انعام و وقف کسي دارد بیک قلم
بخالصه باز ارند و دست مصادره و مکابره بر خلق بکشانید و بهر بهانه
که دانند از خلق زر بستانند و بس خلق زر را رها نکند تا بمرور ایام

Digitized by Google

کار بجای رسید که جز در خانه ملوک و امرا و کار داران و ملتانیان و ساهان هم ان قدری زر نماند و از نهایت طلبی او جز چند هزار تنکه او را در دهلی جمله ادرارات و انعامات و مقرروز و اوقاف بلاد ممالک بکشادند و تمامی خلق در تحصیل رزق چنان مستغرق گشته که کسی را نام بلغاک بر زبان نرفت و دویم از برای دفع بواعث بلغاک استطلاع خبر و بسیاری منهیان بجای رسید که هیچ خبری از نیک و بد مردمان از سلطان علاء الدین پوشیده نماند و مجال نماند که کسی دم تواند زد و هرچه در خانهای امرا و ملوک و معارف و اکابر و کارداران و عمال میگذشت بکاه دور منهیان بدست او میدادند و انچه بدور میرسید فرو گذاشت نمیکردند و جواب دور میطلبیدند و کار دور بحدی رسید که ملوک را در هزار ستون امکان سخن کشاده گفتن نمانده بود که اگر چیزی میگفتند باشارت میگفتند و در خانهای خود شب و روز از دور منهیان میلرزیدند و قولی و فعلی از ایشان در وجود نمی امد که موجب عتاب و عزامت و تعزیر شوند و خبر جمله بازارها و خرید فروخت و معاملات ایشان از دور منهیان به سلطان میرسید و تدارک میشد و سویم از برای دفع بواعث بلغاک اول منع کردن شراب خوردن و فروختن شد و اخر بگذی و بنگ و قمار را هم از میان بر داشتند و در منع شراب و بگنی مبالغ بسیار شد و جاها و زندان وضع کردند و خماران و قماران و بگنی گران را از شهر بیرون کردند در اطراف فرستادند و خراجهای بی اندازه ایشان از دفاتر دور کردند و اول سلطان فرمود که تا مجلس خانه خاص را از صراحی و معبری و بطهای چینی زراندود و شفاف

Digitized by Google

و شیشه جمله را بشکستند و پیش دروازه بداون پرکاله هاي شکسته بیاوردند و انبار کردند و جمله بار دانها و قرابهاي پراز شراب مجلس خانه سلطانی را در پیش دروازه بداون بیاوردند و بریختند و از بسیاري شراب ریخته طریق بشکل خلاب و خلیش پیدا امده بود و سلطان علاء الدین مجلس شراب را بکلي بگذاشت و ملوک را فرمود تا بر پیلان بر نشستند و در دروازه دهلی و کوچه‌ها و محلتها و بازارها و درسراهاي بیرون ندا دادند که کسي شراب نخورد و نفروشد و گرد شراب نگردد و شرم ناکان که بابرو بسته بودند هم از اول ندا ترک شراب دادند بي شرمان و بد نفسان و بي عاقبتان ومبتلایان و لوندان و لوند پیشه گان در خانه بیتّی ها بر مي شاندند و از قند شراب مي انداختند و مي چکانیدند و هم میخوردند و هم نهفته گران میفروختند و از بیرون در مشکها پر میکردند و در خروار هاي رکاه و هیزم شراب مي انداختند و بصد حیله و چاره و تزویر و طمع گري دیگر کرده شراب درون شهر مي اوردند و منهیان تتبع و تفحص سخت میکردند و نقیبان در دروازه ها و بریدان دروازه ها تفتیش مي نمودند و شراب را با خصم شراب میگرفتند و پیش در سرا مي اوردند و فرمان میشد که شراب را در پیل خانه دهند تا پیلان را بخورانند و انانکه فروخته اند و انانکه درون شهر اورده اند و انانکه خورده اند هر سه طائفه را لت و چوب میزدند و بند و زنجیر میکردند و چند روز محبوس میداشتند و چون بسیار شد چاه هاي زندان در پیش دروازه بداون که ممر عام است بکاویدند و خورنده وفروشنده را در چاه زندان مي انداختند و بعضی

Digitized by Google

از تنگی و صعوبت چاه هم درون چاه می مردند و بعضی را که بعد چند گاه بیرون می اوردند نیم مرده بیرون می امدند و مدتها می بایست تا ایشان بتداوی نیکو شوند و قوت گیرند و از خوف چاه زندان بسیاران ترک شراب گرفتند اگر نفس را بس نمیامدند در گذارای جون و دیههای ده کروهی و دوازده کروهی می رفتند و شراب میخوردند اما در غیاث پور و اندر پت و کیلوگهری و قصبات حوالی چهار و پنج کروهی شراب بیرون خوردن و فروختن شراب مجال نمانده بود و بعضی جان بازان البته البته درخانهای خود شراب می انداختند هم می خوردند و هم می فروختند و نصیحت و رهوا میشدند و در چاه زندان می افتادند و چون در منع شراب شدت بسیار شد سلطان علاء الدین فرمود که اگر کسی در خانه خود خفیه بهتّی بچکاند و خانه در بندد و شراب بخورد و مجلس و جمعیت نسازد و نفروشد منهیان دور این چنین کسی را ایذا نرسانند و درون خانه او در نروند و او را نگیرانند و ازان تاریخ که شراب و بگی در شهر منع شد کنکاجهای بلغاک کمی گرفت و ذکر و اندیشه بلغاک درمیان مردم نماند چهارم از برای دفع بواعث بلغاک سلطان علاء الدین فرمان داد تا ملوک و امراء و بزرگان و معتبران در سرا در خانهای یکدیگر نروند و ضیافت ها و جمعیتها نکنند و بی انکه پیش تخت نگذرانند و معاوم نکنند قرابتهای یکدیگر درمیان نارند و خلق را در خانهای خود امد و شد کردن نگذارند و درین فرمان هم چندان مبالغت شد که در خانهای ملوک و امرا هیچ بیگانه در نمی شد و ضیافتها و مهمانی ها خلق بسیار جمع شود از میان خاسته بود و هرهمه

Digitized by Google

امرا و ملوک از ترس دور منهیان پا بهش می نهادند و اصلا مجلسی
و جمعیتی نمی ساختند و سخن زیادتی نمی گفتند و نمی شنیدند
و هیچ بلغاکی و بد نامی و مشطی و فتنه انگریزی را گرد خود
گشتن نمیدادند و اگر در سرای میرفتند مجال نمانده بود که سر
بگدیگر در گوش کنند و سخنی بگویند و بشنوند و یا یک جا زانو
بزانو بزنند و به نشینند و غم دل و شکایت روز گار بگویند و کار ملوک
با یکدیگر باشارت رسیده بود و ازین منع هم هیچ دوری در کنکاج و
بلغاک بسلطان علاء الدین نرسید و فتنه پیدا نشد و بعد فراغ فرمایش
مذکور سلطان علاء الدین میزانی و ضابطهٔ از دانایان میطلبید که هندو
فرومالیده شود و اسباب و اموال که واسطه تمرد و طغیان است درخانه
او نماند و هر همه را از خوطه و بلاهر در دادن خراج یک حکم پیدا
ابد و خراج اقویا بر ضعفا نیفتد و هندو را ان قدر نماند که بر اسپ سوار
شوند و سلاح بر دست گیرند و جامهای خوب بپوشند و تلذذ و تنعم
کنند و از برای مهم مذکور که سر جمله مهمات مُلکداری است دو
ضابطه پیدا اوردن اول انکه انچه زراعت میکنند از قلیل و کثیر بحکم
مساحت و وفاء بسوء بکنند و بی هیچ تفاوتی نصف بدهند و درین
دادن خوطان با بلاهران هیچ فرقی نباشد و از حقوق خوطی بر خوطان
هیچ چیزی رها نکنند دویم انکه از گاو میش یا گوسپند هرچه شیر
اور بود چرای بستانید و چرائی تعیین شد و از پس هرخانه سکونت
گری طلب نمایند تا هیچ غبتی و شتر گربه درستدن خراج نماند
و بار اقویا بر ضعفا ننهند و اقویا و ضعفا را در دادن خراج یک حکم
باشد و درین کار و در مطالبه عمال و نویسندگان و مصرفان و کارکنان

Digitized by Google

که رشوتها می ستدند و خیانت‌ها میکردند هرهمه را معزول کردند و شرف قائی نایب وزیر ممالک که در هر نویسندگی و خط خوب و درایت و کفایت وگیاست در چنین مملکتی نظیر خود نداشت و در درایت وکفایت و تحریر و تقریر و انگیزش مستثنی و ممتاز تمامی اهل عصر بود چند سال در نشست و مبالغت ها نمود که تمامی دیهای حوالی شهر و قصبات و ولایت میان دواب و از بیانه تا جهاین و از پالم تا دیوپال پور و لوهور و جمیع ولایت سامانه و سنام و از ریواڑی تا ناگور و از کرنه تا کانودی و از امروهه و افغان پور و کابر و از دیهای تا بداون و کهرک و کویله و تمامی کتیهر را در طلب خراج بر حکم مساحت و وفا بسوه و کرهی و چرای حکم یکدیهه گیرانید واین کار را چنان مستقیم کرد که تمرد و عصیان و اسپ سوار شدن و سلاح بر دست گرفتن و جامه خوب پوشیدن و تنبول خوردن از چودهریان و خوطان و مقدمان بکلی برفت و درستدن خراج هر همه را یک حکم شد وکار اطاعت بجای رسید که یک سرهنگ دیوانهای قصبات بحبل خوط و مقدم و چودهری را رشته در گردن کرده از برای مطالبه خراج ازلت و چوب میزد و هندو را سر بالا کردن ممکن نبوده و در خانه هندوان نقش زر و نقره و تنکه و چیتل و اسباب زیادتی که رویانده تمرد و عصیان است نمانده بود و از بی برگی زنان خوطان و مقدمان درخانهای مسلمانان می امدند و کار میکردند و مزدوری می یافتند وهمین شرف قائی نایب وزیر کار مطالبه و مصادره و کار کنان و مشرفان و عمال و عهده داران دفاتر و گماشتگان و محصلان بجای رسانید و مستخرجی پیدا اورد که یکان چیتل از بهی پتواریان

Digitized by Google

بنام هر یکي بیرون مي‌امد و بر حکم ان بزخم چوب و شکنجه و بند و زنجیر زر مي ستد و ممکن نمانده بود که یک کسی تنکه خیانت یا برشوت چیزی برشوت از هندوان و مسلمانان بستاند و عمال و مصرفان و عهده داران را چنان عور وکدا ساخته بود که بحمت هزارگان پانصد گان تنکه مصرفان و عمال را مالها در بند و زنجیر میداشت و عمل و تصرف و عهده داري مردمان را از تب دشمن تر شده بود نویسندگي عیب بزرگ شده و نویسنده را مردمان دختر نمیدادند و تصرف کسی قبول میکرده که از سر جان خود مي‌خاسته وپیشتر ایام مصرفان و عاملان در شق محبوس گشته اند و چوب میخوردند سلطان علاء الدین بادشاهی بود که خبر از علم نداشت و باعلما او را وقتی نشست و خاست نبوده است و چون در بادشاهی رسید در دل او همچنین نقش بسته که ملک داری و جهانبانی علاحده کاریست و روایت واحکام شریعت علاحده امریست و احکام بادشاهی به بادشاه متعلق است و احکام شریعت بروایت قاضیان و مفتیان مفوض است و بر حکم اعتقاد مذکور هرچه در کار ملک داري او را فراهم امدي و صلاح ملک دران دیدي ان کار خواه مشروع و خواه نامشروع بکردی وهرگز در امور جهانداری خود مسئلهٔ و روایتی نپرسیدی ودانشمندان نزد کمتر امد و شد داشتند یکی قاضي ضیاء الدین بیانه دویم مولانا ظهیر لنگ و سویم مولانا مشید کهرامی نامزد مائده بودند که با امرا در مائده بیرون نشستندی و پیش سلطان علاء الدین قاضي مغیث الدین بیانه امد و شد داشته و در میان امرا و در مجلس خلوت بنشستي و روزی همدران ایام که در کار گرانی خراجها و مصادره‌ها

Digitized by Google

و مطالبه‌ها جهد میشد و سلطان علاء الدین قاضي مغیث را گفت که امروز من از تو چند مسئله خواهم پرسید انچه حق است پیش من بگوی قاضی مغیث سلطان علاء الدین را جواب گفت که اجل من نزدیک رسیده می نماید سلطان علاء الدین گفت از چه میدانی قاضي مغیث گفت از انچه خداوند عالم از من مسائل دینی خواهد پرسید و من حق خواهم گفت خداوند عالم در غضب خواهد شد ومرا خواهدکشت سلطان علاءالدین گفت که من نخواهم کشت هرچه از تو بپرسم پیش من راست و درست بگو قاضي مغیث گفت هرچه خداوند عالم خواهدپرسید من هرچه در کتاب‌هاخوانده‌ام خواهم گفت اول مسئلهٔ سلطان علاءالدین ازقاضي مغیث پرسید که خراج گذار و خراج ده درشرع چگونه هندوی را گویند قاضي گفت خراج گذار در شرع هندوی را میگویند که چون محصل دیوان ازو سیم طلب نماید بلینت و تواضع بي هیچ خدشه بتعظیم زر ادا کند و اگر محصل خوی در دهن او اندازد او بي هیچ تفزي دهن باز کند تا محصل خوي در دهن او اندازد و دران حالت محصل را خدمت کند و مراداز بن لینت او تواضع کردن او و خوی انداختن محصل در دهن او غایت اطاعت ذمي است و عزت دین اسلام حق است و خواري دین باطل است و خداي در خواری داشت ایشان میفرماید - عن یدو هم صاغرون - خاصه خواري داشت هندو از لوازم دین داریست زیراچه ایشان دشمن ترین دشمنان مصطفی اند زیراچه مصطفی علیه‌السلام در باب هندوان کشتن و غنیمت ساختن و بندگي گرفتن حکم کرده است یاایشان اسلام ارند ویا ایشان را بکشند وبه بندگي گیرند و مال

Digitized by Google

و ملک ایشان را غنیمت سازند و جز امام اعظم که ما مذهب او داریم در باب قبول کردن جزیه هندوان و از صاحب مذهبان دیگر روایتی نیامده است و نزدیک علماء دیگر در باب هندو - اما القتل و اما الاسلام - سلطان علاء الدین ازین جواب قاضی مغیث در خنده شد و گفت ازین سخنهای که تو گفتی من هیچ نمیدانم و لیکن بمن بسیار رسیده بود که خوطان و مقدمان بر اسپان خوب سوار میشوند و جامهای پاکیزه می پوشند و بکمان فارسی تیر میفرستند و یک دیگر جنگ میکنند و شکار می روند و اصلا از خراج جزیه و کری وچرای خود یک چیتل نمیدهند قسمت خوطی علاحده از دیها می ستانند ومجلس میسازند وشراب می‌خورند وبعضی اصلا بطلب و غیرطلب در دیوان نمی‌ایندومحلصان را التفات نمیکنند مرا غصه درکار شد و خشم امد و باخود گفتم که من میخواهم که اقلیم های دیگرگیرم و دیارهای دیگر در ضبط ارم صد کروهی اقلیم من فرمان برداری من چنانچه حق فرمان برداری کردن است نمیکنند من اقلیم‌های دیگر را چگونه در فرمان برداری خود درخواهم اورد ازین جهت میزان‌ها بستم و رعایا را فرمان بردار ساختم و چنان کردم که از فرمان من هر همه در سوراخ موش در روند و این زمان تو می‌گوی که در شرع هم چنین است که هندو را در غایت و نهایت فرمان بردار سازند وبعد از سلطان گفت که ای مولای مغیث تو مردی دانشمندی اما تجربه‌ها نداری من خواندگی ندارم ولی تجربه ها بسیار دارم بدانکه هرگز هندو فرمان بردار و مطیع مسلمان نشود و تا او بینوا و بی اسباب نگردد و من فرموده ام تا پس رعیت همان قدر بگذارند که ایشان را

Digitized by Google

از زراعت و شیر و جغرات مال بسال بگذرد و ذخیره و اسباب زیادتی نشود و دویم مسئله که سلطان علاء الدین از قاضی مغیث پرسید که دزدی و اصابت و رشوت کارکنان و انانکه سیاقت قلم میکنند و از جمع می برند جای درشریعت امده است قاضی جوابداد که جای نیامده است و من درکتابی نخوانده ام که اگر عمال قدر کفایت نیابند و از مال بیت المال که از خراج رعایا جمع شود بدزدند و یا رشوت ستانند و مال و خراج کم کنند اولو الامر تواند که ایشان را چنانچه مصلحت بیند خواه بمال خواه بحبس وایذا تعزیر کنند اما از بهر این چنین دزدی که از خزینه بدزدند دست بریدن نیامده است سلطان علاء الدین گفت که من اصحاب دیوان را فرموده ام تا هرچه بنام کارکنان و مصرفان و عاملان در مستخرج بیرون اید بزخم چوب و تنبر و شکنجه و بند و زنجیر بستانند و ازانکه بسیار مطالبه کردند میشنوم که دیهها و رشوتها درین وقت کمتر شده است و لیکن من این هم فرموده ام که مصرفان و عهده داران را انقدر مواجب تعین کنند که ایشان را بابرو بگذرد واگر بان هم دزدی کنند و اصل مال کم کنند بزخم چوب از ایشان بستانند چنانکه تو می بینی که در شق بر مصرفان و عاملان چه میگذارند سویم مسئله سلطان علاء الدین از قاضی مغیث پرسید که این مالی که من باچندان خونابه دیدن در وقت ملکی از دیو گیر اورده ام ان مال از ان من است و یا از بیت المال مسلمانان قاضی مغیث گفت که مرا جز حق گفتن در پیش تخت بادشاه دیگر راه نیست ان مال که خداوند عالم از دیو گیر اورده است به قوت لشکر اسلام اورده است و هرمالیکه بقوت لشکر اسلام ارند ان مال بیت المال

Digitized by Google

مسلمانان باشد که اگر خداوند عالم تنها مال از جاي حاصل کردي وان را وجهي مباح در شرع بودي ان مال ازان خداوند عالم باشد سلطان علاء الدين بر قاضي مغيث الدين تفت شد و گفت چگونه سخن ميگوي و سر تو خبر دارد که چه ميگوي مالیکه من جان خود را و جان چاکران خود را در باخته باشم واز هندر انیکه نام و نشان ایشان در دهلي نميدانستند در وقت ملکي اورده ام و ان را در خزانه بادشاه نرسانيده و در تصرف خود داشته انچنان مال چگونه بيت المال باشد قاضي مغيث الدين گفت که خداوند عالم از من مسئلهٔ شريعت مي پرسد و اگر انچه درين باب درکتاب خوانده ام بگويم و خداوند عالم براي امتحان انچه از من مي پرسد از دانشمندي ديگر پرسد واو بر خلاف ان گويدکه من گفته باشم و بر وفق مزاج بادشاه دروغي گفته خداوند عالم درحق من چه اعتقاد ماند و بعد ان ازمن حکم شرع چگونه پرسد چهارم مسئله سلطان علاء الدين از قاضي مغيث پرسيد که مرا و فرزندان مرا دربيت المال چه مقدار حق است قاضي مغيث گفت که مرا وقت مردن رسيد سلطان علاء الدين گفت از چه وقت مردن رسيد قاضي مغيث گفت که اين مسئله که خداوند عالم ازمن پرسيد اگر بحق جواب خواهم گفت خداوند عالم در خشم خواهد امد ومرا خواهد کشت و اگر ناحق خواهم گفت فردا قيامت در دوزخ خواهم رفت سلطان علاء الدين گفت که هرچه حکم شرع است بگو من ترا نخواهم کشت قاضي مغيث گفت که اگر خداوند عالم اتباع خلفاء راشدين کند و درجات اخر طابد چنانکه خداوند عالم اهل جهاد را نوبت مي وچهار تنکه تعين کرده است همان مقدار خداوند عالم را ازبراي

نفقه خاصه و حرم خود بر باید داشت و اگر خداوند عالم میان رعیت را کار فرماید و او بداند که بدین مقدار که سایر حشم را میدهد میسر نشود و عزت اولو الامری نماند همان قدر که امرای معارف درگاه خود را چنانکه ملک قیران وملک قیریک وملک نایب وکیلدر و ملک خاص حاجب را میدهد از بیت المال بجهت نفقه خاصه و حرم خود را بر باید داشت اگر خداوند عالم بر حصت روایت علماء دنیا از بیت المال نفقه خود و خاصه حرم خود بردارد ان قدر باید داشت که بنسبت دیگر بزرگان درگاه بیشتر و بهتر ستانند که ازان بیشتر و بهتر خداوند عالم را از دیگران تفرد روی نماید و عزت اولو الامری بخواری نکشند و هرچه ازین سه طریق که عرض داشتم خداوند عالم از بیت المال بیشتر بردارد و لکها و کرورها و زرینه ها و مرصع ها اعطاء حرم کند جواب ان در قیامت باز پرسیده شود و سلطان علاء الدین در غضب شد و قاضي مغیث را گفت که از تیغ من نمي ترسی ومیگوئي که چندین مالها که در حرم من خرچ مي شود مشروع نیست قاضی مغیث گفت که من از تیغ خداوند عالم میترسم و کفن خود را که ان دمتار من است برابر مي ارم و لیکن خداوند عالم ازمن مسئله شرع مي پرسد چنانچه میدانم ان را جواب میگویم و اگر خداوند عالم از من مصلحت ملکی چیزي پرسد من بگویم که انچه در حرمها صرف میشود یکی بهزار باید که ازان عزت بادشاه در نظر مردم بر مزید کردد و از دیاد عزت بادشاه مقتضی مصلحت ملک است و بعد سوال و جواب مسائل مذکور سلطان علاء الدین قاضی مغیث را گفت که برین طریق که تو کارهاي مرا نا مشروع نام می نهی اینک من در باب سواري که در

Digitized by Google

غرض برسد سه سال مواجب استدراک بستانند حکم کرده ام و شراب خواران و شراب فروشان را در چاه زندان میکنم و انکه زن یکی را میگاید الت اورا مي برانم و زن را مي کشانم و در بلغاکیان نیک و بد و تروخشک را میکشم و زن و بچه ایشان را بینوا و تلف میگردانم و مال مطالبه را بزخم انبر و چوب میطلبم و تا یک چیتل از مطالبه باقي میباشد در بند و زنجیر و تخت بند میدارم و بندیان ملکی را بند و ایذا میکنم خواهي گفت که همه نا مشروع است قاضي مغیث الدین از مجلس بر خاست و در پایان رفت و پیشانی بر زمین نهاد و ببانگ بلند گفت که بادشاه جهان خواه من گدا را زنده بدارد و خواه مرا همین زمان بفرماید تا از میان دو پرکاله بکند همه نا مشروع است و در احادیث محمد علیه السلام و روایات علما جاي نیامده است که از براي شاندن حکم هرچه اولو الامر را باید بکند سلطان علاء الدین سخن مذکور شنید هیچ سخن نگفت و کفش در پاي کرد و درون حرم رفت و قاضي مغیث در خانه امد و دویم روز اهل خانه خود را وداع اخرت کرد و صدقه بداد و غسله بکرد و ساخته تیغ در در سرا درامد و در پیش سلطان رفت سلطان علاء الدین اورا پیش طلبید و بنواخت و جامیکه در بر داشت و یکهزار تنکه داد و گفت که قاضی مغیث من اگرچه علمی و کتابی نخوانده ام اما از چندین پشت مسلمان و مسلمان زاده ام واز براي انکه بلغاکي نشود که در بلغاك چندین هزار ادمي کشته میشود بهر چیزیکه دران صلاح ملک و صلاح ایشان باشد بر خلق امر میکنم و مردمان ده دیدگی و بی التفاتی میکنند و فرمان مرا بجاي نمي ارند مرا ضرورت میشود که چیز ها درشت در باب ایشان حکم کنیم که ایشان

Digitized by Google

بدان فرمان برداري كنند و نميدانم كه ان حكم ها مشروع است و يا نا مشروع و من در هرچه صلاح ملك خود مي بينم و مصلحت وقت مرا دران مشاهده ميشود حكم ميكنم و نميدانم كه خداي تعالى فردا قيامت بر من چه خواهد كرد اما اى مولاناي مغيث من يك چيز در مناجات خود با خداي تعالى ميكويم كه بارخداي تو ميدانى كه اكر يكي با زن ديكر سفاح ميكند مرا در ملك من زيان نميدارد و اكر كسي شراب ميخورد هم مرا زياني نيست و اكر دزدي ميكند جاي از ميراث پدر من نمى برد كه مرا درد اید و اكر مال ميستانند و در نامزدي نمي زند و از نا رفتن ده بست نفر كار نا مزدى نمى ماند و در باب اين هرچهار طايفه انچه حكم پيغامبران است ان بكنم اما درين عهد ادميانى پيدا امده اند كه از يكى تا لك تا پانصد لك نامه هزار لك جز سخن كردن و باد بروت زدن و از دنيا و اخرت التفات نكردن كارى ديكر ندارند و مذكه جاهلم و نا خوانده و نا نويسنده ام جز الحمد و قل هو الله و دعاى قنوت و التحيات چيزى ديكر خواندن نميدانم در مملكت خود حكم كرده ام اكر زن داري زن يكي زنا كند او را خصي كنند با چندين حكم درشت و خون خوار چندين كسان را پيش در مرا مي ارند كه با زنان ديكران سفاح ميكنند و انكه مواجب بستانند و نامزدى نرود از سه سال استدراك كنند و در هيچ نامزدى نيست كه صد نفر و دو يست نفر استدراكى نميشود سيم مي ستانند و نمى روند افتاده در بندى ميزند و از دزدي نويسندكان و عاملان شايد كه ده هزار نويسنده را در شهر كداي كنانيدم و در اندامهاي ايشان كرمها انداختم تا اين جماعت از دزدي دست

Digitized by Google

نمیدارند که گوي نویسندکي و دزدي مادر زاد او اند و از براي فروختن و خوردن شراب چندین ادمیان را در چاه زندان کشتم و میکشم درون چه زندان چه شراب مي خورند و مي فروشند بندگان خداي را کسی بس نیامدة است من چگونه بس ایم و دران سال که سلطان علاء الدین از قاضي مغیث مسائل مذکور پرسید محدثي بی نظیر عالم که او را مولانای شمس الدین ترك میگفتند و در ملتان چهار صد کتاب حدیث برابر اورده بود چون شنید که سلطان علاء الدین نماز نمیگذارد و در جمعه نمی اید پیشتر نیامد و مرید شیخ شمس الدین فضل الله پسر شیخ الاسلام صدر الدین شد و ازانجا کتابی در علم حدیث شرح کرده و در مدح سلطان مبالغت نمود و با یکرسالهٔ پارسي بر سلطان فرستاد و دران رساله نوشته که من ازمصر قصد خدمت بادشاه و شهر دهلی کرده بودم و تا ازبراي خدای و مصطفی را مذهب علم حدیث در دهلی ثابت کنم و مسلمانان را از عمل کردن روایت دانشمندان بیدیانت برهانم ولیکن چون شنیدم که بادشاه نماز نمیگذارد و جمعه حاضر نمیشود هم ازملتان باز گشتم و دو سه صفت در بادشاه ان شنیدم که ان صفات بادشاهان دیندار است و دو سه صفت شنیدم که ان صفات بر بادشاهان دیندار نسبتي ندارد و اما انچه از صفات بادشاه دین دارست در بادشاه عصر و عهد شنیده ام یکی خواری و زاری و لا اعتباري و بیمقداري هندوان است که شنیدم که زن و بچه هندوان بر درهای مسلمانان گدایی میکنند افرین ای بادشاه اسلام بر این دین پناهی دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم که تو میکني که اگر ازین یک

Digitized by Google

عمل به پري اسمان و زمين گناهان تو نه بخشند فرداي قيامت چنگل تو و دامن من دويم شنيده ام که غله و اقمشه و اسباب چنان ارزان کرده که سر سوزني بران زيادت تصور ندارد و درين مهم هم که منافع عام بني ادم تعلق دارد و بادشاهان اسلام بستگان و مي گان سال جهد کرده اند و در شصته اند ايشان را ميسر نشده امت بادشاه اسلام را چگونه ميسر شده است سويم شنيده ام که جمله مسکرات را بادشاه بر انداخته است و فسق و فجور در کام فاسقان و فاجران از زهر تلخ ترشده است سخ سخ و بخ بخ اي بادشاه ترا که اينمعني ميسر شده است و چهارم شنيده ام که بازاريان اهل السوق را که اهل اللغت اند در سوراخ موش در اورده و تعميه و تلجيه و دروغ از بازاريان کليه بر داشته اينمعني هم اندک مشمري که انچه ترا در کار بازاريان ميسر شده است از گاه ادم هيچ بادشاه را ميسر نشده است اي بادشاه مبارکت باد که بدين چهار عمل در ميان انبيا جاي تست انچه از توشنيده ام که‌ان را نه خدا پسندد و نه انبيا و نه اوليا و نه هيچ موحدي انست که قضاي ممالک که نازک ترين اشغال دين است و نزيبد مگر کسي که دنيا را دشمن دارد بحميد ملتاني بچه که از جد و پدر جز ربا چيزي ديگر نخورده است دادا و در باب هيچ قاضي احتياط دين او نميکذي و احکام شرع بحريصان و طماعان و عاشقان دنيا ميدهي الله الله بترس که خمار اين گنه فرداي قيامت طاقت نخواهي اورد دويم شنيده ام که در شهر تو احاديث مصطفي ترک مي ارند و عمل بروايت دانشمندان ميکنند و نميدانم که دران شهر که باوجود حديث عمل بروايت کنند ان شهر چگونه

Digitized by Google

خشت نشود و بلاهاي اسمان در ان شهر نبارد وسيوم شنيده ام كه در شهر تو دانشمندان بدبخت سياه روي كتابها و فتاواهاي شقاوت در مسجدها پيش نهاده نشسته اند و چيتل مي متانند وبتاويل و تزوير و حيله هاي گونا گون حق مسلمانان باطل ميكنند ومدعي و مدعى عليه را غرق ميكنند و خود هم غرق مى شوند فاما همچنين هم شنيده ام كه اين دو چيز اخر به سبب قاضى بي شرم بيديانت كه مقرب تست بسمع تو نمى رسد و از بادشاه اينچنين مكابره را در دين محمد روا نخواهد و ازان محدث اين كتاب و اين رساله بر بهاء الدين دبير رسيده بهاء الدين دبير كافر نعمت كتاب پيش سلطان علاء الدين رسانيد رساله را نرسانيد و از طرف قاضي حميد ملتاني پنهان داشت و منكه مولغم از ملك قيرابيگ شنيده ام كه سلطان از سعد منطقي شنيد كه اينچنين رساله رسيده است ان رساله را طلبيد و از انچه بهاء الدين در نرسانيده بود مى خواست كه بهاء الدين و پسر را از ميان دور كند و از انكه مولانا شمس الدين ترك محروم باز گشت سلطان افسوس خورد و بعد انكه سلطان علاء الدين از رنتهنبور در دهلى امد و با خلق زفتي و بد خوئى در ميان اورد و در مصادره و مكابره بكشاد و چندگهى بدان بگذشت كه الغخان را زحمتي حادث شد و در اوردن شهر ميان راه در منزلى نقل كرد و در شهر نو ملك اعز الدين پورخان وزير شد و خراج شهر نو بر حكم خراج حوالى شهر بمساحت و وفاء بسوء بستد سلطان علاء الدين از شهر باز لشكر كشيد و در چيتور رفت چيتور را محصر كرد و زود تر ان حصار را بكشاد و ازانجا باز در شهر امد وهم در امدن سلطان تشويش مغل خواست

Digitized by Google

و مغل در ماور النهر شنید که سلطان علاء الدین با لشکر در حصاری دور دست رفته است و در گرفتن ان حصار در پیچید و دهلی خالیست طرغی دوازده تمن سوار برابر کرد و بکوچ متواتر پیش از وقت در حوالی دهلي رسید هم‌درین سال سلطان علاء الدین در گرفتن حصار چیتور نهضت کرد ملک فخر الدین جونا داد بک حضرت و ملک جهجو مقطع کره برادر زادهٔ نصرتخان با تمامی امراء هندوستان و سوار و پیاده هندوستان در ارنکل نامزد شده بودند و ایشان چون در ارنکل رسیدند بارانها از اسمان منزل گشته و بشکال مزاحم شد لشکر هندوستان را کاري در ارنکل بر نیامد و در اوایل زمستان لشکر کشته و استعدادها تلف شد باز در هندوستان رسید و هم دران سال سلطان علاء الدین از فتح چیتور در دهلی رسید و لشکریکه برابر سلطان رفته بود در بشکال و حصار گیري استعدادها بپای داد و هنوز از رسیدن سلطان در دهلی یکماه نگذشته بود و عرض حشم نشده و استعداد حشم مرتب نگشته که تشویش مغل خاست و طرغی ملعون با سی چهل هزار سوار گیرا گیر در امد و در کنارهای اب جون نزول کرد و راه امد و شد خلق شهر را به بست و دران مال عجب حادثه در کار حشم روی نمود که سلطان علاء الدین از فتح چیتور رسید و انقدر فرصت نیافت که لشکر دهلی را باسپ واسلحه مستعد کند و در لشکر چیتور استعدادها بپاي داده بود و ملک فخر الدین جونا دادبک با لشکر هندوستان کشته و بی استعداد گشته و از ارنکل باز در اقطاعات هندوستان رسید و مزاحمت مغل که راهها گرفته بودند و لشکر گاه ساخته از لشکر هندوستان سواري و پیاده

Digitized by Google

نتوانست که در شهر رفته و در ملتان و سامانه و دیو بال پور چنان لشکري با قوت و شوکت نبود که تواند که لشکر مغل را بمالد و در لشکر سلطان در سیري پیوندند و لشکر هندوستان را طلب شد فاما از مزاحمت مغل در کول و در برن ماندند و مغل تمامی گذرها جون فرو گرفت بضرورت سلطان علاء الدین باندك سواری که در شهر داشت از شهر بیرون امد و در سیری لشکرگاه کرد و از غلبهٔ مغل و هجوم مغل سلطان را ضرورت شد که گرد بر گرد لشکر خود خندق کاوانید و بر گرد خندق از تخت‌های درهاي خانهاي مردمان حصار چوبی بیدانید و راه در امد مغلان را در لشکر گاه خود مسدود کرد و در محافظت و حراست وپاس داشتن و بیدار بودن و در هر النگی مستحضر در امد مغل سلاحها بسته نشستن لشکرخود را مشغول کرد واتفاق محاربه و مقاتله بزرگ را در باقي نهاد و در هر فوجي و النگی پنجگان پیل برگستوانها کرده ایستادانیدند و از جمعیت پیاده پاس میداشتند و محافظت میکردند ومغل در هر چهار طرف در می امد و مي خواست که یکایک در لشکر سلطان در ایند و لشکر را بر گیرند و انچنان غلبه مغل و تشویش مغل که در دهلي ان سال مشاهده شد که در هیچ سالی و عصری انچنان مشاهده نشده بود که اگر یکماه دیگر طرغي در کنارهٔ جون بماندي بیم ان بودي که در دهلی نفیر خواستی و از دست رفتي و در چنان تشویش و در بنداني که اب و گاه و هیزم از بیرون اوردن بر خلق دشوار شده و راه درامد کاروانیان غله بکلی مانده و خوف مغل در غایت مستولي گشته و سوار مغل تا چوترهٔ سبحاني و موري و هدهی و برسر حوض

سلطان میرسید و در مواضع مذکور فرود می امدند و شراب ها
می خورند و غله واسباب از انبارهای سلطانی بنرخ ارزان میفروختند
و غله را چندان شکنجه نبود و دو سه کرت سوار یزک طرفین را محاربه
و مقاتله شد و هیچ طرفی را غلبه نبود و از فضل خدای طرفی بهیچ
سبیلی نتوانست که در لشکر سلطان بمکابره در اید و لشکر را برگیرد
و از دعای مسکینان بعد دو ماه طرفی ملعون با لشکر باز گشت و
غنیمت کرد و اواره بطرف ولایت خود رفت و ان کرت که لشکر اسلام
را از شکر مغل اکفتی نرسید و شهر دهلی که سلامت ماند دلنایان
را از عجائبات روزگار نموده که مغل بحر بسیار تا گرفت در اول وقت
در امده بود و راه های در امد لشکر و اسباب را فرود گرفته و لشکر
بادشاه بی امتعداد مانده و لشکر دیگر نرسیده ومغل چیره و غالب
نشده وبعد گذشتن حادثه درامد طرفی که حادثه بزرگ روی نموده
بود سلطان علاء الدین از خواب غفلت بیدار شد و ترک لشکرکشی
و حصار گیری داده و درسیری کوشک بنا کرد و هم درسیری ساکن
شد و سیری را دار الملک ساخت و ابادان معمور گردانید و حصار
دهلی را عمارت فرمود و فرمان داد تا در راه در امد مغل حصارهای
کهنه گشته را ارسر عمارت کنند و انجا که حصاری در بایست بود
حصار جدید بنا کنند و در حصارها سمت در امد مغل کوتوالان
معروف و هوشیار نصب کرده فرمود تا منجنیق و عراده بسیار سازند
و مغردان هنرمند را چاکر گیرند و اسلحه از هر بابت موجود دارند
و انبارهای غله و کاه بر طریق ذخیره در بدان گرد ارند و درسامانه
و دیو بالپور حشم چیده و گزیده بسیار چاکر گیرند و مستعد دارند

Digitized by Google

و اقطاعات در امد سمت مغل را با امراء تجربه یافته و والیان پخته و سران لشکر ناموران سمت را مستحکم کرد و سلطان علاء الدین بعد انکه در امد مغل را باستعدادها تدبیری ساخت از برای دفع مغل و قمع مغل با رای زنان خود در روزها و شب ها بحث میکرد و رای میزد و در اندیشه دفع مغل مبالغت می نمود تا بعد بحث کردن بسیار نزدیک سلطان و رای زنان سلطان مقرر و محقق گشته که لشکر بسیار می باید و همه لشکر چیده و گزیده و تیر انداز و سلاح درست و نیک اسپه می باید که مستعد و مستقیم گردد و جز این تدبیر از برای دفع مغل هیچ تدبیر دیگر صواب نمی نماید سلطان علاء الدین با رای زنان خود که هر یکی ازان بزرگان بی نظیر و مستثنی بودند رای زد و مشورت کرد که لشکر بسیار و چیده و گزیده و تیر انداز و نیک اسپه که مستعد و مرتب گردد ممکن نشود تا گنجها نریزند و هر سال انچه اول تعین کرده باشند متواتر ندهند و سلطان فرمود که اگر لشکر را قرار مواجب بسیار فرمایم و خواهم که هر سال بر حکم ان قرار زرهای نقد داده داریم با انکه خزانه های بسیار داریم نیز پنج شش ساله چیزی در خزانه نماند و بی خزانه ملکداری کردن ممکن نشود پس من میخواهم که لشکر بسیار گرد اید و نیک اسپه و چیده تیر انداز و سلاح درست شود و سالها مستقیم ماند و دویست می و چهار تنکه بمرتب دهم و هفتاد و هشت تنکه بدو اسپه دهم و دو اسپ و استعداد بر اندازه ان ازو مرتب طلبم و یک اسپه و استعداد بر اندازه یک اسپ ازو طلبم بگویند و رای زنند که این چنین اندیشه که از برای بسیاری لشکر و استقامت حشم در خاطر من گذشته

Digitized by Google

است چگونه میسر شود راي زنان اصف اوصاف که در درگاه سلطان علاء الدین ابودند فکرهای صافی را در کار اوردند و بعد اندیشه بسیار باتفاق یکدیگر متفق اللفظ و المعنی پیش تخت عرضداشت کردند که چنانکه در بسیاري حشم و استقامت حشم بمواجب اندك در خاطر مبارک بادشاه گذشته است و جاگیر شده هرگز میسر نشود تا اسپ و اسلحه و سایر استعداد و حشم ونفقه حشم و زن و بچه حشم در غایت ارزاني نشود وبهاي اب نگردد اگر ارزاني اسباب معاش فوق الفوق بادشاه را دست ندهد همچنانکه در خاطر بادشاه گذشته است حشم بمواجب اندك بسیار شود و مستقیم گردد و مستقیم ماند و از بسیاري حشم تعلق مغل بکلي دفع شود سلطان علاء الدین با راي زنان وزیران تجارب دیده وگرم و سرد روزگار چشیده مشورت کرد که ما را چه باید کرد که اسباب معاش بی انکه قتلي و سیاستی فرمودني و قهاري درمیان اریم و سیاستها بیدریغ را در کار داریم در غایت ارزان و رایگان شود وزراء و راي زنان سلطان علاء الدین عرض داشت کردند که تا در کار ارزانی غله ضابطهای متین نه بندند و میزانهای مستقیم پیدا نیارند اسباب معاش در غایت ارزان نشود و اول در کار ارزانی غله که نفع ان عام است چند ضابطه مستقیم کردند و از استقامت ان ضابطه غله ارزان شد و سالها ارزان ماند و ان ضابطها اینست * ضابطه اول تعین نرخ غله پیش تخت و ضابطه دویم گرد اوردن غله سلطان در انبارها بسیار و ضابطه سویم نصب کردن شحنه و معتبران در منذه با قوت و شوکت تمام و ضابطه چهارم جمله کاروانیان بلاد ممالک را دفتري کنند و رعیت شحنه منذئی سازند

Digitized by Google

عدل بشکست و ملتانیان در سوداء خود مشغول شدند و دز هر خانه دف و دهل میزدند و از مردن سلطان علاء الدین بازاریان شادی میکردند و بهوای دل خویش کالا میفروختند و تعمیه و تلجیه کشاده میکردند و خلق را بمراد می سوختند و سلطان علاء الدین را بد می‌گفتند وسلطان قطب الدین را دعا میکردند و اجرت مزدوریها یکی بچهار شد و ان که ده دو ازده تنکه مواجب چاکر بود بهفتاد و هشتاد و صد تنکه رسید و درهای رشوت و اصابت و خیانت بکشاد و متصرفان و عاملان و خاینان را روز نیک پیش امد و از کم شدن خراجها هندو درناز و نعمت و ثروت یکی شد و دست و پا گم کرد و هندوان‌که خوشه بکون می چیدند و محتاج نان سیر بودند و جامه درست نبود و از زخم چوب و انبر سر خاریدن فرصت نداشتند جامه های باریک پوشیدن گرفتند و اسپ سوار می شدند و تیر و دانگ میفرستادند و جمله درعهد قطبي یکمیزان و یک ضابطه علائی برقرار نماند و استقامت کارها بگشت و چیزهای دیگر پیدا امد و درها را بستند و منهیان بیکار ماندند و دیوان ریاست را رواجی و حکمي نماند و خلق از بی نوائی خلاص یافت و هرکس را باندازه روزگار نازي وعزتي پیدا امد و من که مولف ام در ایام قطبي از معتبران هندیده ام که سلطان بلبن بادشاهي پخته و متعبد وعادل و منصف وسائس وضابط بود هر قهری و سطوتی‌که داشت در حق بی‌فرمانان و نا داشتان داشت و درحق مطیعان و منقادان از مادر و پدر مهربان تر بود و دران کوشیدی که عزت نفاذ امرا و از هیبتی که در دل خلق منتقش گردد پیدا اید تا ازجهت ان خلق سلامت ماند

Digitized by Google

و بکسی التفات نرسد و در مال و منال و ملک و اسباب مردمان نظر نکردی و از خود حکمی نا مشروع پیدا نیاوردی و بند ابد و جلاء سرمد روا نداشتی و مع ذالک چندان عبادت داشت که در عصر او هیچ شیخی و دانشمندی را چندان عبادت نبود اما سلطان علاءالدین با خلق بو العجب طریقه ورزید و او را در خاطر افتاد که زر واسطهٔ فتنه است بمکابره و مصادره و بهرچه او را دست داد زر از خلق در خزانهٔ خود اورد و فسق و فجور را در کام مردم تلخ تر از زهر گردانید و از جهت ارزانی نرخ خون کاروانیان و بازاریان بریخت و امید خلاص از سینه بندیان و جلائیان برداشت و هندو را در سوراخ موش در اورد و دیارهای رایان را فتح کرد و مغل را بینداخت و به توهم بلغاك جوی های خون راند و ملکی و اسبابی و وقفی بحل کسی رها نکرد و از تعبدات فارغ بود و سخن در ادای فرایض میرفت و هر خشونتی که کرد و هر بد خوئی که در میان اورد نظر او در صلاح امور ملکی بود الا انکه در ضمن بد خوی و زفتی و خشونتی مزاج او و از ترس انکه چند حکم غلیظ ازخود پیدا اورده بود چنانکه اگر یکی زن یکی را تصرف میکردی مرد را خصی میکردند و عورت را میکشتند و زندان چاه در تعزیر شرابخواران و شرابفروشان معد کرده بود و انکه از هرکه رنجیدی اشتی در میان نبود و بندی و جلای را رها نکرد و نه باز اورد دو سه سال استدراک در باب هواری که در عرض نگذرد او حکم کرد و انکه پیش او نکسی حال کسی عرض دارد و نه شفاعت او کسی کند بخصوص در عهد او معاینه شد خلق از معاملات درشت او در کار دین و دنیا راست ایستادند و از زفتی ها و بد خوئیها و

Digitized by Google

کثرگیریهای او صلاح دین مسلمانان ونهایت اطاعت هندوان و راستي و درستي معاملات خلق پیدا امد و از معاملات سهل گیري و اعطا و ایثار سلطان قطب الدین وترك دادن ضوابط علائی در مسلمانان فسق و فجور رست و درهندوان تمردي و سرکشي روي نمود و از استغراق عیش و عشرت او هم جهان درعیش و عشرت بازید و دار و درخت ودر و دیوار در شراب و شاهد شد و عیاشي و خوشباشي در امد و احکام علائی مندرس شد ورزایل بر فضایل غلبه کرد و مسلمانان و هندوان پای از دائرهٔ اطاعت بیرون نهادند و سلطان قطب الدین را در مدت چهار سال و چهار ماه کار نبود مگر شرابخوردن و سماع شنیدن وعیش وعشرت راندن وبخشش کردن و داد هوا پرستی دادن که داند که اگر در عهد او لشکر مغل در امدی ویا همسري دیگر قصد ملك او کردي و یا از طرفی بلغاکي وشططي بزرگ روی نمودي و فتنهٔ شکرف زادي از بیخبري وغفلت و عیاشي و بیباکي او حال تختگاه دهلي چه شدي و لیکن در عصر او نه قحط مهلک افتاد و نه تشویش مغل پیدا امد ونه از اسمان بلائی که قابل علاج نبود برزمینیان بارید و نه بلغاکي و فتنهٔ شکرف از طرفی خاست و نه موٴ کمی کثرگشت و نه نام اندوه وغم در سینه و زباني گذشت و لیکن جان لوٴ نهایت عیش و غایت غفلت او سپری شد و عیاشي و مستي و بیباکی او واسطهٔ هلاك او گشت و دانایان صاحب تجربه که هم از استقامت ملك بلبني و غفلت و ابتري سلطان معز الدین دیدند وهم ضبط ملك علائی و بی هنجاري و ترك دادن ضوابط ملکی سلطان قطب الدین مشاهده کردند باتفاق و به سبیل جزم میگفتند

Digitized by Google

که بادشاه قاهر و ضابط و کامگار و سخت فرمان و نافذ الامر بود امید باشد که چند گاهي خلق در کار دین و دنیا راحت ایستند و رونق امر اُلو الامري پیدا اید اگرچه خلق را در اطاعت ان مشقت و تعب بسیار روي هميي نماید و اگر بادشاه عیاش و هوا پرست و نرم مزاج و بیخبر از فتن ملکي و غافل از نیک و بد خلق و خوش طبع و سهل گیر و اسان گذار بود با انکه خواص و عوام مملکت را راحت‌ها و ذوقها و عیش‌ها و کامرانیها و اسانیها روي نماید و لیکن سلامتي ذات و ملک بادشاه دران نبود و در امور دین و دنیاء خلق خلل ها بسیار افتد و در اول سال جلوس سلطان قطب الدین لشکر بسیار از براي دفع بلغاکیان الپخان که ملک کمال الدین گرگ را کشته بودند و فتنهٔ بس بزرگ براورده و گجرات از دست رفته و عین الملک ملتاني را سرلشکر کرده نامزد گجرات شد و عین الملک ملتاني که راي زني بی نظیر بود همواره سیري کرده و به تجارب بسیار پخته شده و بکارداني و کار گذاري مشارا الیه گشته در گجرات رفت و لشکر دهلي از امراء کبار دران لشکر نامزد بودند بلغاکیان گجرات و لشکر ایشان را بشکست و بلغاکیان الپخان اواره و ابتر شدند و از تائیر رای و رویت عین الملکي و غلبه حشم دهلي نهرواله و تمامي ولایت گجرات بتجدید در ضبط در امد و حشم اینجائی باز مستقیم گشت و چند نفر بلغاکي که سران بلغاک و واسطه فتنه بودند اواره و ابتر شدند و بر هندوان درر دست رفتند و سلطان قطب الدین دختر ملک دینار که او را ظفرخان خطاب کرده بود در حباله خود اورد و اورا والي گجرات گردانید و ظفرخان مذکور که از بندگان قدیم علائی

Digitized by Google

بود و غلامی دانا و صاحب تجربه و گرم و سرد روزگار چشیده و عقلی وافر داشت با امرا و معارف و حشم قدیم در گجرات رفت و در مدت سه چهار ماه گجرات را چنان در ضبط درآورد که ایشان را ضبط الپخان و نوبت الپخان فراموش گشت و جمله رایگان و مقدمان اندیار برو درامدند و مال بسیار حاصل شد و حشم چیده و گزیده باستعداد تمام مستقیم گشت واگرچه سلطان قطب الدین هیچ حکمی و ضابطهٔ از احکام و ضوابط علائی برقرار نداشت اما چون بندگان علائی برقرار بودند و اقطاعات بزرگ در تصرف ایشان بود هم در سال جلوس او بلاد ممالک مضبوط گشت و از هیچ طرفی فتنه و بلغاکی نخاست و پریشانی و ابتری پیدا نشد و در دلهای اهالی بلاد ممالک بادشاهی او قرار گرفت و در شهور سنه ثمان عشر و سبعمایة که بواسطه انکه بعد قتل ملک نایب اقلیم دیوگیر از دست رفته بود و هرپال دیوو را مدیو فرو گرفته سلطان قطب الدین با ملوک و امرا بجانب دیو گیر لشکر کشیده و از سر جوانی و مستی هیچ پخته و کاردانی و سرو سروری را نیابت غیبت نداد وغلام بچهٔ بود که او را در وقت علائی باریلدا گفتندی و نام او شاهین بود اورابرکشید ووفای ملک خطاب او کرد و ازغایت بیباکی وبی التفاتی دهلی و خزاین دهلی را بدو سپرد و نیابت غیبت او را داد و اندیشه هیچ فتنه و حادثه که در غیبت زاید از غلبه جوانی ومستی در دل سلطان قطب الدین نگشت و کوچ بکوچ از دهلی نهضت کرد و بحدود دیو گیر سر برآورد و هرپال دیو و هندوانی که با او یار شده بودند و دیو گیر فرو گرفته تاب ماندن و با سلطان مقابل شدن

Digitized by Google

نیاوردند و هر همه مقدمان بگریختند و متفرق شدند و سلطان را بمقاتله و محاربه احتیاج نیفتاد و در دیو گیر رسید و همانجا نزول فرمود و بعضی امراء از دیوگیر نامزد شدند هرپال دیو را که سر مشططان شده بود و فتنه انگیخته اورا گرفته پیش سلطان اوردند سلطان قطب الدین فرمان داد تا پوست او کشیدند و در دروازهٔ دیوگیر اویختند و هم دران ایام از اسمان بارانها نازل شد و سلطان را با لشکر در دیوگیر رفقه افتاد و تمامی مرهنّه بتجدید در ضبط در امد سلطان قطب الدین وزارت دیو گیر بملک یک لکهی بنده علائی که سالها نایب برید ممالک بود حواله کرد و در اقطاعات مرهنّه مقطعان و متصرفان و عمال در پیش تخت نصب شدند و چون ستارهٔ سهیل طلوع گشت سلطان را عزم مراجعت دهلی مصمم شد خسرو خان را چتر داد و درجهٔ قرب و منزلت بزرگی او از درجه قرب منزلت ملک نایب بیشتر رسانید و چنانچه سلطان علاء الدین اشفته و فریفته ملک نایب شده بود سلطان قطب الدین اشفته‌تر و فریفته‌تر خسرو خان شد و ان بروار بچهٔ حرامخوار بد افعال مابون را با ملوک و امرای علائی و حشم بسیار در معبر نامزد کرد و چنانچه سلطان علاء الدین ملک نایب پیش بریده پس دریده را مطلق العنان کرده بود و برسر لشکر فرمان روان گردانیده و در اقلیم های دور دست روان کردی و استعداد جهانگیری او را بدادی سلطان قطب الدین نیز خسرو خان زیر خسپ را طرف معبر استعداد های جهانگیری داد وروان کرد و این خسرو خان بروار بچه مکاری و عذاری وخبیثی و بد اصلی بوده است و از غشاوتی که از غلبهٔ فسق و فجور و کثرت

Digitized by Google

ارتکاب معاصی و ما ثم در دیدهٔ سلطان قطب الدین افتاده بود ودل او مهبط الهامات شر و مسکن شیطان شده بود هیچ در خاطر او نگذشت که اشفته شدن سلطان علاء الدین و اشکارا کردن فعل خبیث با ملک نایب و براوردن و وزارت دادن و سر لشکر گردانیدن و اقلیم های دور دست فرستادن و مطلق العنان ساختن و نیابت ملک بدو تفویض کردن در عاقبت سلطان علاء الدین را چه نیکو امده و ازان مابون مفعول بر خانمان و فرزندان او چه گذشت و از بیوفائی و غداری و مکاری و گنده نمکی و کافر نعمتی ان نامرد ناقص عالمی را چند نوع حرامخوار گی در حرامخوارگی مشاهده شد تا از بزرگ گردانیدن و وزارت دادن و خطاب خوانی خسرو خان را ممتاز ساختن و سر لشکر کردن و مصالح کلی و جزوی لشکر بدست او دادن و دور دست‌ها برطرق و اداب بادشاهان فرستادن چه پیش افتاد خواهد بود و چه کفر بار خواهد اورد و در جملهٔ سلطان قطب الدین انچنان غدار و غدار بچه را با لشکرها گذاشته جانب معبر روان کرد ان بروار بچهٔ بد اصل از خبثی که در سرشت داشت بارها خواستی که در حالت وقاع کردن و بوسه‌ها اشکارا دادن سلطان را شمشیر بزند و هلاک گرداند و ان ولد الزنا مغله همواره در هلاک سلطان اندیشها کردی و در ظاهر همچو زنکانی بی شرم تن در دادی و در باطن از دست پرده برداری کردی سلطان غصه ها و خونها خوردی و ان نامرد بی وفا بمجرد انکه از دیو گیر جانب معبر بیرون امد شب ها مجلس خلوت میساخت و با بنای هندری خود و با چند بلغانی از یاران ملک نایب که محرم خود گردانیده بود اندیشه

Digitized by Google

بلغاگی میکرد و همچنان اندیشه کنان در حدود مغبر رسید و سلطان قطب الدین بعد روان کردن خسرو خان شرابخواران و عیش کنان جانب دهلي مراجعت کرد و ملک اسد الدین پسر یغرشخان عم سلطان علاء الدین که بس گرازي و فتاني وصفدري و نام اوري بود چون دید که سلطان قطب الدین غرق عیش و عشرت شده است و خبز از امور بادشاهي و مصالح جهانداري ندارد و چند نو دولتی بی تجربه و جوانان که خبر از عالم نداشتند محرم اسرار ملکي گردانیده است و راي زن صلاح ملک گشته اند و هر همه غافل و مست و بیخبر اند چند مشططی را در دبوگیر یار خود کرده و ایشان کنکاچ کردند و با خود راست گرفتند که چون سلطان قطب الدین درمیان حرمهای خود شرابخواران و عیش کنان از کهني ساکون فرود خواهد امد دران هنگام سلاحداري و جانداري و پایکي پهلوی او نمی باشد چند سوار تیغ های برهنه بر دست گرفته در میان حرم او درایند و کار سلطان قطب الدین تمام کنند و ملک اسد الدین برادر سلطان علاء الدین و وارث ملک است همانجا چتر بردارد و بعد کشتن سلطان قطب الدین خلق را از بادشاهي او تنفر نخواهد امد و هر همه با او یار خواهند شد اندیشه مذکور ان مشططان با خود راست گرفته و پخته کرد و ایشان در حالت کوچ کردن سلطان قطب الدین را که در میان شرابخواران و مستی کنان و با عورتان در افتادگان و لاغ و بازي کنان بارها مشاهده کرده بودند و میدانستند که اگر در ان محل غفلت و بیخبري ده دوازده سوار یکدل شوند و در میان حرم درایند بتوانند که سلطان قطب الدین را هلاک کنند اندیشه بلغاک کرده

Digitized by Google

ارزانی پیدا امد که انچنان بعد عصر علایی معائنه نگشت - ضابطهٔ اول در تعیین جنس موازنه و قیمت اسپ بر این جمله بوده است امامی که بنام حشم در دیوان بگذرند سه جنس کردند و به تعیین قیمت دلالان را نمودند قیمت جنس اول از صد تنکه تا صد وبست تنکه قیمت جنس دویم از هشتاد تنکه تا نود تنکه قیمت جنس سویم از شصت و پنج تنکه تا هفتاد تنکه و انچه در دیوان نگذرد و انرا تتو میخواندند از ده تنکه تا بست و پنج تنکه - و ضابطهٔ دویم از برای استقامت ارزانی اسپ منع سوداگر و کیسه دار است که در بازار ایشان نخرند و کسی را نه انگیزند که بخرد و ایشان را بدهد و سلطان علاء الدین در استقامت ضابطهٔ مذکور که سر جمله ارزانی اسپ است فرمان داد که هیچ سوداگر اسپی را گرد گشتن بازار اسپ ندهند و درین ضابطه چندان مبالغت نمودند که هیچ سوداگر اسپ را گرد بازار گشتن نمیدادند و چندین سوداگران اسپ که سالها منفعت ایشان و معیشت ایشان از سودای اسپ بود و با مهتران دلالان بازار یار بودندی مصادره شدند و بر افتادند و ایشان را با مهتران دلالان در قلعه هاي دور دست جا کردند و از استقامت ضابطهٔ منع سوداگر نرخ اسپ ارزاني گرفت - و ضابطهٔ سویم در استقامت ارزانی اسپ تشدید وتعریك مهتران دلالان اسپ که این قوم طایفه سرباز و مقامر و بی باك بودند بر ایشان تشدید و تعریك بسیار کردند و بعضي را از شهر بیرون کردند تا قیمت اسپ ارزانی گرفت که مهتران و دلالان اسپ که در معنی حاکمان بازار اند تا ایشان بشدت و تعزیر راست نه ایستند ترك رشوتها که از طرفین مي ستانند نگیرند و اعانت خرنده و

Digitized by Google

فروشنده ترك ندهند قیمت اسپ ارزان نشود و راست آوردن دلالان
بی شرم دشواری دارد و ایشان راست نه ایستند مگر ازخوف درشتی
مزاج علاء الدین که امکان ته و بالا کردن و دروغ بر بافتن ایشان را
نمانده بود - وضابطهٔ چهارم در استقامت ارزانی اسپ تفحص جنس
وقیمت اسپ در پیش تخت سلطان علاء الدین هر چهاروزه روزی
و دو مهمی هر سه جنس اسپ‌را با مهتران دلالان پیش خود طلبیدی
و هم تفحص و تتبع جنس کردی و هم باز پرس قیمت فرمودی که
اگر از میزان او در تعین جنس و قیمت او تفاوت بودی سزای و
جزای مهتران شدی و انچنان شدی که انتباه دیگران شدی و ازین
ترس که ناگاه پیش تخت طلب نخواهد شد مهتران دلالان را
ممکن نبودی که قیمتی و جنس از خود پیدا کردندندی و یا از
خرنده و فروشنده چیزی بستانند و کم و بیش کنند و از میزان پیش
تخت بگذارند و استقامت ضوابط ارزانی برده و ستور همبرین جمله که
ارزانی اسپ نوشته‌ام بوده است و مجال نبوده است که سوداگر وکیسه
دار گرد بازار گردد و یا بنوعی موی برده دیدن یابد و میزان بهای
کنیزک کاری از پنج تنکه دوازده تنکه کرده بودند و قیمت کنیزک
کناری از بست تا سی و چهل تنکه تعین شده بود و صد و
دویست تنکه کم برده را بها شدی و اگر برده که درین ایام انچنان برده
هزار و دو هزار تنکه نیابند در بازار پیدا شدی ان را از خوف دور
خریدن که توانستی و غلام بچه امرد خوبرو از بست تنکه تا سی تنکه
قیمت بود وغلامان کار کرده‌را ده تنکه تا پانزده تنکه وغلام بچگان نوکاری
را هفتگان هشتگان تنکه قیمت شده بود و هرچند گهی بر مهتران

Digitized by Google

دلان میگذشتی که عمر بر ایشان منغص می شدی ومرگ را بارزو می
طلبیدند و در بازار ستور استقامت ضوابطهٔ بهترین ستور باری که درین
ایام سی چهل تنکه می یابند چهارتنکه غایت پنج تنکه قیمت بودی
و ستور جفتی را سه تنکه می یافتند و ماده گاو گوشتي را یک نیم
تنکه تا دو تنکه قیمت بودي و شیر اور سه تنکه و چهار تنکه بها
کردندی و گاومیش شیر اور را ده تنکه دوازده تنکه قیمت شدی
وگوشتي را پنج تنکه شش تنکه قیمت بودی و گوسپند فربه را از
ده چیتل تا دوازده چیتل چهارده چیتل بها می یافتند و ارزاني
هرسه بازار چنان استقامت گرفته بود که بران مزید صورت نمي
توان بست و از براي زیادت تاکید در هر سه بازار مذکرر منهیان
نصب بودند که انچه خیر و شر فرمان برداری و بي فرماني تعمیه
وتلجیه در بازارهای مذکور بگذشتي دور کردندی و اخبار روزانه
بسلطان رسانیدندی وانچه از دورمنهیان بسلطان رسیدي امکان نبودی
که انرا تتبع و تفحص سخت نکردندی گناه کار و مجرم را بر روی اب
بیاوردندی و سزا و جزاي او بدو رسانیدندی واز خوف دور منهیان
خواص و عوام خلق از بازاری وغیر بازاری مستحضر عمل خویش
ومطیع و منقاد و ترسان و لرزان گشته بودندی وکسي را مجال نمانده
که سر سوزنی بر خلاف فرمان رود یا نرخی را از نرخهای سلطانی
کم وبیش کند و یا طمعهاي زیادتی را بنوعی در کار ارد و از خریده
وفروشنده چیزي بربابد و در استقامت ضوابط بازاریانی که تعلق
بدیوان ریاست دارند و ارزاني نرخ اشیائي که در تختهٔ بازار از هر
جنس میفروشند زحمت بسیار دیدند بکوشش فراوان از کلاه تامود

Digitized by Google

و از شانه تا موزن و از نیشکر تا سبزی و از هریسه تا شوربا واز حلوای صابونی تا ریوژی و از کاک و بریان تا نان بهتی و ماهی و از برگ تمول و رنگ سپاری و از گل تاخضریات و انچه ببازارها تعلق دارد بر حکم بر اورد سلطان علاء الدین پیش خود بتعیین ضابطه وشدت های سخت کردن بر بازاریان این چنین کاری نا مضبوط را استقامت داد و بارزانی باز اورد و ضوابطه این بوده است نصب کردن رئیس مزاجدان و زفت و بدخو بی رحم وکوته دست ومضرب وبسیاری ات و چوب و تشدید و تعزیر وبند و زنجیر کردن بازاریان تابریدن گوشت دو گونه ایشان و بسیاری تتبع و تفحص خرید و فروخت هر بازاری چه پیش رئیس و چه پیش تخت و نصب کردن شحنه از دیوان ریاست در هر بازار برای تفحص خرید و فروخت کالائی هرجنس و در استقامت ضوابط مذکور بازارهای عامه که منافع ان بعامه خلایق تعلق دارد سلطان علاء الدین جهد فراوان کرد و روزها و شب ها در بر اورد هر چیزی اگرچه ان چیز کمتر کمتر بودی چنانچه موزن و شانه و کفش و نعلین و کاسه و سبو و کوزه پیش خود کرد وجمله نرخ ها بر حکم بر اورد اشیا و منفعت فروشنده پیش خود تعیین کرد و تذکرات تعیین پیش تخت در دیوان ریاست دادند - ضابطه اول در استقامت ارزانی اشیائی که در بازارها عام تعلق دارد رئیس مزاجدان و امین و منگدل و بدخو است که قوم بازاری قومی بی شرم و بیباك و تعمیه گرو رند و سفیه و موزنده و کذاب و زه دیده بودند و در انچه ایشان را که حاکم نرخ کالایی خواند در ضبط فرمان تعیین نرخ در ارند بادشاهان عاجز گشته اند وزیران در بستن موازین

و استقامت ضوابط خرید و فروخت این قوم بطال درمانده وسلطان علاء الدین به تفکر بسیار یعقوب ناظر را که مزاجدان تمامی شهر بود و بر عجز و بجز خرید و فروخت هر قومی وقوفی تمام داشت و هم امین و راستکار بود و هم بدخو و سنگدل و زفت مزاج و عنیف و غلیظ بود ریاست داد و از برای اعتبار او ونفاذ امر او با ریاست نظرت ممالک و احتساب ممالک در حق او ارزانی داشت و از چندان رئیسی دیوان ریاست را حشمتی و مقداری تمام پیدا آمد و از کثرت لت کردن و گردانیدن وبند و زنجیر کردن و خواریها و زاریها نمودن بازاریان از در لرزه بودند و کالا ارزان میفروختند اما از کم دهی وجه دیگر نمودند و وجهه دیگر دادن و سوختن نادانان و تعمیه و تلجیه کردن با چندان شدت او تکلمی دست نداشته بوند - و ضابطه دوم از برای استقامت ارزانی نرخ اشیای بازارهای عام بسیاری تتبع و تفحص بادشاه است که اگر بادشاه خواهد که بازاریکه هرگز راست نه ایستاده است راست ایستد التفت نکند و از تتبع و تفحص کار ایشان غفلت نمایند که بادشاهان قدیم گفته اند که قلع کردن جنگل بیرونی و در اطاعت اوردن مردمان دور دست سهل تر از انست که جنگل درونی را قلع کنند و تمرد بازاریان را باطاعت بازارند و سلطان علاء الدین چندین گاه تتبع و تفحص خرید و فروخت کالای هر بازاری پیش خود کردی خلق را در استقضای و تفحص او تعجب نمودی و از تفحص و احتیاط او در کار نرخ و ارزانی نرخ اشیای بازار که پیش بس دشوار است رهی نمود - ضابطه سویم از برای استقامت ارزانی اشیای بازارهای عام نصب شدن شحنگان اند از دیوان ریاست و یعقوب ناظر رئیس شهر در

Digitized by Google

هر بازاری شحنهٔ را بان تعین کرده بود ونصب کرده و تذکره تعین نرخ اشیاي که از پیش سخت بودند بدست هر شحنه داده وفرموده که تعین نرخ در جمله اشیاي بنویسند ان گاه بگذارند که بازاریان اشیای بفروشند و اشیایی که نوشتن نباید شحنه از خریدگان زمان زمان تفحص کند و بازاری اگر بخلاف تعین نرخ فروخته باشد گرفته پیش رئیس ارد و عهدهٔ ان بازار که اگر کم دهی کنند شحنه مزاحم باشد و استقامت ضابطه نصب شحنه در هر بازاري در ارزاني اشیاي بسی فایده کرد. وضابطه چهارم در استقامت ارزاني اشیا بسیاري شدت ولت و چوب یعقوب ناظر و برانیدن گوشت در کونه بازاریان کم ده بوده است و اتفاق پیران و جوانان اهل شهر بود که مشددي مثل یعقوب ناظر در دیوان ریاست در هیچ عصري نبوده است مي توانست که در هر بازاری بست کرة و ده کرة نرخ گیري میکرد و بازاریان را در هر نرخ گیري و کم دهی درّهاي بیدریغ میزد و بانواع شدت در میکشید وبا شدت ولت وچوب زدن و در عذاب داشتن او البته بازاریان از کم دهي دست باز نمیداشتند و اگرچه برحکم نرخ میفروختند در سنگ تعمیه میکردند و در کالاي کبار می انداختند و خرندگان را خاصه نادانان و خوردگان را مي سوختند و سلطان علاء الدین اندیشه کرد دید که بازاري چنانچه شرط است راست نمی ایستد و از کم دهی و تعمیه و سوختن نادانان و خوردگان باز نمی ایند هر چندگهي غ م بچگان نادان و خورد سال که در کبوتر خانهای سلطان نامزد بودندچند نفر را پیش خود طلبیدی و ده کان و بستکان درم بدست ان غلام بچگان دادندي و ایشان را فرمودي تا در بازاری بروند و

Digitized by Google

کسي ازميان ان غلام بچگان نان وبريان بخرد بيارد کسي نان و پختني بخرد بيارد و کسي حلوا و کسي ريوزي وکسي خورپوزه و کسي خيار بخرد و پيش تخت ارند و چون غلام بچگان مذکور از هر بابت اشيا بخريدندي و به پيش تخت اوردندي رئيس را طلب شدي وبحضور رئيس اشيا اورده ان غلام بچگان را وزن کردندي انقدر درم سنگ که از تعين نرخ سلطاني ازان اشيا کم امدي غلام بچگان را بر بعقوب رئيس دادندي يعقوب برفتي و پيش دوکان هرکم دهي ايستادي و ان قدر درم سنگ که از نرخ سلطاني ان کم ده داده بودي او را از دوکان و ان قدر درم سنگ گوشت دو گونه ببريدندي و پيش انداختندي و از استمرار سياست مذکور بازاري بکلي راست ايستاد وازکم دهي و تعميه و تلجيه وسوختن مشتريان نادان و تعمية کردن با خوردگان دست برداشتند بلکه در اشياء و رامتي سنگ چنان ميدادند که مشتريان را در وقت تفحص زيادت از نرخ ميامد و اين ضابطه ها و تتبع ها و نفاذ امر و معاش بازاريان به نقل سلطان علاء الدين ختم شد و پسر او سلطان قطب الدين را هزار قسم استقامت ضابطه هاي علائي ان ضابطه ها ميسر نشد و از پس انکه نرخهاي اسباب ارزاني گرفت حشم مرتب بدو يست سي چهار تنکه و دو اسپه بهفتاد و هشت تنکه بسيار شد ومستقيم گشت و تمامي حشم بلاد ممالک بامتحان تير در عرض ممالک بگذشت و انچه تير انداز و سلاح درست بودند صحيح شدند و بفرمايش قيمت اسپ و داغ اسپ استقامت گرفت سلطان علاء الدين در کار مغل درشت و بعد ارزاني اسباب معاش و استقامت حشم و بسياري استعداد حشم هر

Digitized by Google

بار که مغل قصد دهلي و ولايت دهلي ميکرد و منهزم ميگشت و علف تيغ ميشد و اسير و دستگير ميشدند و علم اسلام بر ايشان بالغا ما بلغ ظفري مي يافت و چندين هزار مغل را رشته در گردن ايشان انداخته در دهلي اوردند و زير پاي پيل مي انداختند و از سرهاي ايشان چوتره بر مي اوردند و برجها از سر مغل عمارت ميشد و از کشته شدگان مغل چه در زمين محاربه و چه در شهر گندگي ها بر مي امد و لشکر اسلام بر لشکر مغل چنان چيره گشت که يکدو اسپه ده مغل را رشته در گردن انداخته مي اورد و يک سوار مسلمان صد سوار مغل را پيش کرده ميدوانيد چنانکه يک کرت علي بيگ و ترتاک که سران لشکر مغل بودند و نام گرفته و علي بيگ را از فرزندان چنگرخان ملعون ميگفتند با مي و چهل هزار سوار مغل کفاره کوه گرفته در ولايت امروهه در امدند سلطان علاء الدين ملک نايک اخر بک را با لشکر اسلام نامزد لشکر مغل کرد همدر حدود امروهه هر دو لشکر را محاربه رو داد باريتعالي لشکر اسلام را ظفر بخشيد علي بيگ و ترياک مذکور هر دو زنده دستگير شدند و بيشتري لشکر مغل را علف تيغ گردانيدند و زير و زبر و ته و بالا کردند و حرب گاه از کشتگان مغل تودها بر اوردند و خرمن ها بر امد و علي بيگ و ترتاک را رشته در گردن انداخته و چندين مغلان ديگر را اسير کرده پيش سلطان علاء الدين اوردند و بيست هزار اسپ از کشته شدگان مغل در بارگاه سلطان علاء الدين رسيد و در چوتره سبحاني باري شگرف اراستند و سلطان انجا بار داد و از بارگاه سلطاني تا اندپت حشم دو رويه دران بار ايستاده بود و از جمعيت و انبوهي بسيار

Digitized by Google

دران روز یک کروه اب به بست چیدل و نیم تنکهٔ رسیده بود و در چنین بار علی بیگ و ترتاك را با مغلان دیگر و اسباب ایشان در اوردند و در پیش تخت گذرانیدند و مغل امیر شده را هم در بار عام زیر پای پیلان انداختند و جوي خون روان کردند و کرت دیگر در سال دیگر در کهیکر لشکر اسلام را با کنک ملعون و لشکر مغل مصاف شد لشکر اسلام را باري تعالی نصرت داد و کنک ملعون سر لشکر مغل را زنده و امیر کرده پیش تخت سلطان علاء الدین اوردند و زیر پاي پیل انداختند و درین کرت نیز چه در حالت محاربه و چه انان را که ازمغلان زنده در دهلی اوردند مغل بسیار کشته شد و ازمرهاي ایشان پیش دروازه بداون برجي بر اوردند که الی یومنا ان برج را خلق مي بینند و از سلطان علاء الدین یاد میکنند و در سال دیگرو کرت دیگر سه چهار امیران تمن مغل با سي چهل هزار سوار مغل سر زده در زمین سوالک کوراکور در امدند و در نهب و غنایم مشغول شدند سلطان علاء الدین لشکر اسلام را نامزد مغل کرد و فرمان داد که لشکر اسلام راه گیر باز گشت مغل را در کنار هاي اب فرو گیرد و لشکر گاه کند و در باز گشت لشکر مغل که تشنه بر سر اب خواهند رسید سزاي ایشان بکنند لشکر اسلام راه‌ها باز گشت مغل را بگرفتند و در کنارهای اب فرود امدند از قضای باریتعالی مغلان سوالک را تاخته و ازانجا راه دراز درمیان کرده و ایشان و اسپان ایشان تشنه و درهم شده درکنارهٔ اب رسیدند لشکر اسلام که چند روز انتظار رسیدن ایشان مي بود بر ایشان بمراد دست یافتند و مغلان هرده انگشت در دهن انداخته اب از لشکر اسلام می طلبیدند و هر همه با زن و بچه بدست لشکر گرفتار شدند

Digitized by Google

و لشکر اسلام را فتحي بزرگ روی نمود و چندین هزار مغل را رشتهها در گردن انداخته در حصار نرائیه رسانیدند و زن و بچهٔ ایشان را در دهلي اوردند و در بازار برده دهلي همچو کنیزکان و غلام بچکان هندوستان فروختند و ملک خاص حاجب از پیش تخت علاي نامزد نرائیه شد و انجا رفت و هر همه مغلان را که درین فتح در حصار نرائیه اورده بودند بزیر تیغ بیدریغ گذرانیدند و از خون پلید ایشان جوي روان کردند و سال دیکر اقبال مندہ با لشکر مغل در امد سلطان علاء الدین لشکر اسلام را از دهلي نامزد مغل کرد و درین کرت هم لشکر اسلام را با لشکر مغل در تنبذهٔ امیر علي و اهن مصاف شد و لشکر اسلام بر ایشان ظفر یافت و اقبالمندہ را بکشتند و چندین هزار مغل را علف تیغ گردانیدند و انچه از امیران هزارہ و صدہ مغل زندہ در دست امدند در دهلی اوردند ایشان را زیر پای پیل انداختند و بعد ازین کرت که درین کرت اقبالمندہ کشته شد هیچ کدامي از مغل زندہ باز نگشت مغل از لشکر اسلام چنان وهم خورد و هراس گرفت که هوس امدن هندوستان از سینه مغل بکلی شسته شد و تاتنه ملک قطبی مغلان نام هندوستان بر زبان نراندند و گرد سرحدها نگشتند و از ترس لشکر اسلام در خواب بمراد نمي رفتند و در خواب هم تیغ لشکر اسلام بر سر خود میدیدند و تشویش مغل بکلی از دهلی و بلاد ممالک منقطع گشته و امن و امانی هرچه تمام تر روی نمود و رعایاي ولایت سمت در امد مغل بمراد در زراعت و حراثت مشغول شدند و سلطان تغلق شاه را که دران ایام غازی ملک میگفتند در خراسان و هندوستان نامی و اوازہ بیرون امد و تاتنه ملک قطبی او در اقطاع دیبالپور و لوهور

Digitized by Google

سد باب مغل شده بود و بجای شیرخان قدیم و مستقیم گشته وا
هرسال در ایام زمستان بالشکر خاص خود از دیبالپور بیرون امدی
و تامرحدهای مغل برفتی مغل را چراغ برکرده طلب کردی و مغل ر
مجال نمانده بود که بر سرحدهای خود برطریق گشت بیایند و چنان
شده بود که نه تشویش مغل در دلی میگذشت و نه نام مغل بر زبانی
میرفت و چون سلطان علاء الدین مغل را استیصال کرده راه در امد
مغل بکلی مسدود گشت و حشم از استقامت ارزانی استعداد لشکر
و اسباب معاش مستقیم شد و بلاد ممالک در هر چهار سمت بملوک
معتمد و بندگان مخلص هرضبط در امد و متمردان و سر تابان مطیع
و منقاد گشتند و خراج سلطانی برحکم مساحت و کرهی و چرائی
در بواطن جمیع رعایا جای گرفت و بلغاکها و فضولها وخام طمعی ها
از دلها محو گشته و خواص و عوام رعایای ملک بفراغ خاطر باطن
دنبال کار و کسب خود شدند و رنتهنبور - و چتور - و مندل گهیر -
ودها - اوجین - و ماندوگهر - و علائپور - و چندیری - و ایرج - و سوانه - و
جالور - که از بلاد مضبوط خارج بودند در ضبط ولات و مقطعان در امد
واقلیم گجرات بالیخان وملتان و سومستان بتاج الملک کافوری و دیبالپور
بغاری ملک تغلق شاه و هامانه و سنام بملک اخوربک تاتک و
دهار و اوجین بعین الملک ملتانی و جهابن بفخر الملک میسرتی
و چیتور بملک ابو محمد و چندیری و ایرج بملک تمر و بداون و کویله
و کرک بملک دینارشحنه پیل واوده بملک بکتن و کره بملک نصیر الدین
هوتلیه مستقیم شد و کول و برن میرته و امروهه و انغان پورو کابیر و
تمامی ولایت میان دواب در طاعت حکم یکده گرفت و در خالصه

Digitized by Google

در اوردند و در وجه حشم نهادند و تمامی محصول از دانگ و درم در خزانه مي اوردند و همین وجه از خزانه به حشم میدادند و در وجه اخراجات کارخانها صرف میکردند و در جمله ضبط بادشاهي سلطان علاء الدین بجائی رسید که از دار الملک او فسق و فجور برافتاد و امن راهها در بلاد ممالک او چنان روي نمود که مقدمان و خوّطان بر سر راهها ایستاده کذربان را و کاروانیان را پاس میداشتند و مسافران با اسباب و اتمشه و نقد و جنس در دشت و صحرا فرود می امدند و از نهایت ضبط او خیر و شر و معاملات نیک و بد اهالی دار الملک و کلیات و تمامي متوطنان بلاد و ممالک او ازو پوشیده نمي ماندي و هول و هیبت و سختي فرمان و درشتي مزاج او در دلهاي خواص و عوام اهالی ملک او منتقش شده بود و بر بادشاهي او عامه مینه‌های مردم قرار گرفته و بیخهاي ملک که او فرو برده بود از مشاهده ان در خاطر بصیاران نمی گذشت که بدان زودي ملک از خانه او برود و در خاندانی دیگر افتد و از توافق بخت دنیائی و اقبال زمینی که او را روی نموده بود مهمات جهانداری او برحسب دلخواست او بر می امد و مقاصد اندیشه و نا اندیشیده او پیش از تمنا در کنار او می افتاد مردمان دنیا طلب که جمله بزرگي‌ها را متعلق حصول دنیا و برامد مقاصد رضا دانند برامد مقصود و جهانداری سلطان علاء الدین بر کرامت او حمل میکردند و سخنان او را که در برامد مهمات ملکي او در فتح و نصرت لشکر از زبان او بیرون امدی بر کشف و کرامت او تصور می نمودند و دانایان دین و دنیا و متفرسان احکام قضا و قدر باریتعالی که نظر عاقبت بین

Digitized by Google

ایشان در حقایق امور افتد و اعتقادات دین ایشان راسخ تر از گردش اسمان و ثبات زمین بود در مشاهده کثرت فتح و نصرت و بسیاري بر امد مهمات بر حسب خواست دل سلطان علاء الدین میگفتند که هر فتحي و نصرتي که علم اسلام را در عصر او رو می نماید و هر مهمی از مهمات در تمامی رعایای ممالک او بر مي امد وهرانتظامی و التیامي که در ملک او معاینه میشود از میامن و برکات شیخ الاسلام نظام الدین غیاث پوریست قدس الله سره العزیز که او محبوب و معشوق خداست و فیض انعام و اکرام الهي بر سر او دایم می بارد و از تاثیر دوام فیضي که بر سر او باران شده است و از برکات وجود همایون او که علي الدوام و الاستمرار نظر محبت رباني گشته مقاصد امر و ماموران عصر دولت علاي بر حسب خواست دل ایشان بر مي امد و علم اسلام بفتح و نصرت اسماني زمان زمان بلند میگردد و به سلطان علاء الدین که بچندین معاصي لازمه و متعدده مبتلا بود و از قتل و سفک بسیار قتال و سفاک شده کشف وکرامت چه نسبت به خونریختن دارد انهمه فراهمیها و فراخي عیش و بسیاری امن و امان و سلامتي مردمان از بلاهای گونا گون و رغبت خلق بر طاعت و عبادت از میامن شیخ نظام الدین روي اورده بود و درباب سلطان علاء الدین استدراج گشته و غرض مولف از ایراد استقامت گرفتن ملک سلطان علاء الدین و فارغ شدن خاطر او از ضبط امور جهانداري انست که چون امور جهانداري و مصالح جهانبانی سلطان علاء الدین استقامت پذیرفت و از هر طرفي که تعلق داشتة او را فراغ خاطر حاصل گشت و حصار سیري برامد و

Digitized by Google

میري معمور و ابادان گشت سلطان علاء الدین در کار جهانگیري مشغول شد و لشکر را مستعد میکرد و از براي امتیصال رایان و زمیداران اقالیم دیگر و اوردن پیل و مال از ملکهای سمت جنوب لشکر علحده خارج لشکري که سمت در امد مغل میداشت مستعد و مرتب کرد و کرت اول ملک نایب کافور هزار دیناري را با امرا و ملوک در مصاحبت سایه‌بان لعل در دیوگیر نامزد کرد و خواجه حاجی نایب عرض ممالک را از براي کار فرمائی حشم وگرد اوردن اموال و پیلان و غنایم باار روان کردند و پس ازانکه سلطان علاء الدین در ایام ملکی در دیوگیر نهضت کرده بود هیچ لشکري از دهلي جانب دیوگیر نامزد نشد و رامدیو تمرد ورزید و در مدت چند سال خدمتي در دهلی بر سلطان علاء الدین نفرستاد و ملک نایب با لشکري اراسته انجا رفت و دیوگیر را نهب و تاراج کرد و رامدیو را با پسران بگرفت و خزینه او باهفده زنجیر پیل بدست اورد و لشکررا غنایم بسیار افتاد وفتحنامه دیو گیر در دهلي رسید و بر بالای منابر خواندند وطبل‌شادي زدند و از دیوگیر ملک نایب مظفرو منصور گشته با رامدیوبزرو خزینه وپیلان او در دهلي امد و اورده خود را پیش تخت گذرانید سلطان علاء الدین رام دیو را بنواخت وچتر داد و راي رایان خطاب کرد و یك لک تنکه بدو داد و باعزاز بسیار او را با پسران و خیل وتبع او جانب دیو گیر باز گردانید و دیو گیر برو مقرر داشت و ازان تاریخ تا زبست رامدیو سلطان علاء الدین را اطاعت کرد و سر از خط فرمان او بیرون نیاورد و بطاعت و انقیاد زندگانی بسربرد و خدمات متواتر در شهر میفرستاد و باز در سال دویم در شهور سن

Digitized by Google

تسع و تسعماية علاء الدين ملک نايب را با سايه بان لعل و ملوک
واصراي کبار و لشکر بسيار نامزد ارتکل کرد و اورا وصيت فرمود که
درگرفتن حصار ارنکل خزانه و جواهرو پيل و اسپ بدهد و درسالهاي
ايندة مال و پيل قبول کند بشتابي و نهايت طلبي را کار نفرمائي
و تاکيدي نکني ودربند ان مباشي که راي لدّر ديو بر تو ايد و يا برای
نام و اوازة برابر خود کردة راي را در دهلي اري و تودر زمين بيگانه
ميروي بسيار مباشي و با ملوک و امراء حضرت زندگاني بر سبيل
توسط کني واخلاق ورزي و حرمت و حشمت سران لشکر را نيکو
مراعت نمائي و هر مهمي که خواهي پردازي بی مشورت خواجه
حاجي و ملوک کبار مپردازی و با حشم مهر و شفقت را کار فرمائي و
تندیهاي بيوجه درميان نياري و تو در اقاليم بيگانه ميروی واز دهلي
تا ان اقاليم مسافت بسيار است دران کوشی که قولي و فعلی که از
تو در وجود بيايد که ان واسطه فتنه گردد و جرمها و خيانتها جزوي
لشکر ديده وشنيده نا ديده و نا شنيده کني و با امرا و معارف و
سپه سالاران و کار فرمايان لشکر نچنان نرمي کني که ايشان گستاخ
شوند وفرمان تو بجا نيارند و نه چنان درشت خوي ورزي که ايشان
دشمن تو شوند و از حال سران نيک و بد لشکر بيخبر مباشي و از
جمعيت کردن و در وثاق هاي يکديگر رفتن امرا و معارف را منع کني
ودر خمس غنايم که خارج زر و نقرة باشد تعضض نکني و اگر اسپي
وبرده چند امرا از اورده خود از تو توقع کنند هم بريشان مسلم داري
واگر ملوک و امرا برخود و برلشکر خود از تو قرضي بطلبند خط قبض
بعناني و خزانه بدهی و هرکه را از امرا و معارف و لشکريان اسپ

Digitized by Google

در جنگ کشته شود و یا دزد ببرد و یا سقط شود امرا و ملوک را با همچنان بهتر ازان که داشته بودند از پایگاه بدهی و خواجه را بگوئی که سقط اسپ و تلف اسپ لشکریان را در دفتر دیوان عرض مجری دارد که مجری داشت ان ضرورت کار جهانداری است و ملک نایب و خواجه حاجی سلطان را وداع کردند و درقصبهٔ رابری که اقطاع ملک نایب بود رفتند و لشکر را انجا جمع کردند وازانجا بکوچ متواتر طرف دیو گیر و ارنکل روان شدند وملوک و امرای هندوستان باسوار و پیاده خود درچندیری بملک نایب پیوستند و لشکر را انجا عرض شد ازانجا ملک نایب با لشکر اطراف در حد دیوگیر رسیده رای رایان رامدیو لشکر اسلام را استقبال کرد و بر ملک نایب خدمتهای گوناگون اورد وملوک و امرا را یادگار رسانید و دران ایام که لشکر از حدود دیوگیر میگذشت هر روزی رامدیو پیش سایه‌بان لعل بیامدی و زمین بوس کردی و چون لشکر اسلام در عمرانات دیوگیر نزول کرد رامدیو شرایط اطاعت بجا اورد و ملک نایب را و تمامی ملوک و امرا را باندازهٔ اقالیم داری خود علوفها رسانید و دربایست کارخانهای سلطانی درکارخانها رسانید و هر روز بامقدمان خود پیش سایه بان لعل حاضر میشد و شرط خدمت بجا می اورد و بازارهای دیوگیر را در لشکر فرستاد و بازاریان راتاکید کرد که استعداد و دربایست لشکر بدست لشکریان بنرخ ارزان فروشند وچند روز لشکر را در عمرانات دیوگیر وقفه شد و مستعد شدند و رامدیو کسان خود را درجمله قصبات پیش اهنک راه تلنگ فرستاد تا در جمله منازل دیوگیر که بر هر راه ارنکل است تا هر حد ارنکل علوفه ومایحتیاج و غله و اسباب موجود دارند و اگر رشته

Digitized by Google

قابی از لشکر گم شود انرا جواب گویند و همچنان که رعیت دهلی اطاعت می ورزید همچنان اطاعت ورزند و واپس ماندگان خلق لشکر را از حدود خود بخوبی بگذرانند و به لشکر رسانند و رامدیو بعضی سوار و پیاده لشکر مرهٹ را برابر سایه بان لعل نامزد کرد و خود چند منزل ملک نایب را رسانید و وداع کرد و باز گشت و دانایان و تجربه یافتگان لشکر اطاعت و فرمان برداری و اخلاص و هواخواهی رامدیو را مشاهده میکردند و میگفتند که اصیل و اصیل زاده را بر مرکاری کردن همین بار ارد که از رامدیو معاینه میشود و ملک نایب چون در زمین تلنگ درامد قصبات و دیهها که بر سر راه بود نهب و تاراج شد مقدمان و رایگان ان زمین دست برد لشکر اسلام معاینه کردند ترک حصارها بر سر راه دادند و در ارنکل رفتند و درون حصار خزیدند و حصار گلین ارنکل که بس وسعتی دارد جمعیت ادمیان کار امده ولایت ارنکل دران حصار گرد امدند و رای با مقدمان ورایگان و نزدیکان با پیلان و خزاین در حصار سنگین خزیدند و ملک نایب حصار گلین را محصر کرده فرود امد و هر روز از بیرونیان و درونیان جنگهای سخت میکردند و از هر دو جانب سنگ مغربی روان میداشتند و از طرفین زخمها می زدند و میخوردند تا چند روز برین تعبیه بگذشته سر بازان و سر اندازان لشکر اسلام نردبانها نهادند و کمندها انداختند و همچو پرندگان بر برجهای حصار گلین که سخت تر از حصار سنگین بود بر رفتند وبزخم تیغ و تیره وناچخ و چقماردما راز درونیان براوردند و حصار گلین بستند و جهان بر درونیان حصار سنگین تنگ تر از چشم مور ساختند و لدّر دیو دید که کار از دست رفت

Digitized by Google

و حصار سنگین در تزلزل افتاد برهمنان بزرگ و بهدان معروف را با خدمتیان بسیار بر ملک نایب فرستاد وامان التماس کرد و شرط درمیان اورد که تمامی خزاین و پیل و اسپ و جواهر و نفایس که موجود دارد برساند و در هر سالی از سالهای مستقبل چندین مال و چندین پیل درخزانه اعلی و پیل خانه اعلی در دهلی فرستد وملک نایب او را امان داد و دست از گرفتن حصار سنگین بداشت و خزاین موجود که از سالها باز برو جمع شده بود و صد زنجیر پیل وهفت هزار اسپ و جواهر و نفایس بسیار از لدّر دیو بستد وخط قبول مال و پیل سنوات مستقبل از لدر دیو قبض کرد و در اوائل شهور سنه عشر و سبعمایة با غنایم مذکور از ارنکل باز گشته و بوقت مراجعت هم در راه دیوگیر و دهار و جهابن شده در دهلی امد و پیش از امدن خود فتح نامه ارنکل برسلطان علاء الدین فرستاد و ان فتح نامه را بر بالای منابر بر خواندند و طبل شادی زدند سلطان بعد از رسیدن ملک نایب درچوتره ناصری پیش صحرای دروازه بداون بار داد و زر وجواهر و پیلان و اسپان و نفایس دیگر اورده ملک نایب پیش سلطان بگذرانیدند و خلق شهر تماشا کردند و دران که ملک نایب یکدو ماه در بستدن حصار گلین از ارنکل پیچیده بود بسبب انکه یکدو تهانه از راه خاسته بود راه لشکر منقطع شده و الاغی و قاصدی و دهاوه از لشکر در دهلی نرسید سلطان متفکر خاطر گشته وخبر ملامتی لشکر از شیخ نظام الدین از روی کشف و کرامت پرسید و سلطان را رسمی بود که هرجا که از دهلی در اطراف لشکر نامزد کردی از تلپت که اول منزل است و تا انجا لشکر رفتی و تهانه نشاندن ممکن گشتی تهانه کردی و درهر

Digitized by Google

منزلی اسپان الاغ بستندی و در تمامی راه در مسافت نیم کروه و دانگ کروه دهارگان نشستندی و در هر قصبه از قصبات راه و در مواضع که اسپان الاغ بستندی عهده داران و کیفیت نویسان نصب شدندی هر روزه و دو روزه و سه روزه خبر رسیدی که لشکر بچه مشغول بودی بسلطان رسیدی و خبر سلامتی سلطان بلشکر رسانیدندی و ازینجهت لوازه دروغ در شهر نخاستی و نه در لشکر توانستی که خبر دروغ شهر بر زبان راندی و در ایصال خبر سلامتی پادشاه و لشکر منافع ملکی بسیار رو نموده بود و درین کرت که ملک نایب در گرفتن حصار گلین ارنکل مشغول شد و راه تلنگ مخوف شد و بعضی تهانهای راه بخاسته و زیادت چهل روز بگذشته و خبر سلامتی و چگونگی حال لشکر سلطان علاء الدین را نرسید سلطان علاء الدین ملتفت خاطر شد و بزرگان و روسای و معارف شهر را گمان افتاد که مگر در لشکر حادثه و فتنه زاد که راه خبر منقطع گشته است روزی در ایام التفات مذکور ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین بیانه را سلطان برشیخ نظام الدین فرستاد و ایشان را گفت که خدمت شیخ نظام الدین برسانید و بگوئید که خاطر من از نارسیدن خبر لشکر اسلام ملتفت شده است شما را غم اسلام بیش از من است که اگر بنور باطن خبری از حال لشکر شما را روشن شده باشد بشارتی بر من بفرستید و سلطان برندگان پیغام را گفت که بعد گفتن پیغام هر حکایتی و سر گذشتی که شما از زبان شیخ بشنوید همین ان بیائید و پیش من بگوئید و کم وبیش مکنید و ایشان هر دو بخدمت شیخ برفتند و پیغام سلطان بخدمت شیخ رسانیدند و شیخ بعد شنیدن پیغام سلطان حکایت فتح و نصرت

Digitized by Google

بادشاهی تقریر فرمود و در زمانه ان ارندگان پیغام را گفت که این فتح چه باشد که ما فتح های دیگر را امیدواریم و ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین شادان و گرازان از خدمت شیخ باز گشتند و برسلطان امدند وانچه از زبان شیخ شنیده بودند پیش سلطان تقریرکردند سلطان علاء الدین از استماع این کلام شیخ بغایت خوش دل شد و دانست که در حقیقت ارنکل فتح شده است و مقصود بر امده و دستارچه خود را بر دست گرفت و در گوشه دستار چه گره زد و گفت که من کلمات شیخ را بفال گرفتم و میدانم که سخن از زبان شیخ بهرزه بیرون نیامده است و ارنکل فتح شده است و ما را فتحهای دیگر هم بنظر می باید داشت و بقضای الله تعالی درنماز دیگر همین روز الاغان از ملک نایب رسیدند و فتحنامه ارنکل اوردند و روز جمعه فتحنامه بربالای منابر برخواندند ودر شهر طبل شادی زدند وشادیها کردند و سلطان را اعتقاد در کرامت و بزرگی شیخ بر مزید گشته و اگرچه سلطان علاء الدین را با شیخ نظام الدین قدس روحه ملاقاتی نشد اما در تمامی عصر او از زبان سلطان در باب شیخ سخنی بیرون نیامد که دران سخن شیخ بنوعی ازرده شود و با انکه دشمنان و حاسدان خدمت شیخ از بسیاری اعطای شیخ و کثرت امد و شد خلق در امتان شیخ و اطعام و اکرام عام شیخ بعبارتی موحش در سمع ان چنان غیوری میرسانیدند و لیکن او بسمع سخن دشمنان و بد گفت حاسدان التفات نکرد و در سنوات اخر عهد خود بغایت مخلص و معتقد شیخ شد معذلک میان ایشان ملاقاتی اتفاق نیفتاد و در اخر سنه عشر و سبعمایة باز سلطان علاء الدین ملک نایب را با لشکرها

Digitized by Google

ارامته بجانب دهور سمندر ومعبر نامزد کرد و ملک نایب وخواجه حاجی نایب عرض از شهر سلطان را وداع کردند ودر رابزی رفتند ولشکرها جمع کردند و پیشتر شدند و کوچ بکوچ در دیوگیر رسیدند رامدیو در دوزخ رفته بود از دیو گیر ملک نایب بکوچ متواتر در حدود دهور سمندر براورد و هم در لگام زبر اول بلال رای دهور سمندر بدست لشکر اسلام افتاد دهور سمندر فتح شد و می شش زنجیر پیل و تمامی خزاین دهور سمندر بدست امد و فتحنامه در دهلی رسید ملک نایب از دهور سمندر بجانب معبر لشکر کشید و رفتنا معبر را هم فتح کرد و بتخانه زرین معبر را خراب کنانید و بتان زرین که قرنهای باز معبود هندوان ان زمین بودند بشکنانید و تمامی زرهای بتخانه و بتان شکسته زرین و مرصعات بی اندازه بیان در خزاین لشکر گرد اورد و در دیار معبر دورای بود از هردو رای معبر تمامی پیلان وخزاین بستد و ازانجا مظفر و منصور باز گشته و پیش از رسیدن خود فتحنامه معبر را بر سلطان فرستاد و در اوایل شهور سنه احدی عشر و سبعمایة با شش صد و دو ازده زنجیر پیل و نود وشش هزار من زر و چندین صندوق جواهر و مروارید و بست هزار اسپ در دهلی رسید و این کرت ملک نایب غنایم اورده خود را بدفعات مختلف درون کوشک سیری پیش سلطان علاء الدین گذرانید و درین کرت سلطان دوگان و چهارگان و یکان و نمیکان من زر ملوک و امرا را انعام داد و پیران سال خورده دهلی باتفاق گفتند که چندین غنایم و چنین غنایم و چندین پیل و زر که از فتح معبر و دهور سمندر در دهلی رسیده است تا فتح دهلی است در هیچ عصری و عهدی نرسیده است و کسی یاد

Digitized by Google

ندارد و در هیچ تاریخی از تواریخ دهلی ننوشته اند که وقتی چندین زر وپیل در دهلی رسیده و هم در اخر سال مذکور که چندان زر و پیل از دهور سمندر و معبر که ملک نایب اورد بست زنجیر پیل با عرضه داشت لدّر دیو رای تلنگ در شهر رسید و لدّر دیو در عرضه داشت خود بر سلطان علاء الدین نوشته بود مالیکه من از پیش سایه بان لعل سلطانی متکفل شده ام و ملک نایب را خط داده موجود کرده ام که اگر فرمان صادر گردد تا ان مال را در دیو گیر بهرکه فرمان شود برسانم و ازعهده خط و وثیقت تقصی جویم و در اخر عصر سلطان علاء الدین را فتح های بزرگ نوع بنوع رو نمود و کارهای ملکی چنانچه دل او میخواست بر امد دولت از و رمم گشت و بخت ازو ملول گشته بهر جای دل او را تعلقی پیدا امد و پسران از دار الادب بیرون امدند و بی طریقهای اغازیدند و وزرای کاردانان و کارگذاران را از پیش خود دور کرد و راي زدن و مشورت کردن را بکلی در گوشه نهادن خواست که امرائی و امارت تمامی ممالک بیک خانه او به بندگان خانه او باز گردد و حاکم کلیات و جزئیات مصالح ملکی وامورجهانداري در یک ذات اوباشد ودرپرداخت امور ملکی غلط خوردن گرفت و انچنان ارسطاطالیسی و بزرجمهري پیش او نماند که او را از صواب و خطا تواند اگاهانید و صلاح ملک او را پیش او تقریر تواند کرد و هم دران سنوات که سلطان در استیصال مغل درنسشته بود و بعضي امرای نو مسلمانان که سالهای بیکار مانده بودند و نان و انعام ایشان بمواجب پرداخت دیوانی باز امده و اندک شده باخود کنگاجي میکردند و اندیشه‌های خام در کار

Digitized by Google

میداشتند و به سلطان علاء الدین رسید که بعضی امرای نو مسلمان از بینوائی و بی برگی با یکدیگر شکایت میکنند و از روی بد خواهی میگوید که سلطان بر خلق تنگ گرفته است و زر از خلق بمصادره و مکابره در خزانه خود اورده و شراب و بکنی و مسکرات منع کرده و خراجهای گران در ولایت نهاده و خلق خدایرا به تنگ در اورده که اگر بلغاك بکنیم همه سوار نو مسلمان که جنس ما اند دران بلغاك مارا مدد ومعونت خواهند کرد و یار ما خواهند شد و خلق دیگران را بلغاک ما خوش خواهد امد و هر همه از بدخوی و درشت مزاجی و تنگ گیری سلطان علاء الدین خلاص خواهد یافت و ان چند نفر بد روز بلغاکی بد طریقه بر اوردن فتنه اندیشه کردند که سلطان درمیان نمیرگاه بایک توئی پیراهن می اید و در پرانیدن شکره مشغول میشود و در سیرگاه دیر مینماید و دران حالت که او شکره می پراند بیشتری خواصان در نظاره شکره پرانیدن او مشغول میشوند و بر دست کسی سلاح نمیباشد و ازانکه در ملك اربلغاک شود همه غافل شده اند که اگر باهواری دویستی میصدی از یک جنس نو مسلمان مستعد گشته و یک گره بسته در میدان میرگه موار درائم و سلطان علاء الدین و نزدیکان سلطان را از میان بر گیریم میتوانم کیفیت اندیشه و کنکاچ ایشان بسلطان رسید و ازانجا که درشت خوئی و سخت مزاجی و قساوت دل و غلظت سیاست سلطان را بود که نظر او جز در صلاح ملک در هیچ مانعی از موانع دین وموانع برادری و فرزندی وحقوق دیگر نیفتادی وهم درهنگام حیاست احکام دین را پشت دادی و از پدری و پسری بیزار شدی

Digitized by Google

فرمان داد تا جنس نومسلمان را که در بلاد ممالک جا گیرانند بکشند و چنان بکشند که در یکروز هر همه کشته شوند و یک کس را از جنس نومسلمان زنده برروي زمین نگذارند و درین حکم که او حکم فرعوني و نمرودي بود بست سی هزار نو مسلمان که اغلب و اکثر ایشان را خبر نبود کشته شدند و خانمان ایشان غارت شد و زن و بچه ایشان بر افتاد و هم در پیشتر سنوات مذکور در شهر اباحتیان و بودهگان پیدا امدند سلطان علاء الدین فرمود تا به تتبع و تفحص بلیغ هر همه را بدست اوردند و به بد ترین سیاست بکشتند و آن سیاست بر سر ایشان می راندند و درو پرگاله میکردند بعد سیاست مذکور نام اباحت درین شهر بر زبان کسي نگذشته و در تمامي عصر علاي لشکران و کار گذاران ملک او که از شجاعت و پر دلی و راي و رویت ایشان چند گاهي ملک او مستقیم گشته بود و در امور ملکی و مصالح جهانداری او رونق و رواج پیدا امده بود در سه طور مشاهده شدند - طور اول الغخان و نصرتخان و ظفرخان و آلبغخان و ملک علاء الملک عم مولف و ملک فخر الدین جونا دادبک و ملک اصغري سردوات دار و ملک تاج الدین کافوري عمده ملک علاي بودند و هریکي در پرداخت امور عظام ملکی نظیر خود نداشتند و از روی ظاهر بینش ادمي زاد ایشان در قتل و قریت سلطان جلال الدین باعث و یار بودند لاجرم از ملک علاي بر خورداری نیافتند و بر سر سه گان و چهار گان سال خرامیدند انجا که خرامیدند اما ایشان در کار گذاري و کارداني از انها بودند که بیک لگام ریز ایشان ملکي و اقلیمی بدست اید و بیک راي و رویت ایشان فتنه

Digitized by Google

حادث گشته مندفع گردد - طور دویم که ملک علائی استقامت بیشتر گرفت کارگذاران ملک و عمدهٔ دولت علائی ملک حمید الدین وملک اعزالدین پسران علائي دبیر و ملک عین الملک ملتاني دبیر الغخان وملک شرف قانیني و خواجه حاجی شدند و ملک حمید الدین نایب وکیلدر و ملک اعز الدین دبیر ممالک و ملک شرف قانینی نایب وزیر و خواجه حاجي نایب عرض از چهار بزرگ مذکور چهار دیوان مذکور که کلی و جزوی امور جهانداری ومصالح ملک راني بدان متعلق است چنان اراسته و پیراسته شده بود که مثل ان در قرنها و عصرها نشان نداده اند و گوی حق مصالح چهار دیوان مذکور همه ایشان گذارده اند و بعد ازان همچنان کسي را میسر نشد - و در طور سویم علای در مدت چهار و پنج سال که در سلطان ماسکه و فکری مستقیم نماند و واله ملک نایب شده و پیشوای ملک و عمدهٔ ملک و سر جمله اعوان و انصار ملک انچنان ناقصی مابونی حرام خواری کافر نعمتی را ساخت و عمدة الملکی به بهاء الدین دبیر که دیواني ایلهی بود داد و از معزول کردن ملک حمید الدین وملک اعز الدین پسران خواجه علاء دبیر و کشتن شرف قانینی دیوان رسالت و دیوان وزارت و دیوان انشا و خولیا شد و جز دیوان عرض در هر سه دیوان مذکور هیچ رونقی و رواجي نماند و مصالح ملکی سلطان علاء الدین از فرماندهی لا یقلخان و محرران و شقداران رذاله و غلمان احمق رو بابتری و پریشانی نهاد وکارها درتخلل افتاد و اگرچه در طور اخر علای ملک قیران امیرشکار و ملک قیرابیک در پیش تخت او معظم و مکرم شده بودند فاما بدست ایشان کاری و حکمی

Digitized by Google

و عهده و پرداختی نبوده است و ایشان خواص مجرد بوده اند ٭

ذکر اوصاف و اخلاق و درشت خوئی و سخت گیری سلطان علاء الدین

سلطان را بو العجب عادتها و رسمها بوده است و از نهایت بد خوئی و سخت گوئی وقهر و عنف و بیمهری و بیباکی که سلطان در سرشت داشت حالت سیاست فرمودن نظر در مشروع و نا مشروع نینداختی و مشروع و نا مشروع ندانستی و خون و پیوند و حقوق دیگر اورا مانع سیاست نشدی و یک حکمی عام که او در باب گنهگاران ملکی به یقین و یا بظن و وهم بکردی چندین بیگناهان و بیخبران دران حکم او کشته شدندی و از قهر و سطوتی که از مستیهای متنوع برسر او برفته بود مقربان و خواصان او نتوانستی که عرضداشت حاجتمندی در مانده پیش او بگذرانند و برادر و فرزند خود را درپیش او شفاعت کردن نتوانستندی و هر چه در امور ملکی و معاملات خلق سلطان علاء الدین را مصلحت انتادی بی مشورت و اتفاق بپرداخت رسانیدی و در اوایل ایام بادشاهی با بعضی از محرمان قدیم و کاردانان مخلص خود رای زدی و مشورت کردی و بعد انکه مصالح ملکی بر حسب دل خواست او برامد مست و بیخبر شد رای زدن و مشورت کردن را بکلی در گوشه نهاد و از وفور جهلی که داشت احکام و مصالح ملکی علیحده کاری دانستی و احکام شریعت و معاملات مشروع را علیحده کاری تصور کردی و در ایفان تکالیف شرع سخت مقصر بوده است و نماز و روزه او را معلوم نبود که حال چه بود و در

Digitized by Google

اسلام اعتقاد تقلیدی بر طرف عامیان راسخ داشت و سخن بد مذهبان و کلام بد دینان نگفتی و نشنیدی و ندانستی و از غایت بدخوی از هرکه برنجیدی و ازردی و ایذا بدو رسانیدی پیش باز اشتی نکردی و گرد اندمال جراحت او نگشتی و البته او را بدخواه ملک خود دانستی و اینان را که ازردی یا جلا کردی و یا بند فرمودی و یا درفراموش خانه انداختی باز گشت و باز آوردن درمیان نبودی و چند هزار جلای و بندی او بعد مردن او از سلطان قطب الدین پسر او خلاص یافتند نامدانایان و حکیم پیشگان و صاحب بصیرتان و تجربه یافتگان را در عصر سلطان علاء الدین خواه انرا درباب او استدراج دانند و خواه از لطایف قضاء و قدر باریتعالی حمل کنند چند چیز از عجایب روزگارها معاینه و مشاهده شد که انچنان در هیچ عهدی و عصری دیگر مشاهده نشد و شاید که معاینه هم نشود - اول عجب ارزانی غلات و اقمشه و اسباب معاش بوده است که نرخ ان در امساک باران کم و بیش نشد و تا سلطان علاء الدین زنده بود استقامت ارزانی در تخلل نیفتاد و اینمعنی از عجایب روزگارها مشاهده شده است - و دویم شگفت بسیاری فتح ونصرت سلطان علاء الدین مشاهده شد چه بر مخالفان و دشمنان ملک او وچه بر اقالیم دور دست که بندگان او را دست داد و انچنان ظفرو نصرت که در عهد او معاینه شد در هیچ عصری انچنان و چندان ندیدند ولا شنیدند که دشمنان و مخالفان او را چنانکه در دل او گذشته همچنان بسته و کشته پیش او اوردند و در هر دیاری و حصاری که لشکر او قصد کرد گوئی که پیش ازان فتح شده بود - سویم عجب که در عهد

Digitized by Google

علای مشاهده شد قلع و استیصال مغل بوده است که انچنان هیچ
بادشاهی را درهیچ عصری دست نداده است و چندان مغل که در
عهد او امیر و دستگیر و کشته شدند هم در محاربه و هم در سیاست
خون ایشان ریختند در عصری دیگر نبوده است - وچهارم شگفت که
در عصر او معاینه شد استقامت حشم بسیار بمواجب اندك بوده
است و انچنان بسیاری حشم و استقامت حشم و امتحان تیر انداختن
و قیمت اسپ حشم نه درهیچ عهدی بوده است ونه در تاریخی مسطور
است ونه کسی را یاد است - وپنجم عجب بسیاری مالش متمردان
و سرتابان و وفور اطاعت مطیعان و فرمان برداران که در عصر علائی
دیدند در هیچ عهدی و عصری ندیدند که جمله رایگان و مقدمان
متمردان و سرتابان پیش داخول بندگی میکردند و رعایا مطیع وسفله
او زن و بچه میفروختند و خراج میگذاردند و چرانها بر کرده مسافران
و کاروانیان را پاس میداشتند و این چنین در هیچ عصری مشاهده
نشده است - و ششم عجب که در عهد علائی مشاهده کردند نهایت
امن راه های چهار سمت دار الملک او بوده است که همان طوایف
که راهزنی کردندی و مخالفان بودندی محافظان و حارسان راه‌ها
شدند و رشته تابی از غریبی و مسافری گم نشد و پای نداد و این
چنین امن و یا برین حد امن که در عهد او معاینه گشته در هیچ
عهدی و عصری معاینه نگشته است - وهفتم عجب که عجب ترین
عجایب است راست ایستادن و راست فروختن و بنرخ سلطانی
فروختن بازاریان بوده است که راست ایستانیدن بازاریان مشکل
مشکل است وهیچ بادشاهی را چنانچه باید و شاید دست نداده است

Digitized by Google

و این عجب در عصر علائي مشاهده شد که بازاریان را در سوراخ موش در اوردند و فرمان بردار و راست کار ساختند - و هشتم عجب دو عهد علائی بسیاري عمارت و استحکام عمارت از مسجد و منارة و حصارها و کاوانیدن حوض مشاهده و معاینه شد کدام بادشاه را میسر شده است و یا خواهد شد که هفتاد هزار محترفه عمارت چنانچه دو کارخانه علائي جمع شده بود که در دو مه روز قصری عمارت میشد و در دو هفته حصاري برمي امد - و نهم اعجوبه که در ده سال اخر عهد علائی مشاهده شد انست که دلهاي اغلب و اکثر مسلمانان به سداد و راستي و دیانت و انصاف و پرهیز گاري میل کرده بود و صدق معاملات درمیان مردمان ظاهرشده و در هندوان انقیاد واطاعت عام روی نموده و مثل ان در هیچ عهدی و عصری ندیده‌اند و نمی بینند - و دهم اعجب العجایب که بی ارادة و اهتمام سلطان علاء الدین در تمامی عصر او عالمیان را معاینه و مشاهده شد اجتماع بزرگان هر قومی و استادان هر علمی و ماهران هر هنری بوده است و تختگاه دهلی از وجود انچنان بی نظیران و مستثنایان سواد اعظم گشته و دارالملک دهلی رشک بغداد و غیرت مصر و همسر قسطنطنیه و موازی بیت المقدس شده چنانکه از مشایخ عصر علائي سجادة شیخي که نیابت پیغامبری است بشیخ الاسلام نظام الدین وشیخ الاسلام علاء الدین و شیخ الاسلام رکن الدین اراسته بود که جهاني از انفاس متبرک ایشان منور میشد و عالمي دست بیعت ایشان میگرفت و از دستگیری ایشان گرفتاران معاصي و مأثم توبه میکردند و هزاران در هزار فاسق و بي نماز از فسق و فجور دست میداشتند

و دائم الصلواة میشدند و باطنها باشتغال امور دینی رغبت مینمودند و توبه مستقیم میشدی و عبادات لازمه و متعدیه معمول میگشت و محبت دنیا و حرص دنیا که مهبط خیرات و طاعات بنی ادم است از مشاهده اوصاف سنیه و اخلاق حمیده و معاملات ترک و تجرید مشایخ مذکور از سینهها کم میشد و سالکان و صادقان را از کثرت نوافل و بسیاری اوراد و التزام اوصاف عبودیت تمنای کشف و کرامت در باطنها میرست و از برکات عبادات و میامن معاملات بزرگان مذکور در معاملات مردم راستی پیدا می امد و از مشاهدهٔ مکارم اخلاق پیران مذکور و مجاهده ورياضت تغیر اخلاق درسینههای خدا طلبان منبعث میگشت و از تاثیر محبت و اخلاق این شاهان دین فیض رحمت ارحم الراحمین بر جهانیان می بارید و درهای بلیات اسمانی مسدود می شد و معاصران ان متدینان بندگان خدای به بلای قحط و بلائی وبا که یکی از یکی صعب تر و دشوار تر است مبتلا و گرفتار نمی شد و از میامن تعبد مخلصانه و عاشقانه ایشان فتنه مغل که بس بزرگ فتنه بود از هندوستان چنان دفعه شده بود وملاعین مستاصل و اواره و ابتر گشته که بران مزید صورت نه بندد و معانی مذکور که از وجود همایون ان سه بزرگ معاصران ایشان را مشاهده می شد واسطه بلندی شعار اسلام میگشت و رونقی و رواجی هرچه پیشتر در احکام شریعت و طریقت میّ امد سبحان الله عجب ایامی و بوالعجب روزگاری که در ده سال اخر عهد علائی خلق را مشاهده افتاد که از طرفی سلطان علاء الدین از جهت صواب و صلاح ملك خود جمیع مسکرات و مناهی و اسباب فسق وفجور بقهر و غلبه وتعزیه

Digitized by Google

وتشدید و بند و زنجیر منع میکرد و مال که واسطه فتنه دینی و ملکی است و هوا پرستان را دست افراز معاصی ومآثم است وحریصان وبخیلان و ناجوان مردان را مایه ربوا و احتکار است و مشططان و مفتنان را استعداد بغی و طغیانست و سلامت جویان و سلامتی طلبان را رویاننده کبر و مفاخرت و پیدا ارنده غفلت و کسل است و ذاکران و طالبان را مفتنج نسیان و فراموشی است سلطان علاء الدین بهربهانه که او را دست میداد از اغنیا و مالداران و عاملان و متصرفان بزخم چوب وانبر و شکنجه و حبس می ستد و بازاریان را که دروغگو ترین و تعمیه‌گر ترین هفتاد در ملت اند از برای راست ورزیدن و راست فروختن وراست گفتن در خون و خونابه میداشت و از طرفی دیگر همدران ایام شیخ اسلام نظام الدین در بیعت عام کشاده بود و گناهکاران را خرقه و توبه میداد و باراده خود قبول میکرد و خاصا و عاما وغنیا و مفلسا و ملکا و فقیرا و متعلما وجاهلا و شریفا و سوقیا و مصریا و رستاقیا وغازیا ومجاهدا واحرارا و عبیدا طاقیه و توبه ومسواک پاکی میفرمود وجماهیر طوایف مذکور ازانکه خود رامرید خدمت شیخ میدانستند از بسیار نا کردنیها دست می داشتند و اگرکسی را از در امدگان در شیخ لغزشی افتادی باز به تجدید بیعت کردی وخرقه توبه ستدی و شرم مریدی شیخ خلق را از بسیاری منکرات مرا و علانیة مانع می شد و خلق عامه تقلیدا واعتقادا در طاعت و عبادت رغبت نموده بودند مرد و زن و پیرو جوان و بازاری و عامی و غلام و چاکر کودکان و خورد سال بنماز در امده بودند و اغلب و اکثر در ایندگان ارادت نماز چاشت و اشراق را ملازم گشته وحرّان و محصنان ازشهر تا

Digitized by Google

غیاث پور در چندین مواضع نزه چبوترها بلندانیده بودند و چپهز
انداخته و چاهها کاوانیده و منّهها و سبوها پر اب و افتابهاي گلین
مرتب داشته و بوریاها فراز کرده و در هر چبوترة و چپهري حافظي
و خادمي نصب شده تا مریدان و تایبان و صالحان را در امد و شد
استانه شیخ از براي وضو ساختن بوقت گذاردن نماز خاطر متعلق
نگردد و شاید که در هر چبوترة و چپهري که در میان راه بر اورده
بودند هجوم مصلیان نوافل مشاهده شده و مباشرت معاصي و
حکایت و باز پرس معاصي میان مردمان کم شده بود و نبودي حکایت
درمیان اغلب و اکثر مردم مگر تفتیش از نماز چاشت و اشراق
و باز پرس برکعات نماز فی الزوال و رکعات اوابین و تهجد که نوافل
مذکور را در هر وقتي چند رکعتي گذارند و در هر رکعتي از قران
کدام سورة و کدام ایت خوانند و در هر وقتي از اوقات خمسه و بعد
فراغ هر نفلی کدام کدام دعاها امده است و بیشتري نو درامدگان
از مریدان قدیم خدمت شیخ در هنگام امد و شد غیاث پور پرسیدندی
که خدمت شیخ قیام اللیل چند رکعت میگذارد و در رکعتي چه
میخواند و بعد ادلي نماز خفتن بر مصطفی صلی الله علیه و سلم
چند بار درود می فرستد و شیخ فرید و شیخ بختیار در روز و شب
چندگان بار درود میفرستادندی و چندگان بار سورة قل هوالله احد
خواندندی و مریدان جدید از مریدان قدیم شیخ مثل سوالات مذکور
کردندی و از صیام و نوافل و تقلیل کردن طعام پرسیدندي وبیشتری
مردمان را دران ایام خبر اهتمام یاد گرفتن قران پیدا امده بود و
مریدان نو درامده در صحبت مریدان قدیم شیخ بودندي و کار مریدان

Digitized by Google

تدیم جز طاعت و عبادات و ترک و تجرید و کتب سلوک خواندن و مآثر مشایخ و معاملات مشایخ و حکایت کردن کاری دیگر نبود و نعوذ بالله که ذکر دنیا و دنیاداران بر زبان ایشان گذشتی و یا روی طرف خانه دنیاداری کردندی و یا حکایت دنیا و اختلاط اهل دنیا شنیدندی این را از جمله معایب و معاصی دانستندی و کار بسیاری نوافل و مواظبت دران ایام بابرکت بجای رسیده بود که در سرای سلطان چندین مردمان از امرائی سلطانی و سلاح داران و نویسندگان و لشکریان و بندگان سلطانی که مرید شیخ شده بودند نماز چاشت و اشراق میگذاردند و ایام بیض و عشرهٔ ذی الحجه روزه میداشتند و هیچ محلتی نبودی که دران محلت بعد بست روز و سهی جمعیت صالحان نشدی و سماع صوفیان نکردندی و گریه و رقت‌ها درمیان نیاوردندی و چند مریدان شیخ در نماز تراویح در مساجد و خانها ختم کردندی و پیشتر از انان که مستقیم الحال شده بودند در لیالی رمضان و شبهای جمعه و شبهای مواسم قیام کردندی و تا صبح بیدار بودندی و پلک بر پلک نزدندی و بسی یاران بزرگ در تمامی سال ثلثان شب و ثلث ارباع شب در نماز قیام اللیل گذاردندی و بعضی متعبدان از وضو نماز خفتن نماز بامداد گذاردندی و چند کس از مریدان شیخ من میدانستم که از نظر پرورش شیخ صاحب کشف و کرامت شده بودند و از وجود همایون شیخ و میامن انفاس شیخ و ادعیهٔ مستجابه شیخ اغلب مسلمان این دیار در تعبد و تصوف و ترک و تجرید میل کرده بودند و در ارادت شیخ راغب گشته و سلطان علاء الدین باخانمان معتقد و مخلص

Digitized by Google

شیخ گشته و دلهای خواص و عوام نیکی و نیکوکاری گرائیده وحاشا وکلا در چند سال اخر عهد علائی نام شراب و شاهد و فسق و فجور وقمار و فحش و لواطت و بچه بازی برزبان اکثر مردمان گذشته باشد و معاصی و مآثم غلیظ نزدیك مردمان بمشابه کفر می نمود مسلمانان از شرم یکدیگر نمی توانستند که ربوا و احتکار را کشاده مباشرت نمایند و از بازاریان از خوف و هراس دروغ و کم دهی و تعمیه و تلجیه و غل وغش و سوختن و حرکت دادن نادانان بکلی خاسته بود و رغبت بیشتری متعلمان و اشراف و اکابر که بخدمت شیخ پیوسته بودند در مطالعه کتب سلوك و صحائف احکام طریقت مشاهده می شد و کتاب قوة القلوب و احیاء العلوم و ترجمه احیاء العلوم وعوارف و کشف المحجوب و شرح تعرف و رساله قشیری و مرصاد العباد و مکتوبات عین القضاة و لوایح و لوامع قاضي حمید الدین ناگوری و فواید الفواد امیر حسن را بواسطه ملفوظات شیخ خریداران بسیار پیدا امدند و مردمان بیشتر از کتابیان از کتب سلوك و حقایق باز پرس کردندی و هیچ دستار چه که دران مسواك و شانه اویخته نباشد ننمودی و از بسیاری خریداران متصوفه افتابه و طشت چرمي گران شده بود و در جمله باریتعالی شیخ نظام الدین را از نظیر شیخ جنید و شیخ بایزید در قرون متاخره پیدا اورده بود و به عشق ذات خویش که حیثیت ان در عقول بشری نگنجد اراسته و پیراسته و کمالات اوصاف شیخی را بدو مهر کرده و فن اهتدا بروختم گردانیده • شعره

زین فن مطلب بلند نامی • کان ختم شد است بر نظامی

درپنجم ماه محرم که روز عرس شیخ الاسلام شیخ فرید الدین است

Digitized by Google

درخانه شیخ چه ازدار الملک و چه از اطراف بلاد ممالک هندوستان چندان جمعیت گرد امدي و سماع شدی که بعد ازان همچنان کسی یادندارد و روزگار شیخ از اعاجیب معاملات شیخ روزگاری نادره گذشته است و در تمامی عصر علائی شیخ علاء الدین نبسه شیخ فرید الدین برسجاده شیخ فرید قدس الله سره العزیز در اجودهن متمکن بوده است باربتعالی شیخ علاءالدین نبسه شیخ فریدالدین راصلاح مشخص وتعبد مجسم افریده بود و نه بود کار ان بزرگ و بزرگزاده لیلا و نهارا مگر در طاعت و عبادت خدای عزوجل که طرفة العین بی نماز گذاردن و بی ذکر گفتن نمی توانست بود و از باعث خدا طلبی که در باطن ان کریم بن الکریم معتولی گشته بود خواستی که دایم مستغرق مشغولي ظاهر و باطن باشد وانکه درتفسیر نوشته اند که بعضي ملئکه مقدس بمحض عبادت خدای جل و علا مجبول اند واز روزافرینش جزتعبد هیچ مشغولی ندارند شیخ علاء الدین نیزهم ازان قبیل افریده شده بود من از ثقات شنیده ام که ششگان ماه و یکان سال در روضه شیخ فرید الدین مجاورة کرده ایم ندیدیم شیخ علاء الدین را مگر در نماز یا در قران و یا در مطالعه کتب احادیث و سلوك و بنزدیک الوالابصبار از افتاب روشن تراست که تا دل شخص بتمامی سوی خدای میل نکند در تعبد بی فتور مشغول نتواندبود که اگر شیخ علاء الدین را چنان ولهي در تعبد خدای نبودی بر سجاده شیخ فرید الدین که قطب عالم و مدار جهان بود استقامت نتوانستي کرد و برجای انچنان شاهی نتوانستي نشست و همچنین درتمامی عصر علاي شیخ رکن الدین که شیخ بن شیخ بن شیخ بود برسجاده شیخ صدر الدین و شیخ بهاء الدین در ملتان

Digitized by Google

مستقیم بود و کدام شرف و بزرگی و جلالت و منقبت ازان بهتر و ازان بالاتر بود که پدر او صدر الدین و جد او شیخ بهاء الدین ذکریا باشد و در همه عهد علائی شیخ رکن الدین داد طریقت مشایخ میداد و حق تکمیل مریدان میگذارد و سجاده پدر و جد را منور میداشت و تمامی اهالی دریای سنده از ملتان و اُچه وفرود تر و مریله با استان مقبرک شیخ رکن الدین قدس الله سره العزیز تشبث و تعلق نموده بودند و چندین علما از شهر و دیار هند مریدان خدمت او شده ودر کشف و کرامت شیخ رکن الدین کسی را شبهی و شکی نمانده بود و مآثر خاندان بزگوار او از وصف بیرون است و شیخ بهاء الدین ذکریا را در میان سالکان و خدا طلبان باز سپید گفتندي اعنی هرکه خود را بجناح او به بندد بخدا رسد و شیخ الاسلام صدر الدین با اوصاف کمال و تکمیل سخاوتی درغایت افراط داشت و با چندان مال که خدمت او را از میراث پدر رسید از وفور اعطا ان بزرگ را بیشتر ایام در قرض گذشتي و از سادات عصر علائی که جهان بوجود ایشان قایم است از اجلاء سادات وکرمای سادات بودند ودرصحبت نسب ایشان که درخلق و خُلق ایشان مشاهده میگشت اجماع خلایق بوده است ومیامن و برکات ان سادات درین دیار از وجود خیرات وحسنات بسیار ظاهر می شد و یکی ازان سادات عظام که این دیار بوجود همایون او معظم و مکرم بود سید السادات سید تاج الدین پسر شیخ الاسلام سید قطب بوده است و سید تاج الدین مذکور پدر سید قطب الدین و جد سید اعزالدین از قاضیان بداون بودند و سالها قضاء اوده حوالت او بود سلطان علاء الدین اَو را از اوده معزول کرده و قضاي بداون داد

Digitized by Google

و سید تاج الدین علیه الرحمة و الغفران بزرگوار سیدی بوده است و چندین صالحان و خدا طلبان مصطفی را علیه الصلوة و السلام بر صورت او در خواب دیده بودند و تمثل او بمصطفی برهانی قاطع در صحت نسب او و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف سید قطب الدین بصر و نبصه ان سید بزرگوار مشاهده معاصران عصر است و هریکی از سادات مذکور در بزرگی و علم وحلم و سخارت و سایر فضایل نظیر خود ندارند و سید رکن الدین برادر زاده سید تاج الدین مذکور قاضی کژه بوده است و باریتعالی سید رکن الدین را جامع فضایل افریده بود و بکشف و کرامت اراسته و هم صاحب سماع بود وهم وجدی و حالتی عجیب داشت و روزگار بزرگی او در ترک و تجرید و در اعطا و ایثار کرانه شده است و مولف تاریخ فیروز شاهی سعادت ملاقات سید تاج الدین و سید رکن الدین رحمهما الله دریافته است و شرایط پای بوس ایشان بجا اورده و من مثل ان سادات بزرگوار و اوصاف سنیه وحشمتی که داده خدا ایشان داشتند کمتر دیده است سیادت همه مآثر است و فرزندی رسول رب العالمین همه شرف و بزرگی و منقبت و جلالت است که اگر خواهم که در محامد ان سادات و سایر سادات که نور دیدگان مصطفی و جگر گوشگان مرتضی بوده اند و هستند چیزی بنویسم مراسیمه می شوم و بعجز خویش معترف میگردم وهم در عصر علائی از اولاد و احفاد سادات کتیهل که بس معظم و مکرم مبجل و موقر بودند سید مغیث الدین و برادر بزرگوار او سید مجیب الدین سیه دستار که جهان بوجود عدیم المثال ان دو برادر ارادتکی داشت و علم و زهد و تقوی و فضایل برادران مذکور

Digitized by Google

از وصف بیرون بود و بزرگي سادات کتیهل و صحت نسب ایشان از مشاهیر است و پدر مولف نبسه دخترین سید جلال الدین کتیهلي است و سید جلال الدین از عظام و کرام سادات کتیهل بوده است و پدر این ضعیف شریف بود و جده این ضعیف سیده صاحب کشف و کرامت بوده است و چندین عفایف را کرامت او در مشاهده شده و در اوایل عصر علائی سادات نوهته بر صدر حیات بودند و هر دو برادر را کشف و کرامات باهر بوده است و جماهیر اجلاء علما و استادان شهر بروزگار سادات نوهته تبرک نمودندی و چشم خود را بر قدم ایشان سودندي و بزرگی ایشان ازان بهتر و بیشتر است که همچو من مسکین در مآثر ان شاهزادگان کونین چیزی تواند نوشت و بیشتر علوي بچگان و متعامان غریب که در شهر علم اموختند و اوستاد شدند از پرورش ایشان و دستگیري ایشان بود در اوایل عصر علاي سادات کردیز جدان سید جهجو سید اجلي شهرت داشتند و بغایت معظم و مکرم بودند و در تمامي عصر علائی سید مجد الدین چناري و سید علاو الدین جیوری و سید علاء الدین پاني پتی و سید حسن و سید مبارک که هریکی از ایشان علامه بود در افادت مشغول بودند و سید علاء الدین جیوري با بزرگي سیادت بر سجادهٔ طریقت مشایخ متمکن گشته بود و طالبان و سالکان را دست بیعت میداد و هم در عصر علاي اولاد و احفاد سادات جنجر مثل ملک معین الدین و ملک تاج الدین جعفر و ملک جلال الدین و ملک جمال و سید علي ولي بر صدر حیات و مراتب دولت اراستگي تمام داشتند و مولف ان بزرگان دین و

Digitized by Google

دولت مذکور را دیده است و مکارم اخلاق و بزرگي و بزرگ منشي و مهتري و سروري و خيرات و حسنات ان بزرگواران مشاهده کرده که اگر خواهم که در وصف جميل هر يکی ازان سادات عظام چيزي نويسم که مرا مجلدات بايد نوشت و هم در عصر علائی چندين سادات صحيح النسب در بداون زنده بودند و ميامن و برکات ايشان چه بر اهل بداون وچه در تمامی بلاد هندوستان ساري ميگشت و در صحت نسب سادات قُباي اتفاق مشاهير نسابان است و هم در عصر علاي سادات صحيح النسب سادات بيانه بودند که تا غايت تمام جمعيت اولاد و احفاد ايشان تا امروز در بيانه موجود است و بيانه بوجود ميمون سادات بيانه مشرف است وپيوسته مشرف بوده اند ودرتمام عهد وعصر علائي چند سادات سه کس قضاي ممالک يافتند ويک کس نيابت قضا ازپيش تخت يافت در اول عصر علائی قاضي صدر الدين عارف پدرداود ملک که نبسه دخترين صدرجهان منهاج جورجانی بود و سالها نيابت قضا داشت صدر جهان شد و صدر جهاني بوجود او زيب و فرگرفت و اگرچه او در علوم مشار اليه نبود وليکن صلابتي داشت و بر امزجه خلق شهر چنان واقف بود که کسي را با چندان حيله‌گران وموالن که در شهر بودند ممکن نگشت که پيش مسند او تعميه و تلجبه و حيله و تذويري بگذارند ديوان قضا بصدر جهانی او رونق گرفته بود و بعد ازو قاضي جلال الدين ولو الجي نايب قاضی از پيش تخت شد و صدر جهانی مولانای ضياء الدين بيانه که قاضي لشکر بود و به تفنن علوم ارامته يافت و با چندان علمي که قاضي ضياء الدين بيانه صحابی بود و ليکن مکنتي و حشمتی و صلابتی نداشت ديوان

Digitized by Google

قضا را چندان رونق نماند و ازانکه خمولي داشت عزت صدر جهانی ازو کمی گرفت و در اخر عصر علائي که سلطان علاء الدین را چندان استقامتی درمزاج نمانده بود قضاء ممالک دهلي که مسندي بس بزرگ است و نزیبد مگر بزرگان و بزرگزادگان را که بوجود علم ونسب بتقوی و حسب اراسته باشد بملک التجار حمید الدین ملتانی که چاکر خانه و پرده دار و کلید دار کوشک او بود بدو تفویض کرد و ذکر اوصاف ان ملک التجار در تاریخ کردن لایق نیست و سلطان علاء الدین را تفویض کردن قضاء ممالک بدان ملتاني بچه در نسب و حسب او نظر نیفتاد و در قدم خدمت او پدر او نظر افتاد و نداست و نه کسی پیش او توانست گفت که شرط قضاء علم مجرد نیست بلکه از لوازم شرط قضا تقوی است وتقوي پرهیز کردن است از دنیا و جمیع مائم و رزایل اوصاف و نجات بادشاه نباشد تا قضاء که عهدهٔ بس بزرگ است بمتقي ترین علماء بلاد ممالک خود ندهد و هران بادشاه که در دادن قضاء دار الملک و بلاد ممالک تقوی شرط لازمي ندارد و بطامعان وحریصان و عاشقان دنیا و بیدیانتان دهد دین پناهی را به اوارگی بدل کرده باشد و چون سلطان علاء الدین را در اخر عمر در دادن صدرجهانی نظر درحق خدمت قدیم افتاد بعد ازو در بادشاهان دیگر همین رسم معمول گشت و شرط تقوي از میان خاسته و در تمامی عصر علاي در دار الملک دهلی علمای بودند که انچنان استادان که هریکی علامه وقت و در بخارا و در سمرقند و بغداد و مصر و خوارزم و دمشق و تبریز و سفاهان وری و روم و در ربع مسکون نباشند و در هر علمی که فرض کنند از منقولات و معقولات

Digitized by Google

و تفسیر و فقه و اصول فقه و معقولات و اصول دین و نحو و لفظ و لغت و معانی و بدیع و بیان و کلام و منطق موی می شکافند و هرسالی چندین طالبان علم ازان استادان هر امده بدرجه افادت میرسیدند و مستحق جوابدادن فتوی میشدند و بعضی ازان استادان در فنون علم و کمالات علوم بدرجه غزالي و رازي رسیده بودند چنانکه قاضی فخرالدین ناقله • و قاضی شرف الدین سرباهی • و مولانا نصیرالدین لنی • و مولانا تاج الدین مقدم • و مولانا ظهیر الدین لنگ • و قاضی مغیث الدین بیانه • و مولانا رکن الدین سنّامي • و مولانا تاج الدین کلهي • و مولانا ظهیر الدین بهکري • و قاضي محی الدین کاشانی • و مولانا کمال الدین کولی • و مولانا وجیه الدین پایلی • و مولانا منهاج الدین تابني • و مولانا نظام الدین کلهی • و مولانا نصیر الدین کرة • و مولانا نصیرالدین مابولي • و مولانا علاء الدین تاجره و مونا کریم الدین جوهری • و مولانا حجت ملتاني قدیم • و مولانا حمید الدین مخلص • و مولانا برهان الدین بهکري • و مولانا افتخار الدین برنی • و مولانا حسام الدین مرغ • و مولانا وحید الدین ملهو • و مولانا علاء الدین کرک • و مولانا حسام الدین ابن شادی • و مولانا حمیدالدین بذیانی • و مولانا شهاب الدین ملتانی • و مولانا فخر الدین هانسوی • و مولانا فخر الدین سقاقل • و مولانا صلاح الدین ستارکي • و قاضي زین الدین ناقله • و مولانا وجیه الدین رازی • و مولانا علاء الدین صدر الشریعه • و مولانا میران ماربکله • و مولانا نجیب الدین ساوی • و مولانا شمس الدین تم • و مولانا صدر الدین کندهک • و مولانا علاء الدین اوهوری • و مولانا شمس الدین یحیی • و قاضی شمس الدین کاذرونی • و مولانا صدر الدین تاری • و مولانا

Digitized by Google

معین الدین لونی ه و مولانا افتخار الدین رازی ه و مولانا معز الدین اندیهنی ه و مولانا نجم الدین انتشاره و چهل و شش اوستاذ مذکور که من القاب اسامی ایشان نوشته ام انانند که من در پیش بعضی تلمذ کرده ام و بخدمت بعضی رسیده و بیشتری را در مسند افادت و در محافل و مجالس دیده و بسیاران از شاگردان مولائی شرف الدین بوشینجی و استادان یکدگر که من القاب ایشان نیاورده ام در عهد علائی بر صدر حیات بوده اند و دایم سبق میگفتند در اخر عهد علائی مولانا علم الدین نبسه شیخ بهاء الدین ذکریا که جهان علم و عالم دانش بود در دهلی رسیده و اگر من خواهم که درین تاریخ جمله اوستادان و متعلمانیکه در محل اوستادی رسیده بودند ذکر کنم بتطویل انجامد و از غرض باز مانم و افسوس هزار افسوس که قدر و قیمت بزرگی و فضل ان اوستادان سلطان علاء الدین نه دانست که یک حق از صد حقوق ایشان نگذارده و نه معاصران عهد دانستند که خاك قدم انچنان استادان را در چشم جهان بین خود کشند و نه من که مولف ام دران ایام خبری از جلال و کمال ایشان ادراک کردم و امروز که قرنی بیشتر گذشته که ان عدیم المثالان بجوار رحمت رب العالمین پیوسته اند و بدرگاه قرب حضرت بی نیازی ترقی کرده و بعد از ایشان نه همچو ایشان و نه هزار دم بجز ذات ایشان مرا نه دیگری را نظر امده بعضی که قدر قیمت ایشان در یافته ام که اگر در کمالات علوم و تفنن هریکی مجلدی بنویسم مقصر باشم و دران ایام که استادان که هریکی ابو یوسف قاضی و محمد شیبانی عهد و عصر خویش بودند بر صدر حیات افادت میکردند اگر مقتدی طمطراق اوستادی

Digitized by Google

برمرکرده از خراسان و ماوراالنهر و خوارزم و یا از شهری دیگر در دهلی
برسیدی و کمالات علوم بزرگان مذکور را مشاهده کردی سبق درست
گرفتی و بتلمذ پیش ایشان بزانوی ادب در آمدی و اگر در حیات
آن اوستادان تصنیفی جدید در هر علمی که فرض کنند از بخارا و
سمرقند و خوارزم و عراق در شهر آوردندی که اگر اوستادان شهر ما
آن تصنیف را استحسان و اعتباری کردندی معتبر شدی و الا مهجور
ماندی ومقصود از ذکر ایشان در تاریخ علائی آنست که چه عصری
و عهدی بود که دران عهد و عصر چندین متفننان نفایس علوم برصدر
حیات در افادت علوم مشغول باشد و چگونه آن عصر مستثناء عصر
آن شهر مستثنای شهرهای ربع مسکون نباشد ودر عصر علائی اوستادان
علم قرات قران بسیاران بودند اما مثل مولانا جمال الدین شاطبی
و مولانا علاء الدین مقری و خواجه زکی خواهر زاده حسن بصری
که در عهد علائی علم قرات را سبق میگفتند و چندین حافظان شهر
قرات قران را پیش ایشان درست میکردند که مثل ایشان در خراسان
و عراق نشان نداده اند در عصر علائی مذکرانی بودند که در ربع مسکون
همچون ایشان نباشد و تا امروز کسی نشان نگفت و شهر دهلی از
وجود آنچنان واعظان بی بدل رونقی تمام و رواجی هر چه بیشتر
گرفته بود و روزی از هفته بی تذکیر نبودی چنانچه یکی از نوادر
مذکران عهد علائی مولانا عماد الدین حسام درویش بود و دایم آنانکه
تذکیر او شنیدند از اعجوبه مذکران شنیده بودند دانند که طریقه شوق
و ذوق و بربستنهای لطایف و ظرایف و بیان رموز و کشف دقایق
و ادای خوش والحان جان نواز تذکیری همچو مولانا عماد نه چشمی

Digitized by Google

دیده است و نه گوشي شنیده در بست سال عصر علائی مولانا سمه تذکیر گفت و منبر وعظ را آراسته داشت و در تذکیر او معتبران و دانشمندان و کاملان و فاضلان و شاعران حاضر شدندی و در حالت تبکیه و تذکیر ان عدیم المثال مذکران مولانا حمید و مولانا لطیف مقري و پسران ایشان قران خواندندی که مرغ از اسمان فرود امدی و در جمله تذکیر او چنان گرم شدی و از هر طرف غریوها خاستي و گریه ها و سوزها بر امدی که تا هفته دیگران ذوق از سینه ها نرفتي و مردمان مشتاق تر شده باز امدندی و دریم از واعظان معتبر و مذکران مشهور که هم مفسر و هم فقیه و هم استاد بچه شهر مولانا ضیاء الدین سُنّامی که در تمامی عصر علائی تذکیر گفت و تفسیر بیان کرده شاید که در بر ایتي از ایات قران چندین قول بیان کردی و در سه هزار ادمي بلکه زیادت در تذکیر او حاضر شدي و لیکن ان نا جوانمرد بی انصاف را با استان شیخ الاسلام نظام الدین که مقتداي عالمیان و قطب وقت و غوث روزگار بود از روي حسد و غیرت به افتاد جماهیر باطن ها ازو متنفر گشت و او را بواسطهٔ ان عذاب ها و فضیحتها پیش امده و نام و نشان او از جهان مضمحل گشت و یکي از مذکران معروف و مشهور در اول ده سال عصر علائي مولانا شهاب الدین خلیلی بوده است که او در تذکیر طریقه خوف و خشیت را مراعات کردي و نظم بخواندی و بیشتر در تذکیر تفسیر قران بیان کردي و قصص و مواعظ و حکایت سلوک و مائر علمای اخرت گفتي و سخن حق گفتي و در تذکیر او جمعیت بسیار شدي و سامعان را رقتي تمام بودي و مولانا کریم الدین مذکرهم از معارف

Digitized by Google

متذکران عصر علائي بود و او را در تذکیر درجه علیحده بوده است و یکجا از سخن سازان و منشیان نظم و نثر دار الملك دهلی مولانا کریم الدین را می گفتند و در تذکیر و تحمید و نعت نظم جدید و مناسب اوردي و از انشاء او نظم و نثر بسیار درمیان خلق مانده است و براستادي او منشات او حاکی است و بیشتر سخن او در تذکیر مهنوع بودي و ازان جهت که اوازه خوش و مرقق نداشت و سخنهاي دومغزه او در عوام نیفتادی در تذکیر او جمیعت کثیر نبودی و مولانا جلال حسام درویش هم از واعظان معروف عصر علائی بود و او تذکیر ممزوج گفتی هم در تذکیر خود طریقهٔ خوف و خشیت را مراعات کردی و از شوق و ذوق هم بعضی سخن های ظریف گفتی و نظم های مرقق خواندی و مولانا جلال مذکور از خدمت شیخ رکن الدین در مرید گرفتن مجاز بوده است و او هم مریدان میگرفت و دست بیعت میداد و شیخی میکرد و مذکري بود در عصر علائی که او را مولانا بدر الدین پنهوکهودي گفتندي و او از اوده بیامدي و چند گاه در دهلی تذکیر گفتی دانشمندي در غایت ترین زهد و تقوی بود و سخن ارائی نکردی و سخن حق گفتی و در تذکیر او جمعیت بسیار شدي و وعظ او در دلها کار کردي و از بکا و رقت بسیار تذکیر او گرم شدي و گرم رفتي و ندماي مجلس سلطان علاء الدین در مدت ده پانزده سال از نوادر ندیمان بوده اند و بان درشتی مزاج و زشتی و تندي و بد خوئی که سلطان علاء الدین را بوده است از لطایف ندیمان وطیبت ندیمان تنگ نیامدي و ندیمان اوچنان شیرین کلام و موزون طبع ولطیفه گو بودند و توانستندي که سخن کشاده پیش

Digitized by Google

او بگویند و یکی از ندیمان او سپه سالار تاج الدین عراقی امیر داد لشکر بود که مثل او در دانشهای متنوع و نفاست ذات و علم باخبار سلاطین و مشایخ و زندگانی بصلاح و سداد روزبدن و حرمت وحشمت خود محافظت نمودن و گرد هیچ نا کردنی نگشتن و نیکنام بودن در شهر دیگری نبوده است و دیگر از ندیمان و حریفان مجلس سلطان علاء الدین خداوند زاده چاشنی گیر نبسه بلبن بزرگ بنده شمسی بوده است که از جد و پدر حرمت و حشمت او در سینه های مردمان منقش شده بود و در مجالس سلاطین در هر چه باید و شاید نظیر خود نداشت و دیگر از حرفا و ندماء سلطان علاء الدین ملک رکن الدین دبیر بود که شیرین کلامی و شکرستانی همچو او در عصرها و روزگارها نشان نداده اند و انکه سخنهای او لطیفه‌های او بشنیدی و با او مجالست و مصاحبت کردی تا باقی عمر نخواستی که با دیگری مصاحبت کند و سخن غیری شنود و در مجلس ارثی از نوادر ملکزادگان هندوستان بوده است و ملک اعزالدین یغان خان ملک نصیر الدین بور خان از حریفان و ندیمان خاص سلطان علاء الدین بودند و اتفاق اهل شهر بود که انچنان خانه زادگان سخنگو و سخندان که در رزم و بزم عدیم المثال بودند که چشم روزگار ندیده و علوی کتابخان از ندیمان خاص و چاکران قدیم سلطان علاء الدین بوده است و اتفاق جماهیر اکابر و دانایان شهر دهلی است که مثل او در کتاب خوانی در هیچ عصری پیش باشادهی نبوده است و او بطریقی و طرزی و اوازی نظم خواندی که هر که بشنیدی اشفته اواز او و واله خواندن او شدی و شاید که در ربع مسکون طریقه خواندن سبد

Digitized by Google

کتابخوان درگوشي نیفتاده است واز نوادر کتابخوانان عهد و عصر علائی دیگر بوده است و هم در عصر علائی شعرائی بودند که بعد ازایشان بلکه پیش از ایشان چشم روزگار مثل ایشان ندیده است لسیّما امیر خسرو که خسرو شاعران سلف و خلف بوده است و در اختراع معانی وکثرت تصنیفات کشف رموز غریب نظیر خود نداشت و اگر اوستادان نظم و نثر در یک دو فن بي همتا بودند امیر خسرو در جمیع فنون ممتاز و مستثنی بود همچنان ذو فنوني که در جمیع فن‌هاي شاعري بسرامده و استاد باشد در سلف نبود و در خلف تا قیامت پیدا اید یا نیاید و امیر خسرو در نظم و نثر پارسي کتاب خانهٔ تصنیف کرده است و داد سخنوري داده و خواجه سناي مگر درحق امیر خسرو گفته است • بیت • بخدا از بزیر چرخ کبود • همچو او هست و بود خواهد بود • و مع ذلک الفضل و الکمال و الفنون و البلاغ صوفی مستقیم الحال بود و بیشتري عمر او در صیام و قیام و تعبد و قران خواني گذشته است و بطاعات متعدده و لازمه یگانه شده بود و دایم روزه داشتي و از مریدان خاصهٔ شیخ بود و انچنان مریدي معتقد من دیگري را ندیده ام و از عشق و محبت نصیبي تمام داشت و صاحب سماع و صاحب وجد و صاحب حال بود و در علم موسیقی گفتن و ساختن کمالی داشت و هرچه نسبت بطبع لطیف و موزون کنند باریتعالی او را دران هنر سرامده گردانیده بود و وجودي عدیم المثال افریده و در قرون متاخرة از نوادر اعصار پیدا اورده و دوم شاعري از شعراي یگانه در عصر علائی امیرحسن سنجري بوده است و او را تالیفات نظم و نثر بسیار است و بسلاستي ترکیب و روانی

سخن ایت بوده امت و از بسکه غزلهاي وجداني در غایت روانی بسیار گفته امت او را سعدي هندوستان خطاب شده بود و امیر حسن مذکور باوصاف و اخلاق مرضیه متصف بوده امت و بعزت خداوندان مکارم اخلاق که در لطایف و ظرایف و مجلسها و استحضار اخبار سلاطین و اکابر و علماي بزرگ دهلي و استقامت عقل و زي و زیست صوفیه و لزوم قناعت و اعتقاد پاکیزه و خوش بودن و خوش گذرانیدن بي اسباب دنیا و تجرد و تفرد از علایق دنیا همچون او کسي را کمتر دیده ام و سالها مرا با امیر خسرو و امیر حسن مذکور تردد و یگانگی بوده امت و نه ایشان بی صحبت من بتوانستندي بود نه من توانستمی که مجالست ایشان را گذارم و از صحبت من میان ایشان هردو اوستاد قرابتي شد و در خانهای یکدیگر امد و شد کردن گرفتند و از نهایت اعتقادي که امیر حسن به خدمت شیخ داشت انچه درمدت ارادت خود در مجالس شیخ از انفاس شیخ شنیده امت عین ملفوظ شیخ در چند جلد جمع کرده امت و انرا فواید الفواد نام نهاده و درین ایام فواید الفواد او دستور صادقان ارادت شده امت و امیر حسن را نیز چند دیوان امت و صحایف بنثر و مثنویات بسیار امت و چنان شیرین مجلس و ظریف و خوشباش و مزاجدان و مودب و مهذب بود که مارا راحتي و انسي که از مجالست او مي شد از مجالست غیر او نیافتم و صدر الدین عالی و فخر الدین قوام و حمید الدین راجه و مولانا عارف و عبید حکیم و شهاب انصاري و صدر بستي که از شعراي عصر عالی بودند و از دیوان عرض مواجب شاعري مي یافتند و هریکی را

Digitized by Google

در نظم شیوا و طرزي نبود و دیوانها دارند و نظم و نثر ایشان بَر
اوستادي و شاعري ایشان حاکي است و از مورخان عصر علائی یکی
امیر ارسلان کلاهي بوده است که چندان تواریخ سلاطین ماضیه اورا
محفوظ بود که هرچه از تواریخ سلاطین سلطان علاء الدین ازو پوسیدی
یاد داشت تقریر کردي و بدیدن کتب تواریخ محتاج نبودی و در
علم تاریخ مهارتی تمام داشت و درین علم اوستاد شهر بود دوم
از مورخان اوستاد در عصر علائی کبیر الدین پسر تاج الدین عراقي
بود که در فنون فضل و بلاغت و هنر دبیري و انشاء سرامد عهد
علائی و عصر خویش بوده است وبجاي پدر بزرگوار خود امیر داد
لشکر شده بود و پیش تخت علائی حرمتی تمام داشت و در
تالیف نثر عربي و پارسي ید بیضا می نمود و در فتحنامها مجلدات
پرداخته است و داد نثر نویسي داده و گوي سبقت از سران سلف و
خلف ربوده است و از جملهٔ اخبار و اثار علائی باخبار فتحهاي او
کفایت نمود و انرا بمبالغت مدح و طریقه سخن ارائی اراسته و گرد
اداب و رسوم مورخان که خیر و شر و محاسن و مقابح شخص بنویسند
نگشته و چون تاریخ علائی هم در عصر سلطان علاء الدین نوشته است
و هر مجلدی پیش او گذشته نتوانست که جز محامد و مآثر چیزي
دیگر نویسد و در ذیل محامد و مآثر ان بادشاه قاهر مبالغت نکرد
و در جمله در دار الملک دهلي چه در عصر علائی و چه پیش از
عصر علائی و بعد از او مصنفان و مولفان و شاعران و فاضلان بسیار
بوده اند و هستند و منکه مولف تاریخ فیروز شاهیم و مبناء تاریخ
مذکور بر ایجاز و اختصار نهاده ام هر همه را نتوانستم اورد و از هر طائفه

Digitized by Google

و هر قومیکه ماهران و بی نظران و اوستادان بوده اند درین تاریخ ذکرکرده ام و اگر خواهم که جمله مصنفان ومنشیان و فاضلان وشاعران مشهور ذکر کنم از بسکه بسیار بوده اند نتوانم و از غرض باز مانم و هم در عصر علائی طبیبانی بودند که هر یك از مهارت علم طب در بساط تداوی امراض بقراط و جالینوس را فرزین طرح میدادند و انچنان طبیبان سر امده در عهد و عصر دیگر مشاهده نشدند و اوستاد الاطبا مولانا بدر الدین دمشقی در تمامی عصر علائی بوده است و دایم اطبای شهر کتب طب درپیش او استفادت کردندی و باریتعالی او را مهارتی در علم طب ارزانی داشته بود که بمجرد نبض گرفتن مریض بدانستی که زحمت مریض از کجا حادث شده است ودفع ان مرض بچند چیز تعلق دارد ومریض ازان مرض شفا یانتنی است یا سپری شدنی است و اگر بول چند جانور با بول ادمی بیامیختند و در شیشهٔ دلیل انداخته اوردندی از وفور علم طب بمجرد نظر انداختن جانب دلیل تبسم کردی و به گفتی که چند جانور را بول در شیشه انداخته اند و در معرفت نبض و دلیل بعد از مولانا حمید مطرز همچو مولانا دمشقی دیگری درین شهر نبوده است و حسن تقریری که باریتعالی او را داده بود که قانون و قانونچهٔ بوعلی و کتب دیگر طب چنان مبین و مشرح و معتبر با شاگردان تقریر کردی که شاگردان پیش محاسن تقریر و بدایع بیان او سجده کردندی وباوجود کمال علم طب در طرق صوفیه مشار الیه بود و صاحب کشف و کرامات شده و دویم استاد اطباء عصر علائی مولانا صدر الدین طبیب پسر مولانا حسام ماریکلی بوده است که هم در فنون علم دانشمند

Digitized by Google

بود و هم پدر و پسر در علم طب مهارتی تمام داشتند و مولانا صدر الدین مذکور هم صاحب نفس بود و صاحب قدم و در لقیه اول مرض را و صلاح و فساد مریض در یافتی و باندازه ان علاج کردی و علاج او از مهارت او زود میسر تر امدی و هم در عصر علائی یمنی طبیب و علم الدین و مولانا اعز الدین بداونی و بدر الدین دمشقی شاگرد در علم طب مهارتی تمام داشتند و ناگوریان و برهمنان و جاتیان در شهر طبیبان معروف ومشهور بودند و مبارک قدمی همچو مه چندر طبیب و مدرک مرضی همچو جاجاجراح و کمالی همچو علم الدین در هندوستان نبودند و نباشد که در نظر اول مرض را دریابند و بعلاج و تداوی دفع کنند و منجمان عصر علائی که هم در استخراج احکام نجوم و هم در رصد بندی ماهر و کامل بودند و از بسیاری اکابر و اشراف و بزرگان و بزرگ زادگان که شهر دهلی بدایشان مملو بود علم نجوم رواجی تمام داشت و هر محلتی از منجم خالی نبودی و منجمان از بادشاه و ملوك و امرا و اکابر و اشراف و خواجگان و خواجه زادگان انعامات وصدقات بسیار یافتندی و شاید که منجمان چهار صد و پانصد تقویم درویست و سی صد مولود نامه فرزندان ملوك و امرا و وزرا و اکابر در خدمت بزرگان برسانیدندی و هدایا و انعام یافتندی که ازان روزگار منجمان بغایت اراسته گذشتی و اشراف شهر را رسمی موروث بوده است که بی اختیار منجم در هیچ مهمی دست نزدندی و هیچ تطهیری و کار خیری و خواستکاری بی اختیار منجم در دهلی نشدی و بنیانیان و فتحیان و صلاحیان و مولانا شرف الدین مطرز و فرو رکن عجایب که از منجمان استاد بودند

Digitized by Google

از سلطان علاء الدین ذبیحها وادرارها داشتند وبنیانیان که از همه درین علم بیشتر بودند چندان صدقات از سلطان علاء الدین و از حرم او می یافتندکه ایشان را ازان اسباب ها می شد ودر شهر از مسلمانان و هندوان منجم بسیار بودند جز معارف ومشاهیر را در تاریخ ذکر کردن وجه نیست و هم در عهد علائی سه رمّال معروف و چندین خوانندگان مشهور بودند واز رمالان یکي مولانا صدر الدین لوتي ودویم غرلی رمال کول بود و سوم معین الملک زبیري در اظهار علم ضمیر وکشف احکام مغیبات و بیرون اوردن گم شده ساحریها میکردند اما از خوف سطوت سلطان علاء الدین زهره نبودی که کسی علم رمل و کیمیا را اظهار کند و اگر سلطان علاء الدین بشنیدی که کسی کیمیا میداند او را بند ابد کردی و گمان بردي که مال از کیمیا فراوان می شود و نتنهٔ ملکي مال است و در ده سال اول عصر علائی مقریان ان عصر مولانا حمید الدین ومولانا لطیف پسران مولانا مسعود مقري بودند و در ده سال اخر پسران مولانا لطیف الطف و محمد شدند و هر چهار مقري مذکور ازانها که جانها از اواز خوش ایشان خواستی که از قالب بیرون اید وهیچ صاحبدلی طاقت خواندن ایشان نیاوردي و در هر مجلسی که مقریان مذکور سرود کردندي ارایش ان مجلس یکی بصدي شدي و بعد از ایشان نه انچنان خوش اوازان و نه انچنان خوبرویان و نه انچنان مجلس ارایان و نه انچنان مسرود گویان و نه انچنان لطیفه گویان چشم روزگار دید وغزلخوانان عصر علائی همه از اعجوبهٔ روزگار بودند وچنین دانم که در گلوي محمود بن سکه وعیسونشیان ومحمد مقري و ایسا خدادي مزماري از مزامیر ال

Digitized by Google

داردي سرشته بودند و دانم انانکه خواندن غزل ایشان شنیده بودند
دانند که ان چنان غزلخوانان نه پیش از ایشان بوده باشند و نه بعد
ازایشان پیدا ایند و خطاطان و کاتبان و محقق نویسان و یا شطرنج
بازان و قوالان و مطربان و چنگیان و ربابیان و کمانچیان و مسکلیان
و نوبتیان که درعصر علائی بودند در هیچ عصری انچنان نبوده اند
و از استادان هر هنري که فرض کنند چنانکه کمانگران و تیر گران
و کلاه دوزان و موزه دوزان وتسبیح بافان وکارد گران دیگر عصر علائی
برو پیمان بوده است و انچنان صنعت گران هنرمند و پیشه وران ماهر
شبر دهلی را وقتی یادنبوده است خوشا جمع ایشان وخوشا کمال ایشان
که بابت نوشتن تاریخ گردد و بعد از ایشان همچو ایشان در نظر نیامد
و عجبی دیگر که مولف را ومعاصران دیگر را ازسلطان علاء الدین مشاهده
شده است انست که چندین استادان و ماهران هر علمی و هنری
درعصر علائی جمع شده بودند و دار الملک او از چنان بی نظیران
عدیم المثال اراسته و پیراسته گشته و او را دراجتماع ایشان هیچ اهتمامی
و قصدي نبوده است و حق استحقاق بی نظیري و بی بدلی هیچ
استادي و ماهري نگذارده است وقتی درمجلسی خود هم مفاخرتی
و مباهاتي کرده که در دار الملک من چندین بی بدلان هنر مند
جمع شده اند واگر یکی ازانچندان طوایف درین اعصار متاخر بودی
خدای داند و بسکه بادشاهان عصروزمان حق استادی او تا بچندین
عواطف گذاردندی و چنانکه سلطان علاء الدین حقوق ان عدیم
المثالان بی نظر نگذارده و نشناخته ما و امثال ما هم قدر و قیمت
بزرگي و عزت هنر های ایشان ندانستیم و وجود ایشان را غنیمت

Digitized by Google

بشمردیم و همچنین میدانستم که همیشه همچنان اوستادان و هنرمندان را خواهیم دید و اکنون که جهان را پر از اجلاف و ناقصان و لاشیان و لئرگان دیدیم و یکی از ایشان نماند و دیگر نرست بحکم النعمة اذا فقدت عرفت قدر و قیمت ایشان در خاطر میگذرد و افسوس‌ها درباطن می اید که چرا خاکپای ایشان را در دیده‌های خود نکشیدیم و مقصود از ایراد مقدمه مذکور انست که سلطان علاء الدین را چه دل توان گفت و او را تاچه حد بی التفاتی و بی‌باک تصور توان کرد که از هزار دو هزار فرسنگ مسافران و طالبان در ارزدی ملاقات شیخ نظام الدین میرسیدند و پیر و جوان و خورد و بزرگ و عالم و جاهل و عاقل و نادان شهر دهلی بصد حیل و تدبیر خود را منظور نظر شیخ نظام الدین میگردانیدند و سلطان علاء الدین را گهی دردل نگذشته که خود بر شیخ اید و یا شیخ را بر خود طلبد و ملاقات کند و در کدام و هم در اید که تاده عالم بود اگر همچو امیر خسرو در عهد محمودی و سنجری پیدا امدی ظاهر و غالب انست که ان بادشاهان ولایتی و اقطاعی بدو انعام دادندی و او را در مجلس خود مکرم و مبجل داشتندی و سلطان علاء الدین انچنین نادره شعراء و فضلای سلف و خلف را همین یك هزار تنکه مواجب دادی و در پیش خود مبجل و مکرم نگردانیدی حق احتشام او محافظت نکردی و عجب شخصی که او بود و عجب وقاری و بی التفاتی که او داشت باریتعالی ملك علاء الدین را بنوادر و عجایب بسیار خواه ان استدراج و مکر بود در حق او و خواه اضلال بود در حق غیر او اراسته بود و بر انچنان مستثنایان هر علمی و بی نظیران

Digitized by Google

هر هنري سلطان علاء الدين را بادشاه گردانيدة بودند و مقاصد او را پيش از پيش در كنار او مي نهادند و به تختگاهي بس عالي او را سرفرازي داد عجب بختي و اقبالي نباشد كه سلطان علاء الدين درون چهار ديوار كوشك خود نشسته بود و غلامي مجبوبي ناقصي گوش پارة در بازارها گشته اقليم ها و ديارها فتح كند •

ذكر تتمه ملك علائي و خزانخانهٔ او

چون دولت دنيا از سلطان علاء الدين شامت بار اورد و اقبال از ملازمت او ملول شد و روزگار رسم بيوفائي خود برو اظهار كرد و چرخ غدار در بر انداخت او دشنة كشيد و هم از سلطان علاء الدين چند كاري در وجود امد كه همان كارهاي او واسطهٔ انداخت ملك و خانه او گشت اول در دل او غيرت و غصه افتاد كارگذاران ملك و دولت خود را از پيش خود دور كرد و بجاي انچنان دانايان و كار دانان غلام بچگان كاهل بي سر و پا و خواجه سرايان بي تميز را در اوردة هيچ در خاطر او نگذشت كه خواجه سرا و لشيدن ملك راني نتواند كرد و كارگذاران و هنرمندان خود را از پيش برگرفت و بر تخت بادشاهي در پرداخت امور وزارت كه بر بادشاهي هيچ نسبتي ندارد اورخت و ازينجهت بسي حشمت وضابطهاي ملكي او در تخلل افتاد دويم پسران را بي وقت و بي انكه در ايشان رشدي و عقلي پيدا اید از كابك محافظت بيرون اوردند و خضر خان را چتر بادشاهي داد و در و درگاه او جدا كرد و خضر خان را وليعهد ملكه خود گردانيد و عهد نامه نويسانيد و دستخط ازان كل

Digitized by Google

ملوک دران بستند و دانایان و کار دانان را برو نگماشت و او برون امد تا در عیش و عشرت و هوا پرستي مشغول شد و مسخره و لونده‌ی چند برو در امدند و در کار خیر او پسران دیگر افراطها کرد و درحرم او مهماني‌ها و شادیها لا انقطاع انگیزیدند و از واسطه مذکور بسی بی طریقها در ملک او روی نمود و سوم انکه سلطان اشفته ملک نایب بود او را سر لشکر ملک گردانید و وزارت او را داد و از جمیع اعواني و انصاري که او داشت او را برکشید و ان محبوب مابون را سري در خاطر متمکن گشت و او را و الپ خان که خسرو نیاي خضرخان بود عداوت جاني افتاد و سر جمله بر افتاد ملک علائی از عداوت ایشان خاست و ان عداوت روز بروز بر مزید میشد و چهارم در اثناء انکه ضابطهاي ملک متخلل میشد و پسران مستغرق ذوق و حرمها مشغول شادیها و مهماني ها و ملک نایب و الپخان در قلع یکدیگر شدند که سلطان علاء الدین بزحمت استسقا که بدترین زحمت‌هاست مبتلا گشت زحمت او روز بروز بر مزید می‌گشت و پسران او درذوق وعشرت بیشتر غلو می کردند وحرمهای او در مهمانیها شادیها مستغرق مي‌بودند بدخوئی و بد مزاجي سلطان علاء الدین در زحمتی که امید زیستن نباشد یکی بده شد و ملک نایب را از دیو گیر و الپخان را از گجرات در شهر طلبیده و ملک نایب حرامخوار کافر نعمت دید که مزاج سلطان علاء الدین از حرم و از خضر خان گشته است فتنه انگیخت و بی هیچ جرمي و خیانتي الپخان را از سلطان علاء الدین بکشایند وخضر خان را بندکنانید و در گوالیر فرستاد و مادرخضرخان را از کوشک لعل انداختند و هم در روز قتل الپخان و جلا و بند

Digitized by Google

خضرخان خانمان سلطان علاء الدین بر افتاد و در گجرات بلغاک و فتنهٔ بس بزرگ زاد و ملک کمال الدین گرگ که بدان بلغاکیان نامزد شده بود رفتنا از ایشان کشته شد و ملک علائی زیر و زبر شدن گرفت و هنوز فتنه ها خاسته وبر مزید می گشت که قضای اجل درآمد و سلطان علاء الدین از دار فنا بدار البقا رحلت کرد و بعضی گویند که ملک نایب پیش بریده پس دریده کار سلطان علاء الدین در حالت غلبه زحمت تمام کرد و کاربار و امور ملکی هم بر دست بندگان کم بضاعت افتاده بود و دانائی همچو بزرجمهر در کارگذاری ملک نمانده هرچه گوش پارهٔ چند را می بایست میکردند و در شب ششم شوال اخرشب سلطان علاء الدین را از کوشک سپیری بیرون اوردند و در پیش مسجد جمعه در مقبرهٔ او بردند و دفن کردند

* بیت *

چو در راه رحیل امد روا رو * چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو

و درین معرض که ذکر مردن و در چهار گز زمین سپردن انچنان جباری که سالها دعوی انا و لا غیری کرد و دم لمن الملک میزد جواب کیخسرو با مقربی از مقربان او مناسب بود ایراد کردم که کیخسرو که بادشاه هفت اقلیم بود خواست که بادشاهی را ترک ارد و به کلی از دنیا و دنیا داری رو بگرداند و در اتشخانه خزد زیراچه مجوسی بود واز خلق عزلت گیرد و بطاعت و عبادت مشغول شود مقربی از مقربان قدیم کیخسرو از کیخسرو سوال کرد که ربع مسکون زیر امر بادشاهی تو امده است اینچنین سروری و جهانبانی را گذاشتن و قاصدا و عامدا عزلت اختیار کردن و از سر

Digitized by Google

هفت اقليم مضبوط شده خاستن نميدانم كه سبب چيست و بادشاه چرا از چنين ملكي و دولتي ملول گشته است كيخسرو ان مقرب را جواب داد و گفت كه اى فرزند من پير گشته ام و تجارب روزگار غدار و بيوفائى هاي فلك جفا كار بسيار مشاهده و معاينه كرده ام و تو جواني و تجربه نيافتهٔ و ندیدهٔ و نشنيدهٔ كه اين دنيا با بادشاهان روى زمين چه تاخته است و در اول چگونه در امده و يار موافق بنده وبرده شده و در اخر طريق بيگانه و مخالف و دشمن و بدخواه گشته و خون هريكى چگونه ريخته و هريكي را بچه خواري و زارى زير زمين فرو برده • بيت •

خون دل شيرينت ان مى كه دهد خسرو
زاب وگل پرويز است ان خم كه نهد دهقان
چندين تن جباران كين چرخ فرو خورد است
كين گرسنه چشم اخر هم سير نه شد زايشان
از خون دل شاهان سرخ اب رخ اميزد
اين زال سيه ابرو وين ماه هيه پستان

وكيخسرو در بيوفائى و دشمني دنيا ان مقرب را گفت كه اى فرزند نظر تو برچند روزه يا چند گاه ذوق و كامرانى مى افتد كه مرا ميگوئى اين دنياي شوم را مگذار و عزلت مگير و نظر من در عاقبت كار مى افتد و به تحقيق مى دانم كه اين نابكاره غدار ابته روي از من خواهد گردانيد و در كنار ديگري خواهد نشست و چنانكه او چندين پدران مرا تا كيومرث حركت داده است و نموده و ربوده و اول زمين بوسيده و طريق غلام و كنيزك بندگى كرده و اخر چنان پشت داده

Digitized by Google

و بدشمنی پیش امده و ان کرده که هیچ دشمنی و مخالفی نکند مرا هم حرکت دادنی است و به بد ترین حالی مرا گذاشتنی است و ازمن رفتنی است انگاه که زور بیوفای دنیا را من امروز می بینم و طاقش میدهم و عزلت میگزینم و در گوشه میخزم ای فرزند که نیکخواه دولت چند روز منی مرا درگذاشتن دنیا منع مکن که اگر من این فاحشهٔ مکاره و غدار هزار شوی را بگذارم به ازان بود که او مرا لگد زنان بگذارد و مرا بیش یاد نکند و درکنار دشمن من مراغها زند و ای فرزند من این مقدار من هم میدانم و تو هم میدانی وآن که شیر ادمی میخورد او هم میداند که اگر من دنیا را نگذارم هم مردنی ام و دانی که اگر نا گذاشته بمیرم او مرا بگذارد و حرکت ها دهد و بیوفایها کند تا چه حسرتها باشد که وقت مردن خورم و بعد مردن باخود برم و اگر این شوی کش جفاکاره را در حالت قدرت و صحت و تندرستی بگذارم و طلاقش دهم هیچ حسرتی در وقت مردن نخورم و بعد مردن با خود نبرم و ماجرای بادشاهی گذاشتن من در تاریخها بنویسند و هرکه انرا بخواند بر دانش من و عاقبت اندیشی من افرینها گوید و نام نیك من تا قیامت باقی ماند کیخسرو مقرب خود را جواب مذکور بگفت و جمله بزرگان و مقربان و پیران ملک خود را پیش خود طلبید و هریکی را خنده زنان وداع کرد و در اتش خانه خزید و بدل فارغ بطاعت و بندگی مالك الملک و الملکوت مشغول شد و من بعد تا روز مرگ نه از خلوت بیرون امد و نه با کسی سخن گفت و نه با افریدهٔ امیخت و هر حکیمی که قصهٔ انچنان بزرگی که حقیقت ترک انرا گویند و انرا دانند مطالعه کرد هزار افرین براو

Digitized by Google

و بر ترک او فرمتاد و گفت که نه انچنان ملکی که بر دست کیخسرو افتاده بود بر دست دیگری افتد و نه انچنان ترکی که او کرد دیگری خواهد کرد ٭

ذکر آنچه بعد از نقل سلطان علاء الدین از ملک نائب کافور نعمت مشاهده شد و کیفیت نشستن ملک شهاب الدین پسر خورد سلطان علاء الدین بر تخت علائی

و دویم روز بعد از نقل سلطان علاء الدین ملک نایب ملوک و امراي معتبران و معارف در سرا را جمع کرده و عهد نامهٔ سلطان علاء الدین که بنام ملک شهاب الدین مذکور نویسانیده بود و خضر خان را از ولیعهدي معزول کرده در نظر بزرگان ملک اورده و به اتفاق ملوک و امرا ملک شهاب الدین را درسن پنج و شش سالگی بود بر طریق نمونهٔ بازیگران بر تخت نشاند و خود را در امور جهانداري و مصالح ملک رانی بی بیخ استحکامی و بنیادی که اعوان و انصار ملکی بود دربازید و این محبوب بی‌سروپا از نهایت غفلت و بیخبري ملوک و امرا و بندگان براورده علائی را مخلص و هواخواه بنده و برده و فرمان بردار خود دانست چون او خام طمع و خام مزاج و ناقص ظاهر و باطن بود و تجربه سلطان گردش‌ها که بعد مردن بادشاهان چه زاید و چها پیدا اید ندیده و نه از گردشهاي سلاطین گذشته از تواریخ ایشان شنیده و نه مرشدي مخلص و راي زنی هواخواه داشت که از صلاح مصالح ملکي او را بیاگاهاند زود تر از استیلاي امر و الو الامري کرد کور گشت و درهیچ عاقبت اندیشی نظر او چند لاشی ولذره

Digitized by Google

که گرد برگرد او بودند نیفتاد و هم در روز اول استیلای کامرانی و کامگاری اغاز کرد و از چندین هزار اعوان وانصار علائی که هم در ملک علائی شریک بودند التفاتی نکرد و فرصت و محل را بخبث و هرچه در دل خبیث داشت در روز ظاهر کرد و هم در روز تصرف ملک ملک سنبل کافر نعمت را از برای کور کردن خضر خان در گوالیور نامزد کرد و او را که انچنان کافر نعمتی بود از پیش او قبول کرد و اورا باریکی حضرت داد و هم در روز اول شادی خان را که برادر همتنی خضرخان بود هم در کوشک سیری کور کرد و حجام خود را فرمود که چشم‌های ان نازنین همچو پرکاله خربوزه از درون چشمخانه به امتره برداشت و از بی‌التفاتی وبی باکی هم‌در روز اول درخزانخانه ولینعمت در نشست و مادر خضرخان را که ملکه جهان شده بود در گوشه محنت انداخت و تمامی اسباب او از زر و زرینه و جواهر ونقد و جنس بستد و در قلع خضرخانیان که قومی بعیارگرد امده بودند درنشست و مبارک خان اعنی سلطان قطب الدین را که هم من خضرخان شده بود فرمود تا در حجره محبوس کنند و خواست که اورا هم در چشم میل کشاند و نه در خاطران پیش بریده و پس دریده بگذشت و نه کسی ان مخذول را اگاهانید که از قلع بی بی و خواجه زادگان تمامی اعوان و انصار علائی دشمن جان تو خواهند شد و هیچ یکی را بر تو اعتمادی نخواهد ماند و فی الجمله این مرد نابکار و حرامخوار دراوین را پیش خود طلبید و حکم هائیکه سلطان علاء الدین حالها بصد خون جگر مستقیم کرده بود مقرر داشت و هیچ رسمی از رسوم سلطان گردشها که بندیان را ازاد کند و مشقتها

Digitized by Google

را بردارند و بزرگان در سرا را در زر و زیور یکی گردانند و شغلها را تبدیل و تحویل کنند ان مفعول مراعات نکرد و در اصلاح حال و مصلحت وقت این اندیشه پیرامون خاطر او نگشت و ندانست که پیشتری ان باشد که بعد مرگ بادشاه هیچ حکمی و ضابطه او برقرار نماند و در جهان کاری و کارستانی دیگر پیدا اید و ان خاکسار روز برگرفته هم در روز اول دیوان رسالت و دیوان وزارت و دیوان عرض و دیوان انشا را فرمود که حکمها و ضابطه های علائی را مقرر و مستحکم دانند و چنانچه بر موازنی که سلطان علاء الدین بسته بود و اصحاب دواوین پیش او می امدند و در مصالح کلی و جزوی ازو حکم می ستدند و پیش ان مجبوب کون پاره همچنان بیایند و هم بران میزان حکم التماس کنند و در کارهای ملکی ازان چنان نامردی حکم بستانند و در خاطر تاریک ان بی سعادت بگذشت که بر عامهٔ خلایق حکم کردن بوالعجب کاریست تا اعوان و انصار بسیار و با شوکت و قوت نباشند دست ندهد کسی را حکمرانی ملک میسر نشده است ونشود و چند روزیکه ان بدروز را زنده گذاشتند یک زمانی ملک شهاب الدین طفل بیخبر را بر بالای تخت بر بالای بام هزار ستون بر طریق نمونه برتخت بنشاندی و امرا و اکابر و کارداران و حجاب را فرمودی تا درایند و او را زمین بوس کنند و در مقام خویش زمانی ایستاده باشند و چون بار بشکستی و باز گشتی ان پسرك را برصدر او که نبسهٔ دخترین زاده بود فرستادی و خود در هزار ستون امدی و در هزار ستون خورم گهی بجهت او نصب کرده بودند انجا می بود و دراوین را پیش طلبیدی و هم بر ضابطه های علائی حکم

Digitized by Google

کردی و چون دواوین بازگشتی و با خواجه سرای چند کوزی دو باختن مشغول شدی چون خلق بازگشتی با سه چهار مدبر بد روز که چاکران قدیم خود میدانست در اندیشه قلع فرزندان علائی مشغول شدی و دران چند روز که زنده بود اندیشه ان ناپاک بد گوهر همین بود که چگونه می باید کرد که فرزندان علائی و زنان و مملوک و بندگان که هر همه وارثان ملک علائی اند دفع کند و بجای ان حلال خواران کارکنان قدیم و سواران قدیم حرامخوار او دراینده و فکر چند بد بخت و بیدولت همین بود که ملک را جانب خود کشند و ان خاکسار بد سرشت نمیدانست که محبوبیت و رقیت و مابونیت و کفران نعمت نقص در نقص است و نیز نمیدانست که شرایط استحقاق اوصاف جهانداری کمال در کمال و حربت در حربت و رجولیت در رجولیت و شجاعت در شجاعت و سخاوت در سخاوت و قوت در قوت است و او دران استیلای بی بنیاد چند روزه مدهوش و بیهوش گشته بود و روزگار بر او امیخته بود و اجل بر دندان تیز میکرد و عاقلان صاحب تجربه سر شوم او را غدا بعد غد بر سرنیزه اویخته میدیدند و خون او و خون یگانه شدگان او در زمین ریخته مشاهده میکردند ●

ذکر کشته شدن ملک نایب حرامخوار از دست بندگان ملک سلطان علاء الدین

و دران چند روز که ملک نایب مذکور در قلع خانمان علائی اندیشه ها میکرد و در بند ان شده بود که چون ملوک بزرگ علائی از اطراف برسند و یکجا شوند در روز هم در سرای ایشان را بگیرند و بکشند

Digitized by Google

و باریتعالی در دل بعضی بندگان پایک علائی که عهدهٔ محافظت هزار ستون داشتند القا کرد که ملک نایب حرامخوار را میباید کشت و امیران صده و امیران پنجاه بندگان علائي هرشب در هزار ستون مشاهده میکردند که ملك نایب هر شب بعد از باز گشتن خلق و بستن درها تا صبح بیدار میباشد و با کسان خود در قلع خاندان علائی اندیشه میکند ان پایکان مذکور با خود اتفاق کردند که ما این خواجه سراء حرام خوار را بکشیم تا نام ما به حلال خوارگي برايد و شبی از شب ها بعد ازانکه خلق از در سراء باز گشت و درها قفل شد ان پایکان با تیغ هاي برهنه در خوابگاه ملك نایب درامدند و سر پرشران حرامخوار را از تن پلید او جدا کردند و ان چند مدبر مشطط که با او یکی شده بودند و در اندیشه او یار شده هر همه را بکشتند بعد سي و پنجروز از نقل سلطان علاء الدین ملك نایب سر شوم را از میان برداشتند و انتقام چشم خضر خان و شادي خان ازان بدبخت کافر نعمت بیرون اوردند و چون شب قتل ملک نایب بگذشت و مطلع روز برامد و ملوك و امرا و معارف و شغل داران در در سراء در امدند و ان نامرد ملعون را کشته و در خاک یکی شده دیدند خداي را شکرها گفتند و به حیات نو یکدگر را تهنیت‌ها کردند و همین پایکان که ملک نایب را کشتند سلطان قطب الدین را که دران وقت مبارکخان میگفتند و ملک نایب او را در حجرهٔ موقوف کرده بود و میخواست که او را هم کور کند ازان حجرهٔ بیرون اوردند و بجاي ملک نایب به نیابت سلطان شهاب الدین بایستانیدند و پایکان کشندهٔ ملک نایب را در سر فضولي رست و در

Digitized by Google

خود گمان بردند که ما میتوانیم که یکی را از ملک دور کنیم و بکشیم و دیگری را بیاریم و بر سر تخت بنشانیم و سلطان قطب الدین به نیابت سلطان شهاب الدین چند مه در مصالح در سرا و امور ملک بپرداخت میرسانید و او در سن هفده هژده سال رسیده بود ملوک وامرا را یار خود کرد و بر تخت نشست و سلطان قطب الدین بعد ان که دو مهی بر تخت بنشست ملک شهاب الدین پسر خورد سلطان علاء الدین را که بر تخت بود در گوالیر فرستاد و میل کشانید و چون سلطان قطب الدین بر تخت بنشت پایکان کشنده ملک نایب فضولي بنیاد نهادند و کشاده بر در سراي میگفتند که ملک نایب را ما کشته‌ایم و سلطان قطب الدین را ما بر تخت نشانده‌ایم و از نهایت لترائی و فضولي میخواستند که زیر امرا و ملوک بنشینند و پیش از ملوک و امرا جامهٔ یابند و جامه‌هاي جلس اول یابند و کمر شمشیر یابند و از ملوک و امرا سلام طمع میداشتند و هجوم کرده در در سرای امدند و پیش همه در محل سلام می زفتند و سلطان قطب الدین هم در اول جلوس او را ضرورت شده که فرمان داد تا هر همه پایکان را از یکدگر جدا کردند و در قصبات بردند و گردن زدند و شر ایشان را از در سرا دفع گردانیدند و دانایان پایکان کشته را میدیدند و این بیت بر زبان میراندند • بیت •

اي کشته کرا کشتي تاکشته شدي باز • تا باز کجا کشته شود انکه ترا کشت

و دران ایام که فرزندان علائی کشته میشدند و ایشان را کور میکردند و تو بر تو در خانهٔ سلطان علاء الدین حوادث میبارید و بیخهاي ملک سست میشد شخصی محرم از شیخ بشیر دیوانه که صاحب

Digitized by Google

کشف و کرامت بود پرسید که شیخ چه میشود که خاندان علائی را هم یکدیگر خراب میکنند و پست میگردد شیخ بشیر جواب داد که ملک سلطان علاء الدین در اصل بنیاد نداشت و ان چند سالی که مردمان دیدند که کار بحسب دلخواست او باز میخواند در حق او استدراج بود و درباب دیگران اضلال بوده است سلطان علاء الدین عم و خسر و ولي النعم خود را کشته بود و تخت و ملک او را فرو گرفته تختي و ملکی که همچنان فرو گیردند که او گرفت همچنین برباد هوا رود که میرود و انچه او برزن و بچهٔ مردمان کرد دیگران بر زن و بچهٔ او میکنند انچه او بردیگران باخت برو و بر خانمان او همان میبازند تا جهانیان راسعلوم شود که هرکه بد میکند بجاي خود میکند و هرکه کسی را برمی اندازد او در معنی خود را بر می اندازد و این خود نمودار دنیاست که بر خیل خانه علائی میبینند و خدای داند و بس که بر سلطان علاءالدین در اخرت چها خواهد گذشت و کسانی را که او در دنیا بنا حق و بیگنه کشته است بجای ایشان او را چند بار خواهد کشت و چند نوع او را عذابهاي گونا گون خواهد نمود ملک ملک خداست و جهانداری خداي را مسلم است که بی شریک و بی انباز است و ملک دیگران بازیچه است و نماینده نا پاینده است • بیت •

خداي راست بزرگی و ملک بی انباز
بدیگران که تو بینی بعاریت داد است
کلید فتح اقالیم در خزاین اوست
کسی بقوت بازوي خویش نکشاد است

Digitized by Google

السلطان الشهید قطب الدنیا والدین مبارکشاہ

صدر جہان قاضی ضیاء الدین کہ اورا قاضی خان ہم میگفتندی * ظفرخان ملک دینار * شیرخان ملک محمد مولی * خسروخان کافر نعمت * عمدۃ الملک ملک بہاء الدین دبیر * ملک عین الملک ملتانی وزیر دیوگیر * ملک تاج الملک و حید الدین قریشی * غازی ملک شحنک بارگاہ * ملک فضل اللہ ملتانی نایب وزیر * ملک فخر الدین اخریک جونا برید ملک * ملک شاہین ونا ملک * ملک مغیث الدین کانوری نایب وزیر * ملک تاج الدین حاجب قیصرخاص * ملک بہرام انبہ پسر ملک غازی نایب وکیلدر * نصیر الملک خواجہ حاجی * ملک اختیار الدین تلیعہ امیر کوہ * ملک اختیار الدین یل افغان * ملک اختیار الدین تمر ملک نگین * ملک اختیار الدین مقطع اودہ * ملک نصیر الدین * ملک قیربک چہاردہ شغل داشت * ملک حسام الدین بیدار نایب جہابن * ملک نصیر الدین کتہولی * ملک تاج الدین جعفر * ملک فخر الدین ابورجا * ملک حسین پسر میانگی ملک قیربک * ملک مخاص سر ابدار * ملک حسن پسر بزرگ قیربک * ملک کافور مہردار * ملک بدر الدین ابو بکر پسر قیربک * ملک سنبل امیر شکار * ملک مسیح سرجامدار * ملک شمس الدین میرک * ملک تاج الدین احمد * ملک تاج الدین اترک نایب گجرات * ملک نظام الدین ہانسیوال * ملک محمد شہ لور * ملک حسام الدین غوری * ملک نصیر الدین خواجہ امیر کوہ * ملک شرف الدین مسعود * ملک محمد پیر سلاحدار * ملک شوسمک پسر ملک

Digitized by Google

کمال الدین کرک * ملک کافور حرم سرای * ملک سنبل خواجه سرای * ملک نظام الدین شکری هانسوی که مسجد شکری آن در هانسی موجود است که لقب ان مسجد شکری میگویند و انجا هر پنج وقت اوقات نماز را معمور میدارند و بارواح پاک او فاتحه میخوانند و ثواب در نامه عمل ان ملک ملک سیرت مذخر میگردد رحمة الله علیه *

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين
چنين گويد دعا گوي مسلمانان ضياء برنى كه در شهور سنه سبع
عشر و سبع مايه سلطان قطب الدين پسر سلطان علاء الدين بر تخت
علائى جلوس كرد ملك دينار شحنه پيل علائى را ظفرخان خطاب
كرد و محمد مولانا نياء خود را شيرخان خطاب كرد و مولانا ضياء
الدين پسر مولانا بهاء الدين خطاط را كه در خط اوستاذ او بود
صدر جهاني و نيزهاى بند زر داد و قاضي خان خطاب فرمود و
ملك قرابيك را بر كشيد و چند شغل معظم بدو تفويض كرد و
غلام بچگان خود را شغلهاى معظم و اقطاعهاي بزرگ داد و حسن نام
بروار بچه بود ازان باز كه پروردهٔ ملك شادي نايب خاص حاجب
علائي بود برو اشفته شد و هم در سال اول جلوس او را بر كشيد
و اختصاصى تمام داد و خسرو خان خطاب او كرد و از سر مستى
جواني و بيخبري حشم ملك نايب و اقطاعات ملك نايب حوالت ان
بروار بچه گردانيد و از سر هوا و نهايت بيباكي وزارت را بدان بروار بچه
حواله كرد و از جواني و مستي و غلبهٔ شهوت چنان واله و اشفته

---

* صحيح سنه ستة عشر و سبع مائة چنانكه امير خسرو در مثنوي
نه سپهر ميفرمايد

سنه شانزده بعد هفصد شده * كه سلطان بتخت زبرجد شده

Digitized by Google

حسن برادر بچه شده بود که یکساعت بی او نتوانست بود فاما از انچه سلطان قطب الدین بر سریر علائی متمکن گشت پریشانی از اغاز مرض سلطان علاء الدین تا روز قتل ملک نایب حرامخوار درملک علائی زاده بود از جلوس سلطان قطب الدین روی بفراهمی اوردن گرفت و از خوف جان در بواطن خلق تمکینی پیدا امد و ملوک علائی از خوف قتل و نکال خلاص یافتند و سلطان قطب الدین بخامیت ان هنگامی که او بادشاه شده از غلبه هواء دزعیش وعشرت وکامرانی مشغول شد ولیکن سلطان قطب الدین صاحب مکارم اخلاق بود و چون از معرض کشتن و میل در چشم کشیدن برست و از تنگچهار گونا گون خلاص یافت و بعد از نومیدی بسیار از عالم غیب بر مر خلق فرمان روان گشت هم در روز جلوس فرمان داد تا جمله بندیان و جلایگان علائی را که در اعتداد هفده هژده هزار بودند از شهر و اطراف مخلص کنند و بدست اُلافان در تخلیص بندیان و جلائیان اطراف دار الملک فرمان‌ها فرمتادند و همه نومیدان حیران مانده مخلص شدند و بشکرانه جلوس تمامی حشم ممالک را ششماه انعام فرمود ملوک و امرا را مواجبها زیادت کرد و انعام ها وافر داد و بعد از مدتی در کیسه‌ها و همیان‌ها تنکه وچیتل افتاد و فرمان داد تا عرایض حاجتمندان که بکلی ان محدود شده بود از خلق بستانند و پیش تخت بگذرانند و بیشتر ان بود که هر چه پیش او میگذشت بر اتفق ملتمس حاجتمندان جواب میداد و در چهار سال و چهار ماه در پادشاهی او علما را ادرارات زیادت کردند و مواجب حشم میفزودند و بعضی دیهها و زمین‌ها که در عهد علائی بخالصه باز

Digitized by Google

اردة بودند در عصر او مردمان یافتند وورد وظایف جدید و تانهای جدید بکشادند سلطان قطب الدین از حصن خلقي که دران مجبول بود خراجهاي گران و طلب‌های سخت از میان خلق برداشت و مصادرة ومکابرة و لت و زنجیر و تخت بند و چوب از دیوان وزارت دور کرد و از مشغولی عیش و هوا پرستی و زر ریزي و سهل گیري او جمله ضابطهای علائی و حکمهای علائی بگشت و از معاملات تغیر او اهالی ملک بیامود و از بدخوی و تنگ گیری و فرمایش‌های دشوار سلطان علاء الدین مردمان برستند و زر و زر ینه و نقرة وسیمینه درخانه و بیرون و در کوچه و محلت پیدا امد و خاطرها از خوف و هراس ان بکن و این مکن و ان بگو و این مگو و این بپوش و ان مپوش و ان بخور و این مخورو همچنین بفروش و انچنان مفروش و همچنین بباش و انچان مباش ایمن گشت و تلذذ و تنعم وعیش وعشرت و شاهد و شراب و غلام و پسر خلق را یاد امد و چنانچه بعد مردن سلطان غیاث الدین بلبن که بحس بادشاهی ضابط و شایسته و پخته و دانا وصاحب تجربه بود و مجال نبود که خواص و عوام مملکت او مرموزنی از فرمان او انحراف کنند وطریقهای بی طریقی ببرند سلطان معز الدین جوانی مغلوب هوا و اله عیش و عشرت خوب طبع و خوب خلق بر تخت غیاثي نشست و از امتغراق کامرانی و هوا پرستی وبیخبری او جمله ضوابط ملکی سلطان بلبن در تخلل افتاد و یکبارگی بادشاه و رعیت در تنعم و تلذذ و راحت و ذوق مشغول شدند عین از مردن سلطان علاء الدین و نشستن تخت سلطان قطب الدین ضابطهای خراج وارزانی نرخ و نقاد و انکه مردمان دنبال کار و بارخود

Digitized by Google

مشغول باشند و از ترس دور سر دوران و منهیان دم نزنند و گرد هیچ ناکردنی نگردند و انچه پیش تخت معلوم از دور منهیان شود کسی را مجال عرضداشت و شفاعت نباشد و مالها فراوان نباشد مگر در خزینه و خلق در اشتغال تحصیل چنان مستغرق گردد که نام بلغاك و اندیشه بلغاك و تمنای بلغاك در سینه نگذرد و در زبانی نرود واز ضوابط احکام دیوان وزارت و دیوان عرض سر سوزنی گشت نباشد از جلوس سلطان قطب الدین جمله ضوابط مذکور بگشت و جهان بکام هوا پرستان شد و روزگار را کاری و کارستانی دیگر پیدا امد و هول و هیبت امر بادشاهی از سینه‌ها گم شد و اغلب مردمان توبه‌ها بشکستند و صلاحیت و عفت را خیر باد گفتند و اشتغال نوافل و طاعات که در خواص و عوام مردم مشاهده می‌شد کمی گرفت و در فرایض خلل افتاد و مساجد بی جماعت ماندند و از انچه بادشاه لیلا و نهارا در فسق و فجور اعلانا و اجهارا مستغرق گشت در بواطن رعایا هم فسق و فجور رست و شاهدان زایافت شدند و بچگان تازه‌ها پیدا امد و مطربت بچگان خوب شکل کلی و شهری شدند و بهاء غلام امرد و خواجه سراء خوبرو و کنیزک صاحب جمال پانصد تنکه وهزار تنکه و دو هزار تنکه رسید و اگرچه سلطان قطب الدین از جمله احکام علائی حکم منع شراب مقرر داشت و لیکن از بی التفاتی امر و قلت هیبت او در خانه‌ها خمخانه مشاهده می شد و بصد تصنع و مرپوش شراب از دیها بیرون امدن گرفت و اسباب معاش و نرخ غله ها گرانی گرفت و نرخ علائي بکلی مضمحل شد و از رشتهای اقمشه بخوامت طبع فروشندگان بر رفت و ضابطه های سرای

Digitized by Google

و ضابطهٔ پنجم خراج میان دواب و ولایت صد کروهی بر نهجی کنند که رعایا نتوانند که ده من غله ذخیره کنند و چنان بشدت نطلبند که رعیت غله بر سر کشت بدست کاروانیان بفروشند - و ضابطهٔ ششم خط مقدن از کار کنان و ولات تا غله هم بر سر کشت کاروانیان را بدهانند - و ضابطهٔ هفتم ارزانی غله انست که بریدی معتبر در میدهٔ نصب شود و شحنه و برید کیفیت مندهٔ در وقت پیش تخت برسانند - و ضابطهٔ هشتم ارزانی غله انست که ایام امساک باران یکدانه غله بی حاجت افریدهٔ را از مندهٔ خریدن ندهند و از استقامت هشت ضابطهٔ مذکور نرخیکه از پیش تخت علی تعین گردید در نزول باران و امساک باران یک دانگه ازان نرخ بالا نرفت - اول ضابطه تعین نرخ برین جمله بودهاست • حنطه در منی هفت نیم چیتل • جو در منی چهار چیتل • شالی در منی پنج چیتل • ماش در منی پنج چتیل • نخود در منی پنج چیتل • موته در منی سه چیتل • وسالها نرخ مذکور مستقیم ماند و تا انکه سلطان علاء الدین زنده بود در نزول باران و امساک باران یک دانگه از نرخ مذکور بالا نرفت و استقامت نرخ در مندهٔ از عجایب روزگار مشاهده شد - و دویم ضابطه از برای استقامت ارزانی غله ملک قبول الغخانی که ملک دانا و کار دان و مقرب بود شحنه مندهٔ شد و شحنه مندهٔ مذکور را اقطاع بزرگ دادند و بسوار و پیاده بسیار با قوت و شوکت گردانیدند و نایبی دانا و کاردان همه از یاران او از پیش تخت تعین شد و بریدی معروف بادشاه شناس در مندهٔ نصب کردند - و سیوم ضابطه از برای استقامت ارزانی غله گرد اوردن غلهها بسیار در انبارهای سلطانی است سلطان علاء الدین فرمان داد تا در

Digitized by Google

قصبات خالصه میان دواب بدله خراج عین غله ستانند و ان غلهها را در انبارهای سلطانی در شهر رسانند و فرمان شد تا در شهر نو ولایت شهر نو نصف حصه سلطان عین غله ستانند و همه در جهاین و قصبات جهاین انبارها کنند غلهها مذکور بکاروانیان شهر تسلیم نمایند و ازینجهت چندان غلههای سلطانی در دهلی رسید که هیچ محلتی نبود که دو سه خانه به غله سلطانی پر نکرده بودند و چون امساك باران شدی و یا کاروانیان بسببی در رسانیدن غله در منده تقصیر کردندی از انبارهای سلطانی غله درمنده می اوردند و به نرخ سلطانی میفروختند و باندازه احتیاج بخلق میدادند و در شهر نو از انبارهای سلطانی غله بکاروانیان تسلیم میکردند و ازین در ضابطه غله درمنده کم نمی شد و یک دانگ از نرخ سلطانی بالا نمیرفت.

چهارم ضابطه از برای استقامت ارزانی غله تسلیم کردن کاروانیان بملک قبول شحنه منده بود سلطان علاء الدین فرمان داد تا جمیع کاروانیان بلاد ممالک را رعیت شحنه منده سازند و مقدمان ایشان را طوق و زنجیر کنند و به شحنه تسلیم نمایند و شحنه منده را فرمان داد تا مقدمان کاروانیان را طوق و زنجیر کرده پیش خود در منده حاضر دارد و تا ایشان یك وجود نشوند و به ضمانت یکدیگر خط ندهند و زن و فرزند و ستور و مواشی و اسباب خود را نیارند و در دیههای کنارهٔ جون ساکن نکنند و شحنه ضابطه بر سر ایشان و زن و بچه ایشان از جهت شحنه منده نصب نشود و کاروانیان مضبوط او نگردند طوق و زنجیر از گردن مقدمان فرود نیارند و از استقامت ضابطه مذکور چندان غله در منده رسیدن گرفت که به غلههای سلطانی

Digitized by Google

احتیاج نمی افتاد و یک دانگ از نرخ بالا نمیرفت - پنجم ضابطه از
براي استقامت ارزاني غله منع احتکار بر سبیل عموم بوده است و
و منع احتکار در عهد علی چنان استقامت یافته بود که از هیچ طایفه
از طوایف سوداگران و ده داران و بقالان و غیر ایشان کسي را
ممکن نبوده که یک من غله احتکار کند و بخفیه یک من یا نیم من
غله زیادت از نرخ سلطاني بدانگي و درمي در خانه خود بفروشد
و اگر غله محتکر معلوم شدی غله سلطانی شدی و محتکر را مصادره
میکردند و از نواب و کارکنان ولایت میان دوآب در دیوان اعلی
خط می ستدند که هیچ افریده را در ولایت خود احتکار کردن روا
ندارند و اگر احتکار کسي از ولایت میان دواب معلوم شود نایب
و متصرف مجرم گردند و جواب پیش تخت ایشان گویند و از
واسطه استقامت منع احتکار در منده از نرخ سلطانی در نزول باران
و امساک باران دانگی و درمی زیادت نشد - و ششم ضابطه از برای
استقامت ارزاني غله خط ستدن از متصرفان و کارکنان ولایت
بود به مضمون انکه کاروانیان را غله از رعایا هم بر سر کشت بقیمت
بدهانند و سلطان فرمان داده بود تا از دیوان اعلی از شحنگان و
متصرفان ولایت میان دواب که به شهر نزدیک است خط ستانند
تا ایشان از رعایا خراج چنان به شدت طلب نمایند که ایشان را غله
از کشت در خانها اوردن و احتکار کردن ممکن نبود و هم بر سر
کشت بنرخ ارزان غله بدست کاروانیان بفروشند و به استقامت
ضابطه مذکور کاروانیان را در رسانیدن غلهها در منده عذری نمانده
بود و متواتر غله در منده میرسید و از براي منفعت خود دهقانیان

Digitized by Google

انقدر که ممکن میشد غله‌هاي خود را هم از کشت درمنده می اوردند
و به نرخ سلطاني میفروختند - وهفتم ضابطه برای ارزاني غله بر رسیدن
خبر نرخ منده و استقامت مصالح منده بوده است و سلطان علاء الدین را
هر روز خبر نرخ منده و استقامت مصالح منده از سه جا روشن میشد
اول تذکره نرخ و چگونگي کار منده شحنه منده رسانیدی و بعده برید
منده کیفیت رسانیدي و بعد برید منهیان که در منده نصب بودند
رسانیدندي و اگر درمیان کیفیت برید و دور منهیان و کاغذ شحنه
منده تفاوتی بودي شحنهٔ منده سزای خود دیدی انچه دیدي و
ازین جهت که عمله منده را محقق بود که خبر عجز و بجز منده از سه
جا بسلطان میرسد مجال نبودي که از احکام منده سر سوزني ته و
بالا شدني و جمله دانایان عصر علی در استقامت نرخ منده حیران
و متحیر گشتندي که در نزول باران و فراخي فصل اگر نرخ منده
بر قرار میماند دران استقرار چندان عجبي نبوده است اما اعجب
العجایب روزگارها در عصر علاي مشاهده شده است که در سالهای
که امساک باران شدی و در امساک باران قحط لازم بود در دهلی
قحط نیفتادي و یک دانگ از نرخ سلطانی بالا رفتن نه در غله
سلطانی و نه در غلهٔ کاروانی ممکن نگشت و این معنی از اعجب
العجایب روزگارها بوده است و بجز از بادشاهي دیگررا میسر نشده
و اگر در ایام امساک باران بکدو کرت شحنه منده از براي انکه نیم
چیتل بر نرخ غله زیادت شود عرضه داشت کرد و بصت یکان چوب
خورد و در ایام امساک باران باندازهٔ جمعیت هر محلتی که روزینه را
بحل کند بموازنه ان بقالان هر محلت را غله هر روزه از منده تسلیم

Digitized by Google

قضی و نیمگان من عام خریداران منده را دادندی و هم چنین جمعیت اکابر و معارف را که دهی و زمینی نبودی غله از منده میدادندی و اگر در امساک باران از هجوم خلق کسی از مسکینان و ضعفا زبر پای امدی و موازنه در امد خلق درون منده محافظت نشدی بالقطع دور بسلطان رسیدی شحنهٔ منده سزای خویش دیدی و از برای استقامت ارزانی قماش از جامه و شکر و نبات و میوه و روغن منور و روغن چراغ پنج ضابطه پیدا اوردند و از استقامت پنج ضابطه مذکور ارزانی قماش استقامت پذیرفت و از نرخ سلطانی قیمت زیادت نشد و خلق را بمراد رسید و ان پنج ضابطه از برای ارزانی قماش این است - سرای عدل - تعین نرخها - تذکرهٔ اسامی سوداگران بلاد ممالک - دادن مالها از خزانه بملتانیان معروف مالدار و سرای عدل بعهدهٔ ایشان کردن - پروانه رئیس در نفایس کالاها که بابت بزرگان و مهتران بود - بعد انکه پنج ضابطه مذکور استقامت گرفت تا سلطان علاء الدین در حیات بود قماش ارزانی پذیرفته بود ویک چیتل و یا دانگ از نرخ سلطانی زیادت نمیشد - اول ضابطه از برای استقامت ارزانی قماش تعین سرای عدل بوده است و صحرای درون دروازهٔ بداون بر سمت کوشک سبز که سالها معطل مانده بود ان صحرا را سرای عدل نام کردند و سلطان علاء الدین فرمان داد تا هر قماشی که از مال سلطانی و یا سوداگران شهر و اطراف که در شهر ارند جز در سرای عدل در هیچ خانه و بازاری فرود نیارند و درسرای عدل فرود ارند و نرخ سلطانی میفروشند و اگر کسی قماشی در خانه و یا بازاری فرود ارد یا از نرخ سلطانی یک چیتل زیادت فروشد

Digitized by Google

قماش او سلطانی شود و صاحب قماش در مصادره و مکابره افتد و لزین ضابطه از یک تنکه تا صد تنکه را قماش و هزار و ده هزار تنکه را قماش فرو نیاوردندی مگر در سرای عدل - و ضابطهٔ دوم از برای استقامت ارزانی قماش تعین نرخ بعضی از قماش ابریشمی برین جمله بوده است • خز دهلی شانزده تنکه • خز کونله شش تنکه • مشروع شعری مهین سه تنکه • بردمهین با دوال لعل شش چیتل • برد کمینهٔ سینم چیتل • استر لعل ناگوری بست چهار چیتل • استر کمینه دوازده چیتل • شیرین بافت مهین پنج تنکه • شیرین بافت میانه سه تنکه • شیرین بافت کمینه دو تنکه • سلاهتی مهین شش تنکه • سلاهتی میانه چار تنکه • سلاهتی کمینه دو تنکه • کرپاس باریک بست گز بیک تنکه • کرپاس کمینه چهل گز بیک تنکه • چادر ده چیتل • نبات یک سیر دو نیم چیتل • شکرتری یک سیر یک نیم چیتل • شکر سرخ سه سیر بیک نیم چیتل • روغن سنور یک نیم میر بیک چیتل • روغن کنجد سه سیر بیک چیتل • نمک دیه و یک من پنج چیتل • و اقمشه دیگر را از مهین و کمینه برین اقمشه که نرخ ان معین نوشته‌ام قیاس باید کرد و سرای عدل را از بامداد تا وقت نوبت نماز پیشین باز میداشتند و به نرخ مذکور حاجتمندان اقمشه می یافتند و کسی بی غرض باز نمی گشت - ضابطه سوم از برای استقامت ارزانی قماش اسامی سوداگران شهر و سوداگران اطراف بوده است که در دفتر رئیس نوشته بودند سلطان علاء الدین فرمان داد تا اسامی سوداگران شهر از مسلمانان و هندوان و سوداگران اطراف ممالک از مسلمان و هندو در دفتر دیوان ریاست ثبت

Digitized by Google

کنند و جملهٔ سوداگران شهری و بیرونی را میزانی سازند بحکم فرمان سوداگران را میزانی ساختند و از ایشان خط ستدند چنانچه پیوسته قماش در شهر در اورده اند همچنان و هم چندان هر سال در سرای عدل برسانند و بنرخ سلطانی بفروشند و از استقامت ضابطهٔ مذکور احتیاج باقمشه سلطانی کم شد و سوداگران میزانی چندان اقمشهٔ از اطراف بلاد ممالک در سرای عدل می اوردند و ان اقمشهٔ روزها بسیار در سرای عدل می ماند و فروخته نمی شد - ضابطهٔ چهارم از برای استقامت ارزانی اقمشه دادن مالها از خزانهٔ بملتانیان بود تا اقمشهٔ از اطراف بلاد ممالک بیارانند و بنرخ سلطانی در سرای عدل بفروشند سلطان علاء الدین فرمود تا از خزانه بمقدار بست لک تنکه بملتانیان مال دار دادند و ایشان را عهده دار سرای عدل ساختند وملتانیان را گفتند تا اقمشه از اطراف بلاد ممالک بیارانند و بنرخ سلطانی در سرای عدل بفروشند در انگه اقمشه سوداگران فرسد و این ضابطه هم واسطه استقامت ارزانی اقمشه گشت - ضابط پنجم از برای استقامت ارزانی اقمشه پروانهٔ رئیس در نفایس اقمشه کالهای مهین فرمان شده بود سلطان علاء الدین فرموده بود که جامه‌های مهین چنانچه تصبیح و تبریزی و جامه های زربفت و زرنگار و خزهای دهلی و کمخاب و شش تری و حریری و چیلی وبهیرم و دیوگیری و مثل و مانند جامه های که بابت عوام الناس نباشد تا رئیس پروانه ندهد و کاغذی بایشان خود ننویسند از سرای عدل ندهند و رئیس در دادن جامه های نفیس باندازهٔ مشاهده روزگار امرا و ملوک و اکابر و معارف را پروانه دادی وهر کرا دانستی که او

Digitized by Google

سوداگر نیست و بطمع انکه جامه از سرای عدل به بهای اندك بیرون
ارد و بدست دیگران که در اطراف برند و یکي به چهار و پنج از
بهاي سراي عدل بفروشند پروانه نمیدادي و پروانه درجامهای نفیس
بسبب ان مشروط گردانیده بودند که چه سوداگران شهر و چه سوداگران
اطراف کوشش ها میکردند که جامهاي نفیس و مهین و غریب که
انچنان در اطراف یافت نبودي به بهاي نرخ سلطانی از سراي عدل
بیرون می اوردند و در اطراف می بردند و ببهاي گران میفروختند
و از استقامت پنج ضابطة مذکور اقمشة در دهلی ارزان شد و مالها
ارزان ماند و مردمان سال خورده را مشاهدة ارزانی هاي هر چیزي
درعصر علائی حیرت بار می اورد و مردمان دانا دران عهد میگفتند که
سلطان علاء الدین را ارزانیهاي نرخ و استقامت ارزانی نرخ از چهار
چیز دست داده است یکی از سختی فرمان که اصلا از فرمان او
رجوع نیست و دویم از گرانی خراج ها که رعایا از شدت طلب
محتاج شده غله و اقمشه بنرخ سلطانی میفروشند و سویم از بي زري
خلق که این مثل در عصر او سایر شده بود که اشتر بدانکی و دانگ
کو و چهارم از کار فرمایان کوته دست و درشت مزاج که نه رشوت
می ستدند و نه روي کسي نگاه میداشتند و از براي استقامت ارزانی
اسپ و برده و ستور چهار ضابطه پیدا اوردند و در مدت نزدیك
مستقیم گردانیدند چهار ضابطة مذکور این است - تعین جنس و قیمت
موازنه ان - و منع خرید ار سوداگر و کیسه دار - و تعریک و تشدید دلال -
و تفحص خرید و فروخت هر بازاری بعد هرچند گهی پیش تخت -
وبا عمال چهار ضابطهٔ مذکور بر سر یکدو سال در اسپ و برده و ستور

Digitized by Google

بودند و چون قضاء اجل سلطان قطب الدین نرسیده بود و چند گاه از عیش و عشرت او باقي مانده است شبانگه سلطان خواست که از کهني ساکون فرود اید و ان مشططان خواستند که سلطان را حرکت دهند یکی هم از میان ایشان بر سلطان امد و ماجرای اندیشهٔ بلغاک و کنکاج فتنهٔ مشططان مشرح پیش سلطان تقریر کرد و سلطان هم بر سر منزل کهني ساکون وقفه کرد و ملک اسد الدین و برادران او را بجمیع مشططان که با او یار شده بودند شباشب بگیرانید و بعد تفحص همه را پیش دهلیز گردن زنانید و از بی باکي و اتباع رسم پدر در دهلي فرمان داد تا بست و نهه نفر پسران خورد خورد بغرشخان که خبر و اثر ازین بلغاک نداشتند و از کودکي و خورد سالگي از خانه بیرون نیامده بودند همه را بگرفتند و همچو گوسپندان بسمل کردند و مال و اسباب که عم سلطان علاء الدین در چندین گاه انرا نهاده بود انرا در خزانه اوردند و زنان و دختران او را درکوچه انداختند و محتاج درها گردانیدند و چون از قضا و قدر باریتعالی هلاک سلطان قطب الدین در ان بلغاک مقدر نشده بود از چنین بلغاک هم بیدار نشد و خود را گرد نیاورد و عیاشیها و مستیهای بي هنگام را ترک نیاورد و از جمله بیداري های امور ملکي که محافظت کردن بود بوقت مراجعت که در حدود جهابن رسید شادی کته سر سلاحدار را در گوالیر فرستاد و او را فرمود تا خضر خان و شادي خان و ملک شهاب الدین پسران سلطان علاء الدین که کور کرده بودند و نانی و جامهٔ میدادند یکسر همه را بکشد و مادران و زنان ایشان را در دهلي ارد و شادي کته در گوالیر رفت ان کوران مظلوم را بکشت و مادران و زنان ایشان را در دهلي

Digitized by Google

اورد و این چنین حیفی و تعدی را مرتکب شد و دیگر از بیدادی های
ملک سلطان قطب الدین ان بود که با شیخ نظام الدین که قطب العالم
بود ازجهت انکه خضر خان را بکشت و ان خضر خان را مرید شیخ
میدانست با شیخ بنیاد عداوت نهاد و زبان به بد گفتن شیخ بکشاد
و در بند ان شد که بشیخ آسیبت رساند و چند بد خواه او که خود را
در پیش از جمله نیکخواهان می نمودند سلطان قطب الدین را
بدخواهی و ایذای شیخ باعث میگشتند و بعد انکه سلطان قطب الدین
از دیوگیر در دهلی امد و گجرات و دیوگیر فتح شده بود و بلغاکی
بر امده در روز بنشست ملوک و امرای علائی که چاکر و بندهٔ پدر او
بودند مطیع و منقاد فرمان خود مشاهده کرد و غلام بچگان قدیم و در
پیوستگان قدیم خود را با کرو فر ظاهر و حشم و خدم بسیار و اقطاعات
بزرگ معاینه فرمود بر مستی جوانی و مستی ملک و مستی مال
و پیل و اسپ و مستی هوا و مستی شراب و مستیهای فتح و
نصرت و ضبط و استقامت و اطاعت و انقیاد امرای قدیم و جدید
بر انگیزد و بی باکی و بی التفاتی و قهاری و جباری بار اورد
و مکارم اخلاق او متبدل گشت و غضوبی و فحاشی و میاستی و
قهاری و بی مهری شد و دست بقتل ناحق زد و زبان را با مقربان
و نزدیکان به فحش و دشنام بکشاد و هوا پرستی را یکی بصد مراعات
نمود و هراس زوال ملک و خوف فتنه و حوادث از حریم خاطر او
شسته شد و با انکه رای زنان و محرمان او خام و نو دولت و بی
تجربه و مغرور و معجب چند روزه دولت بودند و در ملک او در
پیش او رای پخته نزدند مع ذلک زوال ملک او از انفاس روشن

لو میکردند و از دانایان صاحب تجربه دیگر می شنیدند از بیباکی و فحش گفتن او نمی توانستند که پیش او بگویند و از وفور جهل و جهالتی که در ایشان بود قدرت آن نداشتند که بعبارت هاي گونا گون که آمیخته امثال و تشبیه نجات وهلاک گذشتگان باشد او را در مجالس مختلف بیاگاهانند و در مدت ملک قطبي نه سلطان قطب الدین را از معتمدهای بسیار در خاطر گذشته و نه در پیش او هوا خواهي عرضه داشت کرد که هر روز چیزي از تواریخ سلاطین ماضیه که اسماع احوال سلاطین موید امور جهانداري ومُنبه غفلت جهاندارانست بخوانند سلطان قطب الدین از خود کامی و خود رائی و خود اندیشی از اختگان ارکان و اعوان ملک علائی محرم نکرد تا بعبارتي که اورا دست دهد سخنهائیکه متضمن اعلام مضرت و منفعت ملک و دولت باشد چنانچه داند و تواند کشاده و صریح و یا برمز و کنایت بسمع او رساند خاصةً بعد از امدن سلطان قطب الدین از دیوگیر هیچ امریده را از درونیان و بیرونیان مجال نماند که انچه صلاح ملک و دولت او باشد پوست باز کرده پیش او بگویند و از جباري و فرعوني که در سر سلطان قطب الدین رسته بود اول ظفر خان والی گجرات را بی هیچ جرمی و جنایتی اشکارا بکشت و دیوار ملک خود را بدست خود خراب کرد و چند بعد گاهی ملک شاهین را که خصر او بود و اورا ونا ملک نام کرده بود و نایب غیبت ساخته گردن زد و فرعونیت بنیاد نهاد و بی هنجاریهائیکه با ان ملک داري بر نتابد اغاز کرد وشرم حشم از پیش دیده برداشت و زرینه زنان و جامه زنان پوشیده در جمع می امد و نماز را ترک اورده و روزه ماه رمضان اشکارا وکشاده

Digitized by Google

میخورد و از بام هزار ستون ملك عین الملك ملتانی که از اکابر امرای ملوک عصر او بود و ملک قرابیک را که چهارده شغل داشت از عورتان مسخره فحاش دشنامها چنان پلید میگویانید که در مجمع حاضران هزار ستون می افتاد و از نهایت بی باکی توبه نام گجراتی مسخره را در مجلس خود استیلا داد و ان بهذذ کم اصل ملوک را نام زن و مادر میگفت و ذکر کشیده در می امد و در جامه ملوک کمیز میکرد و گوزها رها میکرد و بعضی وقت مطلق عریان شده در مجمع می امدی و فحش گفتی و ازانکه بر افتاد او نزدیک رسیده بود و زوال او دانا و نادان چون روز روشن میدیدند که به بد گفت شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز زبان میکشاد و عداوت اشکارا می کرد و ملوك درسرا را منع فرمود که کسی بزیارت شیخ در غیاث پور نرود و بارها از مستیهای متنوع بر زبان بیباکی میراند که هر که مر نظام الدین را بیارد هزار تنکه زر او را بدهم و روزی در حظیرهٔ شیخ ضیاء الدین رومی در مومی روز او سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین ملاقات شد حشمت شیخ را مراعات نکرد و سلام شیخ را جواب نداد و عدم التفاتی نمود و بر نیت انکه با شیخ در اندازد شیخ زادهٔ جام را که مخالف شیخ شده بود مقرب درگاه خود ساخته و شیخ اسلام رکن الدین را از ملتان در شهر طلب کرد و از پس کشتن ظفرخان نایب گجرات گجرات را بر حسام الدین مرتد که برادر مادر خسرو خان کافر نعمت بود تفویض کرد و او را با امرا و معارف و کارداران بجانب نهروالهٔ فرستاد و جمله حشم و خدم ظفرخان را داخل او گردانید و این برادر خسروخان غلام بچه بدبختی

Digitized by Google

خجیتی/ مرتدي برواربچهٔ بیباك بوده امت و او را هم سلطان قطب الدین احیانا میزد ان ولد الزنا مرتد گشت رفتنا در گجرات خویشاوند و اقرباي خود را جمع کرد وجمله برواران نام گرفتهٔ گجرات را برخود گرد اورد و بغي ورزید و فتنه انگیخت امراي گجرات با شوکت و قوت و حشم و خدم بودند او را بگرفتند و بند کردند و بز سلطان قطب الدین فرستادند سلطان قطب الدین از اشفتگي برادر او را طمانچه زد و در زمان رها کرد و مقرب درگاه خود ساخت و امرای گجرات چون اخلاص او و قرب او شنیدند در هراس شدند و از سلطان قطب الدین متنفر شدند و بعد عزل برادر خسرو خان وزارت گجرات وحل وعقد و قبض و بسط گجرات بملک وحید الدین قریشي که حسباً و نسباً شایستگي سروري و مهتري داشت تفویض کرد و او را صدر الملک خطاب کرد و در گجرات فرستاد و ملک وحید الدین قریشي که از نوادر وزرا و اعجوبهٔ ملوک بود و باریتعالي او را جامع اوصاف بزرگي افریده بود چون در گجرات رسیده در مدت نزدیک ان دیار اواره و ابتر کرده برادر خسرو خان را در ضبط دراورد وملتیم و منتظم گردانیده و در انکه سلطان قطب الدین ملک وحید الدین قریشي را در گجرات فرستاد وبرادر خسرو خان را پیش خود داشت ملک یک لکهي علائی وزیر دیو گیر بغي ورزید و خبر بغي او بسلطان قطب الدین رسید سلطان قطب الدین لشکر از دهلي نامزد کرد و یک لکهي و مشططانیکه در بغي او یار شده بودند گرفته و بسته در شهر اوردند و سلطان یک لکهي را مثله کنانید و گوش وبینی او برانید و فضیحت و رسوا کرد و مشططانیکه با یک لکهي

Digitized by Google

یار شده بودند همه را سیاست کرد و وزارت دیوگیر بملک عین الملک و اشراف بملک تاج الملک پسر خواجه علاء دبیر و نیابت وزارت بمخیر الدین ابو رجا داد و در دیوگیر فرستاد و عقلاء از تفویض اشغال مذکور بدانایان مذکور از سلطان قطب الدین که مست دولت بود تعجب کردند و ایشان چون کاردان و کارگذار بودند رفتند دیوگیر را در ضبط کردند و حشم و خراج را مستقیم گردانیدند و بعد استقامت کار دیوگیر سلطان قطب الدین ملک وحید الدین قریشي را از گجرات در شهر طلبید و تاج الملکي و نیابت وزارت حضرت و حل و عقد دیوان وزارت بملک وحید الدین قریشي داد ووضع الشيء في محله را کار فرمود و حق بمستحق ارزانی داشت و درین تفویض هم دانایان شهر تعجب کردند و از کارهاي جواني و مستی و غفلت و بی خبری سلطان قطب الدین غریب و عجیب نمود •

ذکر رفتن خسرو خان در معبر و اندیشه کردن بغی اوراکه همانجا بماند و لشکر را بدارد وکیفیت انکه اورا ملوک علائی چه طریق باز در شهر رسانیدند و مکابره و ایذا کردن سلطان قطب الدین بر ملوک حلالخوار بواسطه رضای خسرو خان کافر نعمت

و چون خسرو خان از دیوگیر در معبر رفت اورا کاری چنانچه ملک نایب را میدیدند و بدرایان معین باخزاین و دفاین خود ازانجا بتاختند و صد و اند پیل در هر دو شهر بسته کشادند گذاشتند و رفته بودند این پیلان بدست خسرو خان افتاد و او در معبر رسید که بشکال در آمد بضرورت همانجا رقعه کرد و در معبر خواجه تقي نام بازرگانی با مال

Digitized by Google

بسیار بوده است و او مرد سُنّي بود مالي مزکی داشت از اعتماد
انکه لشکر اسلام رسیده است از معبر نگریخت خسروخان که در باطن
جز غدر و حرامزادگی چیزي دیگر نداشت ان بازرگان مسلمان را
بگرفت و بشدت ازو مال او بستید و اورا هلاک کرد و مال او را
مال خزانه نام کرد و دران چند گاه که خسرو خان در معبر مانده بود او
را نبود کاري مگر با محرمان خود کنکاج کردن که ملوک علائی را چگونه
بگیریم و بکشیم و در معبر چه طریق نمایم و کیان را از لشکریار خود کنم و
کیان را تلف گردانیم و ملوک علائی چنانچه ملک تمر مقطع چندیري
وملک افغان و ملک تلبغه یغده مقطع کره نامزد او بودند و ایشان حشم
خدم بسیار داشتند و خسروخان از ایشان چشم مي زد و از اندیشهاي تباه
خسروخان و عزم بلغاک او ملوک علائی را بتسامع معلوم شد و مزاج
او بتماسي شکل دیگر دیدند و دانستند که نزدیک رسید که اتش فتنه
برافروزد و ملک تمر و ملک تلبغه یغده که امراء بزرگ و حلال خوار
بودند بر خسرو خان پیغام فرستادند که ما مي شنویم که تو شب و روز
دراندیشه بلغاک مي باشي و می خواهي که ازینجا باز در شهر
نروي ما ترا اینجا بودن رها نخواهم کرد و پیش از انکه میان ما وتو
پرده است و ما ترا نه بسته ایم عزیمت مراجعت مصمم کن ان پیغام
بسمع ان کافر نعمت رسانیدند و او را ازانجا ببدایع حیل و بصد تخویف
باز گردانیدند و چنانچه دانستند و توانستند خسروخان را سلامت با
لشکر در دهلي اوردند و تصور کردند که چون سلطان قطب الدین
حلالخوارگي ایشان بشنوند تا چه مرحمتها در باب ایشان ارزاني
کند و بر خسرو خان چه خواهد کرد و بران مشطط که در اندیشهٔ

Digitized by Google

بلغاک او یار بودند چه خواهد گذشت و سلطان قطب الدین را هوای
ان نازک بدنان چنان غلبه کرده بود و از غلبهٔ شهوت چنان مست شده که
فرمان داد خسرو خان را از دیو گیر در پالکی سوار کردند و بر سر هفت
و هشت روز بپرانیدند و در دهلی اوردند و در هر منزلی چندگان نفر
کهاران را پیش ازان مستعد و موجود داشته بودند تا در اوردن خسرو
خان را در راه مکثی نشود و ان حرامزاده غدار در حالات طمث که
حالتی بوالعجب است از ملوک مخالف خود باسلطان قطب الدین
گلها کرد و گفت که ایشان مرا ببلغاک بدنام میکردند و برمن دروغها
می بافتند و انچه در باب ان حلالخواران توانست بالغا ما بلغ بسمع
سلطان رسانید سلطان چنان اشفته و مشتاق او بودکه دروغها وافتراهای
ان حرامخوار را در باب حلالخواران استوار پداشت و پیش ازانکه ان
حلالخواران با لشکر برسند خاطر را بر ایشان گران کرد و ان صد پیل
و مال خواجه تقی که خسروخان اورد سلطان را از عشق او جهانی
نمود و بعد از رسیدن ان بروار بچه لشکر همه در دهلی امد و هرچند
که ملک تمر و ملک تلبغه کیفیت اندیشه هاي ماندن خسرو خان
و نیت بلغاک او پیش سلطان قطب الدین می گفتند و بر گفته
خود گواهان میگذرانیدند و چون قضای اجل سلطان قطب الدین
نزدیک رسیده بود پرده اذا جاء القضا عمی البصر پیش دیده ظاهر
و باطن او فروهشته بودند سخن حلالخواران را در باب ان حرامخوار
اصلا و البته استوار نمیداشت و از غلبه مستیهاي گوناگون مکابره
میکرد و هم بر گویندگان و هم بر گواهی دهندگان میرنجید و تفت
میشد و از جبروتي که بر سر او رفته بود ملک تمر را از مرتبه فرود

Digitized by Google

اورد و فرمود که او را درون نگذارند و اقطاع چندیري ازو کشیده
به برواربچه داد و ملک تلبغه یغده را که در باب شحط خسرو خان
سخنان کشاده تر میگفت سیلی فرمود و بر دهن زنانید و شغل و
اقطاع و حشم ازو بستد و او را بند فرمود و کسانیکه از حلالخوارگي
ایشان و از حرامخوارگي خسرو خان گواهي میدادند این چنین
راعتانرا تعزیر هاي سخت کرد و بند کنانید و در اطراف فرستاد و
ملازمان بارگاه را از خواص و عوام محقق گشت که هر که در باب
خسرو خان پیش سلطان قطب الدین سخني از روي حلالخوارگي
خواهد گفت سزاي او همین خواهد بود که ازان ملک تلبغه وملک
تمر و حلالخواران دیگر شد و انایان در سراي و تمامی شهر در یافتند
که سلطان قطب الدین را وقت مردن نزدیک رسیده است و
بزرگان و سران هرکه در سراي کاري داشت چار ناچار خود را بپناه
خسرو خان می انداخت و کار استیلاي خسرو خان و بیخبري
وغفلت و مکابره گري سلطان قطب الدین بجاي رسید که زبان
بیخواهان و صلاح گویان بکي بسته گشته و زمان زمان عشق سلطان
بر خسرو خان بر مزید میدیدند و امارات عذر خسرو خان بر سلطان
بیشتر مشاهده میکردند و از ترس قهر و بي انصافي و مکابره گري
سلطان همه کس در مانده بودند *

ذکر ماجراء عذر خسرو خان و قتل سلطان قطب الدین

و بعد انکه خسرو خان مخالفان خود را مالید در کارغدر بجوامع همت
مشغول شده و بهاء الدین دبیر حرامخوار را از جهت انکه سلطان

Digitized by Google

قطب الدین را بسبب غورتی با بهاء الدین بد شده بود و میخواست که او را بکشد در کشتن سلطان قطب الدین یار خود کرد و پیش ازانکه خسرو خان غدر بکند پیش سلطان گذرانیده بود که من از دولت خداوند عالم بزرگ شده‌ام و در مهمات دور دست نامزد می شوم و ملوک و امراي خویش و قرابت و خیلخانه دارند و من ندارم اگر مرا از پیش فرمان شود نیاي خود را در بهلوال و زمین گجرات بفرستم تا چند قرابت نزدیک مرا به امید مرحمت بادشاه پیش گیرد و بیارد سلطان مست و غافل عرضه داشت ان ولد الزنا را جولک بخورد و اجازت داده او بدین بهانه برداران نام گرفته گجراتیان را بر خود اورد و به بهانهٔ انکه قرابتیان من اند ایشانرا بر می کشید و ایشان را زر و اسپ و جامه میداد و با قوت و شوکت میگردانید و دران ایام که ان حرامزاده کار غدر نزدیک رسانید هرشب مقدمان بردار را و چند مشطط دیگر را چنانکه پسر قرة قیمار و یوسف صوفی و مثل و مانند ایشان در فرو خانه ملک نایب پیش خود میطلبید و در غدر کردن با سلطان قطب الدین اندیشه میکرد هرکسی ازان مشططان اندازه خبث باطن خود در کشتن سلطان قطب الدین راي میزدند و هم در ایام اندیشه غدر ایشان سلطان قطب الدین بشکار جانب سرساوه رفت و برواران خواستند که سلطان قطب الدین را در عین شکار کردن و نرگه کشیدن بکشند پسر قرة قیمار و یوسف صوفی و چند مشطط دیگر برواران را منع کردند و گفتند که اگر شما سلطان قطب الدین را در شکار گاه تبه خواهید کرد باید که جمله لشکر در زمان جمع شود و ما هرهمه را

Digitized by Google

هم در صحرا در شکار بکشیم و بعد کشتن سلطان قطب الدین که لشکر اسلام غوغا کند و بر ما بجنگ درایند ما کجا خزیم فلما مصلحت درایندست که ما غدر در کوشک سلطان بکنم و سلطان را بالای هزار ستون بکشیم و کوشک را پناه گیریم و ملوک را از خانه ها بطلبیم و ترکان سازیم و اگر با ما یار نشوند ایشان را هم بکشیم و سلطان از شکار سرسارة زود تر باز گشت و در شهر امد و بعیش و عشرت و کامرانی مستغرق شد و خسرو خان درحالتیکه میان او و سلطان گذشتی پیش سلطان عرضه داشت کرد که من هر شب پگاه تر از پیش باز میگردم و بدان وقت درهای سرا قفل میشود و قرابتیان که بهوای خدمت من زمین خود را گذاشته اند و بر من امدن نمی توانند که با من ملاقات کنند و پیش من ایند که اگرکلید درچاك بر دست کسان من باشد توانم که شب قرابتان خود در فرو خانه بطلبم و ایشان مرا بینند و من ایشان را به بینم و سلطان مست شهوت و مدهوش غفلت فرمود تا کلیدهای درچاک بکسان خسروخان دهند و از بی خبری مقصود خسرو خان از ستدن کلیدهای درچاك در نیافت و در هرشب یکپاس و دو پاس گذشته بروازان تنها دست گرفته و تبقها حمایل کرده درجاک در امدنهی و سیصد کان بروار گجراتی درفروخانه ملك نایب جمع میشدندی ونوبتیان که شب دردرسرای میخفتند درامد بروازان با اسلحه مشاهده میکردند و بد گمان می گشتند و فهیمان و زیرکان در می یافتند که درامد بروازان در درسرای بی بلائی نیست و در میان در سرای چکاچك افتاد و ترغاکیان بایکدیگر میگفتند که امروز و فردا خسرو خان

Digitized by Google

غدر خواهد کرد و مزاج سلطان قطب الدین چنان رفته و در شصته شده بود که هیچ امیدی نمی توانست که سخنی در صلاح جان او پیش او بگوید هر همه اهل دو مرا دریافته بودند و با یکدیگر میگفتند و از دور تماشا میکردند و خداوندان تجربه از مشاهدهٔ مستی و بیخبری سلطان قطب الدین میگفتند که چنانچه سلطان جلال الدین را طمع مال و حرص مال کور کرده در کوه برد و کشانید سلطان قطب الدین را غلبه شهوت و هوا و نهایت مستی و بیخبری کورو کر ساخته است و از دست خسروخان خود را میکشاند و هیچ یکی را از ملوک کبار که محلی و مرتبه تمام داشتند ممکن نگشت که سلطان قطب الدین را بگویند که عذر خسرو خان تا حلق رسیده است اگر می توانی جان خود را فریاد رس و از میان چندین برواران که شبها در در سرای اینند یکی را بگیر و تفحص بکن تا از کنکاچ خسروخان پیش تو بگویند که کار کجا رسیده است جمله بزرگان در سرای اندیشه غدر خسروخان می شنیدند و برواران را برای العین میدیدند و درون درون میکاهیدند و غصها می خوردند و از کژ گرفتن سلطان قطب الدین می ترسیدند و امکان دم زدن نداشتند و از سر جان خاستن نمی توانستند و از دور تماشا میکردند و قاضی ضیاء الدین که او را مردمان قاضی خان گفتندی کلیدهای درهای کوشک بدست او بودی و در خط استاد سلطان قطب الدین بود و مرتبه بس بلند داشت نماز دیگر که شب اینده ان سلطان قطب الدین را خواهند کشت قاضی خان مذکور از سر جان خود بخاست و با سلطان قطب الدین گشاده و پوست باز کرده گفت که در فرو خانه خسروخان هر شب برواران جمع می شوند و ساخته

Digitized by Google

و مستعد می باشند و از بسیاران می شنوم که خضرو خان در بند غدر است و جمله ملوك از غدر خسرو خان شنیده اند از خوف بادشاه عرضه داشت نمی توانند کرد من برکرم بادشاه اعتماد دارم انچه می بینم و میشنوم عرضه داشت میدارم خداوند عالم نیکو میداند که اگر کسی اب زیادتی درخانه خود خوردی در زمان سلطان علاء الدین را خبر رسانیدندی این چنین بلائی هم در در سرای بادشاه کنکاج کرده اند و قومی هرشب تا صبح در اندیشه غدر مشغول میباشند و خداوند عالم را خبر نمی باشد که اگر خداوند عالم این کار را که تعلق بجان خداوند عالم دارد تفحص و تتبع فرمایند در ملک خداوند عالم چه زیان دارد و کدام خیر از محبت خسرو خان کم گردد که اگر چیزی در تفحص پیدا نشود و وهم بندگان نرود اعتماد برخسرو خان یکی هزار گردد و اگر به تفحص چیزی پیدا اید دران صورت جان بادشاه در حفظ ماند و ازانجا که اجل سلطان قطب الدین و اجل قاضی ضیاء الدین در بناگوش رسیده بود و فضیحت درسرای خانه سلطان علاء الدین از در و دیوار در امده سلطان قطب الدین حکم مقتول گرفته از سخن قاضی ضیاء الدین تفت شده بر روی او زنتی ها گفت و سخن راست و درست ان یار وفادار باور نکرد و همان ساعت خسرو خان پیش سلطان امد سلطان نا برخوردار که در غرقاب هوا تا حلق فرو رفته بود از نهایت غفلت و بیخبری و نهایت مستی و بی التفاتی با خسرو خان ولد الزنا گفت که این زمان در باب تو قاضی ضیاء الدین پیش من همچنین و همچنان گفته است و ان زیر خسپ مردان و پسر بچه نا جوانمردان بستم در گریه شد و بکلی

Digitized by Google

کاذب در میان اورد سلطان را گفت که ازانچه خداوند عالم مرادر
غایت دوست میدارد و در جهٔ من از دیگران بزرگ گردانیده است
جمله بزرگان و نزدیکان خداوند عالم درخون من سعی میکنند و مرا
میخواهند بکشانند و سلطان قطب الدین را از رقت ناز امیز و گریهٔ
کرشمه امیختهٔ ان نازک غدار شهوتي تازه تر جنبید و اورا درکنار گرفت
و بوسه چند بر لب او زد و او را فرو گرفته و کرد انچه کرد و در اثناء
مجامعت که جان و روان دران حالت باختن سهل مي نماید اورا
گفت که اگر همه جهان زیرو زبر شود و همه نزدیکان من بیک زبان
ترا بد گویند من بر تو چنان عاشق و اشفته ام که هر همه را بر تار موي
توصدقه کنم توخاطر جمع باش که من گفت هیچ افریده درحق تو
شنیده نا شنیده نَنم و چون شب از ربعی بگذشت و پاس اول
بزدند و ملوک و امرا غیر نوبتي باز گشتند و وقت اجل نزدیک
رسیده قاضي ضیاء الدین که عهده دار درها بود از پیش سلطان باز
گشت و از بام هزار ستون فرود امد و بر حکم معهود در هزار ستون
بنشست و در تفحص درها و ترغاکیان و عهده داران نوبت هرپاس
مشغول شدند و پهلوي سلطان جز خسروخان مطموث دیگري نماند
وندهول نیامي خسروخان با چند بروار پنهان گرفته بود و در زیرچادرها
پنها کرده و در هزار ستون درامد و نزدیک قاضی ضیاء الدین رفت
و بیزهٔ تنبول راست کرده بدست قاضی ضیاء الدین داد و همدران
محل جاهریا بروار که قتل سلطان قطب الدین را عهده شده بود
نزدیک قاضی ضیاء الدین درامد و تیر از زیر چادر کشیده و برقاضي
ضیاء الدین گذار کرد و ان مسلمان بي تجربه غافل مغرور را برجا

Digitized by Google

خمپانید واز کشتن قاضی ضیاء الدین در هزار ستون شوری خاست وغلبه برامد و جاهریا بعد اخبر رسانیدن کار قاضی ضیاء الدین با چند بروار مستعد دیگر جانب بام هزار ستون دوید و هزار ستون از بروران پر شد و در هزار ستون غلبه و شور بیشتر امد و اواز ان شور وغلبه بالای بام هزار ستون رسید و در سمع سلطان افتاد سلطان قطب الدین از خسرو خان پرسید که این غلبه و شور چیست که او فرومي اید برخیز و به بین که فروچه میشود وان ولدالزنا ازپیش سلطان برخاست و نزدیک دیوار بام هزار ستون امد و تعللي کرد وباز بر سلطان رفت که اسپان خاصه رها شده اند و در صحن هزار ستون میگردند خلق غلبه میکنند و ان اسپان را میگیرند سلطان و خسروخان هم در سوال و جواب بودند که جاهریا با بروران دیگر در بام هزار ستون رسیده بود و ابراهیم و اسحاق عهده داران و دربانان درخاص را تیرزد و کشت و از غلبه در بام هزار ستون سلطان دربانت که غدر شد سلطان قطب الدین دران محل کفش درپاي کرد و در جانب حرم دوید خسروخان مفعول دید که اگر سلطان در حرم در رود کار دشوار شود غلام بچگي و بی شرمي را در کار اورد ودنباله سلطان دوید و بسلطان رسید و از پس جعد سلطان را بگرفت و در دست خود به پیچید و استوار کرد و سلطان اورا در ته کرد و بر بالاي سینه او برامد و ان زیرخسپ حرامزاده به هیچ سبیلي جعد سلطان را از دست رها نکرد و سلطان خسرو خان را بر زمین زده بود و بر سینه او نشسته و خسرو خان فرو افتاد و جعد سلطان را بردست پیچیده که درین حالت جاهریا بروار بر سر ایشان رسید خسرو خان

Digitized by Google

ازته سلطان فریاد کرده جاهریا را گفت که مرا هشداري جاهریا تیر بر
مینه سلطان زد و جعد گرفت و از بالاي مینه خسرو خان فرود اورد
و بر زمین انداخت و سر سلطان قطب الدین را ببرید و چندین
نفر دیگر چه در هزار ستون و چه در بام هزار ستون و چه بر بالاي
هزارستون از دست برواران کشته شدند و بام هزار ستون از برواران پرشد
و ترغاکیان بگریختند و گوشه ها خزیدند و در هر چهار طرفي دیوثها
برواران برافروختند و تن بی سر سلطان قطب الدین را از بام هزار
ستون در صحن هزار ستون انداختند و خلق انرا بدید و بشناخت و
هر کس بگوشه خزیده بود و از جان خود نومید شده و همدران حالت که
سلطان قطب الدین راکشتند رندهول نیاي خسرو خان وحسام الدین
مرتد برادر خسروخان و جاهریا برواروبرواران دیگر در حرم سلطان
قطب الدین درزدند و مادر فریدخان وعمرخان حرم سلطان علاء الدین را
درزمان بکشتند و ان کردند که درهیچ گبرستانی وملحدستانی ملحدان
و گبران نکرده بودند و هاتف از غیب دران معرض اواز میداد و
مصراع میگفت • مصراع • اي هرکه چنان کند چنین اید پیش •
و مثل مذکور را مکرر میکرد که هرچه بکاري همان بدروي و روح
سلطان جلال الدین شهید بر بام هزار ستون و درون حرم علائی تماشا
میکرد و جام شراب انصاف از دریاء معادله حضرت بي نیاز مي
نوشانده و بزبان وعظ درگوش مستمعان بیدار دل میرساند • بیت •

به مکن که بد افتي • چه مکَن که خود افتي

و بعد انکه برواران هریك را کشتني بود بکشتند و از چندان ترغاکیان
دم و درودي بر نیامد و تمامي کوشک علائی از درون برون برواران

Digitized by Google

مستولي گشتند و مشعلها و ديوٹها بسيار برافروختند و دربار را بار كردند و هم دران نيم شب ملک عين الدين ملتاني و ملک وحيد الدين قريشي و ملک فخر الدين جونا اعني سلطان محمد تغلق شاه و ملک بهاء الدين دبير و پسران ملک قرابيک که هريک بسري ملکي بزرگ شده بود و بزرگان و معتبران ديگررا از خانه طلبيدند و در درسراي در اوردند و بر بالاي هزار ستون بردند و كردگان ساختند تا روز روشن شود و درون و برون درسرا از برواران و هندوان پر شده بود خسرو خان به ان غلبه كرده و مستولي شده و كار جهان دگرگون گشته و طرق و طرايقي ديگر پيش امده بيخهاي ملک علائي در تخلل افتاد و از بيوناي روزگار خانمان علائي تة و بالا و زير و زبر شد و شومت پروردن پسر بچگان و مابونان از كار كرد ملک نايب و خسرو خان در بر انداختن سلطان علاء الدين و سلطان قطب الدين در ديده الو الابصار و الو النهي جلوة كرد *

ذكر برتخت نشستن خسروخان كافر نعمت و غلبة برواران وبت پرستي برواران درون درسرا و دستياب شدن خسروخان و خسروخانيان ازهندو و مسلمان برخانمان علائي و قطبي و مندرس شدن نام و نشان سلطان علاء الدين و فرزندان او ازجهان

و بعد انكه خسروخان و برواران از كار غدر فارغ شدند و ملوک و امراي دولت را بر بام هزار ستون اوردند و در نظر خود داشتند و صبح بدميد و افتاب برامد خسرو خان مابون خود را سلطان ناصر الدين

Digitized by Google

خطاب کرد و انچنان غلامبچه و بروار بچه ولد الزنائي از قوت بروارن و هندوان بر تخت علائی و قطبی بنشست و روزگار غدار نابکار شکال بچه روبه نژاد را بر جاي شیران شرزه روا داشت و خوک بچه و سگ صفت را بر تخت پیلان صف شکن بر ارزنگ صفدران تهمتن به پسندید و هم در ساعت جلوس ان ملعون و ملعون بچه و مابون و مابون زاده فرمان داد تا چند نفر غلامان سلطان قطب الدین را که اختصاص بزاو داشتند و از امرای کبار شده بودند بگیرند و بکشند در روز بعضی از ایشان را در خانهاي ایشان کشتند و بعضی در در سراي اوردند و در گوشه بردند و گردن زدند و خانمان و زنان و غلام و کنیزک مسلمان ایشان پرو پیمان به بروارن و هندوان بخشیدند و خانه قاضی ضیاء الدین را با جمیع اسبابیکه در خانه او بود خارج زن و بچه که هم در اول شب فرار نموده بودند برند هول نیاي خسروخان دادند و همدر زمان جلوس ان مفعول برادر مرتد خود را خانخانان و رندهول نیاي خود را راي رایان و پسر قره قیمار را شایسته خان و یوسف صوفي را صوفیخان و بهاء الدین دبیر را که یار او شده بود اعظم الملک خطاب کرد و ازبراي فریبش و در دام اوردن علائیان و قطبیان فرمود که عین الملک ملتانی را که با او هیچ نسبتی نداشت عالم خان خواند و دیوان وزارت بر تاج الملک و وحید الدین قریشی و بعضی اشغال بر بعضی ملوک و شغلهای ملک قرابیک بر پسران قرا بیک مقرر داشتند و در سر پنج روز از جلوس ان خاکسار بد اصل در در سرا بت پرستی بیاراستند و جابزیا کشندهٔ سلطان قطب الدین را در در و جواهر بیاراستند و بروارن گنده بغل در حرم سلطانی بازیدند و زن سلطان

Digitized by Google

قطب الدین را خسرو خان مقتول خواست و برواران غالب گشته
رخانمان پرپمان امرای خاص قطبی و علائي یافته زنان و کنیزکان
مسلمانان را تصرف میکردند و اتش حیف و شعله تعدي بر اسمان
میرسید و برواران و هندوان غالب گشته مصاحف را کراسي می
ساختند و در محرابها بتان می نهادند و می پرستیدند شعار کفر و
کافری از استیلای برواران و از غلبه هندوان روز بروز از جلوس ان
زبرخصب مردان بلندي میگرفت و خسروخان مابون در قصد انکه
برواران وهندوان با قوت و شوکت شوند و جمعیت هندوان بسیار
بر ایشان گرد ایذ فرمود تا خزینه را بکشایند و زرها بریزند و در مدت
چهار ماه خاصة در دو و نیم ماه که سلطان محمد ازو رو نتافته بود ان
غلامبچهٔ بیدیں را سلطان ناصر الدین میخواندند و بر منابر خطبه بنام
او میگفتند و در دار الضرب سکه بنام ان بد نام مي زدند و خسروخان
و خاینان را در ان چند ماه معدود کار نبرد مگر بر انداختن علائیان
وقطبیان و ایشان از هیچ ملکی و امیری چشم نمي زدند و هراسی
در خاطر نمیکردند مگر از غازي ملک اعنی سلطان غیاث الدین
تغلقشاه که هم در سراي اقطاع خود دیوبالپور مانده بود و از استماع
خبر بر افتادن خانه علائي همچو مار برخود می پیچید و از براي انکه
سلطان غیاث الدین تغلق بنوعي در شهر در اید و در دام ایشان
افتد سلطان محمد تغلقشاه که در ان ایام او را ملک فخر الدین جونا
میگفتند میفریفتند و شغل اخر بکی بر او مقرر داشته بودند و انعام
و جامه میدادند و سلطان محمد بن تغلقشاه که بر سلطان قطب الدین
محلي و قربی تمام داشت از قتل ولینعمت خود خون می خورد و از

Digitized by Google

ملاقات هندوان و غلبه برواران که بر انداز گران مربیان او بودند پشت دست بدندان میخائید و ازانچه خسروخان وخسروخانیان خلق را بزورها میفریفتند و ازان خود میکردند دم زدن نمیتوانست و غازي ملک اعنی سلطان غیاث الدین تغلقشاه در دیو بالپور خبر غلبه برواران و استیلای هندوان و بر افتاد مربیان خود اعنی سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین متواتر می شنید و غصه ها می خورد و تاسف ها میکرد و تعزیت و مصیبت پسران سلطان علاء الدین و خانمان سلطان علاء الدین که ولي نعمت او بود می داشت و شب و روز در اندیشه کشیدن انتقام ولي نعمت خود از برواران و هندوان می بود و ازانکه شاید که هندوان بنور دیدهٔ او سلطان محمد تغلقشاه اکفتی رسانند اندیشه میکرد و از دیو بالپور جنبیدن و لشکر کشیدن و استعداد بر انداخت برواران کردن نمیتوانست و دران ایام خذلان و خسران که شعار کفر از غلبه هندوان بلندي می گرفت و شوکت و قوت برواران بر مزید مي گشت هندوان تمامی بلاد ممالک اسلام بفلک میزدند و شادیها می کردند و نظر میداشتند که باز دهلي هندوانه شود و مسلماني دفع ومضمحل گردد دران مه چهار ماه بادشاهي خسروخان و غلبه خسرو خانیان و استیلای برواران و هندوان و مسلمانان شهر و حوالي بر سه قسم شده بودند قسمی از شدت حرص و طمع دنیا و ضعف ایمان و سستي اعتقاد از دل و جان یار خسرو خان و خسرو خانیان شده بودند و بغلبهٔ برواران و استیلای هندوان رضا داده و ملک و دولت ان برواربچه مابون را بر مزید مي طلبیدند و از روزها می گرفتند و این چنین قوم طماع و حریص که قبله روی دل ایشان

Digitized by Google

محض دنیا بود بسیار مشاهده شدند و قسمی که ان بیشتر بود با انکه ازان خاکساران کافر نعمت مواجب و انعام می یافتند و بعضی را از منافع بلیغ وشرا که قیمت گرفته بود میم بسیار میرسید و مع ذلک از باطن یاران ملعونان حرامخوار نمي شدند و از غلبهٔ کفر و ضعف اسلام محزون ومغموم می بودند و در دولت خسرو خان و خسرو خانیان خوش نمي شدند و خوش نمی بودند قسمی اگرچه اندك تر بودند از اعتقاد رسوخ اسلام و وثوق ایمان دران چند گاه که خسرو خان بادشاه شده بود و برادران و هندوان معتولي گشته و شعار کفر بلندمي میگرفت و عزت مسلماني در دلها افسرده میگشت اب خوش نمي خوردند و خواب خوش نمی کردند و شب و روز در قلع و قمع ان بیدینان اهتمام بسته بودند و دعای بر افتادن ایشان می خواستند و از استماع اپروئي قالعان دین خون خود می خوردند *

ذکر گریختن ملک فخر الدین جونا اعني سلطان محمد شاه بن تغلقشاه از خسرو خان و رفتن او بر پیش پدر غازي ملک اعني سلطان غیاث الدین تغلقشاه در دیوبالپور و لشکر کشیدن غازی ملک از دیوبالپور بر سمت دهلی در انتقام از خسرو خان و خسرو خانیان و نامزد کردن خسرو خان برادر مرتد خود را و صوفیخان را در مقابله غازي ملک و ظفر یافتن غازي ملک بر لشکر خسرو خان

و بعد دو نیم ماه از بادشاهي خسرو خان و ته بالا شدن خانمان علائی و قطبي و رمواني و فضیحتی اتباع و اشیاع ایشان بحضور

Digitized by Google

چندان ملوك كبار و امراء حشمدار علائی و قطبي ملك فخر الدين جونا اعني سلطان محمد بن تغلقشاه را همت در كار شد وشجاعت جلوه داد و رگ حلالخوارگي در جنبش امد و انتقام ولي نعمتان و مربيان در خاطر مستولي گشت نماز ديگری متوكلا على الله با چند نفر غلام معدود خود سوار شد و از خسرو خان بتافت و التفاني از جمعيت خسرو خانيان در خاطر نگذرانيد و چون صفدران و صف شكنان كه در وقت كارزار محتاج بسوار و پياده نباشند از ميان چندان جمعيت بيرون امد و راه ديو بالپور گرفت و نماز شام همين روز از تافتن او خسرو خان را خبر شد و از تافتن ان صفدر و صفدر زاده خراسان و هندوستان دلهای خسرو خان و خسرو خانيان بشكست و هر همه حرامخواران و كافر نعمتان از رفتن او بسوی پدر دست و پای گم كردند و در هم برهم شدند و بادشاهی بر خسرو خان و عيش بر خسرو خانيان تلخ شده و بعضی سوار بلغاكي را با پسر محمد قرة قيمار مشطط كه عرض ممالک شده بود بتعاقب سلطان محمد نامزد كردند و سلطان محمد كه تهمتن زاده ايران و توران بود شبی درميان كر و در سرستی برسيد و سوارانی كه بتعاقب او نامزد شده بودند نتوانستندكه بدو رسند خايب و خاسر باز گشتند و پيش ازانكه سلطان محمد در سرستي رسد غازي ملك اعنی سلطان غياث الدين تغلقشاه محمد سرتبه را با دو يست سواران از ديو بالپور نامزد سرستي كرده بود و حصار سرستي را بدان سواران ضبط كرده و سلطان محمد از سرستي سوار شده بسلامت بر پدر خود در ديو بالپور رسيد و از رسيدن پسر غازي ملك باريتعالی را شكرها بسيا كرد و

Digitized by Google

مدقات داد و طبل شادي زدند و دست غازي ملک در کشيدن انتقام اولياي نعمت خود از برواران و هندوان کشاده شد و در استعداد لشکر کشيدن و قلع برواران مشغول شد و خسرو خان کافر نعمت که خود را از قوت برواران سلطان ناصر الدين خوانانيد برادر مرتد خود را و يوسف صوفي را که يکي را خانخانان نام داشته بود و دريم را صوفي خان خطاب کرده بود با پيل و خزانه و لشکر مستعد کرد و بر سمت ديو بالپور در محاربه غازي ملک از دهلي نامزد کرد و برادر را چتر داد و ان هردو سر لشکران خام دريده چون چوزه مرغ که در زير بال مرغ از بيضه بيرون ايند و يکبک پريدن گيرند از دهلي بيرون امدند و از سر حمق و نادانې وکودکي و ديوانگي در مقابل ان چنان اژدري و در محاربه مغدري که غازي ملک بود که از زخم تيغ او خراسان و مغلستان ميلرزيد اين پسرکان بی تجربه به غرور پيل و خزانه و لشکر نا ازموده برسر کردند و بر سمت ديوبال پور روان شدند و دران ايام که صوفي خان ملحد گشته و در مقابل غازي ملک روان مي شد از سر مکابره و الحاح در خانه هاي گوشه نشينان و تارکان ميرفت و از برای فتح و نصرت بيرق بی براقت کفر بفاتحه و دل کازی و دعاء استمداد مينمود و خدا طلبان و صادقان در حضور و غيبت صوفيخان و خسرو خانيان ديگر شب و روز بر طريق مجمل دعا ميکردند و ميگفتند اللهم انصر من نصر دين محمد اعني اي بار خدا ميان لشکر برواران و لشکر غازی ملک کسی را فتح و نصرت ده که دين محمد را نصرت کند و دعای درحق غازی ملک که از برای نصرت

Digitized by Google

دین محمدی لشکر کشیده بود مستجاب می شد و در جمله ان هردو سر لشکر بی خروپا که نه از مکاری روزگار خبر داشتند و نه تجربه دیده بودند و نه بر حق بودند در سرستی رسیدند و از خامی و سستی خویش نتوانستند که سرستی را از سواران غازی ملک مخلص گذانند و از خامی و نامردی و بی بنیادی و بی تجربگی لشکر خصم را پس پشت گذاشتند چنانکه خوردگان نازنین در خانه خالگان مهمان روند عجبی و غروری بر سر گرفته کورا کور در مقابله ان چنان رستمی و تهمتنی که بمت کرة پیش لشکر مغل را شکسته بود و تة و بالا کرده در امدند و این پسرگان بی عاقبت که از کنار بابا و ماما پای در زمین ننهاده بودند پیشتر شدند و غازی ملک پیش ازانکه این خام دریدگان بر افضول از دهلی بر سمت دیو بال پور لشکر کشیده ملک بهرام ایبه را که دران ایام از زمره جالخواران بود از آنچه طلبیده بود و او با سوار و پیاده خویش در دیوبالپور امده و بغازی ملک پیوسته و چون غازی ملک شنید که برادر مرتد خسرو خان و صوفیخان بی سروپا باد بروت بر سر کرده از سرستی بگذشتند نصرت الاسلام و المسلمین و قهر الکفر و الکافرین با جمعیت یاران قدیم وفادار و خیلخان جالخوار خود که لشکری اراسته و مرتب بود غازی ملک از دیوبالپور بیرون امد و قصبهٔ دیلی را بگذشت و اب پس پشت کرده و در مقابله لشکر خصمان فرود امد و دویم روز میان هر دو لشکر مصاف شده الحق بعلو جلوه کرد و فتح و نصرت اسمانی بر اعلام دولت غازی ملک سایه انداخت و هم بحمله اول غازی ملک لشکر کافر نعمتان را بشکست و جمعیت

Digitized by Google

هرمخواران را تار تار گردانید و زیر و زبر نهاد و چتر و دور باش برادر مرتد خسروخان و پیلان و اسپان و خزینه که خسروخان برابر برادر فرستاده بود همه بدست غازي ملک افتاد و بعضي امرا و سوار معارف لشکر حرامخواران در حالت مقابله کشته شدند و زخم خوردند و بیشتر امیر و دستگیر گشتند و ان هر دو بچگان که خود را خانان و سر لشکران نام کرده بودند ودوان دوان در مقابل شیران نر و پلنگان مفدر امده خلقی را کشانیدند و چتر و پیل و خزانه وپایگاه پاي داد و دم ترازو کرده پشت دادند و چنان گریختند که گرد ایشان در نظر نیامد وشب درمیدان کردند و روسیاه کرده و خاک درسر انداخته بخسروخان پیوستند وازدز انهزام ایشان وظفر غازي ملک خسروخان و خسرو خانیان را جان در تن نماند و دلهای برواران بشکست و روهاي کافر نعمتان زرد و لبها خشک گشت و جماهیر براران و هندوان که از اعوان و انصار خسرو خان شده بودند خود را دخیل و تیغ خود را در زیر تیغ و گرز غازي ملک نیست و پست گشته تصور کردند و غازی ملک بعد فتح مذکور یک هفته هم در صحرای فتح مقام کرد و بعد ترتیب غنایم ان حرامخواران و استعداد لشکر حلالخوار خود ساخته و پرداخته با شوکت تمام و لشکری اراسته در طلب انتقام اولیاء نعمت خود و برقصد قلع و قمع براران متولي بر اهل اسلام طرف دهلي نهضت فرمود و خسرو خان سراسیمه و حیران مانده با امرای بداختر خود و جمعیت براران و هندوان که اعوان و انصار او شده بودند از شهری بیرون امد و در صحرای که اراسته حوض علائي است باغات خود را پیش انداخت و حصار دهلي را پس پشت کرد و در مقابل

Digitized by Google

لهراوت فرود امد و از ترس غازی ملک درمیان چهارباغ لشکرگاه ساخت و جمله خزانه های سلطانی را از کلو کهتری و دهلی بیرون اورد و در لشکرگاه برد و بر طریق پادادگان دولت و واماندگان قمار در خزانه ها جاروب دهانید و دفترهای مطالبه و جمع و خرج را بسوزانید و ازانکه به یقین دانست که ملک و دولت و اسلام و حیات و جان و جهان با هزار بدنامی و سیاه روی پا داده است جمله احوال بیت المال را چه بر طریق مواجب دو نیم ساله و چه بر هیات انعام بر سر تمامی لشکر بریخت و از غصه و حسرت انکه مال بر دست بادشاه اسلام افتاد دانگ و درم در خزینه رها نکرد و دست در غل و غش زده و کور و کر و بیخبر گشته هرروز سوار می شد و پیش خیلها می امد و معارف لشکر را پیش خود می طلبید و نوازش میکرد و قربت میداد و نظر در افعال تبع خود نمی انداخت و خواص و عوام لشکر از قصد کردن غازی ملک و درامدن غازی ملک خسروخان و خسروخانیان را بر شرف هلاک می دیدند و سران حرامخوار را بسته بر سر نیزه می پنداشتند و ان کافر نعمت در دریای هلاک غرق شده دست و پای میزد و لشکریان صادق الاعتقاد که قصد تیغ کشیدن بر لشکر غازی ملک که لشکر اسلام بود نداشتند زرها را ازان مابون مغبون قبض میکردند و صد لعنت برو می فرستادند و راه خانه میگرفتند و از اعتقاد ایمانی میدانستند که باطل با حق بس بر نیاید و کفر با راست برابری نتواند کرد و حرامخوار بر حلالخوار مظفر نشود و کفر و کافری بر اسلام و مسلمانی غلبه نکند و خسروخان معغول کافر نعمت خام دریده بر غازی ملک منصور و حلالخوار

Digitized by Google

صاحب تجربه ظفر نیابد و خضرو خان و خسرو خانیان بعد انهزام لشکر در قریب یکماه پیشتر مال بیت المال بیرون می انداختند و بر طریق غرق شدگان خود را در شاخهای گسسته می اویختند روزه دیدگی و غلام بچگی و بی شرمی را کاری میفرمودند و گمان می بردند که باشد که از زر ریختن چنانچه سلطان علاء الدین را در مال جلوس کار دوید ما را هم کاری بدوه زر ریزی میکردند و غازی ملک با لشکر خاصه خود و انانکه دران حلالخوارگی یار شده بودند منزل بمنزل قطع کرد و در حوالی شهر رسید و در عمرانات اندپت نزول فرمود و شب ان روز که میان هر دو لشکر محاربه خواست شده عین الملک ملتانی از خسروخان بگشت و راه او جین ودهار گرفت و از ماندن او هم دل خسروخان وخسروخانیان در روز جنگ بشکست •

ذکر محاربه غازی ملک با خسرو خان و منهزم شدن خسروخان و ظفر یافتن غازی ملک وجلوس کردن غازی ملک بر تخت بادشاهی با جماعه خواص وعوام ملک

و روز جمعه که از میامن و برکات ان روز بزرگوار بر مسلمانان باران فتح و نصرت بارد و بر هندوان و کافران بلاهای گوناگون نزول شود غازی ملک با جمعیت حلالخوار خود از عمرانات اندپت سوار شده و در مقابل خسرو خان بیشتر راند و خسروخان با جمیع برواران و هندوان و انانکه از مسلمانان حکم و بالکفار ملحق گرفته بودند از یرت خود سوار شده پیلان را از پیش انداخت و پیشتر امد و در صحرای لهراوت هردو لشکر صف بزدند و در مقابل یکدیگر ایستاده

Digitized by Google

شدند و در حالت مقابله یزکیهای طرفین شد یزکی غازی ملک
غلبه کرد و ملک تلبغه ناگوری را که از دل و جان یار خسرو خان
شده بود و از جهت او تیغ بر لشکر اسلام کشید با چند بردار دیگر
بینداختند و سر بریده او را پیش غازی ملک اوردند و پسر قرة قیمار
که شایسته خان و عرض ممالک شده بود کار از دست شده دید
با لشکر خاصه خود از لشکر خسرو خان بتاخت و در راه ریگستان
چون در عمرانات اندپت درامد و بنگاه غازی ملک را غارت کرد وهم
ازان جانب راه گریز گرفت و هردو لشکر صفها زده در مقابل یکدیگر
تا نماز دیگر بماندند و بعد از نماز دیگر که در روز جمعه این وقت را
وقتی بس شریف و نفیس شمرند غازی ملک با اقرباء و مقربان
و امراء حلالخوار خود که هر یکی رستمی و تهمتنی بود بر قلب
خسرو خان زد خسرو خان زن صفت حمله مردانرا طاقت نیاورد و
همچو جیزان پشت داد و صف او بشکست و لشکر او منهزم شد
و او تنها از لشکر جدا افتاد و جانب تلپت راه گریز گرفت وبرواران
ازو تفرقه شدند و کسی گرد او نگشت و چتر و دور باش و پنلان پیش
غازی ملک اوردند و غازی ملک مظفر و منصور باز گشت و شب
درامده بود و پاسی شب گذشته هم در برت گاه خود در عمرانات
اندپت نزول کرد و خسرو خان مطرود چون در تلپت رسید یک
ادمی از برادر و جزان بر پهلوی او نمانده بود از تلپت باز گشت در
حظیرة باغ ملک شادی علائی که ولی نعمت قدیم او بود بیامد
و پنهان شد و شب همدران باغ بماند و بعد شکستن خسروخان و منهزم
شدن لشکر براران و هندوان تفرقه شدند و هرجا که ایشان را در صحرا

Digitized by Google

و بازار و کوچه و محله در می یافتند می کشتند و اسپ و سلاح می ستدند و انانکه دوکان و چهار کان شده از شهر گریختند در راه گجرات کشته شدند و اسپ و سلاح پای دادند و دویم روز خسروخان را از خطیرهٔ ملک شادی گرفته اوردند و گردن زدند و ان شب که غازی ملک در عمرانات اندپت ماند بیشتری ملوک و اکابر و عهده داران شهر بخدمت او پیوستند و کلیدهای کوشک و دروازها بدرگاه او اوردند و غازی ملک روز دویم از فتح با جمیع ملوک و امرا و اکابر و معارف از عمرانات اندپت سوار شد و با جمعتی هرچه پیشتر در کوشک سیری فرود امد با جمیع بزرگان ملک در هزارستون بنشست و در اول مجلس جماهیر بزرگان ان جمع در مصیبت سلطان قطب الدین و دیگر پسران سلطان علاء الدین که ولی نعمت ایشان بود گریه کردند و در فقدان اولیای نعمت خود تاسف و تحیر می نمودند و پس ازان از بیرون اوردن انتقام ولی نعمتان از بروارن و هندوان و تازه شدن اسلام و مسلمانی و کشته شدن کافر نعمتان خدای را شکر و سپاس گفتند و بعد ماجرای مذکور غازی ملک دران جمع ببانگ بلند گفت که من یکی از بر کشیدگان سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین ام و از حلالخوارگی که در سرشت من تعبیه است از سر جان خاستم و با دشمنان و بر انداز گران ولی نعمت خود تیغ زدم و انتقام ایشان چنانچه دانستم کشیدم و شما بزرگان ملک علائی و قطبی در جمع حاضر اید که اگر کسی از نسل ولینعمتان ما مانده است همین زمان درین جمع بیارید تا اورا بر تخت نشانم و من در پیش مربی زادهٔ خود کمر به بندم و خدمت بکنم

Digitized by Google

و اگر دشمنان ال علائی و قطبی را پاک کرده اند بزرگان هر دو عهد شما اید که درین جمع گرد امده اید هر کرا لایق تخت و شایان بادشاهی می بینید او را تعین کنید و برتخت بنشانید تا من او را اطاعت کنم که من که تیغ زده ام و انتقام مربیان خود کشیده بطمع ملک این کار نکرده ام و از سرجان و مال و زن و فرزند خود که خاسته ام از براي نشستن تخت نخاسته ام هرچه کرده ام از براي کشیدن انتقام کشندگان ولینعمت خود کرده ام هر که را بتخت بادشاهی شما اختیار میکنید من هم همون را اختیار میکنم هر همه بزرگان جمع امده متفق اللفظ والمعنی گفتند که از فرزندان سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین کافر نعمتان چندان کسی را زنده نگذاشته اند که بابت بادشاهی و شایان ملک داری باشد و درین ایام از قتل سلطان قطب الدین و استیلاي خسرو خان و بزواران هر طرفی از اطراف بلاد ممالک فتنه خاست و متمردان سر بر کرده اند و کارها از ضبط رفته است و تو که غازی ملکی بر ما حقها داري و چندین سال است که سد درامد مغل تو بودي و بواسطه تو راه درامد مغل هندوستان بسته شده است و درین ایام خود کاري کردي که حلالخوارگی تو در تاریخها خواهند نوشت هم مسلمانی از استیلای هندوان و بروزاران رهانیدي و هم انتقام ولینعمتان ما از کشندگان ایشان کشیدی و حقی بزرگ بر خواص و عوام این دیار ثابت کردی و باریتعالی درمیان چندین چاکران و بندگان علائی توفیق ترا داد واین چنین سرخروئی بتو ارزانی داشت و ما هر همه بلکه همه اهل اسلام این دیار ممنون منت تو شدند و ما همه که درین جمع

Digitized by Google

حاضر ایم شایان بادشاهی و لایق اولو الامری جز تو دیگری را نمی بینم واز روی علم و عقل و استحقاق و دیانت جز تو دیگری را نیابت تخت نمی شناسیم و حاضران جمع هر همه بر سخن مذکور متفق شدند و اهل حل و عقد اجماع کردند و دست غازی ملک گرفتند و بر بالای تخت فرستادند و چون غازی ملک مسلمانی و مسلمانان را فریاد رسی کرده بود خطاب او بر زمانهای سلطان غیاث الدین جاری گشت و همدران روز سلطان غیاث الدین تغلق شاه باجماع خواص و عوام بر تخت مملکت جلوس فرمود و هرکس از ملوک ووزرا و امرا و معارف ومعتبران در محل و مرتبه خود دست بر کمر بستند و پیش تخت غیاثی ایستاده شدند و فتنه‌ها فرونشست و جانی نو در اسلام درامد و مسلمانی از سر تازه گشت و شعار کفر در زمین فرو رفت و خاطر ها جمع شد و دلها اسوده گشت الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد و اله اجمعین •

السلطان الغازی غیاث الدنیا و الدین تغلق شاه السلطان

صدر جهان قاضی کمال الدین - الغخان اعنی سلطان محمد شاه - بهرام خان شاهزاده - محمود خان شاهزاده - مبارک خان شاهزاده - مسعود خان شاهزاده - نصرت خان شاهزاده - تتار ملک پسر خوانده سلطان - ملک صدر الدین ارسلان نایب باربک - فیروز ملک برادر زاده سلطان - ملک شادی داور نایب وزیر - ملک برهان الدین عالم ملک کوتوال - ملک بهاء الدین عرض ممالک - ملک علی حیدر نایب وکیلدر - ملک

Digitized by Google

نصیر الدین محمود شه خاص حاجب - ملک بهتا خازن - ملک علی
اغدي اشک ملک - شهاب الدین چاوش غوری - ملک تاج الدین
جعفر - ملک قوام الدین وزیر دولت اباد قتلغ خان - ملک یوسف نایب
دیبالپور - ملک شاهین اخوربک - احمد ایاز شحنه عمارت - نصیر الملک
خواجه حاجی - ملک احسان دبیر - ملک شهاب الدین سلطانی
تاج الملک - ملک فخر الدین - دولشه بوهاری - ملک قیربک - ملک
کشمیر شحنه بارگاه - ملک محمد زاغ - ملک سعد الدین منطقی - ملک
حسام الدین حسن مستوفی - ملک عین الملک - ملک کافور لنگ -
ملک سراج الدین قصوری - ملک خاص شحنه پیل - ملک حسام
الدین بیدار - ملک نظام الدین پسر عالم ملک - ملک علی برادر ملک
حاجي - ملک بدر الدین - ملک تاج الدین ترک نایب گجرات -
ملک سیف الدین - ملک حاجی *

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين و سلم تسليما كثيرا كثيرا چنين ميگويد بنده اميد وار برحمت پروردگار ضياء برنى چون در سنه عشرين مبعماية سلطان غياث الدين تغلق شاه انار الله برهانه در كوشك سيري برسرير سلطنت جلوس فرمود و بادشاهى بذات همايون او زيب و زينت گرفت و ازانكه او همواره با حشمت و مكنت و عزت و عظمت معشيت ورزيده بود در سر يكهفته مصالح جهانداري و امور ملكى را فراهم اورد و ان چندان پريشانيها و ابتريها كه از خسرو خان و خسروخانيان پيدا امده بود و ازاستيلاى حرامخواران كار و بار در سرا زيروزبر شده فرونشاند وكارهاى ملكى را ضبط كرد و مردمان هم چنين دانستند كه مگر سلطان علاء الدين باز زنده شد و تا چهلروز از روز جلوس سلطان غياث الدين تغلقشاه دلهاى خواص و عوام اهالى بلاد ممالك بر بادشاهي او قرار گرفت و تمرد و طغيان كه هرطرف خاسته بود باطاعت و انقياد بدل گشت و از استقامت مزاج تغلقشاهي خواطر بندگان خداي

Digitized by Google

بیارامید و خام طمعها و عنقره گیرها از خاطرها محو شد و مردمان بدل فارغ از وجود بادشاه قاهر و ضابط دنبال کار و بار خود شدند و گفتگو و جستجوی زیادتی را ترک گرفتند و از وجود سلطان غیاث الدین تغلقشاه ملک را رونقی پیدا امد و کارهای ملکی که از دیگری بصالها ملتیئم نشدی از سلطان تغلق شاه بچند روز معدود ملتیئم و منتظم گشت و فریاد رسی او اسلام و مسلمانی و ماجرای کفران نعمت خسروخان و برافتاد او در قلم امده است و انتقام اولیای نعمت بصرعتی که سلطان تغلق را دست داد هیچ یکی را از بادشاهان بدان حیثیت و نیکنامی دست نداده بود و از روز جلوس سلطان غیاث الدین تغلق شاه بقایای خاندان علائی و قطبی انچه از کشتن حرامخواران مانده بود روی بفراهمی اورد سلطان تغلق شاه شرایط حرمت حرمهای ولی نعمتان بواجبی محافظت نمود و دختران سلطان علاء الدین را در محل‌های شایسته نسبت فرمود و طایفه که خطبهٔ عقد زن سلطان قطب الدین با خسروخان کافر نعمت سویم روز از قتل او نا مشروع خوانده بودند ایشان را تعزیرهای سخت فرمود و ملوک و امراء و کار داران باقیماندهٔ علائی را اقطاعات و اشتغال و مواجب و انعامات مقرر داشت و ایشان را از خواجه تاشان خود میدانست و بی حرمتی برادرزادگان علائی بهر جرمی و ظنی روا نمیداشت و برانداخت ایشان بر حکم رسمی تنبیهی که معهود شده است از اعوان و انصار گذشتگان کسی را سلامت نمیگذاشتند در خاطر خود نمی گذرانید و سلطان غیاث الدین تغلقشاه از روز جلوس مبناء امور جهانداری خود بر انتظام و القیام و فراهمی و ابادانی و عدل و انصاف و

Digitized by Google

حرمت داشت علماء و قدماء و حقوق گذاري نهاد و خواجه خطير
و ملک الوزراء جنيدي و خواجه مهذب بزرگ را ک از وزراي قديم
بودند حشمت و حرمت ايشان در درهراي بادشاه نمانده بود
بنواخت و جامه و مواجب و انعام داد و ايشان را در پيش خود
محل نشستن ارزاني داشت و در قانون معاملات سلاطين که واسطه
استقامت خواص و عوام رعايای ملک شده بود از ايشان پرسيدي و
هرچه دران صلاح ملک و دولت و فراهمي و ابادانی رعايا و استقامت
بواطن مردم بودي بدان عمل کردی و از خود چيزيکه دران احداث
تنفر باطنها بار ارد پيدا نياوردی و خانهاي قديم برافتاده و خانهای
معامل شده را از سر احيا کرده و از نهايت وفاداری و حق گذاری
که درخلقت سلطان غياث الدين تغلقشاه سرشته بودند با هرکه در ايام
ملکی معرفتی و شناختی داشت و يا وقتی از اوقات ماضی خدمت
و اخلاصی مشاهده کرده بود و چون ببادشاهی رسيد و سرفراز شد
در باب ايشان با اندازه حال ايشان مراعم فرمود و حق خدمت
کسی ضايع شدن روا نداشت و مهمل نگذاشت و در جميع معاملات
جهانداري طريقهٔ اعتدال و رسم ميانه روی که مرجمله صلاح و سداد
امور جهانبانی است مراعات ميکرد و در هيچ کاري خود کامي را
کار نفرمود و از موازين و مقادير اعطاء و ايثار و ساير معاملات تجاوز
ننمود و از اعطای که يکی را هزار دهند و ديگريرا در موازنه او و يا
نزديک مرتبه او بود درمی هم ندهند اجتناب نمود و تا توانست
صاحب حق را فرو نگذاشت و نا مستحق را سرفراز نگردانيد و از
کارهاي شنيع گربه احتراز کرد و فعلي که ازان وحشت بواطن روی

Digitized by Google

نماید احتراز کرد و از بی طریقی تجنب نمود و سلطان محمد را که علامت جهانداری و جهانبانی در ناصیهٔ او می درخشید الغخان خطاب کرد و چتر داد و ولیعهد سلطنت گردانید و شاهزادگان دیگر را یکی را بهرام خان و دویم را ظفرخان و سویم را محمود خان و چهارم را نصرت خان خطاب تعین فرمود و بهرام ایبه را بشرف برادری مشرف گردانیده بود کشلو خان خطاب کرد و ملتان و عرصهٔ سنده بدو داد و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب باریکی و ملک بهاء الدین خواهر زاده را عرض ممالک و اقطاع سامانه و ملک شادی داماد را کار فرمائی دیوان وزارت تفویض فرمود و تتار خان پسر خوانده را تتار ملک خطاب کرد و ظفرآباد اقطاع داد و ملک برهان الدین پدر قتلغ خان را عالم ملک خطاب کرد و کوتوالی حضرت دهلی داد و ملک علی حیدر را نیابت وکیلدری و قتلغ خان را نیابت وزارت دیوان و قاضی کمال الدین را صدر جهانی و قضاء درون شهر بقاضی سماء الدین و نیابت عرضی و عرصه گجرات بملک تاج الدین جعفر داد و اعوان و انصار ملک کسانی را گردانید و اشتغال و اقطاعات بلاد ممالک بکسانی داد که هم جهانداری و امور جهانبانی بدایشان زیب و زینت گرفت و هم بواطن عامه خلایق از سروری و سرداری ایشان تنفر نکردند و در خواطر بزرگی ایشان چنان منتقش گشت که گویی همه عمر ان بزرگان فرمانروای ملک و دولت بودند و سلطان غیاث الدین تغلقشاه از وفور تجارب کمال فراستی که بدان اراسته بود در مدت چهار سال و اند ماه بادشاهی خود نه بیکبارگی بدفعه اول کسی را چنان براورد و سری و سروری داد که او کور و کر شود و

Digitized by Google

همت و پا گم کند و در نا کردنیهای اویزد و نه استحقاق ذاتی و خدمت قدیم کسی را چنان فروگذاشت که ان موجب شکستگی دیگران گردد و واسطه دل ماندگی و نفرت شود و نه فعلی و قولی در باب بندگان قدیم و مخلصان دیرینه ازو در وجود امد که اعتماد دیگران ازان گم گردد و گوئی که این بیت امیر خسرو در معاملات جهانداری سلطان غیاث الدین تغلقشاه گفته بود و محافظت موازین و مقادیر او را صفت کرده • بیت •

کاری نکرد جز بکمالات علم و عقل • گوئی که صد عمامه بزیر کلاه داشت

و انچه در وصایای بر اوردن اعوان و انصار از جهانداران خلف و سلف و وزرای ما تقدم در تواریخ سلاطین ماضیه منقول است سلطان تغلقشاه جمله شرایط ان وصایا در براوردن اعوان و انصار خود معمول و مرعی داشت و باریتعالی در طینت سلطان غیاث الدین تغلق شاه انتظام و التیام و ایتلاف و فراهمی و زیادتی عمارت و بعیاری ابادانی سرشته بود و او مقتضای طبیعت و باعث خلقت خود خراج بلاد ممالک بر جاده معدلت بر حکم حاصل تعین فرمود و محدثات و قسمات بود و نابود را از رعایاء بلاد و ممالک برداشت و سخنان ساعیان و کلمات موفران و پر زنتنیهاء مقاطعه گران در باب اقطاعات و ولایت ممالک بلاد مسموع نداشت و فرمان داد تا ساعیان و موفران و مقاطعه گران و محرران را گرد گشتن دیوان وزارت ندهند و دیوان و زارت را فرمان داد که زیادت از یک ده یازده بر اقطاعات و ولایت بظن و تخمین و یا بسعایت ساعیان و نمودار موفران بر نروند ودران کوشش نمایند که

Digitized by Google

هر سال ابادانی زیادت شود و چیزی چیزی از خراج بر رود تا انکه از گرانباری بیکبار ولایت خراب گردد و راه زیادت بسته شود و بارها سلطان تغلقشاه فرمود که خراج از ولایت بر نهجی باید ستد که رعایا ولایت در زراعت بیفزایند و گذشته مستقیم گردد و هر سال چیزی بیفزاید نه انکه یک کرت چندان بستانید که نه گذشته بر قرار ماند و نه اینده چیزی بر رود ولایت ها که خراب میشود و خراب مینماید از گرانباری خراج و نهایت طلبی بادشاهی است و از مقطعان و عاملان مخرب خرابی بار می ارد وهم سلطان تغلقشاه درباب ستدن خراج از رعایا جملهٔ مقطعان و والیان بلاد ممالک را وصیت فرمودی که هندو را چنان باید داشت که از تونگری بسیار کور نشود و متمرد و سرتاب نگردد و از بینوائی و بی برگی ترک زراعت و حراثت نگیرد و موازین و مقادیر مذکور محافظت کردن در ستدن خراج بزرچمران و کاملان توانند و سرمایه معاملت جهانداری با هندوان بسر بردن وصیت مذکور است وهم درستدن خراج از سلطان غیاث الدین تغلق شاه که بعض صاحب تجربه و دوربین و صلاح اندیش بادشاهی بود منقول است که مقطع و والی را در ستدن خراج تفحص و تتبع باید کرد تا بخوطان و مقدمان خارج خراج سلطان قسمتی علیحده بر رعایا نکنند و اکر زراعت خود را و چرائی خود را در قسمت در نیارند شاید که حق خوطی و مقدمی بدین مقدار که چیزی ندهند کفایت کنند و زیادت نطلبند مانع نباید شد که در گردن خوطان و مقدمان عهد ها بسیار است که اکر ایشان هم همچو رعایا حصه بدهند نایده خوطی و مقدمی درمیان نماند و انرا که از امرا و ملوک سلطان

Digitized by Google

غیاث الدین بزرگ گردانیدی و اقطاعات وولایات دادی ورا نداشتی که ایشان را بطریق عمال در دیوان ارند و بر طریق عاملان از ایشان به بی ادبی و شدت مال طلبند فاما ایشان را وصیت فرمودی که اگر خواهد که شما را از دیوان وزارت بار طلبی نشود و شما را در مطالبه و بی ادبی بیفتد وابروی ملکی وامیری از شما بخواری و بیمقداری بدل نشود از اقطاعات خود طمعهای اندك بکنید وازان اندك چیزی برکارکنان خود مسلم دارید و ازمواجب حشم دانگ ودرم طمع نداریه اگر ازان خود چیزی حشم را بدهید و یا ندهید ان بدست شماست فاما ان مقدار که بنام حشم مجرئی شود و ازان چیزی شما توقع کنید نام امیری و ملکی شما را بر زبان نباید رانه و امیری که از مواجب چاکر چیزی بخورد خاك خورد بهتر ازان باشد فاما اگر ملوك و امرا نیم ده یازده و یك ده پانزده خراج از ولایت و اقطاعات خود توقع کنند و حق اقطاعات داری و ولایت داری خود بستانند ایشان را منع کردن نیامده است و باز طلب ان کردن و امرا را در مطالبه کشیدن محض حیف باشد و همچنین کارکنان و متصرفان ولایت و اقطاعات اگر پنج هزاری و ده هزاری خارج مواجب خود اضافت کنند بجهت این مقدار ایشان را فضیحت نباید کرد و بزخم لت و شکنجه و بند وزنجیر نباید مقید فاما انرا معتمدها برند و از جمع ساقط کنند و بر طریق حصه داری از اقطاعات و ولایت مالهای گران بربایند اینچنین خایندان ودزدان را دولت وشکنجه و بند وزنجیر فضیحت و رسوا باید کرد و انچه برده باشند با خانمان ایشان باید مقید و اگر دانایان درین مقدمه اندیشه صائب را کار فرمایند دانند

Digitized by Google

و دریابند که محض انصاف همانست که ان بادشاه منصف ز
خداوند تجارب از سر بصیرت فرموده است و برین ضابط که سلطان
تغلقشاه در متدن خراج بحق معلم داشت مقدمی و خوطی و
مرسوم ولایت داري و اقطاعات داري و نیران اصابت کارکنان حکم
فرمود درعهددولت او وهم ولایت هاابادان ترو فراهم ترشد وهم بمقطعان و
والیان که اعوان و انصار ملك او بودند مالی خارج مواجب میرسید و
هر سال قوت و شوکت ایشان زیادت می شد و هم کار کنان را بقدر
کفاف مال و نعمت میرسید وهم کسی به احترام ملکی و امیری
و کارداری در مطالبه دیوان نیفتادي و فضیحت و رسوا نشدي و
اخلاص اعوان و انصار ملك روز بروز بر مزید می شد و سلطان غیاث الدین
تغلقشاه دیوان وزارت بکار داران و کار کنان نیکنام تفویض فرموده بود
و از معاملات سلطاني که در دیوان تغلق بولایات و اقطاعات و کار
کنان و متصرفان دارد شدتی و طلبی و موقوفی و بی ابروئی و
زنجیر نبودی فاما طلبی وشدتی که در دیوان وزارت سلطان تغلقشاه
یکدو سال کرد از مطالبه زرهاي بیت المال بود که خسرو خان کافر
نعمت دوحالیکه جان و ملك پای میداد بیرون انداخته بود و
در هنگام محاربه از خزانه لشکر و خلق غارت کرده بودند و درباز
رسانیدن این چنین مالیکه مردمان بغارت غور برده بودند و خزاین
علائي خالي کرده و دانگ و درم در بیت المال مسلمانان نگذاشته
و جاروب زنانیدند غارت گران و ناحق ستانندگان فروغال کرده بودند
و متابعت میکردند در دیوان تغلقشاهي در مطالبه بران چنان قوم
شدت میکردند و در باز دادن اموال غارتي مردمان سه قسم شدند

Digitized by Google

قسمي که در ایشان خدا ترسی بود و ان اندک بود چنانچه مالها ازخسروخان برده بودند باز در خزانه رسانیدند و قسمي مردمان مال دوست مطالبه را در مماطلت می انداختند و می خواستند که برشوت و منت مطالبه را از سر خود دفع کنند و سلطان تغلقشاه عذر مسموع نداشت و بخشونت و زفتی از ایشان مال مطالبه میکرد و فرو نگذاشت و قسم سویم برندگان مال طماع و حریص و غارت گر و بی دیانت و دزد بودند مالها در ارزوي متعدي میگذرانیدند و این چنین مردمان بسیار بودند خود را با وجود مال در مطالبه مال انداختند و شدت و رسوائي قبول کردند و بوقت طلب زبان بشکایت میکشادند و بزیارتها می رفتند و پیش درست و دشمن مستغاث میکردند و انچنان بادشاهی را که کهف مسلماني و پناه مسلمانان بود بد میگفتند و بد می خواستند و سلطان فرمان داده بود که از مردمان قسم سویم که باوجود مال فضیحت می شوند بشدت بند و زنجیر دلت و انبر مالها باز ستانند و عذر هاي دروغ مسموع ندارند و بر سر یکسال زر باز ستیدن مال بیرون انداخته غارت شده چندان جهد کردند که خزانهاي علائي چنانچه مملو بود باز مالامال شد و باریتعالی سلطان غیاث الدین تغلقشاه را در اخذ و اعطاي بیت المال عجب فراستي و معرفتی بخشیده بود از هرکه از روی عقل و شرع مال ستدنی بود بستدي و انجاها که از راه شرع و عقل و همت و سخاوت دادنی بود بدادي و ازانجا ها که از روي صلاح دین و دولت باز طلبیدنی نبود باز نطلبیدي و ازانجاها که اعطاي در باب ایشان اسراف و تبذیر و تلف بود اعطاء نکردي و اینچنین

Digitized by Google

بادشاهي كه از محل ستدن بستاند و در محل دادن بدهد و از نا وجه نستاند و بناحق ندهد در قرنها و عصرها بر سر اقليمي و ديارى فرمان روا و فرمان فرماي شود يا نشود و هيچ هفته نگذشتى كه سلطان تغلقشاه در بزرگ درگاه بندانيدي و بخاص و عام درونيان بر اندازه مرتبه هر كس انعام بدادي و در دادن انعام طريقه توسط را مراعات كردى نه ان چندان دادي كه تا اسراف و تبذير كشد و نه انچنان اندك دادي كه به بخل و إمساك موصوف كنند و انكه لكها و هزارها بر رسم و رسوم فراغنه و جبايرة كه بيكى دادندى و در استحقاق و غير استحقاق نظر نينداختندى و ديگران را حسرت خوراندندي همچنين كسى را ندادي و اعطاء او باعث التيام و اخلاص و هواخواهى گشتى نه واسطه حسد يكديگر و تنفر از نيك خواهى او ميشدي و نظر دور بين ان بادشاه در هنگام اعطاء و ايثار درين نيفتادي كه چون ملازمان درگاه او از قديم و جديد و خواص و عام در خدمت و ملازمت و هوا خواهى بر اندازة مراتب خود موازى و متساوي اند و انكه انعام بادشاه بعضى يابند و بعضي نيابند شكسته شوند و حسرتها خورند و اخلاص ايشان در حق بادشاه كم گردد و انانكه نيافته باشند بر انانكه يافته باشند حسد و غيرت كنند و از باطن تخالف و مناقش شوند پس انصاف در اعطاء و ايثار بادشاه ان باشد كه هرچه دهد دران كوشد كه بهمه دهد تا هم اخلاص او بر سينهاي يافتگان زيادت گردد وهم ايشانرا با يكديگر حسرتي و حسدي پيدا نيايد و از انديشه مذكور كه از انديشهاي دور بينان و صاحب بصيرتان ست كه سلطان تغلقشاه خواستى كه خواص و عوام در سرا را از انعام او

Digitized by Google

هر بار نصیب رسد و از دولتخواهان درگاه او کسی از انعام او محروم نماند و شکسته نشود و در اعطاء و ایثار سلطان غیاث الدین تغلقشاه را رسمی پسندیده بود که مثل ان رسم در بادشاهی دیگر در دار الملک دهلی مشاهده نشد که سلطان تغلقشاه در موسمی و رسیدن هر فتحنامه و شادي کار خیر و تولد هر پسري و تطهیر هر شاهزاده جمله صدور و اکابر و علما و مفتیان و استادان و مدرسان و مذکران و متعلمان شهر را در در سرا طلب کردی و از پیش خود هریکی را بر اندازه مرتبهٔ او انعام دادی و همچنان حاضران را بانعام دادن در هر خانقاهی برمشایخ و گوشه نشینان و اسانه داران باندازه انفاق ایشان فتوح فرمتادی و خواستی که هر همه بزرگان دین و دولت دار الملک او را از انعام و اکرام او نصیب رسد و کسی از مراحم او محروم نماند و بدولتخواهان و مخلصان و در پیوستگان درگاه او و انان که خود را در سایهٔ دولت او میدانند زود زود انعامی برسد و هر کسی که دم هوا خواهي درگاه او زند تنگ دست و بیخرچ نباشد و بقرض محتاج نباشد و هر شادی که بپادشاه رسد او هم شاد شود و اگرچه اندک دادي اما بسیارانرا دادي و چند کرت دادي واگر مجموع انعام یکساله سلطان تغلقشاه هر فردي از افراد حساب کردي از مواجب و ادرار و وظیفه و انعام او در حساب زیادت امدي و عجب نیک خواهي عام که در ذات سلطان تغلقشاه مجبول بوده است که هم اهل مملکت خود را اسوده و غنی خواستی و محتاج و بینوا نتوانستي دید و دران کوشیدي که رعایا و لشکري و کل طوایف دیگر همه همیشه در فراغ باشند و با راحت زیند و این

Digitized by Google

عادت قدیم و عادت خوب سلطان تغلقشاه بوده است که رعایه ولایت او و ملک او مسلمان و هند و کاري و کسبی و زراعتی و حرائفی کنند که ازان کار کسب اسوده شوند و از احتیاج سوال و بیچارگی و درماندگی مضطر نشوند و نیک خواهی عام سلطان درباب رعایا بحدي بودي که در باب گدایان درها خواستی که ترک گدائي گیرند و بکاري و کسبی مشغول شوند و از خواری سوال و ننگ بینوائي و احتیاج درها خلاص یابند و جماهیر طوایف مملکت اردنبال کسب و کار خود اسوده و مرفه الحال باشند و کاري و فعلی و گناهی و تباهئی از ایشان دروجود نیاید که ازان بدیشان اکفتی رسد ایشان پریشان و ابتر و اوارة شوند و خاندان خود را و خیل خانهاي اعوان و انصار خود را هر روز و هر هفته و هر ماه بر مرید طلبیدی و ارامته و پیراسته و فراهم و پس کارخود مشغول خواستی و ایا ما کان نخواستی و نتوانستی که نهال کردگان خود را و برارودگان خود را بایّ وجهٍ کان قلع کند و بوجهی از وجوه بدیشان ایذائي وجفائي رسد و اصلا و البته قلع وقمع و ابتری و درهمی در طبیعت سلطان نسرشته بودند و لیکن این چنین بادشاهي حق شناسي وفاداری که سلطان تغلقشاه بود که حق را در مرکز قرار میطلبید و استحقاق را از غیر استحقاق فرق میکرد و وضع الشیئ فی محله می خواست انانکه گنجها و مالها بغیر استحقاق میبرند و طماعان و حریصان و غداران که حوصله حرص ایشان بهزار ها و لکها پر نشود این چنین بادشاهی منصفي معتدل مزاجی رعیت پروری را نمی توانستند دید و زبان در بد گفتن او کشاده بودند چنانچه سلطان جلال الدین خلجی را که بادشاهی بس

Digitized by Google

مسلمان و حق شناس بود عیب می گرفتند سلطان تغلقشاه را هم عیب میگرفتند که خاصیت طماعان و حریصان و والهان زر و نقره و عاشقان تنکه و چیتل اینست بادشاهي که حق را در مرکز قرار طلبد و استحقاق و غیر استحقاق و محل و غیر محل را مرعی خواهد و وضع الشیئ في محله جوید و بیکبار زرها و گنجها برسر طماعان و عاشقان دنیا نریزد برسرخود فرمان روا نتوانند دید و طوایف مذکور بادشاهی را برسر خود توانند دید که وهاب نهاب باشد و خونها بریزد و گنجها به بخشد و از هزاران ناحق بستاند و بناحق هزاران بغیر استحقاق بدهد و خانهای بینج گرفته را خراب کند ونا بوده را بی هیچ حقی ابادان گرداند ولئیمان و نا اهلان و مستحقاق و نالایقان وسنگدلان و ناخدا ترسان را برکشد و سروریها و مهتریها دهد و مستو جبان بزرگی و مستحقان دولت و نیکو کاران و پاکیزه اخلاقان را بکشد ، و براندازد و پریشان و ابتر گرداند و یکي را در گنجها غرق کند و و دیگران را تماشا کناند حریصان دنیا و بندگان دنیا و لئیمان و بد اصلان و بد بختان این چنین بادشاهي را دوست ندارند و دوست نگیرند و زبان بمحامد و مآثر او نکشایند فاما بادشاهی را هوا خواه شوند که دوني و کم اصلی ولئیمان را برکشد و رزائل اوصاف نزدیک او عیب نباشد و روا دار بود و بکفر و الحاد و زندقه و فسق و فجور و اجهار و اعلان معاصي غلیظه راضي باشد و نظر او برهیچ استحقاقی و هنری نیفتد و جوامع همت او در استیفای لذات شهواتی مصروف بود و بطبع دشمن شرف و حربت و هنرمندی باشد و سلطان غیاث الدین تغلقشا در باب حشم که سرمایهٔ ملکداری است مهربان

Digitized by Google

تر از مادر و پدر بود و البته کیفیت واصلات پیش خود تفحص کردی
و روا نداشتی که دانگی و درمی ازان ایشان امرا فرو گیرند و یا از ایشان
در دیوان عرض ممالک چیزی توقع دارند و مجاهده و مشقت واستعداد
و اخراجات زن و فرزند لشکری را نیکو دانستی و چون بر تخت سلطنت
جلوس فرمود نیابت عرض ممالک و حل و عقد قبض و بسط دیوان
عرض ممالک بسراج الملک خواجه حاجی مقرر داشت و حلیه
که سر جمله استقامت حشم است و امتحان تیر و داغ و قیمت
اسپ چنانچه در عهد علائی بوده است در باب حشم حکم فرمود و در
باب نامردیکه تقاعد نماید و در لشکر نرود بسیاست و تعذیر و تشدید
او فرمان داد و انچه حشم را از خسرو خان رسیده بود یکساله ازان در
مواجب حشم وضع کرد و هرچه زیادت از مواجب حشم را واصل شده
بود انرا فرمود که از حشم در روز باز نطلبند و در دفتر فاضلات حشم
ثبت کنند و در سنوات مستقبل بتدریج چنانچه حشم مستهلک نشود
در مواجب ایشان وضع کنند و مغندها که بغارت برده بودند و انچه
عین مال بر نایبان عرض مانده بود وقسمت نشده این چنین مالها را
باز ستانند و سلطان غیاث الدین تغلق شاه در مدت چهار پنجسال
بادشاهی خود بحشم در نظر خود زرها نقد داد و در واصلات حشم
تتبع و تفحص بسیار کرد و روا نداشت که از مواجب مستقیم شده
حشم چیزی کم شود و حشم را مستقیم کرده مستعد و موتب میداشت
ومواجب و انعامات امرا بر موازنه مستقیم کرده که در عصر او امرای
قدیم اسوده ترشدند و امرای جدید با قوت و شوکت و نعمت ثروت
گشتند وانچه از انعام و اقرار وظایف و دیها و زمینها در عهد علائی

Digitized by Google

معلم و مقرر بود سلطان تغلق شاه بی هیچ تتبعی و تفحصی ان را بیک قلم مقرر و معلم داشت و هرچه در چهار ماه بادشاهی خسرو خان کافر نعمت تعین شده بود و فرمان طغرا و اثبات دیوانی شده حکم انرا باطل کرد و دادهٔ ان مفعول حرام خوار بیک کرت باز اورد و انچه در عهد علائی و قطبی از مواجب و انعام و ادرار و دیهها و زمین‌ها در حالات مستی و بیخبری و بحمایت و عنایت مقربان و خواصان زیادت شده و یا بتجدید تعین شده انرا پیش خود تفحص فرمود هرچه غیر استحقاق دید و حمایت و عنایت ان روشن شد انرا باز اوردن فرمود و اگر درجای شایستگی و استحقاق روشن شد مقرر داشت فرمود و در قسم مطالبات دیوانی امان گیرتر از سلطان تغلقشاه هیچ بادشاهی در دهلی نبوده است که از لکوک بهزارها و از هزارها بصدها اخر کردی و اگر دیوانیان پیش تخت او گذرانیدندی که فلان درمطالبهٔ دیوانی در حبس مانده است و دو لک که از بقایا و واصلات دادنی دارد ده هزار تنکه یا پنجهزار تنکه را ضمان مال میدهد هم بدین مقدار صلح کردی و او را مخلص کردن بفرمودی و باز او را شغل ومصلحت فرمودی و روا نداشت که از جهت مطالبه بندی در بندیخانه دیر بماند ودرهیچ مصلحتی از مصالح جهانداری استقصا جوئی و نهایت طلبی را کار نفرمودی و خواستی که کارهای ملک و دولت بر حکم قانون جاری گردد و احداثی در ملک که نفرت خلق باز ارد ازو و از اعوان و انصار دولت او پیدا نیاید و بواطن خلق را از خواص و عوام بیخوف و هراس طلبیدی و مشوش و ملتفت روا نداشتی و نومیدی رعایاء در خاطر او دشوار نمودی و

Digitized by Google

بیزمي ها و بیطریقها و بی هنجاریها و بی نسبتها و تحکمات بی وجه
که ازان رنج و مشقت خاق بار اورد سلطان تغلق شاه را خوش
نیامدی ولیکن انسان کافر نعمت افریده شده است و خدا در قران
فرموده است که اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ کَفَّارٌ انچنان بادشاهی نیکخواهی
و حق شناسي و حق و منصفي و جهان پناهي را حریفان و طماعان
و بیدینان و بیدیانتان نکوهش کردندی و ازانکه از سلطان قطب الدین
در مستي و هوا پرستي و از خسرو خان مابون کافر نعمت درحالت
نومیدي و هنگام کفر و کافر و مفندها و گلجها لا عن استحقاق
یافته بودند این چنین بیدیانتان غدار بر سلطان تغلق شاه بد گفتندی
و از انچنان عادلی و منصفي شکایتها کردندی و زوال ملك او را
انتظار نمودندی و یکدیگر چشمکها زدندی و کلمات ناسپاسان و ناحق
شناسان گفتندی و ان چنان مشفقي منفقي را باسماك منسوب
کردندی ومنکه ضیاء برني مولف تاریخ فیروزشاهیم از بهر خداوندان
تجربه که چشم عاقبت بین پیش ایشان بسرمه انصاف مکحول بود
شنیده بودم که ایشان از روی سلامت طلبي عام و نیکخواهي دین
و دنیاء مسلمانان گفتندی که در دهلي هیچ بادشاهي همچو سلطان
تغلق شاه پای بر سریر سلطنت ننهاده است و شاید که بعد ازو هم
همچو او بادشاهي بر تخت گاه دهلي جلوه نکند که انچه از روی
علم و عقل و استحقاق و سزاواري در بادشاه باید و شرایطی که لازمه
بادشاهي گفته اند و نوشته اند باریتعالی از سلطان تغلقشاه دریغ نداشته
و او را جامع شجاعت و شهامت و درایت و رزانت و داد دهی و
انصاف متانی و دین پروری و دین پناهی و مطیع نوازي و تمرد

Digitized by Google

گدازی حق گذاری و حق شناسی افرید و بتجارب گونا گون ملکی براراسته که اگر در بادشاهی نفاذ امر که سرمایه اولوالامر است نظر دارند امر سلطان تغلقشاه بر عامهٔ بلاد ممالک هم در سال جلوس او چنان نافذ گشت که بادشاهان دیگررا بریختن خونهای ناحق و سیاست های بیدریغ قرنی هم دست نداده بود و اگر بادشاه را از برای حمایت بیضه دین طلبند سلطان تغلقشاه در طور ملکی حامی الاسلام گشته بود و سد باب مغل شده و در طور بادشاهی او از خوف تیغ جهان کشای او مغل نتوانست که بهر سرحدهای دیار ممالک او بگذرد و از اب عبره کند و یک مسلمان را و یک ادمی را اکفت رساند و تیغ جهان تباه تغلق شاهی چه بر کافران و چه بر کافر نعمتان چنان درخشنده بود که نه مغل را هوس تاخت سرحد ممالک او در خاطر گذشت و نه تمرد و طغیان در سینه سر تابان ممالک هند گهی جلوه کرد و اگر از بادشاه انتشار عدل و انصاف طلبند و جریان احکام شرع و رونق امر معروف و نهی منکر جویند از وفور عدل و فرط انصاف تغلقشاهی مجال نمانده بود که گرگ جانب میش تیز نگرد و در عصر دولت او شیر با اهو در یک شرب اب میخورد و از برای جریان احکام شریعت قاضیان و مفتیان و داد بک و محتسبان عهد او را ابروی بس بسیار و اشنائی تمام پیدا امده بود و اگر در بادشاه اهتمام امور حشم که جارسان دین و حافظان بیضهٔ اسلام و شعار مسلمانی اند نظر دارند از فرط اهتمام تغلقشاهی بود که هم در اول سلطنت او چندین هزار در هزار سوار مستقیم و مستعد و مرتب شد و به سران پخته و سر لشکران صاحب تجربه اراسته گشت در مدت بادشاهی

Digitized by Google

او مواجب حشم بتمام و کمال نقد میرسید و یکدانگ و درم از مواجب کسی نقصان نمی شد و اگر در بادشاهی بادشاه رعیت پروری از شروط لازمی گیرند سلطان تغلقشاه در نوبت ملکی در وصف رعیت پروري ضرب المثل هندوستان و خراسان بوده است و جوامع همت تغلقشاه نبود مصروف مکر در کاوانیدن جوئی‌ها وروذزار و نهال کردن باغات شگرف و عمارت کردن حصارها و اسان گردانیدن زراعت و حراست بر عامه رعایا و ابادان کردن خرابها و احیا کردن زمینهای اموات و مندرس شده و لا ینفع گشته و سلطان تغلقشاه در قسم رعیت پروري گوي سبقت از رعیت پروران سلف و خلف ربوده بود که اگر چند سال بر تخت بادشاهی متمکن ماندي و قضای اجل ان بادشاه رعیت پرور را در نربودی خدا داند و بس تا چند هزار خانهای مندرس صحرا گشته در عهد دولت او ابادان و معمور شدی و چند بیابانهای خارستان شده باغات پر میوه و بوستانهای پر گل گشتی و چند جویها مانند گنگ و جون کروهها در کروهها و فرسنگها در فرسنگها کاویده شدی و درياهاي روان پیدا امدي و چند نوع وسعت و سهولت و اسانی عامه اهل زراعت و حراثت را روي نمودي و ارزانی غله ها و رایگاني نعمتهاي گونا گون تا کجا رسیدی و وفور اهتمام عمارت حصارها که در دل ان بادشاه جلوه کرده بود بناي حصار تغلقاباد تا قیامت حکایت خواهد کرد و اگر از بادشاه امن راه و رفع قطاع طریق و مالش رهزنان توقع کنند باری تعالی غضب تیغ تغلقشاه در سینه های جماهیر رهزنان و متمردان چنان منتقش گردانیده بود که در عهد دولت او مردمان رهزنان حارسان

Digitized by Google

و حافظان راه شده بودند و رهزنان که جز رهزنی کسبی و کاری دیگر نداشتند تیغها شکسته بودند و سپار ساخته و کمانها فروخته بودند و و جفتها راست کنانیده و بزراعت و حراثت مشغول شده و نام رهزنی در زبانی نمیگذشت و بیم قطع الطریق در سینه مزاهم نمیشد و در عهد بادشاهی او زهره نمانده بود که دزدی خوشهٔ از خرمن کسی بردارد و در حدود ممالک خاص او چه باشد که از خوف تیغ تغلقشاه در حدود غزنین قطاع الطریق نمی توانستند که رهزنی کنند و گرد سودا گران و کاروانیان نمیتواستند گشت و اگر در بادشاهی درستی اعتقاد مسلمانی و ادای فرض و اشتغال جهاد و پاکی نفس که سرجماه شرائط سلاطین اسلام است نظر دارند سلطان غیاث الدین تغلقشاه بر خلاف سلاطین هوا پرست بپاکی نفس و پاکی نظر و صاحبیت ذات و اعتقاد پاکیزه اراسته بود و اوقات فرائض خمسه را با جماعت مواظبت نمودی و تا نماز خفتن بجماعت بگذاردی درون حرم نرفتی و از جمعه و اعیاد غیبت نکردی و نماز تراویح را در سی شب رمضان ادا کردی و نعوذ بالله که او روزهٔ از روز ماه رمضان عمدا افطار کرده باشد و از پاکی نفس و پاکی نظر هیچ امردی و ساده زنخی را از ابناء ملوک و غلامان خوبرو و خواجه سرایان صاحب جمال را گرد خود گشتن ندادی و دران کس که فعل قبیح و لواطت بشنیدی او را هم دشمن گرفتی و شاید که ازاربند سلطان تغلقشاه بزنا نکشوده باشد و هرگز در ایام بادشاهی مجلس شراب نساخت و منع شراب را از خواص و عوام دار الملک مقرر داشت و در طرز ملکی و بادشاهی وقتی قمار نباخت و در چنان کامرانی که

Digitized by Google

لازمهٔ بادشاهیست کهی سلطان تغلقشاه را نه در شراب دید و نه در فسقی دیگر مشاهده کرد و اعتقاد مسلمانی سلطان تغلقشاه از کلمات بد مذهبان و معقولات و راه و روش بد دینان ملوث نگشت و سلطان مرحوم در اغلب اوقات با وضو بودی و الفهای دروغ و خود نمائهای بی نسبت بر زبان او نرفتی و از کودکی تا جوانی و از جوانی تا پیری اندیشه مکر و غدر و خلاف و حرامخوارگی و بد اندیشی و فتنه و بغی و طغیان در سنیه او نگذشت و باری تعالی او را از معایبی و بیطاعتئی که زبان بد خواهان بدان دراز گردد در همه عمر او مصئون و محروس داشت و همیشه معظم و مبجل و مکرم و مفخم زیست و اگر در بادشاهی حق شناسی و حق گذاری و مکافات خدمت قدیم توقع کنند سلطان تغلقشاه مستثنای بادشاهان و سلطانان سلف و خلف در وجود اورده بود و او را طوراً بعد طور به بزرگی رسانیده و بادشاهی و سرفرازی داده و انانکه سلطان تغلقشاه را در طور سپهسالاری و یا در طور ملکی بدست تردد خدمت کرده بودند و یا بمددی و معونتی پیش امده حقوق خدمتگاران طور سپهسالاری را در طور ملکی گذارد و حق خدمت در پیوستگان طور ملکی را در طور بادشاهی بالغا ما بلغ بجا اورد و در باب در پیوستگان قدیم از شفقت و مهربانی ان کرد که هیچ پدری مهربان در حق پسران فرمان بردار نکند و قدیمان خود را چنانکه برادران و فرزندان را بپرورند همچنان پرورش کرد و خیلخانهای ایشان را خیلخانهٔ خاص خود دانست و هیچ ازاری و جفائی بر ایشان و بر غلام و کنیزک ایشان روا نداشت و از نهایت وفا داری و حق گذاری

Digitized by Google

و نهایت حسن عهد و حق شناسی سلطان تغلقشاه با اهل بیت قدیم خود نخوت سلطنت و رسوم بادشاهی را کار نفرمود چنانچه در سپهسالاری و ملکی با اهل بیت و اتباع قدیم خود معاملت ورزیدی و زندگانی کردی و نازایشان بکشیدی در بادشاهی همیران منوال و عادت قدیم معامله ورزید و با مخدومهٔ جهان و چاکر و غلام قدیم و صاحب حقان سر سوزنی سطوت بادشاهی را درمیان نیاورد و طریقهٔ قدیم را نگذاشت و در شجاعت ذاتی و کاردانی حروب و طرق و طرایق قتال باجماع سران و سرلشکران هندوستان و خراسان مثل سلطان تغلقشاه دیگر نبوده است که اگر در تاریخ قتل وقتال و کیفیت دراویز محاربه انام ملکی او را تشریح کنم مگر مجلدی علیحده در قلم باید اورد یالیت که چند سال در بادشاهی حیات یافتی تا علم اسلام در شرق و غرب عالم رسیدی و اقلیمهای بد دینان و عرصهای بد ملتان در ضبط ان بادشاه اسلام در امدی که در طور امیری و ملکی ان کرد که رستم دستان نکرده بود که اگر در طور بادشاهی از قضاء اجل فرصت یافتی ان کردی که اسکندر نکرده است و انچه از برای نفاذ امر و اطاعت اهالی بلاد ممالک سلطان علاء الدین را بچندان خونریزی و کژ گیری و ایذا و جفا میسر گشت سلطان تغلقشاه را در مدت چهار سال و چند ماه بی هیچ گژگیری و مکابره گری و درشتی وخونریزی ممکن گشته بود و بیذایان صاحب تجربه ایام دولت و عصر سلطنت سلطان تغلقشاه را نعمتی از نعمتهای جسیم خدای تصور میکردند و شکر حق میگفتند و دعاء او میکردند و در ثناء او رطب اللسان میگشتند و طعامان و

Digitized by Google

حریصان و ناحق شناسان و نا سپاسان که معدهٔ طمع و حوصلهٔ حرص ایشان بگنج قارونی سیر نشود از عهد انچنان بادشاهی تنگ می امدند و در شکایت میبودند و فناء انچنان عالمپناهی نظر میداشتند ٭

ذکر نامزد کردن سلطان محمد که دران ایام الفخان خطاب بود در مهم ارنکل در کرت اول

در شهور سنهٔ احدی وعشرین و سبعمائة سلطان غیاث الدین تغلقشاه سلطان محمد را چتر داد و با لشکر اراسته در ارنکل و زمین تلنگ نامزد کرد و بعضی امراء قدیم علائی را نامزد او فرمود و بعضی امراء از اعوان و انصار خود نامزد او کرد و سلطان محمد با کوکبهٔ بادشاهی و لشکر بسیار بر سمت ارنکل عزیمت فرمود و چون در دیوگیر رسید و امراء بزرگ و حشم کار امدهٔ دیوگیر را با خود روان کرد کوچ بکوچ در ولایت تلنگ در امد و از رعب سلطنت سلطان تغلقشاه و از هیبت سلطان محمد رای لدّر دیو با جمیع رایگان ومقدمان حصاری شد و خیال محاربه و مقاتله در خاطر نیاورد و سلطان محمد در ارنکل رسید و حصار گلین ارنکل را محصر کرد و فرود امد و فرمان داد تا بعضی امرا بروند و ولایت تلنگ را نهب کنند و غنایم و علف در لشکر اسلام بسیار رسانند و از نهب لشکر اسلام غنایم و علف بسیار در لشکر گاه میرسید و لشکر باهتمام تمام در حصار گیری مشغول شد و در حصار گلین و حصار سنگین ارنکل جمعیت هندوان بسیار گرد امده و استعدادها درون برده از طرفین مغربی و عزارة در کار امده و هر روز لشکر را با درونیان جنگهای سخت میشد و از درون

Digitized by Google

اتشها می ریختند و از هر در طرف خلق کشته می شد و لشکر اسلام
بر هندوان غلبه کردند و ایشان را تنگ در اوردند و زبون ساختند و
نزدیک رسید که حصار گلین ارنکل فتح شود و لدّر دیو رای ارنکل
و مقدمان او بصلح پیش امدند و بسیتّهان با خدمتها بخدمت سلطان
محمد فرستادند و مال و پیل و جواهر و نفایس قبول میکردند و
خواستند چنانکه ملک نایب را در عهد علائی مال و پیل و جواهر
داده بودند و خراج قبول کرده و باز گردانیدند سلطان محمد را هم
بدهند و باز گردانند سلطان محمد ایشان را امان نداد و در فتح کردن
حصار و دست اوردن رای ارنکل در نشست و صلح قبول نکرد و بسیتّهان
را خایب و خاسر باز گردانید و دران ایام که درونیان عاجز شده
بودند و صلح التماس میکردند و قریب یکماه زیادت الاغان از حضرت
نرسیدند و بر سلطان محمد که هر هفته دو سه فرمان پدر می رسید
فرمانی نیامد از نا رسیدن الاغان سلطان محمد و مقربان درگاه او
اندك التفاتی میکردند و گمان می بردند که بعضی تها نها از راه
خاسته باشد که بواسطه ان خبر منقطع شده است و الاع و فرمان نمیرسد
و خبر التفات کردن سلطان محمد بواسطه نا رسیدن الاغان در لشکر میسر
میشد و خلق لشکر را هر نوع گمانها زحمت داد و چکا چکی در هر
خیلی افتاد عبید شاعر و شیخ زادهٔ دمشقی که بس بد بخت و خبیث
و فتان و مشطط بودند و بنوعی پیش سلطان محمد مدخل کرده فتنه
انگیختند و اوازه دروغ درمیان لشکر در انداختند که سلطان غیاث الدین
تغلق در شهر نقل کرد و کارهای ملک در دهلی بگشت و غیری
بر تختگاه دهلی متمکن گشت و راه الاغ و دهاره بکلی منقطع

Digitized by Google

شد و هر کس سر خود گرفت و همین عبید بد بخت و شیخ زاده دمشقی که بس خبیث و فتنه انگیز و حرامخوار و کافر نعمت بودند شططی دیگر انگیختند و در پیش ملک تمر و ملک تکین و ملک مل افغان و ملک کافور مهر دار گفتند که سلطان محمد شما را که اکابر ملوک علائی اند و سران لشکر اند مزاحم ملک و شریک میداند و از یگانگان می شمارد و در تذکره کشتنیان نام شما نوشته است هر چهار را در یکروز بیک کرت خواهد گرفت و گردن خواهد زد و ملوک مذکور ان هر دو خبیث مشطط را در گاه و بیگاه نزدیک سلطان محمد می دیدند سخن ایشان را استوار داشتند و متفق شدند و تمک کردند و با جمیعتهای خود از لشکر بیرون امدند و از بیرون امدن ایشان در تمامی لشکر هوئی افتاد و غوغا شد و در هر خیلی شور و شغب پید ا امد و پریشانی روی نمود که یکی بدیگری نمی پرداخت و هندوان درونی را همین می بایست که در لشکر حادثه افتد و ایشان از جان خلاص یابند و هندوان از درون حصارها هجوم کرده بیرون امدند و بنگاه را بتمامی غارت کردند و برفتند و سلطان محمد با خاصگان خود راه دیوگیر گرفت و خلق لشکر دم ریز شد و هر طرف افتاد در اثناء بازگشت بر سلطان محمد الاغان از شهر رسید ند و فرمانها متضمن خبر سلامتی و صحت سلطان تغلق اوردند و میان ملوک علائی که متفق شده بیرون امده بودند تفرقه افتاد و هر کس سر خود گرفت و حشم و خدم از ایشان بگشت و اسپ و سلاح ایشان بدست هندوان افتاد و سلطان محمد سلامت بدیوگیر رسید و لشکر در دیوگیر جمع شد و ملک تمر با چند سوار معدود سر در

Digitized by Google

جهان گرفت و خود را در هندوانه انداخت و همانجا نقل کرد و ملک تکین امیر اوده را هندوان بکشتند و پوست او بر سلطان محمد در دیوگیر فرستادند و ملک سنج افغان و عبید شاعر و فتانان دیگر را بسته بخدمت سلطان محمد در دیو گیر فرستادند و سلطان محمد هر همه را زنده بر پدر فرستاد و پیش ازان زن و بچه امراء بلغاکی را گرفته بودند و سلطان غیاث الدین در میدان سیرگاه میری بار عام داد و عبید شاعر و کافور مهردار و فتانان دیگر را زنده بردار کردند و چند نفر دیگر را با زن و بچه زیر پای پیل انداختند و انروز در سیرگاه میری سیاستی گذشت که چندین گاه هول و هیبت ان در سینهٔ نظارگیان منقش ماند و ازان سیاست که سلطان تغلقشاه کرد و زن و بچه بسیارانرا در زیر پای پیل انداختند تمامی شهر در لرزه شدند ٭

ذکر نامزد شدن سلطان محمد در مهم ارنکل کرت دوم

و باز بعد چهار ماه سلطان غیاث الدین سلطان محمد را استعداد بسیار داد و لشکرهای دیگر نامزد کرد و او را جانب ارنکل روان کرد و درین کرت سلطان محمد هم در دیار تلنگ در امد و حصار بدررا بگرفت و مقدم ان حصار را بدست اورد و ازانجا باز در ارنکل رفت و کرت دوم حصار گلین را محصر کرد و سر چند روز بزخم تیر ناوک و سنگ مغربی حصار بیرونی و درونی ارنکل را بکشاد و لدر دیورای ارنکل را باجماع راثگان و مقدمان و با زن و بچه ایشان و پیلان و اسپان بدست اورد و فتح نامه در دهلی فرستاد و در تغلق اباد و دهلی و

Digitized by Google

سیری قبها بستند و شادیها کردند و طبلهای نه گانه زدند و سلطان محمد اکردیو رای تلنگ را با پیلان و خزاین و اتباع و اشیاع خاص او بدست ملک بیدار که قدرخان شده بود و خواجه حاجی نایب عرض ممالک بخدمت سلطان فرستاد و ارنکل را سلطان پور نام نهاد و تمامی ولایت تلنگ را در ضبط در اورد و مقطعان و ولاة را داد و متصرفان و عمال نصب کرد و یک ساله خراج از جمله ولایت تلنگ بستد و از ارنکل سلطان محمد بجانب جاجنگر لشکر کشید و چهل زنجیر پیل ازانجا بدست اورد و مظفر و منصور باز در تلنگ امد و پیلانرا بخدمت سلطان در دهلي فرستاد ٭

ذکر نهضت و فتح کردن سلطان غیاث الدین تغلقشاه در لکهنوتی و سنارگانو و ستگانو و بدست اوردن ضابطان لکهنوتي

و هم دران ایام که ارنکل فتح شد و از جاجنگر پیلان رسیدند بعضی لشکر مغل در ولایت سرحد درامده بودند بلشکر اسلام مغلانرا برده کردند و زیر و زبر کردند و هر دو سر لشکر مغل را اسیر کردند و بدرگاه اوردند و سلطان غیاث الدین تغلق اباد را دار الملک ساخته بود و امراء و ملوک و معارف و اکابر با زن و بچه انجا ساکن شده و خانها برارورده و همدران نزدیکی بعضی امرای لکهنوتی از جور و ظلم ضابطان لکهنوتی بخدمت سلطان تغلقشاه امدند و کیفیت پریشاني و ابتري و ظلم و تعدي ایشان و درمانده شدن مسلمانان از مخالفت و بي‌طریقی ایشان بسمع سلطان تغلقشاه رسانیدند سلطان غیاث الدین

Digitized by Google

واعزیمت لکهنوتي مصمم گشت و سلطان محمود را بالغ از ارنکل طلب فرمود و نیابت غیبت و جمیع امور ملک داری بدو تفویض کرد و خود با لشکر ها جانب لکهنوتی نهضت فرمود و لشکر را از ابهای ژرف و خلاب و خلیش دور و دراز راه لکهنوتی چنان بگذرانید که مویي سر کسی کژ نشد و از انکه هیبت و سطوت تغلقشاهي در خراسان و در هندوستان و جمیع بلاد ممالک هند و سنده رسیده و سران و سر لشکران شرق و غرب را در مدت یک قرن در لرزه در اورده بمجرد انکه رایات تغلقشاهی سایه در ترهت انداخت سلطان ناصرالدین ضابط لکهنوتی به بندگی و چاکری پیش درگاه امد و بخاکبوسي درگاه اعلی مشرف گشت و پیش ازانکه تیغ جهانگیر تغلقشاهی بدر نشد جمیع رایان و راگان ان دیار اطاعت نمودند و سر بر خط بندگی نهادند و تاتار خان که پسر خوانده سلطان تغلقشاه بود و اقطاع ظفر اباد داشت با امراء و لشکر پیشتر نامزد شد و ان دیار را تمامی ضبط کرد و سلطان بهادر شاه ضابط سنارگانورا که دم انا و لغیري می زد رشته در گردن او انداخته بخدمت سلطان اورد و تمامي پیلان که دران دیار بودند به پیلخانهٔ سلطانی رسانیدند و لشکر اسلام را که دران دیار بودند دران تاختها غنایم بسیار رسید و سلطان غیاث الدین تغلقشاه سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتی را که در اطاعت و بندگي سبقت نموده بود چتر و دور باش داد و لکهنوتی بدو حوالت فرمود و باز فرستاد و سدکانو و سنارگانو ضبط شد و بهادر شاه ضابط سنارگانو را رشتهٔ در گردن انداخته جانب شهر روان کردند و سلطان غیاث الدین تغلقشاه مظفر و منصور در دار الملک تغلق اباد

Digitized by Google

مراجعت فرمود و در دهلي فتحنامه دیار بنگاله را بر منابر خواندند و قبها بستند و طبلها زدند وشادیها کردند و در اثناء مراجعت سلطان تغلقشاه از لشکر جریده شد و بر سبیل تعجیل دوگانه منزل را یکان میکرد و سوي دار الملک می امد ٭

ذکر واقع سلطان غیاث الدین تغلقشاه که در عمارات دار الملک تغلق اباد رسید در زیر سقف کوشک منزل امد وبجوار رحمت پیوست و از نقل ان عالم پناه جهانی خراب شد و عالمی ابتر و پریشان گشت

وچون سلطان محمد شنید که سلطان تغلقشاه بر سبیل جریده در دار الملک تغلق اباد می رسد فرمود تا سه چهار کروهی تغلق اباد نزدیک افغان پور کوشکی مختصر که سلطان شب در انجا نزول کند و پگاه با کوکبهٔ بادشاهي در دار الملک تغلق اباد در اید برارند و در تغلق اباد قبها اراستند و طبل می زدند که سلطان تغلقشاه نماز دیگر دران کوشک نو بر امده رسید و همانجا نزول فرمود سلطان محمد با ملوک و امراء و اکابر پدر را استقبال کرد و بشرف پایبوس پدر مشرف شد و دران معرض که سلطان تغلقشاه مایده خاص پیش طلبید و طعام خرچ شد و ملوک و امرا دست ششتن بیرون امدند صاعقه بلای اسمانی بر زمینان نازل شد و سقف صفه که سلطان تغلقشاه در زیر ان نشسته بود یکایک بر سلطان افتاد و سلطان با پنج و شش نفر دیگر زیر سقف امد و بجوار رحمت حق پیوست ٭ انچنان عالم کشای و جهانگیري که در جهان نمی گنجید در چهار گز

Digitized by Google

گور مدفون گشت * * بیت *

که یارد دید ای چشم فلک کور * دو عالم درمیان چار گز گور

و از مردن سلطان تغلق از روی معنی جهان را خرابی روی نمود *

* مثنوی *

ان مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و ان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
هم پیکر سلامت و هم نفس عافیت
از دیدهٔ نظارهٔ کنان در حجاب شد
افلاک را لباس مصیبت بساط گشت
اجرام را وقایهٔ ظلمت نقاب شد

و چه برحق اند انانکه این دنیای کاکسیر را طلاق داده اند وروی از زین بیوفای پرجفا گردانیده اند و بنان‌سبوس و نمک سود قناعت کرده اند که دنیا و ما فیها بتماشائی هم نمی ارزد و نه همین عبرت عالمیان را کافیست که بادشاه اقلیم هند را فتح کرده و مظفر و منصور در عمرانات دارالملک خود رسیده و روی اهل بیت خود دیدن نیافت از تخت گاه سروری در شکم خاک مسکن و ماوی ساخت * بیت *

گفتی که کجا رفتند ان تاجوران اینک
ز ایشان شکم خاکست ابستن جاویدان
مست است زمین زیرا خوردست بجام می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
کسری و ترنج ز پرویز و تره رزین (؟)
بر باد شده یک سر و از باد شده یکسان

Digitized by Google

السلطان المجاهد ابوالفتح محمدشاه السلطان ابن تغلق شاه

صدر جهان قاضي كمال الدين - بهرام خان برادر سلطان - محمود خان برادر سلطان - مسعود خان برادر سلطان - مبارک خان برادر سلطان - نصرت خان برادر سلطان - خواجه جهان احمد ایاز وزير الملك - ملك كبير قبول خليفتي - عماد الملك سر تيز سلطاني - ملك مقبول نائب وزير - ملك عين الملك ماهرو - تاتارخان بزرگ - قدرخان سرجامدار ميمنه والي لكهنوتي - قتلغ خان نائب دولتاباد استاد سلطان - تاتار ملك پسر خوانده سلطان تغلق - نصرت خان ملك شهاب الدين سلطاني - ملك اختيار دبير - ملك يوسف بغرا اخربك ميمنه - امير ايبه امرتهان - ملك حجر ابو رجا - ملك سعد منطقي - ملك خليل پسر سردواتدار - ملك فخر الدين دو لشه و دستاري - ملك مختص الملك زين بنده - شيخ زاده معزالدين نايب گجرات - ملك منظور كرك - ملك صفدر ملك سلطاني اخربك ميسره - ملك عمدة الملك شرف الدين دبير - ملك غزنين - ملك مبخ افغان برادر افغان - ملك عزيز حمار بد اصل - ملك شاهو لودي افغان - ملك قرنفل سباق - ملك فيروز اعني سلطان فيروز شاه باربک ملك - نيكپي سردواتدار - خداوند زاده قوام الدين نايب وكيل در اعظم - ملك خواجه حاجي داور - ملك خواهر زاده ساطان - ملك شرف الملك الپخان والي گجرات - برهان الاسلام - ملك اختيار الدين بواقربيگ - ملك دينار مقطع بونپور - ملك ظهير الجيوش - ملك الندماء ناصر خاني - ملك الملوك عماد الدين - ملك رضي الملك وزير معتبر - ملك

Digitized by Google

الحکماء - ملک خاص مقطع کڑہ - ملک کافور لنگ - نظام الملک جونا بہادر ترک نایب گجرات - ملک عز الدین حاجی دینی - ملک علی سر جامدار صرغدی - نصیر الملک قبلی - ملک حسام الدین ابورجا - ملک اشرف وزیر تلنگ *

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و اله اجمعين و سلم تسليما كثيرا كثيرا چنين گويد دعاء گوي مسلمانان ضياء برني كه چون در شهوز سنة خمس و عشرين و سبعمائة سلطان محمد بن تغلقشاه كه وليعهد سلطان تغلقشاه بود بر سرير سلطنت در دار الملك تغلق اباد جلوس فرمود و از بادشاهي او ممالك اسلام اراسته گشت و بعد اراستن تخت جهانداري چهلم روز از تغلق اباد درون شهر دهلي رفت و در دولتخانه قديم بر سبيل يمن و تفاؤل بر تخت سلاطين ماضيه جلوس فرمود و پيش ازانكه سلطان محمد در شهر درايد قبها بسته بودند و طبل شادي مي زدند و بازارها و كوچه‌ها بجامهاى منقش و رنگين پيراسته بودند و سلطان محمد فرمان داد تا بوقت درامدن چتر سلطانى در كوچهاي شهر و محلتهاى شهر زر ريزيها كنند و تنكهاي زر و نقره مشت مشت در كوچها بريزند و بربامها بيندازند و در دامنهاى نظارگيان اندازند و انزمانكه سلطان محمد جهان بخش

Digitized by Google

با کوکبهٔ و دبدبهٔ محمودي و سنجری در دروازهٔ بداؤن درامد و در دولتخانه نزول فرمود امرا و اکابر بر تخت پیلان سوار شده و طشتها پر از تنکهٔ زر و نقره پیش خود نهاده و مشت مشت در کوچها و بازارها می ریخته و مشتها پر میکردند و بر بامها مي انداختند و نظارگیان بامها نثار محمد شاهی بر بالاء بام شده مي چیدند و در بالاء بامها و فرود کوچها بر سر خلق باران تنکهٔ زر و نقره می بارید و عامهٔ خلایق از زن و مرد خورد و بزرگ و جوان و پیر و غلام و کنیزک و مسلمانان و هندو سلطان محمد را ببانگ بلند دعا میکردند و ثناء میگفتند و از تنکهای زر و نقره دستارچها و کیسها و مشتها پر میشد و دهلی گلستانی شده بود و گلهاء زرد و سپید رسته و کلهاء لعل از شگوفه بیرون امد و بر سر خلق گل ریزي می شد و ازان نثار بادشاهانه که در هیچ عصري از هیچ بادشاهی مشاهده نشده بود طناب احتیاج محتاجان بریده میشد وهوا پرستیها در سینهاي پیران می رست و درخت ارزو در دل مشتاقان بار ور می گشت و فلک را از نظارهٔ چنان نثاري دوران مي امد و چرخ را سر می گشت و در هر خانه از شادي در امد سلطان اواز دف و دهولک بر مي امد و در هر نوائی و هر پردهٔ مردان و زنان سرودها می گفتند و باري تعالی و تقدس اسمائه سلطان مغفور محمد بن تغلقشاه را از عجایب افرینش و نوادر افریدگان افریده بود و بهمتی که تشبیه و تمثیل ان نه در اسمان گنجد و نه زمین احتمال کند متصف گردانیده و در جبلت او خاص اوصاف جهانگیري و لوازم اخلاق جهانداري منظور گردانید و در رگ رگ و موی موی او جمشیدي و کیخسروی سرشته

Digitized by Google

و بهمتي که بي فرمان روائي ربع مسکون قرار نميگرفت او را اراسته و سينهٔ او را بتمنائي که برجن و انس آمر شود پيراسته و ارزوي سليماني و سکندري از طور طفوليت در خاطر او منقش گردانيده و بغوايت ادراک و نفايس خواست و عجايب درايت و لطايف فهم و عظايم اوصاف بزرگي و کرايم طبع بزرگواري در وجود اورده و در طور طفوليت و عنفوان صبي دار و گير محمودي و رسوم سنجري و طرايق کيقبادي و طريق کيخسروي از ازل در دل او افتاده و واله تفرد سري و شيفته کمال سروري در وجود امده و در ازمنه اخير جمشيدي و فريدوني ظاهر شده و در اعصار و اپسين سليماني و سکندري ظاهر گشته سبحان الله گوئي جامهٔ جهانباني و قباء جهانداري بر قد و قامت او دوخته بودند يا اورنگ سلطنت و تخت بادشاهي از براي جلوس او در افرينش امده و از علو همتي که در ذات عديم المثال سلطان محمد بن تغلقشاه مجبول بود که اگر اقاليم ربع مسکون در تحت تصرف بندگان او در امدي و عالميان و جهانيان از جابلسا و جابلقا و از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب خراج گزار ديوان او شدندي و جهانيان مامور امر سلطنت او گشتندي و در تمامي ربع مسکون خطبه و سکه بنام او بر امدي و گفتندي که چند بدست او از زمين در فلان جزيره و يا در مقدار هاي حجره در فلان اقليم مضبوط نشده است دل درياوش و طبعت جهان پيماي او قرار نگرفتي تا ان جزيره و ان حجرهٔ نامضبوط در زير امر او در نيامدي و از علو همتي و رفعت عزمي و نهايت عزتي و غايت عظمتي که در دماغ سلطان محمد متمکن گشته بود خواستي که در جهان کيومرثي

Digitized by Google

و فریدونی کند و بر عالمیان بجمشیدی و کیخسروی سر افرازی ورزد و بمرتبهٔ سکندری کفایت ننماید و برتبت سلیمانی متعالی گردد و امر او بر جن و انس نفاذ یابد و احکام نبوة و سلطنت از دار السلطنة او صادر شود و بادشاهی را با پیغامبری جمع کند و بادشاه هر اقلیمی بندهٔ از بندگان او باشد و دم از انا و لا غیری زند و من در مشاهدهٔ علو همت که او اعجب العجایب آفرینش بود حیران و سراسیمه میگشتم که اگر همت ان بادشاه را بهمت فرعونی و نمرودی تشبیه کنم که علو همت ایشان جز خدائی کردن و بندگان خدایرا در رتبهٔ بندگی خود در اوردن در دل مقام نکرده است و در حصول هیچ بزرگی دیگر جز خدائی متفوق نگشته نتوانم زیرا که ادای صلوات خمسه و اعتقاد اسلامی موروث و سایر طاعات و عبادات سلطان محمد مانع این چنین اعتقادی میشود و اگر رفعت همت سلطان محمد را با رفعت همت بایزید بسطامی که صفات خود را در صفات باریتعالی در باخته و سبحانی ما اعظم شانی گفت و حسین منصور حلاج که مقام فناء فنا حاصل کرد و انا الحق بر زبان راند تمثیل و تشبیه می کنم هم نمیتوانم زیراچه سیاست مسلمانان و قتل مومنان از سادات و مشایخ و علما و سنیان و مقتدیان و اشراف و احرار و طوایف دیگر که از عدد گذشته بودند از چنین اعتقادی کردن دامن من میگیرد پس جزاین نمیتوانم نوشت که باریتعالی سلطان محمد را از عجائبات آفرینش در وجود اورده بود و ادراک کمالات اوصاف متضادهٔ او در حوصله علم علما و عقل عقلا نمیگنجد و بحیرة العقول ثمرة میدهد و چگونه در اوصاف او حیرت و سراسیمگی

Digitized by Google

بار نیارد که شخصی را که اسلام موروثی بود و پنج وقت نماز فرایض ادا کند و هیچ مسکری از مسکرات نچشد و از زنا و لواطت و نظر بحرام و خیانت نورزد و هیچ قماری نبازد و از فسق و فجور معتاد اجتناب و احتزار نماید و با این همه خون مسلمانان سنی و مؤمنان صافی اعتقاد چون جوی اب بر طریق سیاست پیش داخول سلطانی روان گرداند و انچنان بسیاری سیاست اهل اسلام که قطره خون ایشان عند الله عزیز تر از دنیا و ما فیها است دل او نهراسد و کدام شگفت ازین شگفت بزرگ تر تصور توان کرد که کسی که از کشتن خواص و عوام مسلمانان از تهدید قران و احادیث مصطفی نترسد و نظر او در تشدیدات قتل مؤمن که در کتب مساوی منزل است و بر زبان صد و بست چهار هزار نقطهٔ نبوت جاری گشته است نیفتد و مع ذلک اوقات خمسه بر پای دارد و در جمعه و جماعت حاضر شود و از جمیع مسکرات دست بدارد و در منهیات دیگر نیاویزد و امیر المؤمنین خلیفه عباسی را بنده ترین همه بندگان بود و بی امر و بی فرمان او دست در امور الوالامری نزند درینصورت وصفین متضادین جلوه کند نظارهٔ گیر بیچاره اگرچه مقرب باشد بر کدام وصف ان اعجوبه افرینش دل نهد و اعتقاد بر وصفی معین در باب ان بادشاه راسخ دارد و فی الجمله که اگر در بذل و جود و اعطاء و ایثار سلطان محمد دفترها نویسند و در بسیاری اکرام و انعام او مجلدات در قلم ارند و در مائر همم عالیه او صحائف پردازند قصر بودند که جود جبلی و سخاوت فطری سلطان محمد از اندازه و مقادیر بیرون بوده است بخشش و عطای ان جهانگیر جهان بخش

Digitized by Google

غایتی و نهایتی نداشت که گنجهای قارونی را خواستی که بیک کس بدهد و خزاین و دفاین کیانی را بیک دفعه بخشد و در آئینهٔ بخشش جهان نمای او استحقاق و غیر استحقاق و شناخت و غیر شناخت و قدیم و جدید و مقیم و مسافر و غنی و فقیر بیکرنگ نمودی و عطایای بادشاهانهٔ او بر سوال و التماس سبقت کردی و انچه در خاطری نگذرد و در وهمی نیاید و در مجلس اول و لقیه اولی ایثار فرمودی و چندان بدادی که ستاننده در خود گم ماندی و طناب احتیاج ازو و از اولاد و احفاد او بریده گشتی و از انعامات وافر سلطان محمد گدایان قارون شدندی و مسکنیان و بینوایان با نعمت ها و ثروتها گشتندی و انچه حاتم و برامکه و معن زائده و دیگر کریمان معروف و مشهور بسالها داده اند و نامور گشته سلطان محمد بیک زمان بدادی و اگر بادشاهان از خزانه مالی بخشیده اند دیگر از گنجی زری و نقره اعطا کردی سلطان محمد شاه خزینه بتمام بخشیدی و گنج مرتب اعطا کردی و سلطان بهادر شاه را در وقت تفویض سنارگانو خزینه تمام داد و ملک سنجر بدخشانی را هشتاد لک تنکه و ملک الملوک عماد الدین را هفتاد لک تنکه و سید عضد الدوله را چهل لک تنکه و مولانا ناصر طویل را و قاضی کاسنه و خداوند زاده غیاث الدین و خداوند زاده قوام الدین و ملک الخدما ناصر کانی را لکها بی شمار و زرهای بی حساب داد ملک بهرام غزنین را هر سال صد لک تنکه بدادی و قاضی غزنین را از مال و جواهر چندان بداد که او در چشم خود ندیده بود و نه در تمامی قرن بادشاهی خود عظما و کبرا و معتبران و ماهران و امتاذان هر

Digitized by Google

علمی و هنری او هر بزرگی و بزرگزاده و هر واقعه زده گشتی شکسته
که بامید عواطف و مراحم محمد شاهی خراسان و عراق و ماوراالنهر
و خوارزم و سیستان و هریرو و مصر و دمشق در درگاه اسمان جاه او
می رسیدند باموال و اسباب مالامال می شدند و نه در اخر عهد
سلطان چندین مغلان و امیران تمن و امیران هزاره معارف مغلان و
خاتونان بزرگ و اکابر مغلستان هرسال بدرگاه سلطان محمد شاه به
بندگی و چاکری و اخلاص و هوا خواهی می رسیدند و بعضی هم
در خلعت او می ماندند و بعضی باز می گشتند و لکها و کرورها
و زرین های مرصع قیمتی و درر و جواهر و اوانی زر و نقره و طشتها
پر از تنکهٔ زر و نقره و مروارید به منها وزن کرده و جامهای زر دوزی
و زر بفت و کمر های زر بافته و اسپان تنگ بست می یافتند و
اقطاعها و ولایتها انعام ایشان می شد و در نظر جهان بخش او زر و
نقره و جواهر و مروارید کمتر از سنگریزه وسفال شکسته نمودی و
نوشته ام که سلطان محمد از اعجوبهٔ افرینش در وجود امده بود و
همین معنی مکرر میکنم و می نویسم که بجز از وفور سخاوت وفرط
سماحت و علو همت سلطان محمد بچندین اوصاف نفیس دیگر
متصف بود چنانکه درضوابط امور جهانداري و طرق طرایق جهانگیری
از طبیعت جهان نورد خود اختراعها کردی که در پیش اختراع
انگیزیهای بدیع و غریب او اگر اصف و ارسطاطالیس و احمد حسن و
نظام الملک طوسي زنده بودندی انگشت حیرت بدندان گرفتندی
و عجب طبیعتی مخترعه داشت با انکه چند رای زن را در پیش
داشتی و طریقهٔ مشورت را رعایت نمودی و لیکن کلیات و جزئیات

Digitized by Google

امور جهانداری و عظایم و صغایر مهمات ملکی از رای دیگران و اختراع صاحب مشورتان بپرداخت نرمانیدی و هرچه در دل او افتادی و طبعیت او اختراع کردی ان الهام و اندیشه را در عمل در اوردی خود در پیش رای جهان نما و اختراع جهان نورد او کرا مجال و یاراي ان بودي که راي خود را اظهار کند و راي زنان را بجز صدق زدن و افرین کردن و بصد تمثیل و تشبیه رلي سلطان را متودن مجال دیگر نبود و فراست و درایت سلطان محمد را اندازهٔ تحریر و تقریر نیست که مجلس نخست ولقبهٔ اولی محاسن و مقابح و فضائل و رزائل دراینده‌گان خدمت دریافتي و بر کمال و نقصان پیشینه واقف شدی و در تقریر سحر البیان داشت و در شیرینی کلام ایتی بوده است که اگر از بامداد تا شب سخنی میگوید و تقریر را در کار میدارد سامعان را ملالت و وساست نمی گیرد هرچند بیشتر میگفت سمعها را بیشتر ذوق میداد و در تحریر مکاتبه و مراسله سلطان محمد دبیران سر امه را حیرت بار می اورد و در خوبی خط و سلامت ترکیب و بلندي عبارت و لطایف اختراع او منشیان کامل و مخترعان استاذ نرمیدندی و در استعارت کردن معانی غریب بس کمالی داشت و اگر استادان انشاء خواستندي که همچنان نویسند که او می نوشت نتوانستندی و نظم پارسی بسیار یاد داشت و نیکو دانستی و در مکاتبات در محل مبالغ صرف کردی و بارها نظم گفتي و بیشتری از سکندر نامه یاد داشت و بومسیلم نامه و تاریخ محمودی را مستحضر بود و سلطان محمد با فضایل دیگر حافظهٔ بو العجب داشت که هرچه او شنیده بودي او را یاد ماندي و در

Digitized by Google

علم طب از تجارب بسیار و مباشرت علاجهای متنوع امراض بدانستي و نیکو دانستي و بسی رنجوران را علاج فرمودي و با طبیبان بحثهای متین کردي و الزامها دادی و در معقولات فلسفه رغبتي تمام داشت و چیزی از علم معقول خوانده بود و در طبعت او چنان جاي گرفته که هرچه جز معقول بشنیدي به یقین باور نکردی و فی الجمله کدام فاضل و عالم و شاعر و دبیر و ندیم و طبیب را زهرهٔ ان نبودی که در خلوت سلطان محمد مقدمه در علم خود بحسب دانش خود تقریر تواند کرد و بزعم و ظن خود از بسیاری سوالات گلوگیر سلطان محمد سخن خود را بپایان تواند رسانید و سلطان محمد درشجاعت وشهامت موروثا و مکتسبا مستثناي جهان بود و در تیر انداختن و نیزه گردانیدن و گوی باختن و اسپ تاختن و شکاري زدن شهسواری همچو او در قرنها و عصرها در نظر نیامده باشد و از نور خامه و از زیب جامه و قبول نصابی و حظی تمام داشت و در صفدری و صف شکني ازانها بود که تنها بر لشکر بزند و منفردا صفی را بشکند و در وصف شجاعت سلطان محمد و پدر و عم او در هندوستان و خراسان ضرب المثل گشته بودند فی الحاصل سلطان محمد بن تغلشاه که اگر در سخاوت در اعدی صد حاتم طائي را بسائلی بخشیدی و اگر در عزم جهانگیري پاي در رکاب دولت نهادي خراسان و عراق در زلزله شدی و ماوراء النهر و خوارزم در هزا هزا افتادی افسوس و هزار افسوس و دریغ هزار دریغ که با چندین فضایل و بزرگی و سروری و علوهمت و فراست و درایت و شجاعت و سخاوت و فراست و هنرمندی و خردمندي که سلطان محمد اراسته

Digitized by Google

و پیراسته بود که در عنفوان شباب و هنگام فهم و ادراک ان شاه و شاهزاده هندوستان و خراسان را با سعد منطقي بد مذهب و عبید شاعر بد اعتقاد و نجم انتشار فلسفی صحبت و مجالست افتاد امد و شد مولانا علیم الدین که اعلم فلاسفه بود در خلوت او بسیار شد و ان نا جوانمردان که مستغرق و مبتلا و معتقد معقولات بودند در مباحثه و مکالمه و نشست و خاست علم معقولات را که واسطهٔ بد اعتقادي مذهب سنت و جماعت و وسیلت نا استواري تنبیهات و تحذیرات صد بیست و چهار هزار نقطهٔ نبوت است در خاطر سلطان محمد چنان بنشاندند که منقولات کتب سماوي و احادیث انبیا که عمدهٔ ایمان و ستون اسلام و معدن مسلماني و منبع نجات و درجات است چنانچه باید و شاید جای نماند و هرچه بر خلاف معقول بود نشنیدی به یقین در خاطر مبارک او نه نشستی که اگر در دل سلطان محمد معقولات فلاسفه احاطت نکردی و در منقولات اسماني شوقی و رسوخي بودی با چندان فضیلت جمیله و اوصاف سنیه که ذات او بدان متحلی بود هرگز نتوانستی که برخلاف قال الله و قال رسول الله و قال انبیاء و قال العلماء درکشتن مومنی موحد حکم کند فاما از جهت انکه معقولات فلاسفه که مایهٔ قساوت و سنگدلی است تمامي دل او را فرو گرفته بود و منقولات کتب سماوي و احادیث انبیا را که معدن رقت و مسکینت و مخوف عقاب گوناگون عقوبت است در خاطرش مدخلي نمانده بود و سیاست مسلمانان و قتل موحدان خوي و طبیعت او گشته و چندین علماء و مشایخ و سادات و صوفیان و قلندران و نویسندگان و لشکریان را سیاست فرمود

Digitized by Google

و انکه روزي وهفتهٔ نمي گذشت که خون چندین مسلمانان نمیریختند وجوی خون پیش داخول در سرا نمي راندند از اثر قساوت علم معقولات و از فقدان اعتقاد علم منقولات بود ازانجمله که واسطهٔ قتل مسلمانان شد تصور سلطان محمد بوده است که انچه در تصور او گذشتی خلق را بدان فرمان دادي و در وقوع متصورات سلطان بران امر کردي و چون وقوع مامور تصوري از خلق طلب شدی و وقوع متصورات سلطان اندازه ماموران نبودي که در حیز اظهار ارند و بعمل انرا موجود گردانند بر عداوت بیفرمانی ومخالفت و بدخواهی ماموران متصورات حمل میشد و چندین هزار ادمی بواسطهٔ بیفرمانی و بظن عداوت و مخالفت وبزعم بدخواهی و بد اندیشی در بلا افتادی که هر وضعی از روی تصور متلازم وضعی دیگرست و هر چه متلازم تصور است انراهم موجود می طلبید و خلق بسیاست مي پیوست و ما چندان کافر نعمت که سیه سپیدی خوانده بودیم و از علمی که ازان شرف دارد چیزی داشتیم و از طمع و حرص دنیا نفاقها ورزیده و مقرب سلطان شده در قضیهٔ سیاست که نا مشروع بودی حق پیش سلطان نمیگفتم و از خوف جانی که رفتنی است و دولتی که زایل شدنی است می ترسیدیم و انکه سخن حق نمیگفتیم سهل ترازانست که در سیاست نا مشروع از طمع تنکه و چیتل و حرص قرب و منزلت یار میشدیم و بر خلاف احکام دین مدد میکردیم و روایتهای مجهول می خواندیم حال دیگران ندانم تا همچو من چه خواهد شد من باری ازشومت انها که گفته ام و کرده ام در پیران سال در دنیا خوار و زار و بیمقدار و لا اعتبار شده ام و در درها محتاج شده و رسوا مي شوم

Digitized by Google

و در عقبی نمیدانم که حال من چه خواهد شد و بر من از عقوبات چه خواهد رفت و مقصود از ایراد مقدمهٔ مذکور ان دارم که من در دنیا پرورده و براورده سلطان محمدام و انچه از اکرام و انعام او یافته بودم نه پیش ازان دیده بودم و نه بعد ازو بخواب می بینم که اگر سلطان محمد چند چیز که ان چیزها واسطهٔ قتل مسلمانان و وسیلت زوال ملک وموجب تنفر عالم گشتند نبودی چنانکه رسوخ اعتقاد در علم معقولات و قلت رسوخ در منقولات و خوی سیاست مسلمانان و نهایت طلبی در نفاذ امرهای متصوری و کثرت تحکیمات مجدد و وفور غضب و شدت خشم و غایت قساوت من بنوشتمی که مثال سلطان محمد بادشاهی از شکم مادر نزاده است و از گاه ادم سلطانی همچو او پای بر تخت جهانداری ننهاده که سلطان محمد ازان عدیم المثالن بود که در باب او این نظم راست و درست می اید

• مثنوی •

گر پیش روي ملک شاهی • ور پس باشی جهان پناهی
گر راست شوي ملاذ عمری • گر چپ نگری مدار پیري

و باري تعالی ملک الملوک و مالک الملک است سلطان محمد را در مدت بست و هفت سال که قرنی تمام است بر ممالک چند بادشاه گردانیده بود و اهالي بلاد ممالک هندوستان و گجرات و مالوه و مرهت و تلنگ و کنپله و دهور سمندر و معبر و لکهنوتي و ستگانو و سنارگانو و ترهت را بامر و امارت او در اورده مطیع و منقاد او گردانیده که اگر ماجرای معاملات ملک رانی هر سال او شرح دهم عجز و بجز و انچه گذشته است در قلم ارم مکرر مجلدات شود

Digitized by Google

من درین تاریخ کلیات مصالح جهانداری و امهات امور ملک رانی سلطان محمد نبشته و در تقدیم و تاخیر هر فتحی و اول و اخر هر سرگذشتی و فتنه و حادثه نظر نینداخته و ترتیب نسق مراعات ننموده که اهل دانش را از مطالعهٔ کلیات مصالح جهانداری و امهات امور ملک رانی اعتبار و استبصار حاصل شدنیست و غافلان و بی خبران را که در مطالعهٔ احوال نیک و بد سلف میلی و رغبتی نبوده و علم تاریخ را که انفس العلوم و انفع العلوم است ندانند که اگر مجلدات قصهٔ بو مسیلم بخوانند و تکرار کنند چون فهم و درک را بران نگمارند هم ایشان را فایدهٔ نکند و هم از غفلت و بیخبری مادرزاد نرهند •

ذکر ضابطهٔ اقالیم

که در سنوات جلوس سلطان محمد دست داده بود و خراج ان اقالیم برموازنهٔ خراج بلاد ممالک دهلی در هزار ستون کوشک همایون مقرر شده و وزرا و ولات و متصرفان ان اقالیم مجملات جمع و خرچ در دیوان وزارت دهلی رسانیده و در چند سال اول جلوس سلطان محمد خراج بلاد ممالک دهلی و گجرات و مالوه و دیوگیر و تلنگ و کنپله و دهور سمندر و معبر و ترهت و لکهنوتی و ستگانو و سنارگانو چنان مضبوط شد که مجملات اقالیم و عرصات مذکور بآن دوری و بعد مسافت چنانکه حساب کرد قصبات و دیهها میان دو اب میشود در دیوان وزارت دهلی همچنان می شد و همچنان که بعد رسانیدن مجملات و فراغ حساب کردن از کارکنان و متصرفان اقطاعات حوالی مال بقایا و فواضل اقطاعات و اصابت کارکنان مطالعه می کردند و

Digitized by Google

دانگ و درم فرو گذاشت نمی کردند از نایبان و والیان و متصرفان و کارکنان اقالیم و عرصات دور دراز نهایت استقامت و ضبط ان اقالیم همچنان حساب می ستدند و مطالبت می کردند و از جهت انکه عرصات و ولایات دور دست است فرو گذاشت نمی کردند و دران چند سال محمد شاهی عجب ضبطی و استقامتی روی نمود که چندین عرصات پیاپی فتح شد و هر کدامی که از عرصات فتح شد هم بولات و نواب و عمال مضبوط گشت و همه استقامت گرفت که انچنان ضبط و استقامت اقلیم و عرصات اقرب و ابعد در هیچ عهدی از عهود سلاطین دیگر مشاهده نشده بود و چندان اموال خراج و تحف و هدایا که دران سنوات در دهلي رسیده بود درهیچ عهدي از وجوهات خراج نرسیده بود کار ضبط اقالیم دور دست بجاي رسیده بود که در میان چندین ممالک مذکور که سرحد های ان متصل یکدیگرست مقدمی متمرد و خوطی بیفرمان و دیهی ناخراج گذار نمانده بود و مال بقایا و مستخرج ان اقالیم و ان عرصات بر حکم قصبات و دیههای میان دواب از کارکنان و متصرفان بزخم ترب مطالبه میشد و از کثرت ملوك و امراء و اکابر و معارف حضرت و معارف بندگان و متصرفان اطرافی بسیار حشم و خدم و جمعیت هر طایفه از طوایف مختلف و اطاعت و بندگي رایان و رایگان و مقدمان هر دیار در درگاه سلطان محمد رونقي بس شگرف پیدا امده بود که انچنان رونق در سرا و کثرت خلق در عهود ماضیه مشاهده نشده است و ازانکه مالهای سنگین و تحف و هدایا و اسباب و شتران خدمتی از اقالیم اطراف پی در پی می رسیدند و خراج بلاد ممالك دهلی

Digitized by Google

زیادت شده و استقامت گرفته در خزانه و اصل می شد خرچهای محمودی و سنجری سلطان محمد را کفایت می کرد و اعطا و ایثار محمد شاهی ازان چند واصلات باز می خواند در خزاین دهلی قدیم هم خرقي و نقصاني ظاهر نمی شد و اگر هریک قصه و ماجرای که اقلیم دور دست چگونه فتح شد و چگونه مضبوط گشت و از کیان مضبوط شد و چگونه مالها و گنجها در شهر می رسید و چگونه در اعطا و ایثار سلطان محمد صرف می شد شرح بنویسم بتطویل انجامد و از کلیات غرض باز مانم فاما شمهٔ از علو همت و تمنای ضبط عالم و ارزوی تصرف ربع مسکون که در سینهٔ سلطان محمد از عنفوان صبا منقش بود و نظر همت عالیه او از منصبی و مرتبتی که از ممکنات بود بالا تر می افتاد در بیان اوصاف منیهٔ او نوشتهٔ ام چون انچنان همت با چنین ضبط ممالک دور و نزدیک و استقامت ممالک اقرب و ابعد مجتمع شد نتیجهٔ جمع مذکور تحکیمات مجدد غیر قانون بار اورد و هر روز صد حدیث و دویست حدیث نرمانش بخط توقیع در دیوان خریطه دار که ان دیوان را دیوان طلب احکام توقیع نام شده بود میرسید و بر حکم ان احکام مجدد نفاذ امر از والیان و مقطعان و متصرفان اقرب و ابعد اقالیم طلب مي شد و در تقصیر و اهمال تغیرات و تشدیدات جاري مي گشت و چون احکام متصور بلا وقوعی بقلم توقیع منقش میشد و ولاة و مقطعان را محال می نمود و تنفر بار می اورد و اگر انرا در عرصات و اقالیم ظاهر میکردند و نفاذ میطلبیدند خلق طاقت نمی اورد و سر از ربقهٔ اطاعت بیرون می کشیدند و در ضبط تخلل می افتاد و انچنان استقامتی روی

Digitized by Google

به تزلزل می نهاد و مع ذلك الاحكام المجددة و الاوامر المخترعة
سه چهار اندیشه که از اعمال ان اندیشها تمامی ربع مسکون درضبط
بندگان سلطان محمد دراید در سینهٔ سلطان محمد مزاحم گشت و
در اظهار و اعمال اندیشهاي مذکور سلطان محمد با هیچ صاحب
رائی و مخلصی و هوا خواهی مشورت نکرد و انچه در دل افتاد
انرا صواب محض تصور فرمود و در اظهار و اعمال ان ممالک ضبط
گشته از دست رفت و تنفر خلق روی نمود خزانها خالی شد و
ابتری در ابتري و درهمي در درهمی پیدا امد و از تنفر خلق بلغاکها
و فتنها زاد و روز بروز تحکیمات بر حسب اختراعات سلطانی
بر خلق زیادت می شد و خلق بیشتري از اطاعت سر می پیچید
و مزاج سلطان بر خلق بیشتر متغیر می گشت و مردمان بیشتر
بسیاست می پیوستند و خراجهاي بیشتري اقالیم و عرصات دور
دست از دست رفت و کثرت حشم و خدم متفرق شد و در عرصات
و اقالیم دوردست ماند ودر خزائن خرق افتاد و مزاج سلطان محمد از
استقامت بگشت و سلطان محمد از غایت نازکی و درشتی مزاج
دست سیاست بکشاد و بجز دیوگیر و عرصه گجرات هیچ عرصه و دیاري
مضبوط نماند و در بلاد ممالک خاصه دار الملك دهلی هم تمرد و
طغیان بسیار پیدا امد و از قضا و قدر باري تعالی چندان اندیشهای
دیگر در خاطر سلطان محمد افتاد و ان اندیشها بچند سال بعمل
نگشت و خلق الو الامر سلطانی را در معمول گردانیدن ان اندیشه
طاقت نیاوردند و اعمال ان اندیشها همه واسطهٔ زوال ملک سلطان
شد و وسیلت بر افتاد خلق گشت و هر اندیشه که از اندیشهای

Digitized by Google

مذکور بعمل مقرون می شد خرابی و ابتری و پریشانی بار می اورد و بواطن عوام و خواص رعایا از سلطان محمد متنفر می گشتند و دیارها و عرصهای مضبوط گشته از دست میرفت و مزاج سلطان محمد از انچه امر او چنانچه دل او می خواست نفاذ نمی یافت متغیر تر می شد و از تغیر مزاج سلطان محمد خلق را همچو ترب وتره می بریدند و سیاست میکردند و درکشتن مسلمانان موحدین وسنیان چندین شریران که از گاه ادم الی یومنا مثل ان شریران افریده نشده اند و حجاج یوسف بغلامی و چاکری ایشان در شرارت نشاید در کار شده بودند چنانکه زین نده مختص الملک و یوسف بغرا و خلیل پسر سردواتدار و محمد نجیب و شهزاده بد بخت نهاوندی وقرنفل سیاف و ابیه ملعون و مجیر ابو رجا که صد هزار لعنت خدای بروی باد و پسر قاضی گجرات انصاری و هر سه پسر بد بخت تهانیسری جز در کار قتل مسلمانان در کاری دیگر مشغول نمی بودند و بخدای غالب ظن من است که اگر بدست زین نده و یوسف بغرا و خلیل نا برخوردار بیست پیغامبر را دهند که بکشتند با لله همچنین گمان برم که شب در میان گذشتن ندهند ومن بیچاره مولف تاریخ مذکور چگونه بنویسم که سلطان محمد اعجوبهٔ افرینش جهان در وجود امده بود که ان باد شاه شب و روز در اندیشهٔ دفعیهٔ شریران بودی و میاستیان را که از هزارها گذشته بود باتهام شریت کشت و این چند نفر مذکور که در دنیا و اخرت اشر الناس اند مقرب و معتبر و خواص درگاه او بودند وجود این چنین بادشاهی چگونه از عجایب افرینش نباشد اول اندیشه که واسطهٔ

خرابی بلاد و برافتاد رعایا شد انست که در دل سلطان محمد افتاد که خراج ولایت میان دواب یکی به ده و یکی به بیست میباید ستد و در اعمال اندیشهٔ مذکور سلطان درست ابوابی پیدا اوردند و مالی وضع کردند که کمر رعایا بشکست و مطالبه انچنان ابوابی چنان سخت کردند که رعایای ضعیف و کم مایه بکلی بر افتاد و رعایای غنی که مایهٔ و اسبابی داشتند متمرد گشتند و ولایتها خراب شد و زراعتها بکلی بکاست و رعایای ولایتهای دور دست از استماع خرابی و برافتاد رعایا میان دواب از ترس انکه نباشد که بر ما هم همچنان حکم کنند که بر ایشان کردند سر از اطاعت تافتند و در جنگلها خزیدند و بواسطهٔ قلت زراعت میان دواب و برافتادگی رعایای میان دواب و کم شدن کاروانیان و نا رسیدن غلات از اقطاعات هندوستان در دهلی و حوالی دهلی و تمام میان دواب قحط مهلک افتاد و غلها گران شدند و امساک باران هم روی نمود قحط عام شد و چند سال قحط بماند و چندین هزار در هزار ادمی دران قحط مستهلک شد و جمعیتها پریشان گشت و بیشتری خلق از خانمان بر افتاد و رونق ملک و رواج جهانداری سلطان محمد ازان تاریخ پژمرده و بی اب گشت اندیشهٔ دویم سلطان محمد که در معمول گردانیدن ان خرابی دار الملک و ابتری خواص خلق و بر افتاد مردم گزیده و چیده روی نمود انست که سلطان محمد را در دل افتاد که دیو گیر را دولت اباد نام کرد و خواست که ان را دار الملک سازد که به نسبت قرب و بعد اقالیم دیگر دیوگیر میانه افتاده است و از دهلی و گجرات و لکهنوتی و ستگانو و سنارگانو و تلنگ و معبر و دهور

Digitized by Google

سمندز و کنپله در مسافت تا انجا مصارات است و در مصارات سهل فرقی است و بی انکه درین اندیشه مشورت فرمایند و باستقصاء در منافع و مضارات از هر جانبی نظری اندازند دارالملک دهلی را که در مدت صد و شصت و صد و هفتاد سال ابادانی ان دست داده بود و مصر جامع شده و موازي بغداد و مصر گشته با جمله سرایها و قصبات حوالی چهار کروهي و پنج کروهي خراب کردند چنانکه در ابادانی شهرو در سرایها و قصبات حوالی سگ و گربه را هم نگذاشتند و جماهیر متوطنانرا با خیل و تبع و زن و بچه و غلام و کنیزک رواني ساختند و خلق این دیار که سالها در اوطان قدیم و مساکن اباء و اجداد خود دل بسته بودند چه از مشقت راه دراز در راه تلف شدند و بیشتری که در دیو گیر رسیدند طاقت غربت نتوانستند اورده رفتنا دل انداختند و بجوار رحمت حق پیوستند و در چهار طرف دیو گیر که کفرستان قدیم بوده است گورستانهای مسلمانان پیدا امد و اگرچه در باب خلق رواني سلطان اکرامات و انعامات بسیار کرد چه در وقت روان کردن و چه هنگام رسیدن دیوگیر مبذول فرمود اما خلق نازک بود طاقت غربت و مشقت نتوانست اورد همدران کفرستان سر نهاد و از چندان خلق رواني کم کسی درخانه خود سلامت باز رسید و ازان تاریخ باینچنین شهري که رشک شهرهاي ربع مسکون بود خراب ماند و اگرچه سلطان محمد علماء و اکابر و معارف خطط و قصبات معروف بلاد ممالک را در شهر اورد و متوطن گردانیده بود ولیکن باوردن اناقیان شهر ابادان نشد و بعضی از ایشان در شهر تلف شدند و بیشتري باز گشتند و بجانب خان مان قدیم خود

Digitized by Google

رفتقد و از تحویل و تبدیل بسیار خرقی بزرگ در ملك روي نمودند
اندیشه سویم سلطان محمد که واسطهٔ خرابي ملک او و وسیلت
جرءت و قوت شوکت متمردان هندوستان و سرتابان بزرگ و باثروت
و نعمت شدن سایر هنود گشت معامله بیع و شراء و اظهار مُهر مس
بوده است و از جهت انکه سلطان محمد را از باعث همت عالیه
در خاطر افتاد که ربع مسکون را می باید گرفت و در تحت امر خود
می باید اورد و براي این مهم و یمکن حشم بی اندازه و بي حد در
بایست شد و حشم بسیار بي مالهای فاخر دست نمیداد و در
خزاین از کثرت اعطاء و ایثار خرقي بزرگ افتاده بود سلطان محمد
مهر مس پیدا اورد و فرمان داد که مهر مس را خرید و فروخت
چنانچه مهر زر و نقرهٔ جاری است همچنان جاری گردانند و از
اعمال اندیشه مذکور هر خانه از خانهاء هندوان دار الضربی پیدا
امد و هندوان بلاد ممالك کرورها و لکها از مهر مس ضرب کنانیدند
و هم ازان خراج میداد و هم ازان اسپ و اسلحه و نفایس گوناگون
می خریدند و هوالگان و مقدمان و خوطان از مهر مس با قوت و
شوکت شدند و خرقی در ملک پیدا امد و چند گهی نگذشت
که دور دستان تنکه مس را بهل مس میستدند و انجا که از حکم سلطان
خوف میکردند تنکه زر بصد تنکه رسیده و هر زر گری در خانهٔ خود
مهر مس میزد و از مهر مس خزانه پر می شد و مهر مس چنان خوار
و زار شد که حکم سنگریزه و سفال گرفت و قیمت مهر قدیم از نهایت
عزت یکی بچهار و یکی به پنج رسید و چون در چهار طرف درخرید
و فروخت خرقها افتادن گرفت و تنکهٔ مس از کلوخ خوار تر شد

Digitized by Google

وبهیچ بار امد سلطان محمد حکم خود را در باب سکهٔ مس فسق کرد و با صد غضب باطن فرمان داد تا بر هرکه سکهٔ مس موجود باشد در خزانه رسانند وعوض ان مهر زر قدیم از خزانه ببرند و چندین هزار ادمی از طوائف مختلف که از سکهٔ مس هزارها در خانه موجود داشتند و دل ازان بر داشته بودند و بجای اوند مس در کوشه انداخته سکهٔ مس را در خزانه رسانیدند و بدل ان مهر تنکه زر و نقره و شش گانی و دوگانی در خانه برفتند و چندان تنکهٔ مس در خزانه در امد که تودها از تنکهٔ مس مثل کوه ها در تغلق اباد بر امده ست و بدل سکهٔ مس گنجها از خزانه بیرون رفت و یک خرق بزرگ که در خزانه افتاد بواسطهٔ تنکهٔ مس بود و از جهت ان که فرمان سلطان محمد در باب سکهٔ مس نفاذ یافت بلکه از واسطهٔ تنکهٔ مس مبلغی مال از خزانه ضایع شد خاطر سلطان محمد از رعایاء بلاد ممالک متغیر گشت اندیشهٔ چهارم سلطان محمد که واسطهٔ خرقی خزائن شده و از خرق خزاین ابتری ملک روی نمود اندیشهٔ ضبط خراسان و عراق بود که واسطهٔ ان گنجها اعطا و ایثار معتبران و مشهوران ان دیار شد و بزرگان ان اقالیم بفسفسه و دمدمه در امدند و چنانچه دانستند و نتوانستند گنجها از پیش تخت ربودند و ان اقالیم و ان دیارها بدست نیامد و اقالیم و دیارهای مضبوط از دست رفت و خزانها که سرمایهٔ جهانداری است خالی شد و اندیشهٔ پنجم سلطان محمد که اعمال ان واسطهٔ خرق جهانبانیٔ او گشت انست که در سالی از برای ترتیب لشکر کشی خراسان فرمان داد تا هشم بیقیاس و بی موازنه چاکر گیرند و در سال اول

Digitized by Google

سواجب چه از خزانه و چه از اقطاعات دادند و از مواضع بسیاران اندیشه بعمل مقرون نگشت و بسال دویم در خزانه چندان مال نمانده که ان چندان حشم را بدهند و حشم استقامت گیرد هم حشم متفرق گشت و هم خزانها که سرمایهٔ جهانبانی و جهانداری است خالی شد و دران سال که حشم بسیار گرفتند و بی حیله و احتیاط و طمانیت و امتحان تبر و قیمت اسپ و داغ اسپ بر طریق سر شمار چه در حضرت و چه در خطط و قصبات بار گیری می شد و زر نقد ادا میکردند و دران سال سه لک و هفتاد هزار سوار را تذکرهٔ دیوان عرض پیش تخت گذرانیده بودند و یک سال تمام در گرفتن سوار و اداء زر و ترتیب ان بگذشت و نتوانستند که چندان حشم را بکار غزو و جهاد مشغول گردانند که از وجوه غنایم سال دیگر ان حشم مستقیم ماند و سال دیگر در امد نه در خزانه چندان وجه ماند و نه اقطاعات که بدان وجه ان حشم مستقیم گردد حشم تفرقه شد و سر خود گرفت و بکسب و کار خود مشغول گشت و از خزانه لکها و کرورها بمصرف رسید و اندیشهٔ ششم سلطان محمد که اعمال ان واسطهٔ خرق حشم مستقیم شده گشت اندیشه ضبط کوه فراجل بوده است وسلطان محمد را درخاطر گذشت که چون پیش نهاد هاي ضبط خراسان وماوراء النهر در کار شده است کوه فراجل که در راه نزدیک میان ممالک هند وممالک چین حایل وحجاب شده مضبوط علم اسلام گردد تا راه در امد اسپ رفتن لشکر اسان شود و بباعثه و اندیشهٔ مذکور بسیاري از حشم مستقیم گذشته سالها با امراء کبار و سران لشکر بزرگ در کوه فراجل نامزد گشت و فرمان شد تا تمامي لشکر درون کوه فراجل را ضبط کند بحکم فرمان تمامی لشکر

Digitized by Google

درون کوه فراجل راضبط کند بحکم فرمان تمامی لشکر در کوه فراجل در رفت و جا بجا نزول کرد هندوان فراجل گهاتیهای باز گشت را فرو گرفتند و بیک قلم تمامی حشم دران کوه تلف شد و از چندان حشم چیده و گزیده و مستقیم شده ده سوار باز گشت و ازین خرق در حشم دهلی نقصانی فاحش روی نمود و بعد انچنان خرقی و نقصانی هیچ رائی و تدبیری موثر نگشت و اندیشهای مذکور که اعمال ان واسطهٔ خرق امور جهانبانی و نقصان خزائن گشت از باعث علوهمت سلطان محمد در دل سلطان محمد می افتاد و بحکم تصور بعمل مقرون میگشت و تصور نتیجهٔ ان چنان همتی در خارج واقع نمی شد و اقالیم مضبوط هم از دست میرفت و در امور جهانداری هم خرق می افتاد و گنجها وخزاین هم صرف می شد ۰

ذکر فتن و حوادث که درمیان عصر جهانداری سلطان محمد ازهرطرفی زاد وممالک مضبوط گشته از دست رفت

و اگرچه حوادث وفتن و بغی و شطط که در ملک سلطان محمد زاد بر حسب ترتیب و تعین تاریخ در قلم نیامده است و تشریح تمام نشده اما جملهٔ کردار که محصل غرض مطالعه کننده بود نوشته ام که چون نهایت طلبی و استقصاء جوئی سلطان محمد که لازمهٔ همت عالیه است در امور جهانداری و مصالح جهانبانی در کار شد و امر و فرمایشهای سلطان محمد خواص و عوام ممالک او را از لا یمکن و لا یطاق نمود و باطنها متنفر گشت و تشتت اغاز شد اول فتنهٔ بغی بهرام ایبه بود که در ملتان زاد و سلطان محمد دران ایام که لوهر

Digitized by Google

ملتان باغي شد در دیوگیر بود و بمجرد انکه خبر بغي او بسلطان رسید سلطان از دیو گیر در شهر درامد ودر شهر لشکرها جمع کرد و جانب ملتان لشکر کشید وچون لشکر سلطان محمد با لشکر بهرام ایبه مقابل شد و در حمله اول بهرام ایبه را بینداختند و سر بریده او را پیش سلطان اوردند ولشکربهرام ایبه منهزم گشت وبیشتري را بکشتند وبعضي بگریختند و در اطراف رفتند و اوارة شدند و بعد حادثه مذکور لشکرملتان چنانچه پیوسته مستعد و مرتب بودی مستقیم نشد و سلطان بر بهرام ایبه مظفر گشت و خواست که سکنهٔ ملتان را که یار بهرام ایبه شده بودند بیک وقعت سیاست فرماید شیخ رکن الدین ملتانیانرا بخدمت سلطان شفاعت کرد سلطان محمد شفاعت شیخ الاسلام رکن الحق و الدین قبول فرمود و ایشان را بسیاست حکم نکرد سلطان محمد از ملتان مظفر و منصور باز گشت و در دهلی امد و در دیوگیر که خلق شهر بازن و بچه انجا روانی شده بود نرفت و هم در دهلی ساکن گشت و در ان دو سال که سلطان در دهلی ماند امراء و ملوک و حشم برابر سلطان در دهلی بودند و زن و بچه ایشان در دیو گیر بود و دران دو سال که سلطان در دهلی بود ولایت میان دواب از شداید مطالبه و بسیاری ابواب خراب شد و هندوان خرمنهاي غله را اتش میزدند و مي سوختند و مواشی را از خانها بیرون میکردند و سلطان شقداران و فوجداران را فرمود تا دست در نهب و تاراج زدند و بعضی خوطان و مقدمانرا می کشتند و بعضی را کور میکردند و انانکه خلاص می یافتند جمعیتها میکردند و در جنگلها می خزیدند و ولایت خراب می شد و همدران ایام سلطان محمد بر طریق شکار

Digitized by Google

در ولایت برن رفت و فرمان داد تا تمامی ولایت برن را نهب و تاراج کردند و سرهای هندوان اوردند و در کنگرها حصار برن بیاویختند و دوم فتنه همدران ایام بعد نقل بهرامخان در دیار بنگاله فتنهٔ فخرا خاست و فخرا و لشکر بنگاله باغی شد و قدر خانرا بکشتند و زن و بچه و فیل و تیغ او را تار تار کردند و خزاین لکهنوتی غارت شد و لکهنوتی و ستگانو و سنارگانو از دست برفت و بدست فخر او باغیان دیگر افتاد و ازان پس در ضبط نیامد و سلطان همدران ایام ازبرای نهب و تاراج هندوستان لشکر کشیده بود از قنوج تا دلمو نهب و تاراج میکرد و هرکه دست می افتاد او را می کشتند و بیشتری میگریختند و در جنگلها می خزیدند و جنگلها را گرد میگرفتند و هر کرا درون جنگل می یافتند میکشتند برین نهج دران سال از قنوج تا دلمو نهب و تاراج شد و سلطان محمد در نهب متمردان هندوستان در حدود قنوج و بیشتر مشغول بود که فتنهٔ سویم در معبر زاد و پدر ابراهیم خریطه دار سید احسن در معبر بود بلغاک کرد و امراء انجای را بکشت و ان ملک را فرو گرفت و حشمی که از دهلی برای ضبط معبر نامزد بود همانجا ماند و اینخبر بسلطان رسید ابراهیم خریطه دار را و اقرباء او را بگرفتند و سلطان محمد در شهر امد و از شهر استعداد کرد و به ترتیب لشکر کشی معبر جانب دیوگیر روان شد سلطان هنوز سه چهار منزلی از دهلی بیشتر نشده بود که در دهلی غله گران گشت و قحط اغاز شد و قطع راه ها در اطراف پیدا امد و سلطان در دیوگیر رسید و انجا بر مقطعان و امراء و اعمال مرهمت مطالبات سخت شد و چندین کسی در مطالبه از

Digitized by Google

شدت بسیار جان دادند و در ولایت مرهت هم ابواب گران تعین فرمود و محصلان از پیش تخت نامزد شدند و بعد از چند گاه احمد ایاز را در دهلی فرستاد و سلطان جانب تلنگ عزیمت فرمود و احمد ایاز در دهلی امد و در لاهور فتنهٔ زاد و ان فتنه هم از احمد ایاز رفع شد و سلطان با لشکرها در ارنکل رسید و انجا مرگ وبا بوده است خلق را برفتن زحمت حادث گشت و خلق دیگر انجا نقل کردند و سلطان محمد را هم زحمت شد و انجا ملک قبول نایب وزیر را نصب کرد و ولایت تلنگ بدو داد و زود تر ازانجا مراجعت فرمود و با زحمت در دیوگیر امد وچند روز در دیوگیر خود را معالجت کرد و شهاب سلطانی را نصرتخان خطاب فرمود و بدر و ولایت ان طرف بدو داد و او اقطاعات ان سمت را بصد لک تنکه مقاطعه گرفت و دیوگیر و ولایت مرهت به سلطان قتلغخان تفویض فرمود و خود با زحمت جانب دهلی مراجعت کرد و در انچه سلطان عزم تلنگ کرده بود خلق شهر دهلی را که در دیوگیر بود فرمان عام داده بود که باز گردند و در شهر روند و دو سه قافله که مانده بودند از دیوگیر جانب شهر روان کرد وانکه ولایت مرهت راخوش کرده بود با زن و بچه همانجا ماند *

ذکر بازگشتن سلطان محمد از دیوگیر بجانب شهر و مشاهده کردن خرابی راه

چون سلطان محمد با زحمت از دیوگیر بسوی دهلی مراجعت فرمود و در دهار رسید و چند روزی وقفه فرمود و از انجا جانب دهلی روان شد و در مالوه هم قحط افتاده بود و دهاوه بکلی از

Digitized by Google

تمامي راه برخاسته و قصبات و ولایات سر راه پریشان و ابتر شده سلطان در دهلی رسید دهای را از هزارم جزو ابادانی یک جزو هم نیافت و ولایت ها خراب شده و قحط مهلک افتاده و زراعت نمانده مشاهده کرد و چندگاه در ترتیب ابادانی و زراعت مشغول شد و دران سال باران هم امساک کرد و هیچ ترتیبی نشد و گاه اسپان و مواشی نماند و غله بشانزده هفده چیتل سیری رسید وخلق مستهلک می شد و سلطان محمد بر سبیل موندهار برای زراعت مال از خزانه میداد و خلق در مانده و عاجز گشته میشده و زراعت از امساک باران میسر نشد و خلق کشته می شد و سلطان محمد درامده در دهلی صحت یافت و زود ترین تندرست شد ه

ذکر بلغاک شاهو افغان در ملتان و نهضت فرمودن سلطان محمد جانب ملتان

سلطان محمد در ترتیب زراعت و دادن موندهار مشغول بود که از ملتان خبر رسید که شاهو افغان بلغاک کرد وبهزاد نایب ملتان را بکشت و ملک نوا از ملتان جانب شهر فرار نمود و شاهو افغانانرا جمع کرد و ملتان را فرو گرفت سلطان در شهر استعداد کرد و جانب ملتان در مهم شاهو افغان نهضت فرمود و هنوز سلطان چند منزل پیشتر نرفته بود که مخدومهٔ جهان والدهٔ سلطان محمد در شهر نقل کرد و در نقل ان ملکهٔ راستین خیلخانه سلطان تغلقشاه بشکست و فراهمي و انتظام و خیرات و حسنات که خلق را از مخدومهٔ جهان مشاهده میشد همچنان از دیگران معاینه نشد و در شهر بروح مخدومهٔ جهان طعامها و صدقات بسیار دادند و سلطان

Digitized by Google

در اثناء رفتن ملتان واقعهٔ مخدومهٔ جهان بشنید بغایت غمگین و محزون گشت و چندین خانوادها بواسطهٔ شفقت و پرورش مخدومهٔ جهان برقرار مانده بود و ازان پاک دامن که معدن عفت و منبع عصمت بود بسیاران از زن و مرد در اسایش و راحت و امن و امان میگذرانیدند و سلطان محمد پیشتر شد و از ملتان چند منزل قریب مانده بود که از شاهو عرضه داشت اطاعت امد و او از بلغاك دست برداشت و توبه کرد و ملتان را ترك داد و با افغانان خود در افغانستان رفت و سلطان از راه باز گشت و در سنام امد و از سنام در اگرهه نزول فرمود و انجا چندگاهی مقام کرد و بازار اگرهه کوچ بکوچ در شهر رسید و در شهر قحط بغایت رسیده بود و ادمي مرادمي را میخورد و هرچند سلطان محمد در باب زراعت جهد می فرمود و چاه ها کاوانیدن فرمان شد و خلق نمی توانست و از زبان مردمان چیزي بیرون می امد و تقصیر و اهمال میرفت بسیاران بسیاست می پیوستند •

ذکر نهضت فرمودن سلطان محمد در زمین سنام و سامانه وکتهل وکهرام و نهب وتاراج کردن ان ولایتهاء که هر همه متمرد شده بودند و ازانجا برسمت کوه پایه رفتن و مطیع شدن رانگان کوه پایه و اوردن مقدمان و سران و بیراهان و منداهران و جیوان و بهتان و منهیان در شهر و مسلمانان کردن ایشان و ایشان را در اهتمام ملوک و امرا گردانیدن و در شهر داشتن

و باز گرت دیگر سلطان در ولایت سنام و سامانه لشکر کشید و

Digitized by Google

متمردان و سر تابان انجائي که مندلها کرده بودند و خراج نمیدادند و فسادها میکردند و راه می زدند سلطان محمد مندلهای ایشان را نهب و تاراج فرمود و جمیعتهای ایشان را متفرق گردانید و مقدمان و سران ایشان را در شهر اورد وبعضی از ایشان مسلمان شدند و گروه گروه را داخل امرا گردانیدند و با زن و بچه در شهر سکونت گرفتند و از زمینهاي قدیم ایشان ایشان را بگسلانیدند و شر ایشان ازان دیار رفع شد و ایندگان و روندگان از راه زني خلاص یافتند و همدرانکه سلطان محمد در شهر بود در ارنکل فتنهٔ هنود خاست و کنیا نایک دران دیار زور اورد و ملک مقبول نایب وزیر از ارنکل راه شهر گرفت و بسلامت در دهلی رسید و ارنکل را هندوان فرو گرفتند و ان دیار بکلی از دست رفت و همدران ایام شخصي از اقرباي کنیا که سلطان محمد در کنپله فرستاده بود ان بدبخت از اسلام بگشت و مرتد گشت و بغي ورزید و عرصهٔ کنپله هم از دست رفت و بدست هندوان افتاد و همان مرتدان را فرود گرفت و بجز دیوگیر و گجرات در ضبط نماند در هرطرفی تخلل و تشتت زاد و هر چند تخلل و تشتت بیشتر می‌زاد سلطان محمد را بر خلق خاطر کوته تر میشد و سیاست بیشتر میفرمود و هر چند در اطراف خبر سیاست بیشتر می شنیدند تنفر بیشتر روي می نمود و پریشاني ها بیشتر پیدا می امد و چند گاه سلطان محمد در دهلی توقف فرمود و در دادن سوندهار و فرمایش زراعت مشغول بود چون باران از اسمان منزل نمیشد و رعایا فراهم نمی امد در شهر غله گران تر شد و خلق بیشتر مستهلک می شدند با انکه سلطان محمد یک دو کرت جانب

Digitized by Google

بداؤن و کانهر بر مبیل چرا خور بیرون می امد و چند گان روز گشت میگرد و باز در شهر می امد هم و سعتی پیدا نمی امد و بلای قحط پیش تر رخ مینمود و خلق از گرسنگی وچهار پایان از بی علفی هلاک می شدند و با وجود قحط هیچ کاری از کارهای جهانداری بر حسب دلخواست سلطان محمد باز نمی خواند ۰

ذکر رفتن سلطان محمد در سرکدواری و چندگاه همانجا ماندن

چون سلطان محمد دید که هیچ نوعی تنگیهٔ غله و علف در شهر خلاص نمیشود و بهیچ طریقی بی نزول باران زراعت کردن ممکن نمیکردد و روز بروز خلق شهر در مانده تر می شوند فرمان داد تا دروازها و الکهای خلق شهر را در رفتن جانب هندوستان و بردن زن و بچه ان طرف مانع نشوند و بگذارند تا خلق جانب هندوستان بروند و چند گهی از قحط خلاص بیابند و دران دیار خود را و فرزندان خود رابگذرانند و بیشتری خلق از واسطهٔ تنگی غله جانب هندوستان رخ اورده بودند و زن و بچه را دران دیار ربوده و سلطان محمد هم از شهر برون امد و ار پئیالی و کنپله بگذشته و از بیشتری قصبه کهود بر کنار اب گنگ نزول فرمود و انجا با لشکر وقفه فرمود و مردمان همان جا چهپرها بستند و بر طرف ابادانی ساکن شدند و ان موضع را سرکدواری نام شد واز کثرة اوده انجا غلها در رسیده شده و بنسبت شهر ازرانی گرفت و دران ایام که سلطان محمد در سرکدواری وقفه فرمود ملک عین الملک اقطاع اوده و ظفر اباد داشت و برادران عین الملک انجا کار زارها کرده بودند و متمردان اوده و ظفر اباد را

Digitized by Google

مالشها داده و هردو اقطاع را ضبط کرده و در انچه سلطان محمد در سرکدواری وقفه فرموده از جانب غله و علف نسبت شهر انجا وسعت پیدا امد ملک عین الملک و برادران او از نقد و جنس و غله و اقمشه بقیاس هفتاد و هشتاد لك تنکه چه در سرکدواری و چه در شهر رسانیدند وسلطان محمد را بر عین الملک اعتقاد بر افزود و در کفایت او یقین حاصل گشت و پیش ازان سلطان را متواتر رسیده بود که در دیوگیر کارکنان قتلغخان بطمع و غرض خود مشغول شده اند و محصولها کم کرده اند سلطان محمد در دل کرد که عین الملک را وزارت دیوگیر دهد و او را و برادران او را با خیل و تبع جانب دیوگیر روان کند و قتلغخان را با خیل و تبع از دیوگیر در دهلی طلب فرماید چنانچه این خبر در سمع ملک عین الملک و برادران او رسیده بود ایشان را این خبر واسطهٔ خوف شد و بر مکر سلطان حمل کردند زیرا چه ایشان دران سرزمین چند سال ضابط شده بودند و جمله معارف و اکابر شهر خاصه نویسندگان از منع سیاست سلطان جسته و ببهانهٔ گرانی غله با زن و بچه در اوده و ظفرابان رفته بودند و بعضی بر عین الملک و برداران او متعلق شده و بعضی دیهها مقاطعه گرفته و خود را از ترس سیاست سلطاني در حمایت ایشان انداخته و کیفیت رفتن خلق و خود را در حمایت ایشان انداختن کرات و مرات بسمع سلطان رسیده بود و سلطان را بغایت دشوار نمود نامًا سلطان اینمعنی که دل از عین الملک و برادران گران شده است بیرون نمی داد درون میداشت تا روزي در سرکدواري درین معنی که جمله خلق چیده و کار امده و بسیاران ازان طایفه

Digitized by Google

که سیاست در باب ایشان حکم شده است از دهلي تافته اند و در اوده ظفراباد رفته با عین الملك پیغام کردند و سلطان خواست تا او ایشان را بسته در دهلی رساند و از خواص و عام هرکه از دهلی در اقطاع او رفته است چنان سازد که ایشان اما طوعا و کرها باز در دهلي ایند ازین پیغام و اظهار گراني خاطر سلطان خوف عین الملك و برادران او بر مزید ترگشت و دانستند که ایشان را ازجانب دیوگیر بخداع میفرستند و ان طرف ایشان را تلف خواهد کرد ازین جهت ایشان متنفر شدند و در بند بغي گشتند و دران نزدیکی که سلطان در شهر بود و ازانجا در سرکداري رفته و ساکن شده چهار فتنه زود تر فرو نشست و سلطان محمد بر باغیان ظفر یافت اول فتنهٔ نظام مائین در کرّه ظاهر شد و این نظام مائین مردکي بهنگري بهنگي خرافاتي بوده است از سرگذاف و هرزه اقطاع کرّه را بچندین لک تنکه مقاطعه گرفت و ازانجا رفت و دست و پاي زد و از انکه کفایتی و مایهٔ و خیلخانه و بنیادي نداشت از مقاطعه هیچ باز نخواند و عشري ز انچه خط داده بود حاصل نتوانست کرد وچند نفر غلامان خود فروش غایبانه بخرید و چند نفر پایک بهنگ خورندگان را یار خود کرد و بهیچ بنیادي و مایهٔ و جمعیتی بغي ورزید و چتر بر گرفت و خود را سلطان علاء الدین خطاب کرد چون این خبر در شهر رسید از انکه سلطان محمد لشکری از شهر در دفع او نامزد فرماید عین الملك با برادران خود از اوده بر نظام مائین لشکرکشید و درکرّه امد و شر او را دفع کرد و پوست نظام مائین بکشیدند و در شهر فرستاد و این چنین مهمی دران ایام پیش ازانکه از سلطان فرمانی رود هم از

Digitized by Google

عین الملك برامد و از دهلي شیخزاده بسطامی که داماد خواهرین سلطان محمد بود درکرّه نامزد شد و اقطاع کرّه بدو تفویض گشت واو در سیاست و بر انداخت طائفهٔ که در بلغاک نظام مائین یار بودند از پیش تخت بد راه شد • ودوم فتنه همدران نزدیکي بغي شهاب سلطاني در بدر پیدا امد و این شهاب سلطانی که نصرت خان شده بود بدر را با جمیع اقطاعات ان درمدت سه سال بیک کرور مال از پیش تخت مقاطعه گرفته بود و خط قبولي داده و انجا رفته و او را هم بان کفایتی و تدبیري داشت ثلث و ربع مال مقاطعه باز نخواند و کیفیت سیاست سلطانی متواتر در بدر مي شنید مردی بقال پیشه و ترسنده و عاجز بود از خوف نکال و فضیحت بغی ورزید و در حصار بدر محصر شد و از براي دفع فتنهٔ او قتلغ خان از دیوگیر نامزد شد وچند نفر از ملوک و امراء دهلي و حشم دهار نامزد قتلغ خان با لشکرها در بدر رفت و حصار بدر را بگرفت و شهاب سلطانی را بدست راست فرود اورد او را بدرگاه فرستاد وان فتنه را فروشاند و ان ولایت را ضبط کرد • وسویم فتنه بعد گذشتن چند ماه هم دران زمین از علیشه که خواهر زادهٔ ظفر خان علائي که امیر صده قتلغ خان بود ظاهر شد و علیشه مذکور از دیوگیر به تحصیل در گلبرکه رفته بود ان طرف را از سوار و پیاده و مقطعان و والیان خالی دید برادران خود را با خود یار کرد و بهیرن متصرف گلبرکه را بغدر بکشت و مالها غارت کرد و ازانجا در بدر رفت و نایب بدر را هم بکشت و بدر و گلبرکه را فرو گرفت و شطط و بغی ورزید و باز سلطان محمد قتلغ خان را انجا نامزد کرد و بعضي ملوک و امراء حضرت را و حشم دهار بر قتلغ خان فرستاد

Digitized by Google

و قتلغ خان بالشکر ها از دیوگیر بدانجانب راند و ان علیشه باغي پیش امد و با قتلغ خان مصاف کرد و منهزم گشت و رفت و در حصار بدر خزید و قتلغ خان درین گرت هم در بدر رفت و بدر را محصر کرد و ان علیشه باغی غدار را با برادران دست راست داده از حصار فرود اورد و بر سلطان محمد در سر کدواري فرستاد و ان فتنه را فرو شاند و خلق انجای را بیاسانید و سلطان محمد علیشه و برادران او را در غزنین فرستاد و ایشان ازانجا باز امدند و هردو برادر را در پیش داخول سیاست نمودند و چهارم فتنه همدران ایام فتنه عین الملک و برادران او در سر کدواري زاده بود و عین الملک با انکه مقرب درگاه و جلیس سلطان محمد شده بود از نازکي مزاج سلطان محمد و از بسیاري قهر و سطوت سلطان میترسید و خود را بزعم وظن خویش بر شرف هلاک میدید و برادران را با لشکر لوده و ظفر اباد از سلطان رخصت اوردن ستد و چند کروهي سر کدواري اورانید و ناگاه نیم شبی از سر کدواری بجست و شباشب بر برادران در لشکرگاه اوده و ظفر اباد رفت و برادران او با سیصد چهار صد سوار گذار اب گنگ بر سمت سر کدواري در امدند و پیلان و گلهاء اسپان که در گدارا چرا خور میکردند پیش گرفت و در لشکر خود بردند در سر کدواري فتنهٔ بس بزرگ قایم شد و سلطان محمد لشکر سامانه و امروهه و برن و کول را بطلبید و لشکر احمد اباد همدران ایام انجا رسید چند روز سلطان محمد در سر کدواری وقفه ساخته و مستعد شده جانب قنوج لشکر کشید و در عمرانات قنوج لشکرگاه کرده فرود امد و عین الملک و برادران او ازانکه در کار حرب و شجاعت و

Digitized by Google

شهامت خبری و اثری نداشتند و درین کار تجربه نیافته بودند در مقابلهٔ سلطان محمد که سلطان محمد و پدر و عم سلطان محمد دامنی بر سر لشکران مغلستان و خراسان داده بودند و در بیست محاربه مغل مظفر گشته و دار الملک دهلي را بزخم تیغ و تیر و تبر و گرز و چقمار از خسرو خان و خسرو خانیان و از هندوان و براوان باز خریده لشکر کشیدند و از غایت بی تجربگی وابلهي در زیر بنگرمئو از اب گنگ بتله و سذاهي و منزرابه عبره کردند و پیشتر شدند و بر ظن و زعم انکه سیاست سلطان محمد بسیار شده است و خلق متنفر گشته لشکر از سلطان که ولی نعمت و ولی نعمت زادهٔ سالهای ایشانست بخواهند گشت و بران نویسندگان و بقالان که خبر از لگام و پاردم ندارند خواهد پیوست عین الملک و برادران او بر قصد مصاف کردن نزدیک لشکر مقابل امدند و ان نا جوان مردان بی عاقبت اخر شب در مقابل لشکر سلطان درامدند و در تیر اندازي مشغول شدند و صبح در دمیدن بود که یک فوج لشکر سلطان محمد بر ایشان حمله زد و هم در تاخت اول لشکر ایشان بشکست و منهزم شد و عین الملک را زنده دستگیر کردند و دوازده و سیزده کروه لشکر ایشان را تعاقب کردند و چندین سوار و پیادهٔ ایشان در تعاقب کشته شد و هردو برادران عین الملک که سر لشکر شده بودند و در محاربهٔ لشکر سلطان امده کشته شدند و انچه لشکر ایشان بود از ترس جان خود را در گنگ انداختند بیشتری در اب غرق گشتند و لشکری که تعاقب ایشان کرده بود چندان غنیمت یافتند که در وصف نتوان اورد و انچه سوار و پیاده ایشان از گنگ سلامت بیرون امده در

Digitized by Google

مرامات بدست هندوان افتاد و اسپ و سلاح بیاد داد در باب عین
الملک سلطان محمد حکم بسیاست نکرد و فرمود که در ذات او اثری
نیست او را بغلط این حادثه افتاده است او مردی کاردان و کافی
است و هنرمند است هم دران ایام سلطان عین الملک را مخلص کرد
و بعد چند گاه او را پیش طلبید و بنواخت و جامه داد و عملهای
بزرگ فرمود و مرحمت ها ارزانی داشت و پسران عین الملک و
بقیهٔ خیل خانه او را هم بدو بخشید و سلطان محمد بعد فراغ فتنهٔ
عین الملک از بنگرموؤ عزیمت هندوستان فرمود و در بهرایچ رفت
و سپهسالار مسعود شهید را که از غزاة سلطان محمود سبکتگین بود
زیارت کرد و مجاوران روضهٔ او را صدقات بسیار داد و در بهرایچ احمد
ایاز را نامزد فرمود و پیشتر فرستاد تا بر سر راه لکهنوتی لشکرگاه سازد
و فرود اید و گریختگان لشکر عین الملک را و انان که از اوده و ظفر اباد
در بلغاک او یار شده بودند در لکهنوتی رفتن نگذارد و خلقی که از شهر
چه از قحط و چه از خوف سیاست سلطان در اوده و ظفر اباد رفته
اند و ساکن شده ایشان را چنانچه او را دست دهد در وطن مالوف
فرستد و سلطان محمد از بهرایچ مراجعت فرمود و بکوچ متواتر در
دهلی امد و در پرداخت امور ملکی مشغول شد و احمد ایاز بدان
مهمی که نامزد شده بود بکفایت رسانید و ازانجا در شهر امد و درانکه
سلطان محمد از شهر در سرکهواری رفت در خاطر افتاد که سلطنت
و امارت سلاطین بی امر دادن خلیفه که از ال عباس بود درست
نیست و هر بادشاهی که بی منشور خلفاء عباسی بادشاهی کرده
است و یا بادشاهی کند متغلب بوده است و متغلب بود و از

Digitized by Google

خلفاء عباسی سلطان از مسافران بسیار تتبع میکرد تا از بسیار مسافران شنید که خلیفه از ال عباس در مصر بر خلافت متمکن است و سلطان محمد با اعوان و انصار دولت خود بان خلیفه که در مصر است بیعت کرده و دو سه ماه در سرکدواري عرضه داشت بجانب خلیفه سوار میکرد و از هر بابت چیزها دران می نوشت و چون در شهر امد نماز جمعه و نماز اعیاد را در توقف داشت و از سکه نام خود دور کنانید و فرمود تا در سکه نام و لقب خلیفه نویسند و در اعتقاد خلافت ال عباس مبالغتها کرد که ان مبالغتها در تحریر وتقریر نتوان گنجانید و در شهور سنة اربع و اربعین و سبعمائة حاجي سعید سرسری از مصر در شهر امد و از حضرت خلیفه بر سلطان محمد منشور و لوا و خلعت اورد و سلطان محمد با جمیع ارکان دولت و سادات و مشایخ و علما و معارف و اکابر و سران قوم حاجي سعید سرسری ارندة منشور و خلعت خلیفه را استقبال کرد و شرایط تعظیم منشور و خلعت خلیفه را بالغا ما بلغ و فوق الحد و الوصف بجاي اورده و چند تیر پر تاب پیاده پاي برهنه پیش رفت و منشور و خلعت را بر سر نهاده بر پاي سعید سرسري بوسها زد و در شهر قبها بستند و بر منشور و خلعت زر ریزها کردند و در اول جمعه که نام خلیفه بالای منبر خواندند وچندین طبقها پر از تنکه زر و نقره بران نثار شد و ازان تاریخ در ادای نماز جمعه و اعیاد اجازت داد و از براي حرمت داشت نام خلیفه که در خطبه می خواندند چندین جمعهٔ از کوشک تا مسجد جمع سیری با جملهٔ ملوک و امراء و اکابر و معارف پیاده میرفت و فرمان داد تا در خطبه اسامی بادشاهی

Digitized by Google

را بخواندند که ایشان از خلفاء عباسی مامور و مأذون بوده اند و
انانکه مأذون نبوده اند نام ایشان را از خطبه دور کنانید و ایشان را
متغلب گویانید و فرمود که در طراز جامهای زربفت و قیمتی و
شرفات عمارتهای بلند نام خلیفه نویسند و بغیر نام خلیفه دیگری
ننویسند و بعد رسیدن حاجی صرصری سلطان محمد عرض داشتی
مطول متضمن تواضع بی اندازه با جواهری که مثل ان در خزانهٔ
دیگری نبود بدست حاجی رجب برقعی بخدمت خلیفه در
مصر روان کرد و از وفور اعتقادی که سلطان محمد را در حق
خلیفه عباسی منبعث شده بود که اگر در راه خوف قطاع طریق
نبودی تمامی خزاین موجود را از دهلی در مصر روان کردی
و بی فرمان خلیفه اب نخوردی و از کمال اعتقادی که در باب
خلیفه در دل سلطان متیقن شده بود ملک کبیر سر جامدار را
که از بزرگتر نزدیک سلطان دیگر نبود او را بوجه خدمتی
ملک خلیفه گردانید و از برای تشبیت تملک اقرار خود
در عرضه داشت نویسانیده ملک کبیر را تا زنده بود قبول
خلیفی گویانید و این ملک کبیر که قبول خلیفی علم او گشته بود
غلامی بود که مثل ان غلام در مکارم اخلاق و دانش و امور جهانداری
و صحت رای و رویت و پاکی نفس و نهایت عفت و تعبدات بسیار
و عدل و احسان و رافت و شفقت در دار الملک دهلی هیچ بادشاهی
را نبوده است و در علو رتبت و مکانت قدر بر سلطان محمد ازو
بیشتر دیگری را مشاهده نشده است و انکه گویند فلان قایم مقام
سلطان است ملک کبیر رحمة الله علیه بوده است فحسب و اینچنین

Digitized by Google

غلامی را که سزاوار جهانداری و جهانبانی بود سلطان محمد را نهایت اعتقاد ملک خلیفه گردانید و انچنان ملکی ملک مقتی عدیم المثالی بوجه خدمتی در خدمت خلیفه کشید و ملک کبیر را فرمان داد تا عرضداشت متضمن بندگی خود بحضرت خلیفه بدست حاجی رجب برقعی بفرستد و بعد دو سال از ارسال و عرضداشت و روان کردن حاجی رجب برقعی شیخ الشیوخ مصر با منشور نیابت خلافت باسم سلطان محمد و خلعت خاص امیر المؤمنین ولوا در شهر امدند و سلطان محمد با کل امرا و ملوک و اکابر و معارف شیخ الشیوخ مصر و حاجی رجب برقعی را که خلعت منشور و خلعت و لواء امیرالمؤمنین از مصر اورده بودند استقبال کرد و از دور پیاده شده و پیش ایشان رفت و چندان تعظیم کرد که نظارگیان را حیرت بار می اورد که اگر من خواهم که از صد یکی از اعتقادی که سلطان محمد را در حق خلفاء عباسی ظاهر شده بود و ملک و دولت و بود و نهاد و کلیات و جزویات جهانداری را بخلیفه حال بامر و اذن او بسته بود بنویسم مگر بجلدی توانم که انرا تشریح کنم در نشستن و خاستن و گفتن و شنیدن و دادن و ستدن و فرمودن و فرمایش کردن جز نام امیر المؤمنین بزبان سلطان محمد چیزی دیگر نمیگذشت و دریں کرت که شیخ الشیوخ مصر و حاجی رجب برقعی امد در شهر قبها بستند و سلطان لواء و منشور امیر المؤمنین را بر سر گرفته از در دروازه تا درون کوشک پیاده در امد و بافراط شرائط حرمت داشت بجای اورد و فرمان داد تا هرکه از امرا و امیر تمنان صغلستان و خراسان در بندگی سلطان محمد

Digitized by Google

می رسیدند فرمان شد که با منشور امیرالمؤمنین بیعت کنند و مصحف و مشارق و منشور امیر المؤمنین پیش می نهادند و بیعت می کنانیدند و خطوط عهود و مواثیق بنام امیر المؤمنین میستدند و چندین اغلیان و امیران هزاره و امیران صده و معارف مغل و خاتونان بزرگ ایشان که بدرگاه سلطان می رسیدند اول از ایشان بیعت نامه بنام امیر المؤمنین می ستدند انگاه در باب ایشان لکها و کرورها صرحمت می شد و درین کرت نیز بعد چندگاه شیخ الشیوخ مصري را و اتان که برابر ایشان امده بودند انعامات و اکرامات وافر داد و با صد هزار نوازش باز گردانید و چندین مال و جواهر برسم خدمتی بدست ایشان در بندگی خلیفه از راه نهروالله و کنهایت در مصر روان کرد و دو کرت دیگر که منشور امیر المؤمنین در بهروچ و کنهایت رسید در هر کرتی سلطان محمد چندان تعظیم کرد وافر اطها نمود که انچنان تکریم ازان بادشاه نیاید که چندان جلالت و عظمت که او داشت درپیش ارندگان منشور خلیفه تواضع ها میکرد که هیچ کمینه غلامی درپیش ملک و مخدوم خود نکند و تا بحدي در تواضع افراط مي نمود که برپاي حاجی سعید صرصری وحاجی رجب برقعی و شیخ الشیوخ مصری بوسه می زد و دیده بر پاي ایشان می نهاد و تواضعهاء مذکور از چنان والی که بصري وسروري پرورش یافته بود و از طور طفولیت تا ملکی و از ملکی تاخانی و از خانی تا بادشاهی مخدوم معظم و مکرم و خداوند کار و ولی نعمت برصدر دولت زیسته و همه عمر دیگران او را بندگی و خدمت و تواضع کرده عجب مي نمود و اهل مشاهده را از تواضعهاي سلطاني

Digitized by Google

شگفت می امد و علماء و عقلاء یکدیگر بر سبیل تعجب میگفتند که سلطان محمد را در حق خلیفهٔ عصر تا حد محبت است که از نام او زنده میشود و تا چه غایت و نهایت اعتقاد است که پیش ارکان منشور و خلعت تواضع‌هائی میکند که چاکران در خدمت مخدومان و مملوکان در پیش مالکان نکنند و اگر سلطان محمد را با حضرت امیر المؤمنین ملاقات شود خدای داند و بس تا بخدمت او چند نوع شرایط تعظیم بجای ارد و تواضع را تا کجا رساند و تا چه حد بندگی کند و از فرط اعتقادی که سلطان محمد را در حق خلفاء عباسی منبعث شده بود در انچه مخدوم زاده از بغداد در شهر امد تا پالم استقبال کرد و چندین نوع شرایط تعظیم او بجای اورد و لکها و گنجها بذو داد و مخدوم زاده خطاب او فرمود ان زمان که او بسلام سلطان از تخت فرود امدی و چند گام پیش رفتی و چون سایر مردمان دو دست زر پیش او بر زمین اوردی و خدمت کردی و از تواضع سلطان جن و انس در حیرت شدندی و در بار عام و در اعیاد و جشن مخدوم زاده را بر پهلوی خود بالای تخت نشاندی و بر بالای تخت بزانوی ادب پیش او بنشستی و در باز گشتن او هم دیگران او را خدمت کردی و از کمال حسن اعتقاد که در حق خلفاء عباسی داشت ده لک تنکه و خطه قنوج و کوشک سیری و تمامی محصول درون حصار سیری و چندین زمینها و حوضها و باغها مخدوم زاده مذکور را انعام داد و من که مولف تاریخ فیروز شاهی ام در اوصاف متضادهٔ سلطان محمد حیران و سراسیمه می ماندم و از طرفین از اوصاف ربوبیت و صفات بندگی در هیچ طرفی مرا

Digitized by Google

یقین حاصل نمی شد و چگونه مرا در طرفی از انقیاد شریعت و اطاعت احکام اسلام و غیران رسوخ افتد که شخصی را مشاهده کنم که در همه عصر ملک خود از کمال اعتقاد ایمانی خود را سلطان محمد خوانانیدی و سلطان محمد گویانیدی و با خود اسم محمد که اعظم الاسمای ادم است از خطابات و القابات سلاطین ماضیه تنفر نماید و ننگ دارد و در حق خلفاء عباسی چه انانکه میت اند و چه انانکه بر صدر حیات است از قرابت ایشان بخدمت او رسید تواضعها کند که ممالیک مالکان خود را نکند و با این چنین کمالات اعتقادی که اثار و امارات ان براي العین مشاهده میکردم و میدیدم که هیچ روزي نمي گذشت که مسلمانان سنی را همچو ترب و ترة در سیاست سر نمي بریدند و جوي خون مسلمانان درپیش داخول نمي راندند و دیوان سیاست وضع کرده بودند و چندین بی دین بد بخت را مفتی دیوان سیاست گردانیده و چند مرتد صفتان کافر خو را آمر و متصرف و متفحص دیوان سیاست ساخته کار سیاست بجاي رسیده که اسمان و زمین و فلک و ملک بیزار شدند و تنفر کردند و من قواده بی دیانت و بی دین که سالها مقرب درگاه سلطان محمد بودم بر کدام صفت سلطان محمد راسخ گردم و او را کدام قبیل شمرم پس بضرورت از نهایت حیرتی که در اوصاف متضاده ان درگاه مشاهده کردم جز این نمی توانم نوشت که سلطان محمد از اعجوبهٔ افرینش باریتعالی در وجود امده بود که اوصاف متضادهٔ او در قیاس نمی گنجد و بعلم و عقل مدرک نمی شود و در جمله بعد از امدن سر کدواری که سلطان محمد مه

Digitized by Google

چهار سال در شهر ماند و اشتغال و استغراق او نبوده است مگر در چند چیزها و از جمله امور جهانداري و جهانگیری باستغراق چند مصلحت خود را مشغول گردانید اول اشتغال سلطان محمد در چند سال که از دهلی طرفی نهضت نفرموده در ازدیاد زراعت و افزوني عمارت بوده است و سلطان در ازدیاد زراعت اسلوبها اختراع میکرد هرچه در ازدیاد زراعت در تصور سلطان میگذشته و در قلم می امد انرا اسلوب نام میشد که اگر ان اسالیب متصوره واقع شدی و خلق را از محالات لا یمکن ننمودي از ازدیاد زراعت و حیثیت زراعت جهان پر از نعمتهاي گوناگون گشتي و در خزاین گنجها جمع امدي و حشم چندان شدي که ربع مسکون از کثرت ان حشم بدست امدي و در معاملهٔ ازدیاد زراعت دیوانی وضع شد و ان دیوان را دیوان امیر کوهی نام کردند و عهده داران نصب شدند و سي کروه در سی کروه دایرهٔ گرد از قیاس گرفتند بشرط انکه یک بلشت زمین در مسافت چندین کروه بي زراعت نماند وهرچه زراعت شود انرا تبدیل کنند چنانچه حنطه بجای جو کارند و بجای حنطه نیشکر کارند و بجاي نیشکر انگور و رطب نهال کنند و قریب صد شقدار در زمین متصوره نصب شد و مطمعان و در ماندگان و بي عاقبتان در امدند و سکان لک بیکه زمین اکهل مزروع و سکان هزار سوار در زمین اکهل بعد سه سال قبول میکردند و خطها میدادند بوجه انعام که اینچنین طایفهٔ حریص بی عاقبت که زمین اکهل را متکفل میشدند اسپان تنگ بست و قباهای زردوزی و کمرهای زر بافته و نقد می یافتند و مالها را چه بر طریق انعام و تلطف و چه در صورت سوندهار که پس هر سه

Digitized by Google

لک تنکه پنجاه هزار تنکه نقدي بردند و مالها بهای خون خود می ربودند و در مصارف و احتیاج خود صرف میکردند و چون چندان زمین اکهل که قابلیت زراعت نداشت مزروع نمیشد منتظر سیاست می بودند تا در مدت دومال بقیاس هفتاد اند لک تنکه از خزانه بطایفهٔ متکفلان زراعت اکهل بوجه سوندهار واصل شد و در مدت سه سال هزارم و صدم حصهٔ انچه متکفل میشدند زراعت نشد که اگر سلطان محمد از لشکر کشی تتّهه زنده باز امدي یک ادمی از متکفلا ن زراعت و برندگان سوندهار زنده نماندي • و دوم اشتغال سلطان محمد در ان چندان سال که در دهلی می بود در اعطاء و ایثار مغلان گذشت که سال بسال در در امد زمستان چندین امیران تمن و امیران هزاره و خاتونان و اغلیان می رسیدند و کرورها و لکها و خلعتها و اسپان تنگ بست و مروارید تمنها مي یافتند و هر روز بجهة هر یکی که میرسیدند ضیافتها می شد و دو سه ماه سلطان را مشغولی نبود مگر اعطا و ایثار و پرسش و نوازش مغلان • وسوم اشتغال سلطان محمد در سنوات مذکور در وضع اسالیب بودی اعنی تصورات ازدیاد مال و حشم و بسیاری زراعت را در قلم اوردی و انرا اسلوب نام نهادی و وقوع ان با لطف وقهر امیخته از خلق نظر داشتی و شبها و روزها در ترتیب اسالیب گذشتی و در اعمال ان جهد ها نمودی • و چهارم اشتغال سلطان محمد در ان چند سال که در دهلی ساکن بود بر سبیل مبالغت در کار سیاست بود و بدان سبب بسی دیارهای مضبوط گشته از دست رفته و انچه مضبوط ماند در ان تخلل و تشتت افتاد و اخبار بغاة و شطط ایشان

Digitized by Google

بسمع سلطان می رسید و در شهر سیاست بر مزید میگشت و از بهر هر کلمه که براست و دروغ و بفساد و عناد از شخصی روایت میکردند انکس بسیاست می پیوست و چندین خلق را بزخم انبر و سوختن آتش کلمات که مستوجب سیاست شوند اقرار میکنا نیدند و چند معتبر مسلمان در تتبع وتفحص اهل سیاست مشغول می بودند و خلق را میکشانیدند و هر چند که سیاست در شهر بیشتر میشد خلق اطراف متنفر تر میگشت و فتنها و بغیها بیشتر می زاد و در ملک نقص و نقصان بیشتر بار می اورد و هر کرا سیاست میکردند او را شریر نام می نهادند و با چندین فراست و درایت و تجربه و دانستگی که سلطان محمد داشت باري تعالی بر چنان بادشاهی مبصري و جهان پناهي پوشید و همان چیز ها که ازان تنفر حشم و رعایا که دو بازوي همای ملک است روي نماید ازو در وجود می اورد و او دیده و دانسته در قلع ملک و دولت خود می کوشید و یکی ازانها که تنفر عام بار اورد کثرت سیاست بود و دریم وضع اسالیب تصوري بوده است که در تصور از ممکنات می نمود و در وقوع لایمکن بوده است و هر که انرا قبول نمی‌کرد و اگرچه بطمع وخوف متکفل می شد در وقوع نمی توانست اورد کشته می شد و در معرض سیاست می افتاد و جمله دانایان حیران می شدند و در جریان قضا و قدر باري تعالی متعجب می ماندند • پنجم اشتغال سلطان محمد در اواخر سنوات مذکور در ترتیب و نصب کردن ولایت و مقطعان و عمال در دیوگیر و ولایت مرهت بوده است و چون سلطان محمد و بد خواهان ملک و دولت که خود را نیکخواه و مخلص می‌نمودند

Digitized by Google

بیکبارگی میرسانیدند که در دیوگیر و ولایت مرهت بواسطهٔ سرته کار کنان قتلغخان غبن فاحشی می کرد و محصول از کرورها و از لکها بهزارها باز امده است و سلطان محمد بجوامع همت در شصت و هفت کرور محصول مرهت میران به بست و بر حکم ان تمامی مرهت را چهار شق کرد در یک شق ملک سر دو اتدار و دوم شق ملک مخلص الملک و سوم شق یوسف بغرا و چهارم شق عزیز حمار بد اصل را که شریران و مجربان بوده اند تعین کرد و وزارت دیوگیر بعماد الملک سریر سلطانی و نیابت وزرات بدهارا و هر که اعمال اسلوبات سلطانی متکفل شده بود تعین فرمود ودر بستن موازین خراج بر حکم اسلوب و زیادت شدن ثمرات اسالیب روز ها مشغول می بودند و انان را که انجا نصب می شدند فرمان میداد که امیر صدگان و معرونان و مقاطع گیران و نویسندگان ماکن انجای که مشطط و مفتن شده اند و هر همه مخالف ماک و دولت ما اند که انجا مانده اند یکی را از ایشان برروی زمین زنده نگذارد و در ان ملک گمانی را بدارند و غم خوارگی کنند که ایشان بر اسالیب سلطان عمل توانند کرد و از موازین خراج سلطانی تقصی توانند جست و انچه در ترتیب دیو گیر و ولایت مرهت در پیش تخت می گذشته بدیشان در دیوگیر می رسید و ایشان هر همه از خرد و بزرگ متنفر تر و خایف تر میشدند و در اواخر همین سال که ترتیب ولا و مقطعان و محصول دیوگیر مرتب شد و زوال ملک سلطان محمد نزدیک رسید قتلغ خان را بخیل و تبع از دیوگیر بر کردند و در شهر اوردند و عزیز حمار بد اصل احمق خبیث برانداز گر

Digitized by Google

را دهار دارند و تمامی مالوه بدو تفویض کردند و در سیاست خود راسخ گشتند و از عزل قتلغ خان تمامی مکنهٔ دیوگیر و ولایت دست و پا گم کردند و خود را بر شرف هلاك دیدند و این معنی عقلا را مقرر بود که خلق دیوگیر که برقرار مانده است بواسطه مسلمانی و دیانت و عدل و احسان و مهر و شفقت قتلغخان مانده است و انجائیان از هندو و مسلمان از استماع بسیاری سیاست بادشاهی متنفر گشتند و بعضی در بند فتنه و شطط شده و لیکن سلامتی خود را از وجود قتلغخان تصور میکنند و می دانند که هرکه در پناه او می افتد از سطوت سیاست سلطان خلاص می یابد و چون قتلغخان را در دهلی اوردند و از خیل خانه ان نیکمرد ملك صفات کسی را دران دیار نگذاشتند مولانا نظام الدین برادر قتلغ خان را که مردی ساده بی تجربه بود فرمان شد که از بهروچ در دیوگیر رفته و تا انکه وزیر دیوگیر و مقطعان و ولات جدید انجا رسند تو انجا رسیده کار فرمائی حشم و ولایت بعهدهٔ مولانا نظام الدین مذکور شد و خزانهٔ که از تحصیل متعلقان قتلغ خان در دیوگیر جمع شده بود بسبب خرابی راه و پریشانی مالوه و تمرد مقدمان در دهلی اوردن ممکن نگشته انرا فرمان شد تا بالای دهاراگیر که بس حصین قلعه ایست بیندازد تا بواسطه و غیبت قتلغ خان در دیوگیر فتنه نزاید و بلغاك ظاهر نشود و همان روز که قتلغ خان با خیل و تبع امد جمله دانایان صاحب تجربهٔ بیك زبان گفتند که دیوگیر چنان از دست برفت که بعد ازین هرگز بدست نیاید مگر انکه خود بادشاه انجا برود و چند گاه سکونت گیرد و ان اقلیم را از سرتابان پدید ارد *

Digitized by Google

ذکر یافتن ملک عزیز حمار بد اصل خطهٔ دهار و مالوه و رفتن ان سفله لئیم دران دیار و باز شدن درهای بغی و شطط عام از معاملات ان خبیث ناکس و ناکس زاده

در اخر ان سال که قتلغ خان را از دیوگیر در دهلی اوردند سلطان محمد عزیز حمار کم اصل را ولایت دهار داد و تمامی مالوه بدو تفویض کرد و چند لک تنکه از جهت انکه او با قوت و شوکت شود در حق او مرحمت شد و در وقت روان شدن ان بد بخت بی سعادت در پرداخت مصالح ان ولایت که بحر طویل و عریض است سلطان او را هر چیزی بد راه میکرد و می فرمود و دران معرض از زبان سلطان بیرون امد که ای عزیز می بینی که هرطرفی چگونه بلغاکها پیدا می اید و فتنها می زاید و من می شنوم که هرکه بلغاک میکند از قوت امیر صدگان میکند و میر صدگان از برای غصب و غارت یار او می شوند انگاه بلغاکی را بلغاک کردن میسر میگردد و تو دانی و امیر صدگان دهار هرکرا میان ایشان شریر و فتنه انگیز بینی چنانچه دانی و توانی دفع کنی تا چنانچه در کارهای ان عرصه بد راه شده بفراغ دل ان را به پرداخت توانی رسانید و ان خاکسار بچه از دهلی به تمشیت تمام روان شد و با ارزالی چند که برو در امده بودند و مقرب و کار دار او شده بودند در دهار رفت و با جهالی اشرار مادر زاد در پرداخت مصالح دهار مشغول شد و روزی ان بد اصل زانیه زاده را در خاطر افتاد و بقیاس هشتاد

Digitized by Google

و آند نفر امیران صده و معارف حشم دهار را بگیرانید و ایشان را گفت که هر بلائی و فتنهٔ که در اطراف می زاید از امیران صده دیوگیر را علت سیاست نهاده و هر همه را بیکبارگی پیش در سرا گردن زنانید و در خاطر ان رزالهٔ تیرهٔ روز بگذشت که اگر علت سیاست امیر صدگی گردد و در دیوگیر و گجرات و اطراف دیگر هرجا که امیر صده ایست جمله متنفر گردند و هر همه بغي ورزند از تنفر و بغی امیر صدگان حشم ملك چگونه برقرار ماند و خبر کشتن امیر صدگان دهار بعلت امیر صدگی در دیوگیر و گجرات رسید و هر کجا که در هر دو دیار امیر صده بود هشیار شد و خودرا گرداورد ساخته بغي و فتنه و شطط گشت و از فعل تباه ان نا بکار نابکار زاده خرقی بس بزرگ در ملك افتاد و چون عزیز حمار از حال سیاست امیر صدگان دهار بیک کرت در بندگی سخت نوشت سلطان برو خلعت خاص با فرمان مرحمت فرستاد و چون زوال ملک نزدیک امده بود و بزرگان و مقربان درگاه را فرمان شد باهریکی جانب عزیز نامهای نوازش نویسند و فعل تباه و تباه زاده او استحسان کنند و سوی او جامه و اسپ تنگ بست روان دارند ومن که مولف تاریخ فیروزشاهیم هفده سال و سه ماه ملازم درگاه سلطان محمد بودم و از انعامات وافره و صدقات متواتره او زرها یافته از مشاهدهٔ اوصاف متضادهٔ ان بادشاه که از اعاجیب عالم افرینش در وجود امده بود متحیر می ماندم و همه عمر از زبان مبارك او در باب توهین و تذلیل بد اصلان و سفلگان و رزالگان و دونان قصها می شنودم و در انچه این قوم کم اصل حرامخوار و گندهٔ نمک و

Digitized by Google

کافر نعمت و شریر و بد سرشت باشند با دلایل و برهان ماجراها فرمودی و چنان نمودی که بالطبع گروه لئیمان بد اصل را از بت دشمن تر دارد و مع ذلك می دید که نجبا مطرب بچهٔ بد اصل را چنان برکشید که درجهٔ او از درجات بسیاران از ملوك بگذشت و گجرات و ملتان و بداون بدو داد و همچنین عزیز حمار و برادر او را و فیروز حجام و منکا طباخ و مسعود خمار ولدها باغبان و چندین جواهیر لترهٔ را بزرگ گردانید و شغلها و اقطاعها بدیشان تفویض فرمود و شیخ بابو نایک بچه جولاهه را قرب ارزانی داشت و رتبت و مکانت انچنان لترهٔ را درمیان مردم بلند گردانید و بدست پیرا مالی که سفله ترین و رزاله ترین سفلگان و رزالگان هند و سند است دیوان وزارت داد و بر سر ملوك و امرا و والیان و مقطعان امرا گردانید و کشن بازن اندري را که رزاله ترین رزالگان بود عرصهٔ اورده داد و مقبل غلام احمد ایاز را که بصورت و معنی ننگ همه غلامان بود نیابت وزارت گجرات که جای خانان کبار و وزیران نامدار است بدو حوالت فرمود و چگونه تفویض معاظم اشغال و تولیت عرصات و ولایات بزرگ بلیئمان و سفلگان دهد که تعجب نماید از بادشاهی که از نهایت سروري و مهتري همسر جمشید و موازي کیخسرو بود و از بندگي و چاکري ضابطان بنگاله و مغلستان ننگ دارد و شایان خدمت درگاه خود بزرچمهران روزگار و عالي نسبان عصر را نه پسندد و بجماهیر بد اصل شغلها و اقطاعها دهد و در معاینهٔ تضاد اوصاف ان بادشاه که ولي نعمت عالمیان و خداوند جهانیان بود و من بیچاره در تعجب سراسیمه میگشتم و اگر تفویضات اشغال بزرگ

Digitized by Google

و اقطاعات بزرگ که ان بادشاه بفاکسان و ناکس بچگان ارزاني داشتی و زنا زادگان و رزاله بچگان را سري و سروري دادي و عالمي را محتاج سخن ایشان و جهاني را نیازمند در ایشان گردانیدي بر دعوي خدائی و در انا ربکم الاعلی زدن او حمل میکنم اعنی چنانکه خداي عز و جل امر و امارت دنیا و ثروت و نعمت دنیا بفاکسان و زرالگان دشمنان خرد میدهد و از عالم لا ابالی از امارت و ثروت و فرمان روائی و فرمان دونان و سفلگان پربندگان خود هیچ باك نمیکند و از نهایت بي نیازي کار و بار عالمي بردست یکی ناکس وناجوانمردي بل که کافری و مشرکی و فرعونی و نمرودی باز میگذارد سلطان محمد هم همچنان کرد و اوصاف بندگی و التزام صفات عبودیت او مانع میشود که چون بانگنماز برامدي بجستی و ایستاده شدی و تا انزمان ایستاده بودی که بانگنماز تمام شود و بعد از اداء نماز بامداد چندین اوراد خواندی و چون درون حرم رفتی پیش از خود خواجه سرایان را درون فرمتادي تا عورت نا محرم در پرده شوند که نباید نظر بادشاه برنا محرمی افتد و شرائط تعظیم قتلغخان که پیش او در عنفوان صبا چیزی خوانده بود چنان محافظت نمودی و مبالغت کردی که هیچ شاگردي را از هیچ استاد میسر نه شود و در فرمان برداری محذومهٔ جهان چنان مطاع و منقاد بودی که قدم از دایرهٔ فرمان بیرون نتوانستی اورد من در اوصاف مذکور ان بادشاه را بر بندگی و نیاز مندی او حمل کنم و یا از جملهٔ خدائیها دانم پس از روی انکه حقیقت اوصاف ان بادشاه جهان پناه را ادراك نمیتوانستم کرد همچنین میگویم و همین

Digitized by Google

می نویسم که خدای تعالی سلطان محمد را از عجایب آفرینش در وجود
آورده بود و همدران ایام که آنچنان فعلی خبیث از ملك عزیز حمار
زاد و بیک کرت هشتاد و نه نفر امیر صده دهاد را بعلت امیرصدگی
گردن زد و مقبل نایب وزیر گجرات با اصپان پایگاه و خزینه که در
گجرات جمع کرده بود در راه دیهوئی و برودہ در حضرت می امد
چون او در حد دیهوئی و برودہ رسید امیران صده دیهوئی و برودہ که
از سیاست عزیز حمار هراس خورده بودند و در بند بغي و فتنه
شده بودند بر مقبل نایب وزیر گجرات زدند و تمامي اصپان و
خزینه که او می اورد ازو بستدند و انچه سوداگران گجرات از اقمشه
و نفایس و جنس برابر مقبل نایب وزیر گجرات می اوردند تمامی
اسباب را بباد داده و باز در شهر نهرواله رفت و جمعیت او متفرق
گشت و امیران صده دیهوئی و برودہ از چندان اصپان و اسباب و
اموال با قوت و شوکت شدند و اتش فتنه برانگیختند و بغي ورزیدند
و جمعیت کردند و دنبال کنهایت گرفتند و از بغي و فساد امیران
صده دیهوئی و برودہ در تمامي گجرات شور افتاد و ان ولایت ته
و بالا شدن گرفت و در اواخر ماه رمضان سنة خمس و اربعین و
سبعمایة خبر فتنه و بغی امیران صده دیهوئي و برودہ دور افتاد
ایشان با مقبل نایب وزیر گجرات و غارت شدن اصپان و خزینه و
انهزام مقبل بدرگاه سلطان محمد در شهر رسید سلطان محمد از خبر
مذکور که بس فتنهٔ بزرگ زاده بود اندیشه‌مند شد و خواست که
بجهت دفعهٔ این فتنه و شطط مذکور خود بجانب گجرات نهضت
فرماید قتلغ خان که بخدمت سلطان حق ارستادي داشت بدست

Digitized by Google

مولف تاریخ فیروز شاهي اعني ضیاء برني بخدمت سلطان پیغام فرستاد و عرضداشت کرد که امیران صده دیهوئي و بروده چه کس اند و در کدام محل اند که بادشاه جهان پناه از براي دفع ایشان نهضت فرماید و چون تنفر ایشان بواسطهٔ سیاست و بي طریقي عزیز حمار خاسته است اگر بشنوند که رایات اعلی درین مهم نهضت فرموده است متنفر تر گردند و بگریزند و در هندوانها خزند و دور دست روند و از ترس نهضت و خوف سیاست بادشاه امیران صده ولایت دیگرهم متنفر گردند و سرخود گیرند فاما اگر مرا که بنده و دعا گوي قدیم این حضرتم فرمان شود از خاصه انعامات خود که از مرحمت بادشاه یافته ام موجود دارم لشکر مرتب کنم و در دیهوئي و بروده روم و فتنه و شطط ایشان فرونشانم و ان باغیان را رشته در گردن کرده چنانچه شهاب سلطاني و علیشه کره برادر زادهٔ ظفرخان علائي را از بدر در بندگي تخت فرستادم ایشان را هم همچنان بفرستم و ان عرضه را فراهم ارم مولف صحیفه مذکور عرضداشت قتلغ خان بسمع سلطان رسانید و سلطان را عرضه داشت قتلغ خان که متضمن صلاح امور جهانباني بود موافق مزاج نیفتاد و ملتمس او را جوابي نفرمود و فرمان داد تا استعداد نهضت زود تر مرتب کنند و حشم را ازدیاد نمایند و پیش از رسیدن خبر مذکور سلطان شیخ معز الدین پسر شیخ علاء الدین اجودهني را نیابت گجرات داده بود و درین معرض که عزم نهضت مصمم شد فرمان صادر گشت تا شیخ معز الدین مذکور را سه لک تنکه نقد دهند تا او در دو سه روز یکهزار سوار مرتب کند و برابر رایات اعلی بیرون اید و

Digitized by Google

سلطان نیابت غیبت بادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان را و ملک کبیر و احمد ایاز را تفویض فرمود و از کوشک همایون بیرون امد در قصبه سلطان پور که پانزده کروهي شهر است نزول فرمود و سه چهار روز از رمضان باقي بود همدر سلطان پور وقفه کرد و در سلطان پور عرضه داشت عزیز حمار از دهلی رسید متضمن انکه امیران صده دیهوئی و برودہ فتنهٔ کرده‌اند و بغي ورزیده اند و من چون بدیشان نزدیک تر بودم حشم دهلی را مستعد کردم و از براي دفع نایرهٔ فتنهٔ ایشان روان شدم سلطان را رفتن عزیز حمار بد اصل در دیهوي و برودہ بغایت خوش نیامد و اندیشهٔ سلطان زیادت تر گشت و فرمود که عزیز طریقهٔ حرب نداند عجب نباشد که از دست ان باغیان تلف شود و همدر متعاقب ان خبر رسید که عزیز انجا رفت ومقابل ایشان شد و در وقت محاربه دست و پاي گم کرد و از اسپ بیفتاد و در هم و بیخبر شد و ان باغیان او را بگرفتند و به بد ترین کشتني بکشتند و فتنه بر فتنه زاد و دران چهار پنج روز ماه رمضان که سلطان محمد در قصبه سلطان پور وقفه کرده بود در اخر شبي داعي ضعیف ضیاء برني را طلب شد و بنده را سلطان فرمود که فلان می بینی که چه فتنها مي زاید و مرا از چنین فتنها التفاتي نیست اما مردمان خواهند گفت که این همه فتنها از بسیاري سیاست کردن سلطان مي خیزد و من از گفتهٔ مردمان و از فتنه خواستن سیاست ترک کردني نه ام و بعد ان سلطان بنده را فرمود که تواریخ بسیار خواندهٔ جائی دیدهٔ که بادشاهان در چند جرم سیاست کرده اند بنده گفت که من بنده در تاریخ کسروي خوانده ام

Digitized by Google

که بادشاه را بادشاهي بي سياست کردن ميسر نشود که اگر بادشاه سائس نباشد خداي داند و بس که از تمرد متمردان چه بلاها زايد و از مطيعان چند هزار فسق و فجور در وجود ايد و مقربي از جمشيد پرسيد که سياست بادشاه در چند جرم پسنديده است جمشيد فرمود که در هفت جرم سياست بادشاه برمحل است و هرچه ازين محلها بگذرد و تجاوز کند در تخلل و تشتت افتد و فتنه ها زايد و زيان ملکي روي نمايد • يکي انکه اگر يکي از دين حق بگردد و بران مصر ماند او را سياست کنند • و دوم انکه هرکه يکي را عمدا از مطيعان بکشد او را هم سياست کنند • و سوم انکه هر کرا زني باشد و او با زن ديگري سفاح کند او را هم سياست کنند • و چهارم انکه هرکه با بادشاه غدر انديشيده و غدر او تحقيق شود او را هم سياست کنند • و پنجم انکه هر که سرغنهٔ بغي شود و بغي را مباشرت نمايد او را هم سياست کنند • و ششم انکه هرکه از رعيت بادشاه يار دشمن و مخالف و همسر بادشاه شود و اورا برسانيدن خبر و اسلحه و جز ان مدد و معونت کند و مدد و معونت او محقق گردد او را هم سياست کنند • و هفتم انکه هر که بي فرماني بادشاه کند بيفرماني که ثمرات بيفرماني زيان ملک بادشاه باشد نه در بي فرمانيهاي ديگر او را هم سياست کنند و درين سياست زيان ملک شرط است زيراچه بندگان خداي خدايرا بيفرماني ميکنند بادشاه را که نايب اوست بيفرماني کنند چه شود اما در بي فرماني که در ان بيفرماني زيان ملک و دولت بادشاه بار ارد اگر بادشاه در چنين بيفرماني سياست نکند ملک را بباد دهد

Digitized by Google

و سلطان مرا گفت که درین هفت سیاست از مصطفی صلی الله علیه و سلم در چند سیاست حدیث امده است و براي بادشاهان چند تعلق دارد من عرضه داشت کردم که در سه سیاست چنانکه ازین سیاستهای هفت گانه حدیث مصطفی علیه السلام وارد شده است چنانکه ارتداد و قتل مسلم و زنای محصن و چهار سیاست دیگر برای سلاطین و در صواب دیدگی ملك متعلق است و هم در ذنابهٔ فایدهٔ مذکور جمشید مذکور گفته است که بادشاهان که وزیران را گزیده اند و ایشان را بمرتبهاي بزرگ رسانیده و ملك و دولت خود بتصرف ایشان گذاشته اند سبب آن است که وزیران در ملك بادشاهان ضابطها پیدا اورده اند و مستقیم گردانیده که از اعمال ان ضوابط دست بادشاهان در خون هیچ افریده الوده نگشته است سلطان فرمود سیاستی که جمشید فرموده است ان در اول ازمنه بوده است و درین عهد مردم شریران و بیفرمانان بسیار پیدا امده اند و من بزعم و ظن بغی و فتنه و غدر و شر و مکر ایشان را سیاست میکنم و با اندک بیفرمانی که از خلق صادر میشود هم ایشان را میکشم و همچنین سیاست میکنم تا ان دم که یا من تلف شدم و یا خلق راست ایستد و ترك بغی و بیفرمانی کند و من ان چنان وزیري ندارم که در ملك من ضوابطي پیدا ارد که مرا دست بخون کسی نباید الود و نیز من خلق را ازان سیاست میکنم که خلق بر من بیکبارگي دشمن و مخالف شده است و من چندین مالها بخلق داده ام تا هم کسی مرا مخلص و هواخواه نشد و مرا مزاج خلق نیکو روشن شده است که دشمن و مخالف منند و از سلطان پور سلطان محمد

Digitized by Google

بگوچ متواتر در سمت گجرات روان شد و سلطان چون در نهروالہ رسید شیخ معز الدین را با کارکنان دیگر در شهر نهروالہ فرستاد و سلطان نهروالہ را چپا انداخت و سر در کوہ ابهو بر اورد و ازانجا دیهوي و بروده نزدیك بود سلطان سر لشکری را با بعضي لشکر نامزد ان باغیان کرد و ان سر لشکر از کوہ ابهو در دیهوئی و بروده رفت و با ان باغیان مقابل شد و ان مشططان طاقت نیاوردند و بیشتر سواران ایشان کشته شدند و دیگران منهزم شدند و زن و بچه پیش گرفتند و جانب دیو گیر فرار نمودند و سلطان از کوہ ابهو در بهروچ رفت و ازانجا ملک مقبول نایب وزیر ممالک را با بعضی حشم دهلی و امیران صده بهروچ و لشکر بهروچ متعاقب گریختگان دیهوئی و بروده نامزد فرموده و ملک مقبول نایب وزیر ممالک در کنارہ اب نربدا بگریختگان دیهوي و بروده رسید ایشان را بزد و غارت کرد و تہ و بالا نهاد وزیر وزبر گردانید و پیشتري ازان گریختگان کشته شدند وزن و بچه و اسباب ایشان بردست ملک مقبول نایب وزیر افتاد و بعضي ازان گریختگان که معروف بودند بر اسپان پشت برهنه هوار شدند و برمان دیو مقدم کوہ سالیر و مالیر رفتند و مان دیو ایشان را بند کرد و انچه از نقد و جنس و جواهر و مروارید داشتند تمام از ایشان بستد و شر ایشان از گجرات بکلی دفع کرد و ملك مقبول نایب وزیر چند روز در کرانهٔ نربدا وقفه کرد و بحکم فرمان بیشتري امیران صده بهروچ را که نامزد بودند بگرفت و بیك دفعت بقتل فرا رسانید و انانکه از زیر تیغ نایب وزیر بجستند بعضي بر سمت دیوگیر فرار نمودند و بعضي بر مقدمان گجرات رفتند سلطان محمد

Digitized by Google

چند گاه در بهروچ وقفه فرمود و در تحصیل اموال بهروچ و کنهایت و گجرات که سالها بر خلق مانده بود تتبع و تفحص بسیار فرمود و محصلان عنیف گماشت و بشدت بسیار مالهای بسیار حاصل شد و دران ایام غصهٔ سلطان محمد بر خلق بیشتر شده بود و انتقام در سینه بیشتر رسته و انانرا که در بهروچ و کنهایت سخنان با نائب گفته بودند یا به چیزی بغاة را مدد کرده ایشان را می گرفتند و سیاست میکردند و چندین ادمی از هر جنس بسیاست میپیوستند و در انچه سلطان در بهروچ توقف فرموده بود زین بنده و پسر میانگی رکن تهانیسری که شریران زمانه را پیشوا بودند و شریرتر از شریران عالم بودند از برای تتبع و تفحص شریران دیوگیر نامزد شده بودند و پسر تهانیسری که از اخبث الناس بود در دیوگیر رسید و زین بنده که ان چنان بد بختی کافر صفتی را مجد الملک می گویند هنوز در راه بود که در میان خلق مسلم دیوگیر چکاچک افتاده بود که دو بد بخت خبیث از برای تتبع و تفحص و قتل مردم بد خواه ان دیار نامزد شده بودند و یکی را برای العین دیدند و دیگر شنیدند که در دهاد رسیده باشد که از قضا و قدر باریتعالی سلطان محمد همدران نزدیکی دو امیر معروف را در دیو گیر فرستاد و برادر قتلغ خان را فرمان نوشت که یکهزار و پانصد سوار را از حشم دیوگیر با امیران صدگان معروف مستعد کند و در بهروچ فرستد و ان هر دو امیران درگاه در دیوگیر رفتند و مولانا نظام الدین برادر قتلغ خان بحکم فرمان یکهزار و پانصد سوار دیوگیر را خرج داد و مستعد گردانید و با امیران صده معارف با ان دو

Digitized by Google

امیر که بطلب ایشان امده بودند بجانب بهروچ روان کرد و امیران
صده دیوگیر بجانب بهروچ با سواران تبه خود رفتند چون در اول منزل
سمت بهروچ رسیدند با خود اندیشه کردند که طلب ما از پیش
تخت از برای قتل امت که اگر ما انجا رویم یکي از ما باز نگردد
همه امیران صده بسیاست خواهند پیوست و کنکاچ مذکور درمیان
خود کردند و فتنه انگیختند و ان هر دو امیر را که از پیش تخت
امده بودند همدر اول منزل بکشتند و ازانجا غوغا کرده بگشتند و در
در سرای سلطانی در امدند و مولانا نظام الدین کار فرما را بگرفتند و
حبص کردند و کارکنان که ایشان بطریق امانت از پیش تخت
در دیوگیر نصب شده بودند ایشان را بگرفتند و گردن زدند و پسر
تهانیصری را پاره پاره کردند و از دهاراگیر خزینه را فرود اوردند و
منج افغان برادر ملک یل افغان را که از امیران صده حشم دیوگیر
بود سر کردند و بر تخت نشاندند و مال و خزینه را بر سوار و پیادهٔ
انجای قسمت کردند و ولایت مرهٹ را بنام هر کسی از امیران
صده کردند و چند مشطط فتان اعوان و انصار ان افغانان شدند و امیران
صده دیهوي و برده ازماندیو در دیوگیر رفتند و در دیوگیر فتنهٔ
بس بزرگ قایم شد و خلق انجائی یار ایشان گشت و چون خبر
فتنه و بغی امیران دیوگیر بسلطان رسید سلطان لشکر بسیار مستعد
کرد و از بهروچ بجانب دیوگیر لشکر کشید و رایات اعلي سلطاني
بکوچ متواتر در دیوگیر رسید و حرام خواران و مشططان دیوگیر
مقابل شدند و جنگ کردند و سلطان محمد ایشان را بزد و
منهزم گردانید و بیشتر سواران ایشان در حالت مقابله کشته شدند

Digitized by Google

ومنج افغان که سر شده بود و چتر بر گرفته و خود را سلطان گویانیده با مشططانی که اعوان و انصار او شده بودند با زن و بچهٔ ایشان بالاء دهاراگیر رفت و ان باغیان که سر شده بودند دران قلعه خزیدند و حسن کانکو و مشططان بدر و برادران منج افغان از پیش لشکر سلطان بگریختند و در ولایتهای خود رفتند و سکنهٔ دیوگیر از مسلمان و هندو لشکري و بازاري نهب و تاراج شدند و سلطان عماد الملك سرتیز سلطاني را با بعضی امرا و لشکر در کلبرکه فرستاد و او را فرمود تا هم در کلبرکه نشست کند و ولایت ان طرف را در ضبط ارد و گریختگان که از پیش لشکر سلطان فرار نموده اند به تتبع و تفحص بدست ارد و شر ایشان دفع گرداند و سلطان در دیوگیر وقفه کرد و در کوشک خاص نزول فرمود و تماسی مسلمانان که در دیوگیر بودند در صحبت نو روز کرکن بجانب شهر روان کرد و فتح نامهٔ دیوگیر بر سلطان عهد و زمان و بر ملک کبیر و احمد ایاز در شهر فرستاد و در شهر طبل شادي زدند و در انچه سلطان را از شهر غیبت شد ایشان مصالح ملکي بپرداخت می رسانیدند و خلق بوجود ایشاد مستظهر کشته بود و سلطان محمد در ترتیب دیوگیر و فراهمي ولایت مرهت مشغول بود و اقطاعات بامرا تفویض مي فرمود و هنوز کاري از مصالح حشم و ولایت نیاسوده بود که از گجرات خبر فتنه و بغي طغي کافر نعمت در دیوگیر رسید که ان غلام کفش دوز که بندهٔ صفدر ملک سلطاني بود امیران صده گجرات را با خود یار کرده است و فتنهٔ انگیخته و بعضی مقدمان گجرات یار او شده اند و ان حرام خوار در نهروالہ در امده

Digitized by Google

و ملك مظفر را كه ياري ده شيخ معز الدين گردانيده بودند بكشت و شيخ معز الدين را با كاركنان ديگر گرفتند و بند كردند و طغي حرام زاده حرام خوار با بلغاكيان ديگر در كنهايت امد و كنهايت را غارت كنانيد و از كنهايت با جمعيت هندو و مسلمان در پاي حصار بهروچ امده است و حصار بهروچ را زحمت ميدهد وهر روز با درونيان جنگ ميكند سلطان محمد بعد استماع خبر فتنهٔ طغي خداوند زادهٔ قوام الدين وملك جوهر و شيخ برهان بارامي ظهر الجيوش را با بعضي لشكر در ديوگير نصب فرمود و كارهاي ديوگير را ناتمام و نيم كاره رها كرد و هرچه تعجيل تر از ديوگير بر سمت بهروچ عزم فرمود و انچه مسلمانان انجائي در ديوگير مانده بودند از خرد و بزرگ برابر لشكر در بهروچ روان كردند و دران ايام غله گران شده بود و خلق لشكر دشواري ميديدند و منكه ضياء برني مولف تاريخ فيروز شاهيم همدران ايام كه سلطان محمد از گهتي ساكون فرود امد و يكدو منزل سمت بهروچ قطع كرد از شهر بخدمت سلطان پيوستم و عرضه داشت و خدمتي مبارك باد فتح ديوگير كه خداوند عالم بادشاه عصر و زمان و ملك كبير و احمه ايان كه از شهر بدست من فرستاده بودند بخدمت سلطان رسانيدم و سلطان مرا بسيار نوازش فرمود و روزي من در ركاب دولت سلطان مي رفتم و سلطان با من حكايت كنان ميرفت كه حكايت بغاة درميان امتاد و سلطان مرا گفت كه مي بيني كه اميران صده حرامخوار چگونه فتنها مي انگيزند و اگر من يك جانب فراهم مي ارم و شر ايشان دفع ميكنم از طرفي ديگر باد مي انگيزند كه اگر من در اول بفرمودمي

Digitized by Google

که یکبارگي امیران صدهٔ دیوگیر و گجرات و بهروچ را از میان بردارند چندین درماندگیها از ایشان مرا پیش نیامدي و همین طغي حرام خوار را که غلام منست اگر من سیاست فرمودمی یا او را بیادگار بر بادشاه عدن بفرستادمی این فتنه و بغي ازو در وجود نیامدی و من نتوانستم که در بندگي سلطان عرضه داشت کنم که این همه بلاها و فتنها که از هر چهار طرف مي زاید و تنفر عام روی نموده است از نتیجهٔ کثرت میاست سلطاني است که اگر میاست را چند گاه توقف دارند باشد که فراهمي پیدا اید و از مینهٔ خواص و عام تنفر کم شود از تغیر مزاج سلطان بترسیدم و سخن مذکور عرضداشت کردن نتوانستم و باخود گفتم یا چه حکمت است که همان چیزي که واسطهٔ خرابي و ابتری ملك گشته است درسینهٔ سلطان محمد از برای فراهمی والتیامی ملك و دولت جلوه نمیکند و سلطان محمد کوچ بکوچ در بهروچ رسید و بر کنارهٔ اب نربدا که زیر بهروچ می رود با لشکر نزول فرمود و طغي حرام خوار چون شنید که رایات اعلی نزدیک بهروچ رسید ترک بهروچ داد و با جمعیت بلغاکیان که برو گرد امده بودند بیش از سیصد سوار نبودند و سلطان محمد هم از کنارهٔ نربدا ملک یوسف بغرا را سر لشکر کرد و بقیاس دو هزار سوار نامزد او فرمود و او را با چند امرای دیگر در کنهایت فرستاد او در سر چهار پنج روز لشکر کشیده در حد کنهایت رسید و با طغي مقابل شد از قضا و قدر باریتعالی ملک یوسف بغرا با چند نفر دیگر از بغاة شهید شد و لشکر منهزم گشته باز در بهروچ رسید و چون خبر شهادت ملک یوسف بغرا و انهزام لشکر

Digitized by Google

بسلطان رسید درزمان از اب عبره کرد و دو سه روز در بهروچ ساخته شد و هرچه زود تر طرف کنهایت عزیمت فرمود و طغی راچون معلوم شد که سلطان در کنهایت میرسد از کنهایت بگریخت و در اساول رفت و سلطان از راه کنهایت بگشت و راه اساول گرفت و طغی کافر نعمت شنید که رایات اعلی در اساول می رسد ازانجا هم فرار کرد و در نهروالہ رفت و پیش از انکه سلطان از بهروچ عزم فرماید طغی حرامخوار شیخ معز الدین را و کارکنان دیگررا که بااو گرفته بود بقتل رسانید و مولف میگوید که مرا ذکر طغی کردن از نزالت و سفالت او در تاریخ فیروز شاهی که باخبار و اثار سلاطین و بزرگان دولت مشحون و مملو امت دشوار می اید که بنویسم که طغی چگونه خود را درمقابل سلطان باچند سوار معدود نمودار میکرد و بر طریق بریدگان در مقابل هر فوجی پیدا می امده و در زمان می گریخت و نمودار ان سفله مابون با لشکر سلطان بمعنی بیت مذکور می بایست • بیت • مگس را کي توان کشتن بشمشیر • چگونه پشه را سیلی زند شیر و سلطان چون در اساول رسید بقیاس یکماه کم یا بیش بسبب لاغری اسپان لشکر و نزول بارانهای متواتر در اساول وقفه فرمود و بعد چند گاه که بارانهای متواتر می بارید از نهروالہ خبر اوردند که طغی ولد الزنا با چند سواری که گرد او امده بود از نهروالہ بیرون امده است و بر سمت اساول راند و در قصبه کرّه فرود امده است سلطان محمد در عین باریدن باران از اساول بیرون امد و سویم و چهارم روز در حوالی قصبه کرّه بتی که انجا طغی بود رسید و روز دوم سلطان بالشکر ارامته جانب ان حرام خوار راند و چون حرام

خواران را نظر بر لشکر سلطان افتاد هر همه شراب خوردند و مست شدند و سواری صدی از میان ایشان بر طریق فدائیان براران جانرا بر کف دست نهاده و تیغها برهنه بر دست گرفته در فوج خاص در امدند و از فوج خاص پیلان بر ایشان راندند و ان مستان بی سعادت طاقت پیلان سلطان نیاوردند و پس پشت فوج خاص شدند و درمیان درختان انبوه در رفتند و منهزم کشتند و بر سمت نهروالہ فرار نمودند و چند نفر مشطط باتمامي بنگاه ایشان بدست افتاد و بقیاس چهار صد پانصد نفر از تر و خشک که از بنگاه بغاة اسیر لشکر اسلام گشت همه را بزیر تیغ اوردند و سلطان محمد پسر ملک یوسف بغرا را لشکرداد و در تعاقب ان گریختگان بر سمت نهروالہ نامزد فرمود شب در امده بود و بیگاه شد پسر ملک یوسف با لشکر در میان راه فرود امد و در خواب شدند و طغی با ان چند سوار گریخته در نهروالہ امد خیل و تبع ان باغیان را از نهروالہ بیرون اورد، و در کنت براهی رفت و چند روزی بماند و برای مهرب از رای کرنال استظهار نامه ارایند و در کرنال رفت و ازانجا در تهیه و دسویله رفت و در پنه ایشان افتاد و سلطان بعد از دو سه روز در نهروالہ امد و در چوترہ حوض سهسیلنگ نزول فرمود و در پرداخت مصالح ولایت گجرات مشغول شد و متقدمان و رانگان و مهنتگان گجرات در بندکی درگاه در می امدند و خدمتها می اوردند و جامه و انعام می یافتند چنانکه در مدت نزدیگ خلق فراهم امد و از تشنت و از تفرق برست و رعایا از غصب و غارت طغاة خلاص شد و چند نفر بلغاکی معروف از طغی جدا شدند

Digitized by Google

و بر رانهٔ مندل و تیری رفتند و در حمایت او ایستادند و رانهٔ مندل و تیری ایشان را بکشت و سرهای ایشان در بندکی درگاه فرستاد و زن و بچه و اسباب ایشان را فرو گرفت و از پیش تخت در باب او جامه و انعام و زرینه مرحمت شد و ان رانه مستظهر گشته بدرگاه امد و سلطان در چوترهٔ سهسیلنگ در ترتیب و فراهمی ولایت مشغول بود میخواست که در نهرواله در اید که از دیوگیر خبر رسید که حسن کانکو و دیگر باغیان و مشططان که در روز محاربه از پیش لشکر سلطان گریخته بودند بر عماد الملک زدند و عماد الملک کشته شد و لشکر او متفرق گشت و خداوند زادهٔ قوام الدین و ملک جوهر و ظهر الجیوش از دیوگیر راه دهار گرفتند و حسن کانکو در دیوگیر امد و چتر بر گرفت و انانکه از ترس لشکر سلطان بالای دهارا گیر مانده بودند فرود امدند و در دیوگیر فتنهٔ بزرگ قایم شد و سلطان محمد از استماع خبر مذکور ملتفت خاطر گشت و نیکو دانست که خلق کلی متنفر گشت و جای اصلاح نماند و در امور ملکی استقامت برخاست و زوال ملک نزدیک رسید و دران چند ماه که سلطان در نهرواله ماند سیاست نمی شد و سلطان بر نیت فرستادن دیوگیر احمد ایاز و ملک بهرام غزنین و امیر قبتعه امیر مهان را با لشکر از دهلی طلبید و ایشان ساخته و مستعد شده از شهر در درگاه امدند و بعد ان خبر رسید که بر حسن کانکو در دیوگیر جمعیت بسیار گرد امده است سلطان را فرستادن احمد ایاز و ملک بهرام غزنین و امیر قبتعه جانب دیوگیر مصلحت نیفتاد و سلطان مهم دیوگیر را ترک داد و فرمود که گجرات را خلاص کنم و کرنال

Digitized by Google

را بگیرم و طغی حرام خوار را بر اندازم انگاه جانب دیوگیر لشکر کشم و در پس مرا از زادن پریشانی و خدشه در خاطر نیفتد توانم که بمراد باغیان و مشططان دیوگیر را بکلی بر اندازم و برین رای سلطان محمد مهم کرنال و قلع کنهگار را مقدم داشت و مقدمان دیوگیر که از دیوگیر بسلطان امده بودند بواسطهٔ انکه مهم دیوگیر در توقف افتاد یگان و دوگان یکجا می شدند و باز در دیوگیر می رفتند وسلطان را از استیلاء مشططان دیوگیر و از انچه دیوگیر از دست رفت انتقامی تمام روی نمود و در ان ایام که سلطان محمد از رفتن دیوگیر منقسم خاطر می بود روزی منکه مولف تاریخ فیرورشاهی ام در پیش تخت طلب شدم و سلطان این ضعیف را میگفت که ملك ما مریض گشت و بهر تداوی مرض نمیرود و چنانکه طبیب اگر خزاع علاج میکند تپ زیادت میشود و اگر در تداوی تپ جهد می نماید سده می خیزد در ملک من همچنین مرض پیدا امده است که اگر یکطرف فراهم می ارم طرف دیگر پریشان می شود و اگر جانبی استمالت میکنم جای دیگر ابتر میگردد و مرا فرمود که بادشاهان متقدم در این امراض ملکی چه فرموده اند بنده عرضه داشت کرد که در کتب تواریخ علاجی که بادشاهان متقدم امراض ملکی را کرده اند بانواع نوشته اند بعضی سلاطین چون دیده اند که اعتماد رعایای ملك از ایشان خامته است و تنفر عام باراورده دربنصورت دست از جهانبانی برداشته اند و به پسری از پسران شایسته هم در حیات خود بادشاهی تفویض فرموده و خود در گوشه در دار السلطنت بمشغولی که در ان سامت و ملالت

Digitized by Google

بار نیارد مشغول گشته بمجالست چند ندیم دل کشائی کفایت
نموده و بیش از احوال جهانداری استکشافی نکرده و بعضی از
مرضی که تنفر تمام بار می ارد بیکبارگی خود را بشکار و سماع و
شراب مشغول گردانیده اند و امور کلی و جزوی و حل و عقد و
قبض و بسط ملك بوزرا و مقربان و اعوان و انصار ملک سپرده و
تتبع و تفحص و تحکم و باز پرس ترک داده و اینچنین دوائی که
اگر خلق را مصلحتی ننماید و بادشاه بانتقام کشیدن مشهور و
معروف نباشد مرض مالیخولیا علاج پذیر میشود واز جملهٔ امراض ملکی
یك مرض بزرگ و مهلک تنفر خواص و عوام مملکت و نا اعتمادی
عامه رعایاست سلطان جواب فرمود که من میخواستم که اگر کارهای
ممالک من چنانچه خواست دل من است فراهم اید ممالک
دهلی را بدین سه کس اعنی بادشاه عهد و زمان فیروزشاه السلطان
و ملک کبیر و احمد ایاز بسپارم و من در خانه کعبه روم فاما درین
ایام من از خلق ازرده شدم و خلق از من ازار گرفت و خلق بر
مزاج من واقف گشتند و من بر عجز و بجز خلق وقوف یافتم هر
علاجی که بکنم دوا پذیر نبود و علاج من درباب باغیان و بیفرمانان
و مخالفان و بد خواهان تیغ است و من سیاست را در کار
میدارم و تیغ میزنم تا بدرد یا پاك اید و هر چند خلق مخالفت
بیشترخواهند کرد من سیاست بیشتر خواهم کرد ودر جمله چون
سلطان محمد از مهم دیوگیر دست داشت ودر مصالح گجرات
مشغول گشت سه بشکال هم در گجرات گذرانید یک بشکال سلطان
را در مندل با تیري گذشت و در ان بشکال سلطان در تربیت

Digitized by Google

ولایت گجرات و استعداد حشم مشغول بود و دویم بشکال سلطان را در نزدیکی حصار کرنال گذشت و چون مقدم کرنال عدت عساکر قاهره و اهبت جیوش متکاثره معاینه کرد خواست که طغی حرام خوار را زنده گرفته تسلیم نماید طغی را چون ازین سر معلوم شد از انجا بگریخت و در تنّهه رفت و بر جام تنّهه پیوست و بعد گذشتن بشکال سلطان کرنال را بگرفت و سواحل و جزایر ان جانب در ضبط در امد و رانگان و مقدمان بدرگاه امدند و مطیع و منقاد شدند و جامها و انعام ها یافتند و در کرنال مهتهٔ از پیش تخت متصرف شد و کهنکهار و رانهٔ کرنال را گرفته بدرگاه اوردند و ان ولایت جمله مضبوط گشت و سویم بشکال سلطان محمد را در کوندل گذشت و این کوندل موضعی است بر سمت تنّهه سومرکان و مرّیله و در کوندل سلطان مریض گشت و تپ مزاحم شد و چند گاه در ان زحمت متوقف ماند و پیش ازانکه سلطان در کوندل اید و اقامت فرماید خبر نقل ملک کبیر از دهلی رسید و ازخبرنقل او سلطان منقسم دل گشت و هم از لشکر احمد ایاز و ملک مقبول نائب وزیر ممالک را از برای پرداخت مصالح دار الملک دهلی در دهلی فرستاد و از دهلی خداوند زاده و مخدوم زاده و بعضی مشایخ و علما و اکابر و معارف و هرمهای ملوک و امرا و سوار و پیادهٔ سلطان محمد در کوندل طلب فرمود و هرکه طلب شده بود با جمعیت سوار و پیاده با تجملی تمام در کوندل بدرگاه پیوستند و بخدمت سلطان جمعیت بسیار گرد امد و لشکرها مستعد شد و از دیوبالپور و ملقان و اوجه و سیوستان بحرها رسید و سلطان

Digitized by Google

محمد از زحمت صحت یافت و با تمامی لشکر از کوندل در کنارهٔ اب سند در امد و باهستگی و سکونت با لشکر و پیلان از اب سند عبره کرد التون بهادر با چهارپنج هزارسوار مغل فرستادهٔ امیر فرغن بسلطان پیوست وسلطان در باب التون بهادر و لشکری که با او بمدد سلطان امدهٔ بودند مرحمتها کرد و انعامهای فراوان داد و از انجا سلطان با لشکری که در بسیاری همچو مور و ملخ لب اب سند گرفته بر سمت تتّهه عزم فرمود و در قلع و قمع سومرکان و طغی حرام خوار که در پناه ایشان افتاده بود بکوچ متواتر روان شد •

ذکر عود مرض سلطان محمد و نقل کردن دران مرض

و چون سلطان محمد با جمعیتهای بی اندازه بر سمت تتّهه روان شد و سی کروهی تتّهه رسید روز عاشورا بود سلطان روزه داشت و بوقت افطار ماهی خورد و خوردن ماهی موافق مزاج نیفتاد و زحمت سلطان عود کرد و باز تپ مزاحم گشت و با ان زحمت هم سلطان در کشتی سوار شد و دویم و سویم روز عاشورا متواتر کوچ کرد و در چهاردهٔ کروه تتّهه نزول فرمود و لشکر سلطان مستعد شد که اگر فرمان شدی در یکروز تتّهه و سومرکان تتّهه و طغی حرام خوار را با باغیان دیگر زیر پای می مالیدند و نیست و پست می کردند و ته و بالا می نهادند فاما تدبیر بندگان با تقدیر باریتعالی باز نمی خواند • بیت •

شه درین تدبیر و اگه نی که تقدیر خدا
صفحهٔ تدبیر را خط مشیئت در کشید

Digitized by Google

و هم دران دو سه روز که در چهارده کروهی تتّه مقام شده بود زحمت بر سلطان محمد زور اورد و از غلبهٔ زحمت سلطان خلق لشکر در حیرت شد و میان خلق چکا چک افتاد و مردمان بسبب انکه با زن و بچه و فرزند هزار کروه از دهلی دور افتاده در حیرت شد و بدشمنان نزدیک رسیده و در صحرا و بیابان نزول کرده محزون و مغموم گشتند و راه گریز و طریقهٔ باز گشت خود نمیدیدند دست از جان خود بشستند و از نقل سلطان محمد هلاک خود را در ائینهٔ تجارب میدیدند و در بیست و یکم از ماه محرم سنة اثنی وخمسین و سبعمائة سلطان سعید شهید محمد بن تغلق شاه طاب ثراه درچهارده کروهي تتّه بر کنار اب سند از دار فنا بدار بقا رحلت گزید و بجوار رحمت رب العالمین پیوست و ان جهان پناه جهانگیر از تخت گاه بادشاهي درمیان تختهٔ چوب خفت و از مسند اولو الامري امیر خاک شد * بیت *

سر الپ ارسلان دیدي ز رفعت رفته بر گردون
بمرد اما بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی
امیرانی که بر قصرش هزاران پاسبان بودي
کنون بر قبهٔ گورش کلاغان پاسبان بیني

پرده داري میکند برطاق کسری عنکبوت
بوم نوبت میزند بر قلهٔ افراسیاب

ای داد از دست چرخ بیوفا و فریاد از روزگار پرجفا که شاهان جهان پناه و جهان بانان انجم سپاه را بر خاک مذلت میان چهارگز

Digitized by Google

گور روا میدارد و سلطان شرق و غرب را بزیر زحمت خواری می پسندند

* بیت *

مایه زهر است شرب عالم را * میوه مرگست تخم ادم را
ای حریف عدم قدم در نه * کم زن این عالم کم از کم را
صبح محشر دمید ما در خواب * بانگ زن خفتگان عالم را
هان که فرش فنا بگستردند * و نورد این بساط خرم را
رستخیز است خیز باز شگاف * سقف ایوان طاق طارم را
شه محمد بخفت در دل خاک * نیلگون کن لباس ماتم را
پس بدست خروش بر تن دهر * خاک زن این قباي معلم را

خلق و لشکر از مردن سلطان عالم پناه محمد بن تغلق شاه درمیان دشمنان و مخالفان و مغلان و سومرکان در صحرا و دشت افتاده حیران و متحیر بماندند و دست از جان خود بشستند و هر همه از خرد و بزرگ بنماز و دعا و تضرع و مسکینت و بیچارگی مشغول گشتند و حیران و سراسیمه گشته دو چشم جانب اسمان داشتند و جماهیر لشکر بدعاء یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین ورد زبان زمان گشت *

Digitized by Google

سلطان العصر و الزمان الواثق بنصرة الرحمان فیروز شاه السلطان

صدر صدور جهان سید جلال الدین کرمینی - شاهزاده فیروز باربک - شاهزاده مبارکخان - شاهزاده ظفر خان چهار پسر او در محل شاهزادگان بودند - فتح خان پسر فیروز خان اعنی سلطان محمد - ملک ابراهیم نائب باربک برادر سلطان - محمد خان شاهزاده - خان جهان وزیر ممالک - تتار خان علیه الرحمة و الغفران - ملک قطب الدین برادر سلطان - ملک شرف الملک - سیف الملک امیر شکار میمنه - شیر خان ملک محمود بک - ملک اعتماد الملک بشیر سلطانی - ملک دهلان امیر شکار میسره - داور ملک خواهر زاده سلطان محمد - ملک امیر معظم امیر احمد اقبال - ملک کامران پسر تتار خان - امیر قبتغه امیر مهان - ملک نظام الملک نایب وزیر ممالک - ملک معین الملک عین الدین عمر نایب ملتان و نایب عارض بندگان - امیر حسین پسر امیر احمد اقبال انیس سلطانی - ملک قبول قران خوان امیر مجلس - ملک قمر سرچتردار سلطان - ملک شرق سرسلاحدار میسره - ملک تاج اختیار سرسلاحدار میمنه - ظفر خان نایب وزیر گجرات - ملک فخر الدین دولتیار سرجامدار میسره - ملک محمد دهلان سر جامدار میمنه - ملک بدر الدین پسر ملک دولتشه اخر بک - ملک فخر الدین ارامنهٔ جنگ - ملک جلال الدین دودهتی قیربک - الپخان پسر قتلغخان مرحوم - ملک برهان الدین قاضی شه خاصحاجب مقطع دیبالپور - ملک سید

Digitized by Google

الحجّاب خواجه معروف - ملک خالد نایب میدالحجاب - سید رسوادار سید معز الدین مرحوم - ملک عز الدین حاجی دبیر - ملک ابراهیم پسر تتار خان بعد از نسبت مقطع ملک ملتان شد - ملک عین لمک نایب ملتان - ملک داؤد دبیر والی جالور - بندگان که بزرگ شده بودند چون - ملک شاهین - و ملک قبول - تورا باند و غیر ایشان •

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و آله اجمعين و سلم تسليما كثيرا كثيرا چنين گويد دعا گوى مسلمانان فيناى پرنيي كه در بيست و چهارم ماه محرم سنة اثنتى و خمسين و سبع مائة سلطان العهد و الزمان المخصوص بعنايت الرحمان ابو المظفر فيروز شاه السلطان خلد الله ملكه و سلطانه و اعلى امره و شانه باجتماع و استحقاق و استخلاف در حدود تتّه كنارة اب سند بهنگام مراجعت لشكر بر سرير سلطنت جلوس فرمود و از جلوس او جانهاى از تن رفته دو سينهاى مردمان باز امد و در ماندگي و حيراني خلق و لشكر بسكون و قرار مبدل گشت و عامهٔ خلايق از استيلاء مغلان و غلبه دزدان تتّه خلاص يافتند و از غارت و هگران بجستند و ايمن گشته دنبال رايات اعلاي بادشاه عهد و زمان روان شدند و منكه مولف تاريخ فيروز شاهيم و اخبار و اثار جلوس جهانبانى و جهانگيري و مكارم اخلاق و محاسن اوصاف بادشاهانهٔ سلطان العهد و الزمان فيروز شاه السلطان خلد الله ملكه و سلطانه انچه در مدت شش سال معاينه كرده ام در يازده مقدمه اورده و در

Digitized by Google

سنوات دیگر اگر زنده مانم نود مقدمهٔ دیگر بر مقدمات مذکور بر حکم مشاهده زیادت کنم تا درین تاریخ صد و یک مقدمه را اخبار و آثار محامد و مآثر سلطانی فیروز شاهی مذکور شود و الا هر که توفیق یابد مآثر و محامد جهانداری و کثرت خیرات و حسنات فیروز شاهی در قلم خواهد آورد •

فهرست یازده مقدمه که از اخبار و آثار و مآثر و محامد سلطانی فیروز شاهی در تاریخ فیروز شاهی الی یومنا مسطور شده است برین جمله است •

مقدمهٔ اول کیفیت جلوس بادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان •

مقدمهٔ دوم در روان شدن رایات اعلای خدایگان فیروز شاهی از سیومتان و رسیدن در دار الملک دهلی •

مقدمهٔ سوم در اوصاف سنیه و اخلاق حمیدهٔ سلطان فیروز شاه •

مقدمهٔ چهارم در بیان کثرت ادرارات و انعامات که در عهد همایون مسلم داشت •

مقدمهٔ پنجم در بیان عمارت عهد همایون •

مقدمهٔ ششم در بیان کاشتن جویهای بسیار در عهد همایون •

مقدمهٔ هفتم در بیان استقامت ضوابط ملکی در عهد همایون فیروز شاهی •

مقدمهٔ هشتم در ایراد فتح لکهنوتی •

مقدمهٔ نهم در انکه دو کرت از حضرت امیر المؤمنین بر خدایگان عالم پناه در مدت نزدیک منشور و خلعت رسید •

مقدمهٔ دهم در بیان مبالغت فرمودن خداوند عالم در باب شکار •

Digitized by Google

مقدمهٔ یازدهم در بیان انکه در عهد همایون سلطانی فیروز شاهی مزاحمت در امد مغل چنگیز خانی دفع شده است *

مقدمهٔ اول جلوس بادشاه عهد و زمان فیروزشاه السلطان و خلاص یافتن مسلمانان و زن بچه ایشان از شر مغلان و مفسدان تتمه

این جلوس باتفاق و اختیار مقربان و بزرگان و معتبران ممالک هند و سند است که سلطان مغفور محمد بن تغلق شاه بچندین سال در حیات خود سه کس را از مقربان درگاه خود برگزیده بود و مرتبهٔ ایشان از مراتب کل ملوك و امرا و اعوان و انصار درگاه خود بلند گردانیده و در معرض ولی عهد سلطنت و استحقاق بادشاهی خود داشته و در عرضه داشت امیر المؤمنین خلیفهٔ مصر ذکر هر سه کس کرده و از ایشان علیحده عرضه داشتها در حضرت خلافت نویسانیده و ازان جمله یکی ملک قبول خلیفتی بود که هم در حیات سلطان محمد بن تغلق شاه بجوار رحمت حق پیوست و دوم احمد ایاز بود که در باب او من که مولفم و چندین مقربان دیگر بارها از خدمت سلطان محمد شنیده بودیم که احمد ایاز جای مانده شده است و عمر او از هفتاد گذشته بهشتاد نزدیك رسیده و گام زدن و اسپ سوار شدن نمی تواند و از جای ماندگی او مصالح دیوان وزارت مهمل می ماند وقت از پرداخت امور ملکی گذشته است که اگر او گوشه گیرد و در خانقاه شیخ نظام الدین نشیند و دنبال کار اخرت شود حرمت او درمیان خلق بماند و مرا

Digitized by Google

این معنی بر روی او گفتن شرم می اید اگر همون این القماس کند بهتر باشد و من دیوان وزارت عهدهٔ کسانی کنم که مصالح دیوانی محمل نماند و سوم از برگزیدگان سلطان محمد سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه بود که هم عم زادهٔ سلطان محمد است و هم سلطان محمد را در باب او نظر استخلاف بوده است و در ایامی که سلطان محمد در لشکر مریض شد و مرض سلطان امتداد گرفت خداوند عالم سلطان محمد را تداوی بسیار کرد خدمت و شفقت و حق گذاری ولی نعمت بجای اورد و سلطان محمد از پادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه بغایت راضی گشت و شفقتی که در قدیم الایام در باب خداوند عالم داشت یکی به هزار کرد و خداوند عالم را مستخلف خود گردانید و در محلی که کار سلطان محمد بر تنگچه رسید جملهٔ وصایاء ملکی در باب خداوند عالم ارزانی داشت و بتخصیص ولیعهد خود گردانید و در روزی که در کنار اب سند نزدیک تتّه سلطان محمد بجوار رحمت ارحم الراحمین پیوست و در لشکر شور و شغب خاست نزدیک شد که خلق و لشکر بایکدیگر درافتند و دهکران وثاقهای مردمان را غارت کنند و زنان و کنیزکان مردمان را بربایند در روز لشکر را هم دران مقام که سلطان رحلت کرد توقف افتاد و از خوف مزاحمت مغل نو رسیده و تتّهیان که از خبر نقل سلطان غالب و چیره گشته بودند و دهکران لشکر در حکایت غارت مال و امیان و زن و بچهٔ مردمان شده و ساخته و مستعد نظر در بر امدن غوغا داشته خلق لشکر حیران و متحیر مانده و دران هول و شورش در هنگام باز اوردن

Digitized by Google

پیلان از کنارهٔ دومنم اب دو سه پیل غرق شد و از ترس فتنه و غوغا و غارت شدن زن و بچه دران دو سه روز نان و اب در زیر حلق خلق فرو نمیرفت و از مشاهدهٔ نقل سلطان و بی هنجاری و ابتری خلق لشکر مغلان فرستاده امیر غرغین در بند در افتاد شدند و درمیان ایشان کنگاچ شدن گرفت و پیش ازان که خداوند عالم بر تخت بادشاهی جلوس فرماید باتفاق اکابر ملوك القون بهادر و امیران هزاره و صده و سوارانی را که برابر ایشان بمدد لشکر سلطان محمد از امیر غرغین امده بودند باندازهٔ مرتبهٔ هر یکی را جامه و انعامات داد و ایشان را اجازت مراجعت فرمود و از برای ان که در لشکر غوغا بر نیارند مغلان را فرمود که پیش ازان که لشکر سلطانی کوچ کند ایشان از لشکر بیرون ایند و دور تر بروند و ازانجا هرچه زود تر طرف ولایت خود مراجعت کنند و مغلان دور دور از لشکر جدا شدند و دور تر رفتند و فرود امدند و دران معرض که خلق از هول و هیبت غصب و غارت متحیر مانده بودند نوروز کرگن داماد ترمی شیرین که سالها در پرورش سلطان محمد انعامات و اکرامات می یافت کافر نعمتی ورزید و از لشکر اسلام بتافت و با خیل و تبع خود بر مغلان رفت و فتنه انگیخت و مغلان را اغوا کرد و ایشان را نمود که لشکر بادشاه از نقل بادشاه بی سر و سامان شده است و دلهای هر همه پریشان گشته و از دوری تختگاه دهلی خرد و بزرگ و سوار و پیاده دست و پای گم کرده اند و دو روز گذشت که کسی بر تخت نه نشسته که خلق را فراهم اورد و من که مزاج دان ایشانم یار شما شده ام و فردا لشکر کوچ خواهد کرد و ازانکه بادشاهی

Digitized by Google

جلوس نکرده است بوقت کوچ هر کسی بی ترتیب و بی هنجار روان خواهند شد در عین کوچ ما بر لشکر بزنیم و خزانه و عورات را غارت بکنیم و خداوند زاده و خواهر مهتر سلطان محمد با حرمهای ملوک یکجا میرود و اگر توانیم بریشان اکفت رسانیم و نو روز کرگن کافر بچه کافر نعمت با ان مغلان یار گشته بانواع ترغیب میکرد و با ایشان گفت که چندین خلق پریشان خاطر ابتر شده را با زن و بچه و مال و اسباب فراوان و بادشاه از سر ایشان رفته و ایشان در صحرا و دشت افتاده و از دار الملک اسلام بهزار کروه جدا مانده بار دیگر نخواهیم یافت و ان مغلان جدا فرود امده را سخن نوروز کرگن مشطط باور افتاد و هر همه یک دل شدند و اتفاق در افتاد مصمم کردند بعد از سوم روز از نقل سلطان محمد لشکر از چهارده کروهی تتّهه بر سمت سوستان مراجعت کرد و هر طائفه از لشکر از بی سری و بی هنجاری و بی طریقی کوچ کردند و در راه بی ترتیب میرفتند کسی بکسی نمی پرداخت و یکی گفت دیگری نمی شنید و بر طریق کاروانیان غافل سمت سوستان گرفته روان شده بودند و هم چنین که یک دو کروه از فرود گاه پیشتر رفتند مغلان مستعد غارت شده از پیش در امدند و مفسدان تتّهه از پس تعاقب کردند و از هر جانبی از مردم شور و شغب بر امد وهای و هوی صعب افتاد و مغلان دست در غارت اویختند و هرچه از زنان و کنیزکان و اسپ و ستور و سوار و رخت و اشیای که پیشتر از لشکر شده می رفتند بربودند و نزدیک شد که حرمها غارت کنند و خزینه را با اشتران ببرند و دهکران لشکر که منتظر غوغا بودند دست پای فراز کردند و در بعضی

Digitized by Google

رختها که در چپ و راست افتاده بود و میرفت در زدند و از عقب مفسدان تتمه در بنگاه افتادند و خلق در لشکر از سواران و پیاده و زن و مرد جای بجای ایستاده بماند و در هنگام کوچ کردن این چنین بلائی در لشکر قائم شد که اگر مردمان در پیش می روند مغلان در می افتند و اگر پس می مانند مفسدان تتمه غارت میکنند و انکه مثل زنند امین الله امین الله کنان در منزل اول رسیدند و انانکه زنان و کنیزکان و رخت را پیشتر روان کرده بودند بباد دادند لشکر بی ترتیب و بی پختکاري در کنارهٔ لب آب فرود امده و هر همه مردمان از جان و مال و زن و بچهٔ خود دست شستند و ان شب از هراس بسیار و پریشاني خاطر خلق را خواب نیامده و حیران و متحیر گشته دو چشم بر اسمان نهاده بماندند و روز دیگر هم بر طریق روز اول که از یك طرف مغل در می امدند و از پس مفسدان تتمه زحمت میدادند بحیله و چارهٔ خلق در منزل دوم رسیدند و در کنارهٔ آب نزول کردند و چون پریشاني لشکر از حد گذشته و درماندگي جان و مال خلق را پیش افتاد و زن و بچهٔ هر همه در معرض هلاکت افتادند مخدوم زادهٔ عباسي و شیخ الشیوخ مصري و شیخ نصیر الدین محمود اودهي و علما و مشایخ و ملوك و امرا و معارف و اکابر و معتبران و سران هر قوم جمع شدند و باستعانت عام بر در سرا در امدند و سلطان فیروز شاه را بیک زبان گفتند که تو هم ولي عهد و هم وصي سلطان محمدي و هم برادر زادهٔ سلطان تلغق شاه و سلطان محمد شاه را پسری نبود و دیگری ازو در لشکر و در شهر چنان نمانده است که درو استحقاقی و قابلیتی در بادشاهي

Digitized by Google

تواند بود از برای خدا چندین خلق درمانده را فریاد رس و بر تخت سلطنت جلوس فرمای و مارا و چندین هزار ادمي را که در مانده شده اند و زن و بچهٔ همه لشکر را از دست مغل باز خر و دعاء دولک ادمي را خریداري کن و هر چند که سلطان فیروز شاه باعتذار پیش می امد بزرگان دین و دولت معذور نداشتند و جماهیر علما و مشایخ و ملوک و امرا و خواص و عوام و لشکري و بازاری و اکابر و اصاغر و مسلمانان و هندو و سوار و پیاده و زن و بچه و مرد بالغ و نا بالغ و غلام و کنیزك اجماع کردند و متفق اللفظ و المعنی گفتند که در لشکرگاه و در تختگاه دهلي لایق سلطنت و شایان بادشاهي جز سلطان فیروز شاه دیگری نیست که اگر امروز بر تخت سلطنت نه نشیند و مغلان را معلوم نشود که او بادشاه شد فردا یکی را از ما مغلان و تتهیان سلامت نگذارند و در بیست و چهارم ماه محرم سنة اثنی و خمسین و سبع مایة باجماع خواص و عوام خلق سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان بر تخت بادشاهي جلوس فرمود و خداوند عالم دیم روز از جلوس بر ترتیبی سوار شد و به تعبیه لشکر را روان کرد که در هر طرفي که سوار مغل در لشکر در می اید کشته و بسته و اسیر و دستگیر می شد و هم دران روز بادشاه جهان پناه بعضی امرا را در عقب لشکر نامزد فرمود و ان امرا مفسدان تتهه را که از عقب در بنگاه در می امدند دست بردي نمودند و ازان مفسدان چند نفر را بزیر تیغ اوردند و از هیبت ان دست برد مفسدان تتهه دست از تعاقب بداشتند و باز گشتند و سوم روز از جلوس سلطان فیروز شاه بعضی امرا را فرمان داد تا بر مغل بروند و چند امیر

Digitized by Google

هزاره و چند امیر صده مغل را زنده دستگیر کرده پیش تخت
اوردند و هم دران روز که مغل زده شد مغلان ترک مزاحمت گرفتند
وسي و چهل کروه لشکر را در میان کردند و بر سمت ولایت خود
مراجعت نمودند و مفسدان تتّه منهزم شده باز گشتند و از دولت
روز افزون خدایگاني فیروز شاهي هم از مراجعت مغلان و هم از
تعاقب مفسدان تتّه خلاص شد و سلطان العهد و الزمان فیروز شاه
السلطان را هم در اول ایام جلوس منت جاني و مالی بر خلق
لشکر ثابت گشت و همه لشکر از اکابر و معارف خرد و بزرگ و
خواص و عوام ممنون کرم و مرهون لطف شدند و بعد انکه مغلان را
و تتّهیان را طاقت دست برد نماند از تعاقب مراجعت کردند سلطان
العهد و الزمان فیروز شاه السلطان بکروچ متواتر در سیوستان رسید و چند
روز از جهة اسودگی مراکب و مواکب وقفه فرمود و در باب عاطفة لشکر
مراحم ارزانی داشت و ملوك و امراء و معارف و اکابر را خلعتها داد
و علما و مشائخ فتوحات یافتند و بمستحقان صدقات رسید و حشم
بانعام مخصوص گشتند و از دولت روز افزون فیروز شاهی لشکر
فراهم امد و اسپان از کاه مچر که بعض معروف چراگاهی است در
سر یکهفته فربه شدند و بادشاه اسلام سیوستان را بنواخت و ادرارات و
انعامات و دیهها و زمینهاي ایشان که بکلی مندرس شده بود و
بخالصه باز اورده بودند بر حکم امثله سلاطین متقدم بر سر همه مقرر
فرمود و بدانچه در عهدی و عصري پدران و جدان داشتند بر پسران
و نبسگان مسلم شد و ادرارات جدید و وظایف جدیده بر گذشتها مزید
کردند و بادشاه جهان پناه فیروز شاه مزارهای بزرگ سیوستان را

Digitized by Google

زیارت کرد و فقرا و مسافران و غربا و مساکین را صدقات داد و آنانکه از هریو و سیستان وعدن و مصر و قصدار و اطراف دیگر بدرگاه سلطان مغفور محمد بن تغلقشاه آمده بودند و مدتها منتظر جواب مانده خداوند عالم ایشان را باندازهٔ هریک خرچها فرمود و بجانب اوطان قدیم باز گردانید ٭

مقدمهٔ دویم در روان شدن رایات اعلای خدایگانی فیروز شاهی از سیوستان و ارزانی داشتن عواطف خسروانه در باب علماء و مشائخ و فقرا و مستحقان خطط و قصبات سر راه تا دهلی و رسیدن خبر بغی و شطط احمد ایاز و کیفیت دفع فتنهٔ او و رسیدن رایات اعلا در شهر و بر تختگاه دار الملک و جلوس فرمودن و استقامت دادن و امور جهانبانی از سر پیدا اوردن ٭

و بعد فراغ خاطرها و جمعیت باطنها خداوند عالم از سیوستان عزیمت فرمود و بکوچ متواتر در بهکر رسید و در باب سکنهٔ بهکر نیز عواطف خسروانه ارزانی داشت و روضات بزرگان بهکر را زیارت کرد و ادرارات و انعامات پیوسته گذشته بهکریان از سر مقرر داشت فرمود و خاطر بهکریانرا بعد سالها جمع گردانید و از بهکر در زمان عصمت ایزدی روان شد و در آچه امد و در باب سکنهٔ آچه بانواع مراحم فرمود و نان و ادرار و زمین و وظیفه ایشان که سالها باز کشیده بودند بر ایشان مسلم و مقرب داشتند و ملتمسات آچهیان را باجابت مقرون گردانیدند و آنانکه وظیفه و نانی نداشتند بانها وظیفها فرمود و خانقاه شیخ جمال الدین

Digitized by Google

آنچه را که حکم اندراس گرفته بود از سر احیاء فرمود و دیهها و باغات ایشان که بخالصه باز اورده بودند به پسران شیخ جمال الدین مقرر داشت و ایشان را انعام داد و ان خانواده رفته و گذشته را بنا فرمود و در اثناء انکه خداوند عالم از بهکر در آنچه می امد علما و مشایخ و اکابر و معارف و متقدمان و زمینداران و آلکیان ملتان بدرکاه اعلی میرسیدند وملتمسات ایشان باجابت می پیوست و از سر احیا میشدند و بتجدید فرمان ها می یافتند و دعاي مزید عمر بادشاه اسلام میگفتند و بخاطر جمع باز می گشتند و در انکه خداوند عالم با عساکر منصوره از بهکر نهضت فرمود و در اثناء راه خبر رسید که احمد ایاز در دهلی بغی ورزید و از براي فریبش خلق ولد الزناثی شش هفت ساله پسر را پیدا کرده است و بمردم نموده که این پسر سلطان محمد است و بر طریقهٔ بازیچه بچگان ان مجهول النسب را بر تخت نشانده است و سکنهٔ شهر را در عذاب داشته است و از برای چند روز معدود در هلاک جان خود و پریشانی خانهٔ خود می کوشد و ملوك و اکابر و برزگان و معارفان را از بغی وشطط احمد ایاز عجب نمود و استبعاد و استنکار میکردند و بایکدگر میگفتند که اگر بعد نقل سلطان محمد ملک دهلی بدست ما مستحقي و متقلبي اقتادی هم احمد ایاز را از سری و جای ماندگي خود شطط و بغی ورزیدن با ان بیگانهٔ متغلب از مصلحت دور بودی تکیف شطط و بغی کردن با سلطان فیروز شاه که وارث ملک و مستحق ملك است و با وجود انکه هم ولی عهد سلطان محمد و هم برادر زادهٔ سلطان تغلق شاه و هم عم زادهٔ سلطان محمد شاه است و در صغدزی

Digitized by Google

وصف شکنی تهمتنی را سفدیاربست که تنها با لشکر زند و بیک حمله جهانی را ته و بالا کند احمد ایاز را مخالفت کردن با این چنین جهان نوردی که در محاربه و مقابله محتاج بلشکر نباشد چگونه میسر گردد که سلطان فیروز شاه در کار محاربه و مقابله و شجاعت و شهامت موروثا و مکتسبا ازانهاست که در مخاطبه درگاه او این بیتهای مذکور سرائیدن عین انصاف است و محض راستی • نظم •

ای یک تنه صد لشکر جرارة خورسند • کارایش این دایرة مرعطائی
محتاج بلشکر نهٔ ای آنکه بدولت • دارندة لشکر که این هفت بنائی
رستم ظفری بلکه فرامرز شکوهی • جمشید فری بلکه کیومرث دهائی
مانند علی سرخ غضنفر توئی ارچه • نه از شاه بدخشانی نه از ال عبائی
بر تخت شهنشاهی و برمسند جمشید • ادریس بقا باش که فردوس لقائی

و سران و سر لشکران فیروز شاهی از بغی و شطط احمد ایاز بد رای جای مانده که کسب و کار و هنر و پیشهٔ او کار فرمائی عمارتست و با تحصیل کردن مال دیوانی بشدتها و تعدیها و خونریزیها در خنده شدند وجماهیر عقلاء لشکر متفق اللفظ و المعنی گفتند که احمد ایاز یا مسلوب العقل شده است و یا از تزاید عمر در فکر او خلل راه یافتة یا دعای بد مظلومی در حق او مستجاب گشته است و اجل او نزدیک رسیده است که به بد نامی و دشمن کامی جان خواهد داد و بدست خود بیخ خود بر خواهد کند و در زمان میان عامهٔ لشکر قرار داده بود که چون چتر اسمان سای فیروز شاهی در بیست کروهی و سی کروهی شهر سایه افکند و بوارق شمشیر سرانداز خواهد درنشید و احمد ایاز خواهد شنید که صفدران و رستمان لشکر

Digitized by Google

منصور مستعد مقابله و محاربه می ایند و زمان زمان کمانها از قربان میکشند و اواز ترنکا ترنگ بر می ارند و پیکانها را سوهن میزنند و احمد ایاز و لشکر او را همچو گورخر و نیله گاو بسته در صحرا افتاده جویان میرسند زهرهٔ ان پیر ضعیف گم گشته بخواهد ترقید و تپ لرزهٔ اش خواهد گرفت یا قالب خالي خواهد کرد و یا رشته در گردن انداخته و سر محلوق خود را برهنه کرده پیش داخول سلطاني فیروز شاهی خواهد امد و ان مدبري چند که گرد بر گرد او لاف مردانگی میزنند و چون صورت نقش دیوار پیش ان پیر عقل بباد داده خود را رستمي و اسفندیاری می نمایند ان بر جای مانده بی دست و پای را نشسته خواهند گذاشت و راه گریز خواهند گرفت که پیش ازین گفته اند که صورت مردان در میدان تواند دید و لاف نا مردان که نقش دیوار بوند بر دروغ و هرزه حمل باید کرد • بیت •

صولت مردان طلب چونکه بمیدان جنگ
نقش بر ایوان چه شود رستم و اسفندیار

و ازانکه در لشکر می شنیدند که نتهو سودهل نایک بچهٔ خاص حاجب شده بود پیش احمد ایاز دعوی نبرد مردان مردی کنند تیر اندازان لشکر منصور خداوند عالم نایک بچهٔ بد اصل را طفل شیر خوراه تصور میکرده اند و انکه او خود را در میان نایکان اورده اسفندیاری و رستمی گوبانیده بود صدها بر ریش او خنده زده می گفتند • بیت •

هر شیر خوارهٔ را نرساند بهفت خوان
نام سفندیار که با با ترا نهاد

Digitized by Google

و خداوند عالم در ایام فتنهٔ ایاز بارها با ملوک و امراء درگاه فرمودی که احمد ایاز مرد نبرد نیست او که در عمر خود کمان در دست نگرفته است و بر اسپی تندرو سوار نشده او را با مقاتله و محاربه و لشکر گرفتن و لشکر کشیدن چه نسبت و ازان پیر مرا شرم می اید تا دعای بد کدام مسکین مظلوم است که در حق او مستجاب شده است که او خود را دیده و پسندیده درین بلا انداخته است و در دریای خون غوطه زده و کاری که نه کار اوست و نه کار پدران او در پیش گرفته است و مرا بجهت ان بر جای مانده لشکر چه حاجتست و چه جای استعداد و اوکدام صفدر و صف شکن است که ما را با او محاربه و مقاتله احتیاج خواهد افتاد و یا ما را شکستن او وزدن او کاری باید دانست و در انچه من در عمرانات شهر رسم البته او روی خود سیاه کرده از دروازهٔ دیگر بیرون خواهد امد چندی از شکره دار را خواهم فرستاد وخواهم فرمود تا او را از محفه اش گرفته بر ارند و بر من ارند و ان نا بالغ را از خود و از خدا و از بندگان خدا شرم نمی اید که خیانت را در پیران سال کاری فرمود و خزانه را که بیت المال است بر دست او امانت سپرده و از میان رفتهٔ و مربی زادهٔ دیگر حسبا ونسبا باتفاق بندهای خدا بر تخت سلطنت جلوس فرموده بر سره امده و او خزانه را بزیانکاری و حرامخواری و مدبری چند بی سرو پای که در پیش او لاف دروغ میزنند ان مردم در چه حسابند و چه کس اند و کدام خیل است پیش ما که دران خیل بست سی ادمی خوبتر و بهتر ازان مردم نیست و ظاهر و غالب انست که ما در حدود سرستی و هانسی رسیده باشم

که انشاء الله تعالی جمله خلق ازو بگردد و بر ما شرعا و معاملة بر حقم اید و ان زمان که جمعیت او بگسلد و ما را نزدیک شنود تنگی نفس برو مستولی شود و جگر او در لرزه بیفتد که داند که دران هول خواهد ماند و یا فنخواهد ماند و من چندین سال حال ضعف و بد دلی او معاینه کرده ام که در بام هزار ستون امدن حال او چه شدی اورا ان طاقت و ان زهره و ان دل کجاست که در رسیدن لشکرها او برجای خود تواند ماند و هم در ایام مراجعت خداوند عالم چند روزی در شهر مشهور دیبال پور وقفه فرمود و چهار پایان لشکر که بسیاری زمین در نوشته بوده اند و در دیبالپور فراهم امدند و بادشاه اسلام ازانجا بسکون و وقار طرف دار الملک نهضت فرمود و خداوند عالم بزیارت شیخ الاسلام فرید الدنیا و الدین در اجودهن رفت و ان خانواده بزرگوار را که بکلی پریشان و ابتر شده بود از سر ملتئم و منتظم گردانید و نبسگان شیخ علاء الدین را خلعتها و انعامها داد و زمینها و مواضع املاک بر ایشان مفوض و مسلم داشت و سکنهٔ اجودهن را صدقات بسیار فرمود و مستحقانی که نانی و وظیفهٔ ازان شنید بتجدید نان و وظیفه تعین فرمودند و از شهر مشهور دیبالپور تا شهر دهلی جمیع اهل قصبات ان سمت را در باب ادرارات و وظائف قدیم و جدید امثله دادند و فقرا و مساکین هر قصبه را صدقات نقد علیحده میدادند و در انچه چند روز لشکر را دردیبالپور وقفه شد از شهر دهلی خبر می رسید که احمد ایاز اتش فتنه را مشتعل میدارد و غلامان خود را اشغال سلطانی داده است و شیخ زادهٔ بسطامی و نتهو سودهل و چند مدبر دیگر را اعوان و انصار خود ساخته و خلق را در اغوا و

Digitized by Google

اضلال داشته و ان کودک ولد الزنا را بر طریق لعبت چوب بالای تخت می نشاند و از برای نمودار ابلهان خود را می ارایند و در بار پیش او خدمت میکند و در شهر گریختگان و روستائیان را از قصبات می طلبد و ایشان را حشم نام می نهد و زر و خزینه تلف میکند خواص و عوام شهر از و زر می ستانند و بر و تمسخر میکنند و او را بر شرف هلاك می بینند وشب و روز در دعاء مزید عمر خداوند عالم مشغول می باشند و رسیدن رکاب دولت فیروز شاهی را انتظار می کنند و از انکه فناء احمد ایاز نزدیک امده است نه هیچ اندیشه صواب در دل او میگذرد و نه کسی از مخلصان و هوا خواهان او درین مدت نتوانست که انچه صلاح و سداد اوست بسمع او رساند و جمله اهالی شهر از عالم و عاقل و جاهل و نادان و خواص و عوام و زن و مرد و خرد و بزرگ و شهری و روستائی و مقیم و مسافر از مشاهدهٔ معاملات بد اصل و ابلهانهٔ او میگفتند * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه ان کند کش نیاید بکار

و همان روز که بادشاه عهد و الزمان فیروز شاه سلطان را با لشکر منصور در فتح اباد نزول شد ملك مقبول که درین ایام خانجهانست ووزیر ممالک با پسران و دامادان و ملک قبتغه امیر مهان و امراء دیگر پسر ایاز را لعنت کرده و از ظاهر و باطن ازان بد اختر نافته بدرگاه سلطانی پیوستند و بشرف خاکبوس خداوند عالم مشرف شدند و خانجهان جامهٔ مرصع و مکلل یافته و الی یومنا که شش سال است در عزت و عظمت و کامرانی و کامگاری میگذراند و پسران و داماد ان خانجهان و امراء دیگر خلعتها یافتند و بر حال خوارگی حال

Digitized by Google

کمکی ایشان حمل شد و جمله سپاه بر ایشان افرینها کردند و بعد دو سه روز رسیدن خانجهان ملک محمود بک که درین وقت شیرخان شده است با لشکر سنام و سامانه بدرگاه امد و بخاکبوس درگاه اعلی مشرف شد و از فتح اباد خداوند عالم خلد الله ملکه و سلطانه در هانسی امد و در باب سکنهٔ هانسی و اهالی قصبات و مضافات حوالی هانسی مراحم بسیار مبذول داشت و بادشاه اسلام پیران هانسی را زیارت کرد و بفقرا صدقات داد و ان روز که رایات نصرت ایات از هانسی بطرف دار الملک نهضت فرمود شیخ زادهٔ بسطامی و نتهو سودهل و حسن بدروز و حسام ادهنگ و مدبری چند که اعوان و انصار احمد ایاز شده بودند سر ها برهنه کرده و پگها در گردن انداخته پیش امدند و در اثناء کوچ خاکبوس درگاه کردند و جمعیت احمد ایاز بتمامی بشکست و مردم کار امده بدرگاه پیوستند و اخر که احمد ایاز را لرزه در اندام افتاد و دلش در باک شد و زهرهٔ ترقیدن گرفت و از شدت خوف و غلبهٔ هراس پگ در گردن انداخته و سر محلوق را برهنه کرده در پیش درگاه سلطانی امد فرمان شد که تا ان ننگ مردان خیرهٔ دل را در بار عام خاکبوس کنانیدند و بر حکم فرمان در هنگام خاکبوس ازو پرسیدند که تو مرد این کار نبودی چرا ایلچین کردی و حق نمک نگاه نداشتی و اولیاء نعمت را پشت دادی احمد ایاز جواب گفت که تا اقبال یار من بود کارهای من بر وفق مزاج مربیان و ولی نعمتیان باز می خواند و درین ایام که بخت از من بگشت و اقبال مرا پشت داد کاری از من در وجود امد که در دنیا بد نام تو در اخرت گرفتار

Digitized by Google

شدم و مستوجب سیاست گشتم از پیش تخت فرمان شد تا اورا باز گردانند و در مقامی بدارند و چون رایاب اعلی می کروهی دهلی رسید از وفور دولتخواهی بادشاه که در دل سکنهٔ دار الملك سالها منقش بوده است عامه خواص و عوام مردم از علماء و مشایخ و صوفیان و قلندران و حیدریان و بازرگانان و سوداگران و مهتران و ساهان و صرافان و برهمنان شهر جوق جوق و طایفه طایفه و گروه و گروه بدرگاه میرسیدند و بشرف خاکبوس خدایگانی مشرف میشدند و بمراحم و نوازش خسروانه مخصوص می گشتند و منکه مولف تاریخ فیروزشاهیم از ثقات معتبر حکایتی عجیب متواتر شنیدم که دران چند ماه که از شطط احمد ایاز شهریان جامه و تنکه و چیتل از احمد ایاز می یافتند و از در سرا با ان انعام و اکرام او بیرون می امدند او را لعنت میکردند و فنا و زوال او از دل و جان می خواستند و در چشم منتظر رسیدن رکاب دولت فیروز شاهی میداشتند و اشکارا و کشاده دعای دولت خداوند عالم میگفتند و هر کاری که از احمد ایاز مشاهده میکردند در خاطر هیچ افریده جای نمیداد و در اواخر ماه جمادی الاخر رایات اعلی درون دار الملك درامد و بر طالع سعد و اختر همایون افتاب خسروان و کیخسرو گیهان سلطان البرین والبحرین المویدمن السماء المظفر علی الاعداء سلیمان العهد والزمان الواثق بنصرة الرحمان ابوالمظفر فیروزشاه السلطان خلدالله ملکه وسلطانه برتخت جمشیدی و اورنگ خسروی درکوشک همایون جلوس فرمود و دار السلطنت ببادشاهي اسلام زیب و زینت گرفت و خواطر عامه خلایق جمع شد و پریشانی و ابتری که در امور ملکی از احمدایاز

Digitized by Google

عقل بباد داده زاده بود باسقامت و فراهمی بدل گشت و هم در روز اول که رایات اعلی در دار الملک در امد جمله فتنها فرو نشست و تفرقها و تشتت بجمعیت و ایتلاف انجامید و بی انکه دستی بخون کسي الوده شود و خیلخانهٔ و خانوادهٔ بیفتد و خانمان کسی پریشان و ابتر گردد و تعزیرات و سیاسات و خونریزی چنانچه در فرونشاندن فتنها و بلغاکها معهود و معتاد شده است در کار اید مصالح ملکی فراهم امد و امور جهانداری قرار گرفت و دلهای خواص و عوام اطمینان یافت و خواطر مسلمانان و هندوان بیاسود و عامهٔ خلایق دنبال کار و بار خود شدند و ازانکه قریب چهل سال میشود که ملک در خانواده تغلقشاهی است و از سلطان غیاث الدین تغلقشاه به پسر و برادر زادهٔ او رسیده است و سلطان العهد و الزمان بر تختگاه دهلی هم بارث و هم باستحقاق و هم باجماع و هم باستخلاف متمکن گشته و در عهد عم و عصر عم زادهٔ خویش از اعاظم ارکان ملک بوده است و از جلوس او هیچ خیلخانه بر نیفتاد و قتلی و فصلی و تغیري و تبدیلي و داخلي و خارجي و بلائی و جلائی بر اعوان و انصار قدیم و تمامی اهل در سرا ظاهر نشد و هر همه خیلخانه مستقیم و مرتب ماند مگر چهار پنج نفر معدبرکه در فتنهٔ احمد ایاز سر غوغا شده بودند و ان پسر جای مانده گم گشته را در بلا داشته از میان رفتند و لیکن فرزندان و اتباع و اشیاع ایشان را اکفتي نرسید و جز احمد ایاز و نتهو سودهل و حسن و حسام ادهنگ و دو غلام پسر ایاز هیچ افریده تلف نشد و به پسران و دامادان و خیل و تبع پنج شش نفر مذکور هیچ اکفتی نرسید و هر همه بر قرار خویش در مواطن قدیم خویش در

Digitized by Google

رفاهیت و امودگي مستقیم ماندند و منزل سلامتی خیل و تبع بلغاکیان که در عهد دولت خداوند عالم و عالمیان مشاهده شد در هیچ عصری معاینه نشده است •

مقدمهٔ سوم در اوصاف سنیه و اخلاق حمیدهٔ سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان که تاثیرات ان انتظام و التیام بلاد ممالک را واسطه شد و دیارهند و سند خراب و ابتر شده از سر تازه و شکفته و ابادان و معمور گشت

و مولف تاریخ فیروز شاهي از روی انصاف نه از طریقهٔ ثناء سرائی بخدمت کسانی که ایشان را از اخبار و اثار سلاطین ماضیه علمی و خبری بود باز می نماید که از انروز باز که دهلی فتح شده است و اسلام درهندوستان ظاهر گشته بعد از سلطان معز الدین محمد سام بادشاهی حلیم تر و شرمگین تر و مشفق و مهربان و حق شناس و رفا دار تر و در اسلام و مسلماني پاکیزه اعتقاد تر از سلطان عهد و زمان فیروز شاه السلطان پای بر تختگاه دهلی ننهاده است و این معنی که من نوشته ام نه از طریق گزاف و مبالغت در تمدّح نوشته ام و طمع حرص دنیا را در کار اورده و لیکن من در دیباچهٔ کتاب صدق را از شرائط تاریخ نویسي نوشته ام و با انکه من درعصر همایون فیروز شاهی در ترفّه و تنعم و امودگی و امایش نه ام و دربن باب از جماهیر اهالی بلاد ممالک و مستثنی و ممتازم و ازانها ام که مصراع مذکور در حق من سایغ می اید و جز در باب من به هیچ

Digitized by Google

افریده دیگر مناسب و ملایم نمی اید * * مصراع *

مرغان و ماهی در وطن اسوده اند الا که من

و مع ذلک و اگرچه من دوستکام باشم و یا نباشم مرا در تاریخ راست و درست می باید نوشت و نوشتهٔ خود را ببراهین و دلایل ثابت میباید کرد چه اگر بیخبری از اخبار و اثار سلاطین ماضیه در حالت مطالعهٔ مقدمهٔ مذکور از سر بیخبری و بی انصافی گوید که ضیاء برنی مداحی و شاعری ورزیده است و از سخن ارائی نوشته که بادشاهی از روز فتح دهلی همچو سلطان عهد و الزمان فیروز شاه السلطان پای بر تخت بادشاهی ننهاده است و بچندین مکارم اخلاق که سلطان فیروز شاه موصوف است متصف نبوده ان بی خبر غافل را در تواریخ سلاطین قدیم و تواریخ بادشاهان دهلی نظر باید کرد تا او را معلوم شود که در عالم رسمی مستمر و طریقی معهود شده است که در تحویل و تبدیل سلاطین خون ریزیها می شود و خاندانها و خیلخانها برمی افتند و تا کهنه و بیخ گرفته را دور نمیکند تازه و نو کاشته بیخ نمی گیرد و یقین می ارد که اعوان و انصار بادشاه ماضی اعوان و انصار بادشاه حال نمی شود و اگر می شود ان را از نوادر روزگار و عجایب اعصار می شمارند و این معنی اهل تجارب را در ملکهای موروثی مشاهده شده است تکیف در ملکهای تغلبی که کسی از اباء و اجداد و خویش و پیوند بادشاه حال و زمان بادشاه نباشد و تا ان فرد متغلب تمامی اعوان و انصار و مخلصان و هوا خواهان بادشاه ماضی را بهرچه میداند و بهر طریق که می تواند دفع نمی کند خود را بادشاه نمیداند و با این همه معهودی معتاد است که

Digitized by Google

بی سیاست خوف بادشاه در دلها نمی افتد و نفاذ امر او حاصل نمی شود و بی قتل بغات مردم شریر از بغي دست نمیدارند چنانکه بعد از سلطان معز الدین محمد سام چون سلطان شمس الدین التمش بر تختگاه دهلی بادشاه شد تا قاضی سعد و قاضي عماد و قاضی حسام و قاضی نظام که خواهر زادگان شمس الائمه کردیزي بودند و چندین امراء غوري را که از دست سلطان معز الدین محمد در بلاد ممالک هند اقطاعات داشتند دفع نکرد و سلطان تاج الدین یلدوز را که پسر خوانده سلطان معز الدین بود و سلطان ناصر الدین قباچه را که سالاحدار سلطان معز الدین بود سلطان با خیل و تبع بر نینداخت سلطان شمس الدین را در تختگاه دهلی بادشاهی کردن میسر نشد و بتوان دانست که در دفع و قتل انچنان بزرگان چند خونریزیها رفته باشد و چند خاندانها و خیلخانهای قدیم بر افتاده و هم چذین بعد از نقل سلطان شمس الدین در سی سال عهود فرزندان شمس الدین که ترکان چهل گانی بر ملک استیلاء یافتند تا چند اکابر ملوک و اشراف که در درگاه شمسی بزرگ و معتبر بوده اند بر انداختند و قلع کردند و جویهای خون ریختند و اقطاعات وسوار و پیاده انچنان ملوک عظام این بندگان فرو گرفتند و خون ریزیها رفت و ان چنان خیلخانها و خانوادهای قدیم بر افتاد و انچه سلطان بلبن از وقت ملکی خون ریزیها کرد و هم در ایام خانی جملهٔ خواجه تاشان خود را بهر طریق که توانست دفع کرد و خاندانهای ایشان را بر انداخت و بر مطالعه کنندگان تاریخ پوشیده نمانده است و سیاست بلبنی مشهور بوده است و سیاستی که سلطان بلبن کرد و چندین باغیان

Digitized by Google

را با طغرل و با زن و بچهٔ طغرل و یاران و در پیوستگان طغرل بکشانید و فرمود که بر دارها در ربه بیاویزند از مشاهیر است و خون ریزیها که در عهد معز الدین کیقباد رفت و خانوادها و خیلخانهای که بر افتاد پیران معمر را مشاهده و معاینه شده است و انچنان مسلمانی پاك اعتقادی که سلطان جلال الدین بوده است تا در اول جلوس او سلطان معز الدین را و چند ملک و امراي بزرگ دولت او را نکشتند و در اخر مغلتی را با خیلخانه بر نینداخت و سیدي موله را و چند نفر دیگر را سیاست نکردند و در بلغاک ملک جهجو سیاست او را ضبط نشد ملک دست نداد و ضبط و بادشاهی کردن ممکن نگشت و خون ریزی و سیاست عهد علائی از وصف بیان مستغنی است و بسیاران که ان خونریزیها و سیاستها دیده اند بر صدر حیات اند و در عصر سلطان قطب الدین و در عهد سلطان غیاث الدین تغلقشاه خون ریزیها و سیاست و بر افتاد خاندانها به نسبت عصر علائی اندك بود و در انچه بود هیچ شبهه و شکی نیست و در عصر سلطان محمد بن تغلقشاه انچه در خون ریزي و سیاست و بر افتاد خیل خانها گذشت اندازهٔ تقریر و تحریر نیست و مقصود مولف که درین معرض ذکر خون ریزي و سیاست بادشاهان تختگاه دهلی میکند انست که کدام بادشاهست که او از درستی ملک و صلاح دید ملك خود خونریزی و سیاست نکرده است و یا او را بي خونریزی و سیاست ملک راني متبوع شده بخلاف سلطان العهد و الزمان ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه که از نوادر بادشاهان سلف و خلف است و او را بی خون ریزي موحدان و سیاست

Digitized by Google

مسلمانان و برانداختن خیلخانها و خاندانهای بادشاهی و ملک رانی و جهانداری کردن میسر شده است و مدت شش سال است که سلطان فیروز شاه که هزار سال عمرش باد بر تخت دار الملک دهلی جهانداری میکند و بر مسند اولو الامری بادشاهی می راند و امر او در بلاد ممالک هند و سند نافذ گشته است بجز پنج شش نفر که سر بغی و فتنه و شطط شده بودند و مصالح و امور بادشاهی را ته و بالا نهاده که در اول جلوس بضرورت ایشان را قلع کردند و لیکن با اتباع و اشیاع و پسران و دختران و دامادان و خویشاوندان ایشان اکفتی نرسید و چند نفر مطبخیان دیگر را که بس غدری فاحش اندیشه کرده بودند و چند روزی سران عذر شده دفع کردند و مجموع نفر طایفهٔ اول و اخر پانزده شانزده نفر نمیشود دیگری را از چندین گناهگاران از خداوند عالم فیروز شاه السلطان اکفت جانی نرسیده است و موحدی از اهل اسلام در پیش در سرا سیاست نشده و موی کسی از گناهگاران ملکی و مالی کژ نگشته و خیلخانهٔ و خاندانی بر نیفتاد و نه این معنی علامت عنایت ازل است که در دل سلطان فیروز شاه قتل مسلمانی القا نمیکند و او را از سیاست گویندگان کلمهٔ « لا اله الا الله محمد رسول الله » مصوّن و محفوظ میدارند و منکه ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهیم می نویسم که از گاه فتح دهلی بجز سلطان معز الدین محمد سلم هیچ کدامی از بادشاهان دار الملک دهلی همچو سلطان فیروز شاه بای بر تخت دار الملک دهلی ننهاده است و انکه باریتعالی و تقدس ذمهٔ این بادشاه جهان پناه را بخون موحدی بی گنه متعلق نکرده است

Digitized by Google

و مثل سیاسات بادشاهان دیگر از سیاستی مشاهده نشده در حجت
حزم و حلم و شفقت و مهربانی و خدا ترسی او را در معرض دلیل
و برهان سخن خود باز نمایم نه محض انصاف و عین راستی نبشته
باشم و درستی قلم اورده و نیز می گویم و می نویسم که انچه در باب
حشم و رعایا که دو بازوی جهانداری اند از سلطان عهد و زمان
فیروز شاه السلطان مشاهده کردم و دیگران هم معاینه و مشاهده
می کنند در چند قرن از بادشاهان دهلی مشاهده نشده است و
کسی یاد ندارد که از برای مهولت رسد حشم حلیه که سر جملهٔ
مشکلات رسد حشم است معاف نیست و حشم را که دیهها بدل
مواجب داده اند غلام و چاکر و خویش و قرابت خود را در عرض
میگذرانند و مواجب ایشان خود می ستانند اسودگي و زاهیت و
تنعم و تلذذ ایشان عامهٔ خلایق را معلوم است و انچه از قسم حشم
در اطلاق می یابند اگرچه بدفعات می یابند بعضی نقد و بعضی
برات می یابند بیگاری و شکاري ایشان را نمی فرمایند و نام استدراک
بر زبان کسی نمی گردد و چندین مهولت دیگر پیدا اورده اند که
بسیاران را در خانهای خود نشسته مواجب می رسد و اگر در مواجب
اطلاقیان امرا و نویسندگان طمعی کنند و چیزی ستانند از جهت
بادشاه جهان پناه وجوه مواجب حشم بتمام و کمال در خرچ سلطانی
میرود و امرا در حساب کرد مجری می طلبند و درین مدت که
بادشاه بر سر تخت متمکن شده است هرگز حشم در مهمی که در
معرض دشواری و تنگچه بود نامزد نشده و در نامزدي دور دست
که ازانجا سالی و دو سالی باز ایند نرفته و همین پرورش اندک

Digitized by Google

پرورش و مرحمت است که اگر قدر این دانند و حق ان بشناسند
فاما تنعم و ترفه و اسودگی رعایا از وصف بیرون است که اموال و
نقود و اسباب ظاهر بازرگانان و سوداگران و کاروانیان و سپاهان و صرافان
و صرفیان و محتکران از لکوک گذشته است و بکرور رسیده و در خانهای
خوطان و مقدمان از اسپان و مواشی و غلات و اسباب جای نمانده
و نام احتیاج در رعایا نمانده و اندازهٔ خویش هر یك با ثروت و
نعمت شده و من که ضیاء برنی مولف تاریخ مذکور ام در انچه
در قلعه بهٔنیر بودم در زمستان اندك تشویشی خاست خلق تلوندیها
در گردا گرد حصار در امد از کثرت گرد اسپان و مواشی روز روشن
چنان تاریك شد که روی یکدیگر مردمان را در نظر نمی امد و از
هزارم حصهٔ رعیت یك حصه را ممکن شد که با اسپان خود درون قلعهٔ
بهٔنیر در ایند و من در پایگاه حجام اختیار الدین مدهو شمرده بودم
سیزده اسپ هزار تنکه و دو هزار تنکه را بسته بودند و انچه بازاریانرا
از نعمت و ثروت و براوردن خانها و راندن کامها در عصر مبارك
فیروز شاهی میسر است در هیچ عصری میسر نشده است حاکم
کالی بازاریست چنانچه دل او را می باید می خرد و چنانچه دل
او را می باید می فروشد خراجی نمیدهند و پیکاری و شبکاری
نمی کنند و روزی صدکان و دویستکان تنکه در خانه ایشان در می
اید که یك تنکه بوجهی از وجوهات طلب بیرون نمی رود و اگر از
مشاهدهٔ رعیت پروری و رعیت نوازی سلطان عهد و زمان فیروزشاه
السلطان ضیاء برنی در تاریخ فیروز شاهی ننویسد که از تاریخ فتح
دهلی بادشاهی همچو سلطان فیروز شاه پای بر تخت دهلی

Digitized by Google

نهاده است از روی انصاف و راستی نه راست و درست باشد
و نیز در ترجیحیکه از وفور مکارم اخلاق سلطان فیروز خلد الله ملکه
و سلطانه نوشته ام و با دلیل و برهان عیان می نویسم که انچه درحق
خانان و ملوک و امراء و اعوان و انصار و مقربان و ملازمان درگاه و
مخلصان درگاه از عواطف خسروانهٔ سلطان فیروزشاه که از عمر و دولت
و تخت و ملک برخوردار باد بچشم خویش دیدم در هیچ عصری
و عهدی ندیده بودم که طوایف مذکور را مواجب و انعام لکها و
کرورها و هزارها تعین فرموده است و پسران و داماداں و غلامان قدیم
و انانکه بر ایشان حقوق خدمت دارند ایشان را علیحده مواجبها
و انعام ها و دیهها و باغها داده و خانان و ملوک و امرا را خارج
ها محتاج مواجب و انعام و قصبها و دیهها و باغها و بهتیها معلم
داشته و با چندین مراحم که در وصف در نیاید تعب دوام بندگی
و مشقت لزوم خدمت از خواص درگاه بر داشته و جملهٔ بزرگان
دولت از مرحمت وافر فیروزشاهی در تنعم و تلذذ مشغول اند و از
دولت و مکنت و عیش و راحت برخورداریها می گیرند و از فرط
شفقت و مهربانی بادشاه اسلام در هیچ خاطری بابی وجه کان
انقسامی و ترددی و اندوهی نمی گردد و از این تاریخ که سلطان
عهد و زمان فیروز شاه السلطان بر تخت بادشاهی جلوس فرموده
است مراتب برادردگان خود را روز بروز برمزید گردانید و روا
نداشت که اعوان و انصار درگاه بنوعی خوار و زار گردند و از محاسبه
و مطالبه بی ادب شوند و بدانچه ایشان در اندوه در افتند افچنان
کاری ایشان را نفرموده و تحکیمی زیادت که ماموران را التفات

Digitized by Google

بار ارد بر خواص و عوام درگاه روا نداشت و خاطری را گرفته و دلرم
نه پسندید که اگر ضیاء برنی از روی انصاف و اقتضا و راستی و درستی
درین تاریخ نوشته است که ازان گاه که ما و پیران دیگر در یاد خود
در امده ایم بادشاهی همچو سلطان عهد و زمان فیروزشاه السلطان
در وفور مکارم اخلاق پای بر تخت دار الملک دهلی نه نهاده است
نه عین راستی و محض صواب باشد و نیز در ترجیحی که نوشته ام
دلیلی دیگر روشن تر میگویم که عمر من دو و نیم قرن گذشته است
و درین مدت در عهود بادشاهانی که من ایشان را یاد دارم در دیوان
وزارت ایشان ندیده ام مگر انکه مشرفان و عاملان و خواجگان و عهده
داران و نویسندگان دیده که بعضی امرا و والیان را در محاسبه و
مطالبه و بند و زنجیر و لت و انبر و بی ادبی و فضیحتی می کشیدند
و با هر که در دیوان وزارت مطالبه و محاسبه میکردند ایشان را در
طشت خون می داشتند و چون در عصر مبارک فیروز شاهی من
انچنان نه بینم بلکه صد یک ازان و هزارم حصهٔ ان که دیده ام مشاهده
نکنم اگر درین تاریخ نویسم که تامن در یاد خود امده ام بادشاهی
همچو سلطان عصر و زمان فیروزشاه السلطان ندیده ام محض راستی
و عین انصاف نوشته باشم و اگر در چنین نوشتنی که صدق انرا بچندین
دلایل و براهین ثابت کرده ام بی خبری و ابامی مبالغت نماید و گمان
کذب در خاطر گذراند تاوان بر بی خبری و کم عقلی او بود و نیز من
یاد دارم و چندین هم عصران من هم یاد دارند که در عهود ماضیهٔ
بواسطهٔ تجسس منهیان و اخبار بی خبران خواص و عوام مردم در تهلکه
میگذرانیدند و در خواب بیغمی نمی خفتند و خدای داند و بس

Digitized by Google

که از منهیان و مخبران و دیگر متفحصان از یکی بزخم لت در باب
بیخبران که خبر ازان عمل نداشته اند دروغ میگوانیدندی چند
خانها بر افتاده است و چه ایمیان کشته شده اند و من درین عصر
مبارك فیروز شاهی نه مخبر دیدم و نه منهی و جاموس مشاهده
کردم و نه انکه یکی را گرفتند و بزخم چوب اسامی دریست سه صد
کس از و نویسانیدند که ایشان چنین گفته اند و بد خواه بادشاهند
مرا و دیگری را معاینه شد که اگر نویسم که من در عمر خویش در
اوصاف جبای همچو سلطان عهد و زمان فیروز شاه السلطان ندیده ام
نه انکه سر حق نوشته ام و داد انصاف و راستی و درستی داده و
من که ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهیم بعد نقل سلطان مغفور
در مهالک گونا گون افتادم و بد خواهان جانی و دشمنان و حاسدان
زبر دست و قوی حال در خون من سعی کردند و از زخم چوگان
عداوت گوئی دیوانه ام ساختند و هزار نوع سخنان زهر الود از من
در بندگی خداوند عالم رسانیدند که اگر بعد فضل الله تعالی حلم و
حیا و شفقت و مهربانی و حق شناسی و وفاداری سلطان العهد
و الزمان فیروز شاه السلطان فریادم نرسیدی و سخنان زهر امیخته
دشمنان غالب و مستولی گشته در حق این ضعیف بشنیدی و
بربودی که من در کنار مادر خاك خفتمی و اگر مکارم اخلاق این
بادشاه بی چاره نواز دستم نگرفتی تا امروز من کجا زنده ماندمی
و هرگاه این حضرت شاهنشاهی را در حق من منت جانی باشد
که اگر در محامد و مآثر درگاه او شاعری و مداحی را کار نفرمایم کم
ازانکه انچه از تاثیر مآثر اخلاق و اوصاف خسروانه او دیده ام و مشاهده

Digitized by Google

کرده راستا راست بنویسم و از روی انصاف و حق گذاري نه از راه کذابی و مداحي حق ماتراو بگذارم •

مقدمهٔ چهارم در بیان کثرت ادرارات و انعامات و دیهها و زمینها مفزوز و مندرس شده و بخالصه باز امده بود در عهد سلطان العهد و الزمان فیروزشاه السلطان عامه اهالی دار الملک و بلاد و ممالک را از سر مسلم و مفزوز گشت

و چندین مستحقان را بنوی ادرارات و وظایف و دیهها و زمینها تعیین شد و جماهیر خواص و عوام حضرت دهلی را مشاهده و معاینه شده است که ازگاه جلوس بادشاه عصر و زمان فیروزشاه السلطان خاصه در دو سه سال اول جلوس هیچ روزی نگذشت که دیوان رسالت بلطفها ملتمسات سادات و مشایخ و علماء و متعلمان و صوفیان و حافظان و ارباب مساجد و قلندران و حیدریان و امتانه داران و مالکیان و مفزوزیان و فقیران و مستحقان و معیوبان و جای ماندگان وزالان و یتیمان پیش تخت اعلی نمی گذرانیدند و از مرحمت بادشاه جهان پناه ملتمسات هر همه بر حسب دلخواست ایشان بعز اجابت مقرون شده است و میشود سبحان الله مراحم فیروزشاهی را که تواند که مقادیر و موازین در قلم اورد که امثله صد هفتاد ساله که از سلاطین ماضیه در باب ادرارات و انعامات و دیهها و زمینهای سادات و علماء مشائخ و سایر مستحقان صادر شده بود و همه بخالصه باز امده بر اولاد و احفاد ایشان برحکم ان امثله مقرر

Digitized by Google

و معلم شد و بتازگي فرمانهای طغرا و امثله دیوانی یافتند و انانکه نداشتند و محتاج نفقه بودند بتجدید فوق الکفایة ایشان ادرار و انعام و دیهه و زمین مفزوز تعین شد و خواطر جماهیر مستحقان بیت المال من وجوه جمع گشته اهالی اطراف ممالک را حاجتها بر امده و دلها اسوده دعاگویان و ثنا سرایان باز گشتند و ادرارات و انعامات و وظائف علماء و مشائخ و مدرسان و مفتیان و مذکران و متعلمان و حافظان و مقربان و ارباب مساجد و استانه داران و حیدریان و قلندران و مستحقان و مسکینان دار الملک دهلی از هزارها گذشت و به لکها رسید و مدارس و مساجد قدیم و جدید که خالي و مندرس گشته بود از مدرسان و مذکران و متعلمان مشحون و مملو گشت و رونق علم و رواج تعلم از سر پیدا امد و بهزار ادرار استادان دیهها انعام یافتند و مبجل و معظم شدند و انان را که صدگان و دویستگان تنکه ادرار بوده است و ان ادرار مندرس گشته و ان دفاتر محو شده چهارصدگان و پانصدگان و هفصدگان وهزارگان تنکه ادرار تعین فرمود و طوایفی که از طالبان علم محتاج ده تنکه بودند صدگان و دو یستگان و سیصدگان تنکه ادرار معین گشت و علما و متعلمان شهر از خرد و بزرگ با نعمت و ثروت شدند و از فقر و فاقه و احتیاج و خواست خلاص یافتند و بیشتری از طوائف مذکور که کفش درست نداشتند از مراحم سلطان فیروز شاهی جامهای لطیف می پوشند و بر اسپان چیده سوار می شوند و بیشتر در علوم دین و بتعلم احکام شرع مشغول می باشند و دعای مزید عمر بادشاه دین پرور می گویند و بچنین استادان علم قرأت و حافظان و مذکران و خطاطان و مقریان

Digitized by Google

و موذنان و یکران و فراشان و مجاوران که هر همه بی نان و بی ادرار و بی وظائف شده بودند و بفقر و فاقه مبتلا گشته و دشمن کام شده بعواطف سلطان عالم فیروزشاه هر یکی را از هزارگان و پانصد و سی صد و دویست تنکه ادرار تعین شد و از جهت معاش و انتعاش اسوده گشتند و ایشان را احتیاجی و نیازی و درماندگی و اضطراری نماند و شب و روز در بلندی شعار دین محمدی مشغولند و از دل و جان دعاء مزید عمر شاه عالم و شاهزادگان میگویند و خانقاهات شهر و حوالی و قصبات چهار کروهی و پنج کروهی جملهٔ بلاد ممالک که از سالها باز حکم خراب پذیرفته بود و پرندهٔ پر نمیزد و تشنه اب نمی یافت از مراحم سلطانی فیروزشاهی از استانه داران و صوفیان و متعبدان و قلندران و حیدریان و مسافران و مسکنیان پر و پیمان شده است و از دولت روز افزون فیروزشاهی در خانقاهات مذکور دیههای معمور و مزروع داده اند و دهگان و پنجگان و بیستگان و سی گان هزار تنکه در وجه اخراجات خانقاهات صوفیان و در وجه وظایف و موائد مسافران تعین شده و خاندان های شیخ فرید الدین و شیخ بهاء الدین و شیخ نظام الدین و شیخ رکن الدین و شیخ جمال الدین اچه و چندین مشایخ قدیم دیگر بدیهها و زمینها و باغها از سر بپا شده است و از مرحمت سلطانی فیروز شاه عالمی در اسایش گشته و جماهیر صوفیان و ختمیان و مسافران و وظیفه خواران را وظایف و مایده بی فکر میرسد و ایشان هر همه از برای مزید عمر خداوند عالم ختم قرآن میکنند و بعد اداء صلوة فرایض فاتحه می خوانند و تکبیر میگویند و بدل فارغ در طاعت و عبادت و تسبیح و تهلیل مشغول می باشند

Digitized by Google

و صدقات خداوند عالم بر پیران و زالان و بیوگان و یتیمان و کوران و معلولان و جای ماندگان علی الدوام و الاستمرار میرسد و عامهٔ خلایق از عوام و خواص بدعاء و ثناء خدایگان روی زمین خلد الله ملکه و سلطانه مشغول می باشند و غمی و تفرقهٔ و هراسی و پریشانی پیرامون خاطر کسی نمیگردد و اغنیاء ممالک در ثروت و فقراء از معاش بی غم روزگار میگذرانند و از عمر بر خورداری میگیرند و از عیش می اسایند که اگر ضیاء برنی از مشاهدهٔ چندین خیرات و حسنات و کثرت ادرارات و انعامات و انکه تمامی املاک و مفرزز و اوقاف مندرس گشته و بخالصه باز امده باولاد و احفاد املاک (داران) دادند و اوقاف بر حکم وصایاء واقفان بفرزندان ایشان ارزنی داشتند و چندین ادرار و انعام دیهه و زمین برگذشتها مزید کردند نوشته است و می نویسد که من همچو سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان در اعطاء حقوق مسلمانان و ایتمار احکام شرع محمدی بادشاهی دیگر ندیده ام نه از روی انصاف و راستی و درستی بر حق باشم *

مقدمهٔ پنجم در بیان عمارات عهد همایون فیروز شاهی که از غرایب عمارات عالم بنا شده است و واسطه منافع عام گشته *

و ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات همایون سلطان العصر و الزمان فیروز شاه السلطان را معدن خیرات و منبع حسنات افریده است و واسطهٔ منافع عالمیان پیدا اورده همدر اوایل عصر میمون او عمارتها بنا شد که مثل ان عمارت ها نه در دار الملک دهلی و نه در اقالیم

Digitized by Google

دیگر نشان میدهند و مسافران برو بحر در نظارهٔ بناهای فیروز شاهی حیران می مانند و یکی از بناهای مبارک فیروز شاهی مسجد جمعه است که عمارتی بس غریب و عجیب و مرتفع بر امده است و طاقهای مسجد همایون با طاق اسمان دم مساوات می زند و ازانکه این خیر که اعظم الخیراتست باری تعالی از بادشاه اسلام قبول فرموده است جماهیر مومنان منی و موحدان متعبد را که رغبت بعید منبعث گشته است که البته می خواهند و سعی می نمایند که نماز جمعه درین مسجد ادا کنند و روز جمعه از کثرت مصلیان در زیر پوشش و بالای بام وتمامی صحن جای نمی ماند و از انبوهی و بسیاری بسی مصلیان در کوچها متصل صفوف نماز جمعه ادا میکنند و همین رغبت مسلمانان که باوجود مساجد دیگر درین مسجد سعی می نمایند و از کجاها روان می ایند و همین کثرت که در مسجد نمیگنجه و در کوچهای متصل نماز میگذارند علامتی بس شگرف است در قبول این خیر درحضرت بی نیازی و باری تعالی این بنای خیر و سائر بناهای دیگر را بر ذات همایون بادشاه عصر و زمان الواثق بنصرة الرحمان ابو المظفر فیروز شاه السلطان مبارک و میمون گرداناد و واسطهٔ مزید عمر این شاه جهان پناه شواد و دوم از بناهای مبارک خداوند عالم مدرسه فیروز شاهیست که بس بو العجب عمارتی بر سر حوض علائی بنا شده است و عمارت مدرسهٔ مذکور از رفعت گنبذها و شیرینی عمارتها و موازین صحنها و لطافت نشست جائهای و محلهای مروج و صفهای دلاویز گوی لطافت از عمارتهای که در عالم معروف است ربوده است و عجیب

Digitized by Google

عمارتی و بو العجب بنای که هر که از مقیمان و مسافران در مدرسهٔ فیروز شاهی در می اید همچنین تصور میکند که مگر در بهشت عدن در امده و یا در فردوس اعلی جای یافته و بمجرد در امدن حزن خاطر دراینده دور میگردد و از تماشای عمارتهای دلکشای مدرسه فیروز شاهی دلهای مغموم گشته می کشاید و از نظارهٔ روح افزای مذکور جانهای خراب مانده تازه و شگفته میگردد و اندوههای دیرینه از سینهای نظارگیان فراموش می شود و چنان اشفته عمارت و واله هوای مدرسه فیروزشاهی می شوند که از خانمان یاد نمی اید و حوایج و مهمات خود را ترک می دهند پای از درون مدرسه بیرون نمی توانند نهاد و مقیمان شهر از شیفتگی هوای جان ربای مدرسه اوطان قدیم را ترک می ارند و در جوار مدرسهٔ مذکور خانها می سازند و تا پانزده کرت و بست کرت در مدرسه در نمی ایند خاطر شان قرار نمی گیرد و مسافران از هوای مدرسه مذکور مقیم میشوند و مقاصد و مارب سفر را ترک می گیرند و نیت میکنند که تا باقي عمر درون مدرسه متوطن کردند و هر مسافری که از اطراف ممالک عالم درین مدرسه رسیده و غرایب عمارت و لطایف هوای مدرسه مذکور را مشاهده کرد موگندان غلط و شداد بر زبان رانده و گفته که من بیشتری جهانرا در نوشته ام و چندین شهر ها دیده مثل شیرینی عمارت و هوای روح افزای مدرسهٔ مذکور در بسیط عالم عمارتی و بنای ندیده ام چه مدرسه فیروز شاهی از شیرینی عمارت و موازین عمارت و هوای دلکشای ازان بناها نادره است که اگر برخورنق و سنمار و قصر کسری برتری جوید می رسدش و ازانکه مدرسه فیروز شاهي معدن خیرات

Digitized by Google

و حسنات امت و در او هم عبادت لازمه وهم عبادت متعديه موجود
می شود وفرايض خمسه بجماعت مسنون می گذارند و صوفيان نماز
چاشت و اشراق و نيم زوال و اوابين و تهجد ادا می کنند و ليلا و
نهارا ذکر ميگويند و بدعا و ثنای بادشاه مشغول می باشند و مولانا
جلال الدين رومی که بعض استادی متفنن است دايما در منصب
افادت سبق علوم دينی ميگويد و متعلمان را همواره تعليم می کنند و
تفسير و حديث و فقه می خوانند و هر روز حافظان در ختمهای
قران مشغول می باشند و مسافران اواز تکبير باسمان می رسانند و
موذنان پنج وقت بانگ نماز ميگويند و در استخار بدعای بادشاه
اسلام و ساير مسلمانان غلغلها بر می ارند و از صدقات سلطان فيروزشاهی
طوايف مذکور را ادرارات و انعامات ووظايف و صدقات نقد ميرسانند
و هر روز پيش هر طايفه وظيفه مايده نعمت می کشند و چه بمتعبدان
ومتعلمان و حافظان و مصليان و ذاکران و مشغولان و چه ساير بندگان
خدا مدرسه فيروز شاهی را اختيار کرده و راحت ها و اسايش ها
می گيرند و شب و روز بدل فارغ بدعاء مزيد عمر بادشاه اسلام که
باني اين چنين خيري معظم است مشغول می باشند و عند الله
تعالی بعز اجابت مقرون می شود که اگر اينچنين بنای مبارک
و عمارتی همايون که بمعدن منافع علماء و صلحاء و عباد و مسافر و
مقيم است بر عمارت ارم که از جن وانس ازان عمارت شوم که باني
ان شداد عاد بد بخت بود ذرة منفعت نيافتند رجحان جويد و چه
از جهت کمال اسلام و نهايت دين داری باني خود اعني سلطان
زمان فيروز شاه السلطان و چه از جهت بسياري طاعات و عبادات و

Digitized by Google

خیرات و حسنات برتری طلبند هیچ یکی از علما و عقلا از رجحان طلبی مدرسهٔ فیروز شاهی در عمارت ارم مانع نتواند شد و بر تری او را علماً و عقلاً دیناً و انصافاً قبول باید کرد و اگر در دار الملک دهلی بادشاهان گذشته طاب ثراهم عمارت ها بسیار کرده اند و مالهای بی اندازه دران خرچ شده و مواطن دیوان و پریان گشته اما شیریني و روحي و راحتی که مدرسهٔ فیروز شاهي دارد در هیچ بنای نیست و بدین زیبای عمارتی مشاهده نشده است • بیت •

نباشد این چنین زیبا بنای • و گر باشد چنین زیبا نباشد

و سوم بنای مبارک سلطان فیروز شاهی در دار الملک دهلي عمارت بالا بند سیریست که در رفعت با فلک برابری می کند و از زیبای عمارت و خلاصگی هوا رشک عمارت ربع مسکون بر امده است و از مساکن طیبه بر صورتهای نموداری نباشد و عجب عمارتی بر امده است و اگر ان را قصر گویند شاید و اگر خانقه سازند بهتر اید و اگر مدرسه خوانند شایسته تر نماید و اگر با مدرسه فیروز شاهی عمارتی خواهد که بنوعی دم مساوات بزند در دار الملک دهلي همین عمارت بالا بند اب سیریست که هواء خوش او حکایت از هوای حیات عدن میکند و از هر طرفی که ازان عمارت بدیع ناظران نظرمی اندازند همه باغهای بهشت وسبزه زارهاي بهشت درنظرمی اید و لطایف ان عمارت در نهایتی است که قلم وصافان از تحریر ظرایف ان عاجز میگردد و درین ایام درانجا از عواطف بادشاه اسلام درستی معظم بنا شده است و مولانا و سید الایمه و العلماء نجم الملة و الدین سمرقندی که از نوادر اساتذه است دران عمارت مبارک مدرس

Digitized by Google

گشته و اورا دیهه و ادرار و انعام تعین شده و چندین متعلمانرا انجا نان کرده‌اند و هر روز بخدمت استاد مذکوز علوم دینی درس میگفتند و همواره بدعای مزید عمر بادشاه مشغول می باشند و باریتعالی خیر مذکور و سایر خیرات سلطاني فیروزشاهي راکه از حد و عد گذشته‌است واسطهٔ مزید عمر و خیریت عاقبت او گرداناد آمین و از فر دولت روز افزون سلطاني فیروز شاهي حصار فیروز اباد بر کنارهٔ جون در بهترین موضعي بنا شده و اگر در وصف روح افزا و هوای دلکشا و بسیاري منافع و مبارکي بنای شهر فیروز اباد که در مرور ایام رشک امصار بزرگ خواهد شد بیاویزم مرا علیحده مجلدي تضیف باید کرد و حصار دیگر که نام ان فتح اباداست درمیان هانسي وسرستي و فیروز اباد حصني محکم تر در حدود بهتنیر بنا فرموده اند و تمام شده و از براي منافع بندگان خدا از کجاها جویهاي دور دراز کافته اند و ابها روان کرده اند و در زیر حصارهاي مذکور در اورده و ازان اب باغها و رزها و زراعتهاي ان اغاز شده است و دشتها و صحراها که پر از خار مغیلان بود گلستانها و بوستانها گشته است و روز بروز مزید گردد الهي بعزت ایت * اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض * سلطان مهد و الزمان فیروز شاه السلطان را که واسطه منافع خواص و عام بندگان است بر تخت جهانباني فراوان سال باقي و پاینده دار آمین رب العالمین *

Digitized by Google

مقدمهٔ ششم در بیان کافتن جویها که بنفع عام تعلق دارد در ریکستانها و بیابانها که خلقی در ان زمین از بی ابی و تشنگی هلاک می شد و وحوش و طیور از تشنگی می مردند *

در عصر همایون فیروزشاهی مثل جون و مانند گنگ جویها دور دور از قیاس پنجاهگان شصتگان کروه کافتند و در بیابانها و ریگستان‌ها که حوضی و چاهی هرگز نبود انها روان شد و حاجت بکشتی افتاد و ازان فراخی و زیادتی اب کافته در کشتیها سوار می‌شوند و مسافت راه قطع می کنند و باریتعالی اینچنین خیری که اعظم الخیراتست و هم واسطه خلاص است از تشنگی و بی ابی و هم وسیلت زراعت نفایس غلات و نیشکر و باغها و رزها از چندین بادشاهان دار الملک دهلی سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان را توفیق بخشید و بسعی جمیل و حسن اهتمام سلطانی فیروزشاهی در بیابانهای خراب و ریگستان های سوزان ابهای روان و جویهای دراز پیدا امد و در زمینی که مسافران و راه روندگان از خوف بی ابی و ترس تشنگی نتوانستندی که در درون قدم زنند و با مشک و مطهره و شبها روان شدندی و بسیاران دران زمین از بی ابی و تشنگی هلاك می گشتند و دران صحرا های دراز و بیابانهای خراب که حوضی و چاهی و اب گیری نبود گله سباع و رمه وحوش از تشنگی سقط می شدند و طیور از بی ابی می مردند قطره ابی که نوك پرندهٔ تر شود در کوهها نمی یافتند و جرعهٔ که چرنده ازان

Digitized by Google

زنده ماند فرسنگها در فرسنگها کاشته اند و مثل جوی و گنگ اب میرود که اگر لشکرها در کنارهٔ جوی از جویها که بفرمان سلطان عالم پناه فیروز شاه السلطان کاشته اند نزول کنند و قرنها بماند از اب یکی باز نیارد و خدای داند و بس که در مرور ایام در کنارهای جویهای مذکور چند هزار دیه اباد ان خواهد شد و از حراثت و زراعت رعایای ان دهها چند نوع غلها و نعمتها خواهد رست و ارزانی غلها دران دیار تا کجاها خواهد رسید و انجا که همدرین وقت زراعتها کرده اند و باغها بنا کرده نعمتها میبرید و ازان تاریخ که ابادانی هندوستان است دران سر زمین ها از سبب بی ابی مواشی بسیار تلوندیها بجای دیهها و تلوندی گردونهاست که رعایا دران صحرای که اندك ابی بشنوند گردونها را و مواشی ها را انجا برند سال دوازده ماه با زن و بچه در گردونها متوطن گردند بعد ازین از دولت جهانگیر فیروز شاهی رعایای این دیار دیهها اباد ان خواهند کرد و خانها پر خواهند اورد و ایشان و زن و بچهٔ ایشان از تنگی زیر گردون بودن خلاص خواهند یافت و موتهی و کنجد که در ان زمین میکاشتند و در بیابانها فرود می بردند بجای ان از قوت اب نیشکر و حنطه و نخود خواهند کاشت و در خانها اورد و مواشی ایشان بواسطهٔ کثرت جویهای دریا مانند یکی بهزار خواهد شد و از مراحم سلطان فیروز شاهی هم رعایای ان سر زمین را سر و سامان پیدا خواهد امد و هم ولاة و مقطعان را بواسطهٔ ابادانی دیهها ضبط بیشتر روی خواهد نمود و در ستدن خراج و خزینه استقامتی هرچه تمام تر ظاهر خواهد شد و عامهٔ رعایای ان جانب که نیشکر و گندم و نخود و میوها و گلهای باغی بچشم نمیدیدند و

Digitized by Google

بگوش می شنیدند و گندم و نخود و قند سوداگران بر طریق قماش
از دهلی و حوالی دهای گران سرزمین بردندی و ببهای قماش
فروختندی و رعایای ان ولایتها قند نخریدندی و نان و حنطه نخوردندی
مگر در مهمانی و شادی تا بعد ازین از بسیاری اب جویهای سلطانی
فیروز شاهی نیشکر و حنطه و نخود و نعمتهای گوناگون خواهند کاشت
و هم خواهند اسود و هم خانهای خود را از انواع نعمتها پر و پیمان
خواهند کرد و چنانچه قند و نبات و نیشکر و حنطه و نخود از حوالی
دار الملک دهلی بر طریق سودا در این اطراف می امد ازان سر
زمین در دیارهای دیگر خواهند رفت و عالمی و جهانی در اسایش
و راحت و نعمت های گونا گون بخواهند اسود و برخورداری ها
خواهند گرفت و عامهٔ رعایا و برایای انجانب بدعای مزید عمر سلطان
عالم پناه که بانی انچنان خیر است رطب اللسان خواهند شد و
محامد و مآثر فیروز شاهی دامن قیامت خواهد گرفت و
چگونه محامد و مآثر سلطانی فیروز شاهی دامن قیامت نگیرد
که در صحراهای که جز خارخسک چیزی دیگر بر نیامدی و
زمینهای که فرسنگ در فرسنگ حنظل و مغیلان و برک اک بودی
از بسیاری زراعت و حراثت و باغها و رزها که بواسطهٔ کثرت ابهای
جویهای مذکور خواهند کرد و بوستانها و گلستانها و نیشکرها و حنطه‌ها
در نظر خواهد امد و در ان بوستانها و گلستانها هم گل لعل و گل
صدبرگ و گل کرنه و سیوتی خواهد رست و انار و انگور و سیب و خوربزه
و ترنج و جنبیری و انجیر و لیمون و کرنه و جهوانک و تغزک و
باقلی و خشخاش بار خواهد اورد و نیشکر سیاه و پوندهٔ در باغها

Digitized by Google

خواهند کاشت و درختان کهرني و جمون و خرماي هندوي و بدهل وسنبل و پيپل و گل نهال خواهند کرد و از دولت روز افزون فيروزشاهي همه در سنوات نزديک نه دور چندان نعمت گونا گون در ان سر زمين روید که از بسياري ازان سر زمين در دار الملک دهلی فروختن ارند و خپر کانتن جويها عجب خيري است که ازان هزار گونه نفع بندگان خداي را ميرسد و در مستقبل ايام بيشتر خواهد رسيد و هر چه روزها بر خواهد امد منافع خلق بر مزيد خواهد شد و مسافراني که روزها دران سر زمين در هنگام مسافرت بقيهم نماز گذاردندی بعد ازين در اوقات خمسه بفصل نماز خواهند گذارد و انانکه از ترس باد سموم که دران راههاست شب گذشتندي و حمايلهاي پياز در گردن انداختندي بعد ازين در ميان انتاب روان شوندي و اصلا و زاسا مطهره و مشکيزه و مشک پر اب بر ندارند و خداوند عالم را ازين خير معظم که واسطهٔ منافع عام است هم جن و انس دعا ميکنند و دعا خواهند گفت و هم مواشي و وحوش و طيور که از تشنکي و بی ابی بالغا ما بلغ رستند بزبان حال دعاء مزيد عمر ميگويند و خواهند گفت و اين خيريست که سالها و قرنها در ميان بندگان خداي خواهد ماند و رابطهٔ مزيد عمر بادشاه اسلام شده است و انکه مصطفی صلی الله عليه و سلم صدقهٔ جاريهٔ فرموده است که سالها و قرنها از مردم باقي مي ماند صورة و معنی کانتن جويهاست که دايم جاريست و در جمله کثرت منافع جويهاي سلطان فيروز شاهي اندازهٔ ان نيست که بتحرير و تقرير در توان اورد و منکه مولف تاريخ فيروز شاهيم از جهت انکه اين خيري که منافعهٔ ان بعامهٔ افريدگان از ادميان و جانوران ديگر ميرسد

Digitized by Google

و تا قرنها و عصرها بسیار خواهد رسید از خیرات و حسنات سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان دیدم در عمر خویش از بادشاهان دیگر مشاهده نکردم درین تاریخ نوشته ام که بادشاهی همچو سلطان فیروز شاه که مجمع مکارم اخلاق و جامع خیرات و حسنات است من در قلمرو دهلی یاد ندارم و باری تعالی و تقدس توفیق چندین خیرات و حسنات که یکی از یکی در منافع عام بیشتر و بهتر است از جملهٔ بادشاهان بسلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان ارزانی داشته است که او را بچندین دولتها و نعمتهای گوناگون مخصوص گردانیده ۰

مقدمهٔ هفتم در بیان استقامت ضوابطی که از اشغال ان امور ملکی و مصالح جهانداری سلطان فیروزشاه زود تری فراهم گرفت و تشتت وتفرق وابتری و پریشانی که بانواع ظلم در امور ملکی بار اورده بود هم در سال اول جلوس بانتظام و التیام پیوست و مقرر مشاهدهٔ جماهیر خواص و عوام اهالی دار الملک دهلی و اهالی بلاد ممالک است ۰

که پیش ازانکه سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان بر تخت بادشاهی متمکن کرد و ممالک هند و سند چه از قحط و وبا و چه از بسیاری طغات و بغات و چه از کثرت سیاست و چه از تنفر عام زیر و زبر گشته بود و خلایق ته و بالا شده بخواص و عوام دانشمند و درویش و نویسنده و لشکری و معروف و مجهول و وضیع و شریف و احراز و بازاری و سوداگر و مزارع و کاسب و پیکار ابتری و پریشانی

روي نموده و در هر طايفه و طبقه ابتري و پريشاني روي داده و در هر قومي و گروهي تفرق و تشتت پيدا امده و بعضي مردم از قحط تلف شدند و بعضي از وبا هلاک گشتند و بعضي در سياست جان دادند و بعضي ترک خانمان دادند و دور دستها رفتند و غربت و بيچارگي اختيار کردند و بعضي در جنگلها خزيدند و دامن کوهها گرفتند و سلطان عصر و زمان فيروز شاه السلطان که هزار سال از جهانداري و جهانباني متمتع باد باستقامت چند ضابطه همدر سريکسال درسال اول جلوس انچنان ممالک ابتر و در هم و پريشان و اوارة گشته را چنان فراهم اورد و منتظم و ملتئم گردانيد که گوي هرگز درين ديار نه قحط بوده است و نه وبا افتاده و نه سياست گذشته و نه تشتت و تفرق و تنفر زده و از فر دولت و وفور اقبال نهايت سعادت و فرط بختياري سلطان عصر و زمان فيروز شاه السلطان در بسيط ممالک هند و سند شرقا و غربا و جنوبا و شمالا مشاهده نميشود مگر جمعيت در جمعيت و ابادائي در ابادائي و زراعت در زراعت و باغ در باغ و رز در رز و کشت در کشت و سود در سود و منافع در منافع و امان در امان و اسودگي در اسودگي و بيغمي در بيغمي و فراغ در فراغ و راحت در راحت و اسايش در اسايش و تنعم در تنعم و تلذذ در تلذذ و ترفه در ترفه و عيش در عيش و کامراني در کامراني و رونق در رونق و رواج در رواج پيدا امده است و جهانيان درين دولت از معايش و مکاسب خويش برخوردار ميشوند * و ضابطه اول سلطاني فيروز شاهي از براي استقامت مصالح جهانداري ترک سياست که در عهد و دولت روز افزون

فیروزشاهی هیچ موحدی و مسلمانی و مومنی و سنی و مطیعی و ذمی و مظلومی و مسکینی و صاحب دینی و بی دینی را در پیش داخول دار السلطنت سیاست نشد ادمیان از زمین رستند و از اسمان باریدند و جمیعتهای فراوان و انبوههای ابادان بی پایان از هر طایفه وطبقه در دار الملك دهلی پیدا امده و ممالک به نوی ابادان و معمور گشت و امان بر عالمیان جلوه کرده و منکه ضیاء برنی مولف تاریخ فیروزشاهیم و عمرم بهفتاد چهار سال که دو نیم قرن بود در نوشته امت در هرمسجد جمعه که درمی ایم و یا در هر نماز عید که میگزارم و یا در هر سرای که درون میروم از مشاهدهٔ کثرت خلق و جمعیت و زاهیت خلق و امان خلق حیران میشوم و طوایف و طبقاتی را می بنیم که چندین مردم بکار امده کجا بودند و از کجا پیدا شدند که از علما و مشایخ و صوفیان و متعلمان و استانه داران و زاویه نشینان و زاهدان و متعبدان و حیدریان و قلندریان بس بسیار می بینم و یکی را از ایشان نمی شناسم و گهی ندیده بودم و اکثر از امرا و سپهسالاران و سران و معارف بیشتر در نظر می ایند و اکثر نویسندگان که از برای نام مانده بودند و عنقا و کیمیا گشته بیشتر مشاهده میشوند و از وفور عدل و احسان و بسیاری مهر و شفقت و کثرت حیای سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان چندان مردم کار امده گرد امده و چندان جمعیتها شد که من در هیچ عهدی و عصری چندین خلق با چنین زاهیت و ثروت و نعمت و امان و بیغمی یاد ندارم و میدانم و دانایان دیگر هم میدانند که از ندای عدل و احسان و اوازهٔ حلم و حیا و از صیت مهر و شفقت

Digitized by Google

سلطان فیروز شاهی رفتگان باز امدند و پنهانیان پیدا شدند و گریختگان مراجعت نمودند و اواره شدگان فراهم گشتند و خایفان امان یافتند و پریشانیان جمع شدند و متمردان مطیع گشتند و سر تابان منقاد شدند و تنفر عام از میان خاست و بغی و طغیان در زیر زمین فرو رفت و جهان از سر شگفته و خندان شد و جهانیان معمور و ابادان گشتند و ممالک از سر فراهم امد ۰ و ضابطهٔ دویم سلطانی فیروز شاهی که از استقامت ان بلاد ممالک هند و سند ابادان و معمور گشت انست که خراج و جزیه برحکم حاصل حکم شد که بستانند و قسمات و زیادت طلبیها و نا بودها و معتدهاء تصوری بکلی از میان رعایا بر داشتند ومقاطعه گیران ومخربان و توفیر نمایان را گرد گشتن اقطاعات و ولایت بلاد ممالک ندادند و از محصول معاملتی که رعایا از دل و جان بی کراهتی و مشقتی و شدتی ادا نمایند کفایت کردند وبا مزارعان که خازنان بیت المال مسلمانان اند عنفی وخشونتی درمیان نیاوردند و از استقامت ضابطهٔ مذکور ولایتها ابادان شد و کروهها و فرسخها در فرسخها مزروع گشت و دشتها و بیابانها و صحراها در زراعت و حراثت در امد و کشت بکشت و باغ بباغ ودیه بدیه متصل شد وتنفرهای بیخ بسته بیک دفعت از سینهای عامهٔ رعایا بخاست و ازانکه خراج و جزیه برحکم حاصل شدند هیچ عاملی و متصرفی و کارکنی بلک والی مقطع را شکستی نیفتاد و بقایا در اقطاعات و ولایات نماند و عهده داران در مطالبه دیوان وزارت نیفتادند ودر محاسبات در نماندند و مسلمانی در بند و زنجیر ولت و چوب و فضیحت و رسوا نگشت و این معنی جز در عهد

Digitized by Google

فیروز شاهي در دیگر عهدی معاینه نشده ٭ ضابطهٔ سوم سلطانی فیروز شاهي که از استقامت در جمیع بلاد ممالک عدل و احسان فیروز شاهی منتشر گشت و در ظلم و تعدي بسته شد انست که اعوان و انصار و شغلداران درگاه و والیان و مقطعان ولایت همه خیّران و محسنان و عادلان و منصفان را برگزیدند و هیچ شریری و ظالمی و خدا نا ترسی را سری و سروری ندادند و هرگاه باری تعالی بادشاه عصر و زمان ابو المظفر فیروزشاه السلطان را بمکارم اخلاق و وفور مهر و شفقت و بسیاری حلم و حیا و عدل و احسان اراسته است بر حکم الناس علی دین ملوکهم و اعوان و انصار و خواصان و مقربان درگاه او ولات و مقطعان و سران و سر لشکران بلاد ممالک او متابع اوصاف و اخلاق بادشاه جهان پناه نصب شدند و از استقامت ضابطهٔ مذکور که سر جمله امور جهانداري است هیچ شریری و بد نفسي و خبیثي و ظالمی و بی سعادتی و عوالي و نا خدا ترسی در زشت خوی بر سو کار مسلمانان و ذمیان نصب نگشت و نیکان و نیکو سیرتان از فرصان روای بدان و بد سیرتان عاجز و بیچاره نگشتند و از استعمال ضابطه مذکور زبان عامهٔ خواص و عوام رعایای ممالک در شکر و ثناء سلطاني فیروز شاهی رطب اللسان گشته است و همواره جماهیر رعایای ملک از فرط اخلاص و هوا خواهی سلطان عالم پناه خلد الله ملکه وسلطانه خود را و زن و فرزند خود را میخواهند که در پاي اسپ خدایگاني فیروز شاهي فدا کنند که اگر من که مولفم خواهم که مآثر جمیع اعوان و انصار و سران و سر لشکران دولت فیروز شاهي را درین تاریخ ذکر کنم از بس که بسیارند و مآثر ایشان

Digitized by Google

بسیار تر است از غرض باز مانم فاما از ذکر بزرگانی که از بی ذکر کردن محامد ایشان و شمهٔ باز نمودن از اخلاق و اوصاف ایشان چارهٔ ندیدم تصنیف خود را بذکر اوصاف بزرگی ایشان اراستم و از جملهٔ شاهزادگان شاهزادهٔ جهان اعظم معظم شادیخان مد الله عمره و ضوعف قدره که به اخلاق پسندیده و داب اداب شاهزادگی موصوف است و شاه عالم از بندگیهای پسندیدهٔ ان شاهزاده جهان در غایت رضاست و شغل معظم وکیلدری که اعظم الاشغال درگاهست با صد هزار مراحم و عواطف دیگر در باب او مبذول گشت چنان مودب و مهذب و مکرم و مبجل است که زمان زمان مراحم سلطانی در باب او بر مزید میگردد باری تعالی اعظم شادیخان معظم را در نظر شاهجهان بر خوردار عمر گرداناد وشاهزادگان دیگر با انکه بخطاب خانی و اشغال بزرگ و اقطاعات مشهور مکرم و معظم گشته اند فاما چون در طور صبا اند و بخواندن قران و اموختن خط مشغول اند و الی یومنا درگاه ایشان علیحده نشده است و حکم مطلق بدیشان مفوض نگشته و نواب ایشان بر حشم و اقطاعات شاهزادگان کار میکنند باری تعالی شاهزادگان ما را در نظر شاهجهان بر خوردار عمر گرداناد و هر یکی را بفرمان روای اقلیمی و کشوری و دیاری رساناد امین رب العالمین و ازانکه در نظر خداوند عالم باداب سری وسروری پرورش می یابند امید است که بدرجات بزرگی و سروری ترقی خواهند کرد

• نظم •

یکی بمثل سکندر که او جهان گیرد • دگر بسان خضر عمر جاودان یابد
دگر عراق وخراسان مطیع خود سازد • دگر پدرکهٔ خود چرخ قهرمان یابد

Digitized by Google

وعلى الخصوص اعظم فتح خان كه نور ديدهٔ شاهنشهي وهم در من شش سالگي بمكارم اخلاق اراسته گشته و بداب و اداب بزرگی و سروری پيراسته و از نوادر شاهزادگان در حيز وجود امده و بر من كه دعا گوي قديم بادشاه عالم پناهم نظر شفقت بسيار دارد باري تعالى فتح خان معظم را در نظر همايون شاهجهان نعمت پيری برساند و فرمان فرمای اقليمی گرداند اميين و برادران خداوند عالم كه هريک در خور هزار افرين و شايستهٔ صد هزار تحسين اند و كدام درجه عالي و رتبت بزرگ باند تر و اشرف تر و ارفع تر از برادري بادشاه جهان پناه تصور توان كرد كه پيوند بادشاه اسلام خاصه برادری كه اشرف و افضل پيوندهاست و اشرف ترين جملهٔ شرف هاست و با اين چنين شرفی بمكارم اخلاق و حق شناسي و حق گذاری و وفا داري اراسته اند و معدن لطف و منبع انصاف اند و برتبت عاليه سرافراز گشته و يكی از برادران خداوند عالم كه ملک ملوک الامرا قطب الحق و الدين هم ملک و ملک صفاتست و هم از اعاظم ملوك و مران حضرتست و هم باخلاق حميده و اوصاف ستوده اراسته است و بفرط مهربانی و شفقت و خدا ترسي پيراسته و شايد كه در همه عمر جوري و حيفي و تعدی درباب كسي در حريم خاطر اونگذشته باشد و مورچهٔ آزار نيافته و بيشتري اشغال اين ملك محمد معظم در اعطاء صدقات و حسنات بادشاه اسلام مشاهده شده است و در امور دين و ملك معتمد عليه است و همواره در ياوري بي ياران و در دستگري درماندگان مشغول بوده و هيچ نا مشروعي ازين ملک ملک خصال در نظر ناظری نيامده است و برادر

Digitized by Google

دوم خداوند عالم ملک الشرق فخر الدولة و الدین معین الاسلام و المسلمین ملک ملک صفات ملک ابراهیم معظم نایب باربک مکنه الله تعالی است که اعتضاد او در ملک و دولت و وفور شفقت و مرحمت بادشاه جهان پناه در باب او اظهر من الشمس است و از فرط عواطفي که خداوند عالم را در باب نایب باربک است و او را بشغلي معظم و مکرم گردانیده است که عهدة مرهم (؟) ان شغل حاجات حاجتمندان بسمع بادشاه رسانیدن است و این شغلي است که جبریل درین شغل که حاجات حاجتمندان بسمع بادشاه رساند ارزو برده است و ملک نایب باربک از وفور مرحمت خدایگانی در هر محلي که پیش تخت اعلی میرود حاجات حاجتمندان بسمع اشرف اعلی میرساند و ملتمسات بندگان خداي از بندگي حضرت حکم مي ستاند • • بیت •

او هم بر کار جبرئیل است • در پیش خدایگان کیهان

و هیچ نا مشروعی ازین ملک ملک صفات در نظر ناظری نیامده است و ایشان را که خداوند عالم از جماهیر ملوک بر کشید و بخطاب خاني و چتر و دور باش مغطم گردانید مراحم خدایگاني در باب ایشان و اخلاص و هوا خواهي ایشان در بندگي درگاه اعلی اندازهٔ تحریر و تقریر نیست و یکي از ایشان الغ قتلغ اعظم همایون خانجهان و زیر ممالک مقبول سلطاني یدیم الله معالیه است که مدت شش سال است که وزارت بلاد ممالک برو مفوض گشته است حل و عقد و قبض و بسط دیوان وزارت بدست او داده اند و اورا مطلق العنان گردانیده و مراحم که خداوند عالم در حق اعظم

Digitized by Google

خانجهان ارزاني داشته است هيچ بادشاهي در تختگاه دهلي در باب وزير عصر خود نداشته بود و اختصاص او بدرگاه اعلى ازان بيشتر است كه تشريح باز نمايند و از بس كه در اعظم خانجهان فضايل حق شناسي و حق گذاري بسيار است خود را از همه بندهٔ بندگان كمينهٔ درگاه كمتر تصور ميكند و از فرط اخلاص و بندگي ميخواهد كه خانمان خود را بر سر بندهٔ از بندگان بادشاه فدا كند و در ديوان وزارت معاملاتي مي ورزد كه ازان معاملات حقوق بيت المال بتمامي در خزاين ميرسد و در شدت طلب دهندگان ازرده نميشوند و دوم از انان كه از درگاه همايون اعلى اختصاص بافراط بگرفته است اعظم تتارخان بهادر بنده امير المومنين ضوعف قدره است كه در اخلاص و هوا خواهي بندگي حضرت گوى سبقت از جماهير ملوك و امراء ربوده است و از عواطف خسروانهٔ بادشاه عالم پناه بمرتبت عالى سرافراز گشته است و درجه اختصاص او در بندگي درگاه اعلى از درجات سائر ملوك بر اورده و با درجات عاليه خانى كه معدن دنيا داريست در دين داري و تعبد و عفت و پاكي نفس و اشغال علم حديث و فقه و راي صايب و لطافت طبع از نوادر خانان و ملوك سلف و خلف است و انكه دنيا را با دين جمع كرده است اعظم تتارخان است مكنه الله و سوم از بزرگان كه عواطف خدايگاني در باب او به قسط نهايتست ملك السادات صدر الصدور جهان جلال الحق و الدين كرماني است ادام الله جلالته كه به نسب فرزند مصطفى و نور ديدهٔ مرتضى است و بوفور علم منقول و معقول غزالى عهد و رازى عصر است و از وفور مرحمت بادشاه

Digitized by Google

دین پرور دین پناه درجهٔ قضاء ممالک صدر صدور جهان جلال الحق و الدین که علامهٔ روزگار است از درجات قضات ممالک سلف و خلف که در دار الملک دهلی صدر جهان بودند ارفع و بلند تر گشته و بادشاه اسلام خلد الله ملکه و سلطانه او را در امور احکام شرع محمدي کلا و جملة مطلق العنان گردانیده وتعیین ادرارات و انعامات جماهیر علماء دار الملک و تمامي بلاد ممالک بصدر صدور جهان مفوض گشته و به متال دار القضاء او معلق شده و ازانکه سلطان العصر و الزمان فیروز شاه السلطان متع الله المسلمین در اخلاص اهل بیت رسول رب العالمین و در محبت خاندان خاتم النبیین گوی سبقت از بادشاهان ربع مسکون ربوده است بنقطهٔ نهایت و غایت ترقي کرده چه در باب صدر صدور جهان و چه در حق سایر سادات فاطمیه انواع عواطف و مراحم مبذول میفرماید و هم از اثار محبت خاندان سادات است که خداوند خان اعني خداوند زادهٔ قوام الدین اترمذي مرحوم را چتر و دور باش و امارات بادشاهی داد و ملک سیف الملک برادر زادهٔ او که سلاله پاک مصطفی است امیر شکار بادشاه جهان پناه است و ملک السادات و الامرا اشرف الملک که نور دیدهٔ زهرا و چشم و چراغ اسد الله است در عهد دولت بادشاه اسلام معظم و مکرم است و بشغل نیابت وکیلدری مشرف و معظم گردانیده است و زمان زمان بعواطف خسرواني مکرم و مبجل می گردد و سید السادات علاء الدین سید رسول داد از مقربان درگاه شده است و بنظر عنایت سلطاني فیروز شاهي مخصوص گشته است و بانواع عواطف خسروانه اختصاص می باشد و از

Digitized by Google

کمال حسن اعتقاد و مراحم سلطانی جماهیر سادات دار الملک و بلاد ممالک باشغال و انعام و اکرام و دیهها و زمینها مکرم و مبجلند و هر همه سادات از احیا شده اند و بدعاء مزید عمر خدایگانی مشغول گشته و انانکه از بندگان قدیم درگاه سلطانی فیروز شاهی از حقوق قدم بندگی سرافراز شده اند و از اعاظم ملوک گشته اند و اعوان و انصار حضرت شده و بمحل و بمرتبتهای بزرگ رسیده بس بسیارند و هر همه باوصاف مستحسن موصوفند و بعدل و انصاف اراسته اند و در خیرات و احسان معروف و مشهور شده و درچنین کامرانی و کامگاری که بندگان قدیم بادشاه عالم پناه سر برآورده اند بجز مهر و شفقت و انصاف و عدل از ایشان فعلی ناستوده و کاری نا پسندیده مشاهده نشده است علی الخصوص ملک شرف عماد الملک عارض ممالک بشیر سلطانی ادام الله دولته که بحشمت و مکنت و مهربانی و شفقت اراسته و پیراسته و بوجود ذات میمون این ملک پسندیده خصال دیوان عرض ممالک که منبع ارزاق مجاهدان دین و نمازیان اسلام است مزین و معتقیم گشته و چندین سالست که ما می بینم و دیگران هم می بینند که ملک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی در باب حشم که حارسان دین و ملک اند مهربان تر از مادر و پدر است و از انچه او اقرب دین ملک است و مهربان و اخص بندگان قدیم سلطانیست هر عرضه داشتی که در رفاهیت حشم پیش تخت اعلی میگذراند بعز اجابت مقرون میگردد و از دولت روز افزون بادشاه جهان پناه بعد از قرنها و عصرها این چنین عماد الملکی که کان شفقت و مهربانی

Digitized by Google

است برسر حشم نصب شده است و دیگر از بندگان خاص و مقربان مختص درگاه اعلی ملک الامرا ملک شکاربک و ملان سلطاني بنده قدیم بندگي حضرت است و او ملکي پسندیده اخلاق و حق شناسي و وفاداریست و در درگاه اعلی بس مقرب گشته و اختصاص تمام یافته بسیاري باشد که بي یاوران و درماندگان و جاحتمندان را بصدقهٔ بادشاه فریاد میرسد و عرضه داشت بیچارگان در پیش تخت اعلی میگذراند و چون او بندهٔ قدیم است و قربی تمام دارد و عرضه داشتهاي او بادشاه بنده نواز بسمع رضا استماع میفرماید و گنه کاران بشفاعت این بنده قدیم از درگاه عفو میشود و ملک شکار بک و ملان سلطاني که روز بروز در نظر جان بخش بادشاه اسلام عزیز تر و مکرم تر باد در باب من که مولف تاریخ فیروز شاهیم بسیار مدد فرمود و چند سخنی که از همچو اوئی اید در پیش تخت عرضه داشت کرد و ملک شکاربک مکنه الله را حشم بسیار داد و اقطاعات بزرگ فرمود و از خلق پاکیزه و حسن جسارت او هم حشم و هم رعایای اقطاعات او در اسایش وراحت وامان وبیغمی روزگار بسر می برند و اسوده و مرفه الحال اند و همواره بدعاء عمر و دولت بادشاه جهان و خسرو گیهان مشغول می باشند و دیگر از برادران درگاه جهان پناه که از بندگان ومختصان قدیم درگاه اعلی است ملک مستوفی افتخار الملک نایب گجرات است که سالها بندگي درگاه اعلی را بندگي و چاکری کرده است و در حق گذاري وحق شناسی و کار داني و کم ازاری وهنر مندی و راي صواب از نوادر عهد است و از وفور مراحم خدایگاني چند سال است که نایب عرصهٔ گجرات

Digitized by Google

شده است بحسن کفایت و فرط درایت و وفور مهر و شفقت و از کمال انصاف و داد دهي انچنان عرصهٔ طویل و عریض را که از بسیاری بلغاکها و فتنها بتر و پریشان گشته چنان منتظم و ملتئم گردانید که بران مزید صورت نه بندد و خراج ان عرصه را بر نهجی مستقیم کرد که هر سال چندین لکهوك بخزانهٔ اعلی اعلاه الله میرسد و دیگر از بر کشیدگان درگاه جهان پناه ملک‌محمود بک است که بخطاب شیرخاني مشرف و مکرم گشته است و انواع مراحم و عواطف خدایگاني در باب او مبذول شده و شیرخان مذکور از ملوک و امرای قدیم است و عمر او از نود گذشته است و در خانهٔ صد رسیده است و او و پدر او که از امراي عظام بود بحلال خوارگي و وفا داري و حق گذاري اولیای نعمت منسوبند و هرگز در بلغاکی و شططي و بغي و فتنه یار نشده اند و این وصف در ملوك و امراء از اوصاف سنیه است و اولاد و احفاد ایشان را در حلال خوارگي منفعت میکند و حلال خوارگي مظنه اعتماد سلاطین است و عجب ملکي بود که در طور سپهسالاري و امیري تا ملکي و خاني که عمر او نزدیک صد سال رسیده باشد و هیچ بلغاکي و فتنهٔ و بغي وشططی یار نباشد و همیشه در حلال خوارگي و حق شناسي روزگار او بسر رود و دیگر از برادرگان درگاه اعلی خان معظم ظفر خان است که بشغل نیابت وزارت که بعد از وزارت از اعاظم اشغال دیوان اعلی اعلاه الله است مشرف و مکرم گشته است و باري تعالی ظفر خان مذکور را به عفت و صلاح اراسته و بدیانت و صیانت پیراسته و حافظ کلام الله است و در قرأت قرآن عدیم المثال است و قران در نماز و غیر نماز چنان می خواند که

Digitized by Google

سامعان را رقت روي می نماید و چشمها از گریه روان می شود و خانی و ملکی بصفت مذکور از نوادر خانان و ملوك بود و در کار داني و کفایت و همت و شجاعت و سخاوت نظیر خود ندارد و دیگر ازانها را که بندگي حضرت بر کشیده است و بانواع مراحم بنواخته و اقطاع ملتان داده ملك عین الملك ماهرو است که باوصاف حمیده و هنرمندیهای گونا گون و وفایق کفایت و حقایق درایت موصوف است و از علوم بهرهٔ تمام دارد و بمکارم اخلاق ومحاسن اشفاق ممتاز است و ازانهاست که از پرورش و نوازش اورفیع الشی في محله باز می خواند هم نصیب است هم نسیب که از جملهٔ بر کشیدگان و مقربان درگاه شهنشاهی فیروزشاهی است و به نیابت عرصهٔ ملتان مخصوص گشته است و عواطف خداوند عالم خلد الله ملکه و سلطانه درباب او از وصف بیرون است و دو امیر زاده بزرگ که ابا و اجداد ایشان از چنگیز خان باز امیران تمن بوده اند و همیشه اسلاف ایشان مکرم و معظم روزگار گذرانیده مختص و مقرب درگاه اعلی شده اند و در بندگی درگاه اختصاص تمام یافته و بانواع مراحم مخصوص شده اند ومیشوند و شب و روز در بندگي تخت ملازمت می نمایند و در مجلس خاص الخاص بادشاه جهان پناه محرمند و قرب ایشان در بندگي حضرت از حد بیان ووصف گذشته است و چون بداب و اداب بزرگي و مهتري اراسته اند و از ابا و اجداد بزرگ زاده اند زمان زمان مرتبه و قرب ایشان در بندگي حضرت برمزید می گردد و یکی ازان دو بزرگ زاده چین و خطا امیر قتبغه امیر مهمان است که او را سلطان مغفور محمد بن تغلقشاه در نهایت

Digitized by Google

تعظیم داشت کردي و امیر مهان گفتی و بارها فرمودی که امیر قتبغه نبقه تمر امیر تمن است وخان شهید را او بشکست و در تمامی مغلستان امیرزادهٔ همچو او نیست و او مسلمان شده است و در نفس این امیرزاده سلامتی بسیار است شایان انست که او را همیشه بر مرتبهٔ بزرگ دارند و هیچ گاهی بد عهدی و بیوفای از مشاهده نشده و او در اسلام اعتقادي درست دارد و خون نا حق نریخته است و بزرگي و عزت داشت او از واجباتست و دزم ملک معظم امیر احمد اقبال است که ازنوادر ملوک و امرای چنگیزخان است و از ابا و اجداد امیر تمن و امیرزاده است و بذاته نفسی بس مکرم و معظم دارد وهم حق شناس است و هم حق گذار وهم مخلص و بنده و هوا خواه درگاه است و بادشاه جهان پناه ما را درباب او عواطف و مراحم بسیار است و شایان سري و سروری است و از حضرت بادشاه دین پناه ما همواره بانعامات و اکرامات منعم و مکرم میگردد و اختصاص او درین درگاه از وصف بیرون است و مقصود من از ایراد ذکر بعضی از اعوان و انصار حضرت سلیماني فیروز شاهی انست که در عصری و عهدی که بزرگان ان عصر و مقربان ان عصر و مقطعان و والیان ان عصر همه نیکو اخلاق و پسندیده و صاف بوند و بعدل و احسان و مسلماني و خدا ترسي و مهرباني و شفقت متصف باشند و شریران و خبیثان و ظالمان و عوانان را در امور جهان داري در عهد ان بادشاه مدخلي و مجالی نباشد مصالح جهان داري ان عصر و امور جهان باني ان عهد هرایینه بخیر و سعادت انجامد و معاملات بادشاه و اعوان و انصار بادشاه ان عهد

Digitized by Google

شایستهٔ نوشتن تاریخ ها گردد و مجامد و مآثر ایشان چون در قلم مورخان آید دامن قیامت گیرد *

مقدمهٔ هشتم در ایراد شمهٔ از جهان گیری بادشاه عهد وزمان فیروز شاه السلطان و کیفیت نهضت رایات اعلی طرف لکهنوتی وفتح کردن لکهنوتی و اوردن پیلان کوه پیکر و غنایم بسیار ازان دیار و مخلص و مطیع گشتن ضابط لکهنوتی بدرگاه اعلی

و هم در اول سنوات جلوس سلطاني فیروز شاهی که بادشاه جهان پناه است داد مصالح جهان داري می داد وبعدل و احسان و رامت و رحمت جهانیان را منتظم و ملتئم میگردانید بسمع همایون رسانیدند که الیاس ضابط لکهنوتي که بتغلب ان دیار را فرو گرفته است درینوقت حشري از پایک و دهانگ اب گرفته بنگاله را جمع کرده است و از بی عاقبتي در ترهت تازیده و مسلمانان و ذمیان را در عذاب داشته و ولایت ان حدود را مزاحمت مینماید و از مستي طغیان و غصب وغارتي که از قوت تغلب کرده دست و پا فراموش کرده ان ولایت را نهب و تاراج میکند و مسلمانان و رعیت را در عذاب میدارد واز فضول خذلاني که بر سر ان اشقی الاشقیا رسیده است شهرهای مسلمانان را غارت میکند ازانجاکه عصبیت دین و حمیت بیضهٔ اسلام و مواظبت قهاري و عادت جهانگیري و شیم خدایگاني فیروز شاهي خداوند عالم که از حضرت امیر المؤمنین عم زادهٔ رسول رب العالمین در جمیع مصالح بادشاهي

Digitized by Google

و اولوالامري مجاز است در دهم ماه شوال شهور سنة اربع و خمسين و سبع مایة با عساکر قاهره از دار الملك دهلي بيرون امد وبزسمت لکهنوتي و پنڈوه نهضت فرمود و بکوچ متواتر در خطهٔ اوده رسيده و جملهٔ رایان و رانگان و مقدمان هندوستان که پيش از جلوس فيروز شاهي که سالها متمرد و متواري شده بودند با سوار و پیاده خود دنبال رایات اعلی بر سمت لکهنوتي طائعا و راغبا روان شدند و در لشکر گاه سلطاني جمعيت‌هاي کثير گرد امده و رایات اعلی باجمعیت بی اندازه از آب سرو غبره کرد و از رسيدن رایات اعلی الياس ضابط لکهنوتي و اعوان و انصار او را خبر شد ازين مرحدها باز گشتند و در ترهت رفتند و ازانکه بخيال بهنگ انتهاي محاربه و مقابله با لشکر سلطاني ميزد درياقتي کرده و آيت فرار بر خواند و چون پادشاه اسلام در عصمت ايزدي از آب سرو عبره کرد و چتر اسمان سای سلطاني سایه بر عرصهٔ کهروسه و گورکهپور انداخت و عساکر منصوره در ولایت رایان مذکور در امد الياس ضابط پيڈوه را زندان بشکست و هرچه زود تر از ترهت در پنڈوه رفت و دنبال تحصين مشغول شد چون رایات اعلی در دیار گورکهپور و کهروسه در امد راي گورکهپور که بس بزرگ راي است و راي کهروسه پيش از فترتها و تنفرها و پريشانيها خراج گذار شق اوده بودند کهسالها تمرد ورزيده و خراج باز گرفته بودند چون رایات اعلی انجا رسيد رایان مذکور در پيش داخول خدايگاني امدند و با خدمتيات بی اندازه خاکبوس درگاه کردند و راي گورکهپور با خدمتيات خود زنجير پيل گذرانيد و از عواطف خسروانه چتر و تاج و قبای مکلل و مرصع

Digitized by Google

و اسپان تنگ بست یافت وچند مقدمان دیگر که در ولایت او
بزرگ ورانا بودند با او جامه پوشیدند ورای کهروسه نیز باندازهٔ
ولایت خود خدمتیات گذرانید و با مقدمان ولایت خود جامه
یافت و کسوت مرحمت پوشید و رایان مذکور از سر اخلاص حلقه
بگوش کشیدند و منقاد و مطیع درگاه اعلی شدند و چندین لکهوك
تنکهٔ نقره از بقایای سنوات ماضیه در خزانهٔ لشکر رسانیدند و در
سنوات مستقبل خراج معین پذیرفتند و وثیقهای خراج بدیوان اعلی
دادند و از پیش تخت اعلی محصلان خراج نامزد شدند و رایان
مذکور با جمیع سوار و پیادهٔ خود دنبال رایات اعلی بر سمت
لکهنوتي و پنڈوه روان شدند وچند روز رایات اعلی را در حدود ولایت
رایان مذکور وقفه شد و این رایان بالغا ما بلغ اطاعت نمودند و فرمان
برداري کردند و از اطاعت و انقیاد ایشان و از فور مرحمت از درگاه
همایون فرمان صادر شد تا لشکر منصور دیهی از دیهاي ولایت ان رایان
را نهب و تاراج نکنند و اگر بردهٔ گرفته باشند بگذارند و چون رایات
اعلی از ولایت ان رایان سمت لکهنوتی و پنڈوه نهضت فرمود
و الیاس مذکور را از رسیدن رایات اعلی خبر شد فضول محاربه را
در باقی کرد و از ترهت هرچه زود تر آیت فرار بر خواند و در پنڈوه
رفت و از ترس عساکر منصوره در پنڈوه هم قرار نگرفت و اکداله نام
موضعی است نزدیك پنڈوه که یك طرف ان آب است و طرف
دوم جنگل است دران اکداله تحصین کرد و از پنڈوه مردم کار آمده
را با زن و بچه در اکداله برد و انجا خزید و در محافظت خود
مشغول شد و از هراس و هیبت بادشاه اسلام و مجاهدات و غزات

Digitized by Google

لشکر منصور جان از تن او و از سوار و پیادهٔ او پرنده بود و مرگ خود را در آئینهٔ تجربه عین مشاهده میکردند و حیران و مراسیمه در اکداله می بودند و رایات اعلی از گورکهپور در جکت رسید و از جکت بر طریق تماشا در ترهت سایه انداخت رای ترهت و رانگان و زمین داران ان عرصه بدرگاه پیوستند و خدمتیات گذرانیدند و خلعتها و نوازشها یافتند وعرصهٔ ترهت چنانچه پیوستهٔ مطیع ومنقاد و خراج گذار حضرت بوده است همچنان مطیع و منقاد گشت و از لشکر اسلام در عرصهٔ ترهت اکفتی نرسید و کار کنان شرع و معامله بر حکم قانون از پیش تخت اعلی نصب شدند و ان عرصه منتظم و ملتئم گشت و رایات اعلی از ترهت بکوچ متواتر بر سمت پنڈوه نهضت فرمود و پیش ازین الیاس غابط لکهنوتی پنڈوه را خالی کرده بود با جمعیت خود و خلق پنڈوه در اکداله که یکطرف او آب است و در طرف دوم جنگل خزیده و الیاس با مقربان و نزدیکان خود راست کرد که بشکال نزدیک رسیده است و ان زمینها درغایت نشیبی است و در نزول باران چنان پر اب میشود و پشهٔ بزرگ پیدا می اید که لشکر بادشاه دران زمین وقفه نتواند کرد و اسپان طاقت نیش پشهٔ اینجائی نتواند اورد و همدرین ایام نزدیک باران از اسمان منزل خواهدشد بمجرد نزول باران خداوند عالم با لشکرهامراجعت خواهد کرد بدین گمان و بدین خیال الیاس مذکور با خلق و جمعیت خود در اکداله رفت و انرا پناه خود ساخت و لشکر اسلام چون در حدود پنڈوه رسید خداوند عالم فرمان داد تا خلق بریده پای که در پنڈوه مانده است ایشان را کسی زحمت ندهد و خانه

Digitized by Google

و باغ الیاس را نسوزند و خراب نکنند و به پنجوه الکفتی نرسانند و بعضی سوار و پیادهٔ مقدمه در پنجوه در رفتند و خلق پنجوه را الکفتی نرسانیدند و بعضی پیادگان بغات را که در خانهٔ الیاس بودند زیر تیغ اوردند و اسپانی که در خانه او یافتند غارت کردند و رایات اعلی در نزدیک کنارهٔ آب مقابل الکداله نزول شد و لشکر اسلام دران صحرا فرود امد و از پیش تخت فرمان شد تا خلق لشکر کنکهر مرتب کنند و در امتعداد گذشتن آب مشغول شوند و مرزابها و پلها و هرچه لشکر باسانی ازان آب غیره تواند کرد بتعجیل تمام مرتب کنند و خداوند عالم فرمود که چون استعداد گذشتن آب موجود شود فرمان دهم تا همه لشکر بیک دفعت از آب بگذرند و پیل مال سلطانی کنند و الکداله را بمالند و تل و بالا سازند و بعد انکه خلق لشکر کنکهر مرتب کردند بدنبال استعداد گذشتن اب شدند و خواستند که هر چه زود تر از اب بگذرند و الکداله را بمالند و گردان الکداله را برانند خداوند عالم را از باعثهٔ ایمانی در خاطر مبارک گذشت چون لشکر از آب عبره کند و به پیل مال سلطانی الکداله را تاراج کنند هرائینه در چنین هجومی کثیر گناه کار و بی گناه بزیر تیغ ایند و بواسطهٔ تغلب الیاس مشطط خون چندین مسلمانان بی گناه ریخته شود و محارم مسلمانان سفی بدست اوباش خلق و پایک و دهانک و مشرک و کافر خواهد افتاد و سفاحها اشکار خواهد شد و علویان و داشمندان و صوفیان و متعلمان و درویشان و گوشه نشینان و غربان و مسافران تلف خواهند شد و اموال و اسباب بی جرمان و مظلومان و عاجزان دهکران لشکر غارت خواهند کرد و بی پیل مال

Digitized by Google

سلطاني بطريق ديگر شراز متغلبان و فتنه از مشطط ان که يکجا حزيده
اند و باب و جدگل تحصين کرده دفع نميشود و در انديشهٔ مذکور که
محض ثمرات ايماني است خداوند عالم مشغول مي بود و بعد هر
نمازي بتضرع و زاري از خدايتعالى ميخواست تا در دل الياس اندازد
تا الياس مذکور بالشکر طغات و بغات از اکداله بيرون اید و با لشکر اسلام
مقابل شود تا در سحرگاهي دعاى سحرگاهي بادشاه مسلمانان مستجاب
گشت و روزى فرمان صادر شد که لشکر بردگاه نگويد زيرا که درين
برد لشکر را چند روز وقفه شده بود و از ابنوهي بسيار بردگاه گرفت
شده بدين سبب خلق لشکر خوش دل گشت و بازاريان و اوباش
خلق جوشان و نعره زنان از کنکهر برون امدند و شور و شغب کنان
سمت بردي که تعين شده بود راه گرفتند و الياس و نزديکان او را از
شنيدن فرياد عوام الناس ايشان را گمان افتاد که مگر لشکر جانب
شهر مراجعت کرد و ازانکه قهر خدا ايشان را در يافته بود خبر
باز گشت تحقيق نکرد و از خيالات بهنگ و فضول خود نماى
الياس با پيلان و سوار و پياده خود از اکداله بيرون امد و بر قصد
محاربه و مقاتله در صحرا صف پيلان پيش انداخت و از غايت
فضول در مقابل لشکر اسلام به نيت حرب بايستاد و جنگ اغاز
کرد و انچنان ناحقي در جنگ بادي شد بادشاه اسلام به شکر
استجابت دعا که گناهکاران از بي گناهان جدا شدند و باغيان
ساختهٔ محاربه در صحرا پيش امدند دو رکعت نماز گذارد و خدا را
حمد و ثنا گفت و بر عزم محاربه سوار شد و چون صفدران و صف
شکنان لشکر اسلام را نظر بران تيرة روزان بخت بر گرديده افتاد چنانکه

Digitized by Google

حکم اندازان گلهای گوزنان و کوتایان در صحرا به بینند و خوش شوند
در فتراك خود بسته شمرند همچنان خوش شدند و ان همه بغات
یکجا شده را در زیر سم اسپان خود مالیده و ریزه ریزه گشته تصور
کردند ازانکه حق و انصاف طرف خود و باطل و عدوان جانب
خصم میدانستند بفتح و نصرت اسماني مستظهر شدند و ان
مدبران بد روز تیره پرتابي چند در مقابل لشکر پیشتر امدند بر
بعضی افواج فرمان قضا نفاذ بادشاه جهانگیر صادر شد تا بران بد
روزان حمله برند و ایشان را از میان برگزیده اژدران لشکر اسلام غلغلهٔ
تکبیر بر اوردند و تیغها از نیام بر کشیدند و بحملهٔ اول و صدمهٔ نخست
لشکر الیاس ضابط لکهنوتي که نخوت سری در سر داشت و مقابل
لشکر اسلام امده با تمامی اعوان و انصار و سوار و پیاده اورا بشکستند
و زیر و زبر کردند و ته و بالا گردانیدند و دمار از طغات و بغات بر اوردند
و جویهای خون براندند و هم در زمان اول وقت محاربه چتر و دورباش
و طبل و علم ضابط لکهنوتي با چهل و چهار زنجیر پیل بدست
اوردند و الیاس باد ثروت سری و بادشاهي در سر کرده بود در
پلک زدن منهزم گشت و چنان فرار نمود که لگام از پاردم و رکاب
از جناح نشناخت و غازیان لشکر اسلام سوار و پیاده عاقبت الیاس
مخذول را به تیغ های مرد افگن چنان سر می بریدند که کشتهاي
غله رسیده را بداسها بدروند بزمان لطیف که چشم زنند از کشته
شدگان ان سیاه رویان خرمنها و تودها بر امد و ان طغات و بغات
غارت گر از هیبت عزات اسلام چنان کر و کور و بی خبر و مدهوش
گشتند و دست و پا گم کردند که راه گریز نمی دیدند و چپ و راست

Digitized by Google

عدن و باز گشتن نمي توانستند و تيغهاي مجاهدان اسلام و غازيان دين بر سر مي خوردند و جان بخازنان دوزخ تسليم ميكردند و پايكان معروف بنكاله كه سالها خود را ابو بنگال ميخوانانيدند و مردها مي گويانيدند و بيرهٔ جانبازي از پيش الياس بهنگي بر ميگرفتند و پيش ركاب ان سودای با رائگان اب گرفته بنگاله دست و پای ميزدند درحالت محاربه در پيش شير افگنان و تير اندازان لشكر منصور هر دو انگشت در دهان مي انداختند و خبر دري ميكردند و تيغ و تير از دست مي انداختند و پيشاني بر زمين مي ماليدند وعلف تيغ ميشدند و پاسي از روز نگشت كه تمامي ان صحرا و دشت از كشتگان پر شد و از هر طرف تودها بر امد و لشكر اسلام مظفر و منصور گشته و غنايم بي اندازه بدست امده و موی به سر كسی كژ نگشته سالماً و غانماً باز گشتند و چون نماز شام در امد و انچنان فتحی من نصر الله بر امد و اثار ظفر ظاهر شد خداوند در بارگاه دولت نزول فرمود و لشكر منصور را فرمان داد تا در محلهای خود فرود ايند و انانرا كه از معارف و خانان و امرا و بندگان مقرب الياس ضابط لكهنوتي بدست اورده بودند دستها در گلو انداخته و دستها پس پشت بسته با چتر و دور پاش و امارات بادشاهي با چهل و چهار زنجير پيل و اسپان با زين و بي زين كه بدست امده بودند پيش داخول سلطاني اوردند و هم در زمان پيلان را پيش تخت گذرانيدند و نظارگيان از ديدن ان پيلان كوه پيكر تعجب ميكردند و پيلبانان و مهارتان قديم پيلخانهٔ سلطاني بيك زبان پيش تخت بسوگند عرضداشتند كه اين چنين پيلان شگرف كه هريكی كوه اهني و دژ روئين

Digitized by Google

را ماند در هیچ عصری از هیچ دیاری در دهلي نرسیده بودند
بوقت گذشتن پیلان مذکور پیش تخت اعلی خداوند عالم از مشاهد
ان پیلان با ملوک و امرای حاضر میفرمود که این پیلان الیاس ضابط
کهنوتي را در بلا داشته بودند و نخوت بادشاهي در سر او در
آورده از قوت این پیلان او را محاربه با لشکر دهلي در خاطر
میگذشت و بعد ازین چون این پیلان را پای داد گرد فضول نخواهد
گشت و باخلاص و هوا خواهي پیش خواهد امد و هر سال انواع
خدمتیات و تحف و هدایا در دهلي روان خواهد داشت پیل خاصهٔ
این چندین پیلان کوه پیکر در سر فضول زیاند علی الخصوص اگر بدست
بی عاقبتي افتد و بادشاهان بزرگ فرموده‌اند که پیل نزیبد مگر در
پیلخانهٔ بادشاهي که بادشاهي او بحق بود و اگر مبادا چند پیل
بدست متغلبی بی باکي افتد تا چند بلا بر سر او بیضه نهد و لیکن
همان چند پیل واسطهٔ هلاک و بر افتاد او شود و پس او نماند و بعد
ماجرای مذکور فرمان شد تا پیلان را در پیلخانهٔ سلطاني برند و اسپان
را در پایگاه خاص رسانند و امرا و معارفی که از لشکر ضابط کهنوتي
اسیر شده اند بسالار در سپارند و بیشتران خداوند عالم بیدار بودند
و دوگانهای شکر فتح میگذاردند و حضرت بی نیاز را بر ظفر امماني
شکر میگفتند و دوم روز فتح مذکور عامه خلایق لشکر منصور نصرهم
الله از خواص و عوام و سوار و پیاده و مسلمانان و هندو و بازاري
و لشکري هجوم کردند و پیش درگاه امدند و التماس کردند که اکداله
را غارت کنند و از پیل مال سلطاني کردن اکداله و الیاسیان
برارند خداوند عالم از کمال دین داري در پیل مال کردن اکداله

Digitized by Google

خلق لشکر را فرمان نداد و فرمود که طائفهٔ که بغي ورزیده بودند و مایهٔ فساد شده بیشتر در هنگام محاربه کشته شدند و پیلان که واسطهٔ تمرد و بی وفائي الیاس بودند بتمامي بدست امدند و حق تعالی ما را فتح و نصرت بخشید و نزول باران رحمت نزدیک رسیده است و مارا همت بران مقصود است که مسلمانان و حاضران لشکر اسلام چنانچه سلامت اند وسلامت مانده باز سلامت در خانهای خود بروند و بعد چنین فتحی و نصرتي نهایت طالبي مصلحت و پسندیده نیست خلق هجوم کرده را از پیش داخول بازگردانیدند و رایات اعلی مظفر و منصور بر سمت دار الملک دهلي مراجعت فرمود و بکوچ متواتر در حدود ترهت و جگت رسید و دران عرصه ولات و نواب کارکنان نصب شدند و علی الاطلاق فرمان صادر شد که هرکرا بردهٔ ازاقلیم بنگاله بر دست لشکر اسلام افتاده است هم ازانجا هر همه را ازاد کنند و هم ازانجا رایات اعلی در کنارهٔ اب سرو رسید لشکر منصور بسکونت تمام اب سرو را عبره کرد و در اوج فتح در ظفر اباد امد و ولات و امرا و رایگان و مقدمان سمت هندوستان که بمتابعت رایات اعلی در مهم لکهنوتي و پندوه نامزد شده بودند اجازت مراجعت شد و چون رایات اعلی در حدود کره و مانکپور از آب گنگ عبره کرد معارف و مشاهیر کره و مانکپور را بنواخت و بسیارانرا اقطاعات و مراتب و حشم فرمود و ملتمسات سادات و علما و مشایخ و سایر خلق کره و مانکپور باجابت مقرون گشت و فقرا و مساکین ان خطط را صدقات وافر دهانید و ازانجا در کنف عصمت الهي رایات اعلی بکوچ متواتر در خطهٔ کول رسید و فقرا و مساکین خطط و قصبات

Digitized by Google

را صدقات سلطانی میکردند و تا خطهٔ کول بزرگان و معتبران و شغل داران و عهده داران فوج فوج وگروه گروه به تهنیت فتح ونیروزی برسبیل استقبال بدرگاه می رسیدند و بنوازش و نواخت خلعتها و مرحمت‌ها مخصوص می گشتند و اعظم همایون‌خانجهان با امرا و ملوک و اصحاب دیوان وزارت و کوتوالان و شحنگان شهر و صدر صدور جهان با قضات و مشایخ تا جهجر وچندوش به تهنیت فتح و استقبال حضرت پیش آمدند و زمین بوس درگاه کردند و رایات اعلی درکنف عصمت ایزدی درگذر قبول پور عبره فرمود و اعظم همایون‌خانجهان درمنزل قبول پور از نفایس خدمتیات و امتعهٔ و زر و نقره و اسپان تازی و تتاری از تنگ بست و پشت برهنه چندان گذرانیدند که دردشت و در صحرا نمی گنجید و چشم نظارگیان در تماشای خدمتهای متلون خیره میگشت بتاریخ دوازدهم ماه شعبان سنهٔ خمس و خمسین و سبعمایة بطالع سعد و وقت همایون رایات اعلی با چنان فتح و نیروزی و ظفر در دار الملک دولت در امد و پیلان و اسپان که از فتح لکهنوتی و پندوه در کارخانهای خاص رسیده بود و امرا و مقربان و خواصان الیاس ضابط لکهنوتی که اسیر و دستگیر لشکر منصور گشته بودند در شارع عام‌دار الملک در اوردند ونظارگیان شهر از خواص و عوام و لشکری و بازاری و مسلمان و هندو و زن و مرد و خرد و بزرگ از تماشای غنایم لکهنوتی شادیها میکردند و در شهر قبها بسته بودند در در امدن خداوند عالم با چنان فتح و ظفر نثارها میکردند و در هرمحلی مهمانیها می شد و سرودها می گفتند و در کوچه و بازار رقصها میکردند وازانکه جماهیر مردم بنده و برده

Digitized by Google

و هوا خواه و مخلص درگاه سلطاني فيروز شاهي اند از خوشدلي در پوست نميگنجيدند و از مشاهدهٔ غنايم باغيان خواطر سنيان شگفته ميشد و خداوند عالم را دعا ميكردند و ثنا مي گفتند و خداوند عالم خلد الله ملكه و سلطانه درباب عام سكان شهر مرحمتهاى خسروانه فرمود و فرمان داد تا بدرهاى سيم در مساجد جامع و حظاير بزرگ برند و بمستحقان و محتاجان و مسكينان و فقيران دار الملك كه شب و روز بدعاء فتح و نصرت بادشاه دين پناه مشغول بودند صدقات عام دهند و از مراحم بادشاه جهانگير بعلماء شهر انعام و بخانقاهات مشايخ فتوح و باستانه داران و گوشه نشينان تبرك رسيد و بادشاه اسلام بشكر فتح و نصرت اسمانى روضات بزرگان را زيارت كرد وصدقات داد و از رسيدن رايات اعلى سالما و غانما مظفر و منصور خاطر سكنهٔ خواص و عوام دار الملك و بلاد ممالك جمع شد و سينها بياسود و بعد فتح مذكور الياس ضابط لكهنوتي ازدست برد عساكر منصور ديد انچه ديد مطيع و منقاد گشته امت دوم اخلاص و هوا خواهي ميزند و دو كرت خدمتيات و هدايا وافر بدست معتبران انجاى در بندگي درگاه فرستاد و عرضه داشت اطاعت امير بنبشت •

مقدمهٔ نهم در بیان انکه از حضرت امیر المؤمنین خلیفهٔ عباسی دوکرت خلعت اولوالامری و منشور اذن و لواء بادشاهی بر سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان با صد اعزاز و اکرام رسیده است و بادشاهی و اولو الامری خداوند عالم بدان استحکام گرفته

و ازانجا که باریتعالی بادشاه جهان سلطان العصر و الزمان فیروز شاه السلطان را در زیر سایبان عنایت ازل در اورده است و ظل الله راستین افریده در مدت شش سال که اوایل عصر بادشاهی اوست و ایزد تعالی ملک و دولت ایرا و فرزندان اورا دامن قیامت گیراند دوکرت از امیر المومنن خلیفهٔ عباسی منشور اولوالامری و خلعت بادشاهی و لواء سلطنت بدو رسید و حق جل و علی بادشاه دین پرور دین پناه ما را در عزت داشت منشور و خلعت و لواء امیر المؤمنین و فرستادگان امیر المؤمنین توفیق بخشید و شرایط حرمت مراهم امیر المومنین بالغا ما بلغ بجای اورد و هم چنین دانست که منشور و خلعت امیر المؤمنین از اسمان منزل شده است و از درگاه مصطفی صلی الله علیه السلام رسیده عرضداشتی با تحفه و هدایا در نهایت تواضع بندگی امیر المؤمنین روان کرد و از میامن مناشیر و برکات خلعتهای خلیفهٔ عباسی جمعات و اعیاد عامهٔ اهل اسلام تزاید پذیرفت واز تاثیرات اذن و اجازت عم زادهٔ مصطفی صلی الله علیه و سلم فیض اسمانی درین دیار متواتر منزل میگردد و ابواب بلاهای اسمانی از قحط

Digitized by Google

و وبا مسدود گشته است و از حسن اعتقاد و دین پروري و ذین پناهي بادشاه اسلام شر طغات از بلاد ممالک او بکلي دفع شده است و دلهاي خواص و عوام اهالي مملکت باطاعت و انقیاد و اخلاص و دولت خواهي درگاه او گرائیده و امن و امان تمام پیدا امده و تشتت و تفرق و تردد و ترس از باطنها رفته و از ابادائي و عمارت و کثرت زراعت و حراثت باغها و زرها جهان از سر تازه و شگفته شده است و عالم نبوي بهشتی گشته و الحمد لله علی ذلک ٠

مقدمهٔ دهم در بیان مبالغت فرمودن خداوند عالم در امر شکار که ان رسم بادشاهی و از خواص اوصاف پادشاهان عظام است

و چند کرت که رایات اعلی را برسمت هانسي و هرهتی و کرت اول برهمت کوه که برسم شکار نهضت شد سبحان الله که اگر من در وصف بسیاري شکار و بنوع شکار و مبالغت شکار سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان اویزم و خواهم که چیزي مشرح و مفصل بنویسم مرا شکارنامهٔ فیروزشاهی باید پرداخت و دو مجلد صحیفه تصنیف باید کرد و مداومت شکار کردن و طرق طریق شکار چنانچه مارا از سلطان عالم پناه فیروز شاه مشاهده شد از هیچ بادشاهی در دهلی نشده است و اگرچه از استغراق سلطان شمس الدین در شکار نوشته اند و از علو سلطان غیاث الدین بلبن در شکار ارند و جد خود شنیده ام و از رغبت و میل کردن سلطان علاء الدین خلجی در شکار بچشم خود دیده لیکن ان پادشاهان در چهار ماه زمستان شکار طیور کردندی

Digitized by Google

و شکرہ گلہ دار و غیر گلہ دار را پرانیدندی نامہا انکہ شکار سباع کند و هم شکار وحوش کند و هم شکار طیور کند و سال دوازدہ ماہ بی شکار نتواند بود سلطان عالم پناہ فیروز شاہ امست کہ درین چند کرت کہ درین دیار مذکور برسم شکار نهضت فرمود نہ شیران را در بیشہها گذاشت و نہ گرگ و نیل گاو و گوزن و اهو را دران سر زمین رها کرد و نہ طیور را می بینم کہ در هوا می پرد و بر سر آبی فرود می اید و از بسیاری گوشت شکاری از شکار گاہ سلطانی فیروز شاهی لشکر گاہ می رسید و قصابان از کشتن گاو و گوسپند مدتها بیکار ماندہ اند و می مانند و از وفور اشتغال بادشاہ عالم پناہ امیر شکاران درگاہ بمراتبی بزرگ سر افراز گشتند کہ در هیچ عهدی همچنین معظم و مبجل و مقرب و مکرم نبودہ اند و عارضان شکرہ و خاص داران و مهتران و سایر شکرہ داران در ناز و نعمت یکی شدہ اند و در سر همہ نازها رستہ و از عدد بیرون گرد امدہ اند و تمامی صیادان دار الملک در شکرہ خانہ خاص چاکر شدہ اند و ازبرای شکرہ گاہ خدایکانی کہ لا تعد و لاتحصی جمع شدہ است دایما جانور میرسانیدند و ابیات مذکور در شکارگاہ سلطانی فیروزشاهی میخواندند چنانچہ • بیت •

پیش تیرش اهوان را از پی زد و قبول
شیر خون گردد و خون شیران از رجا
پیش پیکان در شاخش از برای سجدہ را
شیر چون شاخ گوزنان پشت را سازد دوتا
می شنیدم کز نهیب ترس این شیر زمین
شیر گردون را اغثنا یا غیاث آمد ندا

Digitized by Google

مقدمهٔ یازدهم در بیان انکه در عهد همایون فیروز شاهی مزاحمت مغل چنگیزخان مسدود شده است

و همه اولو الالباب ممالک هند و سند را مشاهده و معاینه شده است که درعهد همایون فیروز شاهي در امد مغل چنگیز خاني مسدود شده است و نه ایشان را آمدن بغارت و نهب سرحدها میسر گشته است و نه انکه بر طریق هوا خواهی و اخلاص درمی توانند آمد و نه مالهای فراوان بهر بهانه می توانند ربود و اگر در کرت جراتی کردند و یک کرت آب سودره را عبره کردند و دران حدود آمدند بعضی لشکر اسلام با ان مخاذیل مقابل شد و از فتح و نصرت آسماني که قرین اعلام دولت سلطاني فیروز شاهی است بعضی ازان مخاذیل کشته شدند و بسی اسیر و دستگیر گشتند چنانکه اسیران را در شاخها در گردن انداخته و بر شتران سوار کرده در دارالملک تشهیر کردند وبعضی ازان ملاعین در هنگام منهزم شدن و گریختن که دست از پا و لگام از پاردم نمی شناختند و در اب سودره بوقت عبره کردن غرق شدند و کرت دیگر که مغل قصد گجرات کرده بود و کورا کور دران ولایت در امد بعضی از ایشان از بی آبی مردند و بعضی از لشکر اسلام کشته شدند و بعضی ازشبخون مقدمان گجرات تلف گشتند و دهم حصهٔ آن ملاعین چنگیزخاني گرد سرحدها نگشتند و باریتعالی از مختص فضل خود فتح و نصرت آسماني قرین اسلام دولت بادشاه عالم پناه سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه گردانیده است و در هر طرفی رایات اعلای او وبندگان او رخ مي آرند

Digitized by Google

مظفر و منصور میگردند و منکه ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهیم چون بذکر فتح و نصرت علم اسلام رسیدم تاریخ مذکور را اینجا رسانیدم انچه در مدت شش سال از اخبار و آثار سلطان العهد و الزمان معاینه کردم باندازهٔ دانش و زهرهٔ خود در یازده مقدمه نوشتم انشاء الله تعالی اگر بعد ازین حیاتم وفا کند و از اجل فرصتی یابم هرچه از اخبار و آثار سلطانی فیروزشاهی به بینم مقدمات دیگر بر مقدمات مذکوره بیفزایم و در زمانهٔ تاریخ فیروز شاهی درج کنم و اگر قضاء اجل در یابد اخبار و آثار و محامد و مآثر خداوند عالم ازانهاست که ناگفته نماند و من در تالیف مذکور زحمت بسیار دیده ام از خدای عز و جل امید میدارم که زحمت دیدهٔ مرا ضایع نخواهد گردانید و در قرآن مجید فرموده است ان الله لا یضیع اجر المحسنین و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و اله اجمعین ٭

تمام شد

Digitized by Google

MEMO.

The Preface to this work including a brief sketch, of the Author's life, and some notice of his History will appear in a separate form.

Digitized by Google

BIBLIOTHECA INDICA;

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHD BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series

تاریخ فیروز شاهی

THE TÁRÍKH-I FEROZ-SHÁHÍ.

OF

Ziaa al-Din Barni, commonly called Ziaa-i Barni.

Edited by

SAIYID AHMAD KHA'N,

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

CAPTAIN W. NASSAU LEES, LL. D.

AND

MAWLAVI KABIR AL-DIN.

1862.

Digitized by Google

49 B 58

Indian Institute, Oxford.

Persian B 5 C

Digitized by Google